

شرح

شرح جامع

تفسیر عرفانی و منظوم قرآن

صافی علیشاہ

آغا مراد (۶) - انتقال (۱۱)

بہ اہتمام، ڈاکٹر علی رضا منجھی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

عشق را باید زجان بگذشتنای	دوی دل از هر دو عالم گشته ای
زندِ قلاشِ قلندر همیشه ای	با قلندر پیشگان هر دیشهای
یارِ «حیدر» کسی شود هر کودنی	کو بکی «حیدر» دلی. «حیدر» تنی
آنکه او را در ادا دن بنده شد	فانی حق گشت و بر حق زند، شد



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

شرح جامع

تفسیر عرفانی و منظوم قرآن

مصنفی علیشاہ



انعام (۶) - اقبال (۸)

بہ اہتمام: دکتہ علی رضا منجھی

منجمی، علی‌رضا

شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن صفی‌عیشاه / به اهتمام علی‌رضا منجمی: -- تهران: اباصالح: حیّان، ۱۳۸۵.

شابک دوره: ISBN: 964-6985-23-8 و شابک جلد سوم: ISBN: 964-6985-26-2

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب حاضر شرحی بر کتاب، تفسیر قرآن صفی‌عیشاه است. جلد سوم: انعام - انفال

۱. تفاسیر شیمه -- قرن ۱۳ ق -- شعر ۲. تفاسیر عرفانی -- قرن ۱۳ ق ۳. تفاسیر منظوم ۴. شعر فارسی -- قرن ۱۳ ق. الف.

صفی‌عیشاه، میرزا حسن بن محمد باقر، ۱۲۵۱-۱۳۱۶ ق. -- تفسیر قرآن صفی‌عیشاه -- نقد و تفسیر، ب. منجمی، علی‌رضا.

۱۳۳۷، شارح، ج. عنوان

۸ ج ۷-۸ ت / PIR ۷۱۸۷

کتابخانه ملی ایران

۸۵/۵

م ۸۵-۲۱۹۶

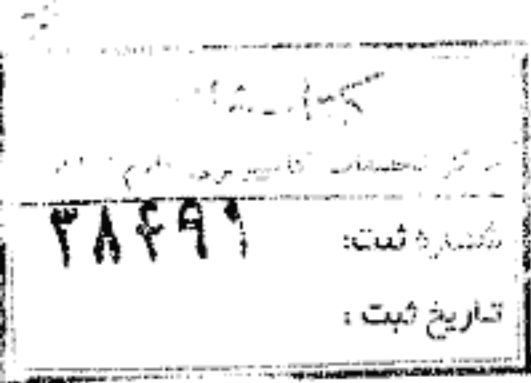


مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی



نام کتاب:	شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن صفی‌عیشاه - جلد سوم
به اهتمام:	دکتر علیرضا منجمی
ناشر:	مؤسسه فرهنگی انتشاراتی اباصالح - حیّان - سلیس
حروفچینی:	حیّان / معدنی‌پور، رضائعلی، خان محمدی
طراحی جلد:	محبّان / رقیه جلیل‌زاده
نوبت چاپ:	اول / ۱۳۸۵
تیراژ:	۳۰۰۰
چاپ و صحافی:	فراز اندیش سبز
لیتوگرافی:	فراز اندیش سبز
هدیه دوره ده جلدی:	۷۹۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۹۸۵-۲۶-۲



فہرست مطالب

- ۱۱۴۷ نکاتی درباره سورہ مبارکہ انعام
- ۱۱۴۹ سورہ مبارکہ انعام
- ۱۳۱۹ نکاتی درباره سورہ مبارکہ اعراف
- ۱۳۲۱ سورہ مبارکہ اعراف
- ۱۵۲۳ نکاتی درباره سورہ مبارکہ انفال
- ۱۵۳۵ سورہ مبارکہ انفال



مرکز تخصصی کتاب و اسناد



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

...رزقِ دویش است با من، نی به کس	بس عَجَبِ کز «باز» ننگِ آرد «مگس»
گرمگس هم، خویِ خود سازد رها	می‌تواند گشت هم‌پَر با هُما
بهر من باشد گراهمانِ هایِ خلق	من خوشم با مفلسانِ کهنه دلِ ق
دین و ایمانی که هست از کبر و ناز	حقِ تعالی ز آن بود بس بی نیاز
بر یکی از کاملان، در اشتغال	آمد الهام این چنین از ذوالجلال
کاین پُر ای دانا است مالا مالِ دَر	بعنی از طاعانِ اهلِ راه، پُر
آن متاعی کاندین درگاهِ نیست	گر بهاری، طالبِ آن شاهِ غنی است
گفت: یارب چیست آن؟ بنما رهم	از کَرَمِ کن ز آنچه گفتی آگهر
گفت: آن باشد متاعِ انکسار	نیستی و عجز و فقر و اضطراب
ناامیدی، ناتوانی، بی‌کسی	ضعف و ناداری و فقر و مفلسی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ انعام



• سورهٔ انعام، ۱۶۵ آیه، ۲۵۲۰ کلمه، و ۱۲۴۲۲ حرف دارد.

• [«کعب احبار» گفت: افتتاح تورات، به اول سورهٔ انعام است تا آنجا که خداوند می‌فرماید: «بِرَبِّهِمْ يَعِدُونَ» و ختم آن به آخر سورهٔ بنی‌اسرائیل و به یک روایت به آخر سورهٔ هود است.

• در سورهٔ انعام، چهارده آیه منسوخ موجود است. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

• سورهٔ انعام در مکه فرود آمد، به جز ۶ آیهٔ آن: «و ما قدرو الله حق قدره» تا آخر سه آیه و «قُلْ تَعَالَوْا» تا آخر سه آیه، که این ۶ آیه در مدینه نازل شده‌اند. بقیه سوره به یکباره در یک شب، در مکه به پیامبر نازل شد و هفتاد هزار فرشته با وی، چنان که دو کنارهٔ عالم فرو گرفته بودند و زجل تسبیح و تحمید ایشان به همه عالم رسیده و پیامبر (ص) آن ساعت به سجود در افتاده و می‌گفت: «سبحان الله العظيم». پس هر که آن را قرائت کند همین فرشتگان تا قیامت برای او استغفار می‌کنند. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

• اسم جلالهٔ «الله»، عزوجل در این سوره هفتاد جا ذکر شده و اگر مردم بدانند که چه

فضیلت‌هایی در قرائت آن هست هیچ وقت آن را ترک نمی‌کنند.

••• بیشترین مطالب این سوره مبارکه، حجت آوردن است بر مشرکان عرب و بر مکذبان بعث و نشور. بدین جهت به یکبار فرو آمد که در معنی احتجاج همه یکسان است.

••• [حضرت علی بن ابیطالب (ع) فرمود: «سورة الانعام من قرأها فقد انتهى فی رضا ربّه»]. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الایران).

••• از امام صادق (ع) است که سوره انعام یک مرتبه نازل شده است و هفتاد هزار ملک آن را بدرقه کرده‌اند، تا اینکه بر محمد (ص) نازل شد، پس آن را تعظیم کردند و بزرگ شمردند، زیرا اسم خدا در آن سوره، در هفتاد محل آمده است و اگر مردم می‌دانستند که چه فضیلتی در خواندن این سوره هست آن را ترک نمی‌کردند و همین مطلب در فضیلت آن کافی است.



شماره سوره: ۶
 تعداد آیات: ۱۶۵
 شماره ابیات: از ۹۳۹۷ تا آخر ۱۰۸۱۸ تعداد ابیات: ۱۴۲۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ

و تاریکی ها و روشایی

ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را آفرید



وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ

کافران به پروردگار خود شرک می آورند (۱)

را مقرر داشت (و با آنکه نظم آسمان و زمین دلیل بکتاب او است) باز

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

- | | | |
|--|----|--|
| ۹۳۹۷- مر ستایش ذات حق را در خور است | د۱ | کز سپاس و نعتِ خلقان برتر است ^۱ |
| ۹۳۹۸- مرجع هر حمد و نعتی ^۲ ذات اوست | | هر ثناگو خود یک از آیات اوست |
| ۹۳۹۹- قدر هستی هر یکی از ممکنات ^۳ | | حمد او گویند از کلّ جهات |
| ۹۴۰۰- قطره گوید حمد او بر قدر خویش | | بحر کوشد در ثنانش از قطره بیش |
| ۹۴۰۱- حقّ حمدش را نداند کس تمام | | غیر ذات بسی تسعین ^۴ والسلام |
| ۹۴۰۲- پس، خود او داند ثنای حضرتش | | هم خود او گوید سپاس و مدحتش |
| ۹۴۰۳- از زبان ما سویی گوید ثنا | | بر خود او از ابتدا تا انتها |
| ۹۴۰۴- تا مقامی کاوّل و آخر چو گردد | | خیزد از جا مانند آن سلطان فرد |
| ۹۴۰۵- گوید آنجا حمد خویش از ذاتِ خویش | | بسی زغسیر، اعنی ز موجودات خویش |
| ۹۴۰۶- اوست آنجا باقی و، باقی، فنا | | ذات باقی گوید از باقی ثنا ^۵ |
| ۹۴۰۷- نعتِ خود گوید کنون از وجه خلق | | کائدر انعام ^۶ اند از پا تا به خلق |
| ۹۴۰۸- می کند اظهار فعل خود چنین | | کآفرید آن کسو سماوات و زمین ^۷ |

ظلمت شبِ نسورِ روز اندر ظهور	۹۴۰۹- کرد پیدا از کمونِ ظلمات و نور
بسا کس دورت و آن صفای خشم و جلم ^۸	۹۴۱۰- بسا که تاریکیِ جهل و نورِ علم
ظلمت و نورند گر باشی به هوش	۹۴۱۱- بسا خصالِ دیو و اخلاقِ سروش
حاله قلبت روشنی و نیکی است ^۹	۹۴۱۲- خوبیِ نفست سربه سر تاریکی است
جهل و عقل و نفس و جنّ مر فرض را	۹۴۱۳- خلق کرد او آسمان و ارض را
کافر اندر نعمت پروردگار	۹۴۱۴- پس کسانی که شدند از اختیار
غیر او را می‌پرستند از فضول	۹۴۱۵- می‌کنند از وی به غیر او عدول



۱- [گفته‌اند که مشرکان عرب از پیامبر (ص) پرسیدند: «مَنْ رَبِّكَ؟»، پیامبر پاسخ داد: «الْأَخَذُ الصَّمَدَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ». مشرکان او را دروغ گرفتند به آنچه رَبِّ الْعَالَمِينَ به جواب ایشان این آیه (آیه یکم سوره انعام) فرستاد و خود را بدان ستود، و صُنْعِ خُودِ بَرِ وجود دلیل آورد.] (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار با کمی تغییر).

۲- نَعْت: وصف.

۳- مَمَكِنَات: موجودات.

۴- ذَاتِ بِي تَعْيِن: وجود خدای تعالی است که مکان و جهت، اول و آخر و وحد و نهایت و اجزاء و ترکیب ندارد، قابل تغییر و تبدیل و عدم و فنا و تجزّی و تقسیم نیست و در آن هیچ نوع، تعین و کثرت راه ندارد. که را سزد و که را رسد که وی را به پاکی و بزرگواری نام برد، مگر او که آفریدگار آسمان و زمین و روز و شب است.

۵- خدواند، باقی است به بقای خویش، متعالی به صفات خویش، متکبر به کبریاء خویش، به اعلاء دیمومی و سناء قیومی، وُجُودِ أَحَدِي و كُونِ صَمَدِي، وَجْهِ ذُو الْجَلَالِ و قُدْرَتِ بَرِ كَمَالِ، سَبْحَانَهُ، هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، وَالْعَزِيزُ الْجَبَّارُ، وَ الْكَبِيرُ الْمَتَعَالِ.

۶- اِنْعَام: بخشش، نعمت بخشیدن.

۷- | ← «سَمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (﴿﴾. [اللَّهُ تَعَالَى، آفَرِيْنَشِ آسْمَانِ و زَمِيْنِ و شَبِ و رُوزِ دَلِيْلِ كَرْدِ و بَرَايْشَانِ حَجْتِ آوَرْدِ كِه اَز مَخْلُوْقَاتِ اَز اِيْنِ عَظِيْمْتَرِ هِيْجِ چِيْزِ نِيْسْت. و اَنْگَاْهِ آسْمَانِ رَا

فراپیش داشت به ذکر، از بهر آنکه آسمان شریف‌تر است از زمین و عالی‌تر، و نیز آسمان پیش از زمین آفریده، «و سماوات»، به جمع گفت از بهر آنکه هفت آسمان‌اند، و زمین به واحد گفت که همه متصل به یکدیگرند. آسمان‌ها را به دو روز بیافرید، چنان که فرمود: «فَقَضِيهِنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» و می‌گویند روز یکشنبه بود و دوشنبه. و زمین به دو روز بیافرید، چنان که فرمود: «خَلَقَ الْاَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» و می‌گویند روز سه‌شنبه و چهارشنبه آسمانها از دود آفریده، و زمین از کف دریا، و گفته‌اند که: آسمان اشارت است به آسمان معرفت و آن دل‌های عارفان است، و زمین اشارت است به زمین خدمت، و آن نفس‌های عابدان است و چنان که آسمان صورت به اختران نگاشته و به شمس و قمر آراسته، و نظاره گاه زمینیان کرده، آسمان معرفت را به آفتاب علم و قمر توحید و نجوم خواطر آراسته و آن‌گاه، نظاره‌گاه آسمانیان کرده، هرگاه که شیاطین قصد استراق سمع کنند، از آسمان عزت به رجم نجم، ایشان را مقهور کنند. این است که فرموده: «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ». هم‌چنین هرگاه شیطان قصد وسوسه کند، به دل بنده مؤمن، برقی جهد از آسمان معرفت، که شیطان از آن بسوزد، این است که فرموده: «اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا وَاَفَاذُهُمْ مِّبْصُرُونَ». و چنان که در بسیط زمین، هفت دریاست که در آن منافع و منافع خلق است، در زمین خدمت نیز هفت دریاست، که در آن سعادت و نجات بنده است. بوطالب مکی صاحب «قوت‌القلوب» به‌جمله آن اشاره کرده و گفته: «مناهج السالکین سبعة ابحر: «سکر و جد» و «برق‌کشف» و «حیرت شهود» و «نورقرب» و «ولایت وجود» و «بهاء جمع» و «حقیقت افراد». گفت این هفت دریا‌اند، بر سر کوی توحید نهاده، چنان که در حق مترسّمان هفت درکه دوزخ بر راه بهشت نهاده، و تا مترسّمان و عوام خلق بر این هفت درکه گذر نکنند به بهشت نرسند، هم‌چنین سالکان راه توحید تا بر این هفت دریا گذر نکنند، به حقیقت توحید نرسند. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۸- منظور کدورت حشم (خشم گرفتن) و صفای حلم و بردباری است.

۹- «واقدی» می‌گوید: هر جا که در قرآن، ظلمات و نور گفت، کفر و ایمان است، مگر در این آیه (آیه یکم سوره انعام) که ظلمات در اینجا تاریکی شب است، و نور، روشنائی روز، فراپیش داشتن ظلمات بر نور، دلیل است که نخست شب را آفرید و سپس روز را و دلیل آن

را «و آیه لهم اللیل نسلخ منه النهار» و «اغطش لیلها و اخرج ضحیها» دانستند و قومی گفتند نخست روز را آفرید و سپس شب را به دلیل «واللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی»، قتاده گفت: ظلمات و نور در اینجا بهشت و دوزخ است، حسن گفت کفر و ایمان است. در مجموع گفته‌اند که ظلمات اسمی جامع است عین ظلمت را و هر چه بدان ماند از کفر و نفاق و حجت‌های باطل و نور، اسمی است جامع عین نور را و هر چه بدان ماند از ایمان و تصدیق و کلمه حق و حجت‌های روشن درست، هر جا که جهل است همه ظلمت است و هر جا که علم است همه نور است، و آنجا که علم و عمل است، نور علی نور است. بنده تا در تدبیر کار خویش است در ظلم جهل و غشاوة (پرده) غفلت است و تا در تفویض است در ضیاء معرفت است و نور هدایت. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار). [ع «نور» (*)].

۱۰- [رواست که «خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ» را عمومیت دهیم، اما هر چند که خطاب آیه با فرزندان آدم است، اما مراد به آن، آفرینش «آدم» است که وی را از گل آفرید و فرزندان را از آب ضعیف و مهین، چنان که فرمود: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مَاءً مَّهِينًا» (ای شما را از آب سست و بی ارزش و ضعیف نطفه نیافریدیم؟) آدم را از ادیم زمین (روی زمین) آفرید که در آن زمین هم شور بود و هم خوش، هر که را از شور آفرید بدبخت آید، اگر چه فرزند پیغامبر بود، و هر که را از خوش آفرید نیک بخت آید، اگر چه فرزند کافر بود. (با برداشت از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

هُوَ الَّذِي

اوست خدایی که

خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ

که شما را از گلی آفرید، پس فرمان اجل و مرگ را بر همه کس معین کرد، و اجل که معین و معلوم است به نزد اوست، باز شما

تَمْتُرُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ

که از نهان

و اوست خدای همه آسمانها و در زمین،

شک در آیات او می‌کنید (۲)

وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾

و آشکار شما با خیر است و پند آنچه می‌کنید آگاه است (۳)

و آشکار شما با خیر است

کسرد اصل از خلقت افلاکتان
 کآید از موت طبیعی نبوتی
 و آن زمانِ بعث،^۱ نزد نکته جوست
 و آن دگر تابعث بعد از فوت دان^۲
 باشد این دو مدت از رَبِّ الانام^۳
 هر دو را گویند «أَجَل»^۴ از بدو و فوت
 زآن که بر علم است و قدرت مستند
 در دوم از «تُسَمُّ أَنْتُمْ تَمَثَّرُونَ»^۵
 بعث را وین باشد از ایمان مَحَك
 چاره نبود از قبول رستخیز
 یک «مُعَلَّق»، و آن دگر «حتم» از کتاب^۶
 و آن معلق، قتل و ضربت خوردنی
 زنده باشد تا رسد او را زمان
 هست وقت قبض روح اندر محل
 خواه بُرَئِدش سر اندر دم ز تن
 زآن که در فهم معانی کودنی
 نیست معبودی جز او اندر یقین^۸
 خسائق خلق است و معبود به حق
 مَطَّلَع بر کسب و کالای شما
 حیف باشد گر گذاری کج قدم
 به نگرده حال و خلقت پی به پی

۹۴۱۶- اوست آن کس کآفرید از خاکتان
 ۹۴۱۷- کرد پس حکم از زمان تا مدتی
 ۹۴۱۸- مدتی هم که معین نزد اوست
 ۹۴۱۹- یک «اجل» بعد از حیات از موت دان
 ۹۴۲۰- یا مراد از اول و آخر تمام
 ۹۴۲۱- ابتدای زندگی و وقت موت
 ۹۴۲۲- و آن نداند کس به جز ربِّ الاحد
 ۹۴۲۳- لیک بر بعث است مدت رهنمون
 ۹۴۲۴- زآن که گوید پس شما آرید شک
 ۹۴۲۵- بعث را قائل چو گشتی بی ستیز
 ۹۴۲۶- دو اجل گویند باشد در حساب
 ۹۴۲۷- حتم باشد حتفِ آنف^۷ از مردنی
 ۹۴۲۸- گر نگرده کشته گویند آن فلان
 ۹۴۲۹- صوفیان گویند هنگام اجل
 ۹۴۳۰- خواه میرد او به موت خویشتن
 ۹۴۳۱- گر بگویم بزر آن، سروازی
 ۹۴۳۲- او خدا در آسمان است و زمین^۹
 ۹۴۳۳- هم نه جز او بر عبادت مستحق
 ۹۴۳۴- داند او پنهان و پیدای شما
 ۹۴۳۵- پس چو او داناست بر ما دم به دم
 ۹۴۳۶- بل دریغ آید چو آگاه است وی



۱- بعث: برانگیختگی، اشاره به روز قیامت.

۲- گفته اند برای هر چیز، اجلی تعیین شده است. یک اجل، «أَجَلُ الْحَيَاةِ» است که زمانی فرا

می‌رسد که حیات و زندگی موجود به پایان می‌رسد و اجل دیگر، «أَجَلُ الْمَمَاتِ إِلَى الْمَبِئْتِ» است (اجل البعث) که از هنگام فوت است تا هنگام قیامت.

۳- رَبِّ الْأَنَامِ: خداوند آفریدگان.

۴- أَجَلٌ: وقت، هنگام. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: اجل غیر مُسَمَّی، اجل معلقی است که از آن هر چه را خدا بخواهد، پیش می‌آید. اما اجل مُسَمَّی همان اجلی است که خداوند اگر بخواهد مقدرش کند در هر شب قدری برای مدت یک سال یعنی تا رسیدن شب قدر بعدی، آن را نازل می‌فرماید. آن‌گاه امام فرمود: این همان اجلی است که خدای تعالی در باره‌اش فرمود: «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ، لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» یعنی اجل حتمی است. اجل غیر مسمی (اجل معلق) اجلی است که هنوز هم مشیت خدا در آن کارگر است یعنی اگر بخواهد مدتش را جلوتر و یا عقب‌تر می‌اندازد.

۵- رجوع شود به معنی آیه ۲

۶- مفهوم بیت ۹۴۲۶ ← رجوع شود به توضیح شماره ۴ همین زیر نویس.

۷- حَتْفِ أَنْفٍ: مردن بر بستر و فراش، نه در جنگ و نه با ضرب و غرق و حرق. قدما تصور می‌کردند که در این نوع مرگ، روح بیمار از بینی او و روح کسی که در اثر جنگ یا ضرب و غرق و حرق و غیره می‌میرد، از محل جراحت خارج می‌شود. اجل حتمی (مسمی) را مرگ بر بستر و فراش دانسته‌اند و اجل معلق را مرگ از طریق قتل و ضربه و غیره گفته‌اند و آن را «اجل قضا» نیز می‌گویند.

۸- مفهوم بیت ۹۴۳۲ ← منظور این است که حکم الوهیت خداوند متعال، در آسمان‌ها و زمین گسترش دارد بدون اینکه تفاوتی یا تجدیدی در آن باشد و او کسی است که در آسمان و زمین معبودی جز او نیست.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ

و هیچ آیتی از آیات الهی

آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ

بر ایشان نیامد جز آنکه (از روی جهل و عناد) از آن روی گردانیدند (۴) حق را که بر آنها آمد جدا

لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ

تکذیب کردند پس به زودی خبر آنچه که آن را به سخریه گرفتند به آنان می رسد (۵) آیا

يُرُواكُمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ

ندیدند پیش از ایشان چه بسیار گروهی را مَلَک نمودیم بر حال آنکه در زمین به آنها قدرت و تمکین داده بودیم که

نُمْكِنَ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ

شماره نداده ایم؟ و از آسمان بر آنها باران (رحمت ظاهر و رحمت باطن که کتاب آسمانی است) بیوسه فرستادیم و نهرها

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَا هُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا

در زمین جاری ساختیم پس چون نافرمانی کردند آنها را مَلَک نمودیم و گروهی دیگر بعد از آنها

ءَاخِرِينَ ﴿٦﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ

پدید آورده ایم (۶) و اگر ما کتابی بر تو نازل می کردیم در کاغذی که آن را به دست خود لمس کنند،

لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾

باز کافران گویند: این نیست مگر سحری آشکار (۷)

هیچ از «آیات» رَبِّ، در نوبتی
و از پی تکذیب حق بر یک زبان
یعنی این قرآن ز خَلْقِ الْأَنْعَامِ^۳
آنچه می کردند استتہزا بر آن^۴
که به قهاریت خود در بسیج^۵
پیش از ایشان از قرون^۶ بی بیم و پاک
در زمین بسا وسعتی آرامگاه
رو «لَكُمْ» «مَسَالِمٌ تُمَكِّنُ» را بخوان^۷

۹۴۳۷- می نیاید کافران را آیتی
۹۴۳۸- جز که می باشند در اعراض^۱ از آن
۹۴۳۹- آن زمان کامد بر ایشان این کلام^۲
۹۴۴۰- زود باشد پس که آیدشان عیان
۹۴۴۱- یا ندیدند و ندانستند هیچ^۳
۹۴۴۲- چند کردیم از طوایف ما هلاک
۹۴۴۳- داده بودیم آن کسان را مال و جاه
۹۴۴۴- بر شما تمکین ندادیم آن چنان

۹۴۴۵- داشتند آنها فراوان عزّ و ناز	مال و جاه و مکنت و عمر دراز
۹۴۴۶- صد هزاران از عبید و از خِدم	وز ضیاع ^۸ و مُلک و اسباب و جِسم
۹۴۴۷- ابر و باران را فرستادیم هی	تا بر ایشان بود ریزان پی به پی
۹۴۴۸- جوی‌ها گردانده بودیم از عیان	زیر بساغ و قصرهاشان بس روان
۹۴۴۹- پس نمودیم آن جماعت را هلاک	بر گناه و، قصرهاشان گشت خاک
۹۴۵۰- بعد ایشان کافریدیم از محل	قوم دیگر تا بود زایشان بَدَل
۹۴۵۱- پس عجب نبود که خلق مرده نیز	حسب برانگیزاند اندر رستخیز
۹۴۵۲- لاشنی ^۹ را چون تواند کرد شیء	هم تواند کرد خاک مرده، حی ^{۱۰}
۹۴۵۳- چند تن گفتند ما گر کافریم	ای محمّد، بر تو ایمان ناوریم ^{۱۱}
۹۴۵۴- تا نیاید نامه‌ای از آسمان	با چهار افرشته بر ما ناگهان
۹۴۵۵- پس دهند ایشان گواهی بر نسق	کاین بود قرآن که نازل شد زحق
۹۴۵۶- مندرج باشد در آن نامه دگر	که رسولی توز خلاق البشر
۹۴۵۷- پس بر او می‌بگروید از قلب و جان	جمله با نام ای فلان و ای فلان
۹۴۵۸- آمد این آیت که بفرستیم اگر ^{۱۲}	بر تو ما این سان کتابی در نظر
۹۴۵۹- و آن به قرطاسی ^{۱۲} بود بنوشته پس	می به دست خود کنند این قوم مَس ^{۱۳}
۹۴۶۰- یعنی از ایشان به رأی‌العین هم	این چنین بسینند «قرطاس» و قلم
۹۴۶۱- می‌بگویند از عناد و از جُحود ^{۱۴}	کاین بود سحری که بر ما رخ نمود



۱- اعراض: روی برگرداندن و تفکر نکردن.

۲- این کلام: «قرآن» است که در آیه ۵ از آن با نام «حق» یاد شده و نیز می‌توان منظور از «حق» را در اینجا، پیامبر و دین اسلام دانست.

۳- خلاق انام: خالق آفریدگان.

۴- مفهوم بیت ۹۴۴۰ ← خطاب با ابوجهل و ولید و امیه خلف است که تکذیب و استهزاء می‌کردند و آن‌گونه که خداوند در اینجا وعده فرموده است، جزای آن استهزاء را دریافت

چنمودند، یعنی در روز بدر همه آنان در چاه بدر کشته شدند و مسلمانان از آزار آنان رهایی یافتند. (با برداشت از جلد سوم کشف الاسرار و عدۃالابرار).

۵- بسیج (بسیج): هنگام مرگ.

۶- قرون: (جمع قرن): نامی است برای گروهی که در یک عصر به هم مقترون و پیوسته با یکدیگر باشند و در میان ایشان پیغمبری باشد یا خلیفه‌ای به جای پیامبر یا طبقه‌ای از اهل علم که مرجع دین آنان باشد و تا این طبقه و آن گروه پیوسته بر جای باشد، به آن «قرن» می‌گویند، اعم از اینکه دوران آن کوتاه باشد یا طولانی. عددای آن را هشتاد سال، گروهی هفتاد، شصت، چهل و اکثراً صدسال دانسته‌اند.

۷- مفهوم بیت ۹۴۴۴ به آنها اعطا نمودیم از نعیم دنیا آنچه را به شما ندادیم. در این باره به عبارت «مَا لَمْ نُمْكِّنْ لَكُمْ» در آیه ۶ مراجعه فرمایید.

۸- ضیاع: (جمع ضیعة): خواسته و زمین و آب و درخت.

۹- لاشیء: نابود، هیچ.

۱۰- حی: زنده.

۱۱- گفته‌اند آیه ۷ سوره انعام، در شأن نضر بن الحارث، عبدالله بن ابی امیه و نوفل بن خوید نازل شد که به پیامبر گفتند ما ایمان نیاوریم ای محمد تا آن‌گاه که کتابی بیاوری از آسمان که آن را به چشم ببینیم و با آن، چهار فرشته که گواهی دهند که آن کتاب از جانب خداست و تو رسول خدایی. خداوند می‌فرماید که اگر هم چنان که خواسته‌اند، فرو فرستیم، ایشان گویند: این سحری آشکار است و نپذیرند. هم‌چنان که انشقاق قمر درخواست نمودند و آن‌گاه گفتند: «هَذَا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ». اگر صد هزار دلیل پیش این قوم ضاله نهند و چراغ شریعت به زبان نبوت در راه ایشان برافروزند، نه آن دلیل ببینند و نه به آن راه روند که نه دیده عبرت دارند و نه دل فکرت، از آنکه در ازل حکم چنان کرده و قسمت چنان رفته است. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدۃالابرار، با کمی تغییر).

۱۲- قرطاس: کاغذ.

۱۳- فس: تماس یافتن، لمس نمودن.

۱۴- جُحود: انکار کردن.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ

و گفتند: چرا (اگر محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسول است)

عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ الْقُضَى الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ ﴿٨﴾

بر او فرشته ای نازل نشد؟ و چنانچه فرشته ای بفرستیم کار تمام شود و دیگر لحظه ای آنها مهلت نخواهند یافت. (۸)

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ الْجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا

و چنانچه رسول را فرشته‌ای قرار می‌دادیم باز هم او را به صورت مردی درمی‌آوردیم و بی شک سبب می‌شدیم که همان اشتباهی که برای دیگران

يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ

پوشش می‌آوردند برای خودشان پیش آید. (۹) ای پیغمبر! پیش از تو هم اسم گذشته پیغمبران خود را سخت استهزاء کردند، پس

بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾

آنان را کفر این عمل دامن بگیر شد. (۱۰)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظروا كيف كان عاقبة

بگو ای پیغمبر! که در روی زمین بگردید

المُكذِّبِينَ ﴿١١﴾

آنها که تکذیب کردند چگونگی بود. (۱۱)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- ۹۴۶۲- کافران گفتند هم از زیب و شک^{۸۵}
- ۹۴۶۳- تا به ما گوید که این پیغمبر است
- ۹۴۶۴- و فرشته ما فرستیم از بسماک^۱
- ۹۴۶۵- پس دگر مهلت نباشد یک نفس
- ۹۴۶۶- یعنی ار بسینند افواج ملک
- ۹۴۶۷- پس شود لازم هلاک اندر شهود
- ۹۴۶۸- و برگردانیم ما پیغمبری^{۹۰}
- ۹۴۶۹- لاجرم پوشیده گردانیم ما
- ۹۴۷۰- یعنی آن سان کز بشر، پیغمبری
- ۹۴۷۱- هم چنان از طعنه گویند آن زمان
- بر محمد چون نشد نازل «ملک» هم کتابش قول حق داور است حکم آید قوم را هم بر هلاک زان سپس که شد ملک ظاهر به کس زایل از ایشان نگرده کفر و شک همچو قوم لوط و هم عاد و ثمود از ملک چون مرد نیکو منظری آنچه خود پوشیده کردند از عمی نک مسلم نیستشان از کسافری چون شما این نیست جز از انسیان

بر حق این آیت نمود از حق نزول
 رهن استهزا^۲ شدند از این و آن
 سخریت^۳ کردند و گردید آن چو غل
 بر جزای سُخریت‌ها زانسیا
 چون رسید آن خوار و مستاصل شدند
 کامد آن بگذشتگان را بی حساب
 بنگرید از چشم عبرت و اینست خیر
 که به تکذیب رُسُلشان بُد نیت
 بر دیار عاد و بنگاهِ ثمود
 چشم عبرت بین من را کن تو باز
 سسیر گسبی نیست حاجت اندکی
 هم چنین بسینیم هر روزی هزار
 بهر ایشان تنگ بود از قصر و کاخ
 کز چه تا بد فوق ما این ماه و مهر
 و آنگهی بیند مرا گردون به زیر؟
 هم کنند از خاکشان ناچیزتر
 شد تن سیمین دچار مار و مور
 یا به دست غیر آمد با شتاب
 بر به خاک حضرت از خواری گذاشت
 نک بسین کز رخس کبر آمد به زیر^۴
 می گرفتندی به ضرب چوب و قید
 مال تنها نی، که هم اهل و عیال
 وین نشان عدل و داد ایزد است

۹۴۷۲- بعد از آن بسهر تسلی رسول
 ۹۴۷۳- آنکه از پیش از تو هم پیغمبران^{۱۰۰}
 ۹۴۷۴- پس بر ایشان کرد احاطه کز رُسُل
 ۹۴۷۵- آن عذابی که ندارد منتها
 ۹۴۷۶- از جزای فعل خود غافل شدند
 ۹۴۷۷- گو مسلم گر ندارید آن عذاب^{۱۱۰}
 ۹۴۷۸- پس کنید اندر زمین ای قوم سیر
 ۹۴۷۹- تا چه بوده است آن کسان را عاقبت
 ۹۴۸۰- بگذرید از ناحیت‌ها در شهود
 ۹۴۸۱- ای خدای پرده پوش بی نیاز
 ۹۴۸۲- گر که باشد چشم عبرت بین یکی
 ۹۴۸۳- دیده‌ایم از چشم خود بس اعتبار
 ۹۴۸۴- بس کسان دیدیم کاین ارض فراخ
 ۹۴۸۵- بودشان غیرت بر ادوار^۲ سپهر
 ۹۴۸۶- من فلان شهزاده باشم یا وزیر
 ۹۴۸۷- غافل از آن کاین سپهر تیزپر
 ۹۴۸۸- از جهان رفتند با آن فرّ و زور
 ۹۴۸۹- باغ‌ها و قصرها باشد خراب
 ۹۴۹۰- آنکه موت و بعث را باور نداشت
 ۹۴۹۱- و آن که می‌دید از تفرُّع^۵ بر فقیر
 ۹۴۹۲- و آن ستکاران که مال عمر وزید
 ۹۴۹۳- شد نصیب غیری آن مال و منال
 ۹۴۹۴- هر که داند تا جزای بُد، بد است



- ۱- سِماک: نام ستاره‌ای و آن منزل چهاردهم قمر است. کنایه از اوج آسمان است.
- ۲- استهزاء: مسخره کردن. استهزاء کفار به پیغمبران عبارت بود از اینکه عذابی را که آنان مردم را به آن بیم می‌دادند و به نزولش تهدید می‌کردند مسخره می‌نمودند و در نتیجه همان عذاب بر آنها نازل می‌شد.
- ۳- سُخرت: تمسخر، استهزاء، فسوس.
- ۴- ادوار: (جمع دور)؛ گردش‌ها.
- ۵- تَفَرُّعُنْ: مانستن به فرعون در تکبر و ستم. تَجَبَّرَ و طغیان کردن بر کسی.
- ۶- جلال احدیت خبر می‌دهد از حال آن جباران که خانه‌های پرنقش و نگار بگذاشتند و بساط تکبر و تجبر در نوشتند و خسته‌دهر گشته در گرداب حسرت بماندند. جهان از خاک ایشان پرگشت و نام و نشان ایشان از جهان بیفتاد. ای مسکین! زیر هر قدمی از آن خویش اگر بازجویی، بسی کلاه ملوک را بیابی و در هر ذره‌ای از این خاک اگر بجویی هزاران دیده مدعیان این راه بینی که این ندا می‌دهند که: «فاعتبروا، یا اولی الابصار». (به اختصار و با کمی تغییر، از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ

(به مشرکان بگو که آنچه در آسمانها و زمین است ملک کس نیست. اگر آنها بگویند تو باز گو همه ملک خداست)

كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

که بر خویش رحمت ج و بختایش را فرض و لازم کرده، البته شما را در روز قیامت که بی هیچ شک خواهد آمد

لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

ایمان نمی‌آورند. (۱۱۶)

ولی کسانی که خود را به زبان گفتند

جمع نمی‌گردند.



- | | |
|-----------------------------------|--|
| هر چه موجود اندر این ارض و سماست؟ | ۹۴۹۵- گو برایشان ای محمد سرکه راست |
| پس پسرش غمیر او را مظلومه است | ۹۴۹۶- گو بود از حق که خلاق همه است |
| ملتزم بر ذات خود کرد آن ز پیش | ۹۴۹۷- حق نوشته رحمت ^۱ اندر نفس خویش |

از نشسان رحمت آمد در صفت	۹۴۹۸- ره‌نمایی بر صراط معرفت
هست کآن بسببش است از گفتارها	۹۴۹۹- هم‌چنین از رحمتش آثارها
زان‌که امکان را به کونش حاجب است	۹۵۰۰- بر غضب زآن گفت سابق رحمت‌است
سابق از رحمت نباشد هیچ نیست	۹۵۰۱- نیست ممکن بی ز رحمت هیچ زیست
تا شود هر شیء پیدا علتش ^۲	۹۵۰۲- در وجود آمد مقدم رحمتش
ظاهر آید هر دم از معمول‌ها	۹۵۰۳- پس ز علت‌ها عیان معلول‌ها
شرح آن را بسا تو می‌گفتم درست	۹۵۰۴- پای ادا رکعت نبود از لنگ و سست
بر سماع ^۳ از مستمع قانع شوم	۹۵۰۵- زین گذشتم بر سخن راجع شوم
بسا عمل‌هاتان الی یوم الکتور	۹۵۰۶- جمع سازد مر شما را در قبور
بخشد و پوشد ز رحمت جرم و عیب	۹۵۰۷- اندر آن روزی که دروی نیست «زیب»
فطرت اصلیه را مانع شدند	۹۵۰۸- و آن که برخویش از زیانکاران بُدند
منقلب شد چون حقیقت بر مجاز ^۴	۹۵۰۹- نیست کایمان آورند آن فرقه باز



- ۱- رحمت: در آیه ۱۲ سوره انعام، «رحمت» آن است که به تکذیب و کفر ایشان، زود عذاب نکند و خسف و مسخ و تعجیل عقوبت که پیشینیان را کرد، ایشان را نکند و توبه بر ایشان عرضه کند، یا توبه کنند، یا تأخیر عقوبت کند تا به قیامت. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
- ۲- مفهوم ابیات ۹۵۰۰ تا آخر ۹۵۰۲ ← رحمت خداوند از آن رو بر غضبش سبقت دارد که ممکن شدن و هستی تمامی موجودات به ذات خدا نیازمند است و چنان چه رحمت خدا نبود، هیچ شیئی هست نمی‌شد.
- ۳- سماع: شنیدن.
- ۴- مفهوم بیت ۹۵۰۸ و ۹۵۰۹ ← خدا در روز قیامت این مشرکان را که بر خود زیان کردند که قیامت و بعثت را منکر شدند، و ایمان نیاوردند، همراه با دیگران، زنده می‌کند و جمع می‌آورد اما این مشرکان با شنیدن این موارد و رحمت و بخشایش خداوند باز هم ایمان نخواهند آورد زیرا که برای آنان حقایق، قلب شده و تغییر یافته است.

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

و هر چه در شب و روز آرامش یافته همه ملک خداست و او شنوا و داناست. (۱۳)

﴿۱۳﴾ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ

بگو: آیا غیر خدا را به یاری و دوستی برگزینم؟ در صورتی که آفریننده آسمان و زمین خداست و او روزی می‌بخشد.

وَلَا يُطْعَمُ قُلٌّ إِنِّي آمَرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا

و خود از طعام بی نیاز است. بگو: من مأمورم که اول شخصی که تسلیم حکم خداست باشم، و

تَكُونُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۴﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ

الیه از گروهی که به خدا شرک آورند. باش (۱۴) بگو: من اگر نافرمانی خدای خود کنم

رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵﴾ مَنْ يَصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ

از عذاب آن روز بزرگ سخت می‌ترسم (۱۵) هر کس در آن روز از عذاب برهد همانا

رَحِمَهُ، وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾ وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ

به رحمت خدا نائل گردیده است، و این فیروزی و سعادت است. آشکار است (۱۶) و اگر از خدا به تو ضری رسد

فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

هیچ کس جز خدا نتواند تو را از آن شرور برهاند، و اگر از او به تو خیری رسد هیچ کس تو را از آن نمانع نتواند کرد، که او بر هر چیز

قَدِيرٌ ﴿۱۷﴾

- | | |
|---|--|
| آنچه باشد ساکن اندر روز و شب | ﴿۱۳﴾ ۹۵۱۰- هست او را در ظهورات سبب |
| بر هر آن مسموع و معلومی به ذات | ۹۵۱۱- هم سمیع است و علیم از ممکنات |
| گو بگیرم غیر او آیا که دوست؟ | ﴿۱۴﴾ ۹۵۱۲- با تو گویند از جهان جویی ^۱ نکوست |
| گر تو را دنیا بود مقصود دل | ۹۵۱۳- یعنی از ما، مال جو، دعوت بپهل ^۲ |
| من جز او مسعودی ار گیرم خطاست ^۳ | ۹۵۱۴- حاصل آنکه ملک و ملکوت از خداست |
| «فاطر» ^۴ اعنی مُبدِع او بر مسواست | ۹۵۱۵- او پسند آرنده ارض و سماست |
| بی نیاز او خود ز رزق خاص و عام | ۹۵۱۶- او خوراند خلق را رزق و طعام |
| احتیاج او را به چیزی لیک، نی | ۹۵۱۷- خلق محتاج‌اند هر آنی به‌وی |
| «أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ» ^۵ | ۹۵۱۸- گو که مأمور از خدای عالم |

می‌نهد گردن منم از ما خَلَق	۹۵۱۹- یعنی اول کس که او بر حکم حق
باز گسویندم مباح از مشرکین	۹۵۲۰- اخلص ^۶ از خلق زمانم در یقین
یا که مخلوق دگر را در جهان	۹۵۲۱- تا پرستی غیر او را از بتان
گر پرستم غیر او را در طنب	۹۵۲۲- گو که ترسم من شوم عاصی به رب ^{۱۵}
و آن که گرداند از او حق آن عذاب	۹۵۲۳- از «عذاب» روز اعظم در ایاب
کز نهیش عظم‌ها ^۷ ریزد ز لحم ^۸	۹۵۲۴- در چنان روزی بر او پس کرده رحم ^{۱۶}
گر کسی را گردد این رحمت معین	۹۵۲۵- باشد این رحمت ز حق فوزی ^۹ مُبین
جز به رحمت باشدش گر سرنوشت؟	۹۵۲۶- از خلاق کسی رود کس در بهشت
کس نبیند بی ز رحمت جنتی	۹۵۲۷- یعنی از راه عمل یا طاعتی
هر که را خواهد برد سوی جنان	۹۵۲۸- جز که باد رحمتش گردد وزان
پس ندارد باز آن را غیر او	۹۵۲۹- گر نماید ضری ^{۱۰} از حق بر تو رو ^{۱۷}
پس بود قادر هم او بر «کُلَّ شَیْء»	۹۵۳۰- و بر رسد خیری تو را از نزد وی
جاری از امرش همی در هر مقام ^{۱۱}	۹۵۳۱- ضَر و نفع و خیر و شر باشد تمام



۱- جهان‌جویی: دوستی دنیا.

۲- پهل: رها کن، فرو گذار.

۳- [گفته‌اند سبب نزول آیه ۱۴ سوره انعام آن بود که کافران قریش، پیامبر(ص) را دعوت به دین پدران خویش کردند و خداوند این آیه را فرستاد که یا محمد! به آنها بگو که جز از الله خدای گیرم به معبودی، یعنی نکنم این، و نپسندم این چنین که کردگار آسمان‌ها و زمین، خداست.] (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۴- فاطر: خالق، کردگار. (حقیقت فطرت، ابتدای خلقت است).

۵- رجوع شود به معنی آیه ۱۴

۶- اخلص: خالص‌تر.

۷- عظم‌ها: استخوان‌ها.

۸- لحم: گوشت.

۹- فوز: رستگاری.

۱۰- ضَرَّ (ضَرًّا): ضرر و زیان.

۱۱- چنان‌که خداوند در آفرینش ضَرَّ (ضَرًّا)؛ یگانه و یکتاست در دفع ضرر هم یکتاست و بی‌همتا. اگر عالمیان به‌هم آیند، و جن و انس دست در دست هم دهند، تا دردی که نیست پدید کنند نتوانند یا دردی که هست بردارند، بی‌خواست الله راه بدان نبرند. درد و دارو را مَنَهَل (سرچشمه) یکی دان و نعمت و محنت را منبع، یکی شناس. کفر و ایمان را مطلع یکی بین، در دایره جمع یک رنگ، در منازل تفرقه، رنگارنگ. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، با کمی تغییر).

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾

بگو: خداست که کمال اقتدار و توانایی را بر بندگان دارد و اوست که در ستار و آگاه است. (۱۸)

قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا

بگو: گواهی کدام چیز بزرگتر است (از گواهی خدا)؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است و وحی شده به من آیات این

الْقُرْآنُ إِنِّي لَأَنْذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَيْتُكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ

قرآن تا به آن شما و هر کس را که خبر این قرآن به او رسد برسانم. آیا شما به راستی گواهی دهید که با خدای یکتا

إِلَهًا آخَرِي قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا

خدایان دیگری وجود دارد؟ بگو: من گواهی ندادم. بگو: محققاً او خدایی یکتاست و من بیزارم از آنچه شما

تَشْرِكُونَ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ

شریک خدا قرار می‌دهد. (۱۹) آنان که ما کتاب به آنها فرستادیم، او را ایضاً محمد صلی الله علیه وآله وسلم را به مانند فرزندان خود

أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ

می‌شناسند آنان که خود را به زبان خدا خستند (به او) ایمان نمی‌آورند. (۲۰) و کجاست متعکبان

مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

از آن کس که بر خدا دروغ بست یا آیات او را تکذیب کرد؟ هر کجاست متعکبان را رستگاری نخواهد بود. (۲۱)

﴿٢١﴾

خلاق را بر حلق هستی زاوست طوق
 بل زوجه عُلُو و استیلاست آن ^۱
 راستی آگه ز حال مار و مور
 می کند بسا بندگان از هر جهت
 که در ایشان بد نشان طرد و طیش
 مر تو را زاهل کتاب و عقل بس
 کس مصدق نیست هیچت در نمود
 مر تو را در قول و فعل از هیچ راه ^۲
 بر گواهی از گواهان بالتمام
 در «شهادت» اکبر او از ماسواست ^۳
 تا شما را بیم بدهم در زَمَن
 ایسن زمان یا بعد از این در هر سند
 ز آن رسد حجت بر او گردد تمام
 آن گواهی که بود با حق پدید
 گو که می ندهم گواهی من بدان
 واحد اندر ذات خود بی اشتباه
 یعنی از اصنام ^۴ و آن دارید نیک
 می شناسندش به تحقیق و صواب ^۵
 که بر «اینا» شان ز حیل و صفت
 بر نبی نآرند ایمان تا ابد
 که «افتری» بسندد به حق او بر دروغ
 رستگاری نیست پس بر ظالمان ^۶

^{۱۸۵}
 ۹۵۳۲- قاهر است او بر عباد خود به فوق
 ۹۵۳۳- نیست فوق از راه مقدار و مکان
 ۹۵۳۴- هم حکیم است و خبیر او بر امور
 ۹۵۳۵- هر چه هست آن مقتضای مصلحت
 ۹۵۳۶- با نبی گفتند جُهَالِ قریش
 ۹۵۳۷- ما ندانیم اینکه باور کرده کس
 ۹۵۳۸- یعنی از قوم نصاری و یهود
 ۹۵۳۹- یک نفر بنما که تا باشد گواه
 ۹۵۴۰- گو به ایشان چیست «اکبر» در قیام ^{۱۹۰}
 ۹۵۴۱- گو، گوّه بین شما و ما خداست
 ۹۵۴۲- وحی کرده گشته این قرآن به من
 ۹۵۴۳- و آن که بر وی آیتی از وی رسد
 ۹۵۴۴- آیتی بر هر که تا یوم القیام
 ۹۵۴۵- مر شما یید آنکه آیا می دهید
 ۹۵۴۶- هم خدایان دگر یعنی بتان
 ۹۵۴۷- گو جز این نبود که باشد آن اله
 ۹۵۴۸- من برئی ام ز آن چه شرک آرید لیک
 ۹۵۴۹- آن کسان که دادم ایشان را کتاب ^{۲۰۰}
 ۹۵۵۰- بر نبی دارند آن سان معرفت
 ۹۵۵۱- مر زیانکارند آنان که به خود
 ۹۵۵۲- کیست استمکاره تر ز آن بی فروغ ^{۲۱۰}
 ۹۵۵۳- یا کند تکذیب آیاتش عیان



۱- «قهر» نوعی از غلبه را گویند که چیزی دیگر چنان جلوه و ظهور کند که آن را مجبور به قبول اثری از آثار خود نماید. از آنجا که تمامی اسباب عالم کون را خداوند ایجاد و اظهار کرده تا وسائلی باشند برای حدوث حوادثی و اوست که مسببات را از آثار اسباب متأثر می‌سازد و این اسباب و مسببات هر چه باشند، مجبور به قبول آثاری هستند که خداوند فعل آن را از یکی و انفعال از آن را از دیگری خواسته، پس می‌توان گفت تمامی آنها مقهور خدای سبحان هستند و خداوند، قاهر بر همه آنهاست. پس لفظ «قاهر» از اسمایی است که هم بر خدای متعال اطلاق می‌شود و هم بر سلسله اسباب صادق است، الا اینکه بین قهر او و قهر اسباب، فرق است. خداوند قاهر است به تفوق و احاطه مطلق، نه به قوی‌تر بودن در اقتضای طبیعی که در مورد غیر خداوند این‌گونه است. مثلاً اگر آتش برهیزم قهر می‌کند و آن را مشتعل می‌سازد خودش و آن هیزم هر دو موجودی طبیعی هستند اما اقتضای طبع یکی مخالف دیگری است و اقتضای طبع آتش در تحمیل خود به هیزم قوی‌تر است، پس بر آن غلبه و ظهور می‌کند و آن را از تأثیر خود متأثر می‌سازد اما قهر خداوند، مانند این قهر نیست و جنبه تفرق و احاطه دارد. خداوند با گفتن «وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» قهر خود را از قهر دیگران جدا و متمایز ساخته و معلوم نموده که قهر او مانند دیگران از روی جهل و کزاف نیست و در قهرش، مانند دیگران دچار خبط و غلط نمی‌شود. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- مشرکان مکه و سران قریش که افرادی جاهل و سبک‌سر (طَيْشُ: بی‌عقلی، سبک‌سری) بودند به پیامبر گفتند: یا محمد! تو دعوی نبوت و رسالت می‌کنی و ما را بر دینی می‌خوانی که از جهودان و ترسایان که کتاب آسمانی دارند پرسیده‌ایم و گفته‌اند تو را نمی‌شناسند و ذکر او در کتاب ما نیست. اکنون کسی را بیار که صدق تو را معلوم گرداند و به رسالت تو گواهی دهد. در جواب، آیه ۱۹ سوره انعام نازل شد.

۳- مفهوم بیت ۹۵۴۰ و ۹۵۴۱ ← خداوند به پیامبر می‌فرماید که از جهال قریش بپرس که چه چیزی در شهادت بزرگتر است (تا من او را برای شما گواه به رسالت خود بیاورم) و خودت هم به آنها جواب بده که آن چیز، الله است. بگو یا محمد به گواهی دادن که آن مهتر چیز، الله

است. خداوند، در این کلام، «شیء بودن» خود را اثبات کرده است. اما خداوند شیئی است نه مانند سایر اشیاء زیرا اگر شیئیت را به کلی از او نفی کنیم، در حقیقت وجودش را ابطال نمودیم. و چیزی شبیه خداوند نیست (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ).

۴- أصنام: (جمع صنم)؛ بت‌ها.

۵- این جواب آنهاست که گفتند: ما از جهودان و ترسایان پرسیدیم و تو را نمی‌شناسند و گواهی نمی‌دهند که خداوند فرمود ایشان محمد را نیک می‌شناسند و نعت و صفت وی را می‌دانند که در کتب خویش خوانداند و او را چنان می‌شناسند که پسران خود را در میان کودکان). (به اختصار و با کمی تغییر، از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۶- اشاره به جهودان و ترسایان است که گفتند قرآن، «اساطیر الاقلین» است یا معجزات پیامبر(ص) را تکذیب کردند و دین وی را دروغ شمردند.



وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّا سُرَكَاؤُكُمْ
و ایاد کن روزی که همه آنها را جمع آوریم
 الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ
به گمان شما شریک خدا بودند (۲۲)
 رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ
جسته و اگویند پروردگارمان، که هرگز شرک بناوردیم (۲۳) بگر که چگونه بر خود دروغ بستند و آنچه به دروغ به عطا است
 عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى
و شریک قرار می‌دادند همه از دست آنها رفت و معجز و نبود شد (۲۴) و بعضی از آنان به سخن تو گوش فرا دارند، ولی ما برده بر
 قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا
دلهاشان نهادیم که فهم آن نتواند کرد و در گوش های آنها سنگینی نهادیم، و اگر همه آیات الهی را مشاهده کنند
 لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا
باز بدان ایمان نمی‌آورند تا آنجا که چون نزد تو آیند در مقام مجادله بر آید، آن کفار می‌گویند این آیات
 إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْعُونَ عَنْهُ وَإِنْ
چیزی جز افسانه های پیشین نیست (۲۵) هوس کنند که هم مردم را از ایض آن منع می‌کنند و هم خود را محروم می‌دارند
 يَهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾
و داخل از آند که آنها خود را به هلاکت می‌انگیند (۲۶)

- حشر ما سازیمشان از خاص و عام
 کو بگویند آن خدایان شما
 با خدا هستند در هستی شریک
 فِتْنَتٌ^۲ اعنی معذرت بهر نجات
 «وَاللّٰه» آن کو هستمان پروردگار
 وین قسم کذب است ایشان را یقین
 وز ره حیرانسی و وحشت خورند
 بنگرند آیسند بر سوگند خام
 مسی پرستیدیم اصنام از دغسل
 چون نبینند از پرستش‌ها فروغ
 ز آن چه می‌بودند بر آن مفتری^۳
 هم از ایشان‌اند سویت مستمع
 پس ورا افسانه پندارند و خام
 مشرکان بودند جمعی دور هم
 کوز تساریخ عجم آگاه بود
 گسفت هست افسانه پیشینان
 من هم آن خوانم اگر خواهید نیز^۴
 پرده‌ها، و اندر غطاشان^۵ مانده‌ایم
 خسویش را در فهم آن احمق کنند
 بس گرانی از پسی روپوش‌ها
 بشنوند ار هم نگیرند ایچ پند
 می‌بخواندی چون که قرآن در حرم
 تا بلند آن را نخواند بر زبان
 بسابد از راه سسماعی راه او
- ^{۲۲}
 ۹۵۵۴- هم رسد روزی که ایشان را تمام
 ۹۵۵۵- مشرکان را پس بگویم از ملا^۱
 ۹۵۵۶- که شما را بدگمان کآن‌ها به نیک
^{۲۳}
 ۹۵۵۷- پس نباشد بهر ایشان از جهات
 ۹۵۵۸- جز که می‌گویند اندر اعتذار
 ۹۵۵۹- ما نبودیم از گروه مشرکین
 ۹۵۶۰- بر حق این سوگند از فتنه خورند
 ۹۵۶۱- چون علو اهل توحید و مقام
 ۹۵۶۲- که به حق مشرک نبودیم از ازل
^{۲۴}
 ۹۵۶۳- بین چه‌آن بندگان برخویش ازدروغ
 ۹۵۶۴- گم شود زایشان امید بهتری
^{۲۵}
 ۹۵۶۵- چون که بنشینند ایشان مجتمع
 ۹۵۶۶- گوش بدهند آنچه خوانی از کلام
 ۹۵۶۷- مصطفی می‌خواند قرآن در حرم
 ۹۵۶۸- نضر حارث را بگفتند از جحد
 ۹۵۶۹- اینکه می‌خواند محمد چیست‌هان؟
 ۹۵۷۰- لب بجنابند به چیزی بی تمیز
 ۹۵۷۱- بر قلوب آن کسان گردانده‌ایم
 ۹۵۷۲- نی تفقه^۶ در کلام حق کنند
 ۹۵۷۳- هم نهادستیمشان در گوش‌ها
 ۹۵۷۴- تا کلام حق نظامت نشنوند
 ۹۵۷۵- هست مروی کآن رسول محترم
 ۹۵۷۶- نهی می‌کردند او را مشرکان
 ۹۵۷۷- نشنود سر تا کسی آواز او

نشوند آواز او را تا که قوم	۹۵۷۸- حق برایشان آن زمان بگماشت توّم ^۷
تا ز احمد باز پردازند دل	۹۵۷۹- یا به کاری کردشان حق مشغول
پرده تا آن صوتشان نآید به گوش	۹۵۸۰- گفت ز آن بستیشان بر گوش و هوش
نآورند ایمان به آن در نوبتی	۹۵۸۱- ور ببینند از تو هر نوع آیتی
بر تو اندازند پس طرح جدال	۹۵۸۲- تا که چون آیند از کفر و ضلال
لیک اینجا می دهد فعل «اذا» ^۸	۹۵۸۳- هست «حتی» گرچه بر معنای تا
نیست این جز قصه پیشینان	۹۵۸۴- اینکه می گویند کفار از گمان
از نسی هم خود نمایند احترام ^۹	۹۵۸۵- و آن که ایشان خلق را دارند باز ^{۱۰}
نه گذارند آنکه آرد غیر رو	۹۵۸۶- نه خود ایمان آورند اعنی به او
از نزولش در تواربغ و سیر	۹۵۸۷- مختلف باشد در این آیت خبر
در حق بوجهل هنگام نزول	۹۵۸۸- پاره ای گویند آمد بر رسول
لیک یاری از قسرا بت می نمود	۹۵۸۹- ز آن که او خود یار پیغمبر نبود
گر کسی در حج شدی زو کینه جو	۹۵۹۰- مسانع آزار مردم بود از او
می نمود از دین و آیینش نفور	۹۵۹۱- لیک خود را می گرفت از وی به دور



۱- از فلا: آشکارا.

۲- فِتْنَت: گروهی مقصود از فتنه را «جواب» (جوابی ندارند مگر اینکه به خدا سوگند یاد کنند که، در دنیا مشرک نبودیم) و بعضی «معذرت» دانسته اند. کفر و شرک، عدم فتح باب قلب یا عدم شناخت امام، یا کفر و شرک آوردن به امام یا رسالت است. (با برداشت از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۳- مفهوم ابیات ۹۵۶۲ و ۹۵۶۴ ای محمد! به این نکته شگرف توجه کن که چگونه این مشرکان با سوگندی که می خورند که ما هرگز مشرک نبوده ایم دعوایی را که در دنیا می کردند و برای خدا شرکایی (مانند بت هایی که می پرستیدند) قائل بودند انکار می کنند و با این کار به خود دروغ می بندند. اما در آن روز امیدی به شفاعت آن بت ها و شرکا که به آنها

به افترا و دروغ نسبت خدای می‌دادند نخواهند داشت.

۴- مفهوم ابیات ۹۵۶۵ تا آخر ۹۵۷۰ ← «ابوسفیان و ولید مغیره و نصرین حارث و عتبه و شیبه، پسران ربیعه و امیه و ابی پسران خلف، گردهم آمده و به قرآن خواندن پیامبر(ص) گوش می‌دادند و در دل‌های آنها اثر نمی‌کرد، از آنکه دل‌هایشان زنگار کفر داشت و حق‌پذیر نبود. نصرین حارث که مردی معاند و سخت‌خصومت و چرب‌سخن و کافر دل بود و پیوسته به سرزمین عجم سفر میکرد و اخبار عجم و قصه رستم و اسفندیار و امثال آن را جمع می‌نمود و بر عرب می‌خواند و به خیال خود معارضه قرآن می‌نمود در پاسخ این سؤال آن جمع که پرسیدند محمد چه می‌خواند؟ جواب داد: من ندانم. همی بینم که زبان می‌جنباند و ترهاتی می‌گوید از جنس آن اساطیرالاولین و اخبار عجم که پیوسته من با شما می‌گویم. ابوسفیان گفت: آنچه می‌خواند بعضی حق است و بعضی باطل و ابوجهل گفت: همه باطل است و ترهات. پس خداوند آیه ۲۵ سوره انعام را نازل فرمود. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدةالابرار).

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۵- غِطَاء: پرده، پوشش (دل آنها را در پوشش و پرده نگهداشته‌ایم تا قرآن ندانند و در نیابند).

۶- تَفَقُّه: فهمیدن سخن.

۷- نَوْم: خواب.

۸- مفهوم بیت ۹۵۸۳ ← «حَتَّى» در جمله «حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَابِلُونَكَ...» در آیه ۲۵، در موضع عطف است نه در موضع زمان و تاریخ، یعنی تا آن‌گاه که به نزد تو بیایند با تو پیکار می‌کنند و غرضشان جدال با تو است. و در واقع «حَتَّىٰ إِذَا» به معنی «تا آن‌گاه» ذکر شده است.

۹- در تفسیر قمی، در ذیل جمله «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ...» (آیه ۲۶ سوره انعام) آمده است: [بنی‌هاشم، همواره رسول خدا(ص) را یاری کرده و قریش را مانع می‌شدند که به آن جناب آسیب رسانند، و در عین حال از او دوری نموده و ایمان نمی‌آوردند].

عدای این آیه را در حق و شأن ابوجهل می‌دانند که از پیامبر در مقابل آسیب مخالفان محافظت می‌کرد اما در عمل به دین و آیین پیامبر ایمان نمی‌آورد و از آن نفرت داشت اما

اکثراً این آیه را در شأن «ابوطالب بن عبدالمطلب» عموی پیامبر که نام او «عبدمناف بن شیبه» بود دانسته‌اند اما سیاق این با این مطلب سازگار نیست، زیرا ظاهرش این است که ضمیر به قرآن برمی‌گردد نه به رسول‌الله، علاوه بر اینکه روایاتی که از ائمه اهل بیت (ع) در خصوص ایمان ابوطالب وارد شده بسیار زیاد است. در مجمع البیان آمده است: «اجماع اهل بیت (ع) بر ایمان ابوطالب به ثبوت رسیده و اجماع آنان حجت است برای اینکه آنان یکی از دو ثقلی هستند که رسول‌الله امت را امر به تمسک به آن دو کرده است...».



در بیان ایمان ابوطالب علیه‌السلام

- | | |
|--|---|
| ۹۵۹۲- عامه می‌گویند حکم غالب است | اینکه آیت در حق ابوطالب است |
| ۹۵۹۳- از مقاتل وز عطا آورده‌اند | نقل در تفسیر خود وین کرده‌اند |
| ۹۵۹۴- که پیامبر گفتش ای عَمّ از چه رو | ناوری ایمان به من؟ پس گفت او: |
| ۹۵۹۵- گر من ایمان آورم دارم گمان | رنج‌ها یابم ز طعن مردمان |
| ۹۵۹۶- لیک حامی بود محض نسبتش | تا نرنجانند کس از هر بابتش ^۱ |
| ۹۵۹۷- هم جلال‌الدین رومی در کتاب | کرده این سان نقل و این نبود صواب ^۲ |
| ۹۵۹۸- این سخن باشد به نزد ما خلاف | داشت او بر دین اسلام اعتراف |
| ۹۵۹۹- قول اهل‌البیت اول در سبیل | هست بر ایمان ابوطالب دلیل |
| ۹۶۰۰- چون یک از ثقلین باشد در سیاق | قول اهل‌البیت خود بالاتفاق |
| ۹۶۰۱- گفت پیغمبر کتاب و عترتم | هر دو ثقلین‌اند اندر امتم |
| ۹۶۰۲- هر که گیرد این دو را از بعد من | هرگز او گمراه نگردد در سنن |
| ۹۶۰۳- پس بود ایمان ابوطالب یقین | ز اجتماع اهل بیت طاهرین ^۳ |
| ۹۶۰۴- هم روایت گشته از ابن عمر | اندر این باب از تواریخ و سیر |
| ۹۶۰۵- روز فتح مکه صدیق‌خمول ^۴ | مر پدر را برد در نزد رسول |
| ۹۶۰۶- بوقحافه بود نام والدش | شد مسلمان گشت احمد حامدش |

- ۹۶۰۷- گفت با صدیق پیغمبر چرا
پیش ما آوردی این اشکسته را؟
- ۹۶۰۸- پیش او نگذاشتی تا من روم
خوشدل از دیدار و گفتارش شوم
- ۹۶۰۹- گفت من می‌خواستم کو را خدا
اجر بخشد زین چنین رنجی بجا
- ۹۶۱۰- بآلله از اسلام بوظالب دگر
شادتر باشم کز اسلام پدر
- ۹۶۱۱- گفت پیغمبر که این گفتی تو راست
وین عجب نبود، ز صدیق این سزاست^۵
- ۹۶۱۲- بوده پس او ز اولیا و مستقین
ور نمی‌کرد اول او اظسهار دین
- ۹۶۱۳- بود قصد از حفظ جان احمدش
تسا که بد کیشی نخواهد مرتدش
- ۹۶۱۴- می‌نمود از عامه پنهان دین خود
تسا که باشد در حمایت معتمد
- ۹۶۱۵- کس نگیرد دشمن او را نزد کیش
در نظرها باشد اندر عظم خویش
- ۹۶۱۶- اول او را کس نمی‌کرد اعتبار
قول او را کس نمی‌کرد اعتبار
- ۹۶۱۷- داشت از قوم او به ظاهر پیروی
تسا که گردد دین پیغمبر قسوی
- ۹۶۱۸- مخفی گر داشت چندی دین خود
ساعت این بود از جوی داری خرد^۶
- ۹۶۱۹- ور جلال‌الدین رومی در کتاب
گفته او را بوده ز اسلام اجتناب
- ۹۶۲۰- بر سیاق عامه گفته است این سخن
وآن نباشد هم برون از عقل و فن
- ۹۶۲۱- خلقی ار باشند بر قولی مُصِرّ
کس نگوید ضدّ قول مُشْتَهَر
- ۹۶۲۲- ور بگوید کس نخواند عاقلش
جز که هم باشند قومی همدلش
- ۹۶۲۳- صد هزاران راست بر قولی قرار
تو مگو صد جز که باشندت هزار
- ۹۶۲۴- پس جلال‌الدین رومی هم مُصَاب
بوده گر گفته است چیزی در کتاب^۷
- ۹۶۲۵- بود لازم این قدر در این مقام
باز بر گردم به تفسیر کلام
- ۹۶۲۶- کافران جز نفس خود را در هلاک
نفکنند از نهی و نای^۸ و نیست باک
- ۹۶۲۷- نبود ایشان را شعور اینکه نیست
سوی غیری راجع از خبث و بدیست



۱- مفهوم ابیات ۹۵۵۲ تا آخر ۹۵۹۶ به اکثرأ گفته‌اند که آیه ۲۶ سوره انعام در حق ابوظالب است، از جمله به نقل از «عطابن ابی رباح» و «مقاتل بن سلیمان» در تفسیرهای خود قید

نموده‌اند که این آیه در شأن ابوطالب است و پیامبر از ابوطالب پرسید که چرا به او ایمان نمی‌آورد و ابوطالب اظهار داشت از بیم طعن مردم. اما ابوطالب به دلیل نسبت فامیلی که به پیامبر داشت از او حمایت می‌کرد و با گرویدن علی(ع) به او نیز مخالفتی نکرد.

۲- مفهوم بیت ۹۵۹۷ اشاره است به آنچه که مولانا جلال‌الدین محمد مولوی در دفتر ششم مثنوی شریف بیان نموده است، و آن‌گاه آن را نادرست دانسته است زیرا ابوطالب ایمان به اسلام آورده بود:

می‌نمودش شُنعاً عُربان مَهول [خود یکی بوطالب آن عم رسول
(شُنعهُ: طعنه / عُربان: اعراب / مَهول: ترسناک)

او بگردانید دین مُعْتَمَد که چه گویندم عرب؟ کز طفل خود
(کز طفل خود: در اثر تحریکات و دینی که به وسیله بردار زاده‌اش آورده شده است / بگردانید: دست کشید / معتمد: مورد اعتماد)

تا کنم با حق خصومت بهر تو گفتش: ای عمّ، یک شهادت تو بگو
گفت: لیکن فاش گردد از سماع كَلُّ سِرِّ جَاوَزُ الاثْنَيْنِ شَاع
(از سماع: در اثر شنیدن مردم / معنی مصراع عربی: هر سرّی که از لب دو نفر خارج شود شایع و فاش می‌شود)

پیش ایشان خوار گردم زین سبب من بمانم در زبان این عرب
(ورد زبان مردم عرب خواهم شد)
لیک گر بودیش لطفِ ماسبق کی بُدی این بددلی با جذب حق؟
(ماسبق: ازلی)

موضوع ایمان ابوطالب از مباحث حساس کلامی بین مذاهب اسلامی است. شیعه امامیه عقیده دارد که ابوطالب به اسلام گروید اما اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روزگار اقتضا می‌کرد که ایمانش را مکتوم نگه دارد تا با توجه به چهره مقبولی که نزد همه اعراب به ویژه اشراف قریش داشت از نهضت محمد(ص) حمایت کند. اما اهل سنت در این مورد سهل می‌گیرند و عمده آنان به بعضی از روایاتی که از طریق عامه در این باره نقل شده استناد

می‌کنند و بر آنند که وی با ایمان به اسلام از دنیا نرفته است. مولانا نیز راه همین گروه را رفته، مگر آنکه ابیات او را تأویل کنیم و بگوییم منظور مولانا این است که ابوطالب ایمانش را اظهار نکرده نه اینکه ایمان نیاورده است. این تأویل با دو قرینه، قابل تأمل است یکی آنکه در دفتر چهارم مثنوی (بیت ۹۸۶ به بعد) بر ایمان عبدالمطلب پدر ابوطالب تصریح شده و دیگری مضمون بیت ۱۹۷ همین دفتر که از قول ابوطالب در جواب پیامبر می‌گوید: بگذار رازم فاش نشود. الله اعلم. این ابیات به روایتی معروف اشاره دارد که می‌گوید: در واپسین لحظات حیات ابوطالب، محمد(ص) کوشید او را به اسلام در آورد لذا به او فرمود: «کلمه شهادت یعنی لا اله الا الله را بگو، تا به روز رستاخیز شفیع تو شوم» و ابوطالب گفت: «ای برادرزاده‌ام، سوگند به خدا اگر بیم آن نداشتم که پس از مرگم، مردم به شماست تو و فرزندان پدرت برخیزند و قریش بگویند که ابوطالب از ترس مرگ کلمه شهادت را گفت، حتماً آن را می‌گفتم». (از جلد ششم کتاب شرح جامع مثنوی).

۳- در مورد ابیات ۹۵۹۸ تا آخر ۹۶۰۳ رجوع شود به توضیحات ۱ و ۲ همین زیرنویس.
 ۴- صدیقِ خمول: «ابوبکر بن ابوقحافه» که به «ابوبکر صدیق» معروف بود و او را بردبار (حمول) دانسته‌اند.

۵- مفهوم ابیات ۹۶۰۴ تا آخر ۹۶۱۱ از عبدالله بن عمر روایت شده که: ابوبکر در روز فتح مکه، «ابوقحافه» پدرش را که مردی نابینا بود نزد پیامبر(ص) آورد. حضرت فرمود: چرا این پیرمرد را زحمت دادی؟ به من می‌گفتی من خود نزد او می‌رفتم. ابوبکر عرض کرد: خواستم تا خداوند اجر و ثوابش مرحمت کند. به خدایی که تو را به حق مبعوث کرد من آن روزی که «ابوطالب» اسلام آورد بیشتر خوشحال بودم تا امروز که پدرم اسلام می‌آورد، منظورم خوشحالی و خشنودی و روشنی چشم شماست و پیامبر(ص) فرمود: راست می‌گویی. کلمات و اشعار متعددی از ابوطالب نقل شده که دلالت بر اسلام او می‌کنند.

۶- در مورد آیات ۹۶۱۲ تا آخر ۹۶۱۸ به توضیحات شماره ۱ و ۲ همین زیرنویس مراجعه فرمایید.

۷- منظور کلی ابیات ۹۶۱۹ تا آخر ۹۶۲۴، این است که مولانا هم در مورد ایمان ابوطالب

عاقلانه رفتار نموده و بر سیاق عامه که معتقد بودند ابوطالب اسمان به اسلام نیاورده سخن گفت و او نیز در این مورد مُصاب (مصیبت دیده) بوده که در ظاهر، قول اکثریت را قبول و بیان کرده است. (توضیح شماره ۱ و ۲ همین زیرنویس).

۸- نای: منع کردن، دور کردن.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ

و اگر ببینی حال آنها را هنگامی که بر آتش دوزخشان باز دارند

فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾

که در آن حال (با نهایت حسرت) گویند ای کاش ما را به دنیا بازمی گردانید تا دیگر آیات خدا را تکذیب نکرده و ایمان می آوریم! (۲۷)

بَلْ بَدَأَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ

بلکه (والب) آنچه پیش از این پنهان می داشتند بر آنها آشکار شده و اگر باز دیگر همان اعمال زشتی را که از آن نهی شدند اعاده

وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢٨﴾ وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ

خواهاند کرد. و آنان دروغ می گویند. (۲۸) و کافران گفتند جز همین زندگی دنیایی ما دیگر زندگی دیگری نخواهد بود و ما هرگز (بعد از مرگ)

بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا

زنده نته اعدم شد (۲۹) و اگر سحنی حال آنها را آنگاه که در پیشگاه (عدل) خدا بار داشته شوند مشاهده کنی؟ که خدا به آنها خطاب کند: آیا

بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

این (عذاب قیامت) حق نبود؟ جواب دهفت: چرا، سوگند خدا، برورد کارمان (که حق بود) پس خدا گوید که اینک عذاب را به کفر کفرتان ببخشید.

﴿٣٠﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ

(۳۰) آنان که لغا، خدا را تکذیب کردند البته زیانکار شدند، لا آنگاه که ساعت قیامت ناگهان آنها را

بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ

فرا رسد گویند: درینجا که در این باره کوتاهی کردیم! پس بار گناهان خویش را

عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٣١﴾ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا

بر پشت میزند زنها که بد بار گران به دوش می گیرند. (۳۱) و زندگی دنیا جز

لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

بازی و هوسرانی هیچ نیست و همانا سرای دیگر برای اهل تقوا نیکوتر است، آیا تفعل نمی کنید؟ (۳۲)

- آن زمان که واقفانند ایشان به نار
 کاش برگردانده بر دنیا شویم
 نآوریم، این پس که کردیم از عَمَّا
 هم یقین آن فرقه‌اند از کاذبان
 نیست در آن قول و آن دعوی فروغ
 هست ما را زندگی در جهر^۶ و سِر
 رخت چون بندیم از این دارالغرور
 واقف ایشان چون شوند از اضطرار
 حبشان سازند چون بهر سؤال
 راست بود و سهل و نزدیک آن نه دور
 هم به حق آن خدا کوزب ماست
 ز آن که بر وی نگرویدید از عتاب
 که مَكْذِبٌ بر لقای حق شدند
 ناگهان یعنی قیامت و آن و عید،
 آنچه کردیم اندر آن تقصیرها
 وزرهای خویش را تا فاعلانند
 حمل بار و وزر بهر حاملین
 هم موافق باشد این با حکم عقل
 صورتی منکر یکی از فعل خویش
 هیچ بشناسی مرا؟ گوید که نی
 خود به من بودی سوار اندر نخست
 حمل بارِ وِزْرِ^{۱۱} خود کن ز اضطرار
 او بماند چو حمار^{۱۲} اندر و خیل^{۱۳}
 بودنی خواهد شدن چون بوده است
- ور تو ای بیننده بسینی زاعتبار^{۲۷۲}
 ۹۶۲۸- پس بگویند از تمنای سقیم^۱
 ۹۶۳۰- تا دگر تکذیب آیات خدا
 ۹۶۳۷- و آن چه زان منتهی^۵ بُدند اندر جهان
 ۹۶۳۸- دعوی ایمان نمایند از دروغ^{۲۹}
 ۹۶۳۹- می‌گفتندی به دنیا منحصر
 ۹۶۴۰- منبعت هرگز نگردیم از قبور
 ۹۶۴۱- ور بسینی آنکه بر پروردگار^{۳۰}
 ۹۶۴۲- یا به موقف یا به پاداش فِعال^۷
 ۹۶۴۳- گوید آیانیست این روز نشور
 ۹۶۴۴- می‌گویند آری آن حق بود و راست
 ۹۶۴۵- گوید ایشان را پس او ذوقُوا «القذاب»^۸
 ۹۶۴۶- هم به تحقیق از زیانکاران بُدند^{۳۱}
 ۹۶۴۷- چون که آید ساعت ایشان را پدید
 ۹۶۴۸- می‌گویند ای پشیمانی به ما
 ۹۶۴۹- و آن کسان بر پشت‌هاشان حامل‌اند
 ۹۶۵۰- می‌بدانید اینک که بد باشد یقین
 ۹۶۵۱- از قتاده^۹ و ز سُدی^{۱۰} گردیده نقل
 ۹۶۵۲- کافران را روز حشر آید به پیش
 ۹۶۵۳- چون ز قبر آید برون گوید به وی
 ۹۶۵۴- گوید اعمال توام بنگر درست
 ۹۶۵۵- هم تو را باید شوم اکنون سوار
 ۹۶۵۶- پس شود بر وی سوار اندر محل
 ۹۶۵۷- «ساء ما یزرون»^{۱۴} از آن فرموده است

غیر «لَعَب و لَهْو» نزد بخردان	«۳۲» هیچ نبود زندگانی جهان
نزد آن کشِ حق به تقوی رهبر است	۹۶۵۹- و آن سرایِ آخرت پس بهتر است
از نوائبِ خالص، ایمن از زوال	۹۶۶۰- زآن که باشد دارِ باقی لامحال
فکر در این دارِ پُر دَرْد و گزند؟	۹۶۶۱- نیستشان آیا تعقل تا کنند



۱- سَقِيم: نادرست.

۲- عَمَا: کوری، نداشتن چشم بصیرت.

۳- نَدَم: پشیمانی.

۴- اِيَاب: بازگشت.

۵- فَنهى: نهی کرده شده.

۶- جَهْر: آشکار.

۷- فِعَال: (جمع فعل)؛ اعمال.

۸- پس بجشید عذاب را. (رجوع شود به معنی آیه ۳۰).

۹- قَتَادَه: قَتَادَة بن اوفی، یا ابی اوفی تمیمی از صحابیان پیامبر (ص) است.

۱۰- سُدَي: اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی ذؤیب السُدَي الاعور معروف به سُدَي کبیر در سال

۱۲۷ هجری قمری در گذشت و از عالمین قرآن بود.

۱۱- وِزْر: گناه.

۱۲- جِمَار: الاغ.

۱۳- وَخَل: گِل تُنک که ستوران در آن در مانند. خلاب.

۱۴- رجوع شود به معنی آیه ۳۱



قَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُ لِيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ

ما به تعظیم می‌دانیم که کافران در تکذیب تو سخنانی می‌گویند که تو را افسرده و غمگین می‌سازد. (دل شاد دار) که

وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ كَذَّبْتَ

آن ستمکاران نه تو را تکذیب می‌کنند بلکه آیات خدا را انکار می‌کنند. (۳۳) و همانا پیغمبران پیش از تو را

رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبِرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَنتَهُمْ نَصَرْنَا

و آنها بر همه تکذیب‌ها و اذیت‌های منکران صبر و تحمل کردند تا آن گاه که پاری ما شامل حال آنها شد.

وَلَا مُبَدِّل لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَّبَايِ الْمُرْسَلِينَ

و (دل قوی دار که) هیچ کس کلمات خدا را تغییر نتواند داد و تعقیماً اخبار پیغمبران پیش به تو رسیده است. (۳۴)

﴿٣٤﴾ وَإِن كَانَ كِبْرُ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ

و چنانچه انکار و اعتراض آنها تو را سخت و گران می‌آید اگر توانی

نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَاتِيهِمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ

تویی در زمین یا آسمان بر افراز تا آبی بر آنها آوری

اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾

خدا می‌خواست همه را مجتمع بر هدایت می‌کرد پس تو البته از جاهلان مباش. (۳۵)

﴿٣٥﴾ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ

تنها زنده دلان عالم که گوش شنوا دارند اجابت می‌کند و مردگان را دعا برمی‌انگیزد. آنگاه خلاصی به سوی حق

يَرْجِعُونَ ﴿٣٦﴾

بازگردانده می‌شوند. (۳۶)

- | | | |
|---|-------------------------------|----|
| ۹۶۶۲- | ما نگو دانیم و هم بسیار این | ۳۳ |
| ۹۶۶۳- | بر تو می‌نکنند تکذیب این فرقی | |
| ۹۶۶۴- | یعنی انکار تو، انکار حق است | |
| ۹۶۶۵- | هم چنین کردند تکذیب «رسل» | ۳۴ |
| ۹۶۶۶- | صبر پس کردند از هر رهگذر | |
| ۹۶۶۷- | پس بدیشان نصرت ما، در رسید | |
| ۹۶۶۸- | صبر کن یعنی تو هم تا نصرتی | |
| که تو را گفتارشان سازد حزین | | |
| بسل ستمکارند بر آیات حق ^۱ | | |
| جا حد ^۲ حق در ضلال ^۳ مطلق است | | |
| که بُدندی از تو پیش اندر سُبُل | | |
| هر چه شد تکذیب و ایذا بیشتر | | |
| صبر را نصرت ز پی گردد پدید | | |
| عنقریب آید پدید از فرصتی | | |

سر یکی بر وعده‌های ذوالجلال
 صبر کن تا وقت نصرت باخسان
 پس توانی گر که بهر رفع آن
 با فراغت تا در او گردی مکین
 بر فلک یا سلمی^۴ سازی به فرض
 پس بسیاری بهر ایشان آیتی
 پس بکن آن را پسی تمکینشان
 جمع ایشان را نمودی بر هدی
 که بود ایمان اجباری به هیچ
 دانی اینکه نیست اجباری بدین
 دعوت را سامعان هوشمند
 نی چنان کاین مشرکان بوالفضول
 هم نیابند از کلامت انتفاع
 که نجینند از صدا از جای خود
 دین حق را پس بدانند اهل رای
 باز برگردانده گردند از وعید

۹۶۶۹- نیست مر تغییر ده، در هیچ حال
 ۹۶۷۰- چو آیدت ز اخبار بفرستادگان^{۳۵}
 ۹۶۷۱- بر تو دشوار است و اعراضشان
 ۹۶۷۲- منفذی پیدا کنی اندر زمین
 ۹۶۷۳- تارسی ز آن منفذ اندر جوف ارض
 ۹۶۷۴- بر روی بالا بر آن هر ساعتی
 ۹۶۷۵- مر که سازی ملجأ اندر دینشان
 ۹۶۷۶- حکمتش و مقتضی بودی خدا
 ۹۶۷۷- پس ز نادانان میاش اندر بسیج^۵
 ۹۶۷۸- نیستی یعنی تو هیچ از جاهلین
 ۹۶۷۹- نیست جز اینکه اجابت می‌کنند^{۳۶}
 ۹۶۸۰- بشنوند آن را خود از سمع قبول
 ۹۶۸۱- که ندارند ایچ گوش استماع
 ۹۶۸۲- مردگان اند این گروه بی خرد
 ۹۶۸۳- مردگان را می‌برانگیزد خدای
 ۹۶۸۴- پس به سوی آن مکافات شدید



وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ

و کلوان گفتند: چرا بر او معجزه ای از خدا نرود نیامد؟

قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾ وَمَا

بر اینکه آیهی فرستاد قادر است.

مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ

و هر حیوانه ای در زمین و هر پرندگی در هوا که به

مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾

ما در کتاب

آفرینش، بیان هیچ چیز را فرو نگذاشتیم و در روز قیامت

آنکه همه به سوی

رورد آثار خود محشور می شوند (۳۸)

آیاتی نازل نشد در جستجو ^۶	۹۶۸۵- می‌یگفتند از چه از ریش بر او ^{۳۷}
نسی کلامی کز وی آگاهیم ما	۹۶۸۶- یعنی آن معجز کز او خواهیم ما
که فرستد آیتی کآن ظاهر است	۹۶۸۷- گو به تحقیق آنکه بس حق قادر است
کاست موجب بر بلا و محشری ^۷	۹۶۸۸- لیک زایشان می‌ندانند اکثری
یسا به‌بالش در هوا پرنده‌ای،	۹۶۸۹- نیست هیچ اندر زمین جنبنده‌ای ^{۳۸}
در حیات و موت و سُقم و صحتی ^۸	۹۶۹۰- چون شما الا که باشند اقبی
عالم و قادر بدون مانعی	۹۶۹۱- در دلالت بر وجود صانعی
که نباید کرد بر حیوان ستم	۹۶۹۲- این بود تنبیه تا دانیم هم
هیچ از چیزی که آید در حساب	۹۶۹۳- ما فرو نگذاشتیم اندر کتاب
ثبت بر لوح است بر هر وصف و نام	۹۶۹۴- از امور علوی ^۹ و سفلی ^{۱۰} تمام
بر جزای فعل خود در روز نشر	۹۶۹۵- پس به سوی ربّ خود گردند حشر



۱- [سُدی گفته است سبب نزول آیه ۲۳ سوره انعام این بود که در روز جنگ بدر اخنس بن شریق از ابوجهل پرسید که آیا به راستی محمد راستگوست یا دروغ‌زن؟ ابوجهل پاسخ داد که محمد راستگوی است و هرگز دروغ نگفت اما اگر ما او را تصدیق کنیم باید تابع او شویم و ما هرگز تابع بنی‌عبد مناف نبوده‌ایم و مقاتل گفته است این آیه در شأن حارث بن عامر بن نوفل بن عبدمناف بن قصی نازل شده که در ظاهر پیامبر (ص) را تکذیب می‌کرد و او را ساحر و شاعر و مجنون می‌خواند اما به پیامبر می‌گفت ما می‌دانیم تو راستگویی ولی می‌ترسیم اگر از تو تبعیت کنیم عرب ما را خوار و زبون کنند و از سرزمین خویش بیرون نمایند و ما طاقت آن را نداریم.] (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۲- جاجد: انکار کننده.

۳- ضلال: گمراهی.

۴- سُلم: نردبان.

۵- بَسِیْج (بسیج): قصد و اراده، کام و آرزو، مراد و مقصود. به طور مجاز، به معنی جنگ و نیز ساز سفر مرگ کردن. روزگار بسیج: زمان مرگ.

۶- رُؤْسَی قَرِیْش می‌گفتند چرا خدای او (خدای محمد) آیتی، یعنی فرشته‌ای که محمد را گواهی دهد به نبوت وی نمی‌فرستد؟

۷- جهل مشرکین را وادار ساخت که به منظور به ستوه آوردن پیامبر و عاجز کردن خدا تقاضای معجزه کنند و نفهمیدند که هیچ‌چیز خدا را عاجز نمی‌کند و نفهمیدند که نزول معجزه مورد تقاضایشان موافق مصلحتشان نیست و با جرئت نمودن بر چنین تقاضایی، خود را در معرض هلاکت و قطع نمودن نسل خود قرار می‌دهند.

۸- [تأسیس اجتماعاتی که در بین تمامی انواع حیوانات دیده می‌شود تنها به منظور رسیدن به نتایج طبیعی و غیراختیاری مانند تغذیه و رشد و نمو تولید مثل نبوده، بلکه بدین دلیل بوده که هر نوعی از آنها، مانند آدمیان به قدر شعور و اراده‌ای که دارد به سوی هدف‌های نوعیه‌ای که دامنه‌اش تا بیرون از این چهار دیوار، یعنی تا عوالم بعد از مرگ هم کشیده شده، رهسپار، و در نتیجه آماده زندگی دیگری شود که در آن زندگی، سعادت و شقاوت، منوط به داشتن شعور و اراده است.

در نفوس حیوانات هم حقیقتی به نام «اختیار» و «استعداد حکم کردن به سزاوار و غیر سزاوار» هست. حیوان نیز می‌تواند یک‌جا به لزوم فعل حکم کند و جایی دیگر به وجوب ترک. ملاک اختیار هم‌چنین است و لواینکه این صلاحیت بسیار ضعیف‌تر از مقداری باشد که ما آدمیان در خود سراغ داریم. و وقتی صحیح باشد که بگوییم حیوانات هم تا اندازه‌ای خالی از معنای اختیار نیستند و آنها هم از این موهبت سهمی هر چند ضعیف دارند، چرا صحیح نباشد احتمال دهیم که خدای سبحان حد متوسطی از همان اختیار ضعیف را ملاک تکالیف مخصوصی قرار دهد که مناسب با افق فهم آنان باشد و ما از آن اطلاعی نداشته باشیم و یا از راه دیگری با آنها معامله «مختار» بکند، و خلاصه راهی باشد که از آن راه پاداش دادن به حیوان مطیع و مؤاخذه و انتقام از حیوان سرکش صحیح باشد و جز خدای سبحان کسی را بر آن راه آگاهی نباشد؟]. (از جلد هفتم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۹- علوی: بالا، برتر.

۱۰- سفلی: پایین، (مقابل علوی).

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوْا فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَاءُ اللهُ
و آنان که تکذیب آیات ما کردند / کور و گنگ در ظلمات جهل یا سر پرند / مثبت الهی هر کس را خواهد

يُضِلُّهُ وَمَنْ يَشَاءُ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾ قُلْ
گمراه سازد / و هر که را خواهد به راه راست هدایت کند. ۳۹

أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللهِ
اگر راست / می گویند، مرا گویند / که اگر عذاب خدا یا ساعت مرگ بر شما فرارسد آیا

تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ آيَاتُ تَدْعُونَ فِيكُم مَّشْفُوفًا
(در آن ساعت سخنان غیر خدا را می خوانید. ۴۰) / بلکه در آن هنگام تنها خدا را / می خوانید تا اگر مثبت او قرار گرفت

تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تَشْرِكُونَ ﴿٤١﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
شما را از سخن برهانده و آنچه را که با خدا شریک قرار می دهید به کلی فراموش می کنید. ۴۱) / و سخنان ما بیفروغی

إِلَى أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَآخَذْنَا هُم بِالْبِاسِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ
به سوی امتان پیش از تو فرستادیم - پس (چون اطاعت نکردند) به بلاها و مصیبت ها گرفتارشان ساختیم، شاید به درگاه خدا گریه و زاری کنند. ۴۱)

﴿٤٢﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ
پس چرا وقتی که بلائی ما به آنها رسید تضرع و زاری نکردند (تا نجات یابند) / ولی ابدین سبب که نکردند دلهاشان را / تساویت فراموش

وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ فَلَمَّا
و شیطان کردار زشت آنان را در نظرشان زیبا نمود. ۴۳) / پس چون

نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ
آنچه به آنها تذکر داده شد همه را فراموش کردند / ما هم ابواب / هر چیز را به روی آنها گشودیم

حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾
تا چون به نستی که به آنها داده شد شادمان و مغرور شدند ناگه آنها را (به کبیر احدانشان) گرفتار کردیم و آن هنگام (خور و) نابین گردیدند. ۴۴)

- ۹۶۹۶- و آن کسان کآیات ما را بر دروغ حمل کردند از عقول بی فروغ
- ۹۶۹۷- گم بوند از استماع و گنگ از آن خابط^۱ اندر ظلمت حیرت چنان
- ۹۶۹۸- هر که را خواهد خدا خذلان^۲ دهد یعنی او را هم به خویش او و آنهد

بسر «صِراطِ مستقیم» و راه راست
 مر شما را یا قیامت ز اقتراب^۳
 مر عذاب آنگه که بنماید لقا؟
 که خدایان اند بت‌ها در بسیج
 بلکه خوانید آن خدای انس و جان^۴
 آنچه را خوانید وز آن دارید اسف
 هم به سویش ز آن عذاب آرید رو
 مقتضی در دفع آن بر نوبتش
 آورید از غمیر حق رو بسر خدا
 غمیر او را می‌پرستید از شرور
 آنچه‌ان پیش از تو بر سوی «أقم»
 پس گرفتیم از پی تأدیبشان
 سختی و تنگی و قحطی و مرض
 نادم و گریان و مستغفر شوند
 رو نیاوردند ما را بر جناب
 مُنذَفِع زایشان نمودیم آن بلا
 دیو زینت داده بُد ز اغوایشان^۷
 می‌نمودند از تعجب کارها
 بود از عجب^{۱۰} اندر آن اعمال و حال
 ز آن کسه حق را می‌بزد زود از نظر
 آنچه بُد «ماذُکُروا به»^{۱۱} از وجوه
 پسند داده گشته بودند آن کسان
 باب هر چیزی ز نعمت وز نوا
 تا به نعمت غافل آیند از مأل

۹۶۹۹- هر که را خواهد بزد هم ز آن چه خواست
 ۹۷۰۰- گو چه می‌بینید گر آید «عذاب»^{۴۰۰}
 ۹۷۰۱- یا شما خوانید آیا جز خدا
 ۹۷۰۲- گر شما خود راست می‌گویید هیچ
 ۹۷۰۳- مر بتان را می‌نخوانید آن زمان^{۴۱۰}
 ۹۷۰۴- از شما پس حق نماید بر طرف
 ۹۷۰۵- یعنی آن چه کشف آن خواهید از او
 ۹۷۰۶- گر بخواهد ور که باشد حکمتش
 ۹۷۰۷- حاصل آنکه وقت درد و ابتلا
 ۹۷۰۸- لیک وقت استراحت در امور
 ۹۷۰۹- ما رسولان را فرستادیم هم^{۴۲۰}
 ۹۷۱۰- چون نمودند امتان تکذیبشان
 ۹۷۱۱- خود به باساء^۵ و به ضراء^۶ از عرض
 ۹۷۱۲- شاید از زاری به حق حاضر شوند
 ۹۷۱۳- پس چرا آمد چو ایشان را عذاب^{۴۳۰}
 ۹۷۱۴- گر به زاری آمدندی سوی ما
 ۹۷۱۵- سخت لیکن گشته بُد دل‌هایشان
 ۹۷۱۶- آنچه بودند اندر آن پندارها
 ۹۷۱۷- یعنی آن ترک تضرع^۸ و اِستهال^۹
 ۹۷۱۸- نیست هیچ از عجب و خودبینی بتر
 ۹۷۱۹- پس فراموش چون نمودند آن گروه^{۴۴۰}
 ۹۷۲۰- یعنی از باساء و ضراء آن چه زان
 ۹۷۲۱- پس بر ایشان باز بگشودیم ما
 ۹۷۲۲- بازشان هشتیم^{۱۲} اندر سوء حال

بهر سرها تیغ باشد تاج نیست	۹۷۲۳- این چنین نعمت جز استدرج نیست
ز آن حذر کن تا نباشد زهر و سم ^{۱۳}	۹۷۲۴- گفت حیدر چون تو را آید یعم
ما بر ایشان برگشودیم از عیان	۹۷۲۵- حاصل آنکه باب نعمت زامتحان
هم «بما أوُسوا» ^{۱۴} نمودند اعتماد	۹۷۲۶- تا به وقتی که از آن گشتند شاد
پس شد آن هنگامشان پوشیده جان ^{۱۵}	۹۷۲۷- برگرفتیم آن زمانشان ناگهان
لبس ^{۱۸} یعنی گشتشان حیرت شدید	۹۷۲۸- خائب ^{۱۶} و خاسر ^{۱۷} بُدند و ناامید



۱- خائظ: خبط کننده، کسی که بدون بصیرت به بیراهه برود.

۲- خذلان (خذلان): بی بهرگی از یاری و اعانت، درماندگی.

۳- اقتراب: به همدیگر نزدیک شدن.

۴- [جریری گفت: عارفان در اول کار و در بدایت احوال، به حق گریزند و دل در خلق نبندند، و عامهٔ خلق، در اسباب پیچند و دل در خلق بندند، و به عاقبت چون از خلق ناامید شوند، به حق بازگردند. جنید گفت: اشارت به این است که بنده، به اجابت حق به دعا رسید، نه به دعای خود به اجابت حق رسید. این هم‌چنان است که گویند که: عارف، طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب.] (به اختصار و با کمی تغییر، از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۵- یأساء: شدت گرفتاری از قبیل فقر و قحطی.

۶- ضراء: بدحالی روحی یا جسمی و یا سقوط از جاه و مقام و نظایر آن.

۷- گفته‌اند: قسوت دل از ترک ذکر خیزد - کسی که ذکر خدای نکند و پیوسته به باطل گفتن و محال‌شنیدن مشغول باشد، دل وی سخت شود.] (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۸- تضرع: زاری کردن، فروتنی.

۹- اِبتهال: زاری، تضرع و دعاکردن.

۱۰- عَجِب: خودپسندی، خودبینی.

۱۱- منظور از «ما نُکروا به» عذاب‌های قبلی است که یادآوری آنها به‌عنوان تذکر و بیدار باش جهت اقوام بعدی است و نیز آنچه که خداوند مردم را از انجام آنها نهی نموده است.

۱۲- هِشْتِیم: فرو گذشتیم.

۱۳- وقتی کفار تذکراتی را که به آنها داده شد فراموش کردند و یا اگر هم فراموش نکرده بودند از آن اعراض نمودند، ما آنان را «استدراج» کردیم یعنی از هر نعمتی به آنها دادیم و تمتع از لذائد مادی را برایشان تکمیل کردیم و در نتیجه، فرح و سرور که از آثار تکمیل نعمت است در دلشان پدید آمد و آنگاه، ناگهان گرفتیمشان و آنان فرومانده و خاموش و ناامید شدند.

از رسول خدا(ص) روایت است که فرمود: وقتی دیدید خداوند نعمتش را به بنده‌ای ارزانی داشت و او سرگرم معصیت شده و هر چه دلش خواست کرد، بدانید که خداوند او را «استدراج» کرده است. استدراج خدای تعالی، بنده را، آن است که خداوند اندک‌اندک بنده را به خشم و عقوبت و عذاب خود نزدیک نماید و پس از صدور خطا از وی، نعمت به او دهد و توبه و استغفار را از یاد او ببرد. در این باره، به چند مورد از کلمات قصار مولا علی(ع) به نقل از نهج البلاغه (ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ هفدهم) اشاره می‌شود:

[[الف)... بسا نعمت خوار که به نعمت فریب خورد و سرانجام گرفتار گردد، و بسا مبتلا که خدایش بیازماید تا نعمتی عطا فرماید ...

ب) بسا کسی که با نعمتی که بدو دهند به دام افتد، و با پرده‌ای که بر گناه او پوشند فریفته گردد...
ج) پسر آدم، چون دیدی پروردگارت پی‌درپی نعمت‌های خود به تو می‌رساند و تو او را نافرمانی می‌کنی از او بترس].

۱۴- رجوع شود به معنی آیه ۴۴

۱۵- منظور این است که آنها را ناگهان گرفتیم و از غم و اندوه، ساکت و شکسته خاطر و ناامید و متحیر شدند. (مبلسون، از ابلاس، به معنی ناامیدی و تحیر است و برخی «ابلیس» را مشتق از آن دانسته‌اند).

۱۶- خائب: ناامید، مأیوس، بی بهره.

۱۷- خاسر: زیانکار.

۱۸- لبس: پوشیدن، پوشانیدن کار بر کسی.

فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾

پس ریشه گروه ظالمان گنده شد. و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است. (۴۵)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ
بگو مرا گویند، اگر خدا گوش و چشم‌های شما را گرفت

مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظِرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ
کنند خدای غیر از خدا هست که این نعمت‌ها را بشما بازدهد. بنگر که ما چگونه آیات را به انواع گونه‌گون بیان می‌کنیم

ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمُنْزِلَ
پس آنها اعراض می‌کنند (۴۶) بگو: چه خواهید کرد اگر عذاب خدا شما را

بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ﴿٤٧﴾ وَمَا
به ناگهانی پنهان یا آشکار در رسد، آیا کسی به جز گروه ستمکار هلاک خواهد شد؟ (۴۷)

نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ
و ما بفرستیم را جز برای آنکه بشارت دهد و بترساند. پس هر کس ایمان آورد و کارش شایسته کرد

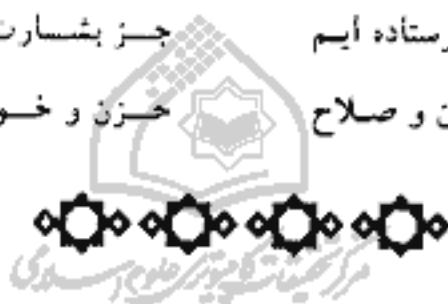
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾

هرگز بر آنان بی‌نیست و ایضا اندوهگین نخواهند بود. (۴۸)

مرا حین تفسیر منظوم عرفانی

- | | |
|--|---|
| ۹۷۲۹- آخر ^{۲۵} آن قوم پس شد منقطع | که به خود کردند ظلم از مایع ^۲ |
| ۹۷۳۰- گشتشان یعنی تباد اصل و نسب | وین حسامیت اولیا را بُد زَرَب |
| ۹۷۳۱- حمد لله کاوست «رَبِّ الْعَالَمِينَ» | بر هلاک مسفدین و ظالمین |
| ۹۷۳۲- شَرِّ ایشان را کفایت کرد حق | زاهل عالم تا جهان یابد نسق |
| ۹۷۳۳- نعمتی باشد هلاک طاغیان | بهر ارباب صلاح اندر جهان |
| ۹۷۳۴- نیست آثاری از ایشان در ظهور | هم‌چنین زاتباعشان حتی ذکور |
| ۹۷۳۵- گو چه شد شدّاد و نمرود عَنید | که خدا خواندند خود را بر عبید؟ ^۳ |
| ۹۷۳۶- هم‌چنین هر ظالمی و جابری | گر پس تحقیق لفظ «دابِر»ی |
| ۹۷۳۷- گورشان بنما اگر داری خبر | یسا که از آثارشان دانسی اثر |
| ۹۷۳۸- گو یزید و شمر را مدفن کجاست؟ | این سزای هر ستمکار و دَغاست ^۴ |
| ۹۷۳۹- گو چه می‌بینید گر گیرد خدا ^{۴۶} | مر شما را گوش و چشم اندر جزا |

مهرتان بسنهد به دلها سر به سر ^۵	۹۷۴۰- کور تا باشید از هر حال و کر
بعد از آنکه برگرفت او چشم و گوش	۹۷۴۱- تا شما باشید دور از فهم و هوش
تا چه می بینید اندر خویشتن	۹۷۴۲- پس در آن صورت ز عقل و فهم و فن
کآرد آنرا بر شما در هر مقام	۹۷۴۳- آن خدا از غیر او باشد کدام
کو جز او کآن و ادهد بر مستحق	۹۷۴۴- آن چه یعنی از شما بگرفته حق
ما ز اسلوبی به اسلوبی دگر	۹۷۴۵- بین بگردانیم چون آیات بر
پس کنند اعراض ایشان نایخواه	۹۷۴۶- گاه بر ترغیب و بر تنبیه گاه
چون که آید بر شما از حق عذاب	۹۷۴۷- گو چه بینید و چه سازید از شتاب ^{۴۷}
ز آن نگرده غیر استمکارگان	۹۷۴۸- پس به نابود آشکار و ناگهان
جز بشارت آنکه تا بدهند و بیم	۹۷۴۹- مرسلین را ما بنفرستاده ایم ^{۴۸}
خزن و خوفی نیست او را در فلاح	۹۷۵۰- پس هر آن کآمد به ایمان و صلاح



۱- آخر: کلمه «دابر» که در ابتدای آیه ۴۵ سوره انعام به معنای دنباله‌ای است که از پی می‌رسد مثل «أَمْسُ الدَّابِرِ»، به معنی دیروز گذشته»، و به معنی «اثر هر چیزی»، نیز به کار می‌رود، مثلاً به نسل آدمی و هر اثری که از او به جا می‌ماند نیز گفته می‌شود. «قطع شدن آخر آن قوم» (فَقَطَعَ دَابِرُ الْقَوْمِ) به معنی این است که هلاکت و نابودی، همه تیره و تبار آنها را فرا گرفت طوری که اثری از آنها باقی نماند.

۲- ما یقع: آنچه وقوع یافت. (منظور، مغرور شدن امت‌های پیش از پیامبر اسلام به نعمت‌هایی بود که خداوند به آنها عطا فرمود).

۳- غیبید: (جمع غبید)؛ بندگان.

۴- دغا: مکار.

۵- مهر بر دل‌ها نهادن به معنی بستن دریچه دل است، طوری که دیگر چیزی از خارج در آن داخل نشود تا قلب در باره آن فکر کند و به کار افتد و خیر و شر و واجب و غیر واجب آنرا تشخیص دهد.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

و هر که آیات ما را تکذیب کرد

يَمَسُّهُمْ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ

بگویم من شما را نمی‌گویم که من

به آنان در اثر فسق و زشتکاری عذاب خواهد رسید (۴۹)

عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ

ج

من بی‌روی / منج‌های خدا نزد من است / و نه آنکه از / غیب‌الغیبا / آن‌کلام / و نمی‌گویم که من فرشته‌ام

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ

من بی‌روی / نمی‌کنم جز آنچه را که به من وحی می‌رسد / بگویا / کور و بینا برابرند؟

أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾

آیا فکر و اندیشه نمی‌کنید (۵۰)؟

- ۹۷۵۱- وان‌که بر تکذیب آیات و کتاب ^{۴۹} سعی کردند آید ایشان را عذاب
- ۹۷۵۲- چون بُدند ایشان ز بیرون رفتگان از اطاعت و انقیاد ما، عیان
- ۹۷۵۳- گو بر ایشان من نگویم بر شما ^{۵۰}
- ۹۷۵۴- تا که بنمایم شما را خود زجیب
- ۹۷۵۵- هم ندانم غیب مادامی که وحی
- ۹۷۵۶- تا ز من برسید هر چیزی جواب
- ۹۷۶۷- هم نگویم بر شما کافرشته‌ام
- ۹۷۵۸- تا که هر کاری که بتواند سرش
- ۹۷۵۹- پیروی نکنم جز آنرا که به من
- ۹۷۶۰- گو بود آیا مساوی در نظیر
- ۹۷۶۱- هیچ آیا مر شما اندیشه مند
- ۹۷۶۲- کرده‌اند این آیه را اندر مقال
- ۹۷۶۳- که ملایک افضل‌اند از انبیا
- ۹۷۶۴- افضل ایشان گر که بودند از مَلْک
- سعی کردند آید ایشان را عذاب
- از اطاعت و انقیاد ما، عیان
- نزد من باشد «خزائن» از خدا
- آن‌چه می‌خواهید از اشیاء غیب
- نآید از حق بر من اندر امر و نهی
- بر شما گویم به تعجیل و شتاب
- باشد از امکان به کف سر رشته‌ام
- از من آید وین بود بیرون زهوش
- وحی آید از خدای ذوالمنن^۱
- نزد اهل هوش، اعمنی و بصیر؟
- می‌نگردید اندر این گفتار و پند؟
- مر دلیل خویش اهل اعتزال^۲
- چون «مَلْک» گوید نَمِ من ز اقتضا
- باشد این آیت منافی^۳ بی ز شک^۴

۹۷۶۵- پس سخیف است این جو قوم بوالفضول	می‌بگفتند از تحکم با رسول
۹۷۶۶- کز چه ناید بهر او گنجی فرود	یا ندارد علم غیب اندر شهود؟
۹۷۶۷- یا اگر پیغمبر است او در مقام	می‌خورد چون دیگران از چه طعام؟
۹۷۶۸- گفت ز آن رو من ملایک نیستم	تا توانم بی طعامی زیستم
۹۷۶۹- بلکه باشد اختصاص من بر آن	کآید از حقّ، وحی بر من ناگهان
۹۷۷۰- پس مُنافی نبود این در نزد هوش	کو بود افضل به تحقیق از سرّوش



۱- مفهوم کلی ابیات ۹۷۵۱ تا آخر ۹۷۵۹ ← چون رسول خدا کفار را بیم داد از عذاب خدا، پیامبر (ص) را دروغ‌زن گرفتند و او را استهزاء نمودند و گفتند: تا کی گویی که عذاب می‌آید؟ اگر راست می‌گویی یکی از این عذاب‌های را بیاور. و خداوند فرمود: یا محمد، ایشان را جواب ده که من نمی‌گویم خزائن خدا، که از آنها روزی دهد و عطا بخشد، به نزدیک من است و غیب ندانم تا شما را گویم که عاقبت کار شما چگونه خواهد بود و هر سؤالی که می‌کنید بتوانم بدون معطلی و به تعجیل پاسخ گویم و نیز نمی‌گویم که فرشته‌ام و از کار الهی آن دانم که بشر نداند و شما را نگویم مگر آن‌چه از سوی خداوند به من فرو فرستاده می‌شود. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- اهل اعتزال: اهل اعتزال (معتزله) فرقه معتبری از فرق اسلامی هستند که از ابتدای قرن دوم هجری در اواخر عهد بنی‌امیه ظهور کرده و تا چند قرن در تمدن اسلامی تأثیر شدید داشتند و مؤسس این فرقه یکی از شاگردان حسن بصری بنام «واصل بن عطا» بود که با استاد خود بر سر سرنوشت مرتکب معاصی کبیره و تعیین حدود کفر و ایمان اختلاف نظر یافت و از مجلس درس او کناره گرفت و سپس با یکی از شاگردان دیگر حسن بصری، به نام «عمر و بن عبید» فرقه معتزله یا «اهل عدل و توحید» را پدید آوردند. (از لغت نامه دهخدا، به اختصار).

۳- مُناقض: نقیض، مخالف، ضد و نقیض.

۴- مفهوم ابیات ۹۷۶۲ تا آخر ۹۷۶۴ ← معتزله (به توضیح شماره ۲) این قسمت از آیه ۵۰ سوره انعام را که خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید «به آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند و از تو می‌خواهند که آنان را از اسرار غیب و عاقبت کارشان آگاه سازی بگو: من نمی‌گویم که

فرشته‌ام»، دلیل این عقیده خود دانسته‌اند که ملایک از پیامبران مقام بالاتری دارند و می‌گویند اگر پیامبران برتر از فرشتگان بودند، این آیه بدون شک صحیح نیست و با این امر در تناقض است.

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا

و آنان را که از احضار در پیشگاه عدل خدا ترسانند، به آیات قرآن

إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

باشد که بر میزگار شوند. (۵۱)

و ترسان که جز خدا آنها را پاور و شفیع نیست،

نته ساز

﴿۵۱﴾ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

و آنان را که صبح و شام خدا را می‌خوانند و قصدشان فقط خداست از خود

وَجْهَهُ، مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ

آنها بر تو و نه چیزی از حساب تو

که با چیزی از حساب

مرا:

عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۲﴾

پس اگر آن خدا برستان را از خود برانی از مستکاران خواهی بود. (۵۲)

بر آنهاست،

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ

و همچنین ما برخی را با برخی دیگر نیز مودیم تا آنکه به (اطمن) گویند آیا بر این فقیران خدا مهربان ما

عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿۵۳﴾ وَإِذَا

هرگاه

آیه نخست اسلام) شد نهادن آیه خدا از این متکبران به احوال سببگزاران (فقرا) دانان نیست (۵۳)

جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ

خدا بر خود

سلام بر شما باد،

و آنان که به آیات ما می‌گروند نزد تو آیند بگو:

رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ أَنَّهُ، مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا

که هر کس از شما کار زشتی

و حسرت و مهربانی را فرض نمود،

بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ، غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۵۴﴾

به نادانی کرد

الته خدا بخشنده و مهربان است. (۵۴)

و بعد از آن توبه کند

و اصلاح نماید

که همی ترسند بر خویش از زبان^۱
هم جزا یابند از وی در کنار
در امور خود «ولی» و یا «شفیع»^۲

۹۷۷۱- پس به‌وی مر بیم ده برخائفان
۹۷۷۲- حشر تا گردند سرپروردگار
۹۷۷۳- خائفان را نیست غیر از حق، جمیع

۹۷۷۴- آن کسان را کاین صفت دارند چند
 ۹۷۷۵- با پیمبر آن صنایدید^۳ قریش
 ۹۷۷۶- کاین غلامان و گدایان رازخویش
 ۹۷۷۷- زآن که مارا زین جماعت هست عار
 ۹۷۷۸- گشت راضی مصطفی بر وجه غیب^۶
 ۹۷۷۹- پس بگفتند این به کاغذ بر نویس
 ۹۷۸۰- چون که بنوشتند آنرا بر ورق
 ۹۷۸۱- که مران از مجلس خویش آن کسان^{۵۲}
 ۹۷۸۲- می نمایند اعنی از پروردگار
 ۹۷۸۳- قصدشان از آن دعا و ایتها^۷
 ۹۷۸۴- هستشان در بندگی صبر و ثبات
 ۹۷۸۵- یعنی اندر بحر حق مستغرق اند
 ۹۷۸۶- شد اراده^{۱۲} بر سه قسم اندر عباد
 ۹۷۸۷- آمد او را هم علامت بر دو چیز
 ۹۷۸۸- یک علامت آن که بر نقصان دین
 ۹۷۸۹- یک نشان دیگر اعراض از فقیر
 ۹۷۹۰- قسم ثانی از اراده بنده را
 ۹۷۹۱- اندر آن هم دو نشان باشد، یک این
 ۹۷۹۲- بهر دین بر نقص دنیا شد رضا
 ۹۷۹۳- قسم سیم از اراده در ثبات
 ۹۷۹۴- این جماعت حاضران درگاه اند
 ۹۷۹۵- نیست چیزی از حساب آن کسان
 ۹۷۹۶- از حساب تو بر ایشان نیز هم
 ۹۷۹۷- تا پیرانی بهر دنیا دار چند
 ۹۷۹۸- نزد حق ایمان ایشان است به،
 ۹۷۹۹- باشد از من مال و جاه و اعتبار

بسیم ده شاید که تا گیرند پند
 این چنین گفتند از طغیان و طیش^۴
 دور کن تا ما هم آیمت به پیش^۵
 یا که نوبت بهر ایشان ده قرار
 زآن که بر ایمانشان بس بد موجب
 تا که ما گردیم زآن بعدت جلیس
 جبرئیل آورد این آیت ز حق
 که خدا خوانند از قلب و لسان
 یسار در صبح منیر و لیل تار
 روز و شب باشد رضای ذوالجلال
 «وَجِهَةٌ»^۸ باشد اشارت سوی ذات^۹
 بر فنای ذاتی^{۱۱} از حق لایق اند^{۱۱}
 اولین، دنیای محض از افتقاد^{۱۳}
 اندر آن کن غور اگر داری تمیز
 از پسی دنیا رضا گشتن یقین
 و آن که بیند مر مساکین را حقیر
 هست محض آخرت جوینده را
 که ز دنیا بگذرد از بهر دین
 انس دیگر بسا مساکین از ولا
 اینک که ملحوظش نباشد غیر ذات
 رسته از ممکن، فنای فی الله اند
 بر تو زاعمال و عبادات نهان
 نیست چیزی تا که آید در قلم
 آن جماعت را ز خود، و آری گزند
 زآن دو رویان تا نماند مشتبه
 پس به من ایشان فروشد افتخار

- ۹۸۰۰- از تو من هرگز نپرسم ای امین
 ۹۸۰۱- رزق درویش است با من نی به کس
 ۹۸۰۲- گر مگس هم خوی خود سازد رها
 ۹۸۰۳- با تو نبود تا که ایشان را ز خود
 ۹۸۰۴- بهر من باشد گر ایمان‌های خلق
 ۹۸۰۵- دین و ایمانی که هست از کبر و نیاز
 ۹۸۰۶- بر تو می‌نمود حساب این گروه
 ۹۸۰۷- و ر که سازی طرد ایشان را یقین
 ۹۸۰۸- هم بدین‌سان آزمودیم از عباد^{۵۳}
 ۹۸۰۹- آزمودیم از علامات ضمیر
 ۹۸۱۰- هم فقیران را بر ارباب غنا
 ۹۸۱۱- بر فقیران داده‌ایم اندر عوض
 ۹۸۱۲- صحبت پیغمبر و اخلاص تمام
 ۹۸۱۳- تا بگویند آن بزرگان از لسان
 ۹۸۱۴- که سه نعمت‌های ایمان از کرم
 ۹۸۱۵- از میان ما بر ایشان منت است
 ۹۸۱۶- نیست حق دانایر آیا از عباد^{۵۴}
 ۹۸۱۷- بر تو چون آیند آنان کز نشان
 ۹۸۱۸- پس «سلام» آن قوم را گو بر شما^{۱۵}
 ۹۸۱۹- حاصل اینکه کرد این آیت نزول
 ۹۸۲۰- ففر گرچه بُرده از بسنیادشان
 ۹۸۲۱- جویشان قوت است و عریانی لباس
 ۹۸۲۲- بر یکی از کاملان در اشتغال
 ۹۸۲۳- کاین یم^{۱۶} ای داناست مالا مال دُر
 ۹۸۲۴- آن متاعی کاندیرین درگاه نیست
 ۹۸۲۵- گفت: یارب چیست آن؟ بنما رهم
- کز چه ایشان را نیاوردی به دین
 پس عجب کز باز ننگ آزد مگی
 می‌تواند گشت هم‌پر با هما
 طرد سازی بهر قومی بی‌رشد
 من خوشم با مفلسان کهنه دلق
 حق تعالی ز آن بود بس بی‌نیاز
 تا ز خود گردانی ایشان را وجوه
 خود تو باشی از گروه ظالمین
 بعضی ایشان را به بعضی در نهاد
 اغنیا را بر ضعیف و بر فقیر
 تا چه ز ایشان ظاهر آید زابتلا
 طاعت و توفیق و قلب بی‌مرض
 علم و ایمان، صدق و صحت در کلام
 کساین گروهند ایچ آیا آن‌کسان
 حق بر ایشان هست منت دم‌به‌دم
 بر بزرگی گر چه ما را آیت است
 کیست تا شاکرتر اندر اعتقاد
 هست بر آیات ما ایمانشان^{۱۴}
 ز آن‌که در علم و عمل دارند پا
 بهر درویشان صابر بر رسول
 نیست چیزی غصیر حق بر یادشان
 در دل آزادند از حزن و هراس
 آمد اللهم این چنین از ذوالجلال
 یعنی از طاعات اهل راه، پر
 گر بیاری، طالب آن‌شاه غنی است
 از کرم کن ز آن‌چه گفتم آگهم

نیستی و عجز و فقر و اضطرار،
 ضعف و ناداری و فقد و مفلسی
 چون که آیندت بر ایشان کن «سلام»
 رحمت اندر ذات خود دلیل و نهار
 جاهل از پساداش آن وز ماحصل
 هم نمود اصلاح آن کردار بد
 بگذرد زود از خطای مجرمان

۹۸۲۶- گفت: آن باشد متاع انکار ۱۷
 ۹۸۲۷- ناامیدی، ناتوانی، بی‌کسی
 ۹۸۲۸- گفت ز آن رو با رسول نیکنام
 ۹۸۲۹- گو نوشته بر شما پروردگار
 ۹۸۳۰- هر که کرد او از شما بد در عمل
 ۹۸۳۱- بعد از آن پس توبه کرد از فعل خود
 ۹۸۳۲- پس حق آمرزنده است و مهربان



۱- آیه ۵۱ سوره انعام در شأن موالی و فقرای عرب از جمله عمار یاسر، ابوذر غفاری، مقداد اسود، صهیب و بلال و امثال ایشان نازل شد و خداوند به پیامبر می‌فرماید که آنان را آگاه کن به قرآن و وحی که به تو فرستادیم و آنان تهدید تو پذیرند زیرا که تقوی و خوف دارند و ایشان فقرای عرب‌اند و یاران گزیده. و گفته‌اند مراد از این آیه، مسلمانان اند و اهل کتاب که به بعث و نشور معترف‌اند... خوف در اینجا، به معنی علم است و ترسند، در حقیقت اوست که علم ترس داند. ترس بی علم، ترس خارجی است و علم بی ترس، علم زندقان و ترس با علم، صفت مؤمنان و صدیقان. این است صفت درویشان صحابه و اصحاب صفه، هم ترس بود ایشان را، و هم علم، هم اخلاص و هم صدق. قدر شریعت مصطفی ایشان دانستند و حق سنت وی، ایشان گزاردند. ربوبیت، ایشان را متواری وار در حفظ خویش بداشت و به نعمت محبت در قباب غیرت بپرورد. بوه‌ریه گفت: هفتاد کس دیدم از اصحاب صفه که با هر یکی از ایشان نبود مگر گلیمکی کهنه، پارده‌پاره بر هم نهاده و برگردن خود بسته ... و رسول خدا هر گه که فتی در پیش بود می‌فرمود: خداوند! به حق این دل‌های افروخته و این شخصیت‌های فرو ریخته، که ولایت کافران بر ما بگشایی و ما را بر کافران نصرت دهی. و پیامبر می‌فرمود: مرا که جوید، در میان اینان جوید و روزی که خواهید به دعای ایشان خواهید: «ابغونی فی ضعفائکم - هل تنصرون و یرزقون إلا بضعفائکم»... هنوز رب العالمین ایشان را نیافریده و در عالم وجود نیاورده، و من مشتاق ایشان. ایشان مرا یاد کنند و من ایشان را یاد کنم - نظر ایشان به من است و نظر من به ایشان. عجیب کاری است کار دوستان! و طرفه‌بازاری است بازار ایشان! پیش از آن که

در وجود آرد ایشان را جلوه می‌کند و چون در وجود آمدند، در خلوت «وَهُوَ مَعَكُمْ» به راز و نازشان می‌پرورد. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار به اختصار و با کمی تغییر).

۲- «ولی» معلم احکام قلب است و «شفیع» معلم احکام قالب، «ولی» دارای شأن ولایت است و «شفیع» دارای شأن نبوت، «ولی» عبارت از شیخ در ولایت و شفیع و شیخ در دلالت و راهنمایی است. (به اختصار، از جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة).

۳- صنایدید: مهتران، اشراف.

۴- طیش: سبک سری، خفت عقل.

۵- در جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است: [آیه ۵۲ سوره انعام به این سبب نازل شد که ابوجهل و اصحاب او و جمعی از اشراف بنی عبدمناف نزد ابوطالب رفتند و گفتند که جمعی از اوباش و فقرا دور برادرزاده‌ات محمد را گرفته‌اند، به او بگو که اگر آنها را از نزد خویش براند ما به او روی خواهیم آورد. ابوطالب نزد پیامبر رفت و مطلب را به اطلاع پیامبر رساند پیامبر از آنجا که تمایل زیادی به اسلام آوردن اشراف قریش و سادات عرب داشت پذیرفت و به درخواست آنان مبنی بر کتبی نمودن این قرار جواب مثبت داد و زمانی که این قرار را مکتوب کردند، آیه آمد که، مَرَان (وَلَاتَطْرُدُوا) یا محمد، این درویشان خداشناس خداپرست را که بامداد و شبانگاه نماز می‌کنند، مران ایشان را که من نرانده‌ام و منواز آنان را که من نخوانده‌ام، آری، مقبولان حضرت دیگرند و مطرودان قطعیت، دیگر! این درویشان، خوانندگان «و الله یدعوا الی دارالسلام» اند، و آن بیگانگان، راندگان «اُخْسُوا فِیْهَا وَ لَا تَكَلِّمُون»]. (به اختصار و با کمی تغییر).

۶- غیب، یک روز در میان (پیامبر پذیرفت که به‌طور یک روز در میان، یک روز با اشراف قریش و یک روز با سایرین و فقرا جلسه داشته باشد).

۷- اِبْتِهَال: دعا، زاری.

۸-۹- «وَجْهَةٌ» در آیه ۵۲ سوره انعام، کنایه از ذات حق است. [«وجه حق» (*)، «ذات» * و «ذات حق» (*)].

۱۰- فنای ذاتی: [«فنا» (*)، «فنا فی الله» (*)].

۱۱- در جلد هفتم ترجمه تفسیر المیزان آمده است: [«راغب» در مفردات خود می‌گوید: این‌که در آیه ۵۲ سوره انعام و آیات دیگری نظیر: «وِیَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ» و «فَأَنَّمَا

تَوَلَّوْا فَنَجَّ وَجْهَ اللَّهِ» و آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» و «إِنَّمَا نَطَعُكُمْ لِيُوجِبَ اللَّهُ» مراد از «وجه» را «ذات» دانسته‌اند، نزد ابی عبدالله ابن الرضا ذکر کردند، وی گفت سبحان الله، چه حرف بزرگی است که زده‌اند. مراد از وجه در این آیات نحوه وجهی است که عبادت و عمل با آن وجه انجام می‌شود، و معنای آیه «و یبقی وجه رَبِّک»... این است که هر عملی که بندگان خدا انجام می‌دهند از بین می‌رود، مگر عملی که در آن خدا منظور بوده باشد و به همین معناست آن آیات دیگر]. (با کمی تغییر). مؤلف همین کتاب، در ادامه ذکر می‌نماید که: [«وجه» به مناسبتی که بین صورت و سطح برونی هر چیز هست به‌طور مجاز بر همان سطح برونی هر چیز هم اطلاق می‌شود و حرف صحیحی است، چه ما خود هم از این‌گونه تطورات درالفاظ و معانی آنها می‌بینیم، لکن اینکه گفت در آیات فوق، مقصود از وجه، ذات است، مخالف با تحقیق است، برای اینکه ذات چیزی برای چیز دیگر هیچ‌وقت جلوه و ظهور نمی‌کند، تنها و تنها، ظاهر و سطح برونی و اسماء و صفات است که برای موجود مرئی می‌شود، نه به ذات آن، البته از همین ظواهر پی به ذاتش هم برده می‌شود ولی چنین هم نیست که بتوان مستقیماً با ذات چیزی تماس گرفت... و وقتی ممکن نبود که ذات اشیاء متعلق علم ما قرار گیرند و تنها راه معرفت به ذوات، استدلال به اوصاف و آثار باشد، پس به ذات خدای تعالی نیز نمی‌توانیم پی ببریم، بلکه این دلیل در باره خدای تعالی روشن‌تر است برای این‌که به‌طور کلی علم و معرفت یک‌نوع تحدید فکری است و ذات مقدس خدای تعالی بی‌حدّ و نهایت است و قابل تحدید نیست چنان که خودش فرموده: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» (طه ۱۱۱) (و خوار و ذلیل باشند روی‌ها در روز قیامت از برای خدای زنده و قیوم) و نیز فرموده: «وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (طه: ۱۱۰) (به او احاطه علمی پیدا نمی‌کنند)... و از این روی، وقتی صحیح باشد بگوییم ناحیه خدای، جهت و وجه اوست، صحیح خواهد بود که به‌طور کلی بگوییم هر چیزی منسوب به اوست و به هر نوعی از نسبت به وی انتساب دارد، از اسماء و صفاتش گرفته تا ادیان و اعمال صالح بندگان و هم‌چنین مقربین درگاهش از انبیاء و ملائکه و شهدا و مؤمنینی که مشمول مغفرتش شده باشند، همه و همه وجه خدایند]. (به اختصار).

۱۲- اراده: منظور، مقصود، خواست.

مفهوم ابیات ۹۷۸۶ تا آخر ۹۷۹۴ [... ارادت، سه قسم است: یکی ارادت دنیای محض، دیگری ارادت آخرت محض و سوم ارادت حق محض. ارادت دنیا، آن است که گفت عزّ ذکره:

«تُریدون عَرْضَ الدُّنْيَا»، «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ»، «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا»، «وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا»؛ و نشان ارادت دنیا، دو چیز است، در زیادت دنیا به نقصان دین راضی بودن و از درویشان مسلمانان اعراض کردن، و ارادت آخرت آن است که گفت تعالی و تقدس: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ»، «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزَدَلَهُ فِي حَرْثِهِ»، و نشان آن دو چیز است: در سلامت دین به نقصان دنیا راضی بودن و مؤانست با درویشان داشتن. و ارادت حق آن است که الله گفت جَلُّ جلاله: «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»، «وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»، و نشان آن پای به دوگیتی فرانهادن است. و از خلق آزاد گشتن و از خودبرستن. این خود، بیان علم است و تحقیق عبارت، اما بیان فهم، به زبان اشارت آن است که پیرطریقت چون او را از ارادت پرسیدند گفت: «نفسی است میان علم و وقت، در ناحیه ناز، در محله دوستی، در سرای نیستی، چهار حد دارد آن سرای: یکی با آشفتگان شود، یکی با غریبان، سوم با بیدلان و چهارم با مشتاقان...» | (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).
۱۳ - افتقاد: جستجو کردن، گمشده را بازگشتن.

۱۴ - در جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است: از «عطا» نقل است که گفت منظور از «اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا...» (در ابتدای آیه ۵۴ سوره انعام)، علی (ع)، ابوبکر، عمر، عثمان، بلال، سالم، ابو عبیده، عمار بن یاسر، ارقم بن ارقم، ابوسلمة بن عبدالاسد، مصعب عمیر، حمزه، جعفر و عثمان بن مظعون است (که همان درویشان صحابه بودند). پس از نزول این آیه هرگاه رسول خدا ایشان را می‌دید ابتدا به سلام می‌نمود و می‌فرمود: «الحمد لله الذي جعل من امتي من امرت ان اصبر معهم و اسلم عليهم» | در تفسیر برهان، از ابن عباس روایت شده که آیه «واذا جاءك الذين» در حق علی (ع)، حمزه و زید نازل شده است.

۱۵ - مؤمنان دیگرند و عارفان، دیگر. مؤمنان نخست در صنایع و آیات نگرند، آنگه از آیات به‌ما رسند. عارفان نخست به‌ما رسند، آنگه از ما به آیات بازگردند. یا محمد! آنان که به واسطه آیات به ما ایمان آرند، بی واسطه، ما خود سلام بدو رسانیم، که: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ الرَّحِيمِ» | (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۶ - یم: دریا (اشاره است به اینکه طاعات و عبادات بندگان به درگاه حق، هم‌چون دریایی ژرف و بی‌پایان، فراوان است).

۱۷ - انكسار: شکستگی، (دل شکسته).

وَكَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾

و همچنین ما آیات را مفصل بیان کنیم (تا حق روشن شود) و تا راه گمراهان معین و آشکار شود (۵۵)
 قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ
 بگو که مرا از پرستش آن خدایان باطل که شما می پرستید منع فرموده اند بگو من پیروی

أَهْوَاءِكُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

موس های شما نکم تا میاد گمراه شده و راه هدایت نیام (۵۶)
 قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا
 بگو من هر چه می گویم باینها از سوی پروردگارم است و شما ننگذیبید آن می کنید عذایی که شما

تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ
 بدان تعجل می کنید امر آن به دست من نیست فرمان جز خدا را نخواهد بود که به حق دستور می دهد و او بهترین

الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقَضِيَ
 حکم فرمان است (۵۷) بگو اگر به دست من بود عذایی که به تعجل می طلبید کار میان

الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾

من و شما خانه من یافت و خدا به اعمال ظالمین و نیکان است (۵۸)
 وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي
 و کلیدهای غم این غیب نزد اوست کسی جز او بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در

الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ
 خشکی و دریاست همه را می داند و هیچ برگکی از درخت نمی افتد مگر آنکه بر آگاه است و نه هیچ دانه

فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٥٩﴾

در زیر تاریکی های زمین و نه هیچ تر و خشکی جز آنکه در کتابی مبین مسطور است (۵۹)

هر یک این آیات را با فصل و باب
 باطل از حق فرقی یابد همچنین^۲
 آنچه را خوانید جز حق در پسند
 گمراه آیم گر شوم تابع بر آن^۳
 گوی منم بر حجتی از ربّ دین^۴

۹۸۳۳- هم چنین تفصیل^۱ بدیم از کتاب
 ۹۸۳۴- تا شود روشن طریق مجرمین
 ۹۸۳۵- گو مرا نهی از پرستش کرده اند^{۵۶}
 ۹۸۳۶- گو نگردم تابع اهوانستان
 ۹۸۳۷- من نباشم وانگهی از مهتدین^۴

- ۹۸۳۸- مشرکان گفتند تا چند از عذاب
 ۹۸۳۹- از عقوبت آنچه بتوانی به ما
 ۹۸۴۰- آمد این آیت به وجه انحصار
 ۹۸۴۱- می‌کنید آنچه شما تکذیب آن
 ۹۸۴۲- نیست آن در نزد من یعنی خدا
 ۹۸۴۳- ز آسمان گوید بر ما سنگ بار
 ۹۸۴۴- «حکم» در تعجیل و تأخیر عذاب
 ۹۸۴۵- حق بود با قصه‌های صدق و راست
 ۹۸۴۶- اوست «خَيْرُ الْفَاصِلِينَ»^۸ یعنی خدا
 ۹۸۴۷- گو اگر در نزد من بودی عذاب
 ۹۸۴۸- کی بُدی حاجت بر استعجالتان
 ۹۸۴۹- یعنی اندر بین ما با صد شتاب
 ۹۸۵۰- می‌نمودم بر شما جاری به‌خشم
 ۹۸۵۱- یعنی ار بر دست من بودی بلا
 ۹۸۵۲- لیک حق بر ظالمان داناتر است
 ۹۸۵۳- هم به‌نزد اوست مخزن‌های غیب
 ۹۸۵۴- و آنچه باشد در میان بحر و سَمَر
 ۹۸۵۵- یا مراد از بحر و سَمَر وجود
 ۹۸۵۶- یا مراد از جَهر و سَمَرِ ممکنات
 ۹۸۵۷- در بهاران سرکشد از هر شجر
 ۹۸۵۸- چون خزان آید عروس نو بهار
 ۹۸۵۹- کس ندانست آن همه فرو شئون
 ۹۸۶۰- هیچ برگی می‌نیفتد از درخت
 ۹۸۶۱- هم نیفتد دانه‌ای اندر زمین
- می‌کنی تخویف ما را در خطاب
 وارد آور تا بسپینیم از قضا^۵
 که منم بر حجت از پروردگار
 سر شریک آرید او را از بتان
 که شما بر وی کنید این‌سان شتاب
 نیست آن با من، بُوَد با کردگار
 نیست جز حق را و این باشد صواب^۶
 که نمود اخبار بر چیزی که خواست^۷
 حق و باطل را ز هم سازد جدا
 یا بر آن قادر بدم در هیچ باب
 امر واقع گشته بد در حالتان
 گشته بودی آنچه بساید زانقلاب
 آنچه دارم بر نزولش باز چشم
 کرده بودم بر شما نازل بجا
 تا بر ایشان کی زمان کیفر است
 کس نداند غمیر او مأوای غمیب^۹
 از جماد و از نبات و جانور
 عالم غیب^{۱۰} است و اعیان^{۱۱} شهود
 هم‌چنان کاندر بهار و دی نبات
 صد هزار اشکوفه و برگ و ثمر
 ریزد از تن حُلّه‌های^{۱۲} مستعار^{۱۳}
 بر کجا رفت از کجا آمد برون
 جز که او می‌داند آن را هم به‌سخت^{۱۴}
 تا در آن ظلمت شود روشن جبین^{۱۵}

کآن نسیب باشد ثبت اندر دفترش	۹۸۶۲- هم نباشد نامی از خشک و ترش
کاندر او اشیاست ثبت از فضل و باب	۹۸۶۳- لوح محفوظ است مقصود از کتاب
گشت ظاهر جمله اشیا فوج فوج	۹۸۶۴- یا که علم حق کز آن دریا چو موج
جمله ثبت لوح علم است از حدود	۹۸۶۵- یعنی آنچه هست در غیب و شهود
که ورا تفصیل و اجمال اندر است	۹۸۶۶- علم ذاتی آن کتاب انور است



۱- تفصیل: منظور، شرح معارف الهیه و رفع ابهام از آنهاست.

۲- منظور این است که معارف الهیه را به این گونه شرح و تفصیل و متمایز کردیم تا ابهام آنها را از بین بردیم تا از این طریق راه مجرمین روشن و رسوایی آنها برملا شود و در نتیجه مؤمنین از آن راه باطل دوری نمایند و آن طریق باطل، همانا انکار و عناد و اعراض از آیات و کفران نعمت است. برخی نیز «سبیل مجرمین» را روشی دانسته اند که خداوند در باره مجرمین سلوک می کند و آنان را در دنیا لعنت و در آخرت به عذاب و سختگیری در حساب و عقاب دردناک مبتلا می سازد. البته معنای اول باسباق آیات موافق تر است. (از جلد هفتم ترجمه تفسیر المیزان).

۳- [کافران، پیامبر(ص) را نکوهش می کردند که دین پدران رها نمود و بتان را خوار کرد و ما که این بت ها را می پرستیم به جهت آن می پرستیم که ما را به الله نزدیک گردانند و خداوند در آیه ۵۶ سوره انعام می فرماید که ای محمد! ایشان را بگو که جز الله را سزانیست که پرستند و جز او، خداوند و معبود نیست. و من برای این نهی شده ام که عبادت شما، پیروی از هوی و هوس است و من از پیروی هوی نهی شده ام و اگر من تابع آن گردم، گمراه خواهم شد و نور توحید بر قلبم نخواهد تابید و هدایت الهیه دستگیر من نخواهد شد]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- مهتدین: هدایت یافتگان.

۵- [نضرحارث] و رؤسای قریش می گفتند: ای محمد اگر راست می گویی از خدا بخواد عذابی را که می گویی بر ما بفرستد. نضرحارث در حطیم کعبه (ما بین رکن و زمزم و مقام)

ایستاده بود و می‌گفت: خدایا! اگر آن‌چه محمد می‌گوید حق است و راست ما را آن عذاب فرست که او وعده می‌دهد. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۶- مفهوم بیت ۹۸۴۴ | «نظریهٔ «توحید» که قرآن کریم، معارف خود را بر اساس آن بنا نهاده حقیقت تأثیر را در عالم وجود تنها برای خدای تعالی اثبات می‌کند، و در موارد مختلف، انتساب موجودات را به خدای سبحان به انحاء مختلف بیان می‌نماید. به یک معنا، استقلالی، آن‌را به خدای سبحان نسبت داده و به معنای دیگر، غیراستقلالی و تبعی، آن‌را به غیر او منسوب نموده است، مثلاً مسئله خلقت را به معنای اول به خدا نسبت داده و در عین حال، در موارد مختلفی به معنای دوم آن‌را به چیزهای دیگر هم نسبت می‌دهد. «حکم» هم که یکی از صفات است، از نظر این‌که خود نوعی از تأثیر است معنای استقلالی‌اش تنها از آن خداوند است، چه حکم در حقایق تکوینی و چه در شرایع و احکام وضعی و اعتباری. آیاتی که حکم را به اذن خداوند به غیر او نسبت می‌دهند، مختص به احکام وضعی و اعتباری است. مراد از حکم در جمله «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ» حکم تکوینی است و این جمله علت نفی را که در جمله «ما عندی ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» بود ذکر می‌کند و معنای آن به طوری که از سیاق کلام استفاده می‌شود، این است که حکم، تنها برای خداست و بس، و مرا نمی‌رسد که در بین خودم و شما حکم نموده تقاضای بیجای شما را عملی نمایم و آیه و معجزه‌ای به غیر قرآن برایتان بیاورم، از جمله تعجیل و تأخیر عذاب نیز به حکم و فرمان خداوند است نه به درخواست من. (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۷- مفهوم بیت ۹۸۴۵ | خداوند با سخن راست و حدیث و قصص راست از آن‌چه می‌خواهد، خبر می‌دهد. (از بین هفت نفر قاریان قرآن، «عاصم»، «نافع» و «ابن کثیر» «یَقُصُّ» قرائت کرده و آن‌را از ماده «قص» به معنای بریدن چیزی، گرفته‌اند، اما بقیه قاریان آن‌را «یَقْضِی» خوانده‌اند که از ماده «قضا» است به معنی حکم به حق کردن. در هر صورت برگشت معنا، یکسان است، زیرا بریدن و جدا کردن حق از باطل لازمهٔ قضا و حکم به حق کردن است. گو اینکه جمله «وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» با قرائت اول مناسب‌تر است.

اما اینکه بعضی از مفسرین کلمه مزبور را به معنای خبر دادن از چیزی گرفته‌اند با مورد آیه

تطبيق نمی‌شود زیرا در آیه مورد بحث (آیه سوره انعام) داستانی نقل نشده تا در آخر آن بفرماید «يَقْضُ الْحَقُّ» مگر اینکه این‌گونه تصور کنیم که منظور، بیان کلی این نکته است که خداوند در کلام خود، بسیاری از داستان‌های انبیاء علیهم‌السلام و امم سالفه را نقل فرموده است. (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۸- خَيْرُ الْفَاصِلِينَ: بهترین داوران، بهترین جداکنندگان حق از باطل.

۹- مفهوم بیت ۹۸۵۳ ← [کسی را به جز خدا به خزینه‌های غیب آگاهی نیست، (یا جز او کسی آگاهی به کلیدهای غیب ندارد) و خزائن غیب تنها نزد اوست. مادام که خزینه‌های غیب از آن عالم، به عالم شهود که در آن هر چیزی، محدود و مقدر است نازل نشده‌اند و موجود نگشته‌اند، به شهادت این آیه (آیه ۵۹ سوره انعام) در نزد خدا دارای نوعی ثبوت‌اند و علم ما که تنها امور محدود و مقدر را درک می‌کند از درک آنها عاجز است. خزینه‌های غیب خدا مشتمل است بر دو نوع از غیب: یکی غیب‌هایی که پا به عرصه شهود هم گذاشته‌اند، و دیگری غیب‌هایی که از مرحله شهادت خارج‌اند و ما آنها را «غیب مطلق» می‌نامیم. البته آن غیب‌هایی هم که پا به عرصه وجود و شهود و عالم حد و قدر نهاده‌اند در حقیقت و صرف‌نظر از حد و اندازهای که به خود گرفته‌اند باز به غیب مطلق بر می‌گردند، و باز همان غیب مطلق‌اند و اگر به آنها شهود می‌گوییم با حفظ حد و قدری است که دارند و می‌توانند متعلق علم قرار گیرند. جا دارد که موجودات عالم را در موقعی که متعلق علم قرار نگرفته‌اند «غیب نسبی» بنامیم، برای اینکه این‌طور غیب بودن، وصفی است نسبی. مثلاً موجودی که در خانه و برای ما محسوس است، نسبت به کسی که در بیرون خانه است غیب است ولی برای ما نیست، به همین شکل، غیب‌هایی را که خداوند در آیه ۵۹ سوره انعام ذکر کرده از نوع همین غیب‌های نسبی است زیرا همه آن‌چه که در آیه ذکر شده امور محدود و مقدری است که تعلق علم به آن محال نیست. رسول خدا(ص) فرمود مفاتیح (کلیدهای) غیب پنج است، و جز خدا کسی از آن اطلاع ندارد:

(۱) کسی نمی‌داند فردا آبستن چه حوادثی است مگر خداوند.

(۲) کسی نمی‌داند رحم زنان چه وقت جنین و بار خود را می‌اندازد جز او.

۳) کسی نمی‌داند چه وقت باران می‌بارد، جز او.

۴) کسی نمی‌داند در چه سرزمینی مرگش فرا می‌رسد، به جز خدا.

۵) کسی نمی‌داند چه وقت قیامت بر پا می‌شود، مگر خداوند تبارک و تعالی. (از جلد هفتم ترجمه تفسیر المیزان).

۱۰- عالم غیب: عالم ملائکه و ارواح پاکان و عالم معقولات.

۱۱- اعیان: [صور اسماء الهیه‌اند، و ارواح مظاهر اعیان‌اند و اشباح، مظاهر ارواح. هر عینی از اعیان موجود در خارج را دو اعتبار است. یکی از اعتبار من حیث الحقیقه که عبارت از ظهور حق در صور مظاهر ممکنات است که به آن «تجلی شهودی» می‌گویند و دیگری اعتبار آن من حیث التعین والتشخص است و به این اعتبار است که اشیاء را «خلق» و «ممکن» می‌نامند و جمیع نقایص، از این وجه، به موجودات ممکنه منسوب است. در اصطلاح حکماء اعیان عبارت است از ماهیات اشیاء.

مراد از غیبی که در آیه ذکر شده «غیب مطلق» است و جمله «لَا يَعْلَمُهَا الْاٰهَوٰ» در آیه ۵۹، دلالت می‌کند بر اینکه مفاتیح غیب، از مقوله «علم» است، و آن، علم به موجودات است حتی قبل از موجود شدن آنها، یعنی علمی است غیرمتناهی و غیرمنفعل از معلوم و علم خداوند به آنچه در خشکی و دریاست، عمومیت علم خدا را می‌رساند و می‌فهماند که آنچه از موجودات که ممکن است متعلق علم دیگران قرار گیرد و اگر هم بعضی علم به آن ندارند ممکن است برای بعضی دیگر معلوم شود، همه و همه برای خداوند معلوم است و خداوند بر آنها احاطه دارد. (از جلد هفتم ترجمه تفسیر المیزان به طور خلاصه و با کمی تغییر).

۱۲- حُلَّة: جامه نو. پوششی که همه بدن را بپوشاند.

۱۳- مستعار: عاریت گرفته شده.

۱۴- ذکر برگ درختان، از این نظر است که بر بی‌پایان بودن علم خداوند دلالت کند، چه کثرت برگ درختان به حدی است که انسان از شمردن آن و تشخیص هر کدام از دیگری و مراقبت از اینکه کدام یک از درخت می‌افتد، عاجز است.

۱۵- هیچ دانه‌ای در درون تاریک زمین نیست و در آن رشدونمو نمی‌کند و یا نمی‌پوسد و از

بین نمی‌رود مگر اینکه خداوند به آن آگاه است.

۱۶- هیچ تروخشکی نیست مگر این که در «کتاب مبین» [یعنی «لوح محفوظ» (۶۰)] خداوند، که امری است که نسبتش به موجودات نسبت برنامه عمل به خود عمل است و هر موجودی در این کتاب یک نوع اندازه و تقدیر دارد و خود این کتاب، موجودی است که قبل از هر موجودی و در حین وجود یافتن و بعد از فزونی آن وجود داشته و خواهد داشت و مشتمل است بر علم خداوند به اشیاء و کتابی است ظاهر و کتابی است اظهار کننده، نوشته و ثبت شده است. [گفته‌اند هر چه حیوان است «رَطْب» (تر) و هر چه موات است «یَابِس» (خشک) است، و هر چه روید، رطب و هر چه نروید یابس است]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار). «صفی علیشاه» در کتاب «عرفان الحق»، مراد از «رطب» را عالم تفصیل دانسته که «آفاق» است و مراد از «یابس» را عالم اجمال که «انفس» است.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُم حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ ﴿٦١﴾ ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ ۗ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿٦٢﴾ قُلْ مَنْ يَنْجِيكُمْ مِنْ ظُلْمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾

و اوست خدایی که چون شب (به خواب می‌رود) جان شما را برمی‌گیرد و از نزد خود می‌برد و در روز (بیدار می‌شود) و پس از آن (حساب) شما را برمی‌انگیزد تا اجل که در قضا و قدر او معین است به پایان رسد سپس هنگام مرگ) به سوی او باز می‌گردید

ثُمَّ يَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾ آنچه کرده‌اید شما را آگاه می‌کند (۶۰) و اوست خدایی که فخر و اقتدارش مافوق بندگانش است

و يُرْسِلُ عَلَيْكُم حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ ﴿٦١﴾ و فرشتگانی را به نگاهبان بر شما می‌فرستد تا آنگاه که هنگام مرگ یکی از شما فرارند و رسولان ما او را می‌بیرانند و در قیام روح شما هیچ گوناهای نخواهد کرد (۶۱) سپس به سوی خدای عالم که به حقیقت مولای بندگانش است باز گردانده می‌شوند.

أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿٦٢﴾ آگاه باشد حکم (خلق) با خداست و او زودترین حساب‌رسان است (۶۲) بگو: آن کس که شما را

ظُلْمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾ از تاریکی‌های بیابان و دریا نجات می‌دهد گامی که او را به تضرع و زاری و از باطن قلب می‌خوانید که اگر ما را از این مهلکه نجات داد بیوسته شکر گزار او خواهیم بود (۶۳)

- ۹۸۶۷- اوست آن‌کس که بخواباند به شب^{۶۰۳}
- ۹۸۶۸- روحان در شب کند قبض او به حسب^۱
- ۹۸۶۹- اختصاص نسبت شب بهر نوم^۲
- ۹۸۷۰- پس بر انگیزاند اندر روزتان
- ۹۸۷۱- ثابت است این موت و بعث اندر بشر
- ۹۸۷۲- خوابی آید مر شما را بس گران
- ۹۸۷۳- سوی او گردید بر تفصیل باز
- ۹۸۷۴- در قیامت پس کند آگاهتان
- ۹۸۷۵- یعنی اندر شب چو جیفه^۴ از کمین
- ۹۸۷۶- زآن‌چه کردستید در روز اکتساب
- ۹۸۷۷- پس بمیراند شما را سربیه^۵
- ۹۸۷۸- قدرت حق است «فوق» بندگان^{۶۱۰}
- ۹۸۷۹- می‌فرستد هم نگیهان از کمین
- ۹۸۸۰- تا که باشد مشرف احوالتان
- ۹۸۸۱- موت آید تا یکی را از شما
- ۹۸۸۲- زآن تَوَقَّی^۷ هیچشان تقصیر نیست
- ۹۸۸۳- چارده تن از ملک تنزیل را
- ۹۸۸۴- هفت از رحمت دگر هفت از غضب
- ۹۸۸۵- نفس باشد جمله میلش بر هوی
- ۹۸۸۶- عقل باشد جمله انش با صلاح
- ۹۸۸۷- هفت اعضا^{۱۰} هر یکی را دو ملک
- ۹۸۸۸- پس به حکم «ثُمَّ رُدُّوا» سوی^{۱۱} حق^{۶۲۰}
- ۹۸۸۹- آن‌که او مولاست بی فقد و قصور^{۱۲}
- ۹۸۹۰- می‌بدانید این‌که حکم از وی بود
- مر شما را تا بمانید از تعب
- هم بدانند روز گردید آن‌چه کسب
- هست عادت و اکتساب از بهر یوم^۳
- موت و بعث کل ز جزئی می‌بدان
- تا زمان زندگی آید به سر
- که میسر نیست بیداری از آن
- بر حقیقت رو نسماید از مجاز
- زآن‌چه باشد از عمل همراهتان
- می‌شوید افکنده بر روی زمین
- حق بود آگاه وز آن دارد حساب
- پس به حشر از بعثتان بدهد خبر
- و آن‌چه باشد در گمان این و آن^۵
- بسر شما یعنی کرام الکاتبین
- آورند اندر حساب اعمالتان^۶
- جانش بر دارد ملایک بر شما
- واندر آن تقدیم یا تأخیر نیست
- تابع‌انسد الجسمله عزرائیل را^۸
- وز شئون عقل و نفس اندر طلب
- بهر او مردن بود قهر و بلا
- بهر او مردن بود فوز^۹ و فلاح
- بر ظهور خیر و شر باشد محک
- باز گردند این تمام ما خلق
- بندگان خویش را اندر امور
- هم وی اسرع بر حساب نیک و بد

۹۸۹۱- گو که از ظلمات ^{۶۳۲} ۱۲ بَر و بحر هم	که رهاند سر شما را دم‌بدم؟
۹۸۹۲- یعنی اندر هر دمی در بحر و بَر	میتلا باشند قومی در نظر
۹۸۹۳- زآن همه حیرانی و اندوه و درد	کیست برهاننده جز خلاق فرد؟
۹۸۹۴- منجی خود را ز روی اضطرار	خود شما خوانید پنهان و آشکار
۹۸۹۵- خواندن از روی تضرع هم خفا	از زبان و قلب باشد در دعا
۹۸۹۶- می‌بگویند ار که زین محنت نجات	بدهد او داریم بر شکر التفات



۱- چون مرگ و خواب هر دو در این‌که رابطه نفس را از بدن قطع می‌کنند مشترک‌اند از کلمه «توقی» (میرانیدن، تمامی چیزی را گرفتن، گرفتن روح) هم در مورد گرفتن جان در موقع مرگ و هم قطع رابطه نفس از بدن در موقع خواب استفاده می‌شود.

۲- نوم: خواب.

۳- مفهوم بیت ۹۸۶۹ ← اینکه توقی را مقید به شب و بخت (بیداری، برانگیختن) را مقید به روز نموده، از این روست که غالب مردم در شب به خواب می‌روند و در روز بیدارند و به کسب و کار می‌پردازند و گرنه خصوصیتی در خواب شب نیست.

۴- جیفه: مردار.

۵- خدای سبحان، تنها معبودی است که در الوهیت متوحد و در معبودیت متفرد است و الهی و معبودی جز او نیست. آنچه از خیر و شر به انسان می‌رسد، همه مستند به خداست و این استناد هم طوری است که لایق به ساحت اوست. تنها خداوند قاهر و غالب بر بندگان است و کسی از مخلوقات مانند پروردگار، فائق به بندگان نیست. خداوند هم به ملک و توان، فوق است بر بندگان و هم خداوند فوق خلق است به «ذات». (از جلد هفتم تفسیر المیزان).

۶- مفهوم ابیات ۹۸۷۹ و ۹۸۸۰ ← [خدای تعالی از فرشتگان خود کسانی را مأمور کرده تا بنده‌اش را از گزند حوادث و دستبرد بلایا و مصائب حفظ کنند و از هلاکت نگاه دارند تا زمانی که اجلس فرارسد، در آن لحظه‌ای که مرگش فرا می‌رسد این ملائک دست از او برمی‌دارند و او را به دست بلیات می‌سپارند تا هلاک شود. فرشتگانی که حفاظت می‌کنند

انسان را تا هنگام مرگ، «کرام الکاتبین» هستند که بر بندگان موکل‌اند و اعمال ایشان می‌شمارند و می‌نویسند، و این فرشتگان بر بندگان آشکارا نمی‌شوند مگر در آن دم‌زدن بازپسین. در خبر است که بنده در هنگامی که از دنیا بیرون می‌شود آن دو فرشته به دیدار وی آیند. اگر بنده مطیع بوده، گویند: جزاک الله خیراً، ای بنده نیکبخت فرمانبردار بسی طاعت که کردی و بوی خوش و راحت از آن طاعت به ما رسید، و اگر عاصی و بدکردار بوده گویند: لاجزاک الله خیراً؛ بسی فضایح و معاصی که از تو آمد و بسی بوی ناخوش و گند معصیت که از آن به ما رسید. گفتا، این در آن وقت بود که چشم مرده به هوا بیرون نگرده که نیز بر هم نزند. کرام الکاتبین هر یک از دو فرشته چپ و راست هستند که بنده را حفظ می‌کنند و اعمال او را در صحائف ثبت می‌کنند. منظور از «کراماً» یعنی شتاب می‌کنند در نوشتن حسنات و باز می‌ایستند از نوشتن سیئات به امید استغفار و توبه، پس می‌نویسند گناه و توبه را با هم. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۷- تَوْفَى: میرانیدن، تمامی چیزی را گرفتن.

۸- اعوان ملک الموت (عزرائیل)، چهارده ملک هستند که هفت ملک، ملائکه رحمت‌اند و هفت ملک، ملائکه عذاب. ملک‌الموت هرگاه که روح بنده مؤمن قبض کند، به ملائکه رحمت دهد و چون روح کافر را قبض نماید، به ملائکه عذاب دهد. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۹- فوز: رستگاری.

۱۰- هفت اعضا: (هفت اندام)، کنایه از مجموع بدن آدمی است و تقسیم آن بدین ترتیب است: سر باگردن، سینه و آنچه در آن است، پشت و آلت تناسلی، دو دست و دو پا. بیشتر به چشم، گوش، زبان، شکم، فرج و دست و پا می‌گویند. (به مغز، قلب، کبد، طحال، ریه، کیسه صفرا، و معده هم می‌گویند).

۱۱- ثُمَّ رَدُّوْا: آن‌گاه باز می‌برند آنها را (به سوی خداوند). منظور این است که آن‌گاه این بندگان را پس از مرگ به محشر قیامت می‌برند تا الله بر ایشان حکم کند. رجوع شود به

معنی آیه ۶۲

- ۱۲- منظور این است که او خداوندی است که به علت تمام تصرفاتی که بر بندگان دارد، مولای حقیقی و مالک و صاحب اختیار آنهاست.
- ۱۳- ظلمات در اینجا، عبارت است از احوال و شدایدی که در خلال مسافرت‌های زمینی و دریایی ایجاد می‌شوند، نظیر سرمای شدید و گرمای طاقت‌فرسا و باران و برف و طوفان و برخورد با راهزنان، و غیره.

قُلْ اللَّهُ يَنْجِيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ
بگو: خداست که شما را از آن تاریکی‌ها نجات می‌دهد و از هر اندوهی می‌رهاند،

ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا
پس هم به او شرک می‌آورید (۶۴) بگو: او توانست که بر شما عذابی

مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ
از آسمان یا زمین فرستد یا شما را به اعتلای کله و پراکندگی در افکنده و بعضی را

بِأْسٍ بَعْضٌ أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَّرَ الْأَيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾
به عذاب بعضی مگر فشار کند بگو چگونه ما آیات خود را به طرق مختلف بیان می‌کنیم، شاید مردم چیزی بفهمند (۶۵)

- | | |
|---|---|
| وز هر آن کسری ^۲ که آید در قلم | گو خدا بخشد نجات از آن ظلم ^۱ ۹۸۹۷- |
| بر نشان «ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ» ^۳ | پس به شرک آید باز از آزمون ۹۸۹۸- |
| بر فرستد حق عذابی بس گران | گو توانا باشد او کز فوقتان ^۴ ۹۸۹۹- |
| همچو بر فرعونیان جوشد عذاب | یا که از تحت قدم‌هاتان چو آب ۹۹۰۰- |
| ظلم او بر خلق کافر، طوق دان | حاکم ظالم عذاب فوق دان ۹۹۰۱- |
| آن عذاب تحت رِجل‌اند ^۵ و، تلاش | و آن زنان و بندگان بد معاش ^۴ ۹۹۰۲- |
| مر شما را با هم از روی ستوه ^۶ | یا در آمیزد گروه اندر گروه ۹۹۰۳- |
| و آن دگر را برخلاف مدعا | هر گروهی را به یک میل و هوا ۹۹۰۴- |
| سال‌ها مانید با هم در جدال | تا که انجامد تخالف بر قتال ۹۹۰۵- |
| رنج بعضی دیگر از هر ناروا ^۷ | یا که بعضی را چشاند از شما ۹۹۰۶- |

یا تو بینی بی‌جهت شخصی بد است	۹۹۰۷- وین شقوقش در خلائق بی‌حد است
«بَأْسَ بَعْضِ» این است در هر نسبتی	۹۹۰۸- بوده نی در ملک و مالی شرکتی
تا مگر فهمند زآن اوقات را	۹۹۰۹- بین که گردانیم چون آیات را



۱- آیه ۶۴ سوره انعام، در شأن قریش فرو آمد که در بروبحر سفر می‌کردند و هرگاه مواجه با خطر می‌شدند و یا بیم هلاک داشتند، دست به دعا و تضرع می‌زدند و از خدا به اخلاص نجات می‌خواستند و چون نجات می‌یافتند، دوباره به سر کفر و بت‌پرستی خود باز می‌گشتند.

۲- کَرْب: اندوه فراوان و شدید.

۳- رجوع شود به معنی آیه ۶۴

۴- در مجمع‌البیان از امام حسین (ع) نقل است که فرمود: «عذاب فوق» در آیه ۶۵ سوره انعام، عبارت است از «سلاطین ستمکار» و «عذاب من تحت ارجلکم» (عذاب از پایین) غلامان بدر رفتار و هر کسی که در او خیری نباشد.

۵- رَجُل: پا.

۶- منظور این است که خداوند قادر است آنها را با این‌که فرقه‌های مختلفی هستند به یکدیگر مشتبه سازد و آنها را درآمیزد و درهم کند. از حضرت اباعبدالله‌الحسین (ع) نقل است که فرمود منظور از «أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعاً» (در آیه ۶۵ سوره انعام)، این است که خدا با القای عدوات و عصبیت در بین آنان، خودشان را به‌جان هم بیندازد. (این، اشاره است که دسته بندی‌هایی که بعد از رحلت پیامبر پیش آمد باعث ایجاد مذاهب گوناگون در اسلام شد و آن همه جنگ و برادرکشی بین آنها به‌راه افتاد).

۷- منظور از «يُذِيقَ بَعْضُكُم بَأْسَ» در آیه ۶۵ این است که خداوند قادر است به بعضی از شما آزار بعضی دیگر را بپشاند.

از جابر بن عبدالله نقل است که وقتی آیه «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ» (آیه ۶۵ سوره انعام) نازل شد رسول خدا (ص) عرض کرد: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ»

(پروردگارا پناه می‌برم به ناحیه تو)، جبرئیل رفت و پس از آن باز آمد و گفت: «أَو مِنْ تَحْتِ اِرْجُلِكُمْ» (دنباله آیه ۶۵)، رسول خدا گفت: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ»، پس جبرئیل رفت و باز آمد و گفت: «أَوْ يَلْبِسُكُمْ شَيْعاً وَ يُدْبِقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» و در این جا پیامبر (ص) گفت: «هذا اهون» (و به روایتی «هذا اليسر») (این سبک‌تر و آسان‌تر است).
(از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمَكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾ لِكُلِّ

و قوم تو آن را تکذیب کردند در صورتی که حق محض همان بود. بگو من نگهان شما نیستم. (۶۶)

نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٍّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي

سخنری وقت معسر است و به روای آگاه می‌شوید. (۶۷) و چون گروهی را دیدی که برای

ءَايَاتِنَا فَاعْرَضَ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ

آیات ما گشگو می‌کنند از آنان دوری گردان تا در سخنی دیگر وارد شود... و چنانچه شیطان الت

الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾

فراموشت ساختند بعد از آنکه تذکر (کلام خدا) شدی دیگر با گروه مستکاران مجالست مکن. (۶۸)

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَٰكِنْ

بر کسانی که پرهیز کارند عقوبت حساب بدکاران نخواهد بود،

ذِكْرِىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾ وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا

بر آنهاست که ابدان را بند داده (و) متذکر سازند، شاید پرهیز کنند. (۶۹) و آنان را که دین خود را بازیچه

دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ رَبَّهُمْ

و سرگرمی گرفتند و زندگانی دنیا آنها را فریب داد به حال خود و اگاهان. همین قدر آنها را به این قرآن تذکر ده.

أَنْ تُبَسَّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ

تا سادگی کسی به عمل خود عاقبت گرفتار شود و او را جز خدا داورس

وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَّلَ كُلٌّ عَدَلٌ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَٰئِكَ

و شعیبی نباشند. و اگر هر چه (برای آسایش خود از عذاب) فدا دهد از او نپذیرند آنها

الَّذِينَ ابْتَسَلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ

همان کسانی هستند که عاقبت به کثیر اعمالشان به هلاکت می‌رسند و به کثیر گفشان شرابی از حمیم جهنم و عذاب

الْيَوْمِ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

در دنیا که دارند. (۷۰)

- ۹۹۱۰- قوم تو^{۶۶} پنداشتند آنرا دروغ
 ۹۹۱۱- گو نگهبان نیستم من بر شما^{۶۷}
 ۹۹۱۲- یعنی اندر وقت خود باید قرار
 ۹۹۱۳- زود باشد تا شما دانید باز
 ۹۹۱۴- چون ببینی آن‌کسان را که کنند^{۶۸}
 ۹۹۱۵- پس نما اعراض ز ایشان تا کنند
 ۹۹۱۶- و فراموش کند دیو لعین
 ۹۹۱۷- پس تو منشین با ستمکار از عُلَن
 ۹۹۱۸- سهو و نسیان بر پیمبر یا امام
 ۹۹۱۹- دیو را هم سوی ایشان نیست دست
 ۹۹۲۰- چون‌که نسیان است لازم در بشر
 ۹۹۲۱- هست ز اوصاف طبیعت در مزاج
 ۹۹۲۲- همچو نسیان از صفات عارضی است
 ۹۹۲۳- مسلمین گفتند ما را در طواف
 ۹۹۲۴- چون‌که بنشینیم در بیت‌الحرام
 ۹۹۲۵- منع نتوانیم کرد از خوضشان
 ۹۹۲۶- آمد آیت که نمی‌باشد بر آن^{۶۹}
 ۹۹۲۷- از حساب اهل خوض او را یکی
 ۹۹۲۸- نیک بایده‌شان که تا بدهند پند
 ۹۹۲۹- شاید ایشان می‌پرهیزند از آن
 ۹۹۳۰- واگذار آنها که بگیرفتند چند^{۷۰}
 ۹۹۳۱- ز نزدگئی دنی آن‌ها را فریب
 ۹۹۳۲- پند بر قرآنشان ده تا هلاک
 ۹۹۳۳- آنچه کرده نفسشان کسب از عمل
- اوست حق و از راستی دارد فروغ
 هر چه را وقتی بود در اقتضا
 هر چه کآنرا هست سیری در مدار
 مرو را نزد وقوع از امتیاز
 خَوْض^۳ بر آیات ما بر ریشخند
 خوض در حرف دگر از ناپسند
 ناگهان اعراض را از مشرکین
 بعد از آن کامد به پادت آن سخن
 نیست جایز ثابت است این در کلام
 و نه بر حکام شرع آید شکست
 شد به فکری غافل از فکر دگر^۴
 وز طبیعت آدمسی هم لاعلاج
 نسبتش بر دیو دادن دور نیست
 ترک ممکن نیست از اهل خلاف
 غیر سخویت ندارند از کلام
 هم نه دوری ز آن گروه آید زیان^۵
 که پرهیزد ز خوض کافران
 یعنی از اجرام ایشان اندکی
 هم بترسانند شان از هر گزند
 از کراهت یا حیایی در زمان^۶
 دین خود را لعب و لهو و ریشخند^۷
 داده و از دین نیستشان یک‌جو نصیب
 ممر مسلم نآید ایشان را به‌باک
 بر خلاف امر خلاق اجل

۹۹۳۴- نفس مخذول ^۸ آنکه او نبود مطیع	نیستش جز حق ولی ^۹ یا «شفیع»
۹۹۳۵- ور ز روی فرض خواهد تا فدا	نفس دیگر را دهد اندر بلا
۹۹۳۶- تا خَرَد خود را به تبدیل از عذاب	حق نگیرد زو عوض اندر حساب ^{۱۰}
۹۹۳۷- آن گروه‌اند آن‌که بسپرده شدند	بر عذاب از اکتساب ناپسند
۹۹۳۸- هست ایشان را شرابی از «حمیم» ^{۱۱}	هم عذابی ز آتش دوزخ «الیم» ^{۱۲}
۹۹۳۹- ز آن سبب کایشان بدان کافر شدند	زامر و نهی حق همی سروا زدند



۱- منظور از «قوم تو» اقوام پیامبر(ص) یعنی قریش یا قبیله مضر و یا عموم امت عرب است که دین پیامبر(ص) و قرآن و عذاب خدا را تکذیب نمودند.

۲- منظور این است که از چنین قومی اعراض کن و بگو اختیار شما واگذار به من نیست تا بتوانم از در خیرخواهی، شما را از تکذیبتان منع کنم. (من تنها می‌توانم از عذاب شدیدی که در کمین شماست هشدارتان دهم و آیه بعدی یعنی آیه ۶۷ سوره انعام تتمه کلام پیامبر است که در آن به‌طور صریح به وقوع عذابی حتمی تهدید می‌نماید).

۳- خَوْض: در اصل، به معنی داخل در آب شدن و یا داخل شدن در هر چیزی و عبور کردن از آن است و در قرآن بیشتر در اموری استعمال شده که دخول در آن زشت و مذموم است، از قبیل غور در باطل و ذکر آیات حقه پروردگار و استهزا نمودن آن و باطل شمردن پیامبر و قرآن. چون کافران مکه از مؤمنان، قرآن می‌شنیدند آن را طعن می‌زدند و ناسزا می‌گفتند و خداوند در آیه ۶۸ سوره انعام به پیامبر فرمود که چون مشرکان را بینی که در قرآن طعن کنند و ناسزا گویند با آنها منشین و از آنها رویگردان و با مؤمنان نیز فرمود که چون کافران را بینی که به رسول خدا(ص) ناسزا گویند با آنان منشینید و از ایشان روی بگردانید.

خوض، درختی است که بیخ آن بدعت، ساق آن ضلالت، شاخ آن لعنت، برگ آن عقوبت، شکوفه آن ندامت و میوه آن حسرت است. هر که در آیات خوض کند، خدا او را داور، و خصم او پیغامبر. امروز از مسلمانان، مهجور، و لعنت برسر، و فردا ناپینا و منزل او سَقَر. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- منظور کلی از ابیات ۹۹۱۸ تا آخر ۹۹۲۰، این است که از آنجا که انبیا علیهم‌السلام، معصوم‌اند و از فراموش کردن احکام الهی و انجام گناه مبرا هستند، و دست شیطان نیز در این موارد به آنها نمی‌رسد، و اگر این‌گونه نبود، باعث گمراهی سایرین و شکست احکام شرع می‌شدند، پس با اینکه آیه ۶۸ سوره انعام، خطاب به پیامبر(ص) است، اما غرض اصلی از این خطاب، امت اسلام است نه شخص پیامبر(ص).

۵- مفهوم ابیات ۹۹۲۳ تا آخر ۹۹۲۵ ← [در مجمع‌البیان از قول امام ابی جعفر(ع) آمده است که: وقتی مسلمین جمله «فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِی...» (آخر آیه ۶۸ سوره انعام) را شنیدند به پیامبر عرض کردند: پس تکلیف چیست؟ اگر بنا باشد هر وقت بشنویم که مشرکین قرآن را مسخره می‌کنند برخیزیم و برویم، باید اصلاً داخل مسجد الحرام نشویم و خانه خدا را طواف نکنیم چون همیشه مشرکین در آنجا جمع‌اند و با دیدن ما شروع به استهزاء قرآن می‌کنند. پس؛

۶- آیه ۶۹ سوره انعام نازل شد و خداوند به آنان دستور داد که تا آنجا که می‌توانند مشرکین را تذکر دهند و به حقایق دین آشنا سازند. اما اشکالی که به این روایت وارد است این است که سوره انعام، یک‌دفعه نازل شده و این معنا با این‌که آیه مورد بحث در باره یک واقعه مخصوص نازل شده باشد سازگار نیست. در کتاب دُرّ منثور است که ابن جریر و ابن‌المنذر و ابوالشیخ از ابن‌جریر نقل کرده‌اند که گفته: مشرکین می‌آمدند و در مجلس رسول خدا(ص) می‌نشستند، زیرا دوست داشتند سخنان آن جناب را شنیده آن‌گاه مسخره نموده و تقلیدش را در آورند، به همین خاطر آیه ۶۸ سوره انعام نازل شد، از آن پس هرگاه آن جناب را استهزاء می‌کردند حضرت برمیخاست، همین معنا باعث شد که از عمل زشت خود دست بردارند و جمله «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» اشاره به این معناست. آن‌گاه با جمله «وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ...» فرمود بر کسانی که ملاحظه حرمت تو را می‌کنند و چیزی نمی‌گویند که تو از مجلس برخیزی حرج و گناهی نیست، سپس همین معنا را در مدینه با آیه «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ...» سوره مائده، نسخ کرد و دستور داد به هیچ وجه با آنان ننشینند.

(اگر آیه نازله در مدینه یعنی «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ...» سوره مائده با اینکه به حسب مضمون عین

آیه «وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ ...» سوره انعام است ناسخ ذیل آن یعنی جمله «وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ» بوده باشد، بایستی همین جمله ناسخ آیه قبلیش یعنی آیه ۶۸ سوره انعام بوده باشد، حال آن که این معنا با اینکه تمام سوره انعام به یکباره نازل شده سازگار نیست، چون باید بین ناسخ و منسوخ مدتی فاصله باشد، به علاوه، معنایی که روایت سیوطی برای این سه آیه کرده، آن طور آنها را متنافی با هم نمی کند که بتوان گفت دومی ناسخ اولی و منسوخ است). (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۷- [ابن عباس گفته است: آیه ۷۰ سوره انعام در شأن کافران مکه و ترسایان و جهودان نازل شد که خداوند هر گروهی را عیدی کرد و هر قومی در عید خویش به باطل و بازی و نشاط و طرب مشغول شدند مگر امت محمد(ص) که ایشان عید خود، موسم طاعت و عبادت ساختند و نماز جماعت و ذکر فراوان و تکبر و تهلیل و قربان. خداوند می فرماید: بگذار ایشان را که در عید خود به باطل و بیهوده مشغول و به زندگانی دنیا غرق شدند منظور این است که متارکه کن با کسانی که دین خود را به بازیچه گرفته اند و تابع هوای نفسشان هستند. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار). «لعب» چیزی است که دارای غایب عقلی نبوده ولی غایت خیالی دارد. «لهو» آن است که نه غایت عقلی دارد و نه خیالی اگر چه یک غایت مخفی داشته باشد.

۸- مَحْذُول: ذلیل، خوار شده.

۹- وَلی: دوست، یار.

۱۰- مفهوم ابیات ۹۹۲۵ و ۹۹۳۶ «عَدْل» (وَ اِنْ تَعَدِلْ كُلُّ عَدْلٍ ... در آیه ۷۰ سوره انعام) «فدا» است از بهر آنکه آن چیز که تن خویش به آن باز می خرنند آن چیز را همتای تن می نهند و «عَدْل» می کنند و عدل، برابر کردن و همتا ساختن هر چیز با دیگری است. منظور این است که فرضاً اگر کسی بخواهد با دادن «فدا» و رشوه هر چه قدر هم که زیاد باشد، به جای خودش، دیگری را به بلا دهد تا به جای خودش دیگری مجازات و عذاب شود، آن فدا را از او نخواهند پذیرفت.

۱۱- حَمِيم: آب جوشان.

۱۲- اَلِيم: دردناک.

قُلْ اَنْدَعُوْا مِنْ دُوْبِ اللّٰهِ

بگو: آیا ما خدا را رها کرده و چیزی را

مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ اَعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدٰنَا اللّٰهُ

(مانند بنان) که هیچ قدر به نفع و ضرر ما نباشد به خدای بخوانیم و بعد از آنکه خدا ما را هدایت نمود باز به خوی جاهلیت برگردانده شویم!!

كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِیْنُ فِي الْاَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ وَاَصْحَابُ

مانند کسی که فریب و انحراف شیطان او را در زمین سرگردان ساخته است در حقیقت او را باورانی است

يَدْعُوْنَهُ وَاِلَى الْهُدٰى اَتَيْنَا قُلُوبًا هُدٰى اللّٰهُ هُوَ الْهُدٰى

که او را به راه راست می خوانند که نزد ما بیاید بگو: هدایت خدا به حقیقت هدایت است

وَاْمُرْنَا لِلنُّسْلِمِ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ ﴿٧١﴾ وَاَنْ اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ

و ما بخوانیم که تسلیم فرمان خدای جهانان باشیم (۷۱) و نماز به پا دارید

وَاتَّقُوْهُ وَهُوَ الَّذِي اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ﴿٧٢﴾ وَهُوَ الَّذِي

و از خدا بترسید و اوست که به سوی او محشور می شوید (۷۲) و اوست خدایی که

خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَیَوْمَ یَقُوْلُ كُنْ

آسمانها و زمین را به حق آفرید و روزی که بگوید: موجود باش

فَیَكُوْنُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ یَوْمَ یَنْفَخُ فِي الصُّوْرِ

آن چیزی در تونگ موجود خواهد شد سخن او حق است و پادشاهی و فرمان عالم روزی که در صور بدمند تنها با اوست

عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِیْمُ الْخَبِیْرُ ﴿٧٣﴾

و دانای نهان و آشکار است و هم او به تدبیر خلق دانا و ابر همه چیز آگاه است (۷۳)

- ۹۹۴۰- ﴿۷۱﴾ گو که بپرستیم آیا ما جز او ۱
- ۹۹۴۱- در پرستش نیست در وی انتفاع
- ۹۹۴۲- باز بر اعقاب گردیم از جُحود^۳
- ۹۹۴۳- باز ما از دین حق گردیم چون
- ۹۹۴۴- در زمین حیران و او را هم‌رهان
- ۹۹۴۵- ز آن طرف خوانند دیوانش به خویش
- ۹۹۴۶- حاصل آن کس کوشود مرتد به دین
- آن چه نبود نفع و ضرر یک تسو؟^۲
- نه زبانی ترک او را بسی نزع
- بعد از آنکه راه بر ما حق نمود؟
- آنکه شیطانش ربوده از جنون؟^۴
- بر طریق راست خوانندش عیان
- که بیا بر سوی ما بگذر ز کیش
- شد مسذب^۵ در میان آن و این

- ۹۹۴۷- زآن طرف خوانندش اهل حق به راه
- ۹۹۴۸- او مردّد در میان از بانگ غول
- ۹۹۴۹- تا به سوی آن رود یا سوی این؟
- ۹۹۵۰- گو که دین حق بود آن راه راست
- ۹۹۵۱- تا که ما گردن گذاریم از یقین
- ۹۹۵۲- ^{۷۲} و اینکه هم داریم بر پا این نماز
- ۹۹۵۳- اوست آن کس که به سویش بر جزا
- ۹۹۵۴- ^{۷۳} اوست آن کس کاین سماوات و زمین
- ۹۹۵۵- یا ز «بِالْحَقِّ»، قصد بر پا بودن است
- ۹۹۵۶- آنچه آن کش در نخستین آفرید
- ۹۹۵۷- یا ز بالحق قصد اظهار حق است
- ۹۹۵۸- فعل بر فاعل نشان روشن است
- ۹۹۵۹- گفت زآن فرعون کی بود آن خدا؟
- ۹۹۶۰- این دلیل از بهر فهم عامه است
- ۹۹۶۱- ورنه عیب است از کسی آرد دلیل
- ۹۹۶۲- هر دلیلی زآن که هم مخلوق اوست
- ۹۹۶۳- حاصل این ارض و سما از خلقتش
- ۹۹۶۴- یاد کن روزی که «کن» گوید خدا
- ۹۹۶۵- حشر اموات است از این «کن»، مراد
- ۹۹۶۶- گوید او یعنی که در یَسُومُ النُّشُور
- ۹۹۶۷- فول او حق است و نافذ در زمان
- ۹۹۶۸- همچنان که روز اول گفت: باش
- ۹۹۶۹- باشد او را پادشاهی نیز هم
- ۹۹۷۰- نیست باقی کس ز مخلوقات او
- زین طرف غولان به سنگستان و چاه
وز صدای هسمرهان ذی عسقل
مانده سرگردان و «حیران» در زمین
که به ما فرموده امر از آنچه خواست
امر آن پروردگار عالمین
هم در اهمالش ز حق ترسند باز
در قیامت مجتمع گردیم ما
بالحق این سان کرد خلق اعنی ^۶ متین
حاجت او را هم نه بر افزودن است
بر همان قدر و شرف باشد پدید
چون صنایع را ز صانع رونق است ^۷
نیست محتاج دلیل این اَبین ^۸ است
گسفت موسی خالق ارض و سما
چون که بیند این رقوم از خامه است
بر وجود موجود از عسقل گلیل
عقل در هستی خود مسبوق اوست ^۹
هسسم بسود آثار و حدانش
پس نباشد زآن کلام جان فزا
همچنین احیای ایشان در معاد ^{۱۰}
مر ذاری ^{۱۱} را در آید از قبور
حشر گردند این خلاق بر نشان
خلق شد پس هر یک از اشیا به جاش
که دمیده می شود در صور ^{۱۲} دم
تا که از شاهی نسماید گفتگو

- ۹۹۷۱- مُلک عاریت به کس باقی کی است؟ هر شی انبدر شاهی او لا شی است
 ۹۹۷۲- او بسود دانسنده غیب و شهود یعنی آن ملکوت و مُلک با نمود
 ۹۹۷۳- غیب مطلق عالم علم الله است و آن مضافی غیب ملکوت شه است^{۱۳}
 ۹۹۷۴- هم حکیم است او به بعث و حشر ناس هم خبیر^{۱۴} از وجه و وقتش در اساس



- ۱- خطاب به پیامبر و مسلمانان است که جواب کافران را که شما را به کفر می‌خوانند این‌گونه دهید که آیا چیزی به جز خدا را که نفع و ضرری برای ما ندارد بپرستیم؟
 ۲- تسو: پول ناچیز و کم.
 ۳- جُحود: انکار کردن.
 ۴- گفته‌اند منظور از این فرد، «عبدالرحمن بن ابوبکر» است که پیش از آنکه مسلمان شود، شیطان او را از راه هدئی بازداشته بود و اصحاب او پدر و مادرش بودند که به او می‌گفتند «بیبا، این است راه نجات» و او جواب می‌داد که من بر هدئی و راه راست هستم. و خداوند در آیه ۷۱ فرمود که: «بگو که راه اسلام است که راه راست است و دین حق».
 ۵- مُدْبَذِب: دودل، متردد.
 ۶- اَعْنی: یعنی.
 ۷- در جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است که: «این «حق» («بالحق» در آیه ۷۳ سوره انعام)، را دو معنی است: یکی آن‌که به «کُن» (موجود باش) آفرید، چنان‌که گفت: «قَوْلُهُ الْحَقُّ» به سخن راست و فرمان روان و دیگر به معنی «بِالْوَحْدَانِيَّة»، چنان‌که جای دیگر گفت: «رَبُّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بِاطْلًا»، نه به باطل آفرید و نه به بازی، که به حق آفرید و به یکتایی و به جد، نه به عبث و گزاف].
 ۸- اَبِيْن: آشکار.

۹- در ابیات ۹۹۵۵ تا آخر ۹۹۶۲ ضمن ذکر مثالی در مورد سوال و جوابی که بین فرعون و موسی رد و بدل شد (در این مورد که فرعون سوال کرد که خدای تو کیست؟ و موسی جواب داد خدای من، خالق زمین و آسمان است)، این نکته مطرح می‌شود که این‌گونه جواب‌ها برای

درک عامه است تا بدانند که رقوم کتاب هستی، حاصل خامه و قلم کاتب آفرینش، حضرت حق سبحانه و تعالی است و گرنه هرگونه دلیل آوردن بر وجود خالق کل، از سوی مخلوق کند زبان (کلیل)، عیب و ناپسند است، چرا که هر دلیلی در این مورد به وسیله مخلوق آورده شود، نتیجه و محصول «عقل» است که خود «عقل» مخلوق خداوند است.

۱۰- منظور از ابیات ۹۹۶۴ و ۹۹۶۵، این است که: یاد کن از آن روز که خداوند گوید: «آخرت آی، و دنیا، «شو» و آنچه گوید «باش»، موجود خواهد بود. گفته اند: «قَوْلُهُ الْحَقُّ» متصل است به «يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ» (در آیه ۷۳) و مقصود از آن چیزی که خدا می گوید موجود شو، پس موجود می شود، همان روز حشر است، اگر چه خلقت هر موجود دیگری نیز همین طور است. معنای «قوله الحق» این است که قول خداوند فعل او و ایجاد اوست و وقتی قول او عبارت باشد از ایجاد، همچنان که آیه «و یوم یقول کن فیکون» هم دلالت بر آن دارد پس قول او نفس حق است، برگشتی برای آن نبوده و تغییر دهنده ای برای کلماتش وجود ندارد.

۱۱- ذراری: (جمع ذریه)، فرزندان، فرزندان جن و انس.

۱۲- صور: بوق. شاخ حیوان که در آن می دمند. [«صور اسرافیل» (*).].

۱۳- مفهوم ابیات ۹۹۷۲ و ۹۹۷۳ ← خداوند به عالم «غیب» که همان «ملکوت» یا عالم ارواح یا لاهوت است و نیز عالم «شهود» که همان «عالم ملک» یا عالم ظاهر یا ناسوت است، عالم است. وجود، در هر رتبه ای تجلی نمود، علم عین حق تعالی بود و خداوند به مصداق «خلق الاشیاء من العدم» اشیاء را از عالم «غیب مطلق» که عالم علم الهی است به عالم شهود آورد. [«غیب» (*)، «غیب غیب» (*).] و «غیب غیب غیب» (*).] و نیز «عالم شهود» (*).] به توضیح شماره ۱۳ مربوط به بیت ۲۹۸۲۴ نیز مراجعه فرمایید.

۱۴- خبیر: آگاه. از اسماء الهی به معنی آگاه و کسی که کمترین اشتباه و خطا در اعمال قدرت او وجود ندارد. خداوند با آگاهی و بینشی که به کنه حقایق دارد هیچ کوچکی را به خاطر کوچکی آن و هیچ بزرگی را به خاطر عظمتش از قلم نمی اندازد. «خبیر» یعنی آنکه از جزئیات امور اطلاع دارد و خصوصی تر از «علیم» است زیرا علیم در جزئیات و کلیات، هر دو به کار می رود. و در این آیه (آیه ۷۳) منظور آن است که خداوند هم به بر انگیزته و محشور شدن مردم در روز قیامت علم دارد و هم از جزئیات و زمان وقوع آن آگاهی کامل دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ ^{۷۴}ءَازِرًا أَتَّخِذُ اصْنَامًا إِلَهًا إِيَّيَّكَ ^{۷۴}

و یاد کن وقتی که ابراهیم به پدرش آزر (صوم و مویش بود) گفت: آیا تنها را به خدای اختیار کرده ای؟

أَرَبُّكَ وَقَوْمِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ^{۷۴} وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ

تو و بیرونلت را در گمراهی آشکار می بینم (۷۴) و این چنین ما به ابراهیم

مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ^{۷۵}

ملکوت و باشن آسمانها و زمین را اراعه دادیم (تا بکنای برورد کارش را در باند) و تا به مقام اهل یقین رسد (۷۵)

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكُوكَبَ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ

پس چون شب بر او نمودار شد ستاره درخشانی دید گفت: این پروردگار من است. چون آن ستاره غروب کرد گفت:

لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ^{۷۶} فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا

من چیزهای غروب کردنی و ناپدید شدنی را دوست ندارم (به خدای نخواهم گرفت) (۷۶) پس چون ماه تابان را دید گفت: این خدای من

رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ

است. وقتی آن هم ناپدید گردید گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من

الضَّالِّينَ ^{۷۷} فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا

از گمراهانم (۷۷) پس چون خورشید درخشان را دید گفت: این است خدای من، این

أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إني بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ^{۷۸}

بزرگتر است. چون آن هم ناپدید گردید گفت: ای قوم من، من از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید بیزارم (۷۸)

- ۹۹۷۵- یاد کن وقتی که «ابراهیم» گفت ^{۷۴}
- ۹۹۷۶- کن بدها اهل مکه یعنی یاد او
- ۹۹۷۷- گسیری ایسن اصنام را آیا اله
- ۹۹۷۸- از خسرد گردیده‌اید آیا جدا ^{۷۵}
- ۹۹۷۹- هم چنین او را نمودیم از یقین ^{۷۴}
- ۹۹۸۰- از بسطون عالم اعنی مویه مو
- ۹۹۸۱- از عجایب‌های ملکوت بسرین
- ۹۹۸۲- پس چو آمد شب بر او از روی فرض ^{۷۶}
- ۱- مر پدر را کوبه ناحق بود جفت
- ۲- خویش را دانند چون زاولاد او
- ۳- من تو و قومت بسرون بسیم ز راه
- ۴- هیچ کس خواند جمادی را خدا؟
- ۵- روح و سیر ایسن سماوات و زمین
- ۶- منکشف کردیم عبرت را بر او
- ۷- تا که باشد او مگر از موقنین ^۲
- ۸- تیرگتی شب بس پوشانید ارض

- ۹۹۸۳- کوكبى را ديد رخشان بر سپهر
 ۹۹۸۴- گفت آيا اين بود پروردگار؟
 ۹۹۸۵- پس فرو شد آن ستاره گفت اين
 ۹۹۸۶- تا چه جاى آنكه خوانم موجودش^۵
 ۹۹۸۷- پس چو طالع گشت بر گردون قمر^{۴۷۷}
 ۹۹۸۸- گفت ابراهيم آيا اين خداست؟
 ۹۹۸۹- پس نهاد آن نيز هم رو بر غروب
 ۹۹۹۰- ره به من ننمايد ار پروردگار
 ۹۹۹۱- يعنى اين هم در خور تغيير بود
 ۹۹۹۲- چون كه شب بگذشت وزد خورشيد سر^{۴۷۸}
 ۹۹۹۳- گفت اين آيا خداوند من است^۶
 ۹۹۹۴- اين بُد استدلال يعنى اينكه او
 ۹۹۹۵- چون بر او پيدا شد آثار زوال
 ۹۹۹۶- من بَرِيْم زآن چه انباز و شريك
- قوم او را سجده كردندى به مهر
 پس بود نزد خرد نسا استوار
 اَفِل^۳ است و «لَا أُحِبُّ الْاَفِلِيْنَ»^۴
 گـردم از بهر عبادت ساجدش
 سجده بنمودند قومش سر به سر
 زاعتراض اين گفت يعنى نارواست
 گـفت از تايد غلام الغيوب
 هم چنين از گـمراهانم در مدار
 حادثان را در رسد تـفـيـر زود
 ديد او را روشن و تابنده تر
 در تجلئ «اكبر» است و اَبَيِّن است
 اكبر آمد باز خواهد شد فرو
 گـفت اين هم يافت اى «قوم» انتقال
 با خدا گيرند و آن خود نيست نيكي^۷



۱- [اهل تاريخ گفته اند نام پدر ابراهيم، «تَارُخ» (تارخ) و لقبش «آزر» بوده و بعضى ديگر احتمال داده اند آزر، اسم بتى از بت ها و يا وصف مدح و يا ذمى به لغت آن روز و به معنای معتضد و يا لنگ و كج و معوج بوده و يا به معنى مخطيء (خطاكار) و نيز گفته اند آن شخص مشركى كه قرآن پدر ابراهيمش خوانده همانا تاريخ پدر صلبى و حقيقى ابراهيم بوده، عده اى از علمای حديث و كلام اهل تسنن نيز با مورخين در اين قول موافقت نمودند. بعضى ديگر از آنان و نيز همه علمای شيعه در اين قول مخالفت نموده و بعضى از محدثين از شيعه اخبار داله بر قول اول را در كتب خود نقل نمودند. موضوع عمده اى كه مورد استدلال شيعه و موافقين آنان از علمای سنى است اخبارى است كه از طريق شيعه و سنى وارد شده و دلالت دارد بر اينكه آباء رسول خدا (ص)، همه موحد بوده و هيچ يك از آنان مشرك نبودند. خود

آیات قرآن دلالت بر این دارد که آزر مشرک که در آیات این سوره از او نام برده شده پدر حقیقی ابراهیم نبوده است. (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- [ابراهیم از خداوند خواست تا ملکوت آسمان و زمین را به وی بنمایاند. فرمان آمد به جبرئیل تا وی را بر آسمان برد و برای ابراهیم از زمین و هر که در آن است و از آسمان و هر که در آن است و از ملکی که آسمان را حمل می‌کند و از عرش و کسی که بر آن قرار دارد پرده برداری شد اول او را ملکوت آسمان و زمین نمودند تا از راه استدلال دلیل گرفت بر وجود صانع. در کوکب نگریست و گفت: «هَذَا رَبِّي...» (یعنی این تأییدی است بر وجود خداوند یکتا که لم یزل و لایزال است، که این ستارگان افول کننده را آفریده و من افول کنندگان یعنی غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم). پس به آخر جمال حقیقت او را روی نمود، از راه استدلال و برهان، به مشاهدت و عیان بازگشت. روی از همه بگردانید و گفت: «فَأِنَّهُمْ عَدُوِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» (آن بت‌ها گویی دشمن‌اند مرا، دوستی نیست مرا مگر پروردگار جهانیان)، (سوره شعرا - آیه ۷۷)، و جبرئیل را گفت: «أَمَا إِلَيْكَ فَلَأُ» اول عالم وارشد، آخر عارف‌وار آمد. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار). (موقنین: یقین کنندگان).

۳- آفل: افول کننده، غروب کننده.

۴- رجوع شود به معنی آیه ۷۶

۵- موجد: خالق، ایجادکننده.

۶- در آیه ۷۸ سوره انعام این سؤال پیش می‌آید که با توجه به اینکه «شمس» در لغت عرب مؤنث است و باید به لفظ «هذه» به آن اشاره می‌شد، چرا با «هَذَا» اشاره شده؟ جواب این است که قرآن کریم می‌خواهد بفهماند ابراهیم(ع) در این بحث، به راستی آفتاب را نمی‌شناخته و یا خود را به جای کسی فرض کرده که اصلاً آفتاب را ندیده و نمی‌داند که این چرم یکی از اجرام آسمانی است.

۷- [اگر کسی گوید که: خدای را به دلیل شناسم، تو او را گوی دلیل را به چه شناختی؟ بلی در بدایت، از دلیل، چاره نیست، چنان‌که بدایت راه خلیل بود. چون آن همه دلایل در راه خلیل(ع) آمد، کوکب و قمر و آفتاب، بهر دلیلی که می‌رسید در وی آویخت که: «هَذَا رَبِّي» چون از

درجه دلایل برگذشت، جمال توحید به دیده عیان بدید. گفت: «یا قوم اِنِّی بَرِیُّ مِمَّا تُشْرِكُوْنَ»، یعنی از استدلال مخلوقات بر خالق و آنچه شریک خدا قرار می‌دهید بری هستم و دلیلی به جز او نیست همان است که آن مهتر دین گفت: «عرفت الله بالله و عرفت، دون الله به نور الله» و نیز، «واشرقفت الارض به نور ربها». (به اختصار، از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

اِنِّی وَجَّهْتُ وَجَّهَیْ لِذَیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین

حَنِیْفًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ﴿۷۹﴾ وَحَاجَّهٗ وَقَوْمُهٗ قَالَ
و من هرگز از مشرکان نیستم. (۷۹) قوم ابراهیم با او در مقام عصمت و احتجاج بر آمدند.

اَتَحَاجُّوْنِیْ فِیْ اللّٰهِ وَقَدْ هَدٰیۤنِیْ وَاَلَّا اَخَافُ مَا تُشْرِكُوْنَ بِهٖ
آیا با من درباره خدا حاجت می‌کنید؟ و حال آنکه خدا مرا هدایت کرده و هیچ آنچه شما شریک خدا می‌خوانید بهی نترسم

اِلَّا اَنْ یَّشَآءَ رَبِّیْ شَیْءًا وَّیَسِّعُ رَبِّیْ کُلَّ شَیْءٍ عَلِیْمًا اَفَلَا
مگر آنکه خدا بر من چیزی بخواهد، پروردگار من علمش به همه موجودات محیط است؛

تَتَذَكَّرُوْنَ ﴿۸۰﴾
متذکر نمی‌شوید؟ (۸۰)

کآفریده است این زمین و آسمان
 من نمودم دین توحید اختیار
 که جز او گیرند معبودی به‌دین
 این سه رتبه نفس و قلب و روح شد^۱
 کوبه‌ظلمات طبیعت بُد غریق
 کوبه‌شب چون نور زهره بر سماست
 کاینست ما را پرورنده، بسی‌قیاس
 دزد شد معلوم کاین نبود قُنُق^۲

۷۹۷- روی خود مطلق نمودم سوی آن
 ۹۹۹۸- از هر آن دین که بود در روزگار
 ۹۹۹۹- هم نیم من از گروه مشرکین
 ۱۰۰۰۰- نزد آن‌کش باب دل مفتوح شد
 ۱۰۰۰۱- کشف اول بهر عارف در طریق
 ۱۰۰۰۲- انکشاف نفس پر نور و بهاست
 ۱۰۰۰۳- بر گمان افتند اعضا و حواس
 ۱۰۰۰۴- چون‌که نور قلب تابد از افق

- ۱۰۰۵- مر مدارک^۳ پیش او ساجد شدند
- ۱۰۰۶- در شب دیجور^۵ طبع تیره گون
- ۱۰۰۷- چون بتابد نور روح از شرق دل
- ۱۰۰۸- یافتنند انوار قلبی احتجاب
- ۱۰۰۹- این بود اکبر همانا در ظهور
- ۱۰۱۰- زآن سپس پیدا شود نور وجود
- ۱۰۱۱- رو نماید از جهت‌ها سوی او
- ۱۰۱۲- این تجلی ذاتی^۶ است از واقفی
- ۱۰۱۳- باز گردم سوی ابراهیم راد
- ۱۰۱۴- چون سپردندش به نمرود عدو
- ۱۰۱۵- ماهرویان گرد او از مرد و زن
- ۱۰۱۶- کاین خدا این دیگران را از چه حال
- ۱۰۱۷- پس به او جستند حجت قوم او
- ۱۰۱۸- گفت با من هیچ آیا احتجاج^۸
- ۱۰۱۹- و آنگهی بنموده با من راه راست
- ۱۰۲۰- من نترسم زآن چه بگرفتید آن
- ۱۰۲۱- زآن که نبودند از جمادی بیشتر
- ۱۰۲۲- جز که خواهد از مکاره بهر من
- ۱۰۲۳- یعنی از خواهد ضرر او در سبب
- ۱۰۲۴- یا که دریا را کند اسباب غرق
- ۱۰۲۵- ایسن عجب نبود که اشیا سربه سر
- ۱۰۲۶- باشد این پروردگار من محیط
- ۱۰۲۷- چون رسیده علم او یعنی تمام
- ۱۰۲۸- دور نبود پس اگر در علم او
- زآن که اظهر^۴ زو ندیدند از پسند
- اظهر از مه نیست چون آید برون
- رفت ظنمت، شد کواکب مضمحل
- مه چه باشد چون در آمد آفتاب؟
- تا نگسردیده پدید الله نور
- غیب عارف جملگی گردد شهود
- باقی از هر سو چو بیند روی او
- هیچ بر توحید ذاتش عارفی^۷
- تا چه گفت اندر مقام انقیاد
- دید مردی بس کریه المنظر او
- پس تعجب کرد و آمد در سخن
- کرده از خود خلق بهتر در جمال؟
- کز تو باشد نساپسند این گفتگو
- می‌کنید اندر خدا از اعوجاج
- حق به توحیدش که او معبود ماست^۸
- با خدا انباز بر ظن و گمان
- احتمالی نیست زایشان بر ضرر
- چیزی آن پروردگار ذوالمنن
- بر کسی چون تیرگی کاید ز شب
- یا که آتش را سبب سازد به حرق
- از خدا دارند در خلقت اثر
- بر هر آن چیزی هم از علم بسیط^۹
- بر هر آن چیزی که او را هست نام
- باش این کاید به من کوه^{۱۰} از عدو

۱-۲۹- یاد نآرید ایچ آیا بهر پند فرق تا بدهید بین زهر و قند
۱-۳۰- در میان عاجز و قادر تمیز ندهد آنکش نیست عقل و علم نیز



۱- سالک الی الله که پس از طی مرحله طبیعت (نفس نباتیه)، (شامل خور و خواب و میل و شهوت) به مراتب «نفس» انفس حیوانیه که مرتبه بعد از نفس نباتیه و قبل از نفس ناطقه است و دارای حس و حرکت است و آتشی دارد که حرارتش را شهوت و دودش را غضب نامند رسیده و اطوار نفسانی را در نوشته، پس از طی منازل نفسانی به مرحله «قلب» فائز می‌شود. در این مرتبه، انقلاب بسیار است. فرزند قلبی از پدر روحانی و مادر نفسانی ولادت یابد ولی تا به رشد خویش نرسد، سالک به نعمت نجات حتمی دست نیابد، زیرا گاه باشد که فرزند از راه پدر منحرف و به طریق مادر متوجه، و سالک به «استدراج» دچار و هالک شود. سالک چون از برکات عنایات مرشد مرتبط به آستان حضرت امام دوازدهم (عج) از این مرحله درگذرد به موقف «روح» مستقر شود. شراب صاف نجات درگشود و در طور ولایت بر تخت خلافت نشیند. به نطق دل مستفیض، و از اعتدال کامل برخوردار شود.

خواجۀ عارفان، لسان‌الغیب حافظ شیرازی در این مقام فرمود:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود وین بحث با ثلاثۀ غساله می‌رود

۲- قُنُق: لغت ترکی به نام مهمان.

۳- مدارک: حواس پنج‌گانه

۴- اظهر: روشن‌تر، آشکارتر.

۵- شب دیجور: شب به غایت تیره و تاریک.

۶- تجلی ذاتی: [«تجلی» (*).]

۷- در ابیات ۱۰۰۰۰ تا آخر ۱۰۰۱۲، به نوعی به تجلیات وجود مطلق اشاره شده و عوالمی که سالک در قوس صعود سیر می‌کند و آنچه را که ابراهیم (ع) در باره کوکب و قمر و شمس گفت و از آن طریق هدایت الهیه و فیض پروردگار را جستجو می‌نمود با مسئله کشف مراتب «نفس»، «قلب» و «روح» مطابقت داده است. «کشف» در اصطلاح صوفیان، اطلاع بر ماوراء

حجاب، از معانی غیبی و امور حقیقی و در نزد اهل سلوک، مکاشفه [«مکاشفه»] (*) است که رفع حجاب میان روح جسمانی است که ادراک به حواس ظاهر نمی‌کند. گفتیم که (← توضیح شماره ۱ همین زیرنویس) سالک پس از طی مرحله نفس نباتیه به مراتب نفس می‌رسد. ادنی مرتبه انوار باطنی ملکوتی، «نفس حیوانیه» است که منشأ حیات و حس و حرکت است و در قرآن از آن به «صدر» تعبیر شده و در این ابیات با نور ستاره‌ای در شب تاریک نفس مطابقت داده شده و حواس سالک با این گمان که این نفس حیوانیه پرورنده آنان است به آن سجده نموده و آن را معبود خود می‌دانند، اما وقتی ماه «قلب» که «نفس ناطقه» (و یا عقل و یا صورت نوعیه انسان) است می‌تابد، مشخص می‌شود که آن نفس حیوانیه که در شب تاریک همچون ستاره‌ای درخشان بود، دزدی بیش نبوده که مهمان تلقی شده و از آن پس تمامی حواس سالک، «قلب» را معبود خود دانسته و به درگاهش سجده می‌نمایند زیرا در شب تاریک طبایع، چیزی را روشن‌تر از ماه تابان قلب نمی‌دانند و آن‌گاه که سالک از این مرحله درگذرد، به موقف «روح» مستقر می‌شود و در طور ولایت بر تخت خلافت می‌نشیند و به نطق دل مستفیض و از اعتدال کامل برخوردار می‌شود و در برابر نور خورشید روح، نور ماه قلب تالوایی ندارد و همان‌گونه که ابراهیم (ع) نور خورشید را بزرگ‌تر از ماه و ستاره دانست، نور روح نیز در نظر سالک بزرگ‌تر و اکبر است، تا آن‌که سالک و اصل از این مرتبه نیز برتر رود و به طور سیر (عقل فعال) تشریف یابد که در آن طور، از رسوم خویش فانی شود و از خود و خودی‌ها برخیزد و به جلوات الهی ممتاز شود و بر حسب نصیب ازلی به قدر قدم خود و بر وفق تجلی حاصل خویش در تحت اسمی از اسماء الهی سیر کند، اما کسی که به جمیع تجلیات اسماء الهیه سرافراز شود و در حضرت خداوندی دست از همه صفات خویش بردارد و به فنا در آن درگاه ممتاز شود، در تحت اسم «الله» سائر می‌شود.

پس از قرار در این منزل، سفر اول که سفر از «خلق به حق» («من الخلق الی الحق») پایان پذیرد و سفر دوم یعنی سفر «از حق به حق باحق» («من الحق الی الحق بالحق») آغاز می‌شود و در طور «سیر» که آغاز سفر دوم است به مرتبه منیع عبودیت واصل شود و او را معلوم گردد که معنی: «العبودية جوهره کونها الزبویه» به حقیقت چیست. پس، بعد از حصول فنا در ذات

متعال در «طورخفی» سیر می‌کند و در آثار و افعال و صفات و ذات حق تعالی فانی می‌شود. و سپس از فناء نیز فانی می‌شود و «فناء عن الفناء» می‌یابد. دایره سیر تمام می‌شود و سفر دوم پایان می‌پذیرد و سفر سوم یعنی سفر «حق به خلق در دین» («من الحق الی الخلق فی الحق») آغاز می‌شود. محو زایل، و صحوتام روی می‌آورد و سالک به «بقاء الهی» باقی می‌شود و در عوالم هاهوت، لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت چنان که شایسته چنین ولی و اصلی است سیر می‌کند و پس از آن روی به سفر چهارم که سفر «از خلق به خلق با حق» («من الخلق الی الخلق بالحق») می‌نهد آنجا که ابراهیم(ع) از کوکب و قمر آغاز می‌کند و به خورشید می‌رسد و بعد از آن به خدا روی می‌آورد می‌توان آن را عبور از مقام «وهم» به مقام «عقل» دانست. (ع مثنوی مولوی دفتر پنجم ابیات ۲۶۵۱ - ۲۶۴۸). در این باره به خلاصه‌ای از مطلب جلد پنجم کتاب ترجمه تفسیر «بیان السعادة» نیز اشاره می‌شود: [کلام «هذا رَبِّي» از ابراهیم محتمل است که بر سبیل مماشات و کنار آمدن با قوم باشد به اینکه دخول در دین آنها را از اظهار نماید، سپس استدلال به غروب و زوال بر عدم تربیت استقلالی آن بکند تا اینکه به دعوت و انصاف نزدیک‌تر و از فریب و بیراهه رفتن دورتر باشد و از این کلام، دروغ حرام لازم نمی‌آید زیرا که او در مقام اصلاح بوده است... و محتمل است که بر سبیل اخبار احتمالی باشد که برای هر استدلال کننده‌ای صحیح است که در نخستین نگاه، احتمالی را در نظر گیرد و آن را دلیل بداند که در نظر اول چون استدلال ابراهیم در وقتی بوده است که تازه از مخفیگاه خود که ما درش او را در آنجا مخفی کرده بود خارج شده و در پی یافتن حقیقت بود و آن‌گاد که بعد از دقت معلوم شد به دلیلی که در وهله اول به آن رسیده دلیل و نتیجه صحیحی نبوده است آن را انکار کرده است... سالک، مادام که در مخفیگاه تاریک نفس خودش قرار دارد و با تولد دوم به فراخنای عالم ملکوت خارج نشده، متحیر است و نمی‌داند از کجا و به سوی کجا و در کجاست، سپس وقتی که عنایت الهی او را درک کرد و اندکی از قعر مخفیگاه نفسش بیرون آمد حالات و اطوار و تاریکی‌ها و نورها و روشن کننده‌ها بر او عارض می‌شوند. پس بسا انوار عجیب رنگارنگی را با رنگ‌های مختلف می‌بیند و چه بسا ستارگان و ماده‌ها و آفتاب‌هایی می‌بیند و از تفکر و استعمال مقدمات غافل می‌شود. پس در

ابتدای روایت خود گمان می‌کند ستاره یا ماه یا آفتاب، خداست. پس جبرئیل عقل به او صیحه می‌زند و پس از محو از حالت اول در او پیشرفتی حاصل می‌شود و نظر به از بین رفتن و تغییر و غروب آنچه را که دیده، می‌کند. پس می‌فهمد که آن خدا نبوده است. پس مانعی ندارد که حال ابراهیم در ابتدای خروجش از مخفیگاه نفس، مانند حال سایر سالکین باشد که در ابتدای رؤیتش ستاره را خدا گمان کند، سپس با عقلش به زوال و تغییر آن نظر می‌کند، پس می‌بیند که آن، خدا نیست و از این قضیه نه شرک لازم می‌آید و نه کفر، زیرا همه آن نورها، ظهورهای نور الانوار است و گاهی حکم ظاهر، بر مظهر غلبه می‌کند به نحوی که گمان می‌شود که مظهر، همان ظاهر است. (با کمی تغییر).

۸- مفهوم ابیات ۱۰۰۱۸ و ۱۰۰۱۹ ← مشرکین در احتجاج با ابراهیم (ع) راجع به بت‌پرستی خود راه تهدید را پیش گرفتند و او را از قهر خدایان بیم می‌دادند و ابراهیم جواب داد: آیا با من در باره خدا محاجه می‌کنید، حال آن‌که من به هدایت خداوند راه حق را یافته‌ام و او مرا با نشان دادن ملکوت آسمان‌ها و زمین آگاهی‌ها داد و حجت‌ها آموخت تا بتوانم ربوبیت را از هر چه غیر اوست، از قبیل ستارگان و بت‌ها سلب نمایم و خداوند تنها کسی است که مدبر امور من می‌تواند باشد، پس پروردگار من، هم اوست و او را در پروردگاری‌اش شریکی نیست. (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان به اختصار و با کمی تغییر).

۹- اینکه ابراهیم (ع) می‌گوید که پروردگار من، با علم خود بر همه چیز محیط است، مربوط به احتجاج نیست بلکه ابراهیم صرفاً خواسته پس از اتمام حجتش، پروردگار خود را ثنا گوید

۱۰- کُزه: کراهت داشتن.

وَكَيفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا

و من چگونه از آنچه شما شرک خدا قرار می‌دهید ترسم در حالی که

تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ

با آنکه هیچ برهان و حجتی را بر آن شرک بر شما نازل

چ شما از شرک آوردن به خدا نمی‌ترسید

سُلْطَانًا فَإِنَّهُ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾

﴿٨١﴾

اگر شما فهم سخن می‌کنید (۸۱)

آیا کدام یک از ما دو گروه به ایمنی سزاوارتریم

نکرده است؟

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ

ایشان آنها راست

و ایمان خود را به منسوی نیالودند

آنان که ایمان آورده

وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى

﴿٨٢﴾

این است حجتی که ما ابراهیم را بر فوش

و هم آنها حقیقتاً هدایت یافته اند (۸۲)

قَوْمِهِ نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنْ رَبُّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾

﴿٨٣﴾

و ما به ابراهیم به درجات رفیع بالا می‌بریم

که خدای ما به نظام و صلاح عالمان آگاه و داناست (۸۳)

و ما هر که

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا

﴿٨٤﴾

و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم

و هفت را به راه راست بدانستیم

هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ

﴿٨٥﴾

داود و سلیمان و ایوب

پیش از ابراهیم و فرزندانش

وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٦﴾

﴿٨٦﴾

و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم (۸۶)

و یوسف و موسی و هارون را هدایت نمودیم

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَىٰ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٧﴾

﴿٨٧﴾

و هم زکریا و یحیی و عیسی و ایلی را هدایت کردیم

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُوشَعَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى

﴿٨٨﴾

و ما همه آن پیغمبران را بر عالمان

لوط را هدایت کردیم

و نیز اسماعیل و یسح و یوشع و

﴿٨٦﴾ الْعَالَمِينَ

شرافت و برتری دادیم (۸۶)

۱۰۰۳۱- من چگونه ترسم از چیزی فقط که به حق انباز کردید از غلط بر خدا و انباز چیزی کرده‌اید

۱۰۰۳۲- می‌ترسید آنکه شرک آورده‌اید

- ۱۰۰۳۳- آن‌چه نفرستاده است او بر شما
 ۱۰۰۳۴- بر شما باشد کتاب و حجّتی
 ۱۰۰۳۵- محض تقلید است یعنی این عمل
 ۱۰۰۳۶- پس کدام از این دو فرقه در بسیج
 ۱۰۰۳۷- مشرک‌اند و هم موحد دو فِرَق
 ۱۰۰۳۸- آن‌کسان کایمان به‌حق آورده‌اند^{۸۲}
 ۱۰۰۳۹- هم «بِظُلْمٍ»^۲ ایمان خود نامیختند
 ۱۰۰۴۰- هست ایشان را ز دوزخ ایمنی
 ۱۰۰۴۱- و آن همه برهان ما بود و دلیل^{۸۳}
 ۱۰۰۴۲- تا به آن حجت کند بر قوم خود
 ۱۰۰۴۳- هر که را خواهیم بر داریم ما
 ۱۰۰۴۴- هست بس پروردگارت راستکار
 ۱۰۰۴۵- ما به او «اسحق»^۴ و «یعقوب»^۴ ای پناه^{۸۴}
 ۱۰۰۴۶- نوح را هم پیش از ابراهیم راد
 ۱۰۰۴۷- هم چنین بر بعضی از ذرّیّتش^۵
 ۱۰۰۴۸- اوست «داود»^۶ و «سلیمان»^۷ در سبیل
 ۱۰۰۴۹- «موسی»^{۱۰} و «هرون» که اندر سیرها
 ۱۰۰۵۰- هم چنین کآنها شدند از ما بلند
 ۱۰۰۵۱- بر نکوکاران کنیم احسان چنین
 ۱۰۰۵۲- هم «زکریا»^{۱۲}، «یحیی و عیسی» تمام^{۸۵}
 ۱۰۰۵۳- باز «اسمعیل»^{۸۶} فرزند خلیل
 ۱۰۰۵۴- جمله را دادیم فضلی مُستبین
 تا به آن آرید شرک اندر خدا
 تا دلیل آرید زآن بر رخصتی
 نزد دلیل و حجّتی اندر محل
 در خور آنند اگر دانید هیچ
 کیست تا بر ایمنی زین دو «أَحَقَّ»^۱؟
 ره به وحدانیّتش بسپرده‌اند
 بسی ستم بر حبل عدل آویختند
 ره به حق بردند و رَسَتند از منی
 که عطا کردیم و القا بر خلیل
 در مقام نفی شرک اندر رَشَد
 پایه‌ها در ارتسفاع و اعنتلا
 هم به خَفْض^۳ و رفع، دانسا در مدار
 می‌بخشودیم و بسنمودیم راه
 راه بسنمودیم بر وجه رشاد
 راه بسنمودیم بر شهر رتبتش
 هم چنین «ایوب»^۸ و «یوسف»^۹ از رسل
 یافتند از ما جزا و خیرها
 هم جزا بدهیم بر هر ارجمند
 باشی ار در جمع «نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^{۱۱}
 باز هم «الیاس»^{۱۳} شایسته مقام
 و آن یَسَعَ^{۱۴} و آن «یونس»^{۱۵} و لوط^{۱۶} اصیل
 از نسیبوت بر تمام عالمین



۱- جمله «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ...» تتمه حجت است و مجموع آیه شریفه برهانی است بر تناقض گویی مشرکین در دعوت آنها از ابراهیم(ع) به شرک و ترس از شرکاء، زیرا او را امر می‌کنند به ترسیدن از چیزی که ترس از آن لازم نیست (بت‌ها و قهر آنان) و خود، از آن‌چه لازم است بترسند (خداوند) نمی‌ترسند.

۲- ظلم: منظور از ظلم در این جا، «شرک» است که ایمان را مستور می‌سازد.

۳- خَفَضَ: خوار کردن خدا، کافر را.

۴- اسحق فرزند ابراهیم و یعقوب فرزند اسحق است.

۵- منظور، ذریه (فرزندان) نوح است.

۶- داود: داود بن ایشا از ذریه نوح.

۷- سلیمان: پسر داود.

۸- ایوب: می‌گویند فرزند روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم بود.

۹- یوسف: یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم.

۱۰- موسی: موسی بن عمران (که هارون برادر بزرگ‌تر او بود).

۱۱- رجوع شود به معنی آیه ۸۴

۱۲- زکریا: زکریا بن ازان بن مسلم بن صدوق از پیامبران بنی اسرائیل.

۱۳- الیاس: پسرزاده سام بن نوح و عم خضر است.

۱۴- یَسَعَ: پسر اسحق و نوه ابراهیم(ع).

۱۵- یونس: یونس بن متی که ذوالنون هم نام داشت.

۱۶- لوط: لوط بن هاران بن تارخ (پسر برادر ابراهیم علیه السلام)، پیغمبر بنی اسرائیل.

وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ
و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آنها را فضیلت داده و آنان را بر دیگران برگزیدیم
 وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي
و به راه راست هدایت نمودیم (۸۷) این است هدایتی خدا که
 بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا الْحَبِطُ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
به آن هر یک که از بندگانش را بخواهد هدایت می‌کند و اگر به خدا شرک می‌آورند اعمال آنها
 يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ
تاورد می‌شد (۸۸) آنها کسانی بودند که ما به آنها کتاب و فرمان و مقام نبوت عطا کردیم
 فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَاهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ
پس اگر این قوم به اینها کافر شوند ما نومی‌را که هر کس کافر بشود از امانت علی و شعیبانش که در دل و جان ایمان دارند بدینها برگزیدیم (۸۹)
 ﴿٨٩﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَا
آنها کسانی بودند که خدا خود آنها را هدایت نمود، و نیز از راه آنها پیروی نمود و امت را بگو که
 أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٠﴾
من مرد و صفت از شما نمی‌خواهم، این نیست جز یادآوری و پندی برای اهل عالم (که به یاد خدا متذکر شوند) (۹۰)

- | | |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| و آن برادرهای با آیاتشان | ﴿٨٧﴾ هم چنین آباء و ذریاتشان |
| راه بنمودیمشان بر راه راست | ۱-۵۵ برگزیدیم آن جماعت را به خواست |
| بر عباد خود هر آن‌کس را که خواست | ﴿٨٨﴾ اینست دین حق که بنمود او به راست |
| در ثواب و در نعیم و در عطا | ۱-۵۸ بر نکوکاران خود این باشد جزا |
| شرک می‌آورد بر حق یک نفس | ۱-۵۹ و هر که زایشان بر سبیل فرض کس |
| لیک این دور از پیغمبر یا ولی است | ۱-۶۰ می‌شد آن اعمالشان نابود و نیست |
| هر که را توحید نبود نیست بخت | ۱-۶۱ مشرکان را بلکه تهدید است سخت |
| بخت و اقبالش بود کمتر غلام | ۱-۶۲ بر موحد گشت هر فضلی تمام |
| نیست حاجت برکتست از یار و عون | ۱-۶۳ گر خدا داری بهرد از او کون |

از تمام خلق عالم در مثل	۱۰۰۶۴- گر کسی را شد فزون علم و عمل
نیست قدرش، کمتر است از هر خسی	۱۰۰۶۵- پس بزد حاجت به جز حق بر کسی
آنکه ما دادیم ایشان را کتاب	۱۰۰۶۶- آن گروهند انبیاء ^{۸۹} مستطاب
گشت کافر کس بر آنها از بشر	۱۰۰۶۷- حکمت شرع و نبوت، پس اگر
وز پی ایمانشان بر داشتیم	۱۰۰۶۸- قوم دیگر پس بر آن بگماشتیم
هم نباشند از وقوعش در شکی	۱۰۰۶۹- نیستند ایشان بر آن کافر یکی
بعض دیگر مؤمن و نیکو فرند ^۲	۱۰۰۷۰- یعنی از بعضی بر آنها کافرند
پس به ایشان اقتدا کن در عهد	۱۰۰۷۱- آن گروهند آن که حقشان ره نمود ^{۹۰}
که خدایشان بر نکویی رهنماست	۱۰۰۷۲- این اشارت هم به سوی انبیاست
یافتی نیک اقتدا می کن بر آن	۱۰۰۷۳- یعنی اخلاقی که از پیغمبران
از نبیین جز در اخلاق و ولا	۱۰۰۷۴- می نشاید مصطفی را اقتدا
اقتدا بر انبیاء شأن رسول	۱۰۰۷۵- هیچ نبود در فروع و در اصول
فرها هم جمله منسوخ از نبی است	۱۰۰۷۶- زآن که اندر اصل دین تقلید نیست
که بر آن مأمور، او از حضرت است ^۳	۱۰۰۷۷- اقتدا پس در صفات و سیرت است
از پی پاداش دعوت از شما	۱۰۰۷۸- گو نخواهم هیچ من مزد و عطا
جز که پندی بهر خلق عالمین	۱۰۰۷۹- نیست این تبلیغ و احکام مبین



۱- عون: یار و یاور.

۲- منظور از قومی که هرگز کافر نشوند در آخر آیه ۸۹ را علی(ع) و مهاجرین و انصار و قوم عجم و شیعیان واقعی علی(ع) دانسته اند و از مهاجرین و انصار نیز اشاره به آن گروه از ایشان است که بعد از ایمان آوردن دوباره به کفر باز نگشتند.

۳- در آیه ۹۰ سوره انعام خداوند به پیامبر(ص) دستور می دهد که هدایت انبیاء پیشین را پیروی کند و اگر دستور نداد که شریعت آنها را پیروی نماید برای این بود که شریعت پیامبر اسلام ناسخ شریعت های سایر انبیا بود و منظور از اینکه «به هدایت ایشان اقتداء کن»

به منظور احترام به آنها و نیز اقتدا به صفات آنان است. (با برداشت از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ
و آنها خدا را آنگونه که باید نشناختند
 قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ
بگو: کتاب توراتی را که موسی آورد و در آن نور (علم) و هدایت خلق بود چه کسی بر او فرستاد
 تَجْعَلُونَهُ قُرْآنًا طَبِيسَ تَبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلِمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا
که شما آیات آن را در اولی نگاه داشته، بعضی را آشکار می‌نمایید و بسیاری را پنهان می‌دارید و آنچه را شما و پدرتان نمی‌دانستید
 أَنْتُمْ وَاُولَاءِ آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾
به شما آمرختند؟ بگو: خداست (که رسول و کتاب فرستاد) سپس آنها را بگذار تا به بازیچه خود فروروند. (۹۱)



میزان حکمت کتب مقدسه

- | | |
|--------------------------------------|---|
| ۱۰۰۸۰- قدر حق نشناختند آن سان که بود | «حق» قدرش در تفصیل وجود ^۱ |
| ۱۰۰۸۱- ذره کی داند کمال آفتاب | جز که او بر قدر خود شد فیض یاب |
| ۱۰۰۸۲- یا که قطره قدر دریای شگرف | زان که او رانیست آن سان ضبط و ظرف |
| ۱۰۰۸۳- چون که گفتند ایچ نفرستاده حق | بر «بشر» چیزی به سطری یا ورق ^۲ |
| ۱۰۰۸۴- گو: که بفرستاده گویند آن کتاب | کآمد آن «موسی» به او صاحب خطاب؟ |
| ۱۰۰۸۵- روشنی بخشنده و هم رهنما | مردمان را سوی ایمن و ولا |
| ۱۰۰۸۶- می‌بگردانید آن را بارها | صفحه‌ها، قرطاس‌ها، ^۳ طومارها |
| ۱۰۰۸۷- آنچه خود خواهید سازید آن عیان | هم نهان سازید بسیاری از آن ^۴ |
| ۱۰۰۸۸- مر شما این‌سان شدید آموخته | آن چه زان بودید نااندوخته |
| ۱۰۰۸۹- یعنی آن چه می‌ندانستید آن | نه شما و نه پدرتان عیان |
| ۱۰۰۹۰- قصد می‌گویند زین باشد یهود | شاید از هم عام باشد در ورود |
| ۱۰۰۹۱- گو فرستاد آن خدای بسی نیاز | آن چه آن را می‌ندانستید باز |

می‌توانسد کز خیر ^۶ باشد جدا	۱۰۰۹۲- هست محذوف الخیر این مبتدا ^۵
بگذر از چیز دگر کو باطل است	۱۰۰۹۳- گو خدا ^۷ یعنی که سلطان دل است
هست در وی چون «قُلِ اللّٰه» در نظر	۱۰۰۹۴- هست افزون مبتدایی که خبر
حق تو را کافی است با غیرت چکار؟ ^۸	۱۰۰۹۵- یعنی او را خوان و باقی واگذار
گو به لعب خود بمانند این رمه	۱۰۰۹۶- «أُكْمٌ ذَرُّهُم» ^۹ بگذر اعنی از همه
در اباطیلی که گویند از فضول	۱۰۰۹۷- واگذار این منکران را ای رسول
روزی آید کاین زبان‌ها الکن ^{۱۰} است	۱۰۰۹۸- چون رجوع جمله آخر بر من است
مسابقی از ماسوی باشد هوس	۱۰۰۹۹- گو خدا یعنی که او از جمله پس



۱- |مردم نمی‌توانند خدای را آن‌طور که لایق ساخت اوست تعظیم کنند و عقل و وهم آنها و حواسشان نمی‌تواند به ذات او احاطه پیدا کند. آب و خاک را بالم یزل ولایزال چه آشنایی؟! قَدَم را با حدوث چه مناسب؟! حَقِّ باقی، در رسم فانی کی پیوندد؟ سزادر ناسزا! کی بندد؟ مأسور (اسیر، گرفتار) تلوین، به هیأت تمکین کی رسد؟!]. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۲- اشاره است به جهودان که می‌گفتند خدا کتابی بر بشر نازل ننموده است.

۳- قرطاس: کاغذ.

۴- چنان‌که یهود، آیه «رجم» و صفت و نعت محمد(ص) را که در تورات بود، پنهان کردند.

۵- مبتدا: اسمی که «مُخْبِرَعْنَه» واقع شود و حالت یا وقوع امری را به آن دهند؛ (مُسْنَدَالِیَه).

۶- خبر: آن است که معنی به آن تمام شود؛ (مُسْنَد).

۷- گو خدا: اشاره به «قُلِ اللّٰه» در آیه ۹۱ سوره انعام.

۸- با غیرت چه کار: تورا با دیگری و غیر چه کار؟

۹- ثُمَّ ذَرُّهُم: رجوع شود به معنی آیه ۹۱؛ [«قُلِ اللّٰه، ثُمَّ ذَرُّهُم» اشارتی بلیغ است به حقیقت

تفرید، و نقطه جمع، همت یگانه گردان و حق را یکتاشناس و از غیر وی به او پرداز. دل به

سوی اودار و غیر او فروگذار. گرفتار مهر او را با غیر او چه کار؟ دنیا و آخرت در پیش این

کار، همچون دیوار و دم‌زدن از این حدیث عارف را نیست جز عیب و عار! (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
 ۱۰- الکن، دارای لکنت. کندزبان.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ

و این (قرآن) کتابی است که ما فرستادیم با خیر و برکت بسیار و گواه صدق سایر کتب آسمانی که در مقابل اوست (تا مردم را به پاداش الهی مزده دمی)

أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ

و تا خلق را از اهل مکه و هر که به اطراف آن است بیم دهی. و آنان که به آخرت ایمان آورند به این کتاب نیز ایمان خواهند آورد

وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَىٰ

و آنها (مؤمنان) نگاهشان را محافظت می‌نماید (۹۲) و کس استغبارتر از آن که

اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ

بر خدا دروغی بنهد و یا وحی به او نرسد و گویند به من وحی می‌رسد. و نیز گویند من هم محققا

مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ

مانند آن (کتاب) که خدا فرستاده خوانم آورد. و اگر افضاحت و سختی جان. مستکاران را ببینی آنگاه که در سكرات موت گم‌نار می‌شوند

وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ

و فرشتگان برای قبض روح آنها دست‌افهر و قدرت بر آورند و گویند: جان از تن به در کنید. امروز

تَجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ

کثیر عذاب و خوار می‌کشید چون بر خدا سخن به ناحق می‌گفتید

وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾

و از احکام آیات او مغرور گشتی و لکن می‌نمودید (۹۳)

۹۲

- | | | |
|--------|---|--|
| ۱-۱-۰۰ | این «کتاب» ما که بفرستاده‌ایم | بس فواید اندر او بنهاده‌ایم |
| ۱-۱-۰۱ | مر صدق و آنچه را بُد پیش ازو | اندر احکام و اصول از جستجو |
| ۱-۱-۰۲ | تا کنی انذار از آن بر مگیان | و آن‌که گرد مگه‌اند ^۱ از مردمان |
| ۱-۱-۰۳ | یعنی اهل مشرق و مغرب تمام | هر کجا کز خلق باشد ازدحام |
| ۱-۱-۰۴ | آنکه هست ایمان او بر آخرت | آرد ایمان هم به‌وی بی‌معذرت |
| ۱-۱-۰۵ | یعنی آن‌کو بر قیامت موقن ^۲ است | بر کتاب و بر پیغمبر مؤمن است |

۱۰۱۰۶- حافظون‌اند آن جماعت بر نماز	کساندر او جسمع است آداب نیاز
۱۰۱۰۷- کیست ظالم‌تر از آن‌کس کافرا ^{۹۳}	بر خدا بنده ز کذب و اجترا ^۳
۱۰۱۰۸- گوید از جرئت منم پیغمبرش	یا که آید سوی من وحی از برش
۱۰۱۰۹- و آنگهی وحیی نشد هرگز به‌وی	جز خرافاتی که گوید پی به پی
۱۰۱۱۰- بموسئیم مورد است این آیه را	کاتب وحی ار بود هم شد روا ^۴
۱۰۱۱۱- ز آن‌که می‌گفتند این هر دو که وحی	می‌شود بر ما زحق در امر و نهی
۱۰۱۱۲- کیست هم ظالم‌تر از آن‌کس که گفت	می‌کنم نازل به‌زودی از نهفت
۱۰۱۱۳- مثل آن‌چه کرده نازل کردگار	سوی عبید خود رسول نامدار
۱۰۱۱۴- و ر که بینی ظالمان را وقت موت	اندر آن سختی که شاید گاه فوت
۱۰۱۱۵- و آن ملایک دست‌ها سازند باز	بر «عذاب» آن گروه حیل ساز
۱۰۱۱۶- این چنین گویندشان کز چنگ ما	نفس خود خارج کنید اعنی رها
۱۰۱۱۷- مر جزا داده شوید امروز خود	بر عذابی سخت کش خواری است حد
۱۰۱۱۸- ز آن‌چه می‌گفتید بر حق افترا	«غیبر» حق یعنی که چیزی ناروا
۱۰۱۱۹- همچو اولاد و شریک از بهر او	دعوی وحی و نبوت از عُتُو ^۵



۱- منظور، شهرهای دیگری است در روی زمین، به جز ام القری (که مکه است).

۲- موقن: یقین دارنده.

۳- اجترأء: دلیر شدن بر کسی.

۴- گفته‌اند آیه ۹۳ سوره انعام در باره «عبدالله بن ابی سرح» نازل شده که بعد از آنکه پیامبر(ص) در سنه فتح وارد مکه شد به عثمان، برادر رضاعیش پناهنده شد تا زمانی که پیامبر(ص) همه اهل مکه را امان داد و او نیز امان خواست و از نهانگاه خود بیرون شد. او به اسلام در آمد و چون خط خوبی داشت برای رسول خدا(ص) نویسندگی می‌کرد و هنگام نوشتن آیات قرآن که توسط پیامبر املاء می‌شد آنها را تغییر می‌داد مثلاً به جای «عزیز حکیم» می‌نوشت «غفور رحیم» و یا به جای «خبیر» می‌نوشت «بصیر» و نظیر آن. او سرانجام از دین

اسلام برگشت و به مکه مراجعت نمود و به قریش گفت: به خدا سوگند محمد، نمی‌فهمد چه می‌گوید، من مثل او حرف می‌زدم چیزی نمی‌گفت، پس من از او دست کمی ندارم و من هم اینک مثل آنچه را که خدا نازل کرده نازل می‌کنم و آن‌گاه آیه ۹۳ نازل شد. و نیز گفته‌اند این آیه در باره «مسيلمۃ بن حبيب الكذاب ابوالمندر الحنفی» و حرف‌هایی که به هم می‌بافت و خود را از کاهنان قلمداد می‌کرد نازل شده است. (با برداشت از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۵- عُنُو: ستم کردن، از حد درگذشتن.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى

و بحضرت شما یک‌یک به سوی ما یاز آمدید.

كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكَبْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ

آن گونه که اول بار شما را بیافریدیم و آنچه را که از مال و جامه به شما داده بودیم همه را پشت سر و اتها دیدید.

وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ

و آن شفعان را که به شما باطل می‌نمایند ما در میان شما نمی‌بینیم.

لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾

همانا میان شما و آنان حدایی افتاد و آنچه از شما می‌پنداشتید از دست شما رفت. (۹۴)

إِنَّ اللَّهَ قَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ

خداست که در جوف زمین دانه و هسته را می‌شکافد زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آورد.

الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٩٥﴾ قَالِقُ الْإِصْبَاحِ

آن‌که چنین تواند کرد در عقابست، پس به کجا گردانیده می‌شوید او نیست شفاعی را به آن‌ان که توانند می‌دهد. (۹۵) خداست شکافنده برده صبحگاهان.

وَجَعَلَ الْيَلَّ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ

و شب را برای آسایش (خلق) مقدر داشته و خورشید و ماه را به نظمی معین (او) به گردش در آورده. این تقدیر.

الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٩٦﴾

خدای مقتدر داناست. (۹۶)

- ۹۴-۱- هم بُدید از آیتش دامن فشان^۱
 آمدند اینک به تنها موگشان^۲
- ۱-۱۲۱- با شما نه مال باشد نه خدم
 نه مددکار و نه فرزند و حشم
- ۱-۱۲۲- آنچنان که خلقتان کردم به جد
 در رجم سر پا برهنه منفرد

داده بودیم آن شما را از نوا
 که به خود پاینده می پنداشتید
 برده اید و نی فرستادید پیش
 که شما را بُد پدیشان التَّجَا^۳
 کمتر اینک بنگرید از هر خس اند
 که بحق از راه شرکت ملحق اند
 منفصل هم گشت بند از بندتان
 بودتان اندر شفاعت از بتان
 تا که زو رویدنیا و نان شود^۴
 بر شکافد تا زند از خاک سر
 حَب^۵ بود بی استخوان و این بر ملاست
 این یک است از صُنْع آن رَبِّ الفلق^۷
 که به بنشو و هم نما دارد حیات،
 یا ولد از نطفه مرغ از بیضه هم
 هر زمان یوسف رخی بیرون چون ماه
 مسیوہا از هر قبیل آرد بیرون
 عالی نیکی اختری روشندلی
 همچو نطفه ز آدمی پاک دید
 مر شما را در هر آن، آنی خداست
 زو به غیر او نمودید التَّجَا؟
 هم شب آرد بهر تسکین از تَغَب^۸
 تا ز رنج روزتان باشد پناه
 دورهای مختلف بهر نشان^۹
 وقتها را سال و مه در انقلاب
 هست بر اندازه تقدیر عزیز
 هم به سیر مهر و ماه و روز و شب

۱-۱۲۳ ترک کردید آنچه را محض عطا
 ۱-۱۲۴ یعنی آنها را به جا بگذاشتید
 ۱-۱۲۵ پشت سر هشتید نی همراه خویش
 ۱-۱۲۶ آن شفیعان را نبینم با شما
 ۱-۱۲۷ بودتان اندر گمان کأنها کسانند
 ۱-۱۲۸ مر نه ایشان آن شریکان حق اند
 ۱-۱۲۹ منقطع گردید نک پیوندتان
 ۱-۱۳۰ ضایع و باطل شد آنچه در گمان
 ۱-۱۳۱ دانه‌ها را حق شکافنده بود^{۹۵}
 ۱-۱۳۲ همچنین هر دانه کو گردد شجر
 ۱-۱۳۳ دانه‌ای کش استخوان باشد نوی^۵ است
 ۱-۱۳۴ زنده را آرد بیرون از مرده حق
 ۱-۱۳۵ یعنی اشجار گل و برگ و نیات
 ۱-۱۳۶ آورد از دانه بیرون دم به دم
 ۱-۱۳۷ آورد از آب و خون بی اشتباه
 ۱-۱۳۸ از میانه شاخه خشکی زبسون
 ۱-۱۳۹ آورد بیرون ز صلب جاهلی
 ۱-۱۴۰ مرده هم از زنده‌ای آرد پدید
 ۱-۱۴۱ این مُمیت و مُحیی ار بینید راست
 ۱-۱۴۲ پس شما گردانده گردید از کجا
 ۱-۱۴۳ می شکافد صبح از ظلمات شب^{۹۶}
 ۱-۱۴۴ کرد شب را بر شما آرامگاه
 ۱-۱۴۵ آفتاب و ماه را داد از عیان
 ۱-۱۴۶ تا که آن باشد علامت در حساب
 ۱-۱۴۷ این دَوار مهر و ماه اندر تمیز
 ۱-۱۴۸ غالب و دانا به تدبیر و سبب



۱- دامن فشان: در حال اعراض کردن و روی گرداندن.

۲- موکشان: کنایه از کشیدن و بردن کسی با خشم و قهر و غلبه.

۳- [این جواب نضر حارث است و مشرکان عرب که می‌گفتند: «هؤلاء شفعاء لنا عند الله». خداوند فرمود نمی‌بینم با شما آن شفیعان که به دروغ می‌گفتند که ما را انبازند در آفرینش شما و شما به آنها پناه می‌بردید]. (با کمی تغییر، از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- [خداوند] دانه طعام شکافد، تا از آن نبات بیرون آید و قوت را بشاید. همچنین دانه دل شکافد تا جوهر اخلاص روی نماید و خلاص بنده در آن بود. آن یکی سبب قوام نفس بنده، و این یکی سبب ثبات ایمان بنده و هر دو را خود پروراننده و روزی رساننده. دل را می‌پرورد به مشاهده خود، نفس را می‌پرورد به نعمت خود و آن‌گاه آن نفس مرکب این دل ساخته تا در میدان عبادت بروی سواری کند، و منازل طاعات به وی باز برد تا به مقصد «وَإِنَّا إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» رسد. این است روز پیروزی و سعادت بی‌نهایت و دولت بی‌کران، که بنده را آمد رایگان، ریحان افتخار از خار افتقار بردمیده و صبح شادی از مطلع آزادی برآمده. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۵- نؤی: دانه یا هسته خرما (که سفت و استخوانی است).

۶- خب: دانه گیاهان (که نرم و غیر استخوانی است).

۷- [اگر فالح الاصباح (خداوند شکافنده صبح)، به صبح کون اقطار عالم روشن کرد، چه عجب اگر به صبح معرفت اسرار دل روشن گرداند. یکی از پیران طریقت گفته که: «فالح الاصباح» یعنی «فالح القلوب بشرح انوار الغیوب و منور الاسرار بذکر الاخبار و روح الاخبار»] (با کمی تغییر، از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۸- تعب: رنج، درماندگی.

۹- [ستارگان سعادت و اختران آسمان ملت به حقیقت یاران رسول‌اند. ارکان خلایق‌اند و برهان حقایق. عنوان رضاء حق‌اند و ملوک مقعد صدق. ائمه اهل سعادت‌اند و انصار نبوت و رسالت. و مستوجب ترحم امت. به هر کدام که اقتداء کنی، اقتداء درست، و از هر یکی که دین‌گیری، دین تمام. راه ایشان راه هدی و کلمه ایشان، کلمه تقوی و مطلوب ایشان، فردوس اعلی و مقصود ایشان، دیدار و رضای مولی (مثل اصحابی مثل النجوم من اقتدی بشیء منها اشدی)]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

«حُسابان» (در آیه ۹۶) به معنی حساب کننده یا میزان حساب است، یعنی آفتاب و ماه، هر دو، سبب محاسبه اوقات برای تجارت‌ها و زراعت‌ها و دیون و وعده‌های شماسست و گاهی از ولایت و نبوت و از ولی و نبی به شمس و قمر تعبیر می‌شود زیرا هر دو شاهد و حساب‌کننده بزرگ و کوچک هستند و صوفیه از آن دو تعبیر به شیخ مرشد و شیخ دلیل می‌کنند. نبوت مانند ماه از ولایت کسب نور می‌کند، مانند کسب نور دلیل، از مرشد. (به طور خلاصه از جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة).

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا

و نیز اوست که چراغ ستارگان را برای رهایی شما

بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

در تاریکی‌های بیابان و دریا قرار داده است. همانا ما آیات خود را برای مردم دانایان تفصیل بیان کردیم (۹۷)

۹۷ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ

و هم اوست خدایی که همه شما را از یک تن در آفرید (اصلاً) بیافرید.

قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ۚ وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ

ما اینکه آیات خود را برای اهل بصیرت مفصل بیان نمودیم (۹۸) و هم اوست خدایی که

مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ

از آسمان آبی فروباریم پس هر نبات را بدان رویتانیم و سبزه‌ها را از زمین بیرون آوردیم و از آن سبزه‌ها

خَضِرًا نَخْرُجُ مِنْهُ حَبًّا مِثْرًا كَبَابًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا

دانه‌هایی که بیروی هم چیده شده بیرون آوریم و از شکوفه نخل

قِنَوانٍ دَانِيَةٌ وَجَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَّانَ مُشْتَبِهًا

خوشه‌هایی است به هم پیوسته و باغچه‌های انگور و زیتون و انار که برخی شباهت دارند و برخی

وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ

نمونه‌هایی از قدرت خدا برای اهل ایمان هویدا است (۹۹) و گروهی از کافران اعرابیان را شریک خدا شمرند. در حالی که آنها آفریده خدا هستند

آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۚ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ

و خرقوا له ربنین و بناتٍ بغير علمٍ سبحانه و تعالی عما

و گروهی از جن و انس و فرشتگان را از روی نادانی بپرستان و دخترانی برای او تراشیدند. در صورتی که او از همه این نسبت‌ها برتر و

يَصِفُونَ

میزد است (۱۰۰)

- ۱۰۱۴۹- اوست آن کس کآفرید استاره‌ها^{۹۷}
- ۱۰۱۵۰- خاصه در «ظلمات» بَرّ و بحر نیز
- ۱۰۱۵۱- این کواکب باشد اندر هر سیل
- ۱۰۱۵۲- پس مُبَیّن ساختیم آیات خُود
- ۱۰۱۵۳- اوست آن کس که شما را آفرید^{۹۸}
- ۱۰۱۵۴- یعنی از آدم که بود اصل بشر
- ۱۰۱۵۵- داد در صُلب پدِرهاتان قرار^۳
- ۱۰۱۵۶- پس به دنیا دادتان چندی سکون
- ۱۰۱۵۷- در قیامت هم در آرد از لحد
- ۱۰۱۵۸- هست آنجا یا که دوزخ یا بهشت
- ۱۰۱۵۹- ما بیان کردیم آیت‌های خویش
- ۱۰۱۶۰- اوست آن کس که فرستاد از پیمانک^{۹۹}
- ۱۰۱۶۱- لاله‌ها و باغ‌ها و افزون نبات
- ۱۰۱۶۲- پس هم آوردیم بیرون ما زوی
- ۱۰۱۶۳- هم برویاندیم سبزی‌ها از آن
- ۱۰۱۶۴- آوریم از نخل هم خرما بُنان
- ۱۰۱۶۵- خوشه‌های متصل بر یک‌دگر
- ۱۰۱۶۶- باغ‌ها زانگور و زیستون و انار
- ۱۰۱۶۷- هم به «غیر» مشتبه بعضی دگر
- ۱۰۱۶۸- یا به هم مانند در شکل و نمود
- ۱۰۱۶۹- بستگرید آن میوه‌ها را در نخست
- ۱۰۱۷۰- بی مزه بی منفعت تا نارس است
- ۱۰۱۷۱- «أَنْظُرُوا»^۵ یعنی میان این دو حال
- ۱۰۱۷۲- اندر این باشد نشان‌ها بر نسق
- ره به آن یابید تا در چاره‌ها
- که رود هم چاه از کف هم تمیز
- ره‌روان را هم علامت، هم دلیل
- بهر قومی که بدانند از رُشد^۱
- از تن واحد چه اَسود چه سفید
- تا نباشید از تَوَدُّد^۲ بی خبر
- پس به بسطن مادران اندر مدار
- در لحد پس بسازتان سازد درون
- تا رساند بر مقر و جای خُود
- تا چه باشد هر کسی را سرنوشت
- بهر ارباب تسفُّه و اهل کیش
- یا که از ابر، آب تا روید زخاک
- بهر نسفی هست از هیچ الثفات
- از نباتات و گیاه از «کُلِّ شَیْء»
- دانه‌ها بر هم نشسته خوشه سان
- وز شکسوفه و غنچه او بالعبان
- که نصیب از وی بَرَد نوع بشر
- مُشْتَبِه بر یک‌دگرشان برگ و بار
- نی که مانندند باهم بالآثر
- نی ز وجه طعم و تأثیر وجود
- چون در آیند از شکوفه خرد و ست
- چون رسد خوش در مذاق هر کس است
- عبرتی گیرید از نقص و کمال
- بهر قومی کآورند ایمان به حق

۱۰۱۷۳- هم بگردانند انبازان زچسَن ^{۱۰۰۰}	مر خدا را فرقه نامطمئن ^۶
۱۰۱۷۴- یعنی آن قومی که گویند از ضلال ^۷	شر ز شیطان است و خیر از ذوالجلال ^۸
۱۰۱۷۵- از غلط گفتند یزدان و اهرمن	و آن دو فاعل هادی‌اند و راهزن
۱۰۱۷۶- غیر واحد نیست ممکن فاعلی	شر بود مجعول از آن گر عاقلی
۱۰۱۷۷- خلق را داند شریک خالقش	جز کسی که نیست عقلی لایقش
۱۰۱۷۸- بهر او یافتند هم از ترهات ^۹	بی ز دانایی «بنین» ^{۱۰} و «هم بنات» ^{۱۱}
۱۰۱۷۹- اوست پاک و برتر از آن کش صفت	می‌نمایند این چنین بی معرفت



۱- زشد: هدایت، راهنمایی.

۲- تَوَدَّد: جلب دوستی کسی را نمودن.

۳- منظور از «مُسْتَقَرَّ» در آیه ۹۸ سوره انعام افرادی است که دوران سیر در اصلاب را طی کرده و متولد شده‌اند و در زمین، که به مقتضای آیه «و لَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرَّ» قرارگاه نوع بشر است استقرار یافته‌اند. و نیز منظور از مستقر را همان «ارحام» دانسته‌اند که نسل بعد از قرار گرفتن در آن، سیر در اصلابش خاتمه می‌یابد. مستقر آن است که او را آفریدند و در دنیا آمد و دنیا او را آرامگاه است و «مستودع» آن است که در علم خداست که خواهد بود و او را خواهد آفرید. (مستودع: امانتگاه، مکان ودیعه نهادن و حفظ کردن؛ مستقر: جای قرار). هم‌چنین مستقر را «زمین» و مستودع را «قبر» و یا مستقر را «روح» و مستودع را «بدن» دانسته‌اند. (با برداشت از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان و جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار). در جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است: [...] و صلب‌ها و رحم‌ها و بدن‌ها و دنیا و برزخ‌ها برای نطفه‌ها و نفوس و بدن‌ها از یک وجه، محلّ قرار است و از یک وجه، محلّ عدم قرار و بعد از قیامت به طور مطلق، محلّ قرار می‌شود و بدن‌ها و نفس‌ها و سینه‌ها و دل‌ها از یک جهت محلّ قرار حیات حیوانی و انسانی و اسلام و ایمان و علوم و از جهت دیگر محلّ عدم قرار است.]

۴- سماک: منظور، اوج آسمان است.

۵- رجوع شود به معنی آیه ۹۹

۶- مراد از «جن» در اینجا، شیطان‌ها هستند چو بعضی مانند مجوسیان که قائل به اهریمن و یزدان بودند و نیز مانند یزیدی‌ها که قائل به الوهیت ابلیس (ملک طاوس، شاد پریان) بودند شیاطین را شریک خدا می‌دانستند. ممکن است مراد از جن، همان جن معروف باشد، چون به طوری که نسبت می‌دهند بعضی از مشرکین قریش معتقد بودند خداوند دختری از جن گرفته و از آن دختر، ملائکه به وجود آمده‌اند. این احتمال با سیاق جمله «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَزَّ قَوْلُهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ...» سازگارتر است، و بنابر این احتمال، مراد از بنین و بنات، دختران و پسران از جنس ملائکه خواهند بود. در کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است: [آنان که خدای را انبازان گفتند، رانندگان حضرت اند و خستگان عدل و سوختگان قهر. به تیغ هجران خسته و به میخ «رُتُوا» بسته. آری، کاری است ساخته و قسمتی رفته، نفزوده و نکاسته. چه توان کرد که الله چنین خواسته. صفت آن بیگانگان است که خدای را نشناختند و به بی‌حرمتی و ناپاکی آواز شرک برآوردند، و دیگری را باوی در خدایی انباز کردند تا از راه هدی بیفتادند. امروز در ماتم بیگانگی و مصیبت جدایی، و فردا، علی رؤس الاشهاد و فضیحت و رسوایی و در سرانجام، خشم الهی و عذاب جاودانی].

۷- ضلال: گمراهی.

۸- گفته‌اند «وَ جَعَلُوا شُرَكَاءَ الْجِنَّ» در شأن زنادقه آمد که ابلیس را شریک خدا ساختند در آفریدن شرّ، و گفتند خداوند خالق نور و مردم و حیوانات و چهار پایان، و چهار پایان، و ابلیس، خالق شرّ، و تاریکی و درندگان و مارها است.

۹- تَرَهَات: سخنان باطل و بیهوده. خرافات.

۱۰- بَنِينَ: پسران.

۱۱- بَنَات: دختران (مشرکین عرب، ملائکه را دختران خدا می‌پنداشتند).

بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَنۢى يَكُوۡنُ لَهُ وَلَدٌۭ

اوست بدیہ آورنده آسمانها و زمین چگونه وی را فرزندی تواند بود
وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صٰحِبَةً وَّخَلَقَ كُلَّ شَیْءٍ وَّهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیۡمٌ ﴿۱۰۱﴾

در حالیکه او را حقیقت نیست!! و او همه چیز را آفرید و با همه چیز داناست. (۱۰۱)
ذٰلِکُمْ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ

این است (وصف) پروردگار شما، که جز او هیچ خدای نیست، آفریننده هر چیز است،
فَاعْبُدُوۡهُ وَّهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ وَّکِیۡلٌ ﴿۱۰۲﴾ لَا تُدْرِکُهُ

پس او را پرستش کنید، و او نگهبان همه موجودات است. (۱۰۲) او را هیچ چندی
الْاَبۡصَارُ وَّهُوَ یَدْرِکُ الْاَبۡصَارَ وَّهُوَ اللّٰطِیۡفُ الْخَبِیۡرُ ﴿۱۰۳﴾

درک نسیابد و او همه بینندگان را مشاهده می کند و او لطیف و باخبری و با همه چیز خلق آگاه است. (۱۰۳)



- ۱۰۱۰- اوست کو از نو پدیده آرد چنین^۱ بی معنی این سماوات و زمین^۲
- ۱۰۱۱- از کجا او راست فرزند و «وَلَدٌ» جفت چون هرگز نبودش در سند^۳
- ۱۰۱۲- آن ولد خواهد که محتاج زن است نه کسی کو فارغ از وصف تن است
- ۱۰۱۳- آفریده است او هر آن چیزی که هست هم بود دانا به هر چیز از است^۴
- ۱۰۱۴- این خدا که جامع این وصفها است در یقین پروردگار او بر شمامست
- ۱۰۱۵- نیست معبودی به جز وی بر سزا آفریننده هر آن چیزی بجا^۵
- ۱۰۱۶- پس پرستید آنکه معبودی بجاست بر پرستش مستحق از ماسواست
- ۱۰۱۷- هم چنین است او بهر چیزی «وکیل»^۶ مر نگهبان یعنی او را در سبیل
- ۱۰۱۸- در نمی یابد مر او را دیده ها^{۱۰۳} لیک یساید دیده ها را او بجا
- ۱۰۱۸۹- عقل یعنی سوی ذاتش نارسا است لیک او بر عقل و دانش رهنماست^۷
- ۱۰۱۹۰- هم به ذات خود لطیف^۸ است و خبیر^۹ وز لطافت نیست هیچ او را نظیر
- ۱۰۱۹۱- با تو گویم چند معنی از لطیف جوهر ادراکت از نبود کثیف
- ۱۰۱۹۲- ز آن یکی باریک بین و بس دقیق در امور خلق و هم یار و رفیق

۱۰۱۹۳- می توانی گفت با وی رازها	که نگویی هیچ با دمسازها
۱۰۱۹۴- بس بود رازی که آن با یاورت	گر بگویی کوید از وحشت سرت
۱۰۱۹۵- هم‌چنین با دوستان دلتواز	گر بگویی از تو جویند احتراز ^{۱۰}
۱۰۱۹۶- لیک با او خُفیه ^{۱۱} گر گویی بجاست	نیک، یا بد بنده را محرم خداست
۱۰۱۹۷- رازها باشد که هر نفسی خجل	مآند از خود بگذرانند گر به‌دل
۱۰۱۹۸- لیک با حق گر بگوید نیست غیب	کاوست صاحب راز و هم دانای غیب
۱۰۱۹۹- بشنود هم در نهان آواز تو	هم نگسهدارد ز لطف او راز تو
۱۰۲۰۰- پس رساند بر مرادت در نهفت	لطفش این‌سان است با هر بنده جفت
۱۰۲۰۱- در دعاها از ره پیوستگی	از تو او را نیست هرگز خستگی
۱۰۲۰۲- بشکنی صد بار اگر عهد نخست	باز چون بر وی کنی رو، یارتوست



۱- خداوند، از نیست، هست کننده و از عدم به وجود آورنده است.

۲- «بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»، «توحید» است. توحید، آن است که در هفت آسمان و هفت زمین، خداست که یگانه و یکتاست. در ذات بی شبیه، در قدر بی نظیر و در صفات بی همتاست. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- داشتن فرزند حقیقی، موقوف بر این است که قبلاً همسری اتخاذ شود و اتخاذ همسر برای خدای تعالی معقول نیست و با این حال، دیگر از کجا فرزند خواهد داشت؟ علاوه بر این خداوند خالق و فاطر هر چیزی است و صاحب فرزند نمی‌تواند خالق فرزند خود باشد چون فرزند جزیی از پدر است و معقول نیست که جزء خداوند مخلوق خودش باشد. وقتی خداوند همه اجزاء آسمان‌ها و زمین را خلق کرده باشد، چه چیزی باقی خواهد ماند که بتواند همسر خداوند بوده باشد؟ «أَنْتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً»، «تنزیه» است. تنزیه آن است که از عیب‌پاک است، و از نقصان، منزّه و مقدس و از آفات، بری، نه محل حوادث، نه حال گرد، نه تغییر‌پذیر. پیش از خلق، خالق و پیش از صنایع قدیر. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان و جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- «خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»، «تعظیم» است. تعظیم آن است که به قدر از همه براست و به ذات و صفات زبر است. علو و برتری صفت و حق اوست، توان برکمال و دانش تمام نعت عزت اوست. نه در نعت مشابه، نه در صفت مشارک. نه در ذات بسته آفات، نه در صفات مشوب علّات. در صنعتش، حکمت پیدا، در نشان هاش قدرت پیدا و در یکتایی اش، حجت پیدا. همه عاجزند و او توانا، همه جاهل اند و او دانا، همه در عددند و او احد، همه معیوب اند و او صمد، لم یلد و لم یولد، از ازل تا ابد...]. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۵- «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...» بیان وحدانیت خداست. این که الوهیت و معبود بودن، منحصر در اوست، برای این بود که آفرینش تمامی موجودات از اوست و جز او خالق دیگری نیست که حتی کوچک ترین موجودی را آفریده باشد تا در الوهیت با او شریک باشد.

۶- خداوند است که بر همه چیز وکیل و قائم است و مدبر امر و نظام وجود و زندگی هر چیز است و چون چنین است باید از او حساب برد و از پیش خود و بدون داشتن دلیل برایش شریک نگرفت. پس جمله «وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» در حقیقت به منزله تأکید جمله «فاعبدوه» است و این معنا را می‌رساند که او را عبادت کنید و از عبادتش سرمپیچید برای اینکه او وکیل است بر شما و از اعمال شما غافل نیست.

۷- تفسیر آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...» آن است که [چشم‌ها او را درک نمی‌کنند، نه چشم‌های بدن‌ها و نه چشم‌های دل‌ها، چون خدای تعالی محیط است محاط نمی‌تواند محیط را درک کند و لکن دل‌ها می‌توانند با حقیقت ایمان او را درک نمایند]. (از جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة).

اللَّهُ جَلَّ جَلَالَهُ بِهِ هَمَّةٌ بصرها می‌رسد و همه را در می‌یابد. اوهام و افهام ما در آن متحیر است. یکی از عالمان طریقت می‌گوید: «لاتدرکه الابصار»، سیاست صفت قدّم است که از صحرای بی نیازی جلال خود بر سالکان راه جلوه می‌کند. الله، می‌گوید: «ما را دیدهای فانی و عقل‌های مطبوع در نیابد که در ذات صفات ما، پیمانۀ عقل عقلاء نیست. وهم و فهم از ما چه نشان دهد که منشور صفات ما را توفیق جز «لیس کمثله شیء» نیست. «لم یزل ولا یزال»، نعت

جبروت ما است، صفت حدثان را با جلالِ قَدَم چه کار؟ ازل و ابد مرکبِ قضا و قدر ماست. محو و صحورا با ما، چه خویشی؟! وحدانیت و فردانیت، نعت تعزّز ماست. آب و خاک را با ما چه مناسبت؟!

۸- لطیف: رقیق، نفوذکننده. اوست خداوند باریک‌دان که دقائقِ مصالحِ بندگان شناسد و غوامضِ احوال و کار ایشان داند، مادیّ منها و مالم لطف. از کار و مصالحِ خلق هیچ دقیقه و هیچ لطیفه به وی فرو نشود. آن‌گاه بر سبیلِ رفق، نه بر سبیلِ عنف آن منافع و مرافق به بندگان رساند، و راه آن مصالح به ایشان نماید. چون رفق در فعل و لطف در علم به هم آید، لطیف برکمال بود و جز الله را جل‌جلاله کمال این معنی و سزاواری این نام نیست. لطیف آن است که آن داند که کس نداند و آن تواند که کس نتواند. نماینده هر چه خواهد چنان‌که خواهد و سازنده هر چه خواهد از هر چه خواهد و رساننده آن‌چه خواهد به هر چه خواهد. (به اختصار و با کمی تغییر، از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).
مولانا می‌فرماید:

... نور نور چشم، خود، نور دل است	نور چشم از نور دل‌ها حاصل است
باز نور نور دل، نور خداست	کوز نور عقل و حس، پاک و جداست
شب نسبتِ نوری، ندیدی رنگ را	پس به ضد نور، پیدا شد تورا
رنج و غم را حق پی آن آفرید	تا بدین ضد، خوش دلی آید پدید
پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود	چون‌که حق را نیست ضد، پنهان بود
که نظر بر نور بود آنگه به رنگ	ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ
پس به ضدِ نور، دانستی تو نور	ضد، ضد را می‌نماید در صدور
نور حق را نیست ضدی در وجود	تا به ضد، او را توان پیدا نمود
لاجرم «أبصارنا، لا تُدرکهُ»	وَ هُوَ يُدْرِكُ» بین تو از موسی و کُ

۹- خبیر: دانا و آگاه به هر کار. کسی که دارای خبره و اطلاع و شاهد و ناظر بر هر چیز است.

۱۰- احتراز: دوری.

۱۱- خُفیه: نهان، پنهان.

قَدْ جَاءَكُمْ بِصَافِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ

آیات الهی و کتب آسمانی که سبب بصیرت شماست اله از طرف پروردگارتان آمده، پس هر کس بصیرت یافت خود به سعادت رسید و هر کس که

فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿١٠٤﴾ وَكَذَلِكَ نُنْصِرُ

کورت بیاند، خود در زبان افتاد، و من نگهبان شما نیستم (۱۰۴) و همچنین ما آیات قرآن را به انواع گوناگون بیان کنیم

الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾

(تا وسیله هدایت شود) ولی عاقبت کافران نادان گویند تو (اینها را) به درس آموخته ای! و تا آن را برای اهل دانش بیان کنیم (۱۰۵)

اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ

ای پیغمبر هر چه از خدا به تو وحی شد از آن پیروی کن، که خدای جز آن ذات یکتا نیست و از مشرکان

الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ

روی بگردان (۱۰۶) و اگر خدای خواست آنها شرک نمی آوردند، و ما تو را

حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾

نگهبان ایشان نگردیم و تو وکیل آنها نیستی (۱۰۷)



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

- | | |
|-----|---|
| ۱۰۴ | ۱۰۲-۳- بر شما آمد علامت‌ها پدید |
| ۱۰۴ | ۱۰۲-۴- یعنی آمد بر «بصائر» آشکار |
| ۱۰۴ | ۱۰۲-۵- پس هر آن‌کس ببیندش با آن نظر |
| ۱۰۴ | ۱۰۲-۶- نفع آن یعنی بود راجع به‌وی |
| ۱۰۴ | ۱۰۲-۷- و آن‌که او را می‌ندید از دوری‌اش |
| ۱۰۴ | ۱۰۲-۸- من رسولم نی نگهبان بر شما |
| ۱۰۵ | ۱۰۲-۹- هم ز حکمت می‌بگردانیم ما |
| ۱۰۵ | ۱۰۲-۱۰- هست تصرف اعتبار از نقل شی |
| ۱۰۵ | ۱۰۲-۱۱- گر چه گویند اهل مکه بی ز ترس |
| ۱۰۵ | ۱۰۲-۱۲- ز عیاشان این بود گان فخر کبار |
| ۱۰۵ | ۱۰۲-۱۳- گان دو بنده بوده‌اند از اهل روم |
| ۱۰۵ | ۱۰۲-۱۴- پس بگردانیم آیت‌ها به‌راست |

کآن بُسَد ابواب بصیرت را کلید
 پس نشان‌ها نیک از پروردگار^۱
 بهر خود کرده است تحصیل بصر
 بیند از خود نفع بیش پی به پی
 بهر او باشد زیان کسوری‌اش
 تا که بر اعماتان بدهم جزا
 این چنین آیات خود را جابه‌جا
 یعنی از حالی به‌حالی پی به پی^۲
 خواندای قرآن تو بر تعلیم و درس^۳
 گیرد این تعلیم از خبر و یسار
 اخذ از ایشان کرده آیات و علوم^۴
 تا بدانند این نه از خلق از خداست

۱۰۲۱۵- می‌کنیم این‌سان بیان آیات خود	بهر دانسایان و ارباب خُرد
۱۰۲۱۶- آن‌کسانی که ندارند اشتباه	کاین کلام از حق بود نر مسواه
۱۰۲۱۷- نیست کس را از بشر این نطق و لب	گفت هر بشنید آن: ذاک العجب ۵
۱۰۲۱۸- نیست این نطق از بشر آموخته	بل بود شسمعی ز حق افروخته
۱۰۲۱۹- کی بشر را باشد این گفتار و سیر	تا چه جای آن‌که آموزد به‌غیر
۱۰۲۲۰- خارج است از نوع گفتار این کلام	داند آن‌کو باشدش علم و مقام
۱۰۲۲۱- هر عوامی را نباشد اطلاع	کساین سخن دارد زمخلوق امتناع
۱۰۲۲۲- در پی آن رو که بر سوی تو وحی ^{۱۰۶}	گشت از پروردگارت زامر و نهی ۶
۱۰۲۲۳- باش خود بر دین توحید ای ودود	نیست غیر از او خدایی در وجود
۱۰۲۲۴- رو بگردان از گروه مشرکین	رای ایشان را نبینی چون متین
۱۰۲۲۵- ^{۱۰۷} و خدا می‌خواست هرگز ز ابتدا	شُرک نآوردندی ایشان بر خدا
۱۰۲۲۶- این منافی لیک با تکلیف بود	حق به کس تکلیف نر زجبری نمود
۱۰۲۲۷- ما نگردانیده‌ایم ای خلیل ^{۱۰۸}	سبوی ایشانت نگهبان یا وکیل



- ۱- این برهان و احتجاج‌های روشنی که اقامه کردیم، مایه بصیرتی بود که از جانب خدا برای شما به‌سوی من (پیامبر) وحی کرد. شما ای مشرکین در کار خود مختارید، اگر خواستید با این احتجاجات بصیرت بیابید و اگر نخواستید نسبت به فهم آن به‌همان کوری خود باقی بمانید.
- ۲- مفهوم بیت ۱۰۲۱۱ ← «تصریف» (در «و کَذَلِکَ نُصَرِّفُ الْآیَاتِ»، در آیه ۱۰۵) به‌معنای بیان یک معنی است در صورت‌های گوناگون و گرداندن سخنان از یک روی به روی دیگر. (مثلاً گاه به شکل مثل و قصه و گاه به‌صورت وعده و وعید).
- ۳- مفهوم بیت ۱۰۲۱۲ ← ما آیات را به‌عبارات گوناگون و مختلف گوشزد می‌کنیم برای هدف‌هایی که در نظر داریم، و از آن جمله یکی این است که این بدبخت‌ها بدبختی خود را تکمیل، و تو را ای پیغمبر متهم کنند که این معارف و آیات را نزد بعضی از اهل کتاب خوانده و یادگرفته‌ای.

۴- خَیْر: دانشمندی یهود، عالم جهودان- پیامبر(ص) را متهم کرده بودند که از «حبر» و «یسار» که دوینده از اهالی روم بودند انجیل را می‌شنود و به عربی از آن قرآن می‌سازد.
 ۵- ذَاكَ الْعَجَبِ: آن عجیب است.

۶- گفتند: یا محمد آن چه به خلوت یافتی از وحی ما، سیزدوستی است، گوش دار و بر پی آن باش. (چون مشرکان از پیامبر می‌خواستند به دین پدران خویش باز گردند این آیه نازل شد).
 (به اختصار از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ

و شما مؤمنان! به آنچه مشرکان

يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا

خبر از خدا می‌خوانند و شتمندند تا می‌آید آنها از روی نفرت و جهالت خدا را دشنام دهند. این چنین ما عمل

لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا

هر قوم را در نظرشان زینت داده ایم. سپس باز گفتند آنها به سویی برود کارشان است و خدا آنان را به کردارشان

يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ

آگاه می‌گردانند. (۱۰۸) و به خدا سوگند می‌خورند که خود قسم یاد کرده اند که البته اگر آیه ای بیاید

لِيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا

آینان آورد بگو آیت از طرف خداست. و شما مؤمنان چه می‌دانید؟ نو چگونه به گفته این کافران مطمئن می‌شوید؟ آنها همان مردم معاندند که

جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾ وَنُقَلِّبُ أَفْعَادَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ

اگر آیه ای می‌آید هرگز ایمان نمی‌آورند. (۱۰۹) و ما دل و دیده اینان را چنانکه اول بار ایمان نیاوردند.

يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾

آنگون نیز از ایمان بگردانیم آنها را به حال طغیان و سرکشی و انکاریم تا در ورطه ضلالت فرومانند. (۱۱۰)

﴿١١١﴾ وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا

و اگر فرشتگان را بر آنها می‌فرستادیم و مردگان با آنان سخن می‌گفتند و هر چیزی را

عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِن

رو باز و نشان فراهم می‌آوردیم باز ایمان نمی‌آوردند مگر به مشیت خدا. لیکن

أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾

اکثرشان (مشیت نافذ حق را) نمی‌دانند. (۱۱۱)

- آن‌چه را خوانند از غیر خدا
 بر خدا وز جهل و طغیان و فساد^۱
 کافران را در نظر اعمالشان
 آن عمل‌هاشان که هم خود خواستیم
 کآن عمل‌ها از چه رو آراست او
 نیک آید هم به وفق سرنوشت
 جبر نبود در فعال مقتدر
 داده بر چشم خلاق زینتش
 لذت و بود و وجودش آنی است
 نیست عقلت هیچش از بگزیده‌ای
 نیستشان آسایش ارباب هوس
 تا چه باشد در جزا دنبال آن
 بس بود دنیا پرستان را صواب
 عالم آرا هم‌چنین بر آدم است^۲
 بدهد ایشان را خبر از سرکار
 از بد و نیک آن زمان باید ظهور
 کآید ایشان را گر آیاتی به عهد^۳
 داد چسبون احیای موتی بر ملا
 چشمه‌های آب موسی سربه‌سر
 ناسقه را از بهر قوش بی‌درنگ
 بر نیی آرند ایمان مشرکان
 باشد از خواهد نماید بر فرق
 کآید آیت گر چنین از کارساز؟
 حق بر این داناست نی هر ناقبول
 تا بر آن آیات نارند اعتماد
 در رسد کز نور دین گردند کور
- ۱۰۸۰
 ۱۰۲۲۸- سر شما دشنام ندهید از ملا
 ۱۰۲۲۹- ناسزا تا هم نگویند از عناد
 ۱۰۲۳۰- هم‌چنان کاراستیم از حالشان
 ۱۰۲۳۱- ما ز بهر هر گروه آراستیم
 ۱۰۲۳۲- اندر این بسیار باشد گفتگو
 ۱۰۲۳۳- تا به چشم آن گروه اعمال زشت
 ۱۰۲۳۴- تا نه پنداری که جبر است این به‌سز
 ۱۰۲۳۵- نفس و دنیا را خدا از حکمتش
 ۱۰۲۳۶- لیک گفت این بی‌ثبات و فانی است
 ۱۰۲۳۷- وین بود محسوس بر هر دیده‌ای
 ۱۰۲۳۸- وز پی این شی فانی یک نفس
 ۱۰۲۳۹- بی تعقل از مال و حال آن
 ۱۰۲۴۰- و آن‌چه از دنیا نمایند اکتساب
 ۱۰۲۴۱- چون خدا زینت فزای عالم است
 ۱۰۲۴۲- پس چو برگردند بر پروردگار
 ۱۰۲۴۳- یعنی آن‌چه می‌نمودند از امور
 ۱۰۲۴۴- بر خدا سوگند خوردندی به «جهد»^{۱۰۹۰}
 ۱۰۲۴۵- همچو آیاتی که حق بر انبیا
 ۱۰۲۴۶- یا چو آنکه کرد جاری از حَجَر
 ۱۰۲۴۷- یا چو صالح کو در آوردی ز سنگ
 ۱۰۲۴۸- زین قبیل آیات بینند از عیان
 ۱۰۲۴۹- گو جز این نبود که این‌ها نزد حق
 ۱۰۲۵۰- خود چه چیز آگه شما را کرده باز
 ۱۰۲۵۱- هم‌چنین نارند ایمان بر رسول
 ۱۰۲۵۲- ما بگردانیم ایشان را فواد^{۱۱۰۰}
 ۱۰۲۵۳- هم بدین‌سان چشم‌هاشان را فتور^۵

که ندارند آن جماعت نور دین
 عاقبت نآرند هم قوم خرون^۷
 تا که در سرگشتگی مانند بیش
 بسهر دعوت سوی ایشان از ملک
 مردگان آن سان که خواهند انجمن
 هر چه کآید نام او بر نطق و سمع
 در گواهی بر رسول پاک کیش
 جز که حق خواهد مرآنرا در پسند
 بهرشان ایمان به علم استوار
 وز اراده و امر باری غافلاند

۱۰۲۵۴- از «كَمَالُمْ يُؤْمِنُوا بِهِ»^۶ شد یقین
 ۱۰۲۵۵- در نخست ایمان نیاوردند چون
 ۱۰۲۵۶- بازشان هشتم^۸ بر عُدوانِ خویش
 ۱۰۲۵۷- می فرستادیم گر ما یک به یک^{۱۱۱}
 ۱۰۲۵۸- و ر که می گفتند با ایشان سخن
 ۱۰۲۵۹- بهر ایشان و ر که می کردیم جمع
 ۱۰۲۶۰- هر گُره می آمد ایشانرا به پیش
 ۱۰۲۶۱- می نبودند آن که ایمان آورند
 ۱۰۲۶۲- یعنی الا آن که خواهد کردگار
 ۱۰۲۶۳- لیک ایشان اکثری زین جاهلاند



۱- مفهوم ابیات ۱۰۲۲۹ و ۱۰۲۳۰ - [ابن عباس گفت: چون این آیه آمد که «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» وقتی مسلمانان بتان را بد می گفتند، کافران نیز در مقابل، معبود مسلمانان یعنی خداوند را دشنام می دادند و بد می گفتند و مسلمانان را در آن زمان قوت آن نبود که ایشانرا از آن کار باز دارند. پس آیه ۱۰۸ سوره انعام نازل شد. البته این آیه در ابتدای اسلام نازل شد که هنوز فرمان به «قتال» نیامده بود و مسلمانان را قوت نبود. پس از آن اسلام قوی و مسلمانان انبوه شدند و آیت قتال آمد و این آیه منسوخ شد.] (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدةالابرار).

۲- در ابیات ۱۰۲۳۱ تا آخر ۱۰۲۴۲ به این نکته اشاره شده است که [این که خداوند در آیه ۱۰۸ سوره انعام می فرماید که ما عمل هر گروهی را در نظرشان زینت دادیم (طوری که اعمال زشت آنان نیز در نظرشان زیبا بیاید)، حکایت از «جبر» ندارد، چرا که خداوند بر اساس اجبار عمل نمی نماید و این که گروهی گفته اند مقصود از زینت دادن اعمال، تزئین مطلق اعمال است، چه حسنات و چه سیئات و خداوند، خود، ابتداءً و بدون وساطت و سائط، تمامی اعمال را زینت می دهد و بشر را وادار به انجام آن می کند و بشر از خود هیچ اختیاری ندارد و در هر کار نیک و بدی که می کند مجبور است، صحیح نیست چرا که اتفاقاً دلالت این

آیه بر اینکه بشر مختار است بیشتر است از دلالت بر جبر، زیرا تشویق و ترغیب و زینت دادن عمل در جایی صحیح است که فاعل، مختار باشد و نه مجبور و بخواهند او را به وسیله تشویق و ادا به کاری کنند و خلاف آن کار را از نظرش بیندازند. پس خداوند امور دنیوی و نفسانی را در چشم خلایقش زینت داد اما فرمود که آنها بی ثبات و فانی‌اند و این چیزی است که هر بیننده‌ای آن را در می‌یابد ولی آن‌ها که تمایل به دنیا دارند، دمی از این دنیای فانی دست بر نمی‌دارند. (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

در جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة ذیل آیه «ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ» آمده است که: [رَبِّ مضاف، عبارت از ولایت مطلقه است و اینکه مظهر اَتَمَّ آن علی (ع) است و اینکه بازگشت همه به ولایت است که فعل خدای تعالی و ظهور اوست، نه اینکه بازگشت به غیب مطلق باشد که در آنجا نه رجوع کننده‌ای هست و نه بازگشتی]. (به اختصار).

۳- [کافران مکه سوگند می‌خوردند به خدا، به هر سوگند که می‌شناختند که اگر به آنها، آیتی از آسمان نازل شود به آن خواهند گروید و می‌گفتند: یا محمد موسی را عصا بود که چشمه‌های آب از آن روان شد، و عیسی مرده را زنده می‌کرد و صالح را ناقه بود. تو نیز آیتی نمای تا بر صدق تو گواهی دهد. رسول (ص) گفت: چه خواهید از آیات؟ گفتند: این کوه صفا را زرگردان، بعضی از مردگان ما را زنده کن تا با ما بگویند که تو بر حقی یا باطل یا فرشتگان را به ما به‌نمای تا از بهر تو گواهی دهند. پیامبر (ص) همت کرد که دعا کند، و آیت و معجزات خواهد. جبرئیل آمد گفت: یا محمد! الله می‌گوید آنچه خواهی به تو دهم و آیت نمایم. اما اگر نگرند و تصدیق نکنند، در حال عذاب فرستم و اگر آن آیات نخواهی، در حال عذاب فرستم و اگر از ایشان یکی توبه کند بپذیرم. و آنان سوگند یاد کردند که اگر محمد آیتی آورد به او بگروند و خداوند فرمود: ای محمد بگو این آیات و معجزات نزدیک الله است، اگر خواهد، فرستد. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- فُوَاد: دل، قلب.

۵- قُتُور: ضعف، سستی.

۶- [دل‌های ایشان را برگردانیم، که بر آنند که اگر آیت ببینند بگروند، تا اگر آیت ببینند بنگروند، که در ازل حکم شقاوت بر ایشان رفته. دل هاشان برگردانیم تا هم‌چنان که به اول بار که انشقاق قمر و امثال آن را دیدند نگریدند، به دوم بار هم که آیات طلب کردند، چون

ببینند هم نگرند. و دل‌های آنها را برگردانیم چنان‌که گویی ایشان آن نبودند که روز ازل گفتند: «بلی». (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- خرون: سرکش، نافرمان.

۸- هشتیم: فرو نهادیم.

✽ متأسفانه در نسخه‌های اصلی کتاب تفسیر صفی (چاپ‌های مختلف و چاپ سنگی) ابیات مربوط به آیات ۱۱۴ تا آخر ۱۲۰ و نیز قسمتی از ابیات مربوط به آیه ۱۲۱ سوره انعام از قلم افتاده است و به‌ناچار درج توضیحات نیز مقدور نیست.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا

و همچنین ما هر پیغمبری را

شَیْطَانِیْنَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ

که آنها برخی با برخی دیگر برای اغفال

از شیطان‌های انس و جن دشمنی در مقابل برانگیختیم

الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ

مؤمنان سخنان آراسته ظاهر فریب افشار کنند و اگر بخواهد تو می خواهی چنین نمی کردند پس اینها را با دروغشان واگذار. (۱۱۲)

﴿۱۱۲﴾ وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْعَادُ الَّذِينَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

(تا بیازمایندشان) و تا به گمراه فریبده آن اهریمنان آنان که به آخرت ایمان نیاورند

وَلِیَرْضَوْهُ وَلِیَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿۱۱۳﴾ أَفَغَیْرَ اللَّهِ

آیا من غیر خدا

تنهکاری آلود شوند. (۱۱۳)

دل سیرده و بدان خشود باشند و تا آنچه می توانند به گناه و

أَبْتَغَىٰ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِی أَنْزَلَ إِلَیْكُمْ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا

و داور بی‌جهت و حال آنکه او خدایی است که کتابی (چون قرآن) که همه چیز در آن بیان شده به شما فرستاد؟

وَالَّذِیْنَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ یَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ

می دانند که این قرآن از خدای تو به حق بر تو فرستاده شده.

حاکم و آنگاه که به آنها کتاب فرستادیم (یهود و نصاری).

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ ﴿۱۱۴﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا

کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حد کمال

پس در آن کلمه هیچ شک و تردید راه ندهد. (۱۱۴)

وَعَدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ ﴿۱۱۵﴾ وَإِنْ

و داناست. (۱۱۵)

و هیچ کس ندیبل و تغییر آن کلمات نتواند کرد و او خدای شنوا

تُطِيعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ یُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ

تو را از راه خدای گمراه نخواهند کرد، که

بیروی از اکثر مردم روی زمین کسی

يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

اینان جز از بی گمانان و عوا و عوس نمی روند و جز اندیشه باطل و دروغ چیزی در دست ندارند. (۱۱۶) محققاً خدای تو خود

أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾

دانایتر است به حال آن که از راه او گمراه است و آن که به راه او هدایت یافته است. (۱۱۷)

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِغَايَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

پس شما مؤمنان چنانچه به آیات خدا ایمان دارید از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده تناول کنید. (۱۱۸)

وَمَا لَكُمْ إِلَّا أَنْ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ

چرا از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی خورید و او بر خود حرام می کند؟ در صورتی که

لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنْ كَثِيرًا لِيُضِلُّونَ

آنچه خدا بر شما حرام کرده به تفصیل بیان نموده جز آنچه به آن ناگزیر می شوید که باز حلال است. و بسیاری از مردم به

بَاهُوا أَنَّهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾

موا می نفس خود از روی جهل ادبگران را به گمراهی کشند. همانا خدا به تجاوز کنندگان (از حدود) دانایتر است. (۱۱۹)

وَذُرُوا ظَاهِرَ الْأَثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثْمَ

و هر گناه و عمل زشت را در ظاهر و باطن ترک کنند. که محققاً کسانی که کسب گناه کنند.

سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ

به زودی به کثرت آن خواهند رسید. (۱۲۰) و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده

اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ

نخوردند که آن فسق و نهکاری است. و اهریمنان سخت به دوستان و پیروان خود وسوسه کنند.

أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢١﴾

تا با شما به جدال و ستاز به برخیزند. و اگر شما هم از آنان پیروی کنید (مانند آنها) مشرک خواهید شد. (۱۲۱)

أَوْ مَنْ كَانَ مِيثَاقًا حِينِيئًا وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي

و آیا کسی که مرده (جهل و غفلت) بود ما او را زنده کردیم و به او روشنی (علم و دیانت) دادیم تا به آن روشنی میان

النَّاسِ كَمَنْ مِثْلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ

مردم (مراغز) رود مثل او مانند کسی است که در تاریکیهای (جهل) فرورفته و از آن به دور نتواند گشت؟ آری!

زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا

که کار بد کافران در نظرشان چنین جلوه مگر شده است. (۱۲۲) و همچنین ما فرار دادیم

فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مَجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا

که در هر دپاری رؤسای بدکار مستمک (با مردم آنها) مکر اندیشند.

يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾

و در حقیقت مکر جز با خویشانشان نمی کنند و به این هم آگاه نیستند. (۱۲۳)

مر تسورا هستند افزون دشمنان
 دشمنان از بهر هر پیغمبری
 وحی یعنی ^۱ و سوسه بر دیگری
 یا که حق یا باطل این باشد بجا
 آنچه زایشان با «شیاطین» اند جنس
 از ابیطیل و فریبی خاسته
 می نکردندی عداوت با کبار
 و آنچه می یافتند بر هم از دروغ
 که نه بر آخر بود ایمانشان
 و آن که کسب آن کنند از بی رشد
 زان شیاطین مَسْوس در نهبان
 پس شما باشید مشرک لا کلام
 یسابه کفر و جهل و نقصان و وبال
 از ره اسلام و عقل و علم و نور ^۳
 تا دهد مر حق و باطل را تمیز
 بر طریق راست بر امن و امان
 هم برون آینده ز آن نبود به سهل
 یسافت زیست بی توهم، بی گمان
 گشت در دل آنچه نفس آن خواسته
 وین مزین نیست جز ابلیس هم
 بر هر آن کس کو پرستد نفس خام
 بدتر است از بت پرستی در صفت
 زو گریزان و گریز از مشرکی
 دست و پایش را پُسر با تسبیح هُش
 بشکن او را هم بکش چو آری به دست
 هر دم آید با تو از راهی برون
 چو نشان از من که تازی از پی اش

۱۲۶۴- هم چنان که ای محمد در زمان
 ۱۲۶۵- ما بگردانیدیم ز انسان و پری
 ۱۲۶۶- بعضی از ایشان کنند از بد سری
 ۱۲۶۷- وحی ^۲ القای کلام است از خفا
 ۱۲۶۸- جن کند اخبار بر بعضی زانس
 ۱۲۶۹- آن سخن های به کذب آراسته
 ۱۲۷۰- خواست و ایمانشان پروردگار
 ۱۲۷۱- پس تو بگذار آن گروه بی فروغ
 ۱۲۷۲- ما بگردانند قلب آن کسان ^{۱۱۳}
 ۱۲۷۳- و آن که بپسندند آن را بهر خود
 ۱۲۷۴- و شما فرمان بریدای مؤمنان ^{۱۲۱}
 ۱۲۷۵- اندر استحلال آنچه شد حرام
 ۱۲۷۶- آنکه باشد مرده آیا در ضلال ^{۱۲۲}
 ۱۲۷۷- زنده پس کردیم او را در ظهور
 ۱۲۷۸- نوری از برهان بر او دادیم نیز
 ۱۲۷۹- می رود با آن میان مردمان
 ۱۲۸۰- همچو آنکو مانده بر ظلمات جهل
 ۱۲۸۱- آن چنان کایمان به قلب مؤمنان
 ۱۲۸۲- کافران را هم چنین آراسته
 ۱۲۸۳- می کنند آنچه از عبادات بر صنم
 ۱۲۸۴- سجده اصنام باشد حکم عام
 ۱۲۸۵- خود پرستی نزد اهل معرفت
 ۱۲۸۶- شرک اعظم این بود گر مُدرکی
 ۱۲۸۷- نفس دون را هر کجا یابی بکش
 ۱۲۸۸- بتگر است او، هم بت و، هم بت پرست
 ۱۲۸۹- صد هزاران راه دارد در فنون
 ۱۲۹۰- نذر رهی آید که بیند هر شی اش

- ۱۰۲۹۱- چون رسی بشناسیش بر جای خود
 ۱۰۲۹۲- پس کنی یا ذوالفقارش ریز ریز
 ۱۰۲۹۳- یک زهش را با تو گویم دار حلم
 ۱۰۲۹۴- افکند صدگونه آشوب و جدل
 ۱۰۲۹۵- تا رسد کار از سخن‌های درشت
 ۱۰۲۹۶- چون که گویش این فضاخت بود ننگ
 ۱۰۲۹۷- کینه و جنگ و خصومت علم نیست
 ۱۰۲۹۸- گوید این بحث از پی دین بود و حق
 ۱۰۲۹۹- مشتبه می‌گشت مطلب بر عوام
 ۱۰۳۰۰- نفس خود بین با تو کرد آن فعل شوم
 ۱۰۳۰۱- مابقی را جمله می‌کن زین قیاس
 ۱۰۳۰۲- گفت ز آن هر جا بیایی مشرکی
 ۱۰۳۰۳- تو ز آیت لفظ آن را خوانده‌ای
 ۱۰۳۰۴- ایسن قَدَر گفتیم بهر امتیاز
 ۱۰۳۰۵- هم‌چنان که مجرمان هستند بیش
 ۱۰۳۰۶- آفریدستیم ما در هر دهی
 ۱۰۳۰۷- هست تخصیص اکابر بسهر آن
 ۱۰۳۰۸- یعنی آن‌سان کآفریدیم این چنین
 ۱۰۳۰۹- عاقبت شد کار ایشان منتهی
 ۱۰۳۱۰- مکرشان با حق و خلق است آن فریق
 ۱۰۳۱۱- مکر جز با نفس‌هاشان کی کنند
 ۱۰۳۱۲- مکر جز بر صاحب نالایقش
- گسیری از وی جُسَبَه و کالای خود
 گگر نباشی سست و بی‌دل در سستیز
 چون در آید از طریق دین و علم
 که شود هم عقل فاسد هم عمل
 بر فضیحت‌ها و فحش و چوب و مش
 علم را برهان به کار آید نه جنگ
 شأن عالم جز سکوت و حلم نیست
 گگر نمی‌کردم غلط می‌شد ورق
 پس بجا بود این تعارض در کلام
 شد مَخْتَّ مَرْدِ مَیدان علوم
 گر که باشی نکته دان و ره شناس
 در زمانش سر پسرِ گر سالکی
 لیک بساز از فهم معنی مانده‌ای
 گشت نباید جانب تفسیر بساز
 در زمین مکه از هر دین و کیش
 از «اکابر» مجرمان کارهی
 که اقوی‌اند ایشان به فعل از مردمان
 در زمین مکه ما از مجرمین
 بر فساد و مکر و ظلم و گمراهی
 مردمان را بساز دارند از طریق
 لیک شاعر نیستند از بد پسند
 کسی شود راجع ز حکم سابقش



۱- وحی: به معنی گفتار در گوشه و پنهانی و اشاره و امثال آن است. منظور این است که خداوند به پیامبر می‌فرماید: همان‌طور که برای تو دشمنانی از شیاطین انسی و جنی درست کرده‌ایم که پنهانی و با اشاره علیه تو نقشه ریزی می‌کنند و با سخنانی که آراسته به کذب است

- از حسد گویند نآریم از یقین،
 مسئل آن‌چه داده شد بر انبیا
 بر رسالت تا چه نفسی درخور است
 در رسالت خاص گرداند ورا
 بلکه خواهد عقل و قلب مطمئن
 که به کفر ایشان شدند از مجرمان
 هم عذابی سخت زآن کبر و ریا
 از عناد و بد دلی با مؤمنان
 که نسماید ره مر او را بر هدی
 هم بر اسلامش گشاید باب دل^۱
 پس بگرداند هم از ایمانش رو
 که گشایش را در او نبود زمان
 که رود خواهد تو گویی بر سما
 سوی گردون زاستماع آن سخن
 رجس^۳ یعنی لعنت و رنج دو تو
 تا شود برهان جبری در فعال
 حق کنند او را مسدد در انقباض^۴
 می‌نماید او تو را بی شک مدد
 بر تو ابواب هدایت سد شود
 نیست در وی اعوجاج^۵ و اضطرار
 پند تاگیرند بر وی خاص و عام
 وز مکاره نزد حق کاشانه ایست^۶
 از حوادث وز تصاریف زمان
 آنچه کردند از عمل هم یار و عون^۷
- چون بر ایشان آیتی آید چنین^{۱۲۴}
 ما به این ایمان مگر کآید به ما
 حق تعالی خود بر این داناتر است
 هم بر آن شایسته تر داند ورا
 این نه بر مال است و جاه و نی به سن
 زود باشد که رسد بر آن کسان
 خواری و رسوایی از نزد خدا
 از ره مکاری که کردند آن کسان
 پس هر آن کس را که می‌خواهد خدا^{۱۲۵}
 شرح صدر او را دهد بر متصل
 و آن که را خواهد که بگذارد فرو
 سینه‌اش را تنگ سازد آن چنان
 سخت آید قول حقش از عما^۲
 خواهد اعنی تاگریزد در زمن
 هم چنین سازد مسلط حق بر او
 نی که حق مانع بود او را به حال
 بلکه او چون از حق آرد اعتراض
 چون ز حق خواهی هدایت یازشد
 و ر نخواهی زو هدایت بد شود
 راست باشد وین ره از پروردگار^{۱۲۶}
 ما بیان کردیم آیت‌ها تمام
 این مرایشان را سلامت خانه ایست^{۱۲۷}
 اندر آن باشند در امن و امان
 او ولی است آن کسان را در دو کون



۱- در جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است: [نشان این شرح صدر، آن است که بنده را سه نور، در سه وقت به دل افکنند: نور عقل در بدایت، نور علم در وساطت و نور عرفان در نهایت. آن گاه به مجموع این انوار، مشکل‌ها او را حل شود و غیب‌ها بعضی دیدن گیرد. به نور بدایت، عیب خود بدانند. به نور وساطت زیان خود بشناسند. به نور نهایت نابود و خود دریابد. به نور بدایت از شرک برهد به نور وساطت از خلاف برهد، به نور نهایت از خود برهد].

پیامبر(ص) علامت شرح صدر برای اسلام را بازگشت به سرای جاودانگی، بیرون شدن از سرای غرور و استعداد برای مرگ، قبل از نزول مرگ نام برده‌اند. (با برداشت از جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة).

۲- عَمَّا: کوری.

۳- رجس: کژی، ناپاکی. منظور لعنت در دنیا و عذاب در آخرت است.

۴- مفهوم ابیات ۱۰۳۲۸ و ۱۰۳۲۹ ← منظور از اینکه «بدینسان خدا بر کسانی که ایمان نمی‌آورند ناپاکی می‌نهد» (آخر آیه ۱۲۵ سوره انعام) این نیست که خداوند با جبر مانع از مؤمن شدن آنان می‌شود بلکه چون خود آنها از خدا روی برمی‌گردانند و در برابر خدا حالت تسلیم بودن ندارند، ناپاکی و ضلالت را نصیب آنان می‌سازد.

۵- اعوجاج: کجی. (منظور از بیت این است که قرآن و دستورات خداوند، راه راستی است که با آن به حق می‌رسند و در آن انحراف نیست).

۶- به هر حال که باشند و به هر صفت که روند، سلام، قرین حال ایشان و رفیق روزگار ایشان. پیوسته سلام حق به ایشان می‌رسد و دل و جان ایشان به آن می‌سازد. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- عَوْن: یار و یاور.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ هُمْ جَمِيعًا

و (باد آرز) روزی که همه آنها را محشور می‌کند

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْرَثْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاءُ هُمْ

او به شیاطین خطاب کند که ای گروه جن، شما بسیاری از انسانها را بیرو خود ساختید. در آن حال دوستانشان شیاطین

مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي

از جنس بشر گویند پروردگارا، ما بعضی از الضلالا بعضی دیگر بهره مند گردیده و به اجل که معین نمودهای

أَجَلْتَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ

رسیدیم، خدا گوید آتش منزل گاه شماست و همیشه در آن خواهید بود مگر آنچه خدا بخواهد (که بر حق را بیرون آورد) که

رَبِّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾ وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا

پروردگار تو درست کردار و داناست. (۱۲۸) و همچنین ما برخی ستمکاران را بر بعضی دیگر (به مخالفت) بر گزاریم

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٢٩﴾ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ الْمُرِيَاتِ كُمْ

به سبب آنچه کسب می‌کردند. (۱۲۹) ای گروه جن و انس، مگر برای هدایت شما

رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ

از جنس خود شما و رسولانی نیامدند که آیات مرا برای شما می‌خوانند و شما را از مواجه شدن با این

يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا

روز سخت می‌ترسند؟ آنها آنا نهایت پشیمانی، جواب دهند که ما به جهالت و بدی، بر خود گواهی می‌دهیم و زندگانی دنیا آنها را مغرور ساخت

وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾ ذَلِكَ

و در آن حال (می‌فهمند) بر خود گواهی می‌دهند که به راه کفر می‌رفتند. (۱۳۰) این (فرستادن رسل)

أَنَّ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ﴿١٣١﴾

برای این است که خدا اهل دیاری را تا (تمام حجت نکرده) و آنها غافل و جاهل باشند به ستم هلاک نکر داد. (۱۳۱)

۱۲۸۰

زنانس و جنس گردند در موقف همه
داند این داننده با عقل و فهم
بر «قَدِ اسْتَكْرَثْتُمْ»، اعنی بی‌شمار،
بر شما باشند تابع در سیاق
که به فرمانش بُدند از پا و سر:

۱-۳۳۷- یاد کن روزی که محشور این رمه
۱-۳۳۸- یعنی اعضا و قوا و ارکان و وَهُمْ
۱-۳۳۹- پس به دیوان آید امر از کردگار
۱-۳۴۰- یافتید آن انسیان را کز شقاق
۱-۳۴۱- می‌گویند اولیاشان از بشر

زیمن گُره بودیم برخوردار ما
 بر مراد خود بُدندی مجتمع
 که مقرر کرده بودی بهر ما
 اعتراف است این بر آنچه گشت فوت^۲
 آنچه طاعت کرده‌اند و اقتدی
 جز که خواهد حق تعالی آنچه خواست
 هم به حال انس و وضع جن «علیم»
 ما ملط «بعض» را سازیم هم
 از معاصی وز مناهی^۳ بی حساب
 بهرشان اختیار را سازد امیر
 سبیشان سازد مسلط بر نشان
 هم جزا باشد به تعذیب صریح
 خاصه بر قلب ملوک از زشت و خوب
 آن میدان از شه، ز شاهنشاه دان
 بر شما کرده مسلط هر پلید^۴
 بر شما آیا ز حق نامد رسل؟
 بیعتان دادند از حشر و حساب
 بود زین روز مهول^۵ وزین قیام
 هستان بر نفس خویش اندر خلاف
 کرده بُد کز نفسشان بُد پیروی
 یادشان آورد هول روز حشر
 که بُدند از کافران بد پسند
 «ذَلِكْ اَنْ لَّمْ يَكُنْ رٰثِقًا» بجاست
 ز آن ستم‌ها که نمایند آشکار

۱۰۳۴۲- «رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ» «بِبَعْضٍ» «بِعَضِّنَا»
 ۱۰۳۴۳- جن ز آدم، آدم از جن مستفع
 ۱۰۳۴۴- ما به آن وقتی رسیدیم ای خدا
 ۱۰۳۴۵- و آن زمان بعث باشد یا که موت
 ۱۰۳۴۶- یعنی از شیطان و اتباع هوی
 ۱۰۳۴۷- گوید آتش جاودان جای شماست
 ۱۰۳۴۸- باشد آن پروردگارت بس «حکیم»
 ۱۰۳۴۹- هم چنین بر بعضی از اهل ستم^{۱۲۹}
 ۱۰۳۵۰- بر سزای آنچه کردند اکتساب
 ۱۰۳۵۱- حق چو راضی باشد از قومی کبیر
 ۱۰۳۵۲- ورنه نباشد راضی، از اشرارشان
 ۱۰۳۵۳- تا که ایشان را بر اعمال قبیح
 ۱۰۳۵۴- ز آن که حق باشد مقلب بر قلوب
 ۱۰۳۵۵- ره غلط رفت از که شاهی راهدان
 ۱۰۳۵۶- گفت حیدر ترک معروف ارکنید
 ۱۰۳۵۷- ای گروه جن و انس اندر سبل^{۱۳۰}
 ۱۰۳۵۸- بر شما خواندند آیات و کتاب
 ۱۰۳۵۹- آن «لَقَاءَ يَسْؤِمِكُمْ هَذَا» تمام
 ۱۰۳۶۰- در جواب آیند ایشان که اعتراف
 ۱۰۳۶۱- غره ایشان را حیات دنیوی
 ۱۰۳۶۲- شد فراموش آنگهانشان موت و نشر
 ۱۰۳۶۳- پس گواهی بر نفوس خود دهند
 ۱۰۳۶۴- شان ارسال رسولان از خداست^{۱۳۱}
 ۱۰۳۶۵- نیست «مهلک» بر قری پروردگار

سویشان نارفته پیغمبر ز حق	۱۰۳۶۶- و آنکهی باشند غافل آن فریق
از ره تبلیغ و احکام و کلام	۱۰۳۶۷- حجتش تا بر کسی ناید تمام
نه هلاک از اهل ده یا اهل شهر	۱۰۳۶۸- نه کسی گردد مؤاخذ زو به قهر



۱- مفهوم ابیات ۱۰۳۳۹ و ۱۰۳۴۰ ← به شیاطین از جانب خداوند گفته می‌شود که: شما از گروه جن (گروه شیاطین) زیاد در انسان‌ها اثر سوء گذاشتید و از حد گذشتید و خیلی آنان را اغواء کردید (قَدْ اسْتَكْرَثُمْ)، و این اغوا کردن شیاطین به‌طور اجبار نیست و بسیاری از انسان‌ها را که از روی دشمنی و نفاق با خداوند تابع شما بودند پیدا کردید و آنها به شما گرویدند.

۲- مفهوم ابیات ۱۰۳۴۱ تا آخر ۱۰۳۴۵ ← پیروان شیاطین به جای ایشان جواب می‌دهند و به حقیقت اعتراف می‌کنند و می‌گویند که پروردگارا، ما گروه آدمیان، خودمان دنبال شیاطین را گرفتیم و به تسویلات آنان از زخارف دنیا و هواپرستی لذت بردیم و گروه جن هم از پیروی کردن ما و القاء و وسوسه به دل‌های ما لذت بردند و ما دو طایفه این روش را دامه دادیم تا آنکه به اختیار خود به آن اندازه از زندگی بدبختانه و کارهای ناشایسته که فعلاً داریم و مقدر تو بوده است برای گمراهانی نظیر ما، رسیده‌ایم و این اجل مقدر، همانا باعث است و حشر و یا زمان موت. آری در آن روز، بر قدر مایه هر کس باوی معامله کنند. قومی را ندای بردابرد از پیش می‌زنند و قومی را آواز گیراگیر در قفا می‌نهند. قومی را به این خطاب کرامت می‌نوازند که: «لَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا» (سوره فصلت، قسمتی از آیه ۳۰)، قومی را به این تازیانه ادبار زنند که «أَخْسِنُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُون» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۸): «قَالَ أَخْسِنُوا فِيهَا وَ لَا تَكَلِّمُون»: خداوند به آنها می‌گوید که دور شوید و فرو روید در دوزخ و تکلم می‌کنید با (من). (به اختصار و با کمی تغییر، از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان و جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- مناهی: کارهایی که شرعاً یا عرفاً منع و نهی شده است.

۴- رجوع شود به معنی آیه ۱۳۰

۵- مهول: ترسناک، مخوف.

۶- مفهوم ابیات ۱۰۳۶۴ تا آخر ۱۰۳۶۸ ← [از ظاهر سیاق چنین بر می آید که در آیه ۱۳۱ سوره انعام، کلمه «ذلک»، اشاره است به مضمون آیه قبلی و بر سر جمله «إِنْ لَمْ يَكُنْ» لام تعلیل مقدر است و معنای آیه این است که: آنچه که ما، در خصوص ارسال رسل و ابلاغ آیات خدایی و انذار به عذاب روز قیامت بیان داشتیم برای این بود که بدانید سنت ما چنین نیست که اهل قری را قبل از آن که خواسته خود را گوشزدشان کنیم و آنان مخالفت کنند هلاک و به غضب خود دچار سازیم، گو این که اشخاص و اقوام به قضای الهی و این که خداوند ایشان را اولیاء شیطان‌هایی از خود و از جن قرار داده بدبخت هستند ولی چنین هم نیست که سلب قدرت و اختیار از آنان نموده باشد، بلکه این گروه، شرک و معصیت را به اختیار خود برگزیدند، سپس خداوند پیغمبرانی از جنس خودشان به سویشان گسیل داشت و آن پیغمبران آیات او را برایشان خواندند از لقاء روز حساب انذارشان نمودند و آن‌گاه آنان به مقتضای همان بدبختی و شقاوت به انبیاء کفر ورزیدند و خداوند هم به پاداش این ولایت حکم کرد به اینکه منزلگاهشان در آتش باشد. پس منظور از «لَمْ يَكُنْ رَبِّكَ» این است که سنت خداوند چنین نیست، نه اینکه خداوند چنین نمی‌کند. و مقصود از هلاک ساختن اهل قری نیز عذاب دنیوی نیست بلکه شقاوت در دنیا و عذاب آخرت است]. (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا

و هر کسی (از بندگان) به عملی که کرده رتبه خواهد یافت، و خدای تو از عمل هیچ کس

يَعْمَلُونَ ﴿١٣٢﴾ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ

قائل نخواهد بود. (۱۳۲) و خدای تو از خلق بی نیاز و (به همه) مهربان است

يُذْهِبُكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا

شما را ببرد (و همه را قتل گرداند) آن گاه هر که را بخواهد جانشین شما کند چنانکه

أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ﴿١٣٣﴾ إِنْ مَا

شما را از نسل گروهی دیگر بپدید آورد. (۱۳۳)

تُوَعَدُونَ لَاتُومَأَنَّكُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿١٣٤﴾ قُلْ يَا قَوْمِ

به شما وعده دادند محققاً خواهد آمد و شما اثر قدرت و مقدرات خدا (عالم بخوانید شد. (۱۳۴) بگو: ای قوم من،

اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ إِنْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

شما را هر چه در خور است و بر آن توانایی دارید عمل کنید، هر نیز در خور خویش عمل (بیک) می‌کنم، آن گاه البته امن به اجر خود رسم (و شما

مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

آن گاه خواهد شد که آن کس که عاقبت منزلگاه خوش دارد گسسته (و استمکاران را رستگاری نیست. (۱۳۵)



- ﴿۱۳۲﴾
 ۱-۱۳۶۹- زاهد تکلیف از غنی یا بینواست
 ۱-۱۳۷۰- نیست و آن پروردگارت بی‌خبر
 ﴿۱۳۳﴾
 ۱-۱۳۷۱- هم بود پروردگارت بی‌نیاز
 ۱-۱۳۷۲- بر خلائق ذات او ذو رحمت^۱ است
 ۱-۱۳۷۳- تا که گردد موجب تجلیلشان
 ۱-۱۳۷۴- «إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ»^۲ از خواهد بزد
 ۱-۱۳۷۵- و آن که را خواهد نماید جانشین
 ۱-۱۳۷۶- هم چنان که کردتان اندر اثر
 ۱-۱۳۷۷- که شما هستید آنها را نیاز^۴
- هر کسی را در عمل‌ها رتبه‌هاست
 از فعال اهل خیر و اهل شر
 از عبادت‌های خلقان جمله باز
 محض رحمت امر او بر طاعت است
 نی که خواهد نفعی از تکمیشان
 او شما را یعنی آن‌سان کآورد
 بر شما بعد از شما اندر زمین
 ظاهر از «ذُرِّيَّةٌ»^۳ قومی دگر
 بس بود حق بر شما بی‌احتیاج

می‌کند محض ترحم در نمود	۱۰۳۷۸- لیک ابقای شما سلطان جود
و عسده داده می‌شوید آمد یقین ^۵	۱۰۳۷۹- غیر ازین نبود، به هرج از رَبِّ دین ^{۱۳۴}
در فراز از قادر مطلق نه‌اید ^۶	۱۰۳۸۰- هم شما عاجز کننده حق نه‌اید
بر شما ممکن بود اندر مکان	۱۰۳۸۱- گو کنید ای قوم هر کاری که آن ^{۱۳۵}
آن عمل آید به کفر از دستتان	۱۰۳۸۲- آنچه یعنی در تمکن هستتان
در شکیبایی و در ترویج دین	۱۰۳۸۳- زآن که من هم عاملم اندر یقین
بخت و اقبال ار دهد پروردگار	۱۰۳۸۴- کرد خواهم آنچه بتوانم به کار
آنکه هست او را زعون بی‌نیاز	۱۰۳۸۵- زود باشد پس که تا دانید باز
آخر نیکو و حال معتدل	۱۰۳۸۶- داد عقبی نی سرای آب و گل
بشاش تا گل‌ها پسید آید زخار	۱۰۳۸۷- زآن که ظالم نیست هرگز رستگار



- ۱- نورحمت: متصف به رحمت مطلقه‌ای که تمامی موجودات را فرا گرفته است (رجوع شود به معنی آیه ۱۲۳). اشاره است به عزت و سیاست با بیگانگان و لطف و رحمت با دوستان.
- ۲- رجوع شود به معنی آیه ۱۲۳
- ۳- نُرّیه: نسل، فرزندان. پدران و فرزندان. نسل آدمی و پری. نسل مردمان و جن.
- ۴- نتاج: نسل، نژاد.
- ۵- منظور این است که امر خدا در باره بعث و جزا که همان وعده‌های از طریق وحی است آمدنی و محقق شدنی است.
- ۶- مفهوم بیت ۱۰۳۸۰ ← شما عاجز کننده خدا نیستید تا او را از تحقق دادن امرش مانع شوید.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ
و برای خدا از رویشنی ها و چهارپایانی که آفریده
 نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِزْقِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا
نصیبی معین کردند و به گمان خودشان گفتند این سهم برای خدا و این سهم برای دیگر شریکان و بدان ما
 فَمَا كَانُوا لَشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ
پس آن سهمی که شریکانشان را بود به خدا نمی رسد
 وَمَا كَانُوا لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ
و آنکه برای خدا بود به شریکان می رسد
 سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾ وَكَذَلِكَ زَيَّنَ
بکسی سخت (جامله) و ناشایسته می کنند (۱۳۶) و همچنین دو نظر بسیاری از مشرکان
 لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ
عمل آتش مرزندان راست های ایشان نیکو جلوه داده
 شُرَكَاءَهُمْ لِيَرُدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ
تا آنکه آنان را با این عمل ملامت سازند و در دین پدریشان به خلط و تشبیه اندازند
 وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾
و اگر خدا می خواست چنین نمی کردند پس آنها را با آنچه (از خرافات) می بافند و آنگاه (۱۳۷)

- ۱۳۶۰- می‌بگردانند از بهر خدا
 ۱۳۸۸- آنچه را او آفریده است از عطا
 ۱۳۸۹- یعنی از آنعام و حرث آن ابلهان
 بهره دادی بر خدا و بر بتان
 ۱۳۹۰- زعمشان بود اینکه تا بدهند سهم
 بر خدا و بر شریکان بی ز فهم
 ۱۳۹۱- می‌بگفتند این است مر حق را نصیب
 وین بود حق شریکان از حبیب
 ۱۳۹۲- آن نصیبی که شریکان را بود
 پس نخواهد بر خدا هرگز رسد
 ۱۳۹۳- و آن‌که باشد مر خدا را بهره او
 بر شریکان می‌رسد بی گفتگو
 ۱۳۹۴- لاجرم بهر شریکان نیک تر
 بهره بر می‌داشتند از ما حضرا
 ۱۳۹۵- حق بود یعنی توانگر در بسیج
 حاجتش نسبود به مال خلق هیچ

۱-۳۹۶- وین شریکانی که از چوب‌اند و سنگ	بس ضعیف‌اند و فقیر و دست تنگ
۱-۳۹۷- حکم ایشان بس بد اندر قسمت است	کی خدا را با خلاق شرکت است؟
۱-۳۹۸- هم‌چنین آراسنه دیو لعین ^{۱۳۷}	بر کثیری از گروه مشرکین،
۱-۳۹۹- «قتل» فرزندان‌شان را در عمل	آن شریکان‌شان که دیوند و دغل
۱-۴۰۰- «قتل» اولاد است قصد از آن‌که سهل	دختران را می‌بکشتندی ز جهل
۱-۴۰۱- می‌نمودند آنچه بُد مقدورشان	دختران را زنده اندر گورشان
۱-۴۰۲- کشتن دختر روا می‌داشتند	بهر خویش آن ننگ می‌پنداشتند
۱-۴۰۳- یا که بر تحریک سَدنه ^۲ جاهلان	طفل خود کشتندی از بهر بتان
۱-۴۰۴- بود بس شایع خود این فعل شنیع ^۳	اندر اعراب از شریف و از ضعیف ^۴
۱-۴۰۵- یا که دیوان یا که خدام حرم	داشتندی بازشان بر آن ستم
۱-۴۰۶- تا بَرند از راهشان زان فعل شوم	دینشان پوشند بر لبس ^۵ رسوم
۱-۴۰۷- و خدا می‌خواست این فعل خسیس ^۶	کس نمی‌کردی به اغسوی بلیس
۱-۴۰۸- پس مرایشان را به حال خود گذار	زان‌چه بستند افتری ^۷ بر کردگار



۱- مفهوم ابیات ۱۰۳۸۸ تا آخر ۱۰۳۹۴ | آیه سوره انعام علیه مشرکین، در بارهٔ عددی از احکام حلال و حرام که در خوردنی‌ها، میان مشرکین دائر بوده احتجاج می‌کند و حکم خدا را در آنها بیان می‌نماید. مشرکین، خدایان خود را شریک در اموال خود می‌دانستند و مقداری از اموال خود را در راه آنها خرج می‌کردند. مثلاً وقتی نذر یا صدقه‌ای می‌دادند یک سهم از آن را از آن خدای آسمان‌ها می‌دانستند و آن را به فقرا و مهمان‌ها می‌دادند و خودشان هم از آن می‌خوردند و یک بخش را به بتان اختصاص می‌دادند و خرج بتان و خدمهٔ آنها می‌کردند و اگر باد یا چهارپایان چیزی از بهرهٔ خدا را از بین می‌برد می‌گفتند باکی نیست که خدای آسمان بی‌نیاز است و اگر چیزی از بهرهٔ بت از بین می‌رفت آن را جانشین می‌کردند و باز می‌ستدند و می‌گفتند که بت را حاجت و نیاز است، هم‌چنین اگر آبی که از آن زراعت خدا بود، سد خود را می‌شکست و به زراعت بت‌ها سرازیر می‌شد آن را نمی‌پستند و اگر از زراعت

بت‌ها به زراعت خدا سرازیر می‌شد آن‌را می‌بستند و می‌گفتند خدا غنی‌تر است. (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان و جلد سوم کشف‌الاسرار و عدۃ‌الابرار، با کمی تغییر). در جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان‌السعادة آمده است: [... هر کس خودش را برای قبول حکومت خدا خالص گرداند مؤمن و موحد است و هر کس خودش را برای حکومت شیطان خالص گرداند، کافر است، بلکه شیطان سرکش است و هر کس بین دو حکومت شرک بیاورد پس او مشرک است که اعمال و مکاسبش را بین آن دو توزیع کرده است. و چون خدای تعالی بی‌نیازترین شریک هاست، پس آنچه که برای شریک او قرار داده شود به خدا نمی‌رسد و آنچه که برای خدا قرار داده شود به شریکش می‌رسد ... و چون خدا، بی‌نیازترین شریک هاست آنچه را که به شراکت غیرخدا برای خدا قرار داده شده است به شریک واگذار می‌کند. (به اختصار).

۲- سَدَنَه: جمع (ساین)؛ دربانان و خادمان. چاکران بتخانه و خادمان بت‌ها. ضمناً به معنی «پرده‌دار» نیز به کار رفته است. فرق حاجب و سادن این است که حاجب پرده‌داری است که خود نمی‌تواند اذن دخول دهد و از دیگری اذن گیرد و سادن، پرده‌داری است که خود اذن دخول می‌دهد.

۳- شَنِيع: زشت، بد.

۴- وَضِيع: فرومایه، ناکس (شریف و وضیع: کس و ناکس، عالی و دانی، مردم پرمایه و فرومایه).

۵- لَيْس: پوشانیدن کار بر کسی، مشتبه ساختن. مراد این است که دین آنها را که باطل بود به صورت دین حق در نظرشان درآورده‌اند.

۶- خَسِيس: پست.

۷- افترئ: افتراء، دروغ بستن، تهمت زدن.

وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرِّثُ حِجْرًا لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ

و به بندار (جاملان) خویش گفتند: اینها چهار پایان و زراعتهای است که بر همه ممنوع (و مخصوص بنان) است، نباید از آن بخورد مگر آن کس

نَشَاءُ بَرَعَمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ

که ما بخواییم و چهار پایانی است که سواری آنها حرام است، و چهار پایانی را نیز بدون ذکر

اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا

نام خدا ذبح می کنند چون در این حکام به خدا دروغ بستند خدا به زودی آنها را مجازات

يَفْتَرُونَ ﴿١٣٨﴾ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ

خواهد کرد (۱۳۸) و گفتند: آنچه در شکم این چهار پایان است

خَالِصَةً لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ

مخصوص مردان ماست و بر زنان ما حرام است، و اگر

مَيْتَةً فَهِيَ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفِهِمْ أَنَّهُ

مرده باشد همه (مردان و زنان) در آن شریک باشند تعدادند آنها را در مجازات این گفتار به زودی می رساند و خدا

حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٩﴾ قَدْ خَيْرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ

درست کردار و داناست (۱۳۹) البته آنان که فرزندان خود را

سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَىٰ اللَّهِ

به سفاقت و نادانی کشند و آنچه را که خدا نصیبشان کرد با افتراء به خدا حرام شمردند زبانکارند

قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾

و هتایت نیافتند (۱۴۰) ایشان سخت گمراه شدند

بهر ما باشد حرام و ناگوار
جز که ما خواهیم و بدهیم از عیان^۱
نیست بر تکرار شرحش فائده
کس شود یا بر نهد بر پشت بار
«اسم» حق را در مقام اعتماد
زود پسایند از دروغ خود جزا^۲
چار پایان را به وجه آزمون^۳

﴿۱۳۸﴾
۱-۴۰۹- گفتنی این «انعام و حرث» از اختیار
۱-۴۱۰- کس نبخشد هم نباید خورد از آن
۱-۴۱۱- شرح آن بگذشت اندر «مائدة»
۱-۴۱۲- چار پایان را حرام است از سوار
۱-۴۱۳- هم بر آن «انعام» می نآرند یاد
۱-۴۱۴- نسبتش دادند بر حق ز «افتراء»
﴿۱۳۹﴾
۱-۴۱۵- هم بگفتند آنچه باشد در «بطون»

هم «مُحَرَّم» بهر ازواج و نسا	۱۰۴۱۶- خالص است و خاص بر مردان ما
مرد و زن باشند در اکلتش شریک	۱۰۴۱۷- زنده گر باشد و گر «مَیْتَه» است لیک
وصف کردند آنچه بر کذب آن فرق	۱۰۴۱۸- زود ابشان را دهد پاداش حق
آگه از اسرار جِلّ و حُرمت است	۱۰۴۱۹- حق «حکیم» اندر امور و علت است
آنکه فرزندان بکشتند از سَفَه ^۴	۱۰۴۲۰- در زیان ماندند و گم کردند ره ^{۱۴۰۰}
قتل فرزندان بر ایشان سهل بود	۱۰۴۲۱- بی ز علمی یعنی آن از جهل بود
زنده می‌کردند بر ناحق به‌گور	۱۰۴۲۲- دختران را بعضی اعراب از غرور
قتل و غارت بُد چو شایع در عرب	۱۰۴۲۳- یابُد از ترس اسیری در سبب
داد وقت شوهر از هر چیز باز	۱۰۴۲۴- یا ز ترس آنکه بایدشان جهاز
و آن سفیهان را بُد این عزم و گمان	۱۰۴۲۵- حق تعالی رزقشان می‌داد و جان
که بر ایشان کرده بُد روزی خدا	۱۰۴۲۶- ساختند آنرا حرام از ناراوا
گم شدند و گم‌هیشان شد به‌سهل	۱۰۴۲۷- ز آن چه بستند «افترا» بر حق ز جهل
اندر آیین صواب و راه دین	۱۰۴۲۸- هم نباشند آن گروه از «مبتدین» ^۵



۱- مشرکین، انعام (چارپایان) و حَزْث (زراعت) معینی را پیشکش خدایان خود می‌کردند و می‌گفتند خوردن این‌ها بر کسی حلال نیست مگر بر خدام بتکده، آن‌هم به شرطی که مرد باشند نه زن و کسی نباید از آنها بخورد مگر اینکه ما تعیین نماییم.

۲- این همان حیواناتی است که هنگام سواری نام خدا را بر آن یاد نمی‌کنند (مراد آن چارپایانی است که در سفر حج بر آن‌ها سوار نمی‌شدند و یا چارپایانی که در موقع ذبح به اسم بت‌ها سر می‌بریدند و نام خدا را نمی‌بردند). به خدا افترا می‌زنند و خدا بر آن افتراها که میزداند سزایشان را خواهد داد.

۳- مقصود بچه‌هایی است که در شکم بحیره و سائبه باشد، که مشرکین اگر آنها زنده به دنیا می‌آمدند، بر مردان حلال و بر زنان حرامشان می‌دانستند و اگر مرده به دنیا می‌آمدند هم مردان از آن می‌خوردند و هم زنان. بعضی گفته‌اند مقصود، شیر آن حیوانات و جنین آن‌هاست.

۴- سَفَه: سبکی عقل، نادانی.

۵- مُهْتَدِينَ: هدایت یافتگان.

وَهُوَ الَّذِي

و او آن خدایی است که

انْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ

برای شما بستان ما از درختان داریسی و درختان آزاد و درختان خرما و درختها

مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ، وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ

که میوه و دانه های گوناگون آوند و زیتون و انار و میوه های مشابه و

مُتَشَابِهٍ كَلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ

نمناهی آفرید. شما هم از آن میوه ها هرگاه برسد تناول کنید و حق آنرا از کثرت فقیران را در روز حرو

حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾

و جمع آوری آن بدهید و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد (۱۴۱)

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشَاتٍ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ

و از بعضی چهارپایان استفاده باری و سواری کنید از آنچه روزی شما کرده بحوری

اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٤٢﴾

و از بی الهوای شیطان نروید که از شما را دشمنی آشکار است (۱۴۲)

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّئَانِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْرَاثَيْنِ

برای شما هشت جفت از جنس بره دو صنف نر و ماده و از جنس بز دو صنف (آفرید و حلال کرد)

قُلْ أَلَّذَكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ

بگو آیا از این دو جنس نر یا ماده یا بچه ای که در شکم ماده هاست کفایک را

أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبْؤُنِي يَعْلَمُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٣﴾

خدا حرام کرده است؟ شما به من مدرک قطع ارائه دهید اگر راست می گویید (۱۴۳)

بـوستانها پرز انگور و ثمر

وآنچه افشاده به روی خاکها

بیا که خود رسته است اندر دشت و کوه

۱۴۱- اوست آن کس که پدید آورد بر

۱۰۴۳۰- آنچه شد برداشته از تاکها

۱۰۴۳۱- یا از آنچه کشته اند آن باشکوه

- ۱-۴۳۲- آفریده نخل و زرع اندر وجوب
- ۱-۴۳۳- مختلف گیرند تا از وی ثمر
- ۱-۴۳۴- زآن حبوب اعنی فراوان چیزها
- ۱-۴۳۵- هم‌چنین زیتون و رُمان^۲ بارها
- ۱-۴۳۶- هست یعنی طعم و برگش مثل هم
- ۱-۴۳۷- ترش بعضی، حُلُو^۳ بعضی بالعیان
- ۱-۴۳۸- زآن درختان چون شود پیدا ثمر
- ۱-۴۳۹- حَقِّ آن بدهید هم «یَوْمَ» الخِصَاد^۴
- ۱-۴۴۰- اینست تا‌کسید مؤکد هم شنو
- ۱-۴۴۱- یعنی از روز درو حَقِّ فقیر
- ۱-۴۴۲- مگذرید از حدّ خود هم در عطا
- ۱-۴۴۳- هم زانعام آنچه می‌باشد حَمُول^۵
- ۱-۴۴۴- شَعْر^۸ و پشمش گردد اعنی در پستند
- ۱-۴۴۵- چارپایان بزرگ‌اند آن حَمُول
- ۱-۴۴۶- و آن‌چه کوچک باشد آن‌را فرش خوان
- ۱-۴۴۷- می‌نگردانید آن بر خود حرام
- ۱-۴۴۸- آن‌چه را حق کرده روزی بر شما
- ۱-۴۴۹- از فِعال جاهلیت بگذرید
- ۱-۴۵۰- تابع «خَطُوات»^{۱۰} شیطان شد تمام
- ۱-۴۵۱- بر ندارید از پی‌اش گامی به‌کار
- ۱-۴۵۲- هشت زوج از اشتر و بز گاو و میش^{۱۳}
- ۱-۴۵۳- هشت یعنی چار ماده چار نر
- ۱-۴۵۴- «صَّانِ الثَّانِین»^{۱۱} است میش پشم دار
- ۱-۴۵۵- گو دو نر که کَبْش و تَیس آمد به‌نام
- زرع یعنی کش ثمر باشد حبوب
بهر اَکَل از طِعم و ترکیب و اثر
می‌توان پخت از ره تمییزها
که به هم مانند در آثارها
یا نه با هم مشتبه در کیف و کم
هم‌چنین بعضی میان این و آن
هم خورید از آن ثمرهایی ضرر
صدقه یعنی بر فقیران از عباد
که مکن بر صدق تأخیر از درو
کن جدا از زرع حتی یک شعیر^۵
که ندارد دوست مُسْرِف‌را خدا
و آن‌چه باشد فرش^۷ بر صاحب عقول
بهر فرش آن مُشْتَجِج^۹ چون گوسفند
همچو گسار و اشتر از روی قبول
نیست این تحقیق هم دور از بیان
هم کنید از لحمشان رزق و طعام
چون کنید آن‌را حرام از ناروا
روزی حَقِّ را به‌حلیت خورید
آنکه کرد از خود حلالی را حرام
کوشما را دشمنی هست آشکار
آفرید از ماده و نر زامر خویش
دو حَمُول‌اند و دو فرش اندر ثمر
«مَعْرِ الثَّانِین»^{۱۲} آن بُزینه،^{۱۳} زآن چهار
حق تعالی بر شما کرده حرام؟

۱۰۴۵۶- یا دو جنسی کز رحم بنهاده‌اند؟ ۱۴	۱۰۴۵۶- یا که نَعَجَه و مَعزکآن دو ماده‌اند
هست نَعَجَه و مَعز را اندر مهم	۱۰۴۵۷- یعنی آنج از ماده و نر در رحم
راست گوید ار که تحریم از خداست	۱۰۴۵۸- نک به‌دانایی خبر بدهید راست



۱- [شجرهٔ معروشه، آن درختی است که شاخه‌هایش به وسیلهٔ داربست بالا رفته و یکی بر بالای دیگری قرار گرفته باشد، مانند درخت انگور و جنات معروشات تاکستانها و باغهای انگور و مانند آن را گویند و جنات غیر معروشات باغ‌هایی است که درخت‌های آن بر تنهٔ خود استوار باشد نه برداربست]. (از جلد هفتم ترجمهٔ تفسیرالمیزان).

۲- رَفَان: انار.

۳- حُلُو: شیرین.

۴- یَوْمَ الْخِصَادِ: روز درو کردن.

۵- شَعِیر: جو.

۶- حَمُول: چارپای بزرگسال که طاقت حمل (برداشتن) بار را دارد.

۷- فرش: چارپای خردسال که از کوچکی، مانند فرش، لگد می‌شود.

۸- شَعْر: موی انسان یا حیوانات.

۹- مُنْتَسَج: بافته شده.

۱۰- حُطَوَات: (جمع حُطُوَة و حُطُوَة)؛ گام‌ها، قدم‌ها (منظور پیروی از شیطان و حلال خدا را حرام کردن، بدون علم است).

۱۱- ضَانِ اثْنَيْنِ: دو «میش» (یکی نر، یکی ماده).

۱۲- مَعزِ اثْنَيْنِ: دو بُز (یکی نر، یکی ماده).

۱۳- بُزینه: نوع بُز. منسوب به نوعی از گوسفند که به جای پشم، مو دارد و در زیرمو، کرک است.

۱۴- مفهوم ابیات ۱۰۴۵۵ و ۱۰۴۵۶ به یگو آیا خداوند، بزاین دو چهارپا که «کَبْش» (گوسفند نر؛

میش نر شاخ دار جنگی) و «تَیس» (بُز نر) نام دارند و یا مادهٔ آن دو را (نَعَجَة: ماده میش. مَعز:

بُز ماده) و با بچه‌هایی را که در شکم ماده‌های آن دو است حرام کرده است؟

وَمِنَ الْأَبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ أَلَّذَكَرَيْنِ
و نیز از جنس شتر دو صنف آنر و ماده و از جنس گاو دو صنف (آفرید و حلال نمود) به آنها بگو: آیا از این دو جنس تو
 حَرَّمَ أَمِ الْأُنثِيَيْنِ أَمْ أَشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ
یا ماده یا چه ای که در شکم ماده هست کدام را حرام کرده است؟
 أَمْ كُنْتُمْ شَاهِدَاءَ إِذْ وَصَّيْكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ
مگر شما حاضر بودید که خدا بر این حرمت به شما توصیه نموده؟
 أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ
ستم کارتر از آن کس که به خدا دروغ بست تا به جهل خود مردم را گمراه کند؟
 عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۴﴾
لیله خدا مستکبران را هدایت نخواهد کرد (۱۴۴)



- ۱۴۴۰- هم چنین از گاو و از اشتر دو زوج
 ۱۴۴۱- در رحم یا هر چه از ماده است و نر
 ۱۴۴۲- حاصل این کز چار جنس با ثمر
 ۱۴۴۳- هست انکار اینکه آن رب الانام^۳
 ۱۴۴۴- هیچ حاضر بوده‌اید آیا شما
 ۱۴۴۵- بهر فهم جل و حرمت نیست راه
 ۱۴۴۶- بر نبی چون شما می‌نگرید
 ۱۴۴۷- و ر که این‌ها باشد از کشف و شهود
 ۱۴۴۸- کرده کسی پیغمبری آنرا حرام
 ۱۴۴۹- آمد از روی تعرض بر رسول
 ۱۴۷۰- گفت کردی تو حلال اندر مقام
 ۱۴۷۱- گفت او تحریم آنها باطل است
- آفرید او کز یم^۱ انشا^۲ کرد موج
 بر شما یا ماده را در هر مقام
 این دو را یعنی ز اشتر یا بقر
 ماده و نر و ز جنینشان سر به سر
 کرده باشد بهر کس وقتی حرام
 چون که بر تحریم شد امر از خدا؟
 جز به کشف و سمع صادق از اله
 پس توانید از کجا حکمی شنید؟
 می‌گویید آن مکاشف خود که بود؟
 یا مبرهن کسی شد از عقلی تمام^۴
 عوفِ بن مالک نه بر وجه قبول
 آن‌چسه کردند آن پدرها مان حرام
 نر خدا و نر شهود کامل است

۱۰۴۷۲- آن چه کردند آن پدرهاتان حرم	می نگردد آن محرم بر انعام
۱۰۴۷۳- کیست ظالم تر از آن کس کافرا	بندد اندر جلّ و حرمت بر خدا ^۵
۱۰۴۷۴- مردمان را تا نماید گمراه او	بی ز علم و دانشی در جستجو
۱۰۴۷۵- راه ننماید خدا بر ظالمان	که بر او بستند کذبی آن چنان
۱۰۴۷۶- مشرکان گفتند انعام از حرام	نیست بر کس پس حرام آمد کدام؟



۱- یَم: دریا

۲- اِنْشَاكَرْدِن: آفریدن، ایجاد کردن.

۳- رَبُّ الْاِنَام: خداوند آفریدگان.

۴- مفهوم ابیات ۱۰۴۶۷ و ۱۰۴۶۸ ← آیا شما علمی را که به خیال خود دارید از طریق فکر تحصیل کرده‌اید و به دلیل عقلی و یا نقلی دست یافته‌اید و یا از خود خدا شنیدید که این چارپایان را تحریم نمود که این طور قرص و محکم ادعای حرمت آن را می‌کنید؟ آیا دیدید که خداوند این تحریم کرد؟ چرا به رسول ایمان نمی‌آورید به آنچه گفت؟

۵- مفهوم بیت ۱۰۴۷۶ ← [چون حجت بر ایشان لازم شد بیان کرد که این، جز دروغ نیست که بر خداوند بستند و نهند این دروغ، «عمر و بن لحي» بود که تغییر در دین اسماعیل، او آورد و این سنت تحریم را پایه نهاد و خداوند در شأن وی فرمود که: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»... (آیه ۱۳۴ سوره انعام). «مِمَّنِ افْتَرَىٰ» کنایه است از همین مدعیان یعنی مشرکین و اگر نفرمود: کیست ستمگرتر از شما و به جای «شما» جمله «آن کس که به خدا افترا بست» را قرار داد، برای این بود که سبب آن حکمی را که از استفهام انکاری مفهوم می‌شود بیان کرده و فرموده باشد: «هیچ کس از شما ستمگرتر نیست، زیرا شما به دروغ به خدا افتراء بستید تا بدین وسیله مردم را بدون علم گمراه کنید، و معلوم است که با چنین ظلمی دیگر به راه خدا هدایت نمی‌شوید چون خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند. (از جلد هفتم ترجمه تفسیر المیزان).

قُلْ لَا آجِدُ

بگو

فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ

جز آنکه

حرام باشد نمی‌یابم

در احکامی که به من وحی شده من چیزی را که برای خوردگان طعام

مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ

و یا حیوانی که

میت باشد یا خون ریخته (جهنم) یا گوشت خوک که پلید است

فَسَقًا أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ

بدون ذکر نام خدا از روی فسق و نافرمانی ذبح کنند، و اگر همین‌ها که حرام شده هر گاه کسی به خوردن آنها مضطر

گردد صرف کند، در صورتی که

رَبِّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٥﴾ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا

و بر یهودان،

خدای تو بسیار بخشنده و مهربان است. (۱۴۵)

تو روی ستم و از راه تعدی (از فرمان خدا) نباشد، همانا

كُلِّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ

هر حیوان ناخندان و از جنس گاو و گوسفند نیز

شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا

مگر آنچه در پشت آنهاست یا به بعضی روده‌ها یا

به آنها را حرام کردیم

اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِغَيْرِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١٤٦﴾

و البته سخنان ما راست است. (۱۴۶)

آنها چون ستم کردند ما به آن حکم آنها را مجازات کردیم،

به استخوان‌ها آمیخته است. آنها چون ستم کردند ما به آن حکم آنها را مجازات کردیم،

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ

دارای رحمت بی‌منتها است

بگو: خدای شما با آنکه

پس اگر تو را تکذیب کنند

بِأَسْئِهِ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾

﴿١٤٧﴾

عذابش از بدکاران باز داشته نخواهد شد. (۱۴۷)

﴿١٤٥﴾

شد به من چیزی حرام از امر و نهی
جز که باشد «میت»^۱ یا مسفوح دم^۲
یا به فسق^۴ باشد از چیزی پدید
کشیده باشندش به فسق جاهلان
باز بردارند آن خود سازها

گو نمی‌یابم به قرآن و آنچه وحی
برخورنده که خورد ز آن طعمه هم
یا که «لحم»^۳ خوک کآن باشد پلید
یعنی از حیوان پاکسی را عیان
وقت ذبحش غیر حق آوازه‌ها

- ۱۰۴۸۲- پس اگر بیچاره‌ای را شد ضرور
- ۱۰۴۸۳- یعنی ار در اکل^۵ میته مضطر است
- ۱۰۴۸۴- تا شود سدّ رمق زآن نی زیاد
- ۱۰۴۸۵- اکل آن باشد ز فقر و عسرتی
- ۱۰۴۸۶- پس بود پروردگار آمرزگار
- ۱۰۴۸۷- هم بر آنها که ^{۱۲۶}پهوندند از انام
- ۱۰۴۸۸- یعنی از هر جانور کاندز ظهور
- ۱۰۴۸۹- هم ز گاو و گوسفند از هر کدام
- ۱۰۴۹۰- شحمشان پیه درون است از نشان
- ۱۰۴۹۱- آن چه آن بر پشت و پهلو مُلَصَّق است
- ۱۰۴۹۲- عطف باشد یا حوایا^{۱۲} بر شحوم
- ۱۰۴۹۳- «أَوْ» بود بر معنی واو از کلام
- ۱۰۴۹۴- آن چه یا سا استخوان آمیخته
- ۱۰۴۹۵- هست این تحریم در هر دورشان
- ۱۰۴۹۶- همجو قتل انبیا و اکل ربا
- ۱۰۴۹۷- هم چنین گویند ارباب بیان
- ۱۰۴۹۸- از فقیران منع کردند از غرور
- ۱۰۴۹۹- حق تعالی کرد زآن استم حرام
- ۱۰۵۰۰- این نباشد حکم عقل اینجا بایست
- ۱۰۵۰۱- بلکه فضل محض باشد بر عباد
- ۱۰۵۰۲- ور که هم باشد جزای آن عمل
- ۱۰۵۰۳- بر فقیران چون که بگرفتند تنگ
- ۱۰۵۰۴- چون که درویش از غنی سوزد دلش
- ۱۰۵۰۵- حق به دفعش آتشی اندوخته
- بهر حفظ جان خورد زآن نیست دور
- قدر حاجت زآن خورد چون در خور است
- وآن بود بر «غیر باغ»^۶ و غیر «عاد»^۷
- نی که از روی ستم یا لذتی
- هم «رحیم» و مهربان بر میته خوار
- «ذی ظُفُر»^۸ گردید زامر ما حرام
- ناخستش از سیاج^۹ و از طیور
- شحمشان^{۱۰} کردیم بر ایشان حرام
- جز که چسبیده بود بر پشتشان
- یا برامعا خارج از نهی حق است^{۱۱}
- شد حرام است اعنی بر ایشان در رسوم
- چربی امعاست هم یعنی حرام
- بر حرام است این همه انگیخته^{۱۳}
- هم چنین پاداش ظلم و جورشان
- خوردن اموال مردم بر جفا
- پادشاهانی ز اسرائیلیان
- اکل لحم و شحم آن جمله طیور
- بهر ایشان آنچه شد ذکرش تمام
- نهی شرعی از پی پاداش نیست
- هر زمانی هم به وفق عدل و داد
- هست آن هم فضل دیگر در محل
- وآن سبب بر قهر حق شد بی درنگ
- آتش اندازد به کشت و حاصلش
- که شود زو صد جحیم^{۱۴} افروخته

تا که گردد سهل تر کار عوام	۱۰۵۰۶- بهر ایشان کرد آن اشیا حرام
تا نباشی بر فقیران سخت گیر	۱۰۵۰۷- این بود آثار لطفش بر فقیر
آن فقیران را شد آتش آن خصال	۱۰۵۰۸- گفت حق کردید چون منع از حلال
منع لذت‌ها کنم اندر جزا	۱۰۵۰۹- از پی اطفاء آن نار از شما
هم دهد بر عدلشان حق پرورش	۱۰۵۱۰- تا به هم باشید یکسان در خورش
در حلال و در حرام از هر نشان	۱۰۵۱۱- ما در اخباریم گفت از صادقان
زان‌چه کردم بر تو وحی اندر حدود	۱۰۵۱۲- پس نمایند از که تکذیب یهود ۱۴۷۲
رحمتش واسع به کُلِّ ماسوا ۱۵	۱۰۵۱۳- پس به ایشان گو بود ربِّ شما
نیست در امهالش ۱۶ اِعمال از عِقاب	۱۰۵۱۴- گر دعد مهلت شما را در عذاب
از گروه مجرمان در فعل بد	۱۰۵۱۵- بآس ۱۷ او هرگز نخواهد گشت رد



مرکز تحقیقات قرآنی و پژوهش‌های اسلامی

۱- مَيْتَةٌ: مردار.

۲- مَسْفُوحٌ نَمٌ: خون ریخته شده مسفوح: نعت مفعولی از سفح، به معنی ریخته شده. (سَفْحٌ: ریختن خون، آب و اشک).

۳- لَحْمٌ: گوشت.

۴- فِسْقٌ: منظور، ذبیحة غیر شرعی است که نام غیر خدا بر آن جاری شده است.

۵- أَكَلٌ: خوردن.

۶- غیر باغ: نه ستمکار و نه از روی ظلم.

۷- غیر عاد: نه از روی افزون‌طلبی.

۸- ذی ظْفُرٍ: «ظْفُرٌ» مفرد «اظفار» است که به معنی ناخن است که بر سرانگشت‌ها می‌روید. ذی ظْفُرٌ به حیوانات ناخن‌داری گفته می‌شود که انگشت پا و سم ناشکافته دارند. ناخن‌دار دارای چنگال.

۹- سَبِيعٌ: (جمع سَبِيعٌ)، درندگان (مثل گرگ و شیر).

۱۰- شَحْم: پیه، چربی.

۱۱- مفهوم ابیات ۱۰۴۸۸ تا آخر ۱۰۴۹۱ ← بر یهودیان هر ناخنداری را حرام کرده‌ایم و از گاو و گوسفند نیز پیه را برایشان حرام نموده‌ایم، جز آن‌چه که بر پشت و کتف آن یا با روده‌های آن باشد و یا به استخوان پیوسته باشد.

۱۲- حَوایَا: (جمع حَویَّة): چرب روده‌ها، گردگی و چنبر و چیزی که به داخل معده و درون حیوان مربوط باشد. حویة مؤنث حوی است.

۱۳- مفهوم ابیات ۱۰۴۹۲ تا آخر ۱۰۴۹۴ ← در آیه ۱۴۶، «حَوایَا» عطف بر شحوم (پیه) است یعنی اینکه از گاو و گوسفند پیه آنها را حرام کردیم مگر آن‌چه با روده‌ها آمیخته است و «او» (به معنی «یا») در «أَوِ الْحَوایَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ» به معنی «و» است یعنی و چربی امعاء و روده‌ها و نیز آن‌چه با استخوان‌ها به صورت دنبه پیوسته نیز حرام است.

در «مجمع‌البیان» آمده است که: احتمال دارد کلمه «حَوایَا» عطف به «ظُهُورُ هُمَا» و در تقدیر مرفوع بوده باشد و احتمال دارد عطف بر کلمه «مَا» در «مَا جَمَلْت» بوده و در تقدیر منصوب بوده باشد، اما کلمه «مَا» در جمله «مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ» معطوف است به «مَای» اول.

۱۴- جَحیم: آتش سخت شعله زن و تو بر تو، از نام‌های دوزخ.

۱۵- مفهوم ابیات ۱۰۵۱۲ و ۱۰۵۱۳ ← ای محمد، اگر قوم یهود تو را تکذیب کنند بگو پروردگارتان رحمتی وسیع دارد و عذاب سخت او از گریه منجرمان دفع نخواهد شد، در واقع رسول خدا را مأمور فرمود تا ایشان را به عذاب الهی که مفری از آن نیست تهدید کند، البته نه به طوری که دچار یأس و نومیدیشان سازد بلکه به بیانی که بترسند و هم در عین حال امیدوار رحمت او بوده باشند و به همین منظور، جمله «ذَوْرَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ» را جلوتر از ذکر عذاب ذکر فرمود.

۱۶- امهال: مهلت دادن.

۱۷- یأس: عذاب سخت. در آیه «فَقُلْ رَبُّكُمْ ...» فرمود که ما را، هم رحمت است و هم یأس و شدت، رحمت از مؤمنان دریغ نیست و شدت از دشمنان دور نیست. روزی پاک مؤمنان را به

رحمت ماست و رزق خبیث دشمنان را از نعمت ماست و ما آن کنیم که خود خواهیم، و کس را بر حکم ما اعتراض نه و بر صنع ما، چون و چرا، نه. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

آنان که شرک آوردند خواهند گفت:

لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاءُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ

اگر خدا می‌خواست ما و پدرانمان شرک نمی‌شدیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا

بدین گفتار، پیشینان ایشان نیز تکذیب (و سرکوب) کردند تا آنکه طعم عذاب ما را چشیدند.

قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا

بگو: آیا شما بر این سخن مدبرک قطع دارید؟ تا به ما ارائه دهید؟ همانا شما پیروی جز

الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ

از خیالات باطل نمی‌کنید و جز به گمانه و دروغ سستی نمی‌گویید. (۱۴۸) بگو: برای خدا حجت بالغه و رسالت،

فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾ قُلْ هَلَمْ يَشْهَدَ اللَّهُ أَنْ

اگر می‌خواست همه شما را هدایت می‌کرد (۱۴۹) بگو: گواهان خود را نیاوردند

يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَمَنْ شَهِدَ فَمَا تَشْهَدُ

بر اینکه خدا این را و آن را حرام کرده. پس هر گاه گواهی دادند (چون دروغ می‌گویند) تو با آنها

مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بَيِّنَاتٍ وَالَّذِينَ

گواهی ندادند و پیروی نکن از هوای نفس آنها که آیات خدا را تکذیب کردند و

لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾

به قیامت ایشان نمی‌آورند و برای خدای خود همتا قرار می‌دهند. (۱۵۰)

- ۱۴۸۰-۱۰۵۱۶ زود باشد کز طریق اعتذار
- ۱۰۵۱۷-۱۰۵۱۷ گر خدا می‌خواست ما و آباء ما
- ۱۰۵۱۸-۱۰۵۱۸ هم نمی‌کردیم چیزی را حرام
- مشرکان گویند بعد از اضطرار
- شرک نآوردیم هرگز بر خدا
- شرک و تحریم است یعنی زو تمام

- ۱-۵۱۹- این سخن جبر است و شرحش سربه سر^۱
- ۱-۵۲۰- کسی غنی مقتدر بر عاجزی
- ۱-۵۲۱- یا که تکلیفی کند در صورتی
- ۱-۵۲۲- یا شود او را در افعالی معین
- ۱-۵۲۳- هم چنان که سعی در تکذیب تو
- ۱-۵۲۴- که نکرده منع ما را از قدم
- ۱-۵۲۵- آن کسان که بوده زایشان پیش تر
- ۱-۵۲۶- تا چشیدند آن عذابی که سزا
- ۱-۵۲۷- گو بر ایشان هیچ در نزد شما
- ۱-۵۲۸- که بدان آرید برهانی صریح
- ۱-۵۲۹- پس به ما ظاهر کنید آن را کنون
- ۱-۵۳۰- پیروی اندر مقال خویشتن
- ۱-۵۳۱- نیستید الا که گسوید افتری
- ۱-۵۳۲- گر که گویم شرح ظن بر^۴ اهل هوش
- ۱-۵۳۳- نیستم مایل که در تفسیر من
- ۱-۵۳۴- زین گذشتم کسو نیاید در جدال
- ۱-۵۳۵- می نپندارم که دارد حاصلی
- ۱-۵۳۶- جای خود در نزد ارباب عقول
- ۱-۵۳۷- این قدر دان هیچ اگر با مُدرکی
- ۱-۵۳۸- گو خدا بالغ بود بس حجتش^{۱۴۹} ^۷
- ۱-۵۳۹- پیش آن حجت دلایل باطل است
- ۱-۵۴۰- کس به پیش نور خورشید اندکی
- ۱-۵۴۱- حق پی اثبات قول مستطاب
- ۱-۵۴۲- پس شما را خوست گر بر راه راست
- گشت مسذکور از کسه داری در نظر
- می کند جبر از به دانش فسایزی؟^۲
- که بدانند نیست او را قدرتی؟
- پس به او گوید چرا کردی چنین؟
- می کنند این قوم بر مکر از عتو^۳
- هیچ از تحریم و شرک آن ذوالکرم
- کرده تکذیب از رسل زین بیش تر
- بود در تکذیب ایشان را ز ما
- هست آیا امر معلومی بسه جا
- بر کلام خویش و آن باشد صحیح؟
- نزد حجت آورید آن را بسرون
- مر شما را نیست غیر از وهم و ظن
- هم دروغی بس هویدا بر خدا
- مر اصولی^۵ سخت آید در خروش
- اعتراضی کس نماید در سخن
- آنکه دور است از بساط اهل حال
- اینکه آید در تخاصم نساقلی
- لازم و واجب بسود علم اصول^۶
- نیست از ظنّت ثمر در مسلکی
- عقل عاجز مانند اندر صحتش
- تا چه جای ظن که بس ناقابل است
- شمع نآرد تا چه جای گرمکی^۸
- حجتنش روشن تر است از آفتاب
- جمله را بنمود راه از هر چه خواست

در تناقض هم‌چنان کاشتاپ و صبر	۱۰۵۴۳- بُد منافی لیک با تکلیف جبر
کسه گسواهند اندر این تحریم‌ها	۱۰۵۴۴- گو بیارید آن گواهان را شما ^{۱۵۰۰}
آن‌چه ز انعام است و حرث ^۹ از بیش و کم	۱۰۵۴۵- که خدا کرده حرام این بر امم
بهر صدق مدعای خود چنین	۱۰۵۴۶- پس نیابند ار گواهی مشرکین
کن مبین هر چه دارند اغتشاش	۱۰۵۴۷- در گواهی پس تو با ایشان مباش
گشته‌ای اندر گواهی یارشان	۱۰۵۴۸- گر شوی تسلیم در گفتارشان
و آن سخن‌هاشان که بس بیهوده است	۱۰۵۴۹- فاش کن امری که عیب آلوده است
که بسه تکذیب‌اند ز آیات قوی	۱۰۵۵۰- کن نه بر اهواء ایشان پیروی
آن بستان سازند همسر با خدای	۱۰۵۵۱- نیستشان ایمان بر آن دیگر سرای
یعنی ای خلق جهان از خاص و عام	۱۰۵۵۲- حکم این عام است بر کُلّ اَنام ^{۱۰}
کز هوای خود بود هیچ‌س بیاد	۱۰۵۵۳- بر کسی نآرید هرگز اعتقاد
مذهب خود سازد و هم دین و کیش	۱۰۵۵۴- بس بود کآدم هوای نفس خویش
ترک آن باشد پس او را ناگوار	۱۰۵۵۵- کرده او عادت به چیزی زاختر



۱- [خداوند به کفار می‌فرماید چون می‌خواهید با این مطلب، شرک و تحریم حلال خود را اثبات کنید و بگویید خداوند شرک و تحریم حلال ما را امضاء فرموده و دیگر هیچ باکی بر ما نیست و چنین استدلال کنید که اگر خدا غیر از این را از ما می‌خواست ما نیز غیر این می‌شدیم، یعنی مشرک نمی‌شدیم و حلال خدا را حرام نمی‌کردیم اما از آنجا که غیر این را از ما نخواست می‌فهمیم که او به ما اذن به شرک و تحریم داده است پس ما بر شرک و تحریم خود اشکالی نمی‌بینیم. اما این حجت نتیجه مورد نظر ایشان را اثبات نمی‌کند و نتیجه آن بیش از این نیست که چون خداوند ترک شرک را از ایشان نخواست پس آنان را مضطر و مجبور به ترک شرک نکرده و بس، اما ترک شرک اختیاری را هم از ایشان نخواست نتیجه آن حجت نیست، پس نمی‌توانند قدرت و اختیار بر شرک و ترک شرک را انکار کنند، چون چنین است خداوند می‌تواند آنها را به سوی ایمان و ترک افتراء دعوت نماید، پس حجت بالغه همان حجت

خداست نه حجتی که ایشان در این مقام اقامه کرده‌اند، چه حجت ایشان جز پیروی خیال و تخمین پایه و اساسی ندارد و حجت خداست که محکم و مضبوط و یقین و درست است. (با کمی تغییر از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- فایز: چیره، غالب.

۳- عَتُو: سرکشی کردن. از حد درگذشتن.

۴- ظَنّ: پنداشت، گمان، دانستن. اعتقاد محکم. (این لغت از اضداد است). ادراک راجح از یکی از طرفین وجود یا عدم نسبت. غلبه یکی از طرفین وقوع و لاوقوع. بر حسب لغت بین، «ظن» و «وهم» فرقی نیست.

۵- اصولی: طایفه‌ای از علمای اسلام که در امور شرعی به علم اصول عمل می‌کنند. مقابل «فروعی». کسی که در معرفت و توحید بحث کند، «اصولی» و کسی که در طاعت و شریعت تحقیق نماید «فروعی» به شمار می‌رود.

۶- علم اصول: علمی است که در آن از هر چهار اصول فقه که ادله شرعیّه عبارت از آن است بحث کنند و آن این است: کتاب، سنت، اجماع‌الامة و قیاس. که در اینجا معنی کتاب و سنت، قرآن و حدیث است و اجماع امت عبارت است از اتفاق صحابه یا مجتهدین بر چیزی و قیاس عبارت است از تشبیه چیزی به سبب اشتراک آن هر دو در امری تا در چیز اول حکمی که ثابت است در چیز دوم ثابت شود.

۷- رجوع شود به توضیح شماره (۱) همین زیرنویس.

۸- کرمک: منظور، کرم شب تاب است.

۹- حَزْرَت: کشتزار.

۱۰- اِنَام: مردم، آفریدگان.

قل

تَعَالَوْا اتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ إِلَّا تَشْرِكُوا بِهِ
 شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ
 إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ
 مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي
 حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾
 وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ
 وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا
 وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَأَلْوُكُنَّ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ
 اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾

باید تا آنچه خدا بر شما حرام کرده همه را بر شما بخوانید
 و آن اینکه به هیچ وجه شرک به خدا
 نیارزید
 و به پدر و مادر احسان کنید
 و دیگر اولاد خود را از بیم
 فقر نکشید
 ما شما و آنها را روزی می دهیم
 و دیگر به کارهای زشت
 آشکار و نهان نزدیک نشوید
 و نفسی را که خدا حرام کرده (محترم شمرده)
 جز به حق به قتل نرسانید
 خدا شما را به این اندرزها سفارش نموده، باشد
 که تعقل کنید. (۱۵۱)
 و هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید
 جز به آن وجهی که نیکوتر است
 تا آن که به حد رشد و کمال رسد
 و به راستی و عدالت، کیل و وزن را تمام بدهید
 ما هیچ کس را جز به قدر توانایی او
 تکلیف نکرده ایم
 و هر گاه سخنی گوید به عدالت گویید
 هر چند درباره خوبشارتان باشد
 و به عهد
 این است سفارش خدا به شما
 خود وفا کنید
 باشد که تذکر و هوشمند شوید. (۱۵۲)

﴿۱۵۱﴾

خوانم آنچه از حق شما را شد حرام
 با دو آیه دیگر است از محکمات
 و آن نشد منسوخ اندر هیچ دین
 ثابت از حق در شریعتها به وحی

۱-۵۵۶- گو بیایید ای گمراه تا من به نام
 ۲-۵۵۷- در کتاب این آیت از حق در ثبات
 ۳-۵۵۸- و آن دو تالی^۲ باشد این را بالیقین
 ۴-۵۵۹- هست ده حکم اندرین از امر و نهی

نآورید این مر شما را نیست نیک
 تما زحوق یابید احسانها به‌عین
 تا کنید از فقر و درویشی علاج
 هم بر ایشان رزق و فیروزی دهیم
 می‌شوید از ترس فقر منتسب
 خود ز نزدیکش گریزید از شتاب
 گفته هم بعضی فواحش خود زناست
 نیست نیکو نزد عقل ذوفنون^۳
 می‌نمودند از تجزی‌ها زنا
 مرتکب بسودند در شهر و دکان
 «ماظهر» یا خمر و «ما بطن» آن زناست
 کشتش الّا به‌حق در هر مقام
 یا که رجم زانی^۴ اندر اختصاص
 ذکر آنها نیست لازم سرب‌سر
 تا ابد باشید در رنج شدید
 مر وصیت تا بیاید آن به‌عقل
 تا شما را رشد و عقل آید عیان
 جز به‌وجه «احسن» و طبع سلیم
 خرج او هم باید از اندازه نیز
 کار او یسابد به‌دانایی فروغ

۱۰۵۶۰- اینکه با حق هیچ شیئی را شریک
 ۱۰۵۶۱- هم کنید احسان و برّ، بر والدین
 ۱۰۵۶۲- نه کشید اولاد خود را زاحتیاج
 ۱۰۵۶۳- آن چنان که بر شما روزی دهیم
 ۱۰۶۵۴- پس چرا بر فعل ناحق مرتکب
 ۱۰۵۶۵- هم نمایید از فواحش اجتناب
 ۱۰۵۶۶- نزد بعضی آن کبائر از خطاست
 ۱۰۵۶۷- آنچه باشد در ظهور و در بطون
 ۱۰۵۶۸- آن بزرگان عرب اندر خفا
 ۱۰۵۶۹- آشکار اوباش و بی‌باکان بر آن
 ۱۰۵۷۰- ناپسند این هر دو منهی وز خداست
 ۱۰۵۷۱- نه کشید آن نفس کز حق شد حرام
 ۱۰۵۷۲- بالحق آمد قتل مرتد یا قصاص
 ۱۰۵۷۳- هست هم این‌سان مقامات دگر
 ۱۰۵۷۴- حاصل این کز عمد نفسی گر کشید
 ۱۰۵۷۵- این یک امر و چار نهی آمد به‌نقل
 ۱۰۵۷۶- شد وصیت بر نگهداری آن
 ۱۰۵۷۷- هم چنین «لا تفرّوا مال الیتیم»^۵
 ۱۰۵۷۸- حفظ آن بایست از روی تمیز
 ۱۰۵۷۹- تا رسد بر غایت رشد و بلوغ



۱- مفهوم بیت ۱۰۵۵۷ ← این آیه (آیه ۱۵۱ سوره انعام و دو آیه بعدی آن یعنی آیات ۱۵۲ و ۱۵۳)، از «محکّمات» قرآن‌اند. منظور از «محکّمات»، آیاتی است که معانی آن صریح باشد بر یک وجه و در آن نیازی به «تأویل» نباشد. از ابن عباس نقل است که «آیات محکم عبارت‌اند از

- سه آیه در سوره انعام که همان آیات فوق‌الذکر هستند) و متشابه عبارت است از اوایل سور و در روایت دیگر از ابن عباس «محکم» به «ناسخ» و متشابه، به «منسوخ» تعبیر شده است.
- ۲- تالی: اسم فاعل است از «تَلُو» (به معنی پس چیزی رفتن): در پی رونده، از پی آینده. تابع.
- ۳- خداوند در این قسمت از آیه ۱۵۱ سوره انعام که فرمود: «وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ، مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ»، زنا را در ظاهر و در باطن حرام فرمود. گفته‌اند فاحشه ظاهر، «جمع بین اختین» (دو خواهر) بود که در جاهلیت روا بود و نیز اینکه نکاح زنی را که پدران ایشان به زنی گرفته بودند روا می‌داشتند و خداوند هر دوی این‌ها را حرام فرمود.
- ۴- رَجَمِ زَانِي: سنگسار کردن زناکار.
- ۵- رجوع شود به معنی آیه ۱۵۲

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
 فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ
 تَتَّقُونَ

و این است راه راست من، از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر
 که موجب تفرقه شما از راه اوست متابعت نکنید
 این است سفارش خدا به شما، شاید

۱۵۳
 برهیز کار شوید. (۱۵۳)

- | | |
|---|---|
| هم‌چنین میزان زعدل و اهتمام | ۱۰۵۸۰- کیل ^۱ را وافی بسپماید و تام |
| خصم را بسینید در میزان چو خویش | ۱۰۵۸۱- کم بسفروشید و نستانید بیش |
| نسی ز روی عمد یا از میل‌ها | ۱۰۵۸۲- ور که گردد بیش و کم در کیل‌ها |
| جز به قدر وسعت او در بسیج | ۱۰۵۸۳- حق نکرده بر کسی تکلیف هیچ |
| حق تعالی می‌کند از بسنده عفو | ۱۰۵۸۴- نیست تکلیف اعنی ار باشد ز سهو |
| «لَا تُكَلِّفُ» ^۲ راست معنای دگر | ۱۰۵۸۵- گر که داری دانش و رای دگر |
| حق کجا تکلیف بر وی می‌نمود؟ | ۱۰۵۸۶- کس به کاری یعنی ار قادر نبود |

- ۱-۵۸۷- پس توانی آنکه نفروشی تو کم
- ۱-۵۸۸- چوی سخن گوید پس گوید راست
- ۱-۵۸۹- خاصه در حکم و گواهی نیست ره
- ۱-۵۹۰- قول تو باید بود صدق و صحیح
- ۱-۵۹۱- راست گو گوگر عاقل و فرزانه‌ای
- ۱-۵۹۲- گر شود ملحوظ کاین یک دشمن است
- ۱-۵۹۳- نفع خویشاوند و اضرار عدو
- ۱-۵۹۴- پس شهادت بر خلاف حق دهی
- ۱-۵۹۵- ز آن که حق جز راست می‌گوید مگو
- ۱-۵۹۶- بر شهادت تا چه جای آن که لب
- ۱-۵۹۷- هم به عهد حق کنی از جان وفا
- ۱-۵۹۸- این شما را شد وصیت‌های او
- ۱-۵۹۹- اینست یک نهی و سه امر اندر نسق
- ۱-۶۰۰- حکم عاشر^۶ بر شما خوانم عیان
۱۵۳
- ۱-۶۰۱- یعنی از توحید و اخلاق سلیم
- ۱-۶۰۲- پس کنید آن را به طاعت پیروی
- ۱-۶۰۳- می‌نگرید از ره حق منحرف
- ۱-۶۰۴- کآن شما را افکنند در تفرقه
- ۱-۶۰۵- این وصیت شد زحقشان در خصال
- ۱-۶۰۶- هست این احکام عقلی سربه‌سر
- ۱-۶۰۷- لاجرم در هیچ دین منسوخ نیست
- ۱-۶۰۸- دین نباشد جز مراعات تمام
- ۱-۶۰۹- اصل آن تکمیل انسانیت است
- ۱-۶۱۰- هر بدی که عقل بر وی حاکم است
- کیل خود ز آن گفت کن پاک از ستم^۳
- ز آن که بر نسا راستی گفتن خطاست
- گر چه «ذائقه‌ی» بود مشهود له^۴
- از غرض گفتن ز مرد آمد قبیح
- در حق هر خویش و هر بیگانه‌ای
- و آن دگریک خویش و فرزندان من است
- دیدن، از غیرت بود بی گفتگو
- پیروی را گسام با احق نهی
- مرد بخرد راست گوید هم نکو
- کس گشاید بر دروغی بی سبب
- هم به نذری که نمودید از ولا
- پند تا گیرید شاید موبه‌مو
- که وصیت بر خلاق کرده حق^۵
- و آن بود این کآن چه آمد در بیان
- هست راه من که باشد مستقیم
- تا رسید از آن به صدق معنوی
- جانب آن راه‌های مختلف
- از ره حق وز ولای مطلقه
- تا بسپریزید شاید از ضلال
- وز قبولش نیست عقلی را گذر
- دین نشد چون نسخ این منسوخ نیست
- ز آدمیت اندر اوقات و مقام
- حسن خلقت را خود آن آنتیت^۷ است
- نهی او اندر هر آن دین لازم است

- ۱-۶۱۱- هم نگرود نسخ هرگز تسا ابد
 تا که بوده است این جهان، ید بوده ید
 ۱-۶۱۲- هم چنین بر عقل نیکی انسب است
 نَزِدِ بِخُرْدِ رُوْزِ، رُوْزِ و، شَبِ، شَبِ است
 ۱-۶۱۳- ظلم را هرگز کسی نشمرده نیک
 یا نمودن خلق را با حق شریک
 ۱-۶۱۴- عقل بر توحید حق باشد دلیل
 هم چنین عقلی است افعال جمیل
 ۱-۶۱۵- سر زند از شرک ار فعلی نکو
 دان گلی کز منجلابی رُسته او
 ۱-۶۱۶- نه تماشا را به چشمی در خور است
 نه کسی می‌بویدش چون ابتر^۸ است
 ۱-۶۱۷- اصل هر دین پس به جز توحید نیست
 و آن بود عقلی^۹ در این تردید نیست
 ۱-۶۱۸- لاجرم حکمی که آن زایل نشد
 عقل بر تغیر آن مایل نشد
 ۱-۶۱۹- باشد احکامی که از توحید خواست
 عقل در اجرای آن تأیید خواست
 ۱-۶۲۰- هر زمان پس آمد از حق ناقدی
 تا کنند رفع ار که دارد فاقدی
 ۱-۶۲۱- داشت اجرا حکم کلیات را
 کز تغیر دور بسود اثبات را
 ۱-۶۲۲- نیست یعنی اندر ادوار زمان
 بهر آن احکام تفسیری عیان
 ۱-۶۲۳- و آن چه اندر نظم دین آن فرع بود
 در زمان‌ها مختلف در شرع بود
 ۱-۶۲۴- آن هم ار بینی به دقت بی زفصل
 هست فرعی که بود مُلْصَقٌ^{۱۰} به اصل
 ۱-۶۲۵- یک مثالی گویم ار فهمت به جاست
 ظاهر و باطن در آدم عضوهاست
 ۱-۶۲۶- بعضی از آن گشت فاسد همچو قلب
 شد حیات از آدمی ناچار سلب
 ۱-۶۲۷- هم چنین باشد دماغ اندر ثبات
 رنجر او خشامش کنند شمع حیات
 ۱-۶۲۸- و ر رسید رنجی به آلات نَفْسِ
 مر سلامت را مکن دیگر هوس
 ۱-۶۲۹- چند روز ار زنده ماند در تب است
 تـمـیرـهـتر روز حیاتش از شب است
 ۱-۶۳۰- عضوها هم هست اندر آدمی
 که ز نقصش آدم آیسد در کمی
 ۱-۶۳۱- زنده ماند آدم اما ناقص است
 ز آن که آن اعضا بدن را شاخص است
 ۱-۶۳۲- همچو کوری یا که گنگی یا کری
 باشد از لذات هستی او بری
 ۱-۶۳۳- حق تعالی کرد ارسال رسل
 بهر تکمیل نفوس از جزء و کل
 ۱-۶۳۴- تا نمایند آن مرض‌ها را علاج
 هم رسند اعضا به صحت هم مزاج

۱۰۶۳۵- با خرد همدست گردند از هنر	کآن رسول بساطن است اندر بشر
۱۰۶۳۶- عقل گر کامل بود خود رهبر است	بر هر آن درد و دوایی ابصر ^{۱۱} است
۱۰۶۳۷- می شناسد هم دوا هم درد را	ره‌نما باشد به‌نیکی مرد را
۱۰۶۳۸- عقل ور ناقص بود اثبات را	می‌تواند یافت کلیات را
۱۰۶۳۹- لیک در تعیین جزئی قاصر است	شد چو توام با پیمبر، قاهر است
۱۰۶۴۰- راه یابد بر صراط مستقیم	جزء و کل را بسیند از عین سلیم



۱- کلیل: پیمان‌ه. پیمودن به پیمان‌ه.

۲- «لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» یعنی آن که در کلیل و پیمان‌ه و وزن بر هر کسی آن نهیم که طاقت دارد.

۳- پیمان‌ه و ترازو درست دارید، تا به رستاخیز در مقام ترازو، نجات یابید.

۴- اگر چه شهادت و گواہ شما در مورد خویشاوندانتان باشد.

۵- مفهوم بیت ۱۰۵۹۹ - در آیه ۱۵۲ سوره انعام یک «نهی از منکر» (نزدیک نشدن به مال یتیم) و سه «امر به معروف» (درست و تمام دادن وزن و پیمان‌ه، سخن گفتن و شهادت دادن به عدل و وفای به عهد) از جانب خداوند به مردم وصیت شده است.

۶- عاشر: دهم. (منظور از حکم عاشر، دهمین حکمی است که در مجموع، از ابتدای آیه ۱۵۱ تا آخر آیه ۱۵۲ سوره بیان شده است). این از آیات محکّمات است که در هیچ کتابی از کتب خداوند ناسخ آن نیامده و هیچ چیز از آن منسوخ نشده و از آن رو که احکام آن بر همه بنی آدم تا قیامت روان شده آن را محکّماتی می‌نامد که در میان ملل منسوخ نمی‌شود.

۷- آنیت: مصدری است جعلی در تداول عوام، از «آن» فارسی که به صورت جعلی مصدر عرب درآمده است. کیفیتی از حسن و جز آن که از آن تعبیر نتوان کرد. لطف.

۸- ابتر: ناقص، ناتمام.

۹- عقلی: هر امری که حس باطن را در آن مدخلیتی نباشد و برهانی که مبنای آن بر استدلال عقلی باشد.

۱۰- مُلْصِقٌ: متصل، مربوط.

۱۱- ابصر: بینا تر.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي

برای تکمیل نفس هر

آن گاه به موسی کتاب دادیم

أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدًى وَرَحْمَةً لِّعَلَّاهُمْ بِلِقَاءِ

به لقاء

و برای هدایت و رحمت بر خلق، باشد که (مردم)

و بیان حکم هر چیز

و برای تفصیل

نیکی کار

رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ ۗ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ

از آن پیروی کنید

و این قرآن کتابی است که ما مبارک است و غیر بسیار فرستادیم

خدا ایمان آوردند (۱۵۴)

وَاتَّقُوا الْعَلَمَ تَرْحَمُونَ ۗ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ

قرآن را برای این فرستادیم تا نگویید

و پرهیز کار شوید، شاید مستول مرحتت خدا گردید (۱۵۵)

تورات و انجیل

عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ

و ما از تعلیم درس آگاهیهای آنها غافل و بی بهره ماندیم (۱۵۶)

تنها بر دو طایفه بود و نصاری پیش از ما فرستاده شد



مرکز تحقیقات کوی پرستش سوسی

ما وصیت کرده بودیم این تمام
پس بود ز آن جمله اعظم این که ما
راه بسنمودیم او را بر صواب
بر نکویی تا کند مردی قیام
یا نکو دانسته بود احکام او
جمله بر تفصیل آید در شمار
هم رسد «رحمت» بر ایشان جاودان
آورند ایسمان لقا یعنی جزا
نفع افزون اندر او بنهاده ایم
وز تخلف می پرهیزید هم

۱۰۶۴۱- بازگردم سوی تفسیر کلام:
۱۰۶۴۲- سابقاً از هر روش بر انبیا
۱۰۶۴۳- از عطا دادیم «موسی» را کتاب
۱۰۶۴۴- هم کرامت‌ها و نعمت‌ها تمام
۱۰۶۴۵- یا کند تبلیغ بر مردم نکو
۱۰۶۴۶- بر بیان هر چه در دین آن به کار
۱۰۶۴۷- هم نماید ره بر اسرائیلیان
۱۰۶۴۸- شاید ایشان ربّ خود را بر لقا
۱۰۶۴۹- این کتابی^۳ که بفرستاده ایم
۱۰۶۵۰- پیروی پس زو کنید از پیش و کم

۱۰۶۵۱- رحم کرده تا که شاید زآن شوید	فسیض یساب از دولت قرآن شوید
۱۰۶۵۲- «ان تَقُولُوا» ^{۱۵۶} بهر انزلنا یقین	علت آمد دانی ار معنی است این ^۴
۱۰۶۵۳- ما فرستادیم قرآن زآن سبب	که شما گوید ای قوم عرب
۱۰۶۵۴- غیر ازین نبود که نازل شد کتاب	بر دو قوم از قبل ما در انتساب ^۵
۱۰۶۵۵- یعنی آمد بر نصاری و یهود	غافلیم از درسشان ما تا چه بود
۱۰۶۵۶- پیش ما الفاظشان باشد عجب	فهم نآریم آنچه جنباند لب
۱۰۶۵۷- نیست ما را فهم آن گفتارها	که به ما گویند با تکرارها



۱- منظور از جمله «تَمَاماً عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ» در آیه ۱۵۴ سوره انعام این است که غرض از انزال تورات، تتمیم نواقص کسانی است از بنی اسرائیل که شرایع کلیه و احکام سابق را به خوبی عمل کردند و به کار بستند، هم‌چنان که در داستان موسی بعد از نازل شدن تورات نیز به مسئله نیکو به کار بستن احکام تورات امر فرموده مفسرین دیگر هر یک برای این جمله معنایی ذکر کرده‌اند، یکی گفته: نزول این کتاب برای این بود که نیکوکاری موسی را با نبوت و کرامت تتمیم کنیم و دیگری گفته: معنای این جمله این است که فرستادن این کتاب برای این بود که هر کس به آن به نیکویی ایمان بیاورد نعمت خود را بر او تکمیل می‌کنیم و یکی دیگر بیان کرده که معنای جمله این است که فرستادن این کتاب به این منظور بود که، کرامت و پاداش نیک خود را در بهشت بر کسانی که در دنیا احسان نمودند تکمیل نماییم و یا احسان خود را به موسی که با نبوت و غیر آن کرده بودیم با کتاب تتمیم کنیم. (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

۲- منظور از «لِقَا» را «جزای اعمال» اسرائیلیان و قیامت و دیدار پروردگارشان و مسئله معاد دانسته‌اند که بنی اسرائیل از ایمان به مسئله معاد استنکاف داشتند.

خلاصه مطلبی در این باره، از جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة به قرار زیر است:
 [...] اگر مقصود از رب آنان، ربّ مطلق باشد، پس مقصود از «لِقَا»، ملاقات کردن جزا و حساب و حسابگرهای اوست، و اگر مقصود، ربّ مضاف و نسبی باشد، یعنی ربّ آنها در ولایت،

پس مقصود از لقا، لقای ملکوت آن ربّ است، و آن، پایین‌ترین مرتبه لقا و معرفت به نورانیت، و فوق آن، لقای جبروت او با مراتبش است، یعنی ما به موسی برای دعوت ظاهری به سبب قبول آن دعوت، کتاب را دادیم تا مستعد و آماده قبول دعوت باطنی شوند، و با قبول آن دعوت، مستعد و آماده باز شدن در قلب باشند، و با فتح باب قلب، صورت ولی امر را با ملکوتش مشاهده کنند، و آن لقای پروردگارشان است که همان ولی امرشان است و به سبب این لقا، رستگاری و رسیدن به روح و راحت و امن و امان و سلامت، از حوادث زمان و نجات از تنگی مکان حاصل می‌شود. و در اخبار، «سکینه» دلالت بر ظهور ملکوت ولی امر در قلب می‌کند، چون در اخبار وارد شده است که سکینه نسیمی است که از بهشت می‌وزد و صورتی مانند صورت انسان دارد، زیرا که ملکوت از بهشت است، و داشتن صورتی مانند صورت انسان دلالت می‌کند بر این که آن سکینه از ذوات جوهری ملکوتی است برای اینکه آن از بهشت است، نه آن‌چه که از لفظ «ریح» فهمیده می‌شود. و در عرف صوفیان، ظهور ملکوت ولی امر بر قلب انسان را «سکینه» می‌نامند چنان‌که «فکر» و «حضور» نیز نامیده می‌شود، و همین «لقا» مقصود است آنجا که می‌گویند: سالک باید صورت مرشد را نصب‌العین خود قرار دهد، یعنی باید نفسش را با عبادات صاف کند تا در قلبش ولی امرش ظاهر شود و به راستی با او همراهی حقیقی داشته باشد نه آن‌چه که از ظاهر لفظ توهم می‌شود که باید کوشش کند و صورت مخلوقی را تصور کند که این توهم به سوی خود او، برمی‌گردد. و از ائمه (ع) وارد شده است که هنگام تکبیرة الاحرام، رسول خدا (ص) را به یاد آور و یکی از ائمه (ص) را نصب‌العین خود قرار بده... [با کمی تغییر].

۳- منظور از «این کتاب» قرآن کریم است.

۴- مفهوم بیت ۱۰۶۵۲ ← «أَنْ تَقُولُوا» (در ابتدای آیه ۱۵۶)؛ «كِرَاهَةَ أَنْ تَقُولُوا»: «تا نگویند» است و این نحو تعبیر در کلام عرب بسیار است، و جمله مزبور متعلق است به کلمه «انزلناه» در آیه ۱۵۵ و در واقع علت نزول قرآن مبارک را تشریح می‌نماید.

۵- ما قرآن را نازل کردیم تا قوم عرب نگویند کتاب آسمانی که متعرض جزئیات شرایع الهی باشد همان دو کتاب انجیل و تورات بود که به دو طایفه قبل ما یعنی یهود و نصاری نازل شد و ما از تلاوت و آموختن آن غفلت ورزیدیم و با غفلت هم حرجی بر ما نیست.

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ
 ما بهتر از آنان به راه هدایت ج می‌شانتیم
 یا گوید: اگر کتاب بر ما فرستاده می‌شد
 فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً فَمَنْ
 پس به شما هم از طرف پروردگارتان حجت آشکار و هدایت و رحمت رسید
 أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ
 مستکبران از آن که آیات الهی را تکذیب کند و از آنها روی گرداند
 بِزُورٍ أَنَا رَا

يَصْدِفُونَ عَنَّا آيَاتِنَا سَوْءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾
 که از آیات ما روی گردانیده و مخالفت کند به عذاب سخت مجازات کنیم به کیفر آنکه از آیات ما اعراض می‌کردند (۱۵۷)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ
 آیا (مستکبران) انتظاری دارند جز آن که فرشتگان (فهر) بر آنها درآیند و با الهی (خدا) و با قضای الهی (بر آنان فرارسد) (و همه هلاک شوند) یا

بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا
 برخی دلائل و آیات خدا آشکار شود؟ روزی که بعضی آیات (فهر) الهی بر آنها برسد آن روز هیچ کس را ایمانش نفع نبخشد
 لَمْ تَكُنْ ءَامِنًا مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتظِرُوا
 اگر قبل از آن ایمان نیاورده و یا در ایمان خود کسب خیر و سعادت نکرده باشد بگو: شما در انتظار (نتیجه اعمال زشت خود) باشید

إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾
 ما هم در انتظار هستیم (۱۵۸)

گر که بفرستاده بودندی کتاب
 از علو فهم و اکتار^۱ فطن^۲
 در فنون علم و اشعار و خطب^۳
 صاحب عرفان و علمی نیستیم
 محض شهرت کاندرا آن دو فرقه بود
 تا نگویند ای گروه مکیان^۴
 فهم ما زایشان بسی افزوده بود
 بر کس آیات و کتاب آید زحق
 برتریم از خلق در ذهن و ذکا^۵

۱۵۷- یا که تا گویند بر ما زآن جناب
 ۱۰۶۵۹- ما بدیم «آهدی» ز ایشان بی سخن
 ۱۰۶۶۰- زآن تعمق می‌کنیم اندر طلب
 ۱۰۶۶۱- یا وجود آنکه ما اُمیستیم
 ۱۰۶۶۲- هست تخصیص نصاری و یهود
 ۱۰۶۶۳- حاصل این قرآن فرستادیم زآن
 ۱۰۶۶۴- چون کتاب آمد به ترسا و یهود
 ۱۰۶۶۵- گر بنا می‌بود یعنی در نسق
 ۱۰۶۶۶- ما بسی بودیم اولی زآن که ما

- ۱۰۶۶۷- راه می‌رفتیم هم بهر یقین
 ۱۰۶۶۸- بر شما آمد پس از پروردگار
 ۱۰۶۶۹- در بیانی بس فصیح از هر جهت
 ۱۰۶۷۰- رهنمایی آمد و هم رحمتی
 ۱۰۶۷۱- رهنما و رحمت حق در نزول
 ۱۰۶۷۲- کیست پس ظالم‌تر از آن در فِرَق
 ۱۰۶۷۳- هم نمود اعراض از آن هم باز داشت
 ۱۰۶۷۴- زود ما بدهیم آنسان را جزا
 ۱۰۶۷۵- بر عذابی بد چو بود اعراضشان
 ۱۰۶۷۶- انتظار آیا بزنند از وَهْم و شک^{۱۵۸۰}
 ۱۰۶۷۷- یعنی ایشان را نباشد انتظار
 ۱۰۶۷۸- جز که آید سوی ایشان از بیماک
 ۱۰۶۷۹- یا که آید سویشان امری محال
 ۱۰۶۸۰- یا که امر حق به قتل آن گروه
 ۱۰۶۸۱- یا که بعضی زآن علامات و عذاب
 ۱۰۶۸۲- باشد آثار قیامت این یقین
 ۱۰۶۸۳- آن زمان ایمان ندارد هیچ سود
 ۱۰۶۸۴- یا نکرده کسب در ایمان خویش
 ۱۰۶۸۵- باشد این برهان که گر نبود عمل
 ۱۰۶۸۶- گر کسی را باشد ایمان بر خدا
 ۱۰۶۸۷- ای محمد ای رسول نامدار
 ۱۰۶۸۸- که برآن باشیم هم ما مُنْتَظِر
- ز آن کسان گاهلی کتاب‌اند و امین
 حجتی روشن به وجه انحصار
 که شما را باشد آن لفظ و لغت
 تا نماند راه عذر و علتی
 یا که قرآن است بی‌شک یا رسول
 کرد کو تکذیب آیت‌های حق؟
 مردمان را زآن چه خود بر جا گذاشت
 روی گرداندند کز آیات ما
 از کلام حق هم از اغماضشان
 تا به قبض روحشان آید مَلْک؟
 بعد از این آیات و لطف کردگار
 آن فرشته موت از بهر هلاک
 یعنی آن پروردگارت در مثال ۶
 یا عذابی کآن سیه سازد وجوه
 آید ایشان را ز ربّت بی‌حجاب
 روزی آید که شود ظاهر خود این
 بهر نفسی کش ز قبل ایمان نبود
 هیچ فعلی نیک اندک یا که بیش
 دارد آن ایمان و دین بی‌شک خلل
 هر عمل را گفته او باشد جزا
 گو بَرید آیات ما را انتظار
 در ظهورش تا که باشد مفتخر



- ۱- اکتثار: افزودن. بسیار آوردن سخن و جز آن.
- ۲- فِطْن: (جمع فِطْنَة)؛ زیرکی، دانایی، فهم.

۳- حُطَب: (جمع خطبه)؛ خطابه‌ها.

۴- آیه ۱۵۷ سوره انعام، جواب کفار مکه است که طعن کردند بر جهودان و ترسایان (یهود و نصاری) که تکذیب انبیاء و کتاب خدا کردند و گفتند: اگر به ما پیامبر یا کتابی می‌آمد بهتر قبول می‌کردیم و هدایت یافته‌تر بودیم و خداوند آنها را دروغ زن نامید و فرمود برای شما قرآن آمد و در آن کافر شدید و دروغ شمردید. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۵- ذکاء: تیزی خاطر، زیرکی.

۶- مفهوم کلی ابیات ۱۰۶۷۶ تا آخر ۱۰۶۷۹ این است که آیا کفار مکه انتظار دارند که ملائکه، عذاب را بر آنان بیاورند و خداوند را در روز قیامت ملاقات نمایند (زیرا آن روز، روز انکشاف تام و جلوه حق و ظهور توحید خداست و انکشاف و ظهور بعد از خفا و حضور بعد از غیبت مصحح اطلاق «آمدن خدا» است نه اینکه العیاذ بالله، آمدن او مانند آمدن دیگران مستلزم اتصاف به صفات اجسام بوده باشد. بعضی از مفسرین، «آمدن خدا» را آمدن «امر» او و یا آمدن بعضی از آیات خداوند و حادثه‌ای دانسته‌اند که باعث تبدل و دگرگونی نشأه حیات ایشان باشد طوری که دیگر نتوانند به قدرت و اختیاری که قبلاً داشتند برگردند.

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ

آنان که دین را برکنده نمودند و زور آنان را فرقه فرقه شدند (چشم از آنها بیرونی) چنین کدام

مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

به کار تو نیابند، (و از دست آنها نمکین باشد که مجازات) کار آنها با خداست و بعد از این به آن چه می‌کردند آگاهشان می‌گرداند. (۱۵۹)

۱۵۹) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ مِثْلِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ

هر کس کار نیکو کند او را ده برابر آن خواهد بود و هر کس کار زشت کند

فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

به قدر کار زشتش مجازات شود و بر آنها اصلاً عشر نخواهد شد. (۱۶۰)

۱۵۹) -۱۶۸۹- آنکه بر تفریق دین خود شدند با امامی هم به تشیع آمدند
 ۱۶۹۰- فرقه فرقه آمدند ایشان تمام گشت همه هر یکی با یک امام

هر کسی بر فعل خود باشد گرو	۱۰۶۹۱- تو از ایشان نیستی ایشان ز تو
در امور از جمله مستغنی استی	۱۰۶۹۲- یا که در چیزی تو زایشان نیستی
کار ایشان در عقاب و در جزا	۱۰۶۹۳- غیر ازین نبود که باشد با خدا
هم‌چنین در «لَشَّتْ مِنْهُمْ» گفتگو	۱۰۶۹۴- هست پس در «الَّذِينَ قَرَّوْا»
یا گروه مشرکین در نسبت‌اند	۱۰۶۹۵- پاره‌ای گویند اهل بدعت‌اند
می‌تواند نسبتش بر جمله بود	۱۰۶۹۶- هست هم گویند ترسا و یهود
گشت راهش منحرف بر زندقه	۱۰۶۹۷- هر کسی کانداخت در دین تفرقه
بر هوای نفس خود در هر عمل،	۱۰۶۹۸- هر که دین را کرد بر دنیا بَدَل
کرده او تفریق در دین خدا ^۱	۱۰۶۹۹- یا مبدل کرد حق را بر هوا
واندر آن تفریق یا تردید نیست	۱۰۷۰۰- ز آن که دین حق به جز توحید نیست
بر هر آنچه می‌کنند از خیر و شر	۱۰۷۰۱- پس قیامت بدهد ایشان را خیر
فرقه‌ها گشتند از هفتاد بیش ^۲	۱۰۷۰۲- اُمت مرحومه ^۲ در آیین و کیش
بَد رسد بر بَد، نکویی بر نکو ^۳	۱۰۷۰۳- او نه زایشان است و نه ایشان از او
ده برابر گیرد از نیکی بَدَل ^۴	۱۰۷۰۴- هر که او آید به نیکی در عمل
دادِ واجب را نباشد حصر و حد	۱۰۷۰۵- نیست از ده قصد تعیین عدد
کاوست بر پاداش خیری متمس	۱۰۷۰۶- کرده تعیین عدد بر اهل حس
کی بود پاداش فعلش هیچ یاد؟	۱۰۷۰۷- و آن که باشد طاعت او را از و داد



۱- مفهوم کلی ابیات ۱۰۶۸۹ تا آخر ۱۰۶۹۹ ← [آن کسانی که در اثر اختلاف کلمه دین خود را متفرق ساختند و اختلافشان هم از روی علم بود، بر راه تو که اساسش وحدت کلمه است قرار ندارند و سرانجام کار ایشان با پروردگارشان است و خدای تعالی روز قیامت ایشان را آگاه می‌سازد به آنچه که می‌کردند و حقیقت رفتارشان را که خود گروگان آنند بر ایشان روشن می‌سازد. (پس با اینکه گروهی گفته‌اند آیه ۱۵۹ اشاره دارد به مشرکین و یا اهل بدعت و یا ترسا و یهود، هیچ وجهی نیست که بگوییم آیه شریفه صرفاً برای تبرئه رسول

خدا(ص) از مشرکین و یا مشرکین و یهود و انصاری است، بلکه آیه مطلق است و بیزاری رسول خدا را هم از نامبردگان می‌رساند و هم از اهل بدعت و مذهب تراشان امت اسلام]. (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

در جلد پنجم ترجمه تفسیر شریف بیان السعادة آمده است:

[... پس بنا بر قرائت «فرقوا» (با تشدید راء) معنی آیه (إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا...) این است: کسانی که دین خودشان را که از طریق قلب به سبب ولایت تکوینی به آنها رسیده است از ارائه طریق عقل (ناقص) گرفته و بر هواهای فاسد متفرق و پراکنده سازند، یا این که آنچه را از این راه به سبب ولایت تکلیفی از ایمان به آنها رسیده و در دل‌های آنان داخل شده است (بازی به وسیله غفلت) و اغراض فاسد (وسوسه‌های نفس اماره) و مهم‌های متفرق پراکنده سازند... یا معنی «فَرَّقُوا دِينَهُمْ» این است که دینشان را تکه تکه کردند، بدین نحو که به بعضی ایمان آوردند و به بعضی کافر شدند، یا در دینشان مختلف شدند و هر کدام دینی غیر از این دیگری اختیار کردند، چنان‌که وارد شده است که امت از هم جدا و بر هفتادوسه فرقه تقسیم می‌شوند.

«وَفَارَّقُوا دِينَهُمْ» نیز خوانده شده است یعنی به جهت غفلت تامی که از طریق قلب داشتند از ولایت تکوینی خود جدا شدند، یا از ولایت تکلیفی خود به سبب هجرت و غفلت از ذکرشان که در قلب آنها داخل شده بود جدا شدند، یا از علی(ع) جدا شدند. و چنان‌که در خبر وارد شده است، مقصود از آیه «فَارَّقُوا دِينَهُمْ» مفارقت از علی(ع) است. (به اختصار).

۲- اَمَّتْ مَرْحُومَهُ: مسلمانان، مسلمین. ملت اسلام. گروه پیروان رحم شده.

۳- [در تفسیر قمی از پدرش از نصر از حلبی از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق(ع) روایت شده که در ذیل آیه «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا...» فرمود به خدا سوگند که اهل سنت نیز دین خود را دسته دسته کردند. (یعنی مذاهب مختلفه‌ای در اسلام به وجود آوردند). در حدیثی هم آمده است که به زودی امت اسلام به هفتادوسه فرقه متفرق می‌شوند]. (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۴- ایشان که صراط مستقیم را پی بر نبودند و در سنت و جماعت راست نرفتند و راه‌های

حیرت و ضلالت برگرفتند، نه ایشان امت تواند از روی اتباع، نه توشفیع ایشان. نه ایشان را نور بصیرت، نه چراغ معرفت، نه سخن بر بیئت، نه اتباع کتاب و سنت. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدةالابرار).

۵- [از فضل اوست که حسنات بنده، یکی، ده شود و از فضل او سیئات به حسنات تبدیل شود. حسنات «عابدان» دیگر است و حسنات «عارفان»، دیگر. عابدان در مقام خدمت‌اند و عارفان، بر بساط شهود، در مقام قربت و انس مشاهدت‌اند. حسنات هر کس بر اندازه روش او. حسنات زاهدان، همتی، مه از دنیا. حسنات مریدان مرادی است مه از عقبی. حسنات صدیقان اشتیاقی است به دیدار مولی. زاهدان را خدمت است بر سنت، مریدان را معرفت در مشاهدت صدیقان را ثنا است در حقیقت. این است نهایت روش سالکان و غایت رتبت صدیقان، آغاز جذبۀ حق]. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدةالابرار).



- | | |
|--|--|
| ۱۰۷۰۸- مرحبا آن عشق جمع ^۱ پاکباز | که یک از ده مسی نداند هیچ باز |
| ۱۰۷۰۹- او همی خواهد که میرد پیش دوست | نه عوض خواهد نه جز در بند اوست |
| ۱۰۷۱۰- کی به یاد او جزا و خدمت است | یسا که این رنج است و آن یک راحت است |
| ۱۰۷۱۱- شرح این باید نوشت از خون دل | نسیست جایش در کتاب و در سجل ^۲ |
| ۱۰۷۱۲- من بسی این راه بسر پسیموده‌ام | تا چه دانی در چه حالی بوده‌ام |
| ۱۰۷۱۳- عشق خواهد کاین بیان افشا شود | تا که عاشق تسند و بسی پروا شود |
| ۱۰۷۱۴- گر نسیایی مستمع در جستجو | سر فرو در چاه کن با خویش گو |
| ۱۰۷۱۵- همچو آن کو سر فرو در چاه کرد ^۳ | خاک را از سرّ خویش آگاه کرد |
| ۱۰۷۱۶- گفت من بودم نهان در ذات خود | داشتم عشقی چنان بر ذات خود ^۴ |
| ۱۰۷۱۷- عشق بر افشای رازم چاره کرد | پرده خلوت نشین را پاره کرد |
| ۱۰۷۱۸- از هویت ^۵ آمدم ساری ^۶ شدم | شاه بودم رند بسازاری شدم |

- ۱۰۷۱۹- عشق مستی کرد و رسوایی گرفت
- ۱۰۷۲۰- جلوه گر شد عشق و عالم خلق شد
- ۱۰۷۲۱- چشم چون افکند از نزدیک و دور
- ۱۰۷۲۲- جست تیری از کمان غیرتش^۸
- ۱۰۷۲۳- دید باقی در سرا جز یار نیست
- ۱۰۷۲۴- هست تنها در همان خلوت^{۱۱} که بود
- ۱۰۷۲۵- خلوتش هم نبود الا ذات^{۱۴} او
- ۱۰۷۲۶- رازدان هوش ما بی هوشی است
- ۱۰۷۲۷- چون نباشد غیر من دمساز من
- ۱۰۷۲۸- زور مستی باده چون افزون کند
- ۱۰۷۲۹- تا رسد بر دور آخر پی به پی
- ۱۰۷۳۰- هست این هم مستی از ظنور ما
- ۱۰۷۳۱- گه سخن بآدار و گه با چه کنم
- ۱۰۷۳۲- چه مگر دل گردد و محرم شود
- ۱۰۷۳۳- عشق را منزل نبود ار دل^{۲۰} نبود
- ۱۰۷۳۴- موج عشق از جزر و مد عاجلم
- ۱۰۷۳۵- می وزد گویی نسیم صبح باز
- ۱۰۷۳۶- یا هنوزم مست و می آید به گوش
- ۱۰۷۳۷- گو به خود نآید ز روی اختیار
- ۱۰۷۳۸- صبح روشن گشت و مردم در عبور
- ۱۰۷۳۹- مغز او ریزند بیرون از دماغ
- ۱۰۷۴۰- رو بپوشانید از بیسیگانه اش
- ۱۰۷۴۱- تا زبوی باده باز آید به هوش
- ۱۰۷۴۲- صبح^{۲۸} مستان را به هوش آرد تمام
- راه فرق از جمع یکستایی گرفت
- جامه شه بود دیبا، دلق شد^۷
- دید معشوق است یکجا در ظهور
- شد نشان، غیر آنچه بُد در خلوتش^۹
- جلوه گر از غیر او دیار^{۱۰} نیست
- جمع و فرقی نیست^{۱۲} یا غیب و شهود^{۱۳}
- گر بری پی سوی او آیات او
- با چه این گویم که ره خاموشی است^{۱۵}
- چاه چبود تا که پوشد راز من؟^{۱۶}
- دور^{۱۷} اول مست را چون کنند
- مست، دیگر نه قدح بیند نه می^{۱۸}
- اول و آخر ندارد دور ما
- عقل را ز افسانه ها گمراه کنم^{۱۹}
- تا به آن گوش و زبان همدم شود
- جمله دریا بود اگر ساحل نبود^{۲۱}
- خواهد از بحر افکند بر ساحلم^{۲۲}
- بر سر آید بوی عقل و امتیاز^{۲۳}
- اندر آن مستی صدا از می فروش^{۲۴}
- از میان ره کشیدش بر کنار
- با لگد کوبندش از نزدیک و دور
- تا زمی دیگر نگیرد کس سراغ
- مست اندازید در میخانه اش^{۲۵}
- یا ز بانگ چنگ^{۲۶} و نی^{۲۷} وقت خروش
- وین هنوز افتاده باشد تا به شام^{۲۹}

- ۱۰۷۴۳- شام چون شد دور بی‌هوشی سراسر است
 ۱۰۷۴۴- صبح دیگر مست شب باشد هنوز
 ۱۰۷۴۵- می‌رود بی‌جام و می‌از خود مدام
 ۱۰۷۴۶- خاصه کآن مه‌رو ۳۱ دهد پیمان‌اش ۳۲
 ۱۰۷۴۷- خاصه پیشش تاب اگر گیسو دهد ۳۳
 ۱۰۷۴۸- فتنه سازد نرگس مستانه ۳۴ را
 ۱۰۷۴۹- جای مستی نیست گر اینجا کجاست؟
 ۱۰۷۵۰- چاره را گوید در گوشش کنون
 ۱۰۷۵۱- نهی مستان کرد و گفت از هر کنار
 ۱۰۷۵۲- تا دگر مستی برون از می‌کده
 ۱۰۷۵۳- سر نهد آنجا که می‌خورد از کدو ۳۷
 ۱۰۷۵۴- بی‌ادب را گوته سر باشد، نه تن
 ۱۰۷۵۵- گر چه این هم چاره بیچارگیست
 ۱۰۷۵۶- گر به‌دارش هم زنند از عشق یار
 ۱۰۷۵۷- خود «صفی» جان می‌سپارد بر لبش ۴۰
 ۱۰۷۵۸- بر کلام او دهد جان بی‌درنگ
 ۱۰۷۵۹- خون من گر یار خواهد ریخته
 ۱۰۷۶۰- هم روم رقصان ۴۱ به‌دار از خواست خود
 ۱۰۷۶۱- لیک من گرمست بودم گر خراب ۴۲
 ۱۰۷۶۲- مرد عشق از دار گسرد سرفراز
 ۱۰۷۶۳- تا که حفظ حکم او محکم کنم
 ۱۰۷۶۴- ور که هم مستی کنم از جام ۴۳ اوست
 ۱۰۷۶۵- می‌دهد بر من قدح ۴۵ گوید بگیر
 ۱۰۷۶۶- بعد مردن زنده باقی شوی ۴۷
- وقت مسخموری ۳۰ و دور دیگر است
 واندر این مستی نه شب داند نه روز
 تا چه باشد چون کشد پیوسته جام
 خاصه گر گوید به‌گوش افسانه‌اش
 ره دل دیوانه‌اش بر مو دهد
 مست گیرد با قدح دیوانه را
 تا ابد نآید به‌هوش ار او به‌جاست
 آن که دانی آمد از خلوت برون ۳۵
 مستی ار پایید بکشیدش به‌دار
 نآید اندر شهر و نآرد عربده ۳۶
 ور کنند غوغا، بگسیریدش گلو
 سنگ بارانش کنید از مرد و زن ۳۸
 تا ابد مستی چنین ۳۹ را چاره نیست
 نه خبر از سنگ دارد نیسی ز دار
 و آن حدیث دلنشین و منزلش
 گر کشند از تیغ او را گر زسنگ
 خسود شوم بر تسبیح تیز آویخته
 پیش او مردن به از عمر ابد
 راز او پوشیدم اندر صد حجاب
 لیک من گفتم به‌چه، پوشیده، راز
 هم نه هیچ از نظم شهرش کم کنم
 مستی و بی‌هوشی‌ام ۴۴ بر کام اوست
 پیش لعلم ۴۶ چون زخود رفتی، بمیر
 بر همه میخوار گان ۴۸ ساقی ۴۹ شوی

۱۰۷۶۷- نک ز بهر حفظ اسرار مقام	باز گردهم سوی تفسیر کلام
۱۰۷۶۸- تا به یک طاعت بگیرم ده جزا	زو که ذاتش واحد است اندر عطا
۱۰۷۶۹- گر چه داد او نیاید در شمار	هر دم احسانش رسد بیش از هزار
۱۰۷۷۰- هیچ نآرد جرم کس ار در نظر	رحمتش یارد به عاصی چون منظر ۵۰
۱۰۷۷۱- ور به سوء فعلی آید از خدا	نیست او را جز به مثل آن جزا
۱۰۷۷۲- مُخطی ۵۱ و مأجور ۵۲ را از بیش و کم	نیست وارد هیچ از وجهی ستم



- ۱- عشق جمع: منظور عشق به معشوق حقیقی است که در آن تفرقه و دورویی نباشد و رجوع به عالم الهی و شهود حق است و عشقی است که خدای را بی خلق ببیند و اغیار را در آن راه نباشد. مسلم است که چنین عشقی به محاسبه و ملاحظه نمی‌پردازد و فرق یکی یا چند تا را نمی‌داند و تنها چیزی را که می‌شناسد، وصال به دوست است.
- ۲- سبج: نامه، حکم، قبالة شرعی، طومار، عهد و پیمان. دفتر (این معنی مناسب‌تر است).
- ۳- اشاره به مولا علی (ع).

۴- اشاره به حدیث معروف «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَاحْبِيبْتَ اَنْ اَعْرِفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكِي اَعْرِفَ ...» در کتاب «انسان کامل» عزیزالدین نسفی آمده است: [... داود پیغمبر (ع) از خدای سؤال کرد که خلق را چرا آفریده‌ای؟ خدای تعالی جواب داد و فرمود که من گنجی بودم مخفی، می‌خواستم که ظاهر شوم. اگر این عبارت را و این جواب را فهم نمی‌کنی که به غایت است به عبارتی دیگر فروتراز این بگویم. «عشق» است که این‌ها می‌کند. افراد موجودات جمله مملو از عشق‌اند.

گر عشق نبودى و غم عشق نبودى چندین سخن نعرز که گفتی، که شنودی؟
 و ر باد نبودى که سرزلف ربودى رخسارۀ، معشوق به عاشق که نمودی؟

و اگر این عبارت را فهم نمی‌کنی که بلند است، به عبارتی فروتر بگویم. این همه از جهت آن است که تا آدمی به کمال خود رسد، و با غنیمت بسیار به حضرت پروردگار خود باز گردد و در جواب حضرت ذوالجلال ابد الآباد در لذت و راحت باشد. و روح آدمی به طلب کمال آمده است، و کمال آدمی آن است که علم و طهارت و حضور و اشتیاق حاصل کند.

یعنی از ما سوی الله روی بگرداند و روی به پروردگار خود آورد و خود را و پروردگار خود را شناسد و مشتاق پروردگار خود و ملازم درگاه وی گردد، و در علم و طهارت، و اشتیاق از عقول و نفوس عالم علوی بگذرد تا به جوهر اول تواند رسید، و دایره را تمام تواند کرد، که دایره تا به اول خود نرسد، تمام نشود. تفصیل و ظهور تام که مقام معرفت است بی تجلی به‌صور مظاهر که عبارت از «استجلاء» است ظاهر نمی‌شود.

و در کتاب «مرصادالعباد» نجم رازی این‌گونه ذکر شده است که:

... و اما معرفت شهودی معرفت خاص‌الخاص است که خلاصه موجودات و زبده کاینات‌اند، کونین و خافقین تبع وجود ایشان است، و به حقیقت نقطه دایره ازل و ابد، بود ایشان است... فایده تعلق روح به قالب حقیقت این معرفت بود، زیرا که ارواح بشری را چون ملایکه از صفات ربوبیت برخوردار می‌بود، و لکن از پس تنق عزت چندین هزار حجاب نورانی واسطه بود، که اگر رفع یک حجاب می‌کردند، جملگی ارواح چون جبرئیل که روح القدس بود فریاد بر آوردندی که «لودنوث انملة لا حترقت». این هنوز از خاصیت پرتوانوار حجب است آنجا که حقیقت تجلی صفات الوهیت پدیده آید که معرفت شهودی نتیجه آن شهود است. وجود مجازی ارواح با حقیقت آن شهود که «جاء الحق وَ زَهَقَ الباطل ان الباطل كان زهوقا» برخواند، برخورداری معرفت که را تواند بود؟ و این بدان سبب است که روح در غایت لطافت است، پذیرای عکس تجلی صفات الوهیت نمی‌تواند شد، و ملایکه هم‌چنین، و حیوانات را مدرکات پنج‌گانه عقل و دل و سر و روح و خفی نداده‌اند که بدان ادراک انوار تجلی صفات الوهیت کنند. پس حکمت بی‌نهایت و قدرت بی‌غایت آن اقتضا کرد که در وقت تخمیر طینت آدم به ید قدرت در باطن آدم که گنجینه خانه غیب بود، دلی زجاجه صفت بسازد. کثیفی در غایت صفا، و آن را در مشکوة جسد کثیف کدر نهد و در میان زجاجه دل، مصباحی سازد که «المصباح فی زجاجه» و آن را سر گویند و قتیله خفی در آن مصباح نهد. پس روغن روح را که از شجره مبارکه «من روحي» گرفته است، نه شرقی عالم ملکوت بود، و نه غربی عالم ملک، در زجاجه دل کرد. روغن در غایت صفا و نورانی‌تی بود که می‌خواست تا ضوء مصباح دهد، اگر چه هنوز نار به او ناپیوسته بود «یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار» از غایت نورانیت

روغن روح، زجاجه دل به کمال نورانیت «الزجاجه کأنها کوب دُرّی» رسید.

عکس آن نورانیت از زجاجه بر هوای اندرون مشکوة افتاد، منور کرد، عبارت از آن نورانیت عقل آمد. هوای اندرون مشکوة را که قابل نورانیت زجاجه بود، قوای بشری گفتند، پرتوی که از اندرون مشکوة به روزن‌های مشکوة بیرون آمد را «حواس خمس» خوانند. و تا این آلات و اسباب مدرکات بدین وجه به کمال نرسید، سیر «کنت کنزاً مخفياً» آشکار نشد. یعنی ظهور نورالله را این مصباح بدین آلات و اسباب می‌بایست، و تا این مصباح نبود، اگر چه ائیر نارالهی محیط ذرات کاینات بود که «الا إنه بکل شیء محیط» اما مکنون «کنت کنزاً مخفياً» بود. ظهور نور آن نار را این مصباح، با این آلات می‌بایست... بدان که آدمی را پنج حالت است: اول حالت، «عدم» ... دوم حالت «وجود در عالم ارواح»... سوم حالت «تعلق روح به قالب» ... چهارم حالت «مفارقت روح از قالب» ... پنجم حالت «اعادت روح به قالب»... و این پنج حالت انسان را به ضرورت می‌بایست تا در معرفت ذات و صفات خداوندی به کمال خویش تواند رسید، و آنچه حکمت خداوندی بود در آفرینش موجودات به حصول پیوند، که: «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف»... و مقصود از وجود انسان معرفت ذات و صفات حضرت خداوندی است چنان‌که داود علیه السلام پرسید «یارب بماذا خلقت الخلق» و خداوند پاسخ فرمود: «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» و معرفت حقیقی جز از انسان درست نیامد، زیرا که ملک و جن اگر چه در تعبد با انسان شریک بودند، اما انسان در تحمل گرانی بار امانت معرفت از جملگی کاینات ممتاز گشت ... از بهر آنکه از جملگی آفرینش، نفس انسان بود که آینه جمال نمای حضرت الوهیت خواست بود و مظهر و مظهر جملگی صفات او. و اشارت «و خلق آدم علی صورته» بدین معنی باشد ... خداوند می‌فرماید که آدمیزاد را ما برگرفتیم، او محمول عنایت ماست در بر و بحر و بر عالم اجسام است و بحر، ملکوت و بز و بحر آدمی را بر نتواند گرفت زیرا که او بار امانت ما را دارد ... چون آدمی آن بار برگرفت بز و بحر او را با آن بار چگونه بر نتواند گرفت، چون او با همه عجز و ضعف بار ما کشد ما با همه قوت و قدرت و کرم اولی‌تر که بار او کشیم، زیرا که ما، عاشق و معشوقیم، آنچه ما را با آدمی و آدمی را با ما افتاده است نه ما را با دیگری و نه دیگری را با

ما افتاده است ... اگر چه به حقیقت میان عاشق و معشوق بیگانگی و دوگانگی نیست ... بلکه جامهٔ عشق را تار، «يُحِبُّهُمْ» آمد و پود، «يُحِبُّونَهُ»، سررشته فتنهٔ این حدیث، از اشارت «فاحببتُ أنُ أعرف» برخاست و لیکن، سخن گفتن بالباها نیست ... [ذات حق که هستی مطلق است در کمال نوریت خود مخفی بود و ظهور کل موقوف بود به تجلی که عبارت است از ظهور حق به صورت اعیان ثابتة] ← «کنز مخفی» (*).

۵- هویت: مرتبهٔ «ذات صرف» را گویند و مرتبهٔ احدیت و لاهوت اشارت است از آن. هویت حق تعالی عین اوست که ظهور آن ممکن نیست. هویت از لفظ «هو» [← «هو» (*)] گرفته شده که اشاره به غایت است و آن در بارهٔ خدای تعالی اشاره است به کنهٔ ذات او به اعتبار اسماء و صفات او یا اشعار به غیبیت آن.

۶- ساری: اثر کننده و در رونده به همهٔ اجزای چیزی. نفوذکننده و در آینده و جریان نماینده. سرایت کننده.

۷- مفهوم کلی بیت ۱۰۷۱۸ تا آخر ۱۰۷۲۰ ← «عشق» می‌گوید که از مرتبهٔ هویت و ذات صرف که احدیت و لاهوت است و واحد مطلق، در مراتب کثرات سریان پیدا کردم و در جمیع مراتب اعداد ساری و در قوس نزولی از مرتبهٔ ذات حق که پادشاه حقیقی است در جمیع ذرات کاینات جاری شدم تا از این طریق همهٔ اشیاء و ممکنات به او قائم شوند، حال آنکه او واحد کثیر و فرد جامع است. در شرح گلشن راز است که: [متصوفه، عشق را مساوی وجود دانستند که در تمام ذرات موجودات ساری است و برخی از آنان مصدر کل اشیاء را «عشق» شناختند و فخرالدین عراقی در «لمعات» خدا را عشق دانسته که بر خویش عاشق شده و به صورت معشوق در کسوت اعیان موجودات درآمده است و بنابر این صدر و ذیل عالم خلقت، جز عشق چیز دیگری نیست.

پیمبر عشق و دین عشق و خدا عشق ز فوق العرش تا تحت الثری عشق

چون مبدأ کل عشق و علت فاعلی خلقت، عشق و غایت وجود، عشق است و فقط عشق هم هست که با مدد آن آدمی می‌تواند به سر منزل معرفت و قرب مبدأ عشق برسد، بدین جهت انسان در جهان به غیر از عشق به چیز دیگری نباید دل ببندد.

چون در اصل این کار که هستی مطلق حق است و غیر او موجود نیست نیکوبنگری و تأمل و تدبیر نمایی، بدانی که غیر از حق نیست و بیننده که شخص نگرنده است و دیده که انسان است دیدار، که روی است که در آینه نموده شده که عکس باشد، بلکه آینه دیگر که اعیان ثابت‌اند، همه یکی است و حق است که به جمیع صور ظاهر گشته و هر جا تجلی دیگر نموده چه در تجلی اقدس به صور اعیان ثابت که صور معقوله اسماء الهیه‌اند که در علم‌اند به صفت قابلیت ظهور یافته و چه به تجلی مقدس که تجلی شهودی مراد است، به صورت آن اعیان به حسب استعدادات ذات ایشان در عین ظاهر شده است.

عشق هر دم ظهور دیگر داشت	ز آن کند نقش مختلف پیدا
هر دم از کون سر برون آرد	روی دیگر نماید از هر جا

و این مقام احدیت الجمع و مقام محمدی(ص) است که حقیقت وجدانیت در مظهر فردا نیت ظاهر شود.

و در مرصداالعباد آمده است: «... بدان که آنچه از پرتو نور روح خواجه علیه‌السلام گذر کرد بر مراتب ملکوتیات ارواح تا آنجا که به آخر موجودات رسید که ملکوت عناصر مفرده بود و آنچه بر ملکوتیات نفوس گذر کرد هم از پرتو نور روح خواجه بود علیه‌السلام که عقلش گفتیم، تا آنجا که هم به ملکوت عناصر رسید، بر مثال پرگار که گرد دایره برآید چون به نهایت رسید هر دو بهم پیوند و یکی شود. آن هر دو لطیفه، از روح و عقل چون گرد عوالم ملکوت ارواح و ملکوت نفوس برگشتند در آخر مرتبه ملکوت عناصر به هم پیوستند و هر چه صاف آن لطیفه‌ها بود خرج شده بود بر آن نوع که بر مثال قند بیان افتاده است، دُردی قطاره صفت مانده بود، از آن دُرد آن جوهر بیافرید که می‌فرماید: «خلق جوهر اَقْنَطْرَالِیْه فَاذَابَه». پس آن جوهر به تأثیر نظر هیبت به دو نیم کرد که یک نیمه آتش شد و یک نیمه، آب. پس آتش را بر آب استیلا داد تا از آب، دخان برخاست، قصد علو کرد، آتش با دخان روی به علو نهاد از غایت لطافت و گرم روی، آب در نشیب بماند از کثافت و فسردگی و تردامنی طبع. این لطیفه بشنو که چون آن جوهر را حق تعالی به نظر خود منظور گردانید، آن جزو که از پرتو نور محمدی برخاسته بود از آن جزو که از عقل برخاسته بود جدا شد و از نظر حق،

غذای شوق یافت. دیگر باره قصد علو کرد، و آنچه از عقل فسرده برخاسته بود، به تردامنی اینجا بماند و این خاصیت از آنجا بود که روح محمدی را صفات مختلف بود. یک صفت از آن «محبت» بود و و یک صفت «نور» بود. محبت آتش سوزان است و نور، فسرده. پس آن لطیفه که از روح محمدی بر مراتب ارواح گذر کرد از محبت بود و آنچه عقل از او برخاست و بر مراتب نفوس گذر کرد، از نور بود. و میان محبت و عقل منازعت و مخالفت است و هرگز با یکدیگر نساازند. به هر منزل که محبت رخت اندازد، عقل خانه پردازد، هر کجا عقل خانه گیرد، محبت کرانه گیرد.

عشق آمد و کرد عقل غارت	ای دل تو به جان بر این بشارت
ترکی عجمی است، عشق دانی	کز ترک عجیب نیست غارت
می‌خواست که در عبارت آرد	وصف روح او به استعارت
نور رخ او زبانه‌ای زد	هم عقل بسوخت، هم عبارت

آنجا محبت چون از پس چندین حُجُب افتاده بود، و بر مراتب ارواح و ملکوت ارواح و مراتب آن گذر کرده بود از محبوب خویش دور مانده، در ملکوت عناصر آن لطیفه عالم عقل را دریافت. از او بوی آشنایی شنید که هم از آن ولایت آمده بود، اگر چه این سلطان بود و او دربان، اما به حکم آشنایی و هم ولایتی شوق «حُب الوطن من الایمان» در نهادش بجنبید... از غایت اشتیاق محبوب خویش دست در گردن آن لطیفه عقل فسرده آورد ...

و لکن در این مقام که نوق نظر محبوب حقیقی به کام جانش رسید، آتش دروی افتاد، و دست از گردن عقل بیرون آورد. عبارت از او این آمد که جوهر به دو نیم شد، آن نیمه که از «عقل» بود، عقل بددل بود، بترسید، از ترس بگداخت و آب شد. و آن نیمه که از محبت بود از نظر محبوب غذا، یافت، شوق غالب شد، آتش محبت شعله برآورد، آتش پدید آمد. هم‌چنان که میان «آب» و «آتش» مضاد است میان «عقل» و «عشق» هم چنان است. پس عشق با عقل نساخت، او را برهم زد و رها کرد و قصد محبوب خویش نمود.

عقل را با عشق کاری نیست، زودش پنبه کن	تا چه خواهی کرد آن اشتر دل جولاه را
عقل نزد عشق خود راهی تواند برد؟ نه،	نزد شاهنشاه چه کار او باش لشکرگاه را

پس آن جزو که قصد بالا کرد، عالم علوی از افلاک و انجم و غیر آن ساخته شد، و آن جزو که در نشیب بماند، زمین و کوه و دریا و دیگر اجناس از او بیافرید...]

عشق تام یا حکمت مصدر کل همه صور و موجودات و فوق آن و مولد آنهاست.

۸- غیرت ← «غیرت» (*).

۹- خلوت: ضد خلوت، هویدا، آشکار.

۱۰- دیتار: فردی، کسی.

۱۱- خلوت: جای خالی از غیر. جوار حضرت و مقام قرب. کنایه از ذات حق که صبر هستی است و هستی، به حقیقت یکی و تنها یکی است.

۱۲- جمع و فرق: [← «فرق»، جمع (*): مقام جمع (*)].

۱۳- غیب و شهود: [← «غیب» (عالم غیب) (*): «شهود» و «عالم» «شهود» (*)].

۱۴- ذات او: [← «ذات» (*): و «ذات حق» (*)].

۱۵- مفهوم بیت ۱۰۷۲۶ ← چون راز و رمز زمان هوشیاری و صحو عاشق در هنگام سکر و بی‌خبری او که زمان مغلوب شدن وی از اجلال و عظمت محبوب حقیقی است برملا می‌شود با چاه می‌گوید که تنها راه، خاموشی گزیدن، و لب فرو بستن است.

۱۶- مفهوم بیت ۱۰۷۲۷ ← وقتی که هیچ‌کس به جز خودم دمساز و همراز من نیست چاه چه باشد که بتواند راز مرا بپوشاند و برملا نسازد.

۱۷- دور: یکبار شراب پیمودن به همه حریفان مجلس. (دور اول: اولین دوره گردش جام شراب برای تناول حاضران بزم، یک صراحی از می‌محبت). منظور بیت ۱۰۷۲۸ این است که وقتی می‌محبت و عشق الهی و تجلی ذاتی بر قدرت خود بیفزاید، از همان صراحی اول، اهل ذوق و مستی را به مرحله جنون و بی‌خودی و سرگستگی می‌رساند و باعث مغلوبی عاشق می‌شود.

۱۸- مفهوم بیت ۱۰۷۲۹ ← و وقتی که نوبت به آخرین دوره گردش جام می‌محبت می‌رسد، مست محبت الهی و شراب تجلی ذاتی، از تمام قیود مراتب کثرات افعال و اسماء و صفات وارسته و به مقام اطلاق ذاتی پیوسته و به این مقام که مستلزم رفع اثینیت است می‌رسد و به

«فناء فی الله» و «بقاء بالله» متحقق می‌شود و دیگر حتی جام می‌محبت و خود می‌محبت را نمی‌بیند و تنها و تنها، او را می‌بیند و باقی به حق می‌شود. (قدح را کنایه از پیر، و مرشد نیز می‌توان دانست که باطنی پراز شراب محبت و عشق الهی دارد).

۱۹- مفهوم بیت ۱۰۷۳۱ ← آن‌گاه که در حالت غلبه سکر و مستی و استغراق به سر می‌برم، حلاج وار، از روی حیرت و وله هیمان، در مشاهده محبوب، و به واسطه دوری از تفرقه، در باطنم نشاط و انبساطی به وجود می‌آید که حواسم از محسوسات غافل می‌شود و تمیزم از بین می‌رود و از غایت بی‌خودی، بر سردار، «انالحق» می‌گویم و یا در آن زمان، اسرار عشق آن محبوب لم یزلی را در چاه بازگو می‌کنم و عقول جزیی را از بیان افسانه‌ها و رموز عشق گمراه می‌سازم.

۲۰- در مرصادالعباد آمده است: [بدان که دل بر مثال آسمان است در آدمی و تن، بر مثال زمین، زیرا که خورشید روح از آسمان دل بر زمین قالب می‌تابد و آن رابه نور حیات منور می‌دارد... چون سلطان ذکر، ساکن ولایت دل شود، دل با او اطمینان و انس گیرد... تا ذکر و محبت دنیا و آخرت و هر چه در آن است در دل می‌آید، بداند که هنوز کدورت و بیماری دل باقی است هم به مصقل «لااله الا الله» و شربت نفی ماسوای حق، ازالت آن باید کرد تا آنکه که دل نقش‌پذیر کلمه شود و دل به جوهر ذکر متجوهر گردد. آنجا هیچ اندیشه ای غیر حق بنماند و همه سوخته شود و نور ذکر و جوهر کلمه قایم مقام جمله نقوش ثابت گردد. شیخ مجدالدین فرماید، قدس الله روحه العزیز:

تا دل زبد و نیک جهان آگاه است	دستش زبد و نیک جهان کوتاه است
زین پیش دلی بود و هزار اندیشه	اکسون همه «لااله الا الله» است

در این وقت سلطان عشق، رایت سلطنت به شهر دل فرو فرستد تا بر سر چهار سوی دل و روح و نفس و تن بزنند... دزدان شیاطین که همکاران نفس بودند، بشنوند و سیاست سلطانی ببینند، شهر جسد خالی کنند و از ولایت، رخت بیرون برند... سلطان عشق، جمله اوباش و رنود صفات ذمیمه نفسانی را از رندی و ناپاکی توبه دهد و خلعت بندگی در گردن ایشان اندازد و سرهنگی درگاه دل بدیشان ارزانی دارد... چون شهر جسد، از غوغای رنود

شیاطین و تشویق اوباش صفات ذمیمه نفسانی پاک گشت و آینه دل از زنگار طبیعت، صافی شد. بعد از این بارگاه جمال صمدیت را شاید، بلکه مشروقه آفتاب جمال احدیت را زیبد. اکنون سلطان عشق را به شحنگی فرود آرند و شهر دل را به زیور و لآلی و جواهر یقین و اخلاص و توکل و صدق و کرم و مروت و فتوت وجود سخاوت و حیا و شجاعت و فراست و انواع صفات حمیده و خصال پسندیده بیارایند. چه بوده است؟ سلطان حقیقی به خلوت سرای دل می آید و معشوق اصلی، از تنق جلال جمال می نماید، دیگر باره چاوش «لاله» بارگاه از از خاصگیان صفات حمیده هم خالی می کند، زیرا که غیرت، نفی غیرت می کند.

پس در این مقام، «دل» محل ظهور جملگی حق گردد و چون صفات بر دو نوع است، صفات لطف و صفات قهر، و دل مظهر این دو صفت گشت، حضرت عزت گاه به صفت لطف آشکارا شود بر دل و گاه به صفت قهر، و دل پیوسته در تصرف و تقلب ظهور این دو صفت باشد ...].

۲۱- مفهوم بیت ۱۰۷۲۳ ← اگر دل نبود (دل، نفس ناطقه است و محل تفصیل معانی و مخزن اسرار حق و خلوتخانه عشق و محبت خدا و محل ادراک حقایق و اسرار معارف) عشق مأوی و مسکنی نداشت و دائماً هم چون دریای موج در تلاطم بود و بحر موج سکر و مستی به ساحل صحو و هوشیاری نمی رسید. اما با وجود دل، عاشق، اسرار معشوق را به ساحل آرام آن می رساند و در آن مخزن جای می دهد و از سکر و مستی به صحو و هوشیاری می رسد.

۲۲- مفهوم بیت ۱۰۷۲۴ ← رجوع شود به توضیح شماره ۲۱

۲۳- مفهوم بیت ۱۰۷۲۵ ← گویی باز هم شام سکر و بی خبری به پایان رسیده و نسیم صبح هوشیاری و صحو بعدالمحو می وزد و هم، از این روست که بوی آمدن به سوی «ممکن» و «فرق» و از سرای خاص حق بیرون شدن و تمیز دادن وجود از یکدیگر به مشام می رسد.

← «فرق» (*): جمع (*): «بقا بعد از فنا» (*).

۲۴- می فروش: در اصطلاح به پیرمرشد می گویند که به مرتبه کمال تکمیل رسیده و مستی بخش مرید می شود و بر قلوب مریدان مستعد و مستحق، افاضه محبت می کند.

۲۵- میخانه: در اصطلاح متصوفه به خانقاه پیرومرشد می گویند. هم چنین کنایه از عالم

لاهورت و باطن عارف کامل است که در آن شوق و ذوق و عوارف الهیه بسیار است. (معنی اول مناسب‌تر است).

۲۶- چنگ: کنایه از پیر، و مرشد است.

۲۷- نی: در اینجا کنایه از روح انسان کامل و ولی واصل و مکمل است. [«نی» (ن)]

۲۸- صبح: کنایه از فرارسیدن زمان بازگشت سالکان راه حق از حالت استغراق در بحر وحدت به ساحل صحو بعدالمحو و فرق بعدالجمع.

۲۹- اشاره است به آن قسم از سالکان راه اله که نور تجلی اهلی نور عقلشان را مستور نموده و از استغراق در بحر وحدت، مطلقاً دیگر به صالح صحو و هوشیاری و مرتبه عقل باز نمی‌آیند و مسلوب‌العقل می‌گردند و به آنها، «والهان طریقت» گویند.

۳۰- مضموری: مستی.

۳۱- مه‌رو: کنایه از «پیر» و «شیخ طریقت» و نیز محبوب جمیل لم یزلی.

۳۲- پیمانہ: جام می‌محبت الهی، و نیز به معنی دل عارف و صوفی که در آن مشاهده انوار غیبی کنند و ادراک معانی نمایند.

۳۳- گیسو را تاب دادن: کنایه از پیچ و تاب قیود کثرات و احکام آنهاست که مانع و حاجب مشاهده جمال مطلق‌اند.

۳۴- نرگس مستانه: کنایه از انوار ذات بی‌نیاز و مستغنی مطلق.

۳۵- مفهوم بیت ۱۰۷۵۰ «از جانب آن «می‌فروش» (که در بیت ۱۰۷۳۶ به وی اشاره شده، و منظور، همان پیر، و مرشد است) می‌گوید که چاره کار را (که همانا روپوشاندن عاشق از بیگانگان حریم دوست، و انداختن عاشق مست به میخانه محبت الهی است تا در آنجا از بوی باده به هوش آید و سرّ محبوب را در حضور بیگانگان فاش ننماید)؛ در گوش آن محب سرگشته بگویند، چرا که «آنکه دانی» از خلوت خود بیرون آمده است (منظور از «آن که دانی» را می‌توان «محتسب» عقل دانست که اصطلاحاً به عقل معاش و ناهی و مانع تجرع باده محبت گفته می‌شود که خود را شیخ الاسلام دارالبدن دانسته و منکر عشق و ارباب عشق است، و یا می‌توان آن را بیگانگان حریم دوست معنا نمود که مستان باده محبت الهی را نهی

می‌نمایند و به جرم عشق به دارمی آویزند).

۳۶- عربده: در اینجا کنایه از اظهار عشق و محبت عاشق سرگشته است که به مذاق بیگانگان آن خوش نیاید.

۳۷- کدو: قدام، از کدو پیاله و ساغر و ظرف شرابخوری می‌ساختند یعنی کدو را خشک و مجوف می‌کردند و در آن شراب می‌نوشیدند. این کدو به شکل صراحی باگردنی نسبتاً دراز و دنباله‌ای درشت و مدور است که پوست آن زرد و مغزش کم حجم است و از آن ته قلیان را که میانه در آن قرار می‌گیرد می‌سازند و به جای ظرف نیز به کار می‌رفته است. به این نوع کدو، «کدوی سیکی» و «چمانه» و در خراسان به آن «کدوی چلمی» نیز می‌گویند.

۳۸- مفهوم ابیات ۱۰۷۵۳ و ۱۰۷۵۴ ← به آن مست و بی‌خودی که اسرار معشوق را هویدا می‌کند بگویند که تنها سر به خلوتخانه محبوب و مقام مشاهده جمال محبوب که در آن تجرع می‌محبت الهی می‌نمود بنهد و اگر افشای اسرار نماید از آن کار ممانعت به عمل آورید چرا که او را که ادب فاش ننمودن راز معشوق را نگاه ندارد همان به که زنده نباشد و سنگسار و یا به دار مکافات کشیده شود، که گفته‌اند:

«مَنْ أَظْهَرَ سِرَّ الرَّبُّوبِيَّةِ فَوَجَبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ» (کسی که راز ربوبیت را آشکار ساخت، کشتن او واجب است).

شیخ فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء آورده است که: «چون منصور حلاج را بردار می‌کشیدند، هاتف آواز داد که او را اطلاع دادیم بر سری از اسرار وجود، پس جزای کسی که سر ملوک را فاش کند این است. و نیز شبلی گفت که: «شب اول بر سر تربت منصور نماز کردم، و سحرگاه مناجات کردم، گفتم: الهی این بنده تو بود، مؤمن و عارف و موحد، این همه بلا جزای او کردی؟ خواب بر من غلبه کرد، فرمان حق شنیدم که: از آن کردم که سرما به غیر ما گفت.»

حافظ می‌فرماید:

گفت آن یار کز و گشت سرِ دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

- ۳۹- مستی چنین: منظور، آن سالک عاشق است که مغلوب و مسلوب‌العقل شده و در استهلاک و اضمحلال در محبت، از خود و اغیار بی‌خبر است.
- ۴۰- لَب: کلام. نَفْسِ رَحْمَانِی که افاضه وجود بر اعیان (موجودات خارجی، جوهر باشد یا عَرَض) می‌کند و به لطف کامل خود، عاشق را از سرگشتگی و دوری، به کنار قبول می‌آورد و محروم نمی‌گذارد «و نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی» (و از روح خود در آن دمیدم) (سوره حجر، آیه ۲۹) عبارت از این فیض است.
- ۴۱- رقصان: همراه با هیجان روح در زیارتگاه ازل آن زمان که وجود حق را در لباس حسن می‌نگرد و دچار فرح می‌شود.
- ۴۲- خراب: آن مست که در کمال استغراق دل در محبت محبوب به سر می‌برد.
- ۴۳- جام: مجلای تجلیات الهی و مظاهر انوار نامتناهی، اعم از آن که در مقام طور سری باشد یا طور روحی یا طور خفی.
- ۴۴- بی‌هوشی: مغلوب شدن از خوف، اجلال، عظمت، هیبت و یا محبت بنده و سالک، طوری که حکم او، حکم مجانبین شود و خطاب از وی برخیزد.
- ۴۵- قدح: در اینجا مراد، جام می‌محبت الهی است.
- ۴۶- لعل: کنایه از لب معشوق (← توضیح شماره ۴۰ همین زیرنویس).
- ۴۷- [← «بقا بعد از فنا» (*) و «موت ارادی» (*)].
- ۴۸- میخوارگان: اهل محبت، ساکنان مرتبه واحدیت و لاتعیّن که همان اعیان ثابت و صور علمیه هستند.
- ۴۹- ساقی: آنکه شراب محبت و معرفت به خورد عاشقان می‌دهد.
- ۵۰- مَطَر: باران.
- ۵۱- مَخْطی: ناصواب. گناه کننده به عهد.
- ۵۲- مَاجور: اجر و پاداش یافته.

قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّي

بگو: محققاً مرا خدایم

إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِثْلَ آبِرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ

به راه راست هدایت کرده، به دین استوار، همان آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکین

الْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ

منزه بود. (۱۶۱) بگو: همانا نماز و طاعت و تمام اعمال من و حیات و مبادت من همه برای خداست

رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ

که پروردگار جهانیان است. (۱۶۲) که او را شریک نیست (به همین اخلاص کامل) مرا فرمان داده‌اند و من اول کسی هستم که تسلیم امر خدایم (۱۶۳)



- | | |
|-------------------------------------|--|
| ره‌نمایی کرده سوی راه راست | ۱۰۷۷۳- گو به من پروردگارم کو خداست ^{۱۶۱} |
| دین «ابراهیم» بر حق زنده است | ۱۰۷۷۴- آن چنان راهی که بس پاینده است |
| بسرگزید او را خلیل با مقام | ۱۰۷۷۵- مر حنیف ^۱ اعنی که از دین‌ها تمام |
| نه یهود و نه نصاری بالیقین | ۱۰۷۷۶- می‌نمود او از گروه مشرکین |
| آل ابراهیم بودند از نسب | ۱۰۷۷۷- این بر آن می‌گفت که کُلّ عرب |
| گفت ز آن باشد مرا دین خلیل | ۱۰۷۷۸- می‌شمردندش بسی پاک و جلیل |
| و از قلوب آن کفر و کین زایل شود | ۱۰۷۷۹- تا که دل‌هاشان بر آن مایل شود |
| بس تفاوت داشت الا در اصول | ۱۰۷۸۰- و نه با آن ملت آیین رسول |
| اصل را پس خواند دین بی‌خلاف | ۱۰۷۸۱- در فروعش بود افزون اختلاف |
| بهر حج و عمره روحانی‌ام، | ۱۰۷۸۲- گو نماز و طاعت و قربانی‌ام ^{۱۶۲} |
| و آن چه خواهم مرد بروی ناگهان | ۱۰۷۸۳- و آن چه دارم زندگانی من بر آن |
| هست حق را نبوت بسپردنم ^۲ | ۱۰۷۸۴- یا که نفس زندگی و مردنم |
| نه شریک او را نه جفت و همدم است | ۱۰۷۸۵- آن که او پروردگار عالم است ^{۱۶۳} |
| امر خود را بسر اراده ذوالجلال | ۱۰۷۸۶- یا که تفویض است این در کلّ حال |

هر چه می‌خواهد کند یا بنده‌اش	۱۰۷۸۷- تا که او در هستی پاینده‌اش
هم به وارث باز نگذاری صمات	۱۰۷۸۸- هم نسازی صرف شهوتها حیات
اولم من خود به کلّ مسلمین ^۳	۱۰۷۸۹- گو که مأمورم بر این از «رَبّ» دین



۱- خنیف: مایل از هر دین باطل به سوی دین اسلام ثابت بر آن. برگشته از ملت‌های باطل. آن که در ملت ابراهیم باشد. مستقیم، پاک دین. منظور، دینی است که از انحراف شرک به سوی اعتدال توحید متمایل است. [صراط مستقیم را بدایتی و نهایتی است. بدایت سنت و جماعت است و نهایت انس یافت و دوام مشاهدت. سنت و جماعت آن است که آیات و اخبار صفات نادر یافته به جان و دل قبول کنی و به تصدیق و تسلیم پیش آیی و بر اسم و ظاهر بایستی و به خیال گرد آن نگردی و از تکلف و تأویل و تفکر در آن بپرهیزی.] (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- مفهوم ابیات ۱۰۷۸۲ تا آخر ۱۰۷۸۴ [ع خداوند برای بار دوم در آیه ۱۶۲ سوره انعام به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که به مردم بگو که نماز و تمام عبادات و زندگی من و جمیع شئون آن که مربوط به من است از اعمال و اوصاف و فعلها و ترکها و هم چنین مرگم را با هر چه که از امور آن مربوط به من است و آن اموری است پس از مرگ که از زندگی دنیا سرچشمه می‌گیرد همه را برای خدا قرار دادم بدون این که کسی را در آنها شریک او بدانم. «نُسُك» به معنی مطلق عبادت است اما بیشتر در مورد ذبح و قربانی که به منظور تقرب به درگاه خدای سبحان ذبح می‌شود به کار رفته است.] (از جلد هفتم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

۳- مراد از «اَوَّل»، «اَوَّلِیَّت» به حسب درجه است، نه به حسب زمان.

قُلْ اَعْبُدُوا اللَّهَ اَبْعَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى ثُمَّ اِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلَاقًا فَالْاَرْضُ رِضٌّ وَمَرْفَعٌ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَسْئَلُوكُمُ فِي مَاءِ اَنْتُمْ اَنْ رَّبَّكُمْ سَرِيْعَ الْعِقَابِ وَاِنَّهُ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿١٦٥﴾

بگو: آيا غير از خدا را به رويت گزينم در صورتى كه خدا پرورنده همه موجودات است؟ و هيچ كس چيزى نيندوخت مگر بر خود. و هيچ نفس بار (گناه) ديگرى را بر دوش نگیرد. پس آيا برگشت همه شما به سوى پروردگار تان است و او شما را به آنچه خلاف در آن مى كرديد آگاه خواهد ساخت. (۱۶۴) و او خدايى است كه شما را جانشين گذشتگان اهل زمين مقرر داشت و در نيه بعضى را از بعضى بالاتر قرار داد تا شما را در آنچه به شما داده (در اين تفاوت رتبه ها) پيازمايد. كه همانا خدا زود كيش و بسيار بخشنده و مهربان است. (۱۶۵)

- ۱۰۷۹۰- ﴿۱۶۳﴾ گو به اهل شرک آيا ز اختيار جز خدا جويم دگر پروردگار؟
- ۱۰۷۹۱- در عبادت تا کنم با وی شریک هیچ معبود دگر این نیست نیک
- ۱۰۷۹۲- او بود پروردگار «كُلِّ شَيْءٍ» چیزها یکجا بود مربوب وی
- ۱۰۷۹۳- کسب نکند هیچ نفسی هیچ بد جز که هم بر وی و بالش گشت رد
- ۱۰۷۹۴- بر ندارد هیچ بردارنده‌ای بار دیگر را بفهم از زنده‌ای
- ۱۰۷۹۵- هر کسی بکشد گناه خود به دوش گر جوی داری به سر ادراک و هوش
- ۱۰۷۹۶- پس شما را در اصول و در فروع هست سر پروردگار خود رجوع
- ۱۰۷۹۷- پس خبر بدهد شما را بی‌خلاف زآن چه بودید اندر آن بی‌اختلاف
- ۱۰۷۹۸- یعنی اندر آخرت گردد عیان اختلافاتی که بود اندر میان
- ۱۰۷۹۹- اوست آن کس که شما را در زمین ^{﴿۱۶۵﴾} مر خلیفه ساخت بعد از سابقین^۱
- ۱۰۸۰۰- هم چنین برداشت در پیرایه‌ها بعضی پایه‌ها
- ۱۰۸۰۱- آزماید تا شما را بالمآل در هرآن چه داده است از جاه و مال
- ۱۰۸۰۲- در غنا تا کیست شاکر بی‌قصور هم چنین در فقر و ناداری صبور

در عسقوت ناسپاسان را به‌زود	۱۰۸۰۳- آورد پروردگارت از حدود
بسر تسمام صابران و شاکران	۱۰۸۰۴- هم وی آمرزنده است و مهربان
کو به تفسیری چنین توفیق یافت	۱۰۸۰۵- شکر نعمت بر «صفی» تحقیق یافت
صحت و امنیت و ادراک و عقل	۱۰۸۰۶- داد نعمت پیش از آن کآید به نقل
بی ز رنج و منت و شرمندگی	۱۰۸۰۷- و آن چه لازم باشدم در زندگی
از کمال و فضل و بخشایش مرا	۱۰۸۰۸- داده اندر عین آسایش مرا
بر من از خلق جهان از عام و خاص	۱۰۸۰۹- نعمت دیگر که دارد اختصاص
تا کنم نظم این کتاب مستطاب	۱۰۸۱۰- برگشودم نطق و لب بی اضطراب
سوره «انعام» گردد از کلام	۱۰۸۱۱- این گمان هرگز نبودم که تمام
تا شود نعمت زیاد اندر سخن	۱۰۸۱۲- شکر این نعمت کنم پیوسته من
هم شود افزون ز فضل حضرتم	۱۰۸۱۳- شکر چون افزوده گردد نعمتم
تا به آخر چون نماید راه را	۱۰۸۱۴- پس به نظم آرم کلام‌الله را
هم ز خوان معرفت روزی دهد	۱۰۸۱۵- بر زبان و عقل فیروزی دهد
وز ره توحید بر تا مقصدم	۱۰۸۱۶- عفو کن یارب گناه بی‌حدم
صدر شرح و دانش و تحقیق ده	۱۰۸۱۷- فضل کن، اکرام کن، توفیق ده
نظم سازم سوره «اعراف» را	۱۰۸۱۸- تا قلم گیرم مر آن الطاف را



۱- مفهوم بیت ۱۰۷۹۹ ← [او کسی است که بعضی از شما را جانشین بعضی دیگر نموده و نسلی از شما، پس از نسلی، در زمین به وجود می‌آورد. و یا به این معناست که او شما را در زمین خلیفه خود قرار داده است. آیه ۱۶۵ سوره انعام، امت محمد(ص) را هم تهنیت است، هم مدحت و هم بشارت. تهنیت به سزا و مدحت نیکو و بشارت تمام]. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

عقل کامل احمد است و عنترش	با به هر دردی کتاب و سننش
با عمل کن بر کتاب حق تعالی	با اطاعت کن ز پیری با مقام
پیری آن کو راهمان باشد به نص	در هدایت خالص از حق، بل اخص
شرط ها او راست اندر امتیاز	گفته ابر از پیش و هم گویند باز
عالم و عاقل، خلیق و بردبار	با خلائق شفق و درفش بی شمار
بر خدا از هر کسی پیوسته تر	و ز مناع و ملک دنیا رسته تر
قانع و خاضع مُجیب و مهربان	جود و ایثارش فزون از مردمان
گشته باشد نفس دون را در جهاد	با کسی او را به دل نبود عناد
بر ذخیره نهد از دنیا جوی	روز نو خواهد ز حق رزق نوی
آگه است از راه و منزل با شهود	و ز مقام فرق تا جمع وجود
این چنین کس نایب پیغمبر است	والی امت ولی حیدر است
با وجود آن ولی در نزد عقل	بی خطا باشد عمل بر عقل و نقل
و در که پیری این چنین نآری به دست	بر کتاب حق عمل کن هر چه هست
تا نماید حق تو را راه صواب	ز آن که شد همدست پیغمبر کتاب



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

﴿ نکاتی دربارهٔ سوره مبارکه اعراف ﴾

- سورهٔ اعراف ۲۰۶ آیه، ۳۳۲۱ کلمه و ۱۴۷۱۰ حرف دارد.
- در ابتدای سوره به مسئله مبداء و معاد و سپس به داستان آفرینش آدم اشاره شده و آن‌گاه پیمان‌هایی را که خداوند از فرزندان آدم در مسیر هدایت و صلاح گرفته می‌شمرد، سپس سرگذشت بسیاری از اقوام و انبیای گذشته ذکر می‌شود. و در آخر سوره دوباره به مسئله مبداء و معاد باز می‌گردد.
- گفته‌اند هر که سوره اعراف را در هر ماه بخواند، از جمله «الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا يُحْزِنُونَ» خواهد بود و اگر در هر جمعه بخواند از آنان خواهد بود که در روز قیامت حسابشان نمی‌کشند، و در آن آیات محکم است (که منسوخ نیست)؛ پس وامگذارید آن را که شهادت می‌دهد برای خواننده‌اش در روز قیامت.
- سورهٔ اعراف به اعتقاد گروهی، تماماً در مکه نازل شده و به نظر برخی مفسرین از ابتدای آیه ۱۶۳ تا انتهای آیه ۱۶۷ این سوره در مدینه و باقی در مکه فرو آمده است.
- آیهٔ منسوخ در این سوره نیست، مگر ابتدای آیه ۱۹۹ (خُذِ الْعُقُوبَ) که با آیهٔ زکوة، فرض آن منسوخ شد. «وَأُمِرُ بِالْمَعْرُوفِ» در این آیه محکم است و امر به معروف است و انتهای آیه «أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» منسوخ است به آیهٔ سیف. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
- «المص» را که اولین آیهٔ این سوره است، نامی از نام‌های قرآن و بعضی مفسرین، آن را «خدای مهربان صاحب اقتدار بردبار» و گروهی دیگر، اشاره به «الله، لطیف، مالک و صبور» و رمزی میان خداوند و پیغمبر دانسته‌اند.

- ☞ گفته‌اند که علم همه چیز در قرآن است و علم قرآن در حروف اوایل سور است، و علم حروف در لام الف است و علم لام الف در الف است، و علم الف در نقطه حقیقی است و علم نقطه در معرفت اصلی است، و علم معرفت اصلی در مشیت ازلی است و علم مشیت در غیب هویت، و غیب هویت را غایت نیست و آن را دریافت نیست، که وی را مثل و مانند نیست (لیس کمثله شیء و هو السَّمیع البصیر).
- ☞ حسین منصور گفت: الف، الف ازل است و لام، لام ابد و میم مابین الازل والابد و صاد، اتصال قومی و انفصال قومی.
- ☞ از پیامبر (ص) نقل است که فرمود: «من قرأ سورة الاعراف حبل الله بینه و بین ابلیس سترًا، و کان آدم له شفیعاً یوم القیامة».
- ☞ این سوره، مشتمل است بر مجموع مطالبی که سوره‌های دارای «الم» و «ص» مشتمل بر آن است.
- ☞ در مورد حروف مقطعه قرآن کریم به خلاصه مطلبی از جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة اشاره می‌شود: [... انسان در حالت محو و بیهوشی که مقام برگشت از دنیا به آخرت است، حقایق را می‌بیند و مشاهده می‌کند، و از آنچه که مشاهده می‌کند، برای او تعبیر به حروف مقطعه می‌شود. این حروف، بیانگر چیزی است که از حقایق می‌بیند و می‌فهمد، سپس بعد از افاقه (بیداری و آگاهی) القای آن حقایق و تفهیم آنها به غیر، ممکن نیست تا چه رسد به این که بخواهد با آن حروف مقطعه بفهماند و تعبیر کند. و هرگاه آن حروف به غیر القاء شود و بدین وسیله به آن حقایق اشاره گردد، تفسیر آن جز به چیزی که مناسب خودش باشد ممکن نیست، مانند خواب‌ها و تعبیرات آنها، زیرا مناسباتی که برای غیر ذکر می‌شود مانند مناسبات حقایقی است که شخصی که خواب است در خواب می‌بیند. زیرا که حال خلق نسبت به حقایق بدون تفاوت، مانند حال شخص خواب نسبت به آن حقایق است، زیرا که خلق، نسبت به حقایق خواب هستند. لذا اخبار در تفسیر آنها مختلف است و خلق در فهم آن و تعبیر آن متحیرند. و تفسیر آن حروف، برحسب صورت آنها، از جهت خواص و اعداد و فوایدی که بر آنها مترتب است و اشاره‌هایی که از آنها استنباط می‌شود، مانند قیام قیام‌کننده‌ای از فرزندان هاشم وقتی که مدت مقطعه اول هر سوره منقضی شود یا انقضای ملک بنی امیه وقتی که «المص» منقضی شود].
- ☞ نام دیگر سوره: المص.

شماره سوره: ۷
 تعداد آیات: ۲۰۶
 شماره ابیات: از ۱۰۸۱۹ تا آخر ۱۲۶۹۹
 تعداد ابیات: ۱۸۸۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

المص ﴿۱﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ

این کتابی است که به تو نازل شد پس تو دلنگ و رنج خاطر (از انکار مردم) نسبت به آن مباش.

لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۲﴾

تا (مردمان را) به (آیات عذاب) آن بترسانی، و اهل ایمان را سبب یادآوری باشد. (۲)

- | | |
|---------------------------------------|---|
| غوطه‌ور کردن به دریای حروف | ۱۰۸۱۹- بعد بسم الله چو مردانِ وقوف ^۱ |
| و آن الف هم گشت لام و میم و صاد | ۱۰۸۲۰- بهر گوهرها که چار است از نهاد |
| که نباشد ز آن برون چیزی همی | ۱۰۸۲۱- شد اشارت هر یکی بر عالمی |
| کساؤل اشیا به وجه اکمل است | ۱۰۸۲۲- مر اشارت آن الف بر اول است |
| نسامش الله، جامع کُلِّ صفات | ۱۰۸۲۳- موج اول باشد از دریای ذات ^۱ |
| ز آن تجلی شد هویدا هر چه بود | ۱۰۸۲۴- حق تجلی ^۲ اول اندر وی نمود |
| در میان حق و خلق او واسطه | ۱۰۸۲۵- لام باشد لطف حق در رابطه |
| بر حیات و هستی اشیا کفیل ^۳ | ۱۰۸۲۶- بر بیانی گشت نامش جبرئیل ^۳ |
| فیض‌بخش ممکنات از خار و گل | ۱۰۸۲۷- بر بیان دیگر آمد عقل کل ^۳ |

خوانسی ار ملکوت هم نبود گزاف	۱۰۸۲۸- مسمی باشد عالم غیب ^۵ مضاف
عرش و فرش و ممکنات و ماخلق	۱۰۸۲۹- صاد گشت از ملک صورت ماصدق
درج در این چار، عالم‌ها هزار ^۶	۱۰۸۳۰- نیست بیرون عالمی از این چهار
مساوای ذاتش از بسالا و پست	۱۰۸۳۱- جزء این چاراست هر چیزی که هست
چار رتبه ظاهر است از بشمیری	۱۰۸۳۲- هم‌چنین در نفس خویش از بنگری
جسمت آن گنج معانی را طلم	۱۰۸۳۳- هستی، اول، باز عقل و روح و جسم ^۷
هریک آثار و ودیعه ایزد است	۱۰۸۳۴- لیک در عریک مراتب بی حد است
من خدایم خالق غیب و شهود ^۸	۱۰۸۳۵- حاصل آنکه گوید آن ذات وجود
هم عقول و هم معانی هم صور	۱۰۸۳۶- مالمک بر ذات اشیا سربه سر
سوی من باشد رجوع ممکنات	۱۰۸۳۷- اول و آخر منم ثبات به ذات
تا به وحدانیم بتوان شناخت	۱۰۸۳۸- عقل را فظلم ^۹ به دانایی نواخت
کش بود پروردگاری ارجمند	۱۰۸۳۹- ز آن کند ترک از تعقل هوشمند
پس نمودم صورت اشیا تمام	۱۰۸۴۰- روح را دادم ز امر خود مقام
مقتدر بر ملک و صادق در وداد ^{۱۱}	۱۰۸۴۱- خود لطیف ^{۱۰} در خدایی بر عباد
بر تو نازل گشت از ما این «کتاب»	۱۰۸۴۲- از پی اظهار لطف ای ذولباب ^{۱۲}
تا نماند هیچ در صدرت «خرج» ^{۱۳}	۱۰۸۴۳- از ره جبریل و عقل ذو فرج
یابی از تبلیغ امرم انبساط	۱۰۸۴۴- هست دنیا بر تو گر سم الخیاط ^{۱۴}
یابی افزون شرح صدر از جور خلق ^{۱۶}	۱۰۸۴۵- تنگدل یعنی مباش از طور ^{۱۵} خلق
مؤمنان را پسند ده اشعار کن	۱۰۸۴۶- خلق را بر این کتاب انذار ^{۱۷} کن



۱- ذات: | ← «ذات» (*); «ذات حق» (*); «وجه» (*); «وجه حق» (*). |.

۲- تجلی: ظهور ذات و صفات الوهیت | ← «تجلی» (*). |.

۳- از آن جهت که تعیین اول حی است و حیات موجودات به وساطت اوست مسمی به روح اعظم است و از آن رو که دانش و علوم، همه از اوست، مسمی به عقل کل است؛ و جبرئیل،

عقل کلی است که واسطه در ایصال علم به همه عقول بالفعل و در اتصال وحی به همه انبیاء و الهام به همه اولیاء. [۴ «عقل کل» (*)]. جبرئیل موکل بر علم است و «عقل کل» (صادر اول) که عرفا آن را «نفس رحمانی» نامند و همان وجود منبسط است که بر هیاکل ممکنات ساری و جاری است و علت مخلوقات است.

۴- عقل کل: [۴ «عقل کل» (*)].

۵- عالم غیب: عالم ملائکه و ارواح پاکان و عالم معقولات است (در مقابل عالم شهود و محسوسات) که همان عالم «ملکوت» است. [۴ «غیب» (*)].

۶- در مرصاد العباد است که: [مبدأ مخلوقات و موجودات، ارواح انسانی بُود و مبدأ ارواح

انسانی، روح پاک محمدی (ص)؛ چنان که فرمود: اول ما خلق الله تعالی روحی (و در روایتی

دیگر اول ما خلق الله نوری). چون خواجه علیه الصلوة والسلام زبده و خلاصه موجودات و

ثمره شجره کائنات بود که لولاک لما خلقت الافلاک، مبدأ موجودات هم او آمد... پس حق

تعالی چون موجودات خواست آفرید، اول نور روح محمدی را از پرتو نور احدیت پدید

آورد... و در بعضی روایات می آید که حق تعالی به نظر محبت بدان نور محبت محمدی

نگریست، حیا بروی غالب شد و قطرات عرق از او روان گشت، ارواح انبیاء را علیهم الصلوة

والسلام از قطرات نور محمدی بیافرید. پس از انوار ارواح انبیاء ارواح اولیاء بیافرید و از

انوار ارواح اولیاء، ارواح مؤمنان و از ارواح مؤمنان ارواح عاصیان و از ارواح عاصیان ارواح

منافقان و کافران و از انوار ارواح انسانی ارواح ملکی و از ارواح ملکی ارواح جن و از ارواح

جن ارواح شیاطین و مزده و ابالسه بیافرید بر تفاوت مراتب و احوال ایشان و از دُرد ارواح

ایشان ارواح حیوانات متفاوت بیافرید، آن گاه انواع ملکوتیان و نفوس و نباتیات و معادن و

مرکبات و مفردات عناصر پدید آورد... چنان که مبدأ عالم ارواح روح پاک محمدی (ص) آمد،

مبدأ عالم ملکوت، عقل کل آمد و ملکوت باطن جهان باشد و ظاهر جهان را «مُلک» خوانند. و

به حقیقت ملکوت هرچیز، جان آن چیز باشد که آن چیز بدان قائم باشد و جان جمله چیزها

به صفت قیومی خداوند تعالی قائم است چنان که فرمود: «بیدد ملکوت کلی شی» (سوره یس

آیه ۸۳) و هیچ چیز به خود قائم نیست الا ذات پاک خداوندی جل جلاله - و ملکوت هر چیز

مناسب آن چیز باشد، چنان که می‌فرماید (اولم ينظروا فی ملکوت السموات والارض، سورة اعراف آیه ۱۸۵): ملکوت آسمان مناسب آسمان و ملکوت زمین، مناسب زمین.

اما ملکوتیات جمله بر دو قسم است، قسمی از قبیل عالم ارواح است و آن هم بر دو نوع است: علوی و سفلی، علوی چون ارواح انسان و ملک، و سفلی چون ارواح جن و شیاطین و حیوان. و روح نامیه و مبدأ این قسم روح محمدی (ص) است. و قسمی دیگر از قبیل عالم نفوس است و آن هم بر دو نوع است: علوی و سفلی، علوی چون نفوس سماوی از نفوس کواکب و افلاک و بروج و سفلی چون نفوس اجسام زمینی و آن هم بر دو نوع است: مفرد و مرکب. مفرد چون عناصر اربعه و ملکوت آن خواص و طبایع آن است و مرکب از دو نوع است: جماد و نبات. جماد را ملکوت هم خواص و طبایع اوست چنان که خواص احجار و طبایع آن. و ملکوت نبات نفس نامیه است و خواص و طبیعت آن و منشأ این قسم عالم عقل است. ... اما جمله آفرینش بر دو نوع منقسم است ملک و ملکوت و آن را خلق و امر هم گویند... عالم امر عبارت از ضد اجسام است که قابل مساحت و قسمت و تجزئی نیست. دیگر آنکه به اشارت «کُن» بی‌توقف در وجود آمده است. و عالم خلق عبارت از اجسام است لطیف و کثیف که قابل مساحت و تجزئی است، اگرچه هم به اشارت «کُن» پدید آمده است ولیکن به واسطه ایام، که: «... خلق السموات والارض فی ستة ایام...» (سورة اعراف، آیه ۵۴). اما «امر»، هم ملکوت ارواح را فرا می‌گیرد و هم ملکوت نفوس را... ولی روح انسانی به شرف اختصاص اضافت «مِن روحی» مخصوص است و از این‌جا کرامت یافت «ولقد کَرَّمنا بنی آدم و حملناهم فی البرِّ والبحر...» (سورة اسراء - آیه ۷۰)...

۷- عزیزالدین نسفی در کتاب انسان کامل می‌گوید: [... اول خدای است، باز عقل، باز نفس، باز طبیعت، نزول تمام شد. چون نزول بر این وجه آمد و عروج در مقابله نزول باشد پس در عروج، اول طبیعت باشد، باز نفس، باز عقل، باز خدا، عروج تمام شد. اول خدای است و انبیاء و اولیاء، مظاهر نفس‌اند. باز طبیعت است و عوام و صحرائنشینان، مظاهر طبیعت‌اند. ...] و در شرح گلشن راز است که: [... بدان که انسان، عبارت از مجموع روح و جسد و هیأت اجتماعی (ذات آدم) است و اصل و حقیقت او، روح اعظم و عقل کل است که مخلوق اول و در

مرتبه دوم از مراتب وجود واقع است... و ذات (هستی) حق از مقام احدیت که مرتبه انقطاع نسب و اضافات است و در آن مرتبه نعت و اسم و رسم را اصلاً گنجایی نیست چون به واسطه حب ظهور و اظهار تنزل نمود اول به صورت حقیقی انسانی که روح اعظم و عقل کل است تجلی نمود و به تمامت اسماء و صفات خود را به تفصیل علمی در او مشاهده فرمود و به جهت آنکه کمالات علمی متحقق در عین گردد و هرچه بالقوه بود به فعل آید از آن مرتبه علم به صورت انتشار در مراتب ممکنات عالم ظاهر گشت... تا منتهی شد به مرتبه انسانی که آخر تنزلات است منصب به صبغ جمیع مراتب و چنانچه در اول آینه اصل و حقیقت انسانی خود را به شهود علمی به جمیع اسماء و صفات مشاهده نموده بود، باز در آخر در این نشأه حسیه انسانی، به شهود عینی خود را به تمامت کمال اسمایی و صفاتی مشاهده نمود. هرچه کمال که مخفی بود در این نشأه آخرین انسانی به حد ظهور رسید و مقصود ایجاد در صورت انسانی ظاهر گشت و در علم و عین مرآت حق‌نمایی به حقیقت غیر از انسان نیست و باقی مراتب موجودات مزایای وجود کمالات حقیقت انسانی‌اند:

جنبش بحر عشق پیدا شد	موج زد نقش ما هویدا شد
گشت دریا عیان به صورت ما	مایی ما نمود و دریا شد
هر دو عالم به نقش ما بنمود	اصل جمله حقیقت ما شد

ذات آدم (هستی آدم) که مراد از آن، هیأت اجتماعی است، در آخر پیدا گشته است چون انسان نقطه آخرین قوس نزولی دایره وجود و بدایت قوس عروجی و آخر همه موجودات است و چون علت غایی است، در آخر ظاهر گشته است و مقصود بالذات، اوست و هر دو عالم یعنی غیب و شهادت طفیل ذات آدم است و به جهت او آفریده شده‌اند و آلات و اسباب اویند...]

۸- شهود: ← [«شهود» (*) و «عالم شهود» (*)] .

۹- فضل: از صفات حق تعالی است که بالاتر از عدل و موجب بخشایش گناهکاران است .

۱۰- لطیف: از اسماء خدای تعالی است به معنی مهربان و رساننده نیکی‌ها و منافع بر بندگان خود، به رفق و لطف. دانای خفایای امور و دقایق کار. بخشاینده مهربان. و ملکوت و جبروت

نیست که خدای تعالی به ذات با آن نباشد و بر آن محیط و آگاه نباشد و این است معنی «وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (سوره انعام آیه ۱۰۳ و سوره ملک آیه ۱۴).

لطیف مطلق، محیط مطلق است و محیط مطلق، خبیر مطلق. یعنی لطیف حقیقی، محیط حقیقی و محیط حقیقی، خبیر حقیقی است، از جهت آنکه هرچند لطافت زیادتر باشد، احاطت بیشتر است.

۱۱- وداد: دوستی، محبت.

۱۲- ذولباب: صاحب عقل.

۱۳- حَرَج: تنگی، سختی، تنگی دل. [اینجا لطیفه‌ای است نیکو که فی صدرک گفت و فی قلبک نگفت، از آن که حرج را به صدر راه است و به قلب راه نیست، از آنکه قلب در محل شهود است و لذت نظر و دوام انس و بالذات نظر و این شهود حرج نبود]. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدةالابرار).

۱۴- سَمَّ الْخِيَاط: سوراخ سوزن. چشم (چشمه) سوزن. کنایه از تنگی و سختی دنیا و مشکلات امور.

۱۵- طور: روش، رفتار، چگونگی.

۱۶- ای پیامبر، اگر مأمور به تبلیغ قرآن و دعوت مردم به سوی آن شده‌ای، دلتنگ مباش و از جهت زحمات و محنت‌هایی که در تبلیغ آن است رنجه مباش.

۱۷- انذار: ترساندن، بیم دادن.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ

(ای لعل ایمان) از آنچه از خدا پتان به سوی شما

مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

فرستاده شده پیروی کنید و پیرو دستورهای غیر او نباشید و جز خدا را به دوستی نگیرید. اما اندکی بدین بند متذکر می گردید. (۳)

وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ

و چه بسیار اهالی شهرها را که هلاک کردیم و آنها را عذاب ما آمد آن گله که در آسایش شب یا به خواب راحت نیم روز بودند. (۴)

﴿٤﴾ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا

پس در هنگامی که عذاب ما به آنان رسید جز این اعتراف نکردند که گفتند: ما خود

ظَالِمِينَ ﴿٥﴾ فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ

سنگار و مستحق عذاب بودیم. (۵) البته ما هم از آنها که بیاوران به سرشان آمدند. و هم از پیمبران آنها بازخواست

الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾ فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾

خواهیم کرد. (۶) پس بر آنان احکایت حال آنها را (تماماً) به علم و بصیرت کامل بیان کنیم، و ما از کردار آنان غایب و غافل نبودیم. (۷)

وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَئِكَ هُمُ

و روز محشر حقا روز سنجیدن اعمال است. پس آنان که در آن میزان حق و نوزین و بیکو کار بودند البته

الْمُقْلِحُونَ ﴿٨﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا

و آنان که در آن میزان سبک وزن بودند (یعنی بیایمان و بدعملند) آنان کسانی هستند که به حقیقت به خود زیان رسانگار خواهند بود. (۸)

أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ

رسانیده اند. چون به آیات ما ستم می کردند. (۹) و همانا ما شما (فرزندان آدم) را

فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾

در زمین تمکین و اقتدار بخشیدیم و در آن بر شما معاش و روزی مقرر داشتیم. لیکن اندک شکر نعمتهای عطا شده را به جا می آرید. (۱۰)

بر هر آنچه آمد از پروردگار
دوست هم بسا آنچه بگرفتید دوست
پسند گیرند آنبدی زمین رهگذر^۲
حکیم بر اهلاکشان کردیم ما
تا شدند از زندگی ناامید

۱-۸۴۷ پیروی باید کنید از اختیار
۱-۸۴۸ پیروی نآرید زآن چه غیر اوست
۱-۸۴۹ باشد اصنام^۱ ار که یا چیز دگر
۱-۸۵۰ پس زاهل «قریه‌ها» و شهرها^۲
۱-۸۵۱ پس عذاب ما به ایشان در رسید

- ۱۰۸۵۲- بودشان بیتوته هم‌چون قوم لوط
- ۱۰۸۵۳- یا که در قیلوله^۴ در نصف‌النهار
- ۱۰۸۵۴- اختصاص این دو وقت اندر بیان
- ۱۰۸۵۵- یعنی اندر وقت امنیّت بجا
- ۱۰۸۵۶- می‌نبودند اندر آن دم منتظر
- ۱۰۸۵۷- وقت امنیّت بلایی بی ز حد
- ۱۰۸۵۸- خواندن آن مردمان پس می‌نمود^۵
- ۱۰۸۵۹- جز که گفتند از تحسّر و از ندم
- ۱۰۸۶۰- سودی ایشان را نپد زآن اعتراف
- ۱۰۸۶۱- پس ز امت‌ها بپرسیم از قبول^۶
- ۱۰۸۶۲- تا چه گفتند آن رُسل را در جواب
- ۱۰۸۶۳- هر بپرسیم انبیا را از امم
- ۱۰۸۶۴- تا شود ظاهر که خلاق الانام
- ۱۰۸۶۵- پس حکایت ما کنیم از جزء و کُلّ^۷
- ۱۰۸۶۶- بوده‌ایم آگاه تا دانند ما
- ۱۰۸۶۷- هر یکی سنجیدن اعمالشان^۸
- ۱۰۸۶۸- وزن اعمال است یعنی عدل و راست
- ۱۰۸۶۹- حکم حق یعنی در آن روز است حق
- ۱۰۸۷۰- پس هر آن باشد موازینش ثقیل
- ۱۰۸۷۱- رستگاران‌اند بی‌شک آن گروه
- ۱۰۸۷۲- ور موازینی خفیف است و قلیل^۹
- ۱۰۸۷۳- فطرت خود کرده ضایع در عمل
- ۱۰۸۷۴- زآن‌که بر آیات ما از بیش و کم
- ۱۰۸۷۵- ما شما را در زمین دادیم جا^{۱۰}
- ۱۰۸۷۶- اندکی گویند شکر آن نعم
- در شب آمد بآس^۳ هاشان بی‌شروط،
 خواب بودند، از عذاب کردگار
 زآن بود کآن راست راحت توامان
 بآس حق بگرفتشان هم‌چون «قجا»^۵
 بر عذابی کآن بُد از ما منحصر
 در مذاق هر کس آمد بس اشد
 چون عذاب ما بر ایشان رخ نمود
 ما به نفس خویش کردیم این ستم
 تساکه از اهلاکشان دارد معاف
 که بر ایشان شد فرستاده رسول
 از پس تسبلیغ احکام و کتاب
 آنچه دیدند از تجزی وز ستم
 کرده حجّت را به خلق خود تمام
 آنچه شد مابین امت با رسل
 نی‌کز ایشان غایب اندر اقتضا
 در قیامت بر حق است از حالشان
 وزن گویند آن به معنی قضاست^۶
 بی‌زاندک یا فزون بر ما خلق
 طاعتش یعنی فزون جرمش قلیل
 کم به پیش سنگ ایشان وزن کوه
 آن گروهند اهل خسران در سیل
 خوش به چیزی کرده خاطر بس اقل
 بسودشان پیوسته تکذیب و ستم
 هم معاش و مکنت و ساز و نوا
 از شما گویند یعنی شکر، کم



۱- اصنام: (جمع صنم): بت‌ها.

۲- خطاب آیه ۳ سوره اعراف، با اهل مکه است و خداوند آنها را بر طاعت خود و رسول می‌خواند و از مخالفت دین و پرستیدن بتان باز می‌دارد. می‌فرماید خودرایی و خودپسندی را کنار گذارید که خودرایی را نوایی نیست و خودپسندی را روی نیست. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدةالابرار).

۳- باس: عذاب، به زور گرفتن.

۴- قیلولة: خواب قبل از ظهر.

۵- فجاء: ناگهان. به ناگاه در آمدن بر کسی و گرفتن او را.

۶- قضا: قضاوت و داوری نمودن به حق. [وزن اعمال، به میزان اخلاص حق است و وزن احوال به میزان صدق عدل. بیچاره و محروم کسی که عمل وی به ریا آلوده و حال وی به عجب آمیخته! که در مقام ترازو نه آن حال را قدری بود، نه این عمل را وزنی]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدةالابرار). در این مورد به خلاصه مطلبی که در جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة ذکر شده اشاره می‌کنیم: [... میزان اعمال معاد، عبارت از اتصال به نبی (ص) است با کیفیت مخصوصی که نزد آنها مقرر است به سبب بیعت عام نبوی و اینکه آن اعمال از جهت آن اتصال زائد صادر شود نه این که ناشی از تصرفات خیال و شیطان باشد. اما سنگینی این میزان به این است که اعمال، به نبی (ص) یا جانشین او متصل باشد، و بتواند نبی (ص) را به طرف عمل کننده جذب کند یا عمل کننده را به سوی نبی (ص) یا خلیفه‌اش جذب نماید و سبکی این میزان به این است که از این مقدار که گفتیم منقطع شود و نبی یا خلیفه‌اش را به سوی عامل، جذب نکند و همچنین میزان اعمال قلبی، عبارت از اتصال به امام است با تبعیت خاص ولوی به کیفیتی که مقرر شده است و صدور اعمال از جهت آن اتصال و سنگینی میزان به سبب اتصال آن اعمال است و سبکی میزان به این است که اعمال به علت غفلت از اتصال در حین عمل به صورت انقطاع مطلق باشد و با تفاوت اتصال در شدت و ضعف اعمال نیز در سنگینی تفاوت پیدا می‌شود. پس عمل کسی که به صورت بشری امام

متصل است کمترین سنگینی را دارد و آن‌که با کوشش و سختی و اراده به ملکوت امام متصل است سنگینی بیشتری دارد و همچنین کسی که بدون کوشش ارادی به ملکوت امام متصل شده است از او سنگین‌تر و آن‌که بر همه مراتب جبروت امام متصل است از همه سنگین‌تر است و کسی که به او متحقق شده باشد به‌طور مطلق سنگین‌تر است. این در صورتی است که مقصود از «الحق» در معنی وصفی لغوی آن یعنی ثابت محقق باشد و اما اگر مقصود معنی عرفی آن یعنی حقّ مضاف و ولایت مطلقه باشد، لذا با الف و لام معرفه شده و اشاره به حق معهود می‌کند.

بنابراین معنی آن این است که وزن یعنی میزان در آن روز، ولایت است، زیرا ولایت دارای مراتب است چنان‌که علی (ع) بر حسب بشریت و ملکوت و جبروت و حقیقتش دارای مراتبی است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا
 و همانا شما آدمیان را بافرمودیم و آن‌ها را که بسازیم صورت کامل آراستیم، فرشتگان را به سجده آدم

لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿۱۱﴾
 ماورد کردیم، همه سجده کردند جز شیطان که از جمله سجده کنندگان نبود. (۱۱)

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ
 خدای تعالی بدو فرمود: چه چیز تو را مانع از سجده (آدم) شد که چون تو را امر کردم تا فرمانی کردی! پاسخ داد که من از او بهترم، که مرا از آتش و

وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿۱۲﴾ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ
 او را از خاک آفریده‌ای. (۱۲) خدا به شیطان فرمود: از این مقام فرود آی، که تو را نرسد که در این مقام بزرگی و نخوت ورزی.

فِيهَا فَخَرَجَ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿۱۳﴾
 بیرون شو که تو از زمره پست‌ترین فرودمانی. (۱۳) شیطان گفت:

- | | |
|---|------------------------------|
| ۱-۸۷۷- ما شما را خلق کردیم از کرم | این صُورها نقش بسمودیم هم |
| ۲-۸۷۸- اَصْلَانِ یعنی که بود آن بوالبشر | خسلیق فرمودیم از بهر ائمه |
| ۳-۸۷۹- خلق آن از خاک بی تصویر بود | بعد از آن زونقش صورت‌ها نمود |
| ۴-۸۸۰- سجده گفتم تا ملائک زو کنند | کرده هر یک جز یلیس خودپسند |

ز آن که او را چشم حق بین بسته بود	۱۰۸۸۱- غیر از او کردند باقی سجده زود
چه به ترک سجده مانع شد تو را؟	۱۰۸۸۲- گفت او را حق تعالی در ندا ^{۱۲}
چون نمودم امرت آوردی بدی؟	۱۰۸۸۳- یا که اندر ترک آن مضطر شدی
او ز خاک و من ز «نار» انورم	۱۰۸۸۴- گفت من از وی به خلقت بهترم
علم حق را هشت ^۲ و گفت از ظن خویش	۱۰۸۸۵- این قیاسی بود کآورد او به پیش
و آن نیاز و نیستی و افتادگی	۱۰۸۸۶- او ندید از خاک عشق و سادگی ^۳
و آن که چون دارد امانت را نگاه ^۴	۱۰۸۸۷- و آن که چون بر عجز خود باشد گواه
و آن که چون در خود کند حفظ صور	۱۰۸۸۸- و آن که چون شد خلق عالم را مقرر
کالکن است از شرح و وصف آن «صفی»	۱۰۸۸۹- و آن گهرها کاندرا او بسد مخفی
جامع کُل صفات آمد به اسم ^۵	۱۰۸۹۰- و آن که گنج ذات حق را شد طلسم
از ره ظاهر نسه از عقل و نظر	۱۰۸۹۱- عنصری را دید از خود پست تر
او عرض، نسبت به او من جوهرم ^۶	۱۰۸۹۲- لاجرم گفتنا من از وی بهترم
پس فرود، ز اوج رفعت سوی پست ^۷	۱۰۸۹۳- گفت حق چون راه طاعت شد زدست ^{۱۳}
باشی از گردنکشان و عامیان	۱۰۸۹۴- پس روا نبود تو را در آسمان
کافل طاعات اند وز آرایش بری	۱۰۸۹۵- پس فروشی بر ملایک سروری
چون نمودی ظاهر آن اخلاق زشت	۱۰۸۹۶- پس برون رو ز آسمان یا از بهشت
باش خارج از شمار قدسیان	۱۰۸۹۷- هم تویی از خوار و مرتدگشتگان
گشت هم از رحمت حق ناامید	۱۰۸۹۸- صورتی پس یافت مکروه آن پلید



۱- خطاب آیه ۱۱ سوره اعراف، با عموم آدمیان است و لحن آن، لحن منت نهادن است به حکم آن که فرزندان آدم همه از اجزاء اویند و منفصل از وی، خلق آدم و تصویر وی را منزلت خلق همگان داد و مضاف الیه به جای مضاف نهاد.

۲- هشت: فرو گذاشت، رها کرد.

۳- [...] هرچند که ملائکه در آدم تفرج می کردند، نمی دانستند که این، چه مجموعه ای است تا

ابلیس پرتلبیس یک بار به گرد او طواف کرد و بدان یک چشم اعور به او می‌نگریست. دهان آدم گشاده دید. گفت: باشید که این مشکل را گره‌گشایی یافتم تا من بدین سوراخ فرو روم بینم چه جایی است؟ چون فرو رفت و گرد نهاد آدم برآمد، عالمی کوچک یافت و از هر چه در عالم بزرگ دیده بود در آنجا نموداری دید... پس چون گرد جمله قلب آدم بر آمد، هرچیزی را که بدید از او اثری باز دانست که چیست. اما چون به «دل» رسید آن را بر مثال کوشکی یافت در پیش او از سینه، میدانی ساخته چون سرای پادشاهان، هرچند کوشید که راهی یابد تا در اندرون دل دررود، هیچ راه نیافت. با خود گفت هرچه دیدم سهل بود، کار مشکل اینجاست، اگر ما را وقتی آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب سر و کاری باشد تا تعبیه‌ای دارد، در این موضع تواند داشت. ... ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند و دست رد به رویش باز نهادند، مردود همه جهان گشت. مشایخ طریقت از اینجا گفته‌اند: «هر که را یک دل رد کرد، مردود همه دل‌ها گردد و هر که را یک دل قبول کرد، مقبول همه دل‌ها گردد»، به شرط آن که آن دل، دل بود زیرا که بیشتر خلق، نفس را از دل بنشناسند. (از مرصادالعباد، به اختصار). [تا آدم صفی (ع) نیامد، فراق و وصال و رد و قبول نبود. حدیث دل و دلارام و دوستی نبود. این عجایب و ذخایر، همه در جریده عشق است و جز دل آدم، صدف در عشق نبود. دیگران همه از راه خلق آمدند، او از راه عشق آمد: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ». کار ایشان یکرنگ بود. عجایب خدمت و آداب صحبت و ذخایر مودت و لطایف محبت به آدم پیدا گشت که بوقلمون تقدیر بود.

این رسم قلندری و آیین قمار در شهر تو آوردی، ای زیبایار!

(از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار)

[الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سر ملایکه فرو می‌گفت: انی اعلم مالا تعلمون (سوره بقره، آیه ۴)؛ شما چه دانید که ما را به این مشتی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است؟ ... معذورید که شما را سروکار با عشق نبوده است. شما خشک زاهدان صومعه‌نشین خطایر قدسید، از گرم روان خرابات عشق چه خبر دارید؟ سلامتیان را از ذوق حلاوت ملامتیان چه چاشنی؟

درد دل خسته، دردمندان دانند نه خوش‌منشان و خیره خندان دانند

ز سیر قلندری تو گر محرومی سبزی است در آن شیوه که رندان دانند
 روزکی چند صبر کنید، تا من بر این یک مشت خاک، دستکاری قدرت بنمایم از نگار ظلمت
 خلقت از چهره آینه فطرت او بزدایم، تا شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون ببینید. اول نقش
 آن باشد که همه را سجده او باید کرد. پس، از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک
 را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل دل کرد و دردل چندین شور و فتنه حاصل کرد.

از شبنم عشق، خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
 سر نشتر عشق، بر رگ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

(از مرصادالعباد)

۴- اشاره است به اینکه چون روح آدم از اعلیٰ علیین است، بار امانت معرفت خواهد کشید و
 در دو عالم هیچ چیز به قوت او نباشد تا تحمل بار امانت را بشاید و آن قوت، از راه صفات
 می‌یابد نه از راه صورت.

۵- ابیات ۱۰۸۸۸ تا آخر ۱۰۸۹۰ به طور کلی اشاره به این نکته دارد که از نفس رحمانی که
 افاضه وجود اضافی به صور معانی که اعیان ثابت‌اند می‌نماید و از علم به عین و از غیب به
 شهادت می‌آورد، هر دو عالم (یعنی غیب و شهادت) به تجلی شهودی حق ظهور یافته و از
 همین نفس رحمانی، جان و حقیقت آدم که جامع جمیع کمالات و جویی و امکانی است هویدا و
 ظاهر است و چون آدم، مجلای ذات و آیینۀ جمیع اسماء و صفات الهی بود عقل و تمیزی که
 مستلزم معرفت تام باشد، در منشأ او به ظهور آمد و چون مقصود از ایجاد موجودات
 کاینات معرفت و شناخت حضرت موجد است تعالیٰ و تقدس چنانچه در حدیث قدسی آمده
 که داود پیغمبر از حضرت عزت سؤال نمود که: «لماذا خلقت الخلق» و خداوند وحی نمود که:
 «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف». (به اختصار از شرح گلشن‌راز).

۶- ابلیس، «قیاس» کرد و در قیاس، خطا کرد. گفت: من از آتشم و آدم از گل و آتش، به از گل.
 پس من بهترم از آدم. قیاس کرد و در قیاس خطا کرد، که بعضی جواهر بر بعضی تفضیل
 نهاد، بی آن‌که وی را در آن علمی بود. جواهر آتش بپسندید و جواهر گل بنکوهید و ندانست
 که این دو جواهر، دو خلق‌اند از خلق خدا، و از آنجا که جوهریت است همه یکسان‌اند. اگر
 اختلافی است در اعراض و اوصاف است و اگر ناچار است تفضیل بعضی بر بعضی، پس گل

فضل دارد بر آتش. از وجوه یکی آنکه در جوهر گل رزانت (وقار و استواری) است و سکون و وقار و حلم و حیا و صبر، و این داعیه توبه و تواضع و تضرع است و موجب مغفرت و در جوهر آتش خفت و طیش و حدت است و ارتفاع و اضطراب و این داعیه تمرد و استکبار است و موجب لعنت. دیگر وجه آن است که گل، سبب جمع است و آتش سبب تفریق. آتش سبب عذاب است و گل سبب عذاب نیست و نیز خبر ناطق است که: «تراب الجَنَّة مشک اذفر» و در هیچ خبر نیامد که در بهشت آتش است یا در آتش خاک است... | (به اختصار و با کمی تغییر، از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- |... سر ابلیس پرتلیس آن روز بستند که از میان جمله ملائکه گستاخی کرد و بی‌اجازت، به کارخانه غیب در رفت. لاجرم به رسن قهر، سرش بر بستند تا سجده آدم نتوانست کرد که: «الْأَبْلِيسُ ابْنُ وَاسْتَكْبَر» (سوره بقره، آیه ۳۴) و خلق چنان پندارند که ابا و استکبار، در وقت سجده بود، بلی به صورت، آن به وقت سجده بود، اما حقیقت آن ابا و استکبار که به مثابت تخم است، آن روز در زمین شقاوت افتاد که از رعایت ادب، ابا کرد و بی‌اجازت در کارخانه غیب رفت و چون بیرون آمد استکبار کرد و گفت: «خُلِقَ مُجَوِّفًا لَا يَتَمَالَكُ» (این آدم مجوف است، زود بر او مالک توان شد)؛ به چشم بزرگی به خود نگریست و به چشم حقارت به خلیفه حق. آن تخمش به روزگار پرورش یافت. ثمره آن ابا و استکبار آمد به وقت سجده، لاجرم هم بر آن رسن شقاوت به دار لعنتش برکشیدند... | (با تلخیص از مرصادالعباد).

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ

(حال که مراد در گاهشدم، امرانا به روزی که خلا بر رانگیخته شوند مهلت ده. (۱۴))

۱۴ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۱۵ قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ

شيطان گفت: که چون تو مرا گمراه کردی من نیز البته در همین بندگات

خدا فرمود: البته مهلت خواهم داشت. (۱۵)

صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ ۱۶ ثُمَّ لَا تَبْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمَنْ خَلْفَهُمْ

آن گاه از پیش روی و از پشت سر و طرف راست و چپ آنان درمی آید

در سر راه راست تو می نشینم. (۱۶)

وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ۱۷

(او هر یک از فرای عامه و ادراکی آنها را به میل باطل می کشم، و بیشتر آنان را شکر گزار نعمت ننواهی یافت. (۱۷))

کینه تا بکشم ز خصم از صد فسون
 کرد از باب کرم متواریم
 کینه بکشم تا ابد ز اولاد او
 تا که فرزندان آدم زنده‌اند
 هر کجا باشد رهت جز در قلوب
 فوق خود مرنفس دون را سیر نیست
 بلکه خود نفس است شیطان خسیس^۲
 جنس خود را دان که شیطان جاذب است
 کز چه مهلت دادش او تا رستخیز؟
 گوش کن داری گر ادراکی عمیق
 باشد اندر زندگی لاعلاج
 نیست او را زندگی بر قرار
 دیو سرکش با هوئی هم توأم است
 خوانده شیطان کامل اندر نطق، شرع
 تا مقام کشف^۳ قلب و سیر روح
 نیستشان راحت ز نفس پرستیز
 اعتراض می‌نماید در کلام
 هم به ترک سجده دور از درگهم
 بهر ایشان بر هر آن چه نارواست^۴
 همچو دزدان که در آیند از کمین
 گاه پیدا گاه پنهان در طلب
 سهل بنمایم برایشان هر چه هست
 هست روشن‌تر ز شمس بی‌غمام
 عقلمت از باور نمایی خیره است

۱۸۹۹- گفت مهلت ده مرا تا «یُبْعَثُونَ»^{۱۴}
 ۱۹۰۰- آنکه باعث گشت بر این خواریم
 ۱۹۰۱- رفت یکجا خرمم بر باد او
 ۱۹۰۲- گفت مهلت دادمت ایام چند^{۱۵}
 ۱۹۰۳- تا تو باشی امتحان زشت و خوب
 ۱۹۰۴- ز آن که اندر قلب جای غیر نیست
 ۱۹۰۵- نفس هم‌رتبه است بی‌شک با بلیس
 ۱۹۰۶- تا که در نفس طبیعت غالب است
 ۱۹۰۷- ور کج‌اندیشی درآید در ستیز
 ۱۹۰۸- اندرین معنی بود رمزی دقیق
 ۱۹۰۹- آدم از نفس و طبیعت وز مزاج
 ۱۹۱۰- گر طبیعت ماند اندر وی زکار
 ۱۹۱۱- تا قیامت پس هوئی با آدم است
 ۱۹۱۲- ز آن هوای نفس را از اصل و فرع
 ۱۹۱۳- عارفان را در سلوک و در فتوح
 ۱۹۱۴- کاندرا آن گردد هویدا رستخیز
 ۱۹۱۵- نکته‌ها را گر نکو فهمی تمام
 ۱۹۱۶- گفت شیطان پس چو کردی گم‌هم^{۱۶}
 ۱۹۱۷- می‌نشینم بر صراطت کاوست راست
 ۱۹۱۸- راهشان یعنی زخم از راه دین
 ۱۹۱۹- آیم ایشان را ز پیش و از عقب^{۱۷}
 ۱۹۲۰- آخرت یعنی که پیش آینده است
 ۱۹۲۱- و آن نباشد مخفی بر خاص و عام
 ۱۹۲۲- گوید از کم روز روشن تیره است

چون تواند بود باقی نفس من؟	۱۰۹۲۳- در گمان افتی که بعد از فوت تن
دیو دان کز پیش راحت زد همی	۱۰۹۲۴- غیر ازین عالم بود یا عالمی
باشد آن دنیا و شیئیات آن	۱۰۹۲۵- و آن که آید از قفا یعنی نهان
خواه باشد از ستم خواه از یتیم	۱۰۹۲۶- حُبّ جاه و مال و اخذ زرّ و سیم
در عمل‌های نکو عجب و ریاست	۱۰۹۲۷- و آن که می‌آید برون از راه راست
لذت عصیان به دل شیرین کند ^۵	۱۰۹۲۸- و آن که می‌آید ز چپ تاره زند
تا دهد کشت عمل‌ها را به باد	۱۰۹۲۹- حاصل از هر ره درآید بر عباد
نیستند «اکثر» تو را از «شاکرین»	۱۰۹۳۰- گفت ابلیس از بنی آدم یقین
وین نگفت الا که از فرض و قیاس ^۶	۱۰۹۳۱- نیستشان بر نعمت مُنعم سپاس
کرد حاصل جمله از اکل ^۷ شجر	۱۰۹۳۲- ز آن که چون مقصود خویش از بوالبشر
اضعفانند البتّه فرزندان او	۱۰۹۳۳- شد گمان او کز او بسی گفتگو
هم‌چنان که بر دم از ره آن هُمام ^۸	۱۰۹۳۴- می‌توان از راهشان بردن تمام



۱- رجوع شود به معنی آیه ۱۴

۲- خسیس: پست، فرومایه.

۳- کشف: اطلاع بر ماوراء حجاب از معانی غیبی و امور حقیقی. در نزد اهل سلوک، رفع حجاب را گویند که میان روح جسمانی است که ادراک به حواس ظاهر نتوان کرد و گاه مکاشفه بر مشاهده اطلاق می‌شود. سالک چون به جذبۀ ارادت از طبیعت سفلی قدم به علّیین حقیقت نهد باطن خویش را از ریاضت صاف گرداند و دیدۀ او گشاده، و به قدر آن رفع حجاب و صفای عقل معانی معقولات زیاده شود. «مکاشفه» آن را گویند که ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت آشکارا شود یعنی از نفس و دل و روح و سر واقف حال شود.

۴- شیطان به خدا گفت: به سبب اینکه گمراهم کردی، بر سر راه راست تو که بندگان را به درگاهت می‌رساند و منتهی به سعادتشان می‌شود می‌نشینم و مراقب آنها هستم و هر که را در این راه (که راه و امری است معنوی) ببینم آن قدر وسوسه می‌کنم تا از راهش بدر ببرم.

صراط مستقیم راه قلب است که ولایت تکوینی و تکلیفی است.

۵- و نیز گفته‌اند منظور از «مِن بَيْنِ اَيْدِيهِمْ» (جلو رویشان) حوادث خوشایند یا ناخوشایند زندگی است و دراز نمودن آمال و آرزوها و مراد از خلف (پشت سر) اولاد و اعقاب انسان است که انسان نسبت به آینده اولادش آمال و آرزوها دارد و شیطان باعث فراموش نمودن آخرت می‌شود و منظور از سمت راست سعادت و دین انسان است که شیطان باعث ریا در دین و یا افراط در آن می‌شود و مقصود از سمت چپ بی‌دینی است، به این معنا که فحشا و منکرات را در نظر آدمی جلوه می‌دهد.

۶- در باره قیاس شیطان به توضیح شماره ۶ زیرنویس مربوط به بیت ۱۰۸۹۲ مراجعه فرمایید.

۷- اکل: خوردن.

۸- آن: منظور آدم (ع) است.



مرکز تحقیقات کتب و نشر اسلامی

قَالَ

خدا گفته

اَخْرِجْ مِنْهَا مَذَّةً وَمَا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَا مَلَانَ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ

از این مقام بیرون شو که تو نگره‌بند و رانده در گناه مایی. هر که از فرزندان آدم تو را پیروی کند جهنم را از تو و آنان به پیش

اجْمَعِينَ ﴿١٨﴾ وَيَأْتِ اٰدَمُ اَسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ

بر می‌گردانم. (۱۸) و ای آدم، تو با همسرت در بهشت منزل گزینید و از هر جا (و هر چه) بخورید. تناول کنید

سِتْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ فَوَسَّوَسَ

و لیکن نزدیک این درخت نروید (درخت گندم یا انگور یا سیب یا غیره) که از سنگاران خواهد گشت. (۱۹) آن گاه

لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ اٰتِهِمَا وَقَالَ

شیطان، آدم و حوا هر دو را به وسوسه فریب داد تا زشتیهایشان را که از آنان پوشیده بود برایشان پدیدار کند و گفت:

مَا نَهٰكُمْ اَرْبَابُكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُوْنَا مَلَٰكِيْنًا وَاَنْتُمْ كٰوْنًا

خدایان شما را از این درخت نهی نکرد جز برای اینکه عبادا (در بهشت) دو فرشته شوید یا

مِنَ الْخٰلِدِيْنَ ﴿٢٠﴾ وَقَا سَمَهُمَا اِنِّيْ لَكُمَا لِمِنَ النَّٰصِحِيْنَ ﴿٢١﴾

عمر جاودان یابید (۲۰) و بر آنان سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم. (۲۱)

- عسیب ناک^۱ و رانده^۲ و خوار و زبون
 از شما پر، دوزخ از واقع شود
 که تو با جفتت بمان اندر چنان
 آن ثمرها که بر آن باشد نیاز
 کاوست گندم می‌نجوید از ثمر^۴
 نیک و بد شد ز آن درخت نیک و بد
 هم برون از این سرا و خانه‌اید
 سویشان بر کشف سوء^۵ مستتر
 خود نمی‌دیدند آن را بسی زگفت
 کشف عورت را که یابند انفعال
 عورت ایشان ندیدندی عیان
 عورت هم را که بس باشد قبیح
 جامه‌ها ریزد از ایشان سر به سر
 زین نکرد الاً به سلب اعتبار
 جاودان از اَکَلِ گندم در بهشت
 ره نیابد مرگ هرگز در شما
 بس تأمل داشت در اَکَلِ شجر
 که شما را نک منم از ناصحین
 زنده مانید از خوردن از وی مدام
 که کنند از وی قبول نُصح^۷ و پند
 بر فریب و کذب و آن سوگند سخت
 سوی اسفل زآن تسَلَّب در کلام
 با بلیس فتنه جو بودند یار
 گر که خواهی سوی آن کن بازگشت^۸
- گفت حق او را ز جنت رو برون^{۱۸۵}
 ۱۰۹۳۵-
 ۱۰۹۳۶- بالله^۳ از زایشان کست تابع شود
 بعد از آن گفتیم با «آدم» عیان^{۱۹۰}
 ۱۰۹۳۷-
 ۱۰۹۳۸- هم خورید از هر کجا خواهید باز
 ۱۰۹۳۹- لیک نزدیکی به سوی این شجر
 ۱۰۹۴۰- می‌توان دادن تمیز از آن به خود
 ۱۰۹۴۱- ور خورید از آن به ظلم افسانه‌اید
 ۱۰۹۴۲- و سوسه پس کرد دیو بد سیر^{۲۰۰}
 ۱۰۹۴۳- آن چه بد پوشیده یعنی زآن دو جفت
 ۱۰۹۴۴- زآن دو تن می‌خواست دیو بدخصال
 ۱۰۹۴۵- گشته وارد در خیر کاهلِ چنان
 ۱۰۹۴۶- آدم و حوا ندیدی هم صریح
 ۱۰۹۴۷- بود دیو آگاه کنز اَکَلِ شجر
 ۱۰۹۴۸- گفتشان که نهیشان پروردگار
 ۱۰۹۴۹- دو مَلک باشید بس نیکو سرشت
 ۱۰۹۵۰- زنده یا مانید با صد اعتلا
 ۱۰۹۵۱- با وجود آن وسوس بوالبشر
 ۱۰۹۵۲- بهر ایشان خورد سوگند این چنین^{۲۱۰}
 ۱۰۹۵۳- مشفق من در نصیحت در کلام
 ۱۰۹۵۴- و آن دو هم سوگند خوردند از پسند
 ۱۰۹۵۵- پس فرو آوردشان بر آن درخت
 ۱۰۹۵۶- یا که کرد إهباطشان زاعلی مقام
 ۱۰۹۵۷- مار و طاوس اندر آن وسواس و کار
 ۱۰۹۵۸- شرح آن در سوره ثانی گذشت



۱- عیب‌ناک: ترجمه لغت «مذموم» از ماده «ذام»، «یذام» است. مذموم و معیوب.

۲- رانده: ترجمه لغت «مدحور»، از ماده «نحر» (به معنای رانده شده به خواری و ذلت) است.

۳- لام در جمله «لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ»... (آیه ۱۸ سوره اعراف) لام قَسَم و جوابش جمله «لا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ» الی آخر است. از آنجا که گفتار ابلیس و تهدیدش به انتقام، خصوص بنی آدم بود و قسم خورد که غرض خلقت آنان را که همان شکر است در آنان نقض می‌نماید و آنها را به جای شکر و ادای به کفران می‌کند، خداوند در جواب، پیروانش را هم با او شریک ساخت و فرمود جهنم را از همگی شما یعنی از تو و پیروانت پر می‌کنم. (از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۴- در جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: ای آدم! با جفت خود در این بهشت آرام گیر و ساکن باش. جنس با جنس داد، و خلق در خلق بست، و شکل در شکل ساخت، که صفت حدثان جز با شکل خود نسازد و جز به جنس خود نگراید و جز با هم‌چون خودی آرام نگیرد. آن جلال قدم است و عزت احدیت که از اشکال و امثال و اجناس پاک است، و مقدس متفرد به جمال و جلال خود، متعزز به صفات کمال خود. آن‌گاه فرمود: چنان که خواهید در این بهشت می‌خورید و می‌نازید، و گرد این یک درخت مگردید. ایشان را از خوردن آن نهی کرد و در علم غیب خوردن آن پنهان کرد و آن قضا بر سر ایشان روان کرد، تا عجز و ضعف خود بدانند و عصمت از توفیق الهی بینند، نه از جهد بندگی... آدم چون در جمال حوا نگریست، پرتو جمال حق دید بر مشاهده حوا ظاهر شده که: «كُلَّ جَمِيلٍ مِنْ جَمَالِ اللَّهِ»... بر بوی آن حدیث به شاهد بازی درآمد. چندان‌که ذوق آن معامله بازیافت صفت شهوت غالب شد که کامل‌ترین صفتی است حیوانی و بزرگ‌ترین حجاب از آن خیزد و دیگر صفات حیوانی به خوش خوردن و خوش خفتن غلبه گرفت. حُجُب زیادت شد و انس حضرت نقصان پذیرفت، چه به مقدار آنکه از لذات و شهوات حیوانی، نفس آدمی ذوق می‌یابد با آن انس می‌گیرد و بدان مقدار انس حق از دل او کم می‌شود. چندان انس پدید آمد آدم را با بهشت و لذات آن که چون ابتلای شجره در میان آمد که: «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» ابلیس او را به ملک

بهشت بتوانست فریفت، که... «هل أدلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی» (ای آدم دلالت کنم تو را بر درختی که خوردنت از آن سیب جاودان بودند گردد در بهشت و به سلطنتی که هرگز کهنه نشود برسی)؛ (سوره طه - آیه ۱۲۰)؛ تا خلود بهشت و ملک آن بر رضای حق برگزید و به گفتِ شیطان، از غایت حرص، فرمان رحمن بگذاشت. [«مراتب دوزخ و بهشت» (*).]

۵- سوات (در سواتهما، در آیه ۲۰ سوره اعراف) جمع «سوءة» و به معنای عضوی است که آدمی از برهنه کردن و کشف و اظهار آن شرم دارد.

۶- در جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که:

اول کسی که سوگند به دروغ خورد، ابلیس بود و ایشان را فریفته به سوگند کرد. ندانسته بودند که کسی باشد که به الله سوگند به دروغ خورد. از اینجا گفته‌اند که: مؤمن را به الله توان فریفت. ابلیس گفت: مرا پیش از شما آفریدند و آن دانم که شما ندانید. نصیحت من بپذیرید و آن‌گاه سوگند یاد کرد به الله که من شما را نیکخواهم. این درخت، درخت خلد است. از این بخورید تا در اینجا جاوید بمانید. شیطان و سوسه کرده تا عورت‌هایشان را که پنهان بود بر آنان نمودار کند و گفت پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد مگر از بیم اینکه دو فرشته شوید یا از زندگان جاوید گردید. در حال، غیرت حق تاختن آورد که: ای آدم، تو را نه از بهر تمتعات نفسانی و مراتع حیوانی آفریده‌ایم؟ خوف آن است که آنچه نیم روزت در بهشت بگذاشتیم و حجب فروگذاشتیم تا ما را چنین فراموش کردی و به غیر ما مشغول گشتی و انس گرفتی و بی‌فرمانی کردی و از شجره بخوردی، اگر یک روزت تمام بگذارم، یکباره ما را فراموش کنی و یگانگی به بیگانگی مبدل کنی و از ما و از لطف ما هیچ یاد نیاری. ای آدم از بهشت بیرون رو و ای حوا از او جدا شو (... اهبطوا منها جمیعاً...) (سوره بقره، آیه ۳۸)؛ ای تاج، از سر آدم برخیز، و ای حله از تن او دور شو. ای حوران بهشت آدم را به دف دورویه بزیند که «و عصی آدم ربه فَعَوَى» (سوره طه، آیه ۱۲۱)؛ (عصیان کرد آدم پروردگار خود را و بی‌بهره ماند از جاودان بودن در بهشت و برعکس گفته شیطان شد). این چیست؟ سنگ ملامت بر شیشه سلامت می‌زنیم و روغن خودپرستی آدم را بر زمین مذلت عبودیت می‌ریزیم و تیغ همت او را بر سنگ امتحان می‌زنیم...]

۷- نُصَح: نصیحت کردن، پند دادن.

۸- رجوع شود به ابیات ۵۶۵ تا آخر ۵۷۷ و توضیحات مربوط به این ابیات. [۱- «مراتب دوزخ و بهشت» (*).]

فَدَلَّيْنَهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا

پس آنان را به فریب و دروغی (از آن مقام بلند) فرود آورد، پس چون از آن درخت تناول کردند زشتیهایشان (مانند عورات و سایر زشتیهای پنهان) بر آنان

يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا

آشکار گردید و بر آن شدند که از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند، و پروردگارشان آنها را ندا کرد که آیا من شما را

عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾

از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟ (۲۲)

قَالَ رَبِّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ

گفتند: خدایا، ما بر خویش ستم کردیم و اگر تو ما را بخشش و به مهربانیت و رأفت نفرمایی

الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي

زبانکاران خواهی بود. (۲۳) خدا گفت: (از بهشت) فرود آید که برخی با برخی دیگر مخالف و دشمنید، و زمین

الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا

تا هنگامی معین (یعنی وقت برگ و قیامت اجنبگاه شماست. (۲۴) خدا گفت: در این زمین زندگانی کنید و در آن

تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

بمیرید و هم از آن باز برنگیخته گردید. (۲۵)

۲۲۰

شد بر ایشان عورت مخفی عیان
حکمت این شد مقتضی از رَبِّ ناس
عورت خود تا به آن پوشند زود
تسا کس ایشان را نبیند رویه رو
نهیتهان آیا نکردم استوار
تا نه بر بیرون کشید از روضه رخت؟
دشمنی باشد شما را آشکار؟
می‌گریزی از من آیا سو به سو؟

۱-۹۵۹- چون چشیدند آن ثمر را در زمان
۱-۹۶۰- ریخت یعنی از تن ایشان را لباس
۱-۹۶۱- برگ ها می‌دوختند از هر چه بود
۱-۹۶۲- در گریز از شرم هریک سو به سو
۱-۹۶۳- کرد ایشان را ندا پروردگار
۱-۹۶۴- که حذر گیرید زَاكُلِ این درخت
۱-۹۶۵- هم نگفتم کآن بلیس نابکار
۱-۹۶۶- کرد بر آدم خطاب آنکه که تو

ز آن چه بسر من رفت اندر بسندگی	۱۰۹۶۷- گفت بل کآن باشد از شرمندگی ^{۲۳}
نی کی که از پروردگار مؤتمن	۱۰۹۶۸- می‌گریزم از گناه خویشتن
رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا يَا آلِه	۱۰۹۶۹- پس بگفتندی هم از شرم گناه
ور نیامرزی تو ما را از کرم	۱۰۹۷۰- ما به نفس خویش کردیم این ستم
پس یقین باشیم ما از خاسرین ^۲	۱۰۹۷۱- هم نبخشایی گناه ای رَبِّ دین
بعض را بعضی است دشمن بالیقین	۱۰۹۷۱- گفت پس هابط ^{۲۴} ۲ شوید اندر زمین
دشمن یکدیگرند از آن زمان	۱۰۹۷۳- مار و شیطان، آدم و طاوس از آن
که به هر حالی معاند با هم‌اند ^۵	۱۰۹۷۴- یا که مقصود از بتاج ^۴ آدم‌اند
جایگاه و عیش و نوش و ساز و برگ	۱۰۹۷۵- شد شما را در زمین تا وقت مرگ
ز آن برون آید هم در صور دم ^۶	۱۰۹۷۶- می‌زیید اندر زمین میرید هم ^{۲۵}



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- ۱- رجوع شود به معنی آیه ۲۳
- ۲- اینکه آدم و حوا گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...» (آیه ۲۳ سوره اعراف)؛ نهایت تضرع و التماس آن دو را می‌رساند و لذا هیچ چیزی درخواست نکردند و تنها احتیاجشان را به مغفرت و رحمت ذکر نمودند و گفتند: اگر رحم نکنی به طور دائم و به تمام معنا زیانکار خواهیم شد. گفته‌اند روز عاشورا بود و آدینه، که الله آدم را توبه داد و توبه وی قبول کرد.
- ۳- هابط: هبوط‌کننده، فرودآینده از بالا، نازل شوند.
- ۴- بتاج: نسل، نژاد.
- ۵- آیه ۲۴ سوره اعراف، هم خطاب به آدم و همسر اوست و هم خطاب به ابلیس، و دشمنی بعضی از بنی نوع بشر با بعض دیگر به خاطر اختلافی است که در طبیعت‌های آنان است و این قضایی است از خدای تعالی و قضاء دیگرش هم این است که فرمود «و لکم فی الارض مستقر...» یعنی تا چندی که به زندگی دنیوی زنده هستید جایتان در زمین است. از ظاهر سیاق آیه برمی‌آید که این خطاب هم، خطاب به هر سه است. (از جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان).

- آن یکی سر اهل ظاهر را اساس
و امر احکام آنچه هست از اصل و فرع
خاص اهل فقر و حال و معرفت
ز آنچه در شرع از بدی‌ها ظاهر است
قلب و، روح و، سر، خفی، اندر پسند^۶
ز آن شود پوشیده شهوت هم غضب^۷
غیر مولی ستر ز آن شد در فتوح^۸
شد کز آن اشیا نماند در نمود^۹
بر هویت بسین بقای او بجا^{۱۰}
بی ز اشیا اوست در اشیا همه
ماند و باقی رفت از چشم شهود^{۱۱}
در شهود لا اله غیره
هیچ شیئی را ندیدم من یقین
هم مع^{۱۲} او، اوست یعنی ذات وی
چون تعین رفت، باقی ذات بود
تا مگر گردند ایشان حق‌شناس
بر حذر باشید در دار وجود
آن چنان کسافکنند آدم را به فن
کنندشان از تن لباس عز و شأن
مر شوند از هم بدان‌سان شرمسار
مر شما را هر طرف آرید رو
زین چنین خصمی بود بس ابتلا
کز عدو دارد به هر حالت نگاه
با کسی کش نیست ایمان بر خدا
بسین ایشان از ره اخلاق پست
- ۱۰۹۸۸- بر دو گونه است از نکودانی لباس
۱۰۹۸۹- جامه فتوی است بهر حفظ شرع
۱۰۹۹۰- جامه تقوی است از روی صفت
۱۰۹۹۱- جامه فتوی بدن را ساتر است
۱۰۹۹۲- وز لباس تقوی آمد بهره‌مند
۱۰۹۹۳- بهره دل صدق باشد در طلب
۱۰۹۹۴- هست از تقوی، محبت حفظ روح
۱۰۹۹۵- بهره سر، رؤیت نور شهود
۱۰۹۹۶- وز لباس تقوی آن بهره خفا
۱۰۹۹۷- مستتر ماند هویت‌ها همه
۱۰۹۹۸- آن هویت کاوست ساری در وجود
۱۰۹۹۹- اول و آخر نماند غیر او
۱۱۰۰۰- گفت حیدر پیشوای مستغنی
۱۱-۱- جز که بود او قبل شیء و بعد شی
۱۱-۲- یعنی آن شیء صورتی ز آیات بود^{۱۳}
۱۱-۳- این بود ز آیات حق یعنی لباس
۱۱-۴- ای «بنی آدم» ز شیطان عنود^{۲۷}
۱۱-۵- تا نیندازد شما را در فتن
۱۱-۶- رانند ابوین شما را از جنان
۱۱-۷- تا کند عوراتشان را آشکار
۱۱-۸- بسیند آن ابلیس و لشکرهای او
۱۱-۹- از هر آنجا که نبینیدش شما
۱۱-۱۰- پس تو بر حق بر زکاید او پناه
۱۱-۱۱- ما شیاطین را نمودیم اولیا
۱۱-۱۲- از ره جنسیت و نسبت که هست



۱- مشرکان عرب، از ثقیف و بنی عامربن صعصعه و خزاعه و بنی مدلج، برهنه طواف می‌کردند (مردان در همه اوقات و زنان در شب) و آن برهنگی را عبادتی می‌شناختند و می‌گفتند با جامه‌ای که در آن معصیت می‌کنیم روا نیست طواف خانه کعبه نماییم. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- لباس: پوشش واجب و لازمی برای عضوی که برهنه بودنش زشت و مایه رسوایی است.
۳- ریش: هر پوششی که مایه زینت و جمال باشد. این کلمه در اصل به معنای پر مرغان است و چون پر مرغ مایه زینت آن است در غیر مرغ نیز استعمال می‌شود. پوششی زائد بر مقدار حاجت و باعث زینت و جمال است.

۴- مُسْتَقْبِح: صفت مفعولی از استقباح. زشت و قبیح شمرده شده، زشت دیده شده.

۵- جامه تقوی: برخی مفسرین آن را به ایمان به خدا و عمل صالح و گروهی به حسن ظاهر و بعضی به شرم و حیا و عفت تفسیر نموده‌اند. در واقع لباس تقوی، آن پوششی است که معایب باطنی و درونی یعنی رذائل نفس را که اهمیتش به مراتب بیشتر از پوشاندن عیب و عورت ظاهری است، می‌پوشاند.

۶- در مورد قلب (دل): روح، سر، و خفی رجوع شود به «مکاشفات و انواع آن» (*).

۷- مفهوم بیت ۱۰۹۹۳ ← قلب، روح، سر و خفی هر یک از جامه تقوی بهره‌مند می‌شوند. قلب (دل) آن‌گاه که به جامه تقوی ملبس شود، شهوت و غضب از آن رخت بریندد و به قدم صدق پای در طریق طلب بندد.

۸- مفهوم بیت ۱۰۹۹۴ ← در روح که لطیفه‌ای است ربانی و شرف اختصاص یاء اضافت «مِن رُوحِی» یافته (فاذا سویته و نفخت قیه من رُوحِی فقعوا له ساجدین)؛ (سوره حجر، آیه ۲۹)؛ (وقتی درست کردم آدم را و دمیدم در او از روح خود گفتم ای ملائکه از برای او به حالت سجده در آیید)؛ هفت صفت تعبیه است از نورانیت، محبت، علم، حلم، انس، بقا و حیات، و صفات دیگر از این صفات تولد می‌یابند، و روح محل محبت است. اما چون در روح صفت محبت اندک است آن را با کالبد (قالب) که معدن ظلمت بود تعلق دادند تا در اثر پرورش،

صفت محبت در آن به کمال رسد. یکی از اسرار تعلق روح به قالب این است و چون ملایکه، این تعلق با قالب جسمانی ظلمانی نداشتند تخم محبت ایشان هرگز به کمال تربیت نیافت که مَثَر «يَحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (سوره مائده - آیه ۵۴) شود. و تقوی، محبت را در روح می‌افزاید زیرا که دست و پای تصرف روح را می‌بندد تا بر مقتضای طبع حیوانی حرکت ننماید و بر مسیر طریقت و حقیقت گام نهد و به تدریج تعلقاتی را که روح در تعلق با قالب یافته باطل نماید، و هریک از این تعلقات، حجابی است از حضرت حق و چون هریک از این تعلقات باطل شود حجابی و بندی و غلی از او برمی‌خیزد و قربی پدید می‌آید و نسیم صبای سعادت بوی انس حضرت به مشام جاننش می‌رسد، و مکاشفات روحی جز از مولی، که می‌توان آن را پیامبر(ص) و یا خاصان درگاه حضرت حق دانست از بقیه مستور است و واردات و تجلیات انوار روحانی، روح را از بند تعلقات جسمانی می‌رهاند و از حبس صفات بشری خلاصی می‌دهد و روح به سرحد فطرت اولی رسیده مستحق استماع خطاب الست بر بکم می‌شود و به جواب بلی قیام می‌نماید. اینجا چون روح از لباس بشریت بیرون آمد، و آفت تصرف وهم و خیال از او منقطع شد، هرچه در ملک و ملکوت است بر او عرضه دارند تا در ذرات آفاق و آینهٔ انفس، جمله بیّنات حق مطالعه کند و در این حالت در هر چیز که بنگرد، اثر آیت حق در او مشاهده کند. اینجا، عشق «صافی» گردد و از حجب عین و شین و قاف بیرون آید، هم روح به عشق درآویزد، هم عشق به روح درآمیزد و از میان عشق و روح، دوگانگی برخیزد و یگانگی پدید آید و هرچند روح خود را طلبد، عشق را یابد. تا اکنون زندگی قالب، به روح بود، اکنون زندگی روح، به عشق بُود و در این مقام، عشق قائم مقام روح گردد و روح پروانه شمع جمال صمدیت شود. [ے مکاشفات و انواع آن (*)] .

۹- مفهوم بیت ۱۰۹۹۵ ے «سیر» در اصطلاح عرفا، لطیفه‌ای است مودع در قالب، مانند روح که منزل انوار ذات و محل مشاهده است و غیرارباب قلوب نمی‌توانند آن را ادراک نمایند و سر، از روح لطیف‌تر است و رؤیت حق که از مراتب کثرات و موهومات گذشته و به مقام توحید عیانی رسیده و در صور جمیع موجودات و مکلفات، حق را مشاهده نماید و از غیریت دور شده و هرچه ببیند، حق ببیند، بهره سر است از تقوی و نتیجه چنین رؤیتی که همانا دیدار

حق است به حق، آن است که به جز حق، دیگری نمودی ندارد و اظهار وجود نتواند کرد و در واقع در نور شمس شهود حق، ممکنات را نمودی نباشد. [برای درک بهتر ابیات ۱۰۹۹۲ تا آخر ۱۰۹۹۶ به «مکاشفات و انواع آن» (۳) مراجعه فرمایید].

۱۰- مفهوم بیت ۱۰۹۹۶ ← «خفا» (پوشیده و پنهان) عبارت است از خفی که در نزد صوفیان لطیفه‌ای الهی است که بالقوه در روح به ودیعت گذارده شده و حصول بالفعل پیدا نمی‌کند مگر بعد از غلبه واردات الهی و چون چنین شد، واسطه عالم صفات خداوندی و عالم روحانیات می‌شود تا قابل مکاشفات صفات حضرت گردد و «کشف صفاتی» حاصل آید و در این حال، چنانچه بنده به «صفت قیومی» مکاشف شود، بقای حقیقی پدید آید و نیز اگر سالک از این وادی گذشته و به وادی مشاهده برسد، حجاب به کلی ساقط شود، جمال جانان متجلی شده و شهود عین ذات الهی دست دهد و سالک به نور معرفت، مشاهده حضرت ذات نماید و راد می‌یابد و پس از «مقام مشاهده»، به «مقام مقایسه» می‌رسد و به بقای خدا باقی شده و از پلیدی تعلقات پاک شده و جمله حجب از پیش روی برخاسته به عیان محض و محض عیان حضرت معشوق سرمدی را دیدار کند.

۱۱- مفهوم ابیات ۱۰۹۹۷ و ۱۰۹۹۸ ← هویت حق تعالی که مرتبه «ذات صرف» را گویند و مرتبه احدیت و لاهوت، اشاره از آن است، عین اوست که ظهور آن ممکن نیست و پنهان است و کفه ذات او به اعتبار اسماء و صفات او با اشعار به غیبوت آن است و ذات حق منزله از کمیت و کیفیت است و او را با هیچ شیئی نسبتی نیست و هیچ شینی را با آن حضرت نسبتی نه، زیرا که در آن حضرت هیچ شیئی نیست و از غایت شمول فیض عامش، با همه اشیاء است و بی او معدوم‌اند و از آن روی که او بر همه اشیاء تجلی نموده اضافه وجود بر اشیاء کرده‌اند و چون اسقاط این اضافه نموده شود، همه اشیاء معدوم‌اند و هویت ممکنات، تنها بازتابی گذرا و صورتی متناهی است از هویت نامتناهی الهی که ساری و جاری در کل هستی است و به جز هویت و ذات حق که باقی است، هرچه که هست فانی است.

۱۲- مع : همراه.

۱۳- هر ذره از ذرات موجودات، آیتی از آیات الله است که دلالت بر وجود حضرت حق می‌کنند

و همه به نور تجلی او منور و به او نموده شده‌اند و تجلی ذات است که سبب ظهور اشیاء شده و تمامی تعینات فانی هستند و تنها ذات حق است که باقی است.

وَإِذَا فَعَلُوا

و چون کار

فَاحِشَةً قَالُوا وَوَجَدْنَا عَلَيْهَا أَبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلِ ابْنَ اللَّهِ

زشتی کنند گویند ما پدران خود را بدین کار یافته ایم و خدا ما را به آن امر ننموده بگو: هرگز خدا

لَا يَأْمُرُ بِالْفَحِشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾ قُلِ

امر به اعمال زشت نکند آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید (۲۸) بگو:

أَمْرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ

پروردگار من شایسته عدل و درستی امر کرده (نه به اعمال زشت) و نیز فرموده که در هر عبادت روی به حضرت او آورید.

وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا

و خدا را از سر اخلاص در دین بخوانید چنانکه شما را در اول بار فریاد دیگر بر آورد معجزا به سویش باز آید (۲۹) گروهی را

هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ

(به طاعت خود) رهنورد هدایت کرده و گروهی (به پیروی شیطان) گمراهی بر آنان حسی شد.

أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾

چون خدا را گذارده و شیطانها را به دوستی اختیار کردند و گمان می‌کنند که به راه راست هدایت یافته‌اند (۳۰)

۲۸

- | | |
|-------------------------------------|---|
| ۱۱-۱۳- سر زند چون فعل زشت از کافران | همچو فعل فحش ^۱ و کشف کافران |
| ۱۱-۱۴- از ره تقلید گویند این عمل | یافتستیم از پدرها بسی خلل |
| ۱۱-۱۵- امر فرمودستمان بر آن خدا | کآوریم این فعل باطل را بجا |
| ۱۱-۱۶- گو خدا نکند به فحشا هیچ امر | اینست بر حق افتری از زید و عمرو |
| ۱۱-۱۷- بر خدا گویند آیا افتری | آنچه را که می‌ندانید از عمی؟ ^۲ |
| ۱۱-۱۸- «امر» بر من کرده گو پروردگار | بسر طریق راستی در نظم کار |
| ۱۱-۱۹- راست گردانید روی خویش را | وقت هر سجده به قبله زامر ما |
| ۱۱-۲۰- می‌بخوانید آن خدا را بالخصوص | در عبادت یعنی از محض خلوص |
| ۱۱-۲۱- در پرستش نآورید او را شریک | خلق با خالق ستودن نیست نیک |

۲۹

۱۱-۲۲- مُخْلِصٌ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْمَوْتُ مِنْ أَيْنٍ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ	۱۱-۲۲- مُخْلِصٌ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْمَوْتُ مِنْ أَيْنٍ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
۱۱-۲۳- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا	۱۱-۲۳- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا
۱۱-۲۴- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا	۱۱-۲۴- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا
۱۱-۲۵- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا	۱۱-۲۵- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا
۱۱-۲۶- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا	۱۱-۲۶- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا
۱۱-۲۷- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا	۱۱-۲۷- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا
۱۱-۲۸- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا	۱۱-۲۸- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا
۱۱-۲۹- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا	۱۱-۲۹- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا
۱۱-۳۰- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا	۱۱-۳۰- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا
۱۱-۳۱- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا	۱۱-۳۱- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا
۱۱-۳۲- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا	۱۱-۳۲- وَمَنْ يَعْزِبْ عَنْ قَوْمِ يَوْمٍ لِيُتَذَكَّرَ بِهِمْ بِأَنَّ يَوْمَهُمْ كَالَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا



- ۱- فعلِ فُحِّشٌ: کار بسیار بد و زشت. آشکاری و بی‌پردگی. (اشاره است به کشف عورت در طواف که رسم عرب جاهلیت بود). فحشاء و فاحشه آن افعال و اقوال زشت است که مروت را ضایع و مرد را بدنام می‌کند.
- ۲- عَمَى: کوری، نداشتن چشم حقیقت بین.
- ۳- منظور این است که عمل بدون ریا و طاعت پاک از کدورت و شرک به درگاه خداوند بی‌نیاز ببرید.
- ۴- سَفَالٌ (سِفَالٌ): حَزَفٌ، آوند گلی. گِل پخته و ریزه کوزه سبوی شکسته که بام خانه‌ها را با آن می‌پوشانند. کنایه از تعلقات بی‌ارزش دنیوی و هوای نفس.
- ۵- مُلْكَةٌ: پادشاهی، سلطنت، اشاره به پادشاه اخروی و سرای جاوید بهشت و عظمت و بزرگی معنوی در جهان آخرت.
- ۶- لَحْمٌ: گوشت.
- ۷- اشاره به افرادی است که از صراط مستقیم الهی به سوی باطل منحرف می‌شوند و خیال

می‌کنند که در عمل خود به راه راست دست یافته‌اند و در نتیجه، باطل را، حق، و شر و شقاوت را خیر و سعادت می‌پندارند.

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
ای فرزندان آدم، زیورهای خود را در مقام هر عبادت به خود برگزیدید و بخورید و بیاشامید

وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ
و اسراف نکنید، که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد (۳۱) بگو: چه کسی زینتهای خدا را

الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا
که برای بندگانی خود آفریده حرام کرده و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع کرده بگو: این نعمتها در دنیا برای اهل ایمان است

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ
و خالص آنها یعنی لذات کامل بدون کم، و نیکوتر از آنها در آخرت برای آنان خواهد بود ما آیات خود را برای اهل دانش چنین

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾
مفصل و روشن بیان می‌کنیم (۳۲)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- | | |
|---|--|
| نزد هر «مسجد» لباس امتیاز | ۱۱۰۳۳- ای بنی آدم بگیرید از نیاز |
| می‌پوشید اندر اوقات سجود | ۱۱۰۳۴- جامه‌ای کآن زینت آمد در نمود ^۱ |
| نزد اهل دل حضورت زینت است | ۱۱۰۳۵- در نمازت جامه ستر عورت است |
| نیست لایق نزد عقل و امتیاز | ۱۱۰۳۶- کشف عورت در طواف و در نماز |
| هست عریان از لباس قدس و نور | ۱۱۰۳۷- هم چنین گر قلب باشد بی حضور |
| چون شما را وقت طاعت با خداست | ۱۱۰۳۸- زینت خود را به تن سازید راست |
| مر شما را نیست هیچ اسراف نیک | ۱۱۰۳۹- هم خورید و هم بیاشامید لیک |
| دوست دارد آنچه در خلقت نکوست | ۱۱۰۴۰- حق ندارد مسرفان را هیچ دوست |
| لیک بر موقع ^۲ ، نباشد با تو حرف | ۱۱۰۴۱- گنج‌ها را گر کنی روزی تو صرف |
| کرده‌ای اسراف مال حق همی | ۱۱۰۴۲- ور که بیجا صرف سازی در همی |
| لحم و چربی را به خود کردی حرام ^۳ | ۱۱۰۴۳- سر عرب در وقت احرام از مقام |

می‌شدند این آیت آمد بی‌خلاف	۱۱۰۴۴- همچو آنان که برهنه در طواف
زیستی کآورده بیرون بر انام ^۵	۱۱۰۴۵- گو که کرده «زینت» ^{۳۲} حق را حرام؟
از نباتات و ز حیوان ناگزیر	۱۱۰۴۶- چون کتان و پنبه یا پشم و حریر
که شما را رزق باشد در حیات	۱۱۰۴۷- یا که بنموده حرام این طیّات
خاصه بهر مؤمنین و مؤمنات ^۶	۱۱۰۴۸- گو که هست این زینت و این طیّات
در حیات دنیوی با رزق نیک	۱۱۰۴۹- مشرک ار با مومنان باشد شریک
در قیامت بی‌شریک اندر طبق	۱۱۰۵۰- خالص آمد بهر خاصان رزق حق
هم به تفصیل آید آیات از نشان	۱۱۰۵۱- هم‌چنان کآمد به تفصیل این بیان
ما به تفصیلی که هم کردیم بیش	۱۱۰۵۲- می‌کنیم اعنی بیان آیات خویش
و آن مُبِیِّن ^۷ گشت خواهد با رشاد	۱۱۰۵۳- هستمان احکام دیگر بر عباد
بهره‌مند از فهم و نیک اندیشه‌اند	۱۱۰۵۴- بهر آن قومی که دانش پیشه‌اند



۱- معنای همراه برداشتن زینت در موقع بیرون شدن به سوی مسجد آرایش ظاهری نیست، بلکه آرایشی معنوی مناسب با نماز و طواف و سایر عبادات است و حضور قلب در هنگام عبادت به درگاه حضرت حق. [زینت هر بنده در مقام مشاهدت حضور دل است و لزوم حضرت و استدامت شهود حقیقت. گفته‌اند زینت نفس عابدان آثار سجود است و زینت دل عارفان، انوار وجود است. عابد به لغت عبودیت در سجود، و عارف بر بساط قربت در روح شهود]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- بر موقع: به موقع، بجا.

۳- اهل جاهلیت در ایام حج، گوشت و چربی و شیر نمی‌خوردند تا از این طریق، حج را احترام کرده باشند. مسلمانان گفتند: ما سزاوارتریم که تعظیم حج را چربی نخوریم و ریاضت کنیم و خداوند آیه نازل فرمود که: «کلوا و اشربوا...» (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۴- [گفته‌اند این زینت و رزق، ابریشم است از کرم، عسل است از زنبور، جوهر از خاک، دُر از

صدف و بوی از عود و میوه از زمین. آیه ۳۲ سوره اعراف، رد است بر یک گروه از عرب که از انعام (چارپایان) و حرث (کشت و زرع) حرام‌ها ساختند (مانند بحیره و سائبه و وصیله و حامی و اولاد آن) و دیگری، گروه رهبان‌اند که حلال‌های مطاعم و ملباس و معایش، به تزهیب (راهب گردیدن و تعبد) بر خویش حرام کردند. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار با کمی تغییر).

۵- اَنَام: مردم، مخلوق.

۶- [زینت زبان «ذکر» است و زینت دل، «فکر»، هر چیزی را آرایشی است، و آرایش نفس در حسن معاملات است به نعت مجاهدت و آرایش دل دوام مواصلت است به وقت مشاهدت، و آرایش سیر حقایق قربت است در میدان معاینت]. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- مُبَيَّن: بیان کرده شده.



قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا

بگو که خدای من هرگونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه

بَطْنٍ وَالْأَيْمِ وَالْبَغْيِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ

در نهان و گنجه کاری و ظلم به ناعاق و شرک به خدا را که بر آن شرک

سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ

هیچ دلیلی نرسانده است و این که چیزی را که نمی‌داند به خدا نسبت دهد، همه را حرام کرده است. (۳۳) و هر قوم را دوره ای و اجل معینی است

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

که چون اجلشان فرا رسد لفظه ای پس در پیش نخواهند شد. (۳۴)

يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ

ای فرزندان آدم، چون پیغمبرانی از جنس شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، پس هر که

اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ

تقوا پیش کرده و به کار شایسته شناخت هیچ ترس و اندوهی بر آنها نخواهد بود. (۳۵) و آنان که

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

آیات ما را تکذیب کرده و از سرکشی و تکبر سر بر آن فرود نیاورند آنها اهل دوزخند.

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾
و در آن جاوید (سعدیه) خواهند بود. (۳۶)

- ۱۱-۵۵- این عباس از امیر مؤمنان یافت رخصت تا به اهل نهروان،
- ۱۱-۵۶- رو کند بَهرِ نصیحت کز خلاف
- ۱۱-۵۷- بود او بر مرکبی بهتر سوار
- ۱۱-۵۸- این خوارج مَر ورا گفتند تو
- ۱۱-۵۹- آمدی هم سوی ما از بهر پند
- ۱۱-۶۰- خواند «قُل» من «حَرَمٌ» او در جواب
- ۱۱-۶۱- هر نکو را دوست دارد ذوالجلال
- ۱۱-۶۲- پس بر ایشان کرد ظاهر بالتمام
- ۱۱-۶۳- مشرکان را ای محمّد گو تمام^{۳۳}
- ۱۱-۶۴- آنکه باشد بر من او پروردگار
- ۱۱-۶۵- و آن چه پنهان است و آن ظاهر نگشت
- ۱۱-۶۶- شد فواحش بر فروج آن نسبتش
- ۱۱-۶۷- جاهلان در جاهلیت بالتمام
- ۱۱-۶۸- لیک می گفتند شب باشد حلال
- ۱۱-۶۹- آمد این آیت که پیدا و نهان
- ۱۱-۷۰- هم حرام است آنچه بر وی نیست حد
- ۱۱-۷۱- ائِم^۵ هم گویند باشد شُرَبِ حَمَر
- ۱۱-۷۲- یَغی^۸ را هم ساخت بر مردم حرام
- ۱۱-۷۳- ائم و بغی است آن به غیر حق یقین
- ۱۱-۷۴- پس بدیهی و نه در هر مشرب است
- ۱۱-۷۵- هم حرام است اینکه شرک آرید باز
- ۱۱-۷۶- آنچه نفرستاده بر آن حجّتی
- ۱۱-۷۷- هم حرام است اینکه بندید افتری
- ۱۱-۷۸- هر گروهی راست وقت و نوبتی^{۳۴}
- یازشان دارد بیه وجه ائتلاف
- جامه هایش با نمود و شاهوار
- بـهـتـرین مـرـدمـانی در علو
- چون لباس جابرانت شد پسند؟
- شد مخالف از جواب او مُجاب^۱
- لیک باید باشد از مالِ حلال
- آنچه بود از جِلّ و حُرمت^۲ در مقام
- غیر از این نبود که فرموده حرام
- از فواحش^۳ هر چه باشد آشکار
- شرح آن در سوره ماضی گذشت
- بیا هر آن جرمی بزرگ از شدتش
- مَر زنا را روز دانستی حرام
- ز آن کسه مستور است اندر شبِ فِعال
- خود حرام است این عمل بر مردمان
- چون صفائ^۴ نزد ارباب خرد
- خواه باشد از عِنَب^۶ آن یا ز تَمَر^۷
- و آن ستمکاری است یا کبر از اَنام
- غیر حق باشد به تأکیدت متین
- اینکه ناحق ظلم و میغوض رَبّ است
- در عبادت بر خدای بی نیاز
- در پرستش پا که اندر طاعتی
- بر خدا ز آنچه ندانید از عَمی
- در حیات و زندگی تا مدتی^۹

۱۱۰۷۹- پس چو بر سرآید ایشان را زمان	نیست تأخیری و تقدیمی در آن
۱۱۰۸۰- ای «بنی آدم» ^{۳۵} چو آید رهبری	بر شما وز قومتان پیغمبری
۱۱۰۸۱- بر شما خوانند آیات مرا	اندر احکام شریعت جابّه‌جا
۱۱۰۸۲- پس هرآن پرهیزد از تکذیب آن	وز فواحش در عیان و در نهان
۱۱۰۸۳- کار خویش آرد به اصلاح او قریب	حزن و خوفی نیست ایشان را نصیب
۱۱۰۸۴- و آن که بر آیات ما تکذیب کرد	سرکشی را پیشه ز آن ترکیب کرد
۱۱۰۸۵- یعنی از ایمان به وحدانیتم ^{۳۶}	هم ز ایمان بر رسول و آیتم
۱۱۰۸۶- آن گروه‌اند اهل آتش جاودان	ز آن‌چه بودند از قبولش سرگران



۱- [در دُرّالمنثور است که امیرالمؤمنین علی (ع) عبدالله بن عباس را به پیش «ابن‌الکواء» و یارانش که به خلاف مشغول بودند، جهت نصیحت روانه فرمود. ابن‌عباس در آن روز بر مرکب بهتری سوار بود و پیراهن نازک و حله‌ای بر تن داشت. اصحاب ابن‌الکواء وقتی او را دیدند گفتند: ای ابن‌عباس تو بهترین مردان بودی، حال می‌بینیم که این‌گونه لباس بر تن کرده‌ای. ابن‌عباس جواب داد که: و همین لباس اولین چیزی است که من بر سر آن با شما بحث خواهم کرد و به شما ایراد خواهم نمود زیرا شما آن را حرام می‌دانید و مرا به پوشیدن آن ملامت می‌کنید در حالی که خداوند فرموده: «قل من حرم زینة الله...» (سوره اعراف، آیه ۳۲) و نیز فرموده: خذوا زینتکم عند کل مسجد... (سوره اعراف، آیه ۳۱). (به اختصار از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- جلّ و حرمت: حلال و حرام.

۳- فواحش: گناهایی که حد اعلای شناعة و زشتی را داشته باشند مثل زنا و لواط و امثال آن. فواحش آشکار، محرّمات مطاعم و ملاپس‌اند، مثل آزاد بودن ابریشم بر مردان و اشربه حرام چون مسکرات و اشربه مکروه مثل عصاره‌های جوشیده و آنچه از این باب است مثل میاثر (جمع میثره: جامه‌هایی که بر روی جامه‌ها می‌پوشند) ارجوان (سرخ‌رنگ) و یا نمودن (نمناک) و گردن‌بندهای طلا و تدخن در مجامر (جمع مجمر: آتشدان) نقره و طلا، خوردن و

نوشیدن در مَلَاعِقِ (جمع مَلْعَقَة: ملاغه و قاشق‌های فلزی. کمچه و چمچه) و آوانی (جمع آنیه: ظروف و آوندها) نقره و طلا خوردن و نوشیدن و آرایش مردان به صورت زنان و بالعکس، و فواحش زبان، مانند لقب کردن و غیبت نمودن و مانند این موارد.

و فواحش باطن و پنهان، فواحش فروچاند و سرقات و تخلیط‌های نهانی (درهم آمیختن و فساد افکندن) و غش در بضاعات (تقلب در کالا و مال‌التجاره) و بخش (کم کردن) در کیل (پیمانه) و وزن و امثال آن. (به اختصار و با کمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدةالابرار و جلد هشتم تفسیر المیزان).

۴- صغائر: گناهان صغیره.

۵- اثم: گناهی که باعث انحطاط و ذلت و سقوط در زندگی شود، مثل میگساری که آبروی آدمی و مال و عرض و جانش را تباه می‌سازد. (از جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان).

۶- عِنَب: انگور.

۷- تَمْر: خرما.

۸- بَغْي: تعدی و طلب کردن چیزی که حق طلب کردن آن را نداشته باشند، مثل انواع ظلم‌ها و تعدیات بر مردم و استیلائی غیر مشروع بر آنان. بغی به معنی حسد بردن نیز هست. (از جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان).

۹- این جواب قومی است که از پیامبر (ص) تعجیل عذاب می‌خواستند. خداوند فرمود که هر گروهی را وقتی معین و اجلی است که ایشان را در آن وقت عذاب و هلاک آید که در آن وقت تقدم و تأخر نباشد. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدةالابرار با کمی تغییر).

۱۰- منظور از بنی آدم، در اینجا، مشرکان عرب‌اند. آیه ۲۵ سوره اعراف، بر چهارمین خطاب عمومی مشتمل است که از داستان آدم و بهشت استخراج شده و این خطاب که آخرین خطاب‌هاست تشریح عام الهی را در خصوص پیروی انبیا و متابعت از طریق وحی بیان می‌کند. منظور از رسل در این آیه، حضرت محمد (ص) و مقصود از تقیصون علیکم آیاتی، قرآن کریم است. (از جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان).

۱۱- وحدانیت: یگانگی، وحدت و یگانگی خداوند.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ

پس کیست ستم کار تر از آنکس که بر خدای دروغ بنده یا آیات او را تکذیب

بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ

کتاب آنان از کتاب (قضا و قدر الهی یا از نامه اعمال) به بهره خویش خواهند رسید، تا هنگامی که فرستادگان ممالک الموت و فرشتگان

رَسُولَنَا يَتُوفُّونَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

قبض روح بر آنان فرارند که قبض روح آنان کند به آنان گویند چه شدت آنهاست که به جای خدایه دعویت می خواندند مانند بیان جمادی و

قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلٰیٰ اَنْفُسِهِمْ اَنْهُمْ كَانُوا كٰفِرِيْنَ ﴿٣٧﴾

غیر جمادی و هوای نفسانی؟ پاسخ دهند که آنها همه از نظر ما ناپدید و نابود شدند و آنها بر زبان خویش گواهی دهند که کافر بوده اند (۳۷)

قَالَ ادْخُلُوا فِيْ اُمَّيْ قَدْ خَلْتُمْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ

خداوند گویند شما هم با آن گروه از جن و انس که پیش از شما بودند به دوزخ

فِي النَّارِ كَمَا دَخَلْتُمْ اُمَّةً لَعْنَتْ اَخْتَهَا حَتَّىٰ اِذَا دَارَكُوْا فِيْهَا

داخل شوید در آن وقت هر فرسی که به دوزخ شوند قوم دیگر از همکیشان خود را لعن کند تا آن گاه که همه در آتش دوزخ

جَمِيْعًا قَالَتْ اٰخِرُهُمْ لَا وَّلِيَّ لَهُمْ رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ اَضَلُّوْنَا فَاَتَيْتَهُمْ

فراهم شوند زمره آخرین دوباره فرقه اول ایا مونسان دوباره رساند گویند که خدایا این ما را گمراه کردند پس

عَذَابًا ضَعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضَعْفٌ وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٣٨﴾

عذابشان را از آتش افزون و مضاعف گردان خدا گویند همه را عذاب مضاعف است ولیکن شما آگاه نیستید (۳۸)

﴿۳۷﴾

- ۱۱۰۸۷- کیست پس ظالم تر از آن بی فروغ
- ۱۱۰۸۸- ز آن که گوید دارد او فرزند و جفت
- ۱۱۰۸۹- یا شمارد بر دروغ آیات او
- ۱۱۰۹۰- بهره از لوح آنچه شد ثبت از عذاب
- ۱۱۰۹۱- بر جزای آنچه از احوالشان
- ۱۱۰۹۲- لیک موقوف است حکم او ز کُل
- ۱۱۰۹۳- حاملان موت یعنی از وضوح
- ۱۱۰۹۴- هست «حشی» نبلشان را مستهین
- که «افتروی» بنده خدا را بر دروغ
- یا به حق بنده کلامی کو نگفت
- آن گره را می رسد ز اوقات او،
- و این نصیب آمد بر ایشان از کتاب^۱
- ثبت شد در دفتر اعمالشان
- تا که آید سویشان از ما رُسل^۲
- سویشان تازند بهر قبض روح
- یا تواند بود حرف ابتدا^۳

- ۱۱۰۹۵- پس بگویند آن ملایک در خطاب
 ۱۱۰۹۶- نک کجایند آنکه می خواندیشان
 ۱۱۰۹۷- کافران گویند «ضَلُّوا» غنهما^۵
 ۱۱۰۹۸- هم به نفس خود شوند ایشان گواه
 ۱۱۰۹۹- گوید او داخل شوید اندر اسم^{۳۸۵}
 ۱۱۱۰۰- از پری و آدمی بودند یار
- مر «إِذْ» را باشد این «قَالُوا» جواب^۴
 غیر حق کز قهر تا بدهند امان
 نیست ز آن گمگشتگان عونی^۶ به ما
 که به حق بودند کافر نی به راه
 کز شما بودند سابق در ستم
 با شما در دین روید اکنون به نار

در اقسام ظلم

- ۱۱۱۰۱- شرک را اقسام باشد بی شکی
 ۱۱۱۰۲- می کنی اظهار توحید از ریا
 ۱۱۱۰۳- یا کنی انکار آیات و کتاب
 ۱۱۱۰۴- یا برنجانی دل صاحب دلی
 ۱۱۱۰۵- یا بری مال فقیران را به زور
 ۱۱۱۰۶- هم چنین شرک است هر خوی بدت
 ۱۱۱۰۷- هر که باشد خوی زشتش بیشتر
 ۱۱۱۰۸- چون که در دوزخ درآیند امتی
 ۱۱۱۰۹- که اقتدا در دین به ایشان کرده اند
 ۱۱۱۱۰- اینست پیداگر زند مردی رخت
 ۱۱۱۱۱- گر به عمد است ار به سهو آن بالیقین
 ۱۱۱۱۲- حق تو را بنموده ره بی ابتلا
 ۱۱۱۱۳- پس کسی کارد ز اوجت بر حضیض
 ۱۱۱۱۴- یا به ماتم خانه از دارالسرور
 ۱۱۱۱۵- کرد دیو آوارده ات از قصر و کاخ
- بت پرستی باشد از آنها یکی
 چشم بهر خلق پوشی از خدا
 یا خوری مال یتیم از بی حساب
 یا کنی تصدیق حرف باطلی
 یا کنی در حق مظلومان قصور
 ز آن شوی پیوسته دور از مقصدت
 وارد اندر نار گردد پیشتر
 مینمایند اُخت^۷ خود را لعنتی
 روی بر باطل ز حق آورده اند
 تا که اندازد به کاری در جهت
 لعنتش دایم کنی کز وی شد این
 تا رسی از وی به اوج اعتلا
 یا به کاخی تنگ از ارض عریض
 می کنی نفرین مر او را در حضور
 یا برهنه راندت اندر سنگلاخ

- ۱۱۱۱۶- می‌برم گفتت به گلزار از طریق
شب درآمد ماندی آنجا بی‌رفیق
۱۱۱۱۷- سنگلاخی پر گزند و پر سباع
و از تو از هر سو برد دزدی متاع
۱۱۱۱۸- مارها گویند دیدی کاخرت
شد خوراک ما تن مستکیرت؟



- ۱- منظور از کتاب قرآن است و گفته‌اند: کتاب لوح محفوظ است که در آن عمر و رزق و عمل و شقاوت و سعادت و نیک و بد و طاعت و معصیت بنده ثبت است.
- ۲- رُسُل: منظور، ملک‌الموت و یاران اویند که قبض روح می‌کنند.
- ۳- مفهوم بیت ۱۱۰۹۴ ← حَتَّى (حَتَّى اِذَا جَاءَتْهُمْ... در آیه ۳۷ سوره اعراف) را می‌توان منتهای «يَنَالُهُمْ نَصِيْبُهُمْ...» در این آیه دانست (نیل: نائل شدن، رسیدن به کار یا مطلوبی. نال، ناله: رسیدن به مقصود) و یا ابتدای «حَتَّى اِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا» (تا هنگامی که رسولان ما بر آنها رسند).
- ۴- منظور، در «اِذَا جَاءَتْهُمْ...» و «قَالُوا اَيْنَ مَا كُنْتُمْ...» در آیه ۲۷ است.
- ۵- صَلُّوا عَنْهُمَا: گم گشتند از ما. آنها را نمی‌بینیم. (رجوع شود به معنی آیه ۲۷).
- ۶- عَوْن: یاری.
- ۷- أُخْت: در اینجا به معنی مثل و مانند و قرینه است.
- ۸- خَضِيض: پستی زمین، نشیب.
- ۹- سِبَاع: (جمع سَبُع): درندگان، مثل گرگ و شیر.



- ۱۱۱۱۹- چون بینی آن چنان هول و هلاک
ناله‌ها از دل برآری دردناک
۱۱۱۲۰- کای خدا شد بسته راه چارسو
خود تو اینها گفته بودی مو به مو
۱۱۱۲۱- کرده بودی زین تمام آگاهمان
دیو سرکش برد لیک از راهمان
۱۱۱۲۲- حق تو را گوید که رفت از چاره کار
باید اینک بود با دزدان به دار
۱۱۱۲۳- کرده بودم آگهت از پیش من
کم شنیدی هر چه گفتم پیش من

- ۱۱۱۲۴- رو تو با آنها که جفد^۱ انگیختند
- ۱۱۱۲۵- یاد آن روز این زمان بر چاره کن
- ۱۱۱۲۶- تا نگشسته ذاتی اخلاق بدت
- ۱۱۱۲۷- کن برون از خانه دیو رانده را
- ۱۱۱۲۸- در پناه یسار از بیگانه رو
- ۱۱۱۲۹- تا بجنبی از پی تدبیر او
- ۱۱۱۳۰- خصم و خونی خاصه گر باشد عس
- ۱۱۱۳۱- حق ز شفقت کرد ارسال رُسل
- ۱۱۱۳۲- کاندرا این ره کلب غافل گیر چند
- ۱۱۱۳۳- شحنة پرخشم و کین^۵ هم در طلب
- ۱۱۱۳۴- روز یسعی در پناه اولیا
- ۱۱۱۳۵- عقلی آن کو راه و چه داند کم است
- ۱۱۱۳۶- عقل کامل^۸ احمد است و عترتش^۹
- ۱۱۱۳۷- یا عمل کن بر کتاب حق تمام
- انسیا را خون به ناحق ریختند
- ببند الفت را ز دشمن پاره کن
- باقی از دزد^۲ است چیزی دریدت
- دار پاس از دزد، باقی مانده را
- شب عس^۳ غافل رسد، در خانه رو
- دست و پایت رفته در زنجیر او
- بالله ار بر جا نهد جانی به کس
- خلق را واقف نمود از جزء و کُل
- هست وهم دزدان با تیغ و کمند^۴
- روزها از خانه بیرون رو نه شب^۶
- هم به ظلّ نور عقل رهنما
- می نماید روز اما مُظلم^۷ است
- با به هر دوری کتاب و سنتش
- با اطاعت کن ز پیری با مقام

در صفت پیر مرشد

- ۱۱۱۳۸- پیری آن کو راه دان باشد به نص^{۱۰}
- ۱۱۱۳۹- شرطها^{۱۱} او راست اندر امتیاز
- ۱۱۱۴۰- عالم و عاقل خلیق و بردبار
- ۱۱۱۴۱- بر خدا از هر کسی پیوسته تر
- ۱۱۱۴۲- قانع و خاضع مُجیب^{۱۲} و مهربان
- ۱۱۱۴۳- کشته باشد نفس دون را در جهاد
- ۱۱۱۴۴- بر ذخیره نهد از دنیا جوی
- در هدایت خالص از حق بل اخص
- گفته ایم از پیش و هم گویم باز
- با خلیق شفق و رفقتش بسی شمار
- وز متاع و ملک دنیا رسته تر
- جسود و ایثارش فزون از مردمان
- با کسی او را به دل نبود عناد
- روز نو خواهد ز حق رزق نوی^{۱۳}

- ۱۱۱۴۵- آگه است از راه و منزل با شهود^{۱۴}
- ۱۱۱۴۶- این چنین کس نایب پیغمبر است
- ۱۱۱۴۷- بسا وجود آن ولی در نزد عقل
- ۱۱۱۴۸- ور که پیری این چنین نآری به دست
- ۱۱۱۴۹- تا نماید حق تو را راه صواب
- ۱۱۱۵۰- هست درج اندر کتاب ذوالجلال
- ۱۱۱۵۱- و از عقاید و از عبادات و عمل
- ۱۱۱۵۲- گرچه در تکلیف این بس مشکل است
- ۱۱۱۵۳- حق طلب را، ره نماید سنگ و چوب
- ۱۱۱۵۴- پس نشد رهبر کتاب از بهر کس
- ۱۱۱۵۵- گو بمان اندر هوای نفس خویش
- ۱۱۱۵۶- رفته شب از خانه بیرون بی چراغ
- ۱۱۱۵۷- که شدن از خانه بیرون چیست آن
- ۱۱۱۵۸- یا شدن بر علم و عقل و نقل مست
- ۱۱۱۵۹- ور که عارف مسلک و صوفی و شی
- ۱۱۱۶۰- در تو آن حالی که پنداری خوش است
- ۱۱۱۶۱- نی تو را گر می‌رسد زآن جستجو
- ۱۱۱۶۲- جانب آتش خیالت برده است
- ۱۱۱۶۳- یافتی برّ تصوف از چه باب؟
- وز مقام فرق^{۱۵} تا جمع^{۱۶} وجود
والسی آمت ولسی حیدر است
بس خطا باشد عمل بر عقل و نقل
بر کتاب حق عمل کن هر چه هست
زآن که شد همدست پیغمبر کتاب
هر چه باشد از حرام و از حلال
و از شرایع آنچه باشد ماحصل
لیک حق جو راه او بر منزل است
تا چه جای وحی غلام الغیوب
کافر گر خوانده قرآن یک نفس^{۱۷}
تا که آید پیک مرگ از پشت و پیش
گو مباد از دست دزدانت فراغ
غره بر اجماع^{۱۸} گشتن یا گمان
مهدی موعود را هشتن^{۱۹} ز دست
خلسه^{۲۰} را بسایدشناسی از غشی^{۲۱}
در بیابان همچو از دور آتش است
نی توانی پیش پا را دید از او
دست بر تن گر نهی افسرده است
زآن که آن ناید به گفتار و کتاب^{۲۲}



۱- جفد: کینه، غضب.

۲- دزد: کنایه از خصوصیات بد و یا نفس اماره و یا رهزنان طریق که از طریق تغییر خلقیات و یا استغراق فرد در شهوات و غضب و خارج نمودن او از طریق الهی، آنچه را از اخلاق نیکو و معنویات در خانه وجود اوست به سرقت می‌برند.

۳- عسس: شبگرد، داروغه. در اینجا می‌توان منظور از عسس را شحنة شب و کنایه از نفس اماره دانست که شحنة شهر بدن است و بی‌رحمانه و کینه‌توزانه در کمین و جستجوی عاشقان است تا هرکجا عشق به محبوب حقیقی و معنوی بیبند دست و پای آن را در زنجیر خود کشد. هم‌چنین چون عسس به معنی دزد و عیار نیز هست می‌توان آن را به معنی همان دزدی دانست که در ابیات قبلی به آن اشاره شده است.

۴- مفهوم بیت ۱۱۱۳۲ ← زیرا که در راه دوست، سگان و گرگان و دیوان و ددان و سارقین مسلح فراوانی در کمین هستند (کنایه از شهوات و نفسانیات و مشکلات و آفات طریق).

۵- شحنة پرخشم و کین: اشاره به نفس اماره و شهوت و غضب و سایر مظاهر دنیوی.

۶- در این ابیات، روز کنایه از طی طریق در پناه اولیاء و پیر و مرشد و شب اشاره به سلوک بدون دستگیری اولیاء و یا پیر فرزانه و راهبر و قلاوون است.

۷- مُظَلِّم: بسیار تاریک و ظلمانی.

۸- عقل کامل: [«عقل کل» (*).]

۹- عترت: فرزندان، اهل بیت.

۱۰- به نَصّ: به‌طور واضح و آشکار و صریح.

۱۱- در مرصادالعباد به بیست صفت به‌عنوان شرایط مقام پیر و شیخ اشاره شده است که

عبارتند از: علم، اعتقاد، عقل، سخاوت، شجاعت، عفت، علو همت، شفقت، حلم، عفو، حسن

خلق، ایثار، کرم، توکل، تسلیم و رضا به قضا، وقار، سکون، ثبات و هیبت.

۱۲- مُجِيب: مطیع.

۱۳- نیمای اصفهانی می‌گوید:

در کیش اهل همت فکر ذخیره کفر است از هیچ کس نباشد در دل، ذخیره ما را عزیزالدین نسفی در کتاب انسان کامل می‌گوید: [ای درویش! باید که متوکل را اعتماد بر مال و کسب و اسباب نباشد، اعتمادش بر کرم و فضل خدا باشد. چون حقیقت توکل را دانستی، اکنون بدان که کسانی که عیال دارند، اگر کسب کنند و اگر ذخیره نهند، توکل ایشان را زیان ندارد، اما باید که نفقه یک سال پیش نهند و کسب بر وجه حلال کنند... و کسانی که عیال

ندارند و مجرّدند، اگر ایشان را چنان اند که روزی چیزی خوردنی به ایشان نرسد و اندرون ایشان متفرق و پراکنده شود و انتظار کشند که کسی، چیزی خوردنی به پیش ایشان برد، باید که به کسب مشغول شوند و آن کسب، توکل ایشان را زیان ندارد، اما باید که به قدر ضرورت کسب کنند و ذخیره نهند و آن کسب، توکل ایشان را زیان ندارد، اما باید که به قدر ضرورت کسب کنند و ذخیره نهند؛ هر چه در روز کسب کنند در همان روز در راه رضای خدا صرف کنند. (به اختصار و با کمی تغییر).

۱۴- شهود: حضور دل، رفع حجاب.

۱۵- مقام فرق: | ← فرق «(تفرقه)» (*); و «جمع» (*). و «مقام جمع» (*). |.

۱۶- جمع: | ← «جمع» (*); «مقام جمع» (*). و «فرق» «(تفرقه)» (*). |.

۱۷- مفهوم بیت ۱۱۱۵۴ ← پس اگر برای کسی قرآن به عنوان رهبر و راهنما عمل نکند مطمئن باش که او حتی یک دم قرآن را به طور واقعی و با توجه نخوانده است (هرچند که قاری دائمی و یا حافظ قرآن نیز باشد).

۱۸- اجماع: در لغت به معنی عزم و اتفاق است و در اصطلاح عبارت است از اتفاق کردن مجتهدین از امت محمد(ص) در یک عصر در خصوص امری دینی. اجماع یکی از سه یا شش اصل فقه است و عبارت است از اتفاق صحابه از مهاجرین و انصار و همچنین علما (نه عامه) در هر عصری بر امری از امور فقهی.

۱۹- هشتن: فرو گذاشتن، رها نمودن.

۲۰- خَلَسه: یک بار ربودگی. جذب و کششی که بعضی ارباب سلوک را افتد از عالم غیب، بی مقدمه ریاضتی و سیر و سلوکی و به ناگهان دست دادن فتوحات و کشف‌ها.

۲۱- غَش: بیهوش شدن در اثر بیماری. به این معنی، در اصل، «غَشّی» است که عربی است و فارسیان یا را از آن حذف نموده و به صورت غش یا غش کردن به کار می‌برند.

۲۲- مفهوم ابیات ۱۱۱۵۹ تا آخر ۱۱۱۶۳ ← چنان چه واقعاً عارف و صوفی هستی باید فرق جذبۀ الهی و حملۀ غش را از یکدیگر بشناسی و حالی را که در خودت می‌یابی و آن را خوب و خوش می‌پنداری نباید با واردات الهی و تصوف واقعی که با قیل و قال و مطالعه کتاب

حاصل نمی آید اشتباه بگیری. این به آتشی می ماند که در بیابان از دور آن را می بینی و نه جستجو به دنبال آن آتش تو را گرم می کند و نه با نور آن می توانی جلوی پایت را ببینی و تنها خیال و تصویری از آتش را در نظر داری و جسمت با آن گرم نشده است.

در شرح گلشن راز است که: [جماعتی که تتبع اصطلاحات صوفیه نموده باشند و به طریق تصفیه و تجلیه به مقام کشف و شهود نرسیده باشند ادراک معانی آن اصطلاحات نمی توانند نمود چون علوم وجدانی و ذوقی را به معرفت الفاظ و اصطلاحات نمی توان یافت و هرچند شخصی گوید که عسل شیرین است اما آن لذت که در ذائقه عسل است، گویند بی ذوق را نخواهد بود...]. (با کمی تغییر).



- | | |
|--|---|
| ۱۱۱۶۴- در کتابی گر خود آن را دیده ای | تو به لفظی دان که بر چسبیده ای |
| ۱۱۱۶۵- آن تصوف ^۱ نیست کآید در کلام | بل بود برقی که برجست از غمام ^۲ |
| ۱۱۱۶۶- برق، غیر از آفتاب عالم است | اینست بختابد، و آن نمودش یکدم است |
| ۱۱۱۶۷- گرچه خور تا بد ز چشمه سوزنی | کی برون از چشم سوزن شد تنی ^۳ |
| ۱۱۱۶۸- آن تصوف جمله از خود مردن است | تن فکندن جان به جانان بردن است |
| ۱۱۱۶۹- گرچه آن هم نزد صوفی هیچ نیست | زندگی و مردگی پیشش یکی است |
| ۱۱۱۷۰- بسر صوفی بحرهای ژرف بود | و آن چه بشنیدی و خواندی حرف بود |
| ۱۱۱۷۱- حرف ها هم دارد ای جان اختلاف | هست بعضی صدق و بعضی بر گزاف |
| ۱۱۱۷۲- گوهری در صد شبه ^۴ بنهفته است | نادر است آن بس که صوفی گفته است |
| ۱۱۱۷۳- گفته ها را هم تو شناسی سبب | ورشناسی ممکن است آن نی عجب ^۵ |
| ۱۱۱۷۴- گرشناسی از عنایات خداست | این چنین فهمی ز آرایش خداست |
| ۱۱۱۷۵- با تو گویم از عنایت یک نشان | نیک دریاب آن، به جان و دل نشان |
| ۱۱۱۷۶- شه نوید یا فرستد گر پیام | تا شوی حاضر تو فردا در سلام ^۶ |
| ۱۱۱۷۷- باورم نآید که فردا را یگان | قصه خوانی ^۷ را نشانی بر دکان |
| ۱۱۱۷۸- بل ز دنیا جمله یابی انقطاع | صحبت هر کس تو را باشد صداع ^۸ |

- ۱۱۱۷۹- جز که با مردی ز مخصوصان شاه
 ۱۱۱۸۰- یا در آن فکری که چون گویی جواب
 ۱۱۱۸۱- پس، عنایت، گر ز حق گردد نصیب
 ۱۱۱۸۲- هم روی، هم می‌برندت ناگزیر
 ۱۱۱۸۳- همچو مشتاقی که معشوقش ز پی
 ۱۱۱۸۴- بین شناسد هیچ او پا را ز سر؟
 ۱۱۱۸۵- کی به فکر جامه باشد یا کلاه؟
 ۱۱۱۸۶- من بسی این راه را طی کرده‌ام
- همنشین گردی که پرسی رسم و راه
 گر که پرسد از تو چیزی بر صواب
 بر کند دل از دو کسوت عنقریب
 بر کمند و بند حق باشی اسیر
 می‌فرستد تا رود نزدیک وی
 می‌دود گر گویی‌اش آهسته تر
 تا چه جای آنکه دزدش بسته راه
 ارمغان‌ها ز آن دیار آورده‌ام

در اختصاص این تفسیر

- ۱۱۱۸۷- تا نپنداری گزاف است این سخن
 ۱۱۱۸۸- تا شناسی اصل این توفیق، تو
 ۱۱۱۸۹- من نگویم دوست باش، الطاف کن
 ۱۱۱۹۰- گر که عقلت موشکاف و فاطن^{۱۰} است
 ۱۱۱۹۱- گر بود ممکن بیان کن سوره‌ای
 ۱۱۱۹۲- لاف راهل^{۱۲} در نبرد، از مرد گو
 ۱۱۱۹۳- کوه‌ها در حرب دیدی برف بود
 ۱۱۱۹۴- روز میدان نی سواران^{۱۳} در جُل‌اند^{۱۴}
 ۱۱۱۹۵- گوید آن کو رستم و رویین تن است
 ۱۱۱۹۶- حیدر آمد در نبرد ای بی نماز^{۱۶}
 ۱۱۱۹۷- کسوه‌ها در زیر نعل دُلْدُلش
 ۱۱۱۹۸- حیدرا تا بوده جان، جانان تویی
 ۱۱۱۹۹- بر «صفی» اسرار خود تقریر کن
 ۱۲۰۰- از زبان من سخن گو، باک نیست
- انصدکی کسن غور^۹ در تفسیر من
 بی تصور می‌مکن تصدیق، تو
 خصمی ارهم، در سخن انصاف کن
 می‌نپندارم که گویی ممکن است
 روز میدان از چه رو مستوره‌ای؟^{۱۱}
 هست افزون حرف و هیکل، مرد کو؟
 و آن شجاعت‌ها به میدان حرف بود
 یگه تا آن بر فراز دُلْدُل‌اند^{۱۵}
 روز میدان من و رخس من است
 با ستور علمِ نَقْلی می‌متاز
 نرم شد، و آوردگه، باغِ کُشَش
 فارس این دشت و این میدان تویی
 آنچه گفتمی بیش از این تفسیر کن
 جز تو کس در عالم و افلاک نیست

- ۱۱۲۰۱- من نئیم من، فارغ از خود راییم
- ۱۱۲۰۲- بسند بندم پر شد از آواز تو
- ۱۱۲۰۳- هرچه گویی گویم آن را بی‌خلاف
- ۱۱۲۰۴- منکرانت را که چشم و دید، نیست
- ۱۱۲۰۵- خواهد آمد آن چنان روزی به پیش
- ۱۱۲۰۶- چون به دوزخ جای بر آیین کنند
- ۱۱۲۰۷- کز شما بر ما چنین خواری رسید
- ۱۱۲۰۸- تا به دوزخ چون به یکدیگر رسند
- ۱۱۲۰۹- پیشوایان را ز روی اضطرار
- ۱۱۲۱۰- از ره افکندند ما را بر غلط
- ۱۱۲۱۱- کن دو چندان این جماعت را عذاب
- ۱۱۲۱۲- حق تعالی گوید ایشان را جواب
- ۱۱۲۱۳- پیشوایان را بر اضلال^{۱۸} و ضلال^{۱۹}
- ۱۱۲۱۴- تابع و مستبوع تا دانند لیک
- ۱۱۲۱۵- جمع آوردند جمعی بی اصول
- ۱۱۲۱۶- حاصل ایشان را نشد جز نکبتی
- ۱۱۲۱۷- تُسَف به ماه افکند کافر کیش او
- ۱۱۲۱۸- تُسَف نیابد راه سوی مهر و ماه
- ۱۱۲۱۹- اهل حق گویند با اهل سعیر
- ۱۱۲۲۰- فخر می‌کردید کماندر روز چند
- ۱۱۲۲۱- نک چرا بر یکدیگر لعنت کشید؟
- ۱۱۲۲۲- تا شوید آزاد از زنجیر ما
- جفت چون من با لب آن نایبم
تسا نوازی، همدمم با ساز تو
در بیانم نه رَجَز باشد نه لاف
از خدا در معرفت تأیید نیست
که خجل مانند از انکار خویش
بسر رفیق راهزن نفرین کنند
آنچه گفتند از وعید آمد پدید
جمله گویند آن کسان که پیروند
کای خدا این مفسدان بد شعار
پس بر ایشان ده عذابی از سخط^{۱۷}
ز آتش دوزخ که کردند اکتساب
که دو چندان جمله را باشد عذاب
پیروان را بهر تقلید و جدال
از عذاب آن رفیق و این شریک
عامه را بر قتل فرزندان رسول
تا ابد مانند اندر لعنتی
تف چو لعنت بند شد بر ریش او
اوفستد بر ریش او بی اشتباه
این تویی یا ما، در این زندان اسیر؟
آل حق بودند ما را زیر بند
باز هم اجماع با اُمت کنید
وز کمند قهر کافر گیر ما



۲- غَمَام: ابر.

۳- مصراع دوم، کنایه از به‌وقوع پیوستن امر غیر ممکن و محال است.

۴- شَبَه: شَبَق. سنگی سیاه و براق و نرم که گونه‌ای لینیت است که در نتیجه تراکم ذرات کربن و تغییرات شیمیایی نسبتاً سخت شده و در جواهرسازی مصرف می‌شود.

۵- مفهوم بیت ۱۱۱۷۳ ← مفهوم و علت سخنان و اصطلاحات صوفیه را نیز هرکسی نمی‌داند و اگر هم بداند امکان‌پذیر است و جای تعجب ندارد (زیرا در این صورت حتماً خواست و اراده خداوند است که آن فرد از این اصطلاحات و دلیل و سبب آنها آگاهی یافته‌است).

۶- سلام: شرفیاب شدن، رفتن به حضور بزرگان به منظور اظهار ادب.

۷- قصه خوان: گوینده داستان. قصه خوانی شغلی بوده است که در دوره صفویه متداول بوده و عده‌ای از شاعران به آن لقب خواننده شده‌اند.

۸- ضَدَاع: در دسر.

۹- غَوْر: تفکر و تأمل و دقت نمودن.

۱۰- فاطن: زیرک، دانا.

۱۱- مستوره: پوشیده، در پرد.

۱۲- لاف راهل: لاف زدن و گزافه گویی راهاکن و کنار بنه.

۱۳- نی سوار: طفلی که به جهت بازی، مرکبی از نی درست کند و بر آن سوار شود. صائب تبریزی می‌گوید:

چون طفل نی سوار به میدان روزگار
در چشم خود سواره، ولیکن پیاده‌ایم

۱۴- جُل: پوشش و پالان ستوران.

۱۵- دُلْدُل، نام مرکب پیامبر (ص) بود که ایشان آن را به علی (ع) بخشیدند. شاه دُلْدُل سوار، کنایه از حضرت علی (ع) است.

۱۶- بی‌نماز: گاه برای تحقیر یا مسخره کردن مردان به آنان گفته می‌شود (زیرا بی‌نماز شدن، کنایه از حایض و قاعده شدن زنان است).

۱۷- سَخَط: خشم، غضب.

۱۸- اِضْلال: گمراه کردن.

۱۹- ضلال: گمراهی.

وَقَالَتْ أُولِيئِهِمْ لَأُخْرِجُهُمْ فَمَا كَانَتْ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ

و گروهی مقدم به طایفه مؤخر پاسخ دهند که شما را بر ما برتری نباشد اما و شما در گناه یکسانیم.

فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا

پس (به آنها عذاب کند که) بچشید عذاب را به کینه آنچه از اعمال ناشایسته بر تکب می شدید. ﴿۳۹﴾ همانا آنان که آیات ما را تکذیب کردند

بِنَايَاتِنَا وَأَسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ

و از تکبر و نخوت سر بر آن فرود نیاوردند هرگز درهای آسمان به روی آنان باز نشود و به بهشت در نیابند تا آنکه شتر در

الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي

چشمه سوزن در آید یعنی داخل شدشان به بهشت بدان ماند که شتر به چشمه سوزن رود و این در عادت محال باشد و این گونه گنهکاران (بسیار)

الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ

و مجازات سخت خواهیم کرد. ﴿۴۰﴾ بر آنان از آتش دوزخ بسترها گسترده و سر بردهها افراشته اند

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

و ستمکاران را چنین مجازات سخت خواهیم کرد. ﴿۴۱﴾ آنان که ایمان آوردند و (به قدر وسع) در کار

الصَّالِحَاتِ لَنْ نُكَفِّرَنَّ نَفْسًا إِلَّا وَسِعَهَا أَوْلِيئُكَ أَصْحَابُ

نیک و شایسته کوشیدند زیرا اما کسی را بیش از وسع تکلیف نکنیم آنها اهل

الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٢﴾

بهشت و جاودان در آن متصفند. ﴿۴۲﴾

۱۱۳۲۳- «قَالَتْ أُولِيئِهِمْ لَأُخْرِجُهُمْ»: هلا
 ۱۱۳۲۴- تا به تخفیف عذابی مستحق
 ۱۱۳۲۵- پس چشید از قدر سهم خود عذاب
 ۱۱۳۲۶- آن که آیات‌های ما را بر دروغ
 ۱۱۳۲۷- سرکشی کردند، زآن پس فتح باب^۲
 ۱۱۳۲۸- می‌نگردد زآن تکبر در جزا
 ۱۱۳۲۹- هم‌چنان که مؤمنان را جان و روح
 ۱۱۳۳۰- روح مؤمن تا به هفتم آسمان
 ۱۱۳۳۱- می‌گشایندش به هر گردون دری
 ۱۱۳۳۲- برخلاف روح عاصی، کش کنند

۱- مر شما را نیست افزونی به ما
 خود شما باشید در فعلی ز حق
 زآن چه می‌کردید در کفر اکتساب^۱
 حمل کردند آن گروهی بی‌فروغ
 نیستشان از آسمان اندر صواب
 مر گشاده سویشان باب سما
 سوی علّیین برند اندر فتوح
 بعد مردن می‌رود شادی کنان
 باشدش هر دم فتوح^۳ دیگری
 راجع از گردون، به سجّین، پرگزند

نزد تحقیق ارض اخلاق خبیث	۱۱۲۳۳- حَضَرَ موت ^۴ است آن به گفتار حدیث
مسی برانندش ز باب آسمان	۱۱۲۳۴- راه ندهندش خسلاقی بی‌گمان
بل منافق سیرت و سجّینی ^۵ است	۱۱۲۳۵- کاین نه از ارواح علیّینی است
بگذرد از چشم سوزن تا جمل ^۶	۱۱۲۳۶- داخل جَنّت نگردند از محل
راه یابند اهل کفر اندر بهشت	۱۱۲۳۷- شد محال اَعنی که با اخلاق زشت
از «جهنّم» باشد ایشان را «مهاد» ^۷	۱۱۲۳۸- هم دهیم این‌سان جزای بد نهاد ^{۴۱}
پوششی هم آتشیین از فوقشان	۱۱۲۳۹- یعنی از آتش فُراشی ^۸ بر نشان
داده خواهد شد جزای ظالمین	۱۱۲۴۰- هم ز ما مانند این قوم از یقین
مشرکان و مسجرمان و ظالمان	۱۱۲۴۱- پس سه قسم‌اند آنچه آمد در بیان
کرده رو بر شر خلق از خیر حق	۱۱۲۴۲- مشرک است آن کو پرستد غیر حق
در مقام کبر ز آیات و رسل	۱۱۲۴۳- مجرم آن کو کرده تکذیب او ز کل
کرده خوار او روح و عقل بس عزیز	۱۱۲۴۴- ظالم آن کز میل نفس پرستیز
پسیرو آن تا ابد در آتش است	۱۱۲۴۵- دوزخ تابنده نفس سیرکش است
طاعت شایسته از حق کرده‌اند	۱۱۲۴۶- و آن کسان کایمان به حق آورده‌اند ^{۴۲}
و آن بود بر قدر طاقت، نی زیاد	۱۱۲۴۷- آنچه تکلیف است از ما بر عباد
جز به رعش همچو لقمه قدر خلق	۱۱۲۴۸- ما نکردیم ایچ تکلیفی به خلق
آن گروهند اهل جنت، جاودان	۱۱۲۴۹- کس به تکلیف ار عمل کرد آن چنان



۱- مفهوم ابیات ۱۱۲۲۳ تا آخر ۱۱۲۲۵ ← پیشروان به پیروان خود می‌گویند: پس شما را بر ما برتری نبوده و عذابتان خفیف‌تر از عذاب ما نیست، بچشید عذاب را به کیفر گناهانی که در دنیا کردید.

۲- نفیی که خداوند از فتح درهای آسمان کرده با قطع نظر از جمله ولا یدخلون الجنة که دنبال آن ذکر شده مطلق است. هم شامل فتح آن برای ورود و صعود ادعیه و اعمال آنان می‌شود و هم شامل فتح آن برای صعود ارواح آنها، الا اینکه جمله مزبور قرینه است بر اینکه

مقصود از نگشودن درهای آسمان تنها برای ورودشان در بهشت است.

۳- «فتوح» مکاشفه از معرفت حق است. فتوح «نفس»، کرامات است، فتوح «قلب»، نور صفات و فتوح «روح»، مشاهده ذات و فتوح «سیر»، وقوع انوار معرفت و توحید بر ازل و ابد و فتوح «عقل»، ظهور کاشفات ملکوت و جبروت است. فتوح «مریدان»، واردات قلبی آنهاست و فتوح «محبان» کشف صفات و فتوح «عارفان»، ظهور صفات و فتوح «موحدان» بروز سرمدیت و ابدیت.

۴- خَضْرَ مَوْت: اسم خاص به معنی خانه مرگ است که ناحیه‌ای است در جنوب شرقی بلاد عرب که هوایش کثیف و دافع صحت است.

۵- سَبْجِین: وادی در جهنم.

۶- جَفَل: شتر.

۷- مِهَاد: بستری گسترده.

۸- فِرَاش: گسترده.



وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ

و رنگار هر کینه او حذف و غوی زشت را از آینه دل آنان زداییم

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا

و در بهشت بر زیر قصرهایشان نهرها جاری شود و گویند: ستایش خدای را که ما را بر این مقام رسانید کرد

وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ

که اگر هدایت و لطف الهی نبود ما به خود به این مقام راه نمی یافتیم، همانا رسولان خدا، ما را به حق آمدند و ما را بر این مقام رهبری کردند.

وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

و اهل بهشت را ندا کند که این است بهشتی که از اعمال صالح شما را به ارث دادیم (۴۳)

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا

و بهشتیان دوزخیان را ندا کنند که آنچه پروردگار ما را به ما وعده داد (از مقامات بهشتی) ما به حق و حقیقت یافتیم.

فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ

آیا شما نیز بدان چه پروردگار ما را وعده داد (از عذاب دوزخ) به حقیقت رسیدید؟ گویند: بلی. آنگاه میان آنها صدایی ندا کند که

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾

لغت خدا بر ستمکاران باد. (۴۴)

- آنچه دروی «غَلَّ»^۱ و غَش دارد کمون^۲
- تا نباشد در میانشان جز و داد^۳
- شد درختی جویی از زیرش روان
- شرب آن شوید ز دل زنگ شرور
- فـارغ از آرایش و آثار زشت
- حق تعالی گوید از بهر نشان
- از پی آرایش و فسـر و بها
- می‌بگویند از دل دانسای خود:
- شد بر این توفیق ما را رهنمون
- گر نه ما را رهنما گشتی اله
- کس نیابد این مقام از جستجو
- سوی ما بر حق رسولان کبار^۵
- بر هدایت بود چون بنیادشان
- کاینست آن جنت که حقتان گفته بود
- از شما صادر شد از روی رَشَد^۶
- می‌برد میراث از حکم و خیر
- بسنده شایسته در اعطای اوست^۷
- اهل دوزخ را ندا اهل جنان
- وعده بر ما کرده بُد پروردگار
- یافتید آیا شما آنچه سزاست؟
- بر شما فرموده بود از هر قرار
- گشت وارد بهر ما بی‌زیب و شک
- «لعنت» حق بساد بهر ظالمان
- هم بریم از سینه‌هاشان ما برون^{۴۳}
- ۱۱۲۵۰- غَلَّ و غَش یعنی حسادت یا عناد
- ۱۱۲۵۱- در حدیث آمد که در باب جنان
- ۱۱۲۵۲- نام آن آب است گر دانی طهور^۴
- ۱۱۲۵۳- بعد از آن گردند داخل در بهشت
- ۱۱۲۵۴- بعد از آن در وصف منزل‌هایشان
- ۱۱۲۵۵- می‌رود از زیر آنها جوی‌ها
- ۱۱۲۵۶- چون ببینند اهل جنت جای خود
- ۱۱۲۵۷- مر خدا را حمد کز فضل فزون
- ۱۱۲۵۸- ما نبودیم اینکه خود یابیم راه
- ۱۱۲۵۹- ز آن‌که بی عون خدا و الطاف او
- ۱۱۲۶۰- آمدند از جانب پروردگار
- ۱۱۲۶۱- مهتدی گشتیم ما زارشادشان
- ۱۱۲۶۲- پس ندا کرده شوند ایشان به زود
- ۱۱۲۶۳- بودتان میراث ز اعمالی که خود
- ۱۱۲۶۴- هم‌چنان کاولاد از مال پدر
- ۱۱۲۶۵- معنی «اورثتموا»، اَعْطَيْتُمُواسْت
- ۱۱۲۶۶- هم کنند از روی توبیخ آن زمان^{۴۴}
- ۱۱۲۶۷- یافتیم آن را که در دارالقرار
- ۱۱۲۶۸- از ثواب آخرت بر حق و راست
- ۱۱۲۶۹- وعده یعنی آنچه را پروردگار
- ۱۱۲۷۰- می‌بگویند آری آنها یک به یک
- ۱۱۲۷۱- پس «مؤذَن» بدهد آواز از میان
- ۱۱۲۷۲-



۱- غُل: کینه و عداوت و خشم درونی.

۲- [صفت جوانمردان طریقت و سالکان راه حقیقت است که رب العزّة اول، دل‌های جوانمردان طریقت و سالکان راه حقیقت را از هواها و بدعت‌ها پاک کرد تا قدم بر جاده سنت نهادند و به نصوص کتاب خدا و سنت مصطفی (ص) پی بردند و وهم و فهم خود در آیات صفات گم کردند و صوابدید خرد خود معزول نمودند و به اذعان گردن نهادند و به سمع قبول کردند و راه تسلیم پیش گرفتند تا از تعطیل و تشبیه برستند. باز دل‌های ایشان از آرایش دنیا پاک کرد تا نور معرفت در آن تافت و چشمه‌های حکمت در دل‌هایشان پدید آمد...]. (به اختصار از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۳- وِدَاد: (وَدَاد، وُدَاد): دوست داشتن، محبت.

۴- طَهْوَر: آب پاک‌کننده، شرابی که به آنچه آبهای دنیا آلوده شود، ناپاک نگردد و نوشیدن آن شکم را مطیب سازد و ادناس و انجاس را پاک کند و نوشندگان آن را چنان کند که صلاحیت مقام بهشت دارند.

۵- کِبَار: (جمع کبیر): بزرگان.

۶- رَشَد: رستگاری، صالح بودن.

۷- مفهوم بیت ۱۱۲۶۶ ← معنی «أَوْزَنْتُمْوَا» (آن را به ارث برده‌اید) در آیه ۴۲، «أَعْطَيْتُمْوَا» است، (یعنی عطا نمودیم آن را بر شما)، زیرا که بنده می‌داند که عمل با تقصیر وی سزای آن درگاه نیست و آن منازل و درجات جزای این عمل نیست اما خداوند به فضل خود آن جنت را به بنده خود عطا می‌فرماید.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا

آنهایی که از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج می‌طلبند

عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ﴿٤٥﴾ وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ

(به شبهه راه راست مردم را کج می‌کنند و آنها به قیامت ایسان ندارند) (۴۵) و میان این دو گروه حجاب و پرده‌ای است از سرشت نیک و بد که مانع دیدار ج

رجالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمَاتِهِمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

یکدیگر است او بر اعراف پس جا بگامی میان دوزخ و بهشت آمدانی هستند که همواره به پادشاهان می‌شناسند و بهشتیان را که هنوز داخل بهشت نشده

لَمَّ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾

و چشم امید به دخول آن دارند آنها کنند که سلام بر شما باد (۴۶)

- بِأَزِّ، مَرْدَمِ رَا زِ رَه مِی‌دَاشْتَنْد
- ۱۱۲۷۳- خَازِ کَانَدرِ رَاهِ حَقِّ مِی‌کَاشْتَنْد^{۴۵}
- وَز رَه نَـارَاسَتِی و اَعـوَجَاج
- ۱۱۲۷۴- مِی‌نَمُودَنْد اِیْن طَلَبِ رَا اَز لَجَاج
- رَاه مَرْدَمِ رَا زِ طَاعَتِ مِی‌زَدَنْد
- ۱۱۲۷۵- بَر سَرایِ آخِرَتِ کَافِر بُدَنْد
- کَابِیْن «مُؤذَن» هَسْتِ بَی‌شَکِ مَرْتَضِی^۱
- ۱۱۲۷۶- گِشْتَه وارِد اَنْدَر اَخْبَارِ اَز رِضَا
- اِیْن رِوایتِ هَم بَودِ ثَابِتِ بَهِ عَقْلِ
- ۱۱۲۷۷- هَم‌چَیْن اَز اِبْنِ عَبَّاسِ اسْتِ نَقْلِ
- زَآنِ یَکِی بَاشَدِ «مُؤذَن» وَاَنْ بَجَاسْتِ^۲
- ۱۱۲۷۸- کِه بَهِ قُرْآنِ مَرِ عَلِی رَا اسْمِها اسْتِ
- عَسَافِلِ اَز اَوْصَافِ وِ اسْمَاءِ وِی‌اَنْد
- ۱۱۲۷۹- مَرْدَمَ اَز اَنْ نَـامِها آگِه نِی‌اَنْد
- مَابقِ رَا اَز صَفِی جِو سَرِ بَهِ سَرِ
- ۱۱۲۸۰- بَر تُو دَاَدَه اسْتِ او زِ یَکِ نَـامِشِ خَیْرِ



در بیان الهام غیبی

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

- ۱۱۲۸۱- کُوبِ بَرِ اسرارِ وِلايَتِ واقِفِ اسْتِ
- بَر مِستی وِ بَرِ اسْمَاءِ عَارِفِ اسْتِ
- ۱۱۲۸۲- اِیْن نَگَافْتَم مَن یَکِی گُویَنْدَه‌ای
- دَاَدِ اَوَازِ اَز مَن اَر جِـوینْدَه‌ای
- ۱۱۲۸۳- شُد زِ اَوَازِشِ دَر وِـنَمِ مَمْتَلِی
- رَا زِ خُودِ گُفْتِ اَز هَمِ اَوَازِی وِلی
- ۱۱۲۸۴- نَا مَن اَز سُوْدایِ عِشْقِ اَنْدَر تَبِی^۳
- بَگَـذَرِ اَر حَرفِی تَسراوَدِ اَز لَبِی
- ۱۱۲۸۵- اِشْتِری کُفِ کَرْدِ وِ رَسْتِ اَز تَفَرِقه
- وَز دَهانِ افکَنْدِ بَیروُنِ شَقِشَقَه^۴
- ۱۱۲۸۶- کَسِ نَدانِستِ اَنْ کِجا بَودِ وِ چِه گُفْتِ
- رَفْتِ مِستی وِیْنِ شِترِ بَرجا بَخَفْتِ
- ۱۱۲۸۷- اَنْکِه دَر مِستی بَـدَرانَدِ صَفِی
- خَفْتَه مَسکِیْنِ نِی لَبِـسْتِشِ نِی کُفِی
- ۱۱۲۸۸- اَنْ لَبِ دَریا بُدِ، اِیْن لَبِ دِیگَرِ اسْتِ
- گَرچِه دَر وِی قُلْزُومِ پَـهناوَرِ اسْتِ^۵
- ۱۱۲۸۹- هَسْتِ اِیْن خُمِ رَا بَرِ اَنْ دَریا رَهِی
- نَکِ چَـنِیْنِ کَزِ وِی بَودِ پَـیْدَا، تَسْهِی
- ۱۱۲۹۰- چَـشَمِ بَنْدِی بَاشَدِ اِیْن کَانَدرِ خُمِی
- شُدِ مَحِیطِی مَـنْدَرِجِ یا قُلْزُومی
- ۱۱۲۹۱- خُمِ چُو شُدِ هَنگامِ طُوفانِ، گَمِ شُودِ
- اَز تَسِه اَنْدَرِ جَنبِشِ اَنْ قُلْزُومِ شُودِ^۶
- ۱۱۲۹۲- مِی‌نِیفتَدِ هَرگِزِ اِیْنِ دَریا زِ جُوشِ
- جَزِ کِه لَبِ بَرِ مَن گَزَنْدِ اَعْنِی خُمُوشِ^۷

- ۱۱۲۹۳- در زمان آن موج و یم بینی گم است
- ۱۱۲۹۴- چون به خُم پیچد گهی آواز او
- ۱۱۲۹۵- آنکه لعلش^۹ راز دار هر کس است
- ۱۱۲۹۶- روز بیگه شد برآمد آفتاب
- ۱۱۲۹۷- خواب بودی می زدی در خواب حرف
- ۱۱۲۹۸- گاه تفسیر از بیان مطلب است
- ۱۱۲۹۹- گو^{۱۰} میان اهل جنت و اهل نار
- ۱۱۳۰۰- هست بر اعراف آن مردان چند
- ۱۱۳۰۱- حاجزی^{۱۳} یا چون منار^{۱۴} و باره‌ها^{۱۵}
- ۱۱۳۰۲- هست بر بالای آن جای «رجال»
- ۱۱۳۰۳- مرتفع از هر کجا وز هرچه هست
- ۱۱۳۰۴- می‌شناسند آن جماعت در سرشت
- ۱۱۳۰۵- بر علامت‌ها که دارند آن گروه
- ۱۱۳۰۶- گفته صادق هست اعراف از نشان
- ۱۱۳۰۷- هر نبی را با خلیفه و امتش
- ۱۱۳۰۸- چون نکوکاران به جنت رو کنند
- ۱۱۳۰۹- پس خلیفه آن نبی با عاصیان
- ۱۱۳۱۰- که ببیند آن کسان را در بهشت
- ۱۱۳۱۱- بر مقام خود رسیدند این چنین
- ۱۱۳۱۲- پس گنه کاران کنند آنکه ندا
- ۱۱۳۱۳- در جنان داخل نکردند آن کسان
- خشک لب افتاده بر جا این خُم است^۸
- تا کند مستانه کشف راز او
- تا سخن بر لب رسد گوید بس است
- لب بسپند از آنچه می‌گفتی به خواب
- آنچه بر فهمش ندارد عامه ظرف^{۱۰}
- چون شب آمد، وقت هذیان و تب است
- پرده‌ای^{۱۱} باشد که نتوان ز آن گذار
- در لغت اعراف شد جای بلند^{۱۲}
- نزد شهری بهر حفظ و چاره‌ها
- کز خلائق اعرفند اندر جلال
- انبیاء را باشد اندر وی نشست
- هر که باشد اهل دوزخ یا بهشت
- در شناسایی «پسیما» و وجوه^{۱۶}
- پشته‌ها مابین دوزخ، هم جنان
- باز دارند اندر آن از حکمتش
- جای اندر روضه و مینو کنند،
- گوید از روی نکوهش آن‌زمان
- با شما بودند یار و هم سرشت
- مر شما مانند محروم و غمین
- که تحیت باد از حق بر شما
- لیک دارند این طمع از شافعان



۱- [خداوند در آیه ۲۴ سوره اعراف تصریح نفرموده که این «مؤذن» که لعنت می‌قرستد در روز جزا بر ستمکاران و آنها را از رحمت الهی می‌داند و دور می‌نماید، از جنس بشر است و

یا از جن و یا از ملائکه. اما از تدبیر در کلام مجیدش برمی‌آید که این منادی و مؤذن از جنس بشر باشد و نه جن و ملک، چرا که در سرتاسر قرآن هیچ کجا دیده نمی‌شود که جن از سوی خداوند، متصدی امری از امور آخرتی انسان شده باشد و در مورد ملائکه نیز هرچند واسطه‌های امر خدا و حاملین ادارهٔ اویند و اجرای قضا و قدر او در مخلوقات محول به ایشان، اما دربارهٔ محشر، هیچ تصرف و امر و نهی را برای ملائکه و هیچ موجود دیگری به جز انسان اثبات نکرده جز انسان، که در ذیل آیات مورد بحث از او چنین حکایت می‌کند: «و نادوا اصحاب الجنة ان سلام عليكم» و نیز از اصحاب اعراف حکایت می‌کند که به یک دسته از مومنین می‌گویند: «ادخلوا الجنة لاخوف عليكم و لانتهم تحزنون» و این خود نفوذ حکم و امر انسان را در قیامت می‌رساند. این آیات و همچنین آیات راجع به شفاعت و شهادت انسان، قرآینی است که احتمال انسان بودن مؤذن مزبور را در ذهن تقویت می‌کند. در کافی و تفسیر قمی به سند خود از محمدبن فضیل از حضرت رضا (ع) روایت کرده‌اند که در ذیل آیهٔ فاذن مؤذن... فرمود: آن مؤذن امیرالمومنین علی (ع) است. در معانی الاخبار به سند خود از جابر حنفی از حضرت ابی‌جعفر محمدبن علی (ع) نقل کرده که فرمود: پس از اینکه امیرالمومنین علی (ع) از جنگ نهران به کوفه بازگشت شنید که معاویه او را دشنام داده و خرده گرفته و اصحاب او را می‌کشد. حضرت به خطبه ایستاد و فرمود: منم مؤذن در دنیا و آخرت. منم آن مؤذنی که خداوند در باره‌اش می‌فرماید: «فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله على الظالمین» و نیز می‌فرماید: «و اذان من الله و رسوله»، یعنی مؤذن به آن اذان منم و این اذان همان داستان تبلیغ آیات برائت است که جز علی (ع) کسی از عدهٔ انجامش برنیامد. (به اختصار و باکمی تغییر از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان). و در جلد پنجم ترجمه تفسیربیان السعادة آمده است: [مؤذن عبارت از صاحب مرتبهٔ جمع است].

۲- [در مجمع‌البیان از ابوالقاسم حسکانی نقل شده که به سند خود از ابی‌صالح از ابن‌عباس روایت کرده که گفت: برای علی (ع) در قرآن کریم اسمائی است که مردم معنای آن را نمی‌دانند، از آن جمله، مؤذن است، در آیه شریفه «فاذن مؤذن بینهم»... حضرت ندا خواهد داد: «ألا لعنة الله على الذين كذبوا بولایتی و استخفوا بحقی» (لعنت خداوند بر کسانی که

ولایت مرا تکذیب نموده و به حق من استخفاف کردند. آلوسی در روح المعانی در ذیل جمله «فادن موذن بینهم»... می‌گوید: این موذن بنا به روایت ابن عباس همان «صاحب صور» است. بعضی‌ها هم گفته‌اند: مالک متصدی دوزخ است و بعضی گفته‌اند: فرشته دیگری است غیر صاحب صور و خازن دوزخ و در روایات امامیه که از رضا و ابن عباس نقل شده دارد که این موذن، علی‌کرم الله وجهه است. (از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۳- تب: کنایه از حالت جذبه و سکر.

۴- شِقْشِقَه: شش ماندگی که شتر، در وقت بانگ و مستی از دهان بیرون می‌آورد. مفهوم بیت این است که عاشقی که در حالت سکر و جذبه الهی است و در آن حالت اسرار محبوب را فاش می‌کند هم‌چون اشتری است که در حالت مستی، شقشقه‌ای را از دهان خارج می‌سازد. (در واقع بیرون راندن سرّ محبوب به شقشقه تشبیه شده است).

۵- مفهوم بیت ۱۱۲۸۸ ← آن لبی که از اسرار حق و اسرار ولایت می‌گفت، به دریای لایتناهی آن محبوب حقیقی متصل بود، نه این لب و دهان ظاهری که ساکت و خاموش است. هرچند که در این لب و دهان هم دریای پهناوری از اسرار نهفته است.

۶- مفهوم بیت ۱۱۲۹۱ ← وقتی که دریای عشق به حق دچار طوفان می‌شود، آن خُم (کنایه از وجود سالک عاشق)؛ از دیده‌ها ناپدید می‌شود و در حالت سکر و جذبه الهی دریای پهناوری که در آن خم نهفته بود، به جنبش و تلاطم درمی‌آید.

۷- مفهوم بیت ۱۱۲۹۲ ← این دریای پرتلاطم، هرگز از جوش و خروش باز نمی‌ایستد و در حالت تلاطم، به افشای اسرار ادامه می‌دهد مگر اینکه حضرت محبوب آن را از این کار منع نماید و باز دارد (لب‌گزیدن: تنبه دادن و منع کردن و خجل کردن با گزیدن لب).

۸- مفهوم بیت ۱۱۲۹۳ ← به محض رسیدن فرمان سکوت و خاموشی از جانب حضرت دوست، حالت سکر و جذبه به پایان می‌رسد و دوباره خواهی دید که آن موج و طوفان دریا ناپدید شده و خُم خشک لب (وجود سالکی که از بحر پرتلاطم سکر به ساحل آرام صحو بازگردانده شده) برجای خود افتاده است و از مقام جمع و سرای خاص حق بیرون آمده و به

مقام کثرت و تفرقه و به سوی ممکن بازگشته است. [← «فرق» (*) و «جمع» (*)].

۹- لعل: کنایه از لب که کلام و نفس رحمانی است که بر اعیان افاضه وجود می‌کند. لب لعل، بطون کلام است که محتوی بر ذکر دقایق حسن و جمال و نازکی و صفای احوال است.
۱۰- ظرف: گنجایش.

۱۱- [منظور از این حجاب (پرده) دیواری است بلند که اندرون آن بهشت است و گفته‌اند از این دیوار که به «آن سور» گفته می‌شود تا درگاه بهشت صد سال راه است، همه جوی‌ها و چشمه‌ها و درختان بهشتی، و در بیرون این دیوار دوزخ است و از این دیوار تا در دوزخ، صد سال راه پردود و تف و شرار است و گزندگان. و از بیرون سوی دیوار در اندرون دیوار، البته از دوزخ هیچ اثر نه، و از اندرون دیوار بیرون آن از بهشت، البته هیچ اثر نه. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

در جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان‌السعادة در مورد این حجاب مطلبی ذکر شده که خلاصه آن از این قرار است: [... مقصود از حجاب، برزخ اخروی است که واسطه بین دو ملکوت است و باید اهل هر گروه بر آن عبور نمایند، چنان که مقصود از سور در قول خدا «فضرب بینهم بسور»... (سوره حدید، آیه ۱۳)؛ (آن‌گاه در بین آنها حصار می‌شود که دارای دروازه‌ای است که در باطنش رحمت و در ظاهرش عذاب است)؛ همین برزخ می‌باشد... برای رهایی از عالم طبع، هر گروهی باید از برزخ اخروی که به وجهی، جهنم است عبور کند، چنان که عالم طبع نیز به وجهی جهنم است. برزخ اخروی عبارت از حجاب است که ظاهرش پشت سر ملکوت سفلی می‌آید که عذاب ملکوت سفلی از جانب آن است و باطنش که پشت سر ملکوت علیا می‌آید دارای رحمت است که نعمت‌های بهشت صوری و ظاهری است، سپس نعمت‌های بهشت مجرد از صورت و اندازه قرار دارد.]

۱۲- «اعراف» به قسمت‌های بالای حجاب و تل‌های شنی گفته می‌شود. مراد از اعراف، قسمت‌های بالای حجابی است که حائل بین دوزخ و بهشت است، به طوری که اعرافیان در آنجا، هم دوزخیان را می‌بینند و هم بهشتیان را. اعراف، دیواری است که مانند خروس، دارای تاج است. هم‌چنین اعراف به معنی تلی است بین بهشت و جهنم که عده‌ای از گناهکاران بر آن تل می‌نشینند. اعراف همان دیوار بین مؤمنین و منافقین است و نیز به معنی تعرف و آشنایی است، یعنی در قیامت، رجالی، آگهی از حال مردم دارند. اعراف همان

«صراط» معروف است. در باره «رجال»، در جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است: [مردان مخصوصی هستند که بقای بعد از فنا را درک کرده و به مقام جمع رسیده‌اند و از حضور به سوی خلق برگشته‌اند تا آنان را تکمیل نمایند و آنان انبیاء و اولیاء هستند که پس از برگشتن به سوی خلق با ملکوتشان بر برزخ می‌ایستند، ولی بر جهانی می‌ایستند که در آنها رحمت است و آن بلندی‌های برزخ است، تا بتوانند احاطه و اتصال به ملک هر دو ملکوت را داشته باشند. زیرا که آنان با شأن جبروتی خود بالاتر و بزرگتر از آن هستند که مراقب کثرت باشند، زیرا که عالی، ذاتاً التفاتی به دانی ندارد...].

۱۳- حاجز: حائل، حاجب، دیوار، میانه.

۱۴- منار: حدفاصل میان دو چیز. حد و مرز میان دو چیز. جای بلند

۱۵- باره: باروی شهر و قلعه، دیوار و حصار قلعه و شهر. اعراف، باره‌ای است میان جنت و دوزخ.

۱۶- مفهوم ابیات ۱۱۳۰۲ تا آخر ۱۱۳۰۵ در قسمت‌های بالای اعراف، رجالی هستند که بر هر دو طرف مشرف‌اند و چون در محل مرتفعی قرار دارند اهل جهنم و بهشت را به قیافه‌ها و علامت‌هایشان می‌شناسند. مراد از «رجال» افرادی هستند که در انسانیت خود در سرحد کمال‌اند و اگر در میان آنان افرادی از زنان فرض شود از باب تغلیب، لفظ رجال در مورد مجموع ایشان به کار می‌رود. با توجه به اوصافی که خداوند در آیات بعد برای رجال مزبور ذکر می‌کند و تذکراتی که به آنان می‌دهد، اموری است که جز به اهل منزلت و مقربین درگاه خدا نمی‌تواند قائم باشد پس منظور از این رجال، افرادی بلندمرتبه و مقرب درگاه الهی است و به حدی مقامشان بلند است که سلامشان به اهل بهشت باعث ایمنی آنان می‌شود و به فرمان آنها وارد بهشت می‌شوند و از این روی رجال اعراف را انبیاء علیهم السلام، مردمان عادل هر امت، صلحا و فقها و علما دانسته‌اند و گروهی نیز اصحاب اعراف را عبارت از عباس، حمزه، علی (ع) و جعفر طیار دانسته‌اند.

در جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار است: رَبِّ الْعِزَّةِ رَجَالِ اَعْرَافٍ رَا دَر دُنْيَا بَرِ اسْرَارٍ وَ اَحْوَالِ بِنْدِگَانِ اِشْرَافِ دَادٍ وَ دَر عَقْبِي بَرِ مَنَازِلِ وَ دَرَجَاتِ مُؤْمِنَانِ وَ مَقَامِ اِشْشَانِ رَا زَبْرِ خَلَايِقِ كَرْد تَا هَمِه رَا دَانْدِ وَ كَسِ اِشْشَانِ رَا نَدَانْدِ...].

۱۷- [اصحاب اعراف در بهشت نرفتند، اما طمع می‌دارند که درروند، و این طمع از آن کنند که

نور روی خویش و دست و پای خویش برجای بینند، نه چون منافقان که بر صراط، نور از ایشان بربایند و در تاریکی بمانند. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ

و چون نظر آنها بر

أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾ وَ نَادَى أَصْحَابُ

اعل دوزخ الله گویند:

پروردگارا ما را با این

ستمکاران به یک جای نرسان (۴۷)

و اهل نعراف

الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ

مردانی را که به سیمایشان می شناسند آواز دهند

و گویند: ادیدید که جمع مال و جاه و آن فخر و تکبرتان

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾ أَهْلُوا لَآئِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ

به حال شما اصلاً سودمند نبود (۴۸)

ایا آنها

آنهایی را ایمان که سوگند یاد می کردید که خدا آنان را مشغول عذابت و رحمت خود

اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ

نمی گرداند اکنون مغامشان را می بینید؟ ایه همانها امروز خطاب شود که ادر بهشت می هیچ خوف و اندیشه و بر هیچ گونه جزون و اندوه داخل شوید.

﴿٤٩﴾ وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا

و اهل دوزخ بهشتیان را آواز کنند

که ما را از آبهای گوارا

مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَا عَلَى

یا از نعم بهشتی که خدا روزی شما کرده بهره مند کنید.

آنها پاسخ دهند که خدا این آب و نعمت را بر

الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا

کافران گردانیده است (۵۰)

آنها می که دین خدا را فوس و بازیچه گرفتند

و غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسُهُمْ كَمَا نَسُوا

و (متاع) حیات دنیا آنها را مغرور و غافل کرده

امروز ما هم آنها را (به رحمت) در نظر نمی آوریم چنانکه آنان

لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٥١﴾

دیدار چنین روزشان را به خاطر نپاوردند

و آیات ما را انکار می کردند (۵۱)

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ

و محققا ما برای ایشان کتاب آوردیم

که در آن هر چیز را بر اساس علم و دانش تفصیل دادیم برای هدایت و رحمت آن گروه که

يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

که ایمان می آورند (۵۲)

که ایمان می آورند (۵۲)

- ۱۱۳۱۴- روی ایشان را بگردانند چون^{۴۷۷}
- ۱۱۳۱۵- این چنین گویند کای پروردگار
- ۱۱۳۱۶- بر تو یارب می بریم اینک پناه
- ۱۱۳۱۷- هم کنند «اصحاب» اعراف این ندا^{۴۸۰}
- ۱۱۳۱۸- می بگویند از شما ننموده دفع
- ۱۱۳۱۹- بودتان کبر از فقیران وز ثقات
- ۱۱۳۲۰- زین عذاب آن عجب و استکبارتان
- ۱۱۳۲۱- بودتان ننگ از صُهب و از بلال
- ۱۱۳۲۲- جانب عمار و سلمان و صُهب^۲
- ۱۱۳۲۳- کاین رجال آیا نباشند آن کسان^{۴۹۱}
- ۱۱۳۲۴- که بر ایشان رحمت حق کی رسد
- ۱۱۳۲۵- این بود ارشاد تا کس ناگزیر
- ۱۱۳۲۶- نک درآید ای عزیزان در بهشت
- ۱۱۳۲۷- بر شما نه خوف باشد از هلاک
- ۱۱۳۲۸- اهل آتش پس بر «اصحاب» جنان^{۴۹۵}
- ۱۱۳۲۹- می بریزید آن قدر بر ما ز آب
- ۱۱۳۳۰- یا از آنچه بر شما زَبّ الّانام
- ۱۱۳۳۱- می بگویند این شراب و این طعام
- ۱۱۳۳۲- آن کسان که بر گرفتند از پسند^{۴۹۸}
- ۱۱۳۳۳- زندگانی جهان بی ثبات
- ۱۱۳۳۴- پس فراموش آوریم^۴ امروزشان
- ۱۱۳۳۵- چون گذشت از حق گذارندش به خود
- ۱۱۳۳۶- مانده از دیدار معنی جمله دور
- ۱۱۳۳۷- دیدن این روز را یک دم به یاد
- سوی دوزخ تا ببینند آن شئون
- با ستمکاران مکن ما را تو یارب
- تا که با ایشان نباشیم از گناه
- بر رجالی که شناسند از صفا
- این عذاب انصار و یار و جمع و نفع
- در حیات بی قرار و بی ثبات
- هیچ نرهند آتش آمد یارتان
- سرکشی را اینست پایان و مآل^۱
- می کنند اعراف اشارت ز امر غیب
- که شما خوردید سوگند از لسان
- نیستشان از حق به بخشایش مدد
- نگردد از روی خواری بر فقیر
- کآن شما را از ازل بُد سرنوشت
- هم نگردید از رهی اندوهناک
- می کنند آواز از إحراق^۳ جان
- که شود ساکن ز ما این التهاب
- کرده روزی از شراب و از طعام
- حق تعالی کرده بر کافر حرام
- دین خود را لهو و لعب و ریشخند
- داد ایشان را فریب از تُرّهات
- شد چو نسیان دولت فیروزشان
- گو بمان در سهو و نسیان تا ابد
- وز «لقاء» رَبِّکُمْ «هُذا» ست کور^۵
- نگذرانندند از تغافل و انجماد

۱۱۳۳۸- هم‌چنان کایشان به آیت‌های ما	بودشان انکار از جهل و عما
۱۱۳۳۹- این کتاب از علم آوردیم ما ^{۵۲}	هم به تفصیلی بیان کردیم ما
۱۱۳۴۰- یعنی از دانایی خود در امور	درج در وی بحرهای علم و نور
۱۱۳۴۱- آنچه خلقان را تمام آید به کار	در امور دین و دنیا استوار
۱۱۳۴۲- ره‌نما و «رحمت» آمد بالیقین	بر گروهی کاهل ایمان‌اند و دین



- ۱- ولید مغیره و ابوجهل و هشام و عاص وائل و امثال اینان که در دنیا چون بلال، سلمان، عمار یاسر و صهیب بن سنان بن مالک را دیدند گفتند: خدا اینان را به بهشت فرستد و ما را به آتش! کلاً! و سوگند خوردند که خدا اینان را به بهشت نخواهد فرستاد!
- ۲- صهیب: صهیب بن سنان بن مالک، مکنی به ابویحیی، سی و چندمین فردی بود که اسلام آورد - چون مسلمانان عازم هجرت به حبشه شدند، او مالی فراوان به دست آورده بود. مشرکان از مهاجرت او ممانعت کردند و گفتند: تو گدایی پست بودی و اکنون که مالی فراوان یافته‌ای اراده رفتن داری! و صهیب همه مال خود را به آنها داد تا به حبشه برود. چون این خبر به پیامبر رسید، فرمود: صهیب سود برد. صهیب در جنگ بدر و احد و غزوات دیگر حاضر بود و در سال ۳۲ هجری در مدینه درگذشت. او به خاطر زهد و پارسایی بین مسلمانان شهرتی وافر داشت.
- ۳- اِهراق: سوختن.
- ۴- نسیان در آیه ۵۱ سوره اعراف، به معنی فراموشی نیست چون خداوند چیزی را فراموش نمی‌کند، بلکه به این معناست که همان طوری که اینها در دنیا ما را فراموش کردند ما نیز امروز به لوازم زندگی آنها نمی‌پردازیم.
- ۵- هم‌چنان که آنها در دنیا دیدار امروزشان (روز بعث و قیامت) را فراموش کردند و آیات را انکار می‌نمودند.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ

آیا جز این انتظار دارند که تاویل آن (آیات و مآل اعمال آنها هنگام مرگ یا ظهور قیامت) به آنان برسد؟ آن روز که

الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلًا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا

تاویل آن فراموش کسانی که آن را پیش از این فراموش کرده بودند خواهند گفت: همانا رسولان پروردگاران حق را برای ما آورده

مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ

(کاش مخالفت نمی کردیم) آیا کسی به شفاعت ما بر خواهد خواست یا باز دیگر به دنیا باز می گردیم تا غیر از این اعمال زشت به اعمال صالحی بپردازیم؟

قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾

راستی که آن کافران خود را در زبان سخت افکنده اند و آنچه به دروغ می بافتند همه نابود شده و از دستشان رفته است. (۵۳)

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش

أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا

روز خلق کرد، آن گاه بر عرش فرماتر وایی فرار گرفت، روز را به پرده شب او به عکس می پوشاند که با شتاب در پی آن بویید،

وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مَسْحَرَاتٌ بِأَمْرِ ٱللَّهِ الخَلْقِ

و نیز خورشید و ماه و ستارگان را مسح فرمان خود آورید: بگم باشد که ملک آمران خاص خداست و حکم نافذ

وَالْأَمْرُ ٱللَّهِ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾

فرمان اوست! پس منزه و بلند مرتبه است خدای بگم که پروردگار عالمان است. (۵۴)

- ۱۱۳۴۳- هیچ می باشد آیا منتظر
- ۱۱۳۴۴- یعنی الا آنکه زان پایان کار
- ۱۱۳۴۵- آنچه در وی باشد از وعد و عید
- ۱۱۳۴۶- یا چه دیدی ظاهرش محکم چنین
- ۱۱۳۴۷- ره به تاویلش ندارد هر تنی
- ۱۱۳۴۸- گر که فهمی بر چه داری انتظار
- ۱۱۳۴۹- ظاهرش از مهر و مه روشن تر است
- ۱۱۳۵۰- باطنش بحری است بی پایان و ژرف
- جز که بر تاویل^۱ آن از وجه سر^۲؟
- ظاهر آید سربه سر روز شمار^۲
- عاقبت گردد هویدا بر عبید
- کن یقین کوراست تأیلی متین
- منتظر بر وی شود جز کودنی
- ور نفهمی کن به ظاهر اقتصار
- بر خلاق تا قیامت رهبر است
- نیست کس را قدر فهمش حد و ظرف

- ۱۱۳۵۱- جز یمبر یا ولی کاملی
 ۱۱۳۵۲- «يَوْمَ يَأْتِي»^۴ آید اعنی روز آن
 ۱۱۳۵۳- می بگویند آن کسان کز ناصواب
 ۱۱۳۵۴- آمد از پروردگار ما «رُسل»
 ۱۱۳۵۵- آن زمان تکذیبشان کردیم زود
 ۱۱۳۵۶- پس بود آیا شفعی بهر ما
 ۱۱۳۵۷- یا که برگردانده گردیم از محل
 ۱۱۳۵۸- تا به وحدانیّت قائل شویم
 ۱۱۳۵۹- غیر از آنچه ما بر آن عامل بُدیم
 ۱۱۳۶۰- بر نفوس خود به تحقیق آن کسان
 ۱۱۳۶۱- کم شد از ایشان بر آنچه مفتری
 ۱۱۳۶۲- تا مگر باشندشان آنها شفیع
 ۱۱۳۶۳- بعد از آن حق از کمال اقتدار
 ۱۱۳۶۴- گوید آن پروردگار ذوالجلال^{۵۴۰}
 ۱۱۳۶۵- آنکه شش روز آن سماوات و زمین
 ۱۱۳۶۶- رتبه‌ها یعنی شش آمد سربه سر
 ۱۱۳۶۷- شرح آن جو، گر که داری حوصله
 ۱۱۳۶۸- چون که شد ایجاد عالم بر نظام
 ۱۱۳۶۹- عرش، قلب عالم آمد در نمود
 ۱۱۳۷۰- قلب احمد یا که عرش اعظم است
 ۱۱۳۷۱- آن چنان که شه نشیند بر سریر
 ۱۱۳۷۲- این مثل گفت از پی فهم فِرَق
 ۱۱۳۷۳- بلکه باشد عین استیلای او
 ۱۱۳۷۴- همچو استیلای خور بر ضوء و تاب
- بر مقام لی مَعَ الْكَلْبِ^۳ واصلی
 که شود بر جمله تأویلش عیان
 ترک کردند این کتاب مستطاب
 بر درستی رهنمایان بر سُبُل
 یسار از روزی چنین ما را نبود
 تا کند درخواست بر ما از خدا؟
 سوی دنیا بهر اصلاح عمل؟
 هم به امر و نهی او عامل شویم
 ز آن عمل‌ها بر جزا قابل شدیم
 کرده‌اند از کرده‌های خود زیان
 بر بتان بودند انسدر یاوری
 آن زمان گردند مایوس از جمیع
 ذکر خلقت کرده بهر اعتبار
 کاوست ذاتش جامع کُلِّ کمال
 بی ز آلت آفریده است این چنین
 کو شد از هر یک به وجهی جلوه‌گر
 گسفته آمد در بیان بسمله^۵
 مستوی بر عرش شد فوق التّمَام
 گشت مستولی بر آن شاه وجود
 و آن سریر پادشاه اقدم است^۶
 بهر استیلا به ملک مُسْتَجِر
 و نه این‌سان نیست استیلای حق^۷
 هستی هر ممکنی بر جای او
 یا چو استیلای دریا بر حباب

۱۱۳۷۵- از سریرش گر شود شاهی جدا	تخت باشد هم‌چنان باقی بجا
۱۱۳۷۶- ور به فرض او شد جدا از تختگاه	عرش و مافیها شود در دم تسباه
۱۱۳۷۷- پس مثال از بهر فهم عامه است	یافت معنی مردی از علامه است
۱۱۳۷۸- مستوی شد پس به عرش از مشیتش	عرش یعنی ظلّ رحمانیتش ^۸
۱۱۳۷۹- روشنی روز را او بر سبب	می‌پوشاند به تاریکی شب
۱۱۳۸۰- می‌بجوید روز را شب با شتاب	اندر آید از پی او را بی‌حجاب
۱۱۳۸۱- آفتاب و ماه و کوکب‌ها تمام	امر او را شد مسخر در نظام
۱۱۳۸۲- می‌بدانید اینکه اندر اختراع ^۹	هست او را آفریدن و اختراع
۱۱۳۸۳- چیزها یعنی شود از وی پدید	نفاذ است امرش به چیزی کافرید
۱۱۳۸۴- خلق کرد او هر چه ز امر مُسْتَفْر ^{۱۰}	هست ^{۱۱} در وی از توانایی اثر
۱۱۳۸۵- یا مراد از مُلک ^{۱۲} و ملکوت است ^{۱۳} آن	جسم را آورد در جنبش ز جان
۱۱۳۸۶- بس بزرگ است او به وحدانیتش	در الوهیت ^{۱۴} هم اندر قدرتش
۱۱۳۸۷- آفرینش را بود پروردگار	عالم و آدم به او دارد قرار



- ۱- تأویل: در عرف قرآن، به معنای حقیقتی است که حکم و یا خبر و یا امر ظاهر دیگری بر آن اعتماد داشته باشد، همان اعتمادی که ظاهر بر باطن و مثال بر ممثل دارد.
- ۲- آیا اینان که به خدا افترا می‌بندند و در عین اینکه قرآن حجت را بر آنان تمام کرده آیات او را تکذیب می‌کنند انتظار دارند که خداوند همان حقیقتی را که موجب نزول بیانات قرآن و احکام آن و انذار و تبشیر آن شده و در روز قیامت ظاهر خواهد شد بر ایشان نمایان کند؟ لابد چنین انتظاری دارند وگرنه هرگز از پیروی و عمل به دستورات او سرپیچی نمی‌کردند.
- ۳- اشاره به حدیث نبوی است که صوفیه به آن بسیار استناد می‌کنند اما سند آن به دست نیامده است و آن حدیث این است: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقْرَبٌ» (مرا با خدا حالی است که در آن نه هیچ فرشته مقرب می‌تواند درآید و نه هیچ پیامبر مرسل). و این معنی در حال بقای ترکیب، کاملان و اصلان را جز بر سبیل ندرت و اتفاق، لمحای

دست ندهد و مانند برقی، ناگهان در لمعان آید، فی الحال منتفی گردد، چه اگر ساعتی باقی بود، سلک ترکیب و ترتیب انحلال پذیرد و رسم وجود برخیزد و پیامبر فرموده است که مرا با حق تعالی وقتی است که در آن وقت هیجده هزار عالم را در دل من گذر نباشد و در چشم من خطر نه. و از آن وقت بود که چون شب معراج، زینت ملک زمین و آسمان را بر وی عرضه کردند، به هیچ باز ننگریست تا فرمود خداوند که: «ما زاغ البصر و ما طغی» (میل نکرد دیده پیامبر از چپ و راست و درنگذشت از آنچه باید در ملاء اعلی و عالم بالا ببیند): (سوره نجم، آیه ۱۷): و هرگاه که پیامبر با خود افتادی، از خود بگریختی و در سایه حق گریختی که: «لی مع الله وقت...» و علم باطن معرفت آن معانی است که بی واسطه جبرئیل از غیب الغیب در مقام او ادنی در حالت لی مع الله وقت زقه جان پیامبر (ص) می کردند که: «فأوحی الی عبده ما أوحی» (پس وحی کرد خدا به بنده خود، پیامبر، آنچه وحی کرد): (سوره نجم، آیه ۱۰): و از ولایت نبوت جرعه آن جام‌های مالمال بر سنت کرام بر جان و جگرسوختگان عالم طلب می ریختند. و مقام لی مع الله در بیت (۱۱۳۵) اشاره به این مقام است که دست ندهد مگر بر خاصان حضرت حق.

هله ساقیا سبک‌تر، ز درون ببند آن در تو بگو به هر که آید، که سر شما ندارد

(دیوان شمس تبریزی)

۴- رجوع شود به معنی آیه ۵۳

۵- رجوع شود به توضیح شماره ۱ و ۲ مربوط به زیرنویس ابیات ۲۲ تا آخر ۲۷ و ابیات ۲۸ تا آخر ۳۶

۶- مفهوم ابیات ۱۱۳۶۸ تا آخر ۱۱۳۷۰ ← عرش، به معنای تختی است که پادشاه بر آن می‌نشیند و در بعضی موارد به معنی مقام سلطنت است و منظور از ثم استوی علی العرش، استیلاء و تسلط خداوند است بر ملک خود و قیامش به تدبیر امور آن به طوری که هیچ موجود کوچک و بزرگی از قلم تدبیرش ساقط نمی‌شود. در مرصادالعباد آمده است: [بدان که دل در تن آدمی به مثابت عرش است جهان را و چنان که عرش محل ظهور استوای صفت رحمانیت است در عالم کبری، دل محل ظهور استوای روحانیت است در عالم صغری. اما

فرق آن است که عرش را بر ظهور استوای صفت رحمانیت شعور نیست و قابل ترقی نیست تا محل ظهور استواء صفات دیگر گردد و دل را شعور پدید آید و قابل ترقی باشد... [و در کتاب انسان کامل است که:] اول چیزی که خدای تعالی بیافرید جوهری بود: اول ما خلق الله الجوهر و از این جهت آن را جوهر اول می‌گویند و نام آن جوهر اول، عقل است، اول، خلق الله العقل و هم از این جهت آن را عقل اول می‌خوانند و این عقل اول را به اضافات و اعتبارات، به اسامی مختلفه ذکر کرده‌اند، به اعتباری جوهر، به اعتباری عقل، به اعتباری روح، نور، قلم، ملک مقرب، عرش عظیم (عرش اعظم) و به اعتباری آدم و... به اعتباری رسول خدای، و بیت الله و بیت العتیق و بیت المعمور و بیت اول و مسجد اقصی هم گفته‌اند. عقل اول عرش عالم ملکوت است، و فلک اول عرش عالم ملک است. در عالم کبیر، عقل اول خلیفه خدای است و در عالم صغیر، عقل اول، خلیفه خدای است. در عالم کبیر، عقل اول رسول خدای است و در عالم صغیر، عقل آدمی رسول خدای است... [و در کشف الاسرار و عدة الابرار این گونه آمده است که:] عرش او بر آسمان معلوم است و عرش او در زمین، دل دوستان است. عرش آسمان را گفت: «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه» (و هشت فرشته بردارند عرش پروردگار تو را بالای سر خود)؛ (سوره حاقه، آیه ۱۷) و عرش زمین را گفت: «و حملناهم فی البر و البحر»... و سوار کردیم ایشان (بنی آدم) را در خشکی و در دریا...؛ (سوره اسراء آیه ۷۰). ما خود آن را برداشتیم و به فرشتگان بازنگذاشتیم. عرش آسمان، منظور فرشتگان است و عرش زمین، منظور خدای جهان است. عرش آسمان را گفت: «الرحمن علی العرش استوی» و عرش زمین را گفت: «انا عند المنکسرة قلوبهم» در جواب حضرت داوود (علیه السلام) که مناجات کرد که الهی تو را کجا جویم، فرمان شد که: من نزد شکسته دلان به خاطر خویش هستم و نیز «قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن» (اشاره به حدیث نبوی: قلب مؤمن، میان دو انگشت از انگشتان خدای بخشاینده است).]

۷- اگر «استوی» را (در آیه ۵۴) استیلا معنی می‌کنند به جهت درک مطلب است و گرنه چون استیلاء و غلبه، پس از عجز و ضعف است و این استوا بر عرش، فعلی است که خداوند خود را اثبات کرد پس از آفرینش آسمان و زمین و گفتن این مسئله که استوا به معنی استیلا است

بیان این نکته است که پس از خلق آسمان و زمین بر عرش مستولی شد و غلبه کرد یعنی قبل از آفرینش آسمان و زمین، مستولی نبود و عاجز بود که این کفر محض است و نیز استیلا، درست نیست مگر میان دو نفر، مثل دو پادشاه که با یکدیگر خصومت گیرند در ملکی یا شهری و یکی بر دیگری غلبه نماید و این در مورد خدای تعالی صحیح نیست و هستی هر موجودی عین استیلائی حضرت حق است.

در اینجا به ذکر خلاصه‌مطلبی از جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة می‌پردازیم:

[... مراتب ممکنات که مخلقات خدا هستند و در آن، آسمان‌ها و زمین محقق می‌شوند، از جهتی شش مرتبه و از جهتی سه مرتبه است که برحسب نزول و صعود شش مرتبه می‌شود و آن مرتبه مقربین عاشقان است که به عبادت ایستاده و به هیچ طرف نظر نمی‌کنند، و مرتبه صف بستگان است، و از هر دو صنف تعبیر به عقول طولی و عقول عرضی می‌شود که در لسان حکمای فارسی، «ارباب انواع» نام دارد، و مرتبه تدبیرکنندگان امر، و مرتبه رکوع و سجودکنندگان، و مرتبه اندازه گرفته شده‌ها که از ماده مجردند، و مرتبه مادیات و خلقت آسمان‌ها و زمین و تمامیت آسمان‌ها و زمین در آن مراتب ششگانه است. و اگر مقصود از آسمان‌ها و زمین، آسمان‌های عالم طبع و زمین آن باشد، پس خلقت آن‌ها به وجود طبیعی‌شان اگرچه در عالم طبع است، ولی وجود علمی آن در مراتب عالیه و برتر موجود است، و این همان شش روز ربوبی است که آنها و زمین در آن مدت خلق شده است. آن مراتب ششگانه، همراه با مشیت که به وجهی عرش رحمان و به وجهی کرسی است از جهت قوس نزولی، هفت مرتبه می‌شود، و به اعتبار قوس صعود دوبرابر می‌شود، و این همان سبع مثنی است که خداوند انحصاراً به محمد (ص) داده است، هفت مرتبه نزول و هفت مرتبه صعود. و از آنجا که حصول به این مراتب، چه از نظر نزولی و چه از نظر صعودی منحصر در ائمه (ع) می‌باشد، لذا فرمودند: ما سبع المثنی هستیم... ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، سپس بر عرش مستقر گردید، «ثُمَّ» حرف عطفی است که معنی مهلت و درنگ می‌دهد، زیرا که استوا در عرف، به معنی جلوس و نشستن بر عرش است، و این تمام نمی‌شود مگر با تمامیت عرش، و عرش تمام نمی‌شود مگر با تمامیت آسمان‌ها و زمین، لذا، استوا را به

مساوی بودن دو طرف در بزرگی و کوچکی تفسیر کرده‌اند...].

۸- رحمانیت: صفت بسیار بخشنده بودن خداوند که اطلاق آن به جز ذات حق تعالی بر دیگری روا نیست.

۹- انتزاع: بازداشتن، واستدن، گرفتن، درآوردن جزیی از یک کل.

۱۰- مستقر: استوار، ثابت.

۱۱- هشت: فرو نهاد، قرار داد.

۱۲- مُلک: ماسوی الله از ممکنات موجوده و معدومیه و مقدوره است و عالم شهادت نیز نامیده شده که ظاهر جهان است.

۱۳- ملکوت: عالم فرشتگان. به اصطلاح صوفیان، عالم معنی است که عالم ارواح و عالم غیب هم نامیده می‌شود. ملکوت باطن جهان است و ملکوت هر چیز، در واقع جان آن است که آن چیز به او قائم است و جان همه چیزها به صفت قیومی حضرت حق قائم است.

۱۴- الوهیت: ربوبیت، خدایی. مرتبه‌ای است جامع تمامی مراتب و صفات و الله نام صاحب این مرتبه است و آن جز برای ذات واجب‌الوجود نیست و بدین سبب بلندترین مظاهر ذات الوهیت است.

أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا

عاری خود را به تسرع و زاری و نهانی (به صدای آهسته که

و خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۵۵﴾ وَلَا تَفْسِدُوا فِي

به اخلاص نزدیک است) بخوانید (از اندازه نگذرید) که خدا هرگز متجاوزان را دوست نمی‌دارد (۵۵) و هرگز در زمین ج پس از آنکه کار آن

الْأَرْضَ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ

(به امر حق و شرع رسول حق) نظم و صلاح یافت به فساد و تباهکاری برنخیزید، و خدا را هم از راه ترس و هم از روی امید بخوانید، که البته رحمت

اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾

خدا به نیکو کاران نزدیک است (۵۶)

«۵۵»

- ۱۱۳۸۸- در پرستش سوی او آرید رو
- ۱۱۳۸۹- ای غریب افتادگان در به در
- ۱۱۳۹۰- رو ز غربت بر دیار خود کنید
- ۱۱۳۹۱- از ره پوشیدگی با عجز و درد
- ۱۱۳۹۲- خواندن از دل خواست آن سلطان جان
- ۱۱۳۹۳- «خُنْتِه»^۲ خواندن اَقْرَب^۳ آمد بر حضور
- ۱۱۳۹۴- گر مراقب سوی او باشی به دل
- ۱۱۳۹۵- مصطفی اندر غزایی رفته بود
- ۱۱۳۹۶- آن صحابه شد بلند آوازشان
- ۱۱۳۹۷- گفت پیغمبر: به سوی نفس خود
- ۱۱۳۹۸- او بود حاضر نه غایب از شما
- ۱۱۳۹۹- در مقام خود کند ظاهر «صفی»
- ۱۱۴۰۰- این قدر کافی است اینجا در اساس
- ۱۱۴۰۱- گر حواست جمع نبود در طلب
- ۱۱۴۰۲- حد ذکر این است و نزد حق نکوست
- ۱۱۴۰۳- ای بسا خوانندگان خفته دل
- ۱۱۴۰۴- ای بسا بیدار هوش خفته تن
- ۱۱۴۰۵- معتدین خوانندگان غافل‌اند
- ۱۱۴۰۶- در دعا باشد مراد و حاجتش
- ۱۱۴۰۷- یا کند نفرین به کس یا از ریا
- ۱۱۴۰۸- اینشت نوعی از فساد اندر زمین
- ۱۱۴۰۹- بعد از آن کاصلاح آن فرمود حق
- ۱۱۴۱۰- هر عمل کآن شد مخالف با کتاب
- ۱۱۴۱۱- حق فرستاد انبیا را بر عباد
- خود چو «أَدْعُوا رَبَّكُمْ»^۱ فرموده او
- شاهتان بر شهر دل دارد مَقَرَّ
- طاعت از پروردگار خود کنید
- رو به آن سلطان دل بایست کرد
- گفت خوانیدم از آن رو در نهان
- وز ریا و زیب می باشد به دور
- خواننده‌ای حق را به نطق معتدل
- شب به صحرائی مهول^۴ آمد فرود
- از پی تکبیر، از آغازشان
- باز گردید، از صدا نبود مدد
- بشنود هر کس کند هر سان دعا
- وجه ذکر قلب ز اسرار خفی
- جمع از ذکر خفی^۵ گردد حواس
- نیست ذکر آن، جنبد از بیهوده لب
- او ندارد مُعْتَدِین^۶ را هیچ دوست
- کز خدا باشند بر خود مشتغل
- بانگ ذکرش دم به دم تا ذوالمنن
- گشته از معنی، به صورت مایل‌اند
- آنچه دور است از اراده و مشیتش
- رو نسماید در نماز و در دعا
- بر زمین نکنید افساد این چنین
- داد عالم را ز شرع خود نسق
- در زمین باشد فساد و ناصواب
- تا بر آرند از زمین بیخ فساد

«۵۶»

۱۱۴۱۲- هِشْتِ نَامُوسٌ ^۷ اَز پِی اَصْلَاحِ اَرْضِ	نسفی مفسد پس ز ارض افتاد فرض ^۸
۱۱۴۱۳- مِی بَخْوَانِید اَز نِشَانِ آیتِش	هم ز خوف قهر و طَمَعِ رَحْمَتِش ^۹
۱۱۴۱۴- نِیستِ هِیچِ اَز رَحْمَتِشِ کَسِ بِی نَصِیبِ	لیک آن بر محسنین باشد «قریب»
۱۱۴۱۵- هَر بَه او دَارد بَه وِجْهِ اَحْتِیاجِ	باشد از خوف و طَمَعِ زو لَاعْلاجِ
۱۱۴۱۶- خِواندِنِ بِی خِوفِ و طَمَعِ آن دِیگَرِ اسْتِ	ذکر آن دور از عقول اکثر است
۱۱۴۱۷- تا کَسِی نَبُودِ دَر او سِودایِ عِشْقِ	کی بود آگه ز استغنائی عشق
۱۱۴۱۸- آنکِه جانشِ بِنَدِ نَعْمَتِ یا نِواستِ	باشد او ترس و طمع او را بجاست
۱۱۴۱۹- لِیکِ عَاشِقِ اَز دو کِونِ آزاده اسْتِ	امر جانان را به جان آماده است
۱۱۴۲۰- حَالِ عَاشِقِ را مِپَرسِ اَز چَندِ و چَونِ	در رهش یکسان بود عقل و جنون
۱۱۴۲۱- نَز بَهْشْتِ و دِوزخِ اسْتِ او را خِبرِ	نیز ثواب و نَز عِقَابِ و خِیرِ و شرِ
۱۱۴۲۲- مَن چَه گویمِ با تو شَرحِ اِینِ مَقامِ	دانند آن کو رفته این ره والسّلام
۱۱۴۲۳- ناگَهانِ اسْتِ آن زحالی گِرِ رِسِیدِ	تا رسد نک گویم از بیم و امید
۱۱۴۲۴- گَفتِ خِوانِیدِمِ هَمِ اَز خِوفِ گِناهِ	هم ز طَمَعِ جَنّتِ و آن قَدَرِ و جِاهِ
۱۱۴۲۵- تا شَما را باشدِ اَز «رَحْمَتِ» نَصِیبِ	و آن بود بَهرِ نِکِوکارانِ «قَریبِ»



۱- رجوع شود به معنی آیه ۵۵

۲- خُفَیْه: پنهانی و پوشیده داشتن و بعید نیست کنایه از همان تضرع باشد، چون شخص متذلل همواره در اثر ذلت و خواری، در صدد پنهان ساختن خویش است و شرط دعاء، تضرع است و زاری و بر درگاه عزت خود را بیفکندن به خواری.

۳- اقْرَب: نزدیکتر.

۴- مَهول: هایل، ترسناک.

۵- ذکر نزد سالکان طریقت، بیرون شدن آدمی است از میدان غفلت به فضای مشاهده به چیرگی بیم و یا افزونی محبت. ذکر بساط عارفان و نصاب محبان و شراب عاشقان و نشستن بر بساط استقبال است پس از اختیار جدایی از مردم. گفته اند در وقت ذکر گفتن،

دست‌ها بر روی ران نهید و دل حاضر و چشم فراهم کنید و به تعظیم تمام شروع کنید ولی صدایتان را بلند نکنید و تا توانید در اخفای صوت بکوشید و ذکر خفی نمایید. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۶- مُعْتَدِينَ: گفته‌اند اعتداء در دعا، آن است که دعاکننده، خود را در درجه انبیاء و مرسلین خواهد و یا بر مؤمنان دعای بد کند و نیز گفته‌اند، اعتداء در دعا، برداشتن آواز بلند است در دعا. معتدین به معنای تجاوزکاران است. و در این ابیات معتدین ذاکرین غافل‌ی خوانده شده‌اند که فقط در ظاهر ذکر خدا می‌گویند و از معنی گذشته و به صورت پرداخته‌اند.

۷- هِشْتِ نَامُوسٍ: قانون و شریعت و احکام الهی را وضع نمود و برقرار کرد.

۸- فَرَضٍ: واجب.

۹- خَوْفٍ وَ طَمَعٍ: در آیه ۵۶ به معنی ترس و رجاء است. چون عبادت از راه خوف و ترس تنها و بدون امید، معمولاً آدمی را دچار ناامیدی و وادار به ترک عبادت می‌کند و عبادت از راه امید صرف و بدون خوف نیز انسان را به وقاحت وامی‌دارد خداوند دستور می‌دهد که در هنگام عبادت هم خوف داشته باشید و هم امید و رجاء.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ

و او خدایی است که

الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا

تا چون بار ابرهای سنگین را بردارد

پیش فرستد

بادها را به بشارت باران رحمت خویش در

ثِقَالًا لَّاسُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَانزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ

ما آنها را به

ثقیلی (سنگین) بر سر

شهر و دیاری که

میت‌ها را

الشَّمْرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

۵۷

باشد که امر اعمال قیامت خود را تذکر گردید. (۵۷)

برنگزید.

همین گونه مردگان را هم از خاک

وَالْبَلَدِ الطَّيِّبِ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ

بیرون نیاید

و از زمین خشن ناباک

و از زمین خشن ناباک

خدایش (نیکی) برآید.

و از زمین خشن ناباک

خدایش (نیکی) برآید.

و از زمین خشن ناباک

خدایش (نیکی) برآید.

إِلَّا نَكِدًّا كَذَلِكَ نَصْرِفُ الْأَيَّاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ

۵۸

جز گیاه اندک و کم‌نور. این گونه ما آیات (قدرت) را به هر بیان توضیح می‌دهیم برای قومی که شکر خدا به جای آرند. (۵۸)

جز گیاه اندک و کم‌نور.

- ۱۱۴۲۶- اوست آن کس که فرستد باده‌ها ^{«۵۷»}
- ۱۱۴۲۷- پیش از آنکه بر زمین ریزد مَطَر^۱
- ۱۱۴۲۸- باده‌ها تا چون به خود گیرند بر
- ۱۱۴۲۹- هر چه باشد ابر از باران ثقیل^۲
- ۱۱۴۳۰- ابر را رانیم اندر اهتزاز
- ۱۱۴۳۱- پس به سوی آن زمین یا آن سحاب
- ۱۱۴۳۲- پس به آن آریسم بیرون از زمین
- ۱۱۴۳۳- هم بدین سان مردگان را از قبور
- ۱۱۴۳۴- یعنی آن سان که زمین یابد حیات
- ۱۱۴۳۵- مردگان را هم ز خاک تیره‌گون
- ۱۱۴۳۶- نیست فرقی دارد از فهمی عروج^۴
- ۱۱۴۳۷- شاید از صورت به معنی پی برید
- ۱۱۴۳۸- هر زمین پاک و شایسته که آن ^{«۵۸»}
- ۱۱۴۳۹- رستنی‌ها روید از وی صد هزار
- ۱۱۴۴۰- و آن که باشد شوره و ناپاک و بد
- ۱۱۴۴۱- همچو قلب مؤمن و کافر به فرض
- ۱۱۴۴۲- آن یک از آیات حق یابد زشاد^۶
- ۱۱۴۴۳- ما بگردانیم آیت‌های خود
- ۱۱۴۴۴- بر گروهی کز یقین دارند سهم
- ۱۱۴۴۵- یک حکایت از معاویه مراست
- ۱۱۴۴۶- ز آن گذشتم لیک تا تفسیر من
- ۱۱۴۴۷- کس نگوید کاین سخن مستهجن است
- ۱۱۴۴۸- گر معاویه چنان است از چنین
- ۱۱۴۴۹- من نه از تقلید با کس مُبْفِض
- مژده بر رحمت دهد زامدادها
- باده‌ها بدهند از باران خبر
- ابرهایی که گرانند از مَطَر
- حمل آن بر باده‌ها باشد قلیل
- بهر احیای زمین مرده باز^۳
- نازل از بحر عطا سازیم آب
- میوه‌ها از هر قبیلی دل نشین
- ما بیرون آریم در یَوْمُ النُّشُور
- ز آب و، روید ز آن به هر فصلی نبات
- آوریم آنکه که وقت آید بیرون
- در میان آن خروج و این خروج
- و آن به فهم آرید گر دانشورید
- قابل زرع است و صالح رایگان
- چون که فرمان باشد از سروردگار
- ز آن بیرون نآید گیاه «الآنکد»^۵
- زد مثل آن هر دو را حق بر دو ارض
- وین یکی زاید در او بخل و عناد
- این چنین شرح از مثال نیک و بد
- شکر نعمت‌ها کنند از عقل و فهم
- گر کنم ذکرش در این موقع بجاست
- نزد هر قومی بود بس مؤمن
- پاکه آن بی‌فایده یا موهن است
- عامه‌اش دانند خال المؤمنین^۷
- لیک در این یک عقیدت مُعْرِض^۸

یا نـداری عقل و ادراکی عمیق	۱۱۴۵۰- یا نگشتستی در این معنی دقیق
صلح کل یا هر گروه و مذهب ^۹	۱۱۴۵۱- من تو خود دانی که صوفی مشربم
نی ز اصلاح آورم رو به فساد	۱۱۴۵۲- نی سخن گویم به تقلید و عناد
خواه گل باشد در این ره یا خسی	۱۱۴۵۳- نیست صوفی را خصومت با کسی
بلبلان را دل به گل بایست باخت	۱۱۴۵۴- لیک باید خار را از گل شناخت
چون صنم ^{۱۰} را می‌شناسی از صعد؟ ^{۱۱}	۱۱۴۵۵- هیچت ار نبود تمیز نیک و بد
نیست مسمکن لب فروبند از کلام	۱۱۴۵۶- جمع صِدِّین ^{۱۲} ار که داری تنگ و نام
جز به دوزخ نیست کنعان را ^{۱۳} فتوح	۱۱۴۵۷- گر رسول حق تعالی بوده نوح



۱- مَطَر: باران.

۲- ثَقِیل: سنگین، گرانبار.

۳- [چون نسیم ازل، از جانب قرینت آمد، و باد گرم از هوای فردانیت وزد، بندگی، آزادی شود، و غمان همه شادی گردد. خائف در کشتی خوف، به ساحل امن رسد، راجی در کشتی طمع به ساحل عطا رسد. عاصی در کشتی ندامت به ساحل توبت رسد و موحد در کشتی توحید به ساحل تفرید رسد. از آسمان باران آمد، زمین مرده به وی زنده گشت، نیات و ازهار و انوار پدید آمد، از خزینة قدرت، باران رحمت آمد، دل‌های پژمرده به وی زنده گشت، یکی را تخم ندامت کشتند، آب توفیق دادند، زاهد گشت، یکی را تخم عنایت کشتند، آب رعایت دادند، تائب گشت، یکی را تخم هیبت کشتند، آب تعظیم دادند، عارف گشت]. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۴- عروج: صعود، ترقی.

۵- نَكِد: کم، کم‌ثمر.

۶- رَشَاد: هدایت، راه راست.

۷- خَالُ الْمُؤْمِنِينَ: دایی مومنین.

۸- مفهوم بیت ۱۱۴۴۹ ← من از روی تقلید با کسی بغض و کینه ندارم اما در این مورد که

عامه معاویه را دایی مومنین گفته‌اند معرض و از آن روی برگردانده‌ام.

۹- روش صوفیان زیستن با صلح و صفا، با همگان است و مهر ورزیدن به همه و نرنجیدن از هیچ‌کس و تصوف مذهب عشق و محبت و صلح و صفا و خدمت و وحدت و برادری است.
۱۰- صَنَم: بت.

۱۱- صَفَد: بی‌نیاز (از اسماء حسنی است).

۱۲- جمعِ ضِدِّین: جمع نمودن و یکی کردن دو چیز متضاد و مخالف یکدیگر که غیر ممکن است.

۱۳- کنعان: نام پسر نوح (ع).

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ

مِنَ اللَّهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾
 همانا نوح را به قومش فرستادیم، گفت: ای قوم، خدای یکتا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست، من بر شما از عذاب روزی بزرگ (یعنی قیامت) می‌ترسم. (۵۹)

قَالَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ

يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾
 مهران قومش گفتند که ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم. (۶۰) نوح گفت: ای قوم، من اصلاً در گمراهی نیستم لیکن من رسولی از سوی رب العالمینم. (۶۱)

أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ

مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ

رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾ فَكَذَّبُوهُ

فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا

بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾
 ما هم او و پیروانش را نجات بخشیدیم که با او قدر گشتی بودند نجات بخشیدیم و آنان را که آیات ما را نکتہ‌بیب کردند و به قوم که مردمی کور دل بودند. (۶۴) غرق کردیم.

در بیان احوال حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه‌السلام

سوی قومی بت پرست از برتری	۱۱۴۵۸- نوح را دادیم ما پیغمبری
هیچ معبودی جز او بی اُشْتَلُم ^۲	۱۱۴۵۹- گفت یا «قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ ^۱ »
بر عذابی بس بزرگ و بس شدید	۱۱۴۶۰- بر شما ترسم گر ایمان نآورید
ما تو را بینیم اندر گمراهی	۱۱۴۶۱- قوم گفتند از اکابر زابلهی
بسر اله واحد از چندین اله	۱۱۴۶۲- که کنی ما را دلالت ز اشتباه
بل رسولستم ز «رَبِّ الْعَالَمِينَ»	۱۱۴۶۳- گفت گمراه نیستیم من در یقین
رَبِّ مَن، پروردگار ما خَلَقَ	۱۱۴۶۴- می‌رسانم بر شما پیغام حق
آنچه آن را نیستید آگه شما	۱۱۴۶۵- ناصحم، می‌دانم از وحی خدا
نوح گفت آیا کنید از این عجب	۱۱۴۶۶- قوم را آمد شگفت از وحی رَبِّ
بر شما پیغامی از پروردگار؟	۱۱۴۶۷- کآید از بهر تَبَّه در قرار
تا بترساند شما را ز ابتلا	۱۱۴۶۸- بر زبان مردی از جنس شما
شاید آخر خوب و بگزیده شوید	۱۱۴۶۹- تا پرهیزید و بخشیده شوید
نوح شد ز آزار ایشان سر ستوه	۱۱۴۷۰- پس ورا تکذیب کردند آن گروه
امر از حق شد به اهلاک و عذاب	۱۱۴۷۱- کرد نفرین شد دعایش مستجاب
کش بود هنگام طوفان پشتمی	۱۱۴۷۲- وحی کرد او را که سازد کشتی
شد به طوفان غرق باقی مرد و زن	۱۱۴۷۳- رفت در کشتی خود او با چندتن ^۳
و آن که با او بود در قُلُک ^۴ از ثِقَات ^۵	۱۱۴۷۴- نوح را دادیم از طوفان نجات
بودشان تکذیب از جهل و عما	۱۱۴۷۴- غرق کردیم آن که بر آیات ما
کور یعنی از نشانی‌های دین	۱۱۴۷۶- ز آن که بودند آن گُزّه قومی «عَمِينَ»
گویم اندر سوره هود از کلام	۱۱۴۷۵- شرح حال نوح و طوفان را تمام



۱- رجوع شود به معنی آیه ۵۹

۲- اُشْتَلُم: تعدی، غلبه و زور.

۳- گفته‌اند نوح و سه پسر و شش فرد دیگر که به او ایمان آورده بودند و زنان آنها داخل

کشتی شدند. ابن عباس عده همراهیان نوح را چهل مرد و چهل زن گفته است که خداوند همه را عقیم کرد که از ایشان نژادی نباشد، مگر سه پسر نوح یعنی سام، حام و یافث که خلق همه از نژاد ایشان‌اند. در مورد تعداد همراهیان نوح، موارد متعدد و مختلف است.

۴- فُلک: کشتی.
۵- ثقات: افراد مورد اعتماد.

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ

و به قوم عاد برادرشان (پسر مردی از آن قوم)

هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِهِ أَفَلَا تَتَّقُونَ

هود را فرستادیم! بدانها گفت: ای قوم، خدای یکتا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست، آیا پرهیزکاری نمی‌شوید؟ (۶۵)

۶۵ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي

مهران قومش که کافر شدند گفتند: ما تو را سفیه

سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۖ قَالَ يَا قَوْمِ

و بی‌خرد می‌بینم و گمان می‌کنم که تو سخت از دروغگویان باشی. (۶۶) پاسخ داد که ای قوم،

لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۗ

لیکن من ارستگار و رسولی از سوی رب العالمینم. (۶۷) مرا سفاهتی نیست

أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَإِنَّا لَكُم نَاصِحٌ أَمِينٌ ۗ أَوْ عَجِبْتُمْ

پیغام ندادیم و آه شما می‌رسانم و من برای شما ناصح و خیرخواهی امینم. (۶۸) آیا تعجب کرده اید

أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ

که مردی از جناب خدا به یادآوری شما فرستاده شده باشد تا شما را از هول و عذاب نجات دهد؟

وَإذْ كُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ

و متذکر باشید که خدا شما را پس از مملکت قوم نوح جانشینان آن گروه کرد

فِي الْخَلْقِ بَصِطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ

و در خلقت او نعمت شما بفرود، پس انواع نعمتهای خدا را به یاد آرید، شاید که دستگار شوید. (۶۹)

۶۹ قَالُوا اجْعَلْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ، وَنَنْذِرْ مَا كَانَ

قوم هود از گفتند: آیا تو بر آن به سوی ما آمده ای که خدا را به یکتایی پرستیم و از بهائیان که

يَعْبُدُونَ آبَاءَنَا فَأَتِنَا بِمَا تَعَدُّنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

پرستان ما می‌پرستیدند دست برداریم؟ (این کار نخواهیم کرد) تو اگر راست می‌گویی هر عدلی که به ما وعده می‌دهی زود به انجام رسان. (۷۰)

در بیان قوم عاد و دعوت هود علیه‌السلام

- هودکایشان را برادر بود و خویش
 واحدی زایشان به تقرب تمام^۱
 مر کسان را یا برادر یا اخوا
 هم تناورهم به قامت بس بلند
 اعظم و اکبر نبود از مردمان
 بت پرستی بسودشان پیوسته کار
 سوی ایشان بهر دعوت، هود را
 مِنْ إِلَهِ غَيْرِهِ^۲ اُولَى لَكُمْ
 کسو بود اندر پریش مستحق
 می‌نپرهیزید آیا از عذاب؟
 آنچه کافر بوده‌اند از قوم او
 کنگه نَداری دین سابق را نگه
 که تو گویی نیست اندر وی فروغ
 نیست مُلَاقَۃً^۴ با من از وجهی نَفَه
 خود رسولی بر شما راسخ به دین
 بهره تا یابید از اکرام او
 می‌کنید آیا تعجب هیچ از این؟^۳
 سوی مردی از شما در افتخار
 واز زوال نَسَعَمَت و سَوء مَأَب
 جانشین کرد او شما را بالوضوح
 کرد مستغنی هم از مال جهان
 قامت و قدرت پیفزود و نما
 رستگار آید تا زاعطای حق
 تا بگویی که پرستیم آن خدا
 زآن‌چه بود آباء ما را متصل
- ۶۵
 ۱۱۴۷۸- هم فرستادیم ما بر «عاد» پیش
 ۱۱۴۷۹- از «أَخَاهُمْ» قصد باشد در کلام
 ۱۱۴۸۰- هم‌چنان که باز گویی در ندا
 ۱۱۴۸۱- عادیان بودند قومی زورمند
 ۱۱۴۸۲- در زمین از آن قبیله آن زمان
 ۱۱۴۸۳- جملگی با احتشام و سال‌دار
 ۱۱۴۸۴- حق فرستاد از کمال جود را
 ۱۱۴۸۵- «قَالَ يَا قَوْمِ اغْبُدُوا لِلَّهِ مَا لَكُمْ
 ۱۱۴۸۶- نیست معبودی شما را غیر حق
 ۱۱۴۸۷- بت پرستی نیست فعلی بر صواب
 ۶۶
 ۱۱۴۸۸- پس بگفتند از بزرگان روبه‌رو
 ۱۱۴۸۹- ما تو را بنیم راسخ در سَفَه^۳
 ۱۱۴۹۰- هم گمان ما راست کاین باشد دروغ
 ۶۷
 ۱۱۴۹۱- گفت مر زد دیوتان ای «قوم» ره
 ۱۱۴۹۲- لیک من باشم ز «رَبِّ الْعَالَمِينَ»
 ۶۸
 ۱۱۴۹۳- می‌رسانم بر شما پیغام او
 ۱۱۴۹۴- من شما را ناصحی باشم «امین»
 ۱۱۴۹۵- کآید این سان پندی از پروردگار
 ۱۱۴۹۶- تا برساند شما را از عذاب
 ۱۱۴۹۷- یاد آرید اینکه «بعد» از «قَوْمِ نوح»
 ۱۱۴۹۸- دادتان در ارض أَحْقَاف^۵ او مکان
 ۱۱۴۹۹- کرد زاید بسط^۶ خلقت در شما
 ۱۱۵۰۰- پس به یاد آرید نعمت‌های حق
 ۷۰
 ۱۱۵۰۱- قوم گفتند آمدی آیا به ما
 ۱۱۵۰۲- کسو بود تنها و بر داریم دل

- ۱۱۵۰۳- می پرستیدند آن را از نخست
 ترک آن بر عقل ما نآید درست
 ۱۱۵۰۴- پس بسیار آنچه گویی از وعید
 گر تویی از راست گویان یا سعید
 ۱۱۵۰۵- یعنی آور آنچه گفתי از عذاب
 راستی گر داری از حق فتح باب



۱- منظور این است که خداوند می‌فرماید هود بن شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح را که یکی از افراد قوم عاد و از قبیله آنان و در نتیجه هم‌چون برادر آنها بود به نزد آنها فرستادیم.

۲- رجوع شود به معنی آیه ۶۵

۳- سَفَه: سبکی عقل، نادانی.

۴- مُلْصِق: چسبیده شده، پیوسته.

۵- أَحْقَاف: اراضی وسیعی در عربستان که مشتمل بر ریگ توده‌های مستطیل متحرکی است و قوم عاد در آن ساکن بودند.

۶- بَسَطَ: «بَصَطَةً» در آیه ۶۹ همان بَسَطَهُ به معنی افزونی است و منظور از آن افزونی در خلقت و صورت (به علت درشتی هیکل و زیاد بودن نیروی بدنی قوم عاد) و نیز مستولی بودن و غلبه قوم عاد بر همه اولاد سام و حام و یافت در عهد خویش است. چون سین در بسطه پهلوی طا که از حروف اطباق است قرار گرفته، مبدل به صاد شده است.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ

مود پاسخ داد که (در این صورت) بلندی و خفایت، و غضب خدايان بر شما حتم گردید.

أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمِيَّتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ

آیا با من (که شما را به خدای یکتا می‌خوانم) درباره الفاظ بی‌معنی و اسماء بی‌معنایی که خود و پدرتان (بر آن زنان) نهاده اید مجادله می‌کنید.

مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ

و حال آنکه خدا در آن زنان هیچ حقیقت و برهانی نهداد؟ پس شما بایستی در انتظار (عذاب خدا) باشید که من نیز باشم.

الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٧١﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا

انتظار (عذابتان) دارم (۷۱) پس (موقع عذاب که رسید) ما هود و پیروانش را به رحمت خود از عذاب (و هلاکیتیم)

وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا آيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ

و آنان که آیات (و رسول) ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند همه را بنیادشان بر تاختیم (۷۲)

۱۱۵۰۶- گفت هود اکنون «عَلَيْكُمْ» «قَدْ وَقَعَ»^{۷۱} ۱
 ۱۱۵۰۷- می‌رسد البته از پروردگار
 ۱۱۵۰۸- هم‌چنین خشم خدا عزوجل
 ۱۱۵۰۹- اندر «اسماء» یعنی اندر آن بتان
 ۱۱۵۱۰- هشته‌اید این نام‌ها را خود شما
 ۱۱۵۱۱- محض اسم است آن نه از وجهی عیان
 ۱۱۵۱۲- و آن‌گهی برجهلتان بینم مُصْر
 ۱۱۵۱۳- با شما من نیز دارم انتظار
 ۱۱۵۱۴- هود را دادیم پس ما خود نجات^{۷۲}
 ۱۱۵۱۵- بودشان بخشایش این از نزد ما
 ۱۱۵۱۶- هم بُرُئِدیم و برکنندیم باز
 ۱۱۵۱۷- زآن‌که می‌بودند دور از رای ما
 ۱۱۵۱۸- باد را دادیم فرمان تا تمام
 ۱۱۵۱۹- تا نپنداری که بادی گر وزد
 ۱۱۵۲۰- یا تواند برگی افکند از درخت
 ۱۱۵۲۱- جز که امر آید ز خلاق العباد
 ۱۱۵۲۲- یا بگیر این گیج سرکش را گلو
 ۱۱۵۲۳- با‌دها را گرشناسی پیش و پس
 ۱۱۵۲۴- نیم بادی چون که پیچد در شکم
 ۱۱۵۲۵- رو کنی هر سو، سپاهش بسته صف
 ۱۱۵۲۶- از جنود او یک اردانسی هواست
 ۱۱۵۲۷- و آن یکت کافی است وقت گوشمال
 ۱۱۵۲۸- آن‌که باشد عقل و بختی یاورش
 ۱۱۵۲۹- و آن که بختش واژگون باشد، ز شاه
 ۱۱۵۳۰- پس بگیرد یک قلاووزی^۶ دُمَش
 ۱۱۵۳۱- می‌کشد تا پای دارش موکشان^۷

بر شما واجب شد آن خوف و وَجَع^۲
 «رِجْس»^۳ یعنی آن عذاب پر شرار
 می‌کنید آیا شما با من جدل؟
 که به هر یک هشته‌اید اسمی چنان
 و آن پسردهاتان زطفیان و خطا
 حق بنفرستاده بررهانی برآن
 پس شوید اندر عذاب‌ی منتظر
 بر هر آنچه وعده دادم کردگار
 و آن‌که با او بود از خلیلِ ثقات
 خائفین را هم‌چنین باشد رجا
 پایه و بنیاد آن قوم از فراز
 از پی تکذیب آیت‌های ما
 عبادیان را بُرد بنیاد و مقام
 می‌تواند برگ کاهی را گزد
 زآن‌که حقت بر کمندی بسته سخت
 که پگن ای باد از بیخ این بلاد
 یا بر آر از ریش خود پیش دو مو
 بینی اندر صد کمندی هر نفس
 سَبُلْت^۴ را برکنند، آری ورم
 از زمین تا آسمان بر هر طرف
 کادم و عالم اسسیرش جابه‌جاست
 زآن مگر بگریزی ار یابی مجال
 می‌گریزد سوی شاه از لشکرش^۵
 می‌گریزد همچو دزدان در سپاه
 بنده از کاکل به دامی تا شمش
 می‌دهد هرجا به عصیان نشان

خون او را گفته شه بایست ریخت	۱۱۵۳۲- کاین فلان دزد است کز سلطان گریخت
جوید از خصم دگر، امداد باز	۱۱۵۳۳- او نخواهد چاره هیچ از چاره‌ساز
هم به سوی صرع و سرسام از صداع ^{۱۰}	۱۱۵۳۴- می‌گریزد از هوام ^۸ اندر سباع ^۹
آن دوا هم باشد ای جان چشم بند ^{۱۱}	۱۱۵۳۵- می‌گریزد بر دوا هر دردمند
کرده پنهان در لباس دیگرش	۱۱۵۳۶- هست آن یعنی یکی از لشکرش
آن دوا بسخشد به ضد خود اثر	۱۱۵۳۷- چون تنی رنجور خواهد دادگر
خاصیت بخشد، شود رنجی نکو	۱۱۵۳۸- ور گهی از چشم بندی‌های او
گوید او بر دیگری کو را بگیر ^{۱۲}	۱۱۵۳۹- شد خلاص از دست قهاری دلیر
کز طبیعت نیست تمیز و علاج	۱۱۵۴۰- مبتلا گردد به رنجی در مزاج
بیا تو سرکش بنده درگاه اوست	۱۱۵۴۱- هر چه بینی در جهان اسپاه اوست
تا نپنداری تو را جزء تن‌اند	۱۱۵۴۲- جمله اعضایت سپاه ذوالمن‌اند
هم‌ره‌اند از یار تو، از احسان اوست	۱۱۵۴۳- جان و تن هم بنده فرمان اوست
خساک آن ره، ماه آن مینو شوی ^{۱۳}	۱۱۵۴۴- تا تو هم آیی به هُش با او شوی
استخوان از نشکند گیرد سگت	۱۱۵۴۵- رو نسمایی بر قفا، پیچد رگت
کاین خسیس است از تسمه قوم عاد	۱۱۵۴۶- یا که امر آید به سرهنگان باد
تا بگیرد ریش و بسنشانند به جاش	۱۱۵۴۷- باد خوبی را فرستد از قفاش
هم برافشانند ز سبَلت بادِ او ^{۱۴}	۱۱۵۴۸- برکنند از بیخ تا بنیادِ او
می‌کند حق ذکر آن قوم نمود	۱۱۵۴۹- بعد ذکر قصه اصحاب هود



- ۱- عَلَیْكُمْ قَدْ وَقَعَ: «قَدْ وَقَعَ عَلَیْكُمْ» (ابتدای آیه ۷۱ سوره اعراف): واجب گشت شما را.
- ۲- وَجَع: رنجوری، دردمندی. دردی که با حس لمس ادراک شود و نسبت به «آلم» که عام است و به همه نوع درد اطلاق می‌شود، خاص است.
- ۳- رَجَس: رَجَس و رَجَز چیزی است که اگر برخورد با چیزی بکند باید از آن چیز صرف نظر کرد و آن را دور انداخت. مدفوع را هم از همین جهت رجس و رجز گفته‌اند. چون طبعاً انسان

از عذاب تنفر دارد و شخص معذب خود را از اشخاص ایمن از عذاب دور می‌سازد، هود (ع) در این کلام خود، عذاب را رجس خوانده است.

۴- سَبَلْت (سَبَلْت): موی پشت لب، سبیل، بروت.

۵- مفهوم بیت ۱۱۵۲۸ ← کسی که عقل و بخت و اقبال یارش باشد از سپاهیان و لشکریان خداوند به سوی پادشاه حقیقی یعنی حضرت حق پناه می‌برد.

۶- قلاووز: سوارانی که به جهت محافظت لشکر در بیرون لشکر قرار دارند.

۷- موکشان: کنایه از کشیدن و بردن کسی با خشم و قهر و غلبه است.

۸- هَوام: (جمع هامة)؛ حشرات الارض مثل مار و کژدم و راسو و مور و هر خزنده و گزنده‌ای.

۹- سَباع: (جمع سَبْع): درندگان، مثل گرگ و شیر.

۱۰- مفهوم ۱۱۵۲۳ و ۱۱۵۲۴ ← آنکه از خداوند چاره‌ساز کمک نمی‌خواهد از یک خصم و دشمن کوچک‌تر خود به دشمن بزرگ‌تر پناه می‌برد و از او کمک می‌طلبد، و این بدان می‌ماند که از حشرات و خزندگان به درندگان، و از یک سردرد معمولی به صرع و جنون پناهنده شود.

۱۱- چشم‌بند: افسون، سحر، منظور این است که دارو هم یکی دیگر از جنود و سپاهیان خداوند است که خود را به شکل و ظاهر دیگری آراسته و به خواست خداست که بیماری را بهبود می‌بخشد و اثر می‌نماید و گرنه یا بی‌اثر است یا اثر معکوس از خود بر جا می‌گذارد.

۱۲- مفهوم بیت ۱۱۵۲۹ ← وقتی آن فرد از یکی از سپاهیان قهار و دلیر حضرت حق (مثل یک بیماری و یا مشکل) رهایی یافت خداوند به یکی دیگر از سپاهیانش امر می‌کند که او را بگیرد.

۱۳- این ابیات، یادآور ابیات مولانا است که می‌فرماید:

جمله نرات زمین و آسمان	لشکر حق‌اند، گاه امتحان
باد را دیدی که با عادان چه کرد؟	آب را دیدی که در طوفان چه کرد؟
آنچه بر فرعون زد آن بحر کین	و آن چه با قارون نموده است این زمین
و آن چه آن بابیل با آن پیل کرد	و آن چه پیشه، کله نمرود خورد

وآن که سنگ انداخت داوودی به دست
سنگ می‌بارید بر اعدای لوط
دست بر کافر گواهی می‌دهد
ای نموده ضد حق، در فعل، درس
جزو جزوت، لشکر او در وفاق
گر بگوید چشم را، کو را فشار
ور به دندان گوید او: بنما وبال
باز کن طب را، بخوان باب العلیل
چون که جان جان هر چیزی وی است
۱۴- کنایه از فرونشاندن تکبر و غرور است.

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهِمُ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
 مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَ تَكْوِينَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ
 فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ آيِمٍ
 وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ
 فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ
 الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ

و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم،
 گفتند: ای قوم، خدای بگنا را پرستید
 که جز او شمارا
 خدایی نیست،
 اکنون معجزی واضح و آشکار از طرف خدایتان
 این ناقه خداست که شعا را آیت و معجزی است بزرگ،
 آنرا واگذارید
 تا در زمین خدا چرا کند و قصد سوئی درباره او نکند
 که به عداوت دروناک گرفتار خواهید شد (۷۳)
 متذکر باشید و فراموش نکنید که خدا شما را پس از (علاک) قوم عاد جانشینان اقوام مملو نمود
 و در زمین منزل داد که از اراضی سهله (ساک نرم) قصرهای عالی و از کوه سخت به تراشیدن سنگ،
 پس نعمتهای خدا را یاد کنید
 منزهای محکم بنا می‌کنید،
 و در زمین به فساد و

مفسدین
 ۷۴
 برنجیزید (۷۴)
 نهکاری

در بیان احوال قوم ثمود و دعوت حضرت صالح علیه‌السلام

- ۷۳»
- ۱۱۵۵۰- بعد ذکر قصه اصحاب هود
- ۱۱۵۵۱- بوده‌اند ایشان گروهی ناپسند
- ۱۱۵۵۲- در توانایی و قدرت بی‌نیاز
- ۱۱۵۵۳- بود ز ایشان صالح از پشت و رجم
- ۱۱۵۵۴- تَمُدٌ^۲ گوید آب اندک را عرب
- ۱۱۵۵۵- بود صالح پشت پنجم از ثمود^۳
- ۱۱۵۵۶- سوی قومش که بُدندی بت پرست
- ۱۱۵۵۷- قوم خود را گفت «یا قَوْمِ اعْبُدُوا»^۴
- ۱۱۵۵۸- قوم بر تکذیب او کردند چند
- ۱۱۵۵۹- آیتی گفتند بنما تا که ما
- ۱۱۵۶۰- گفت: خواهید آنچه مقصود شماست
- ۱۱۵۶۱- قوم گفتند از نشان آزمون
- ۱۱۵۶۲- از بتان خواهیم ما حاجات خود
- ۱۱۵۶۳- هر که از ما شد دعایش مستجاب
- ۱۱۵۶۴- صبح چون شد بر قرار خویشتن
- ۱۱۵۶۵- هر چه استدعا نمودند آن زمان
- ۱۱۵۶۶- مستنفل گشتند اندر آزمون
- ۱۱۵۶۷- ایشتری، آبستنی بسیار موی
- ۱۱۵۶۸- از خدا پس خواست صالح بی درنگ
- ۱۱۵۶۹- ناقه‌ای آمد برون در دم بزاد
- ۱۱۵۷۰- جَنَدَعُ ابن عمرو از قوم ثمود
- ۱۱۵۷۱- مابقی کردند انکارش مزید
- می‌کند حق ذکر آن قوم «ثمود»
- وز منال و مال دنیا بهره‌مند
- بودشان جا بین شامات و حجاز^۱
- ز آن «أَخَاهُمْ» گفت ارسَلنا بِهِم
- آن زمین، کم بود آبش در طلب
- گشت او مَسْبُوعُث از رَبِّ و درود
- وز می‌ظلم و ستم مخمور و مست
- ز آن‌که می‌نمود إِلَهی غیر او
- چون به رأی خود بُدندی مستبد
- قول تو بگیریم بر صدق از خدا
- موجب ایمان به معبود شماست
- صبح با ما سوی صحرا شو برون
- هم تو می‌خواه از خداوند احد
- حق بود، بگیریم قولش بر صواب
- خلق بر صحرا شدند از مرد و زن
- ببرنیامد حاجت قوم از بتان
- پس یگفتند از ز سنگ آری برون،
- آوریم ایسمان تو را بی گفتگوی،^۵
- آمد اندر اهتزاز آن لحظه سنگ
- آن چنان که قوم را بُد بر مراد
- گشت مؤمن گفت بر صالح درود
- و آن شتر اندر شِراعی^۶ می‌چرید

قدر آن هم در عوض می‌داد شیر	۱۱۵۷۲- خوردی آب چشمه بَرَعَبَ ۷ ناگزیر
مگر شما را معجز از پروردگار	۱۱۵۷۳- گفت صالح قوم را کآمد به کار
نعمت از حق بر شما آورده پُر	۱۱۵۷۴- شد شما را «نَاقَةُ اللَّهِ» این شتر
هر چه می‌خواهد خورد بی طعن و دق	۱۱۵۷۵- پس گذاریدش که تا از ارض حق
«لَا تَسْتَوْهَا بِسَوْءٍ» از کُلّ شیء ^۸	۱۱۵۷۶- رنج و نقصانی به کس نآید زوی
آید از حقتان عذابی دردناک	۱۱۵۷۷- ورنه باشد بر شما بیم هلاک
در زمین فرمودتان چون جانشین	۱۱۵۷۸- نعمت حق را به یاد آرید هین ^۹
جانشینید اینک «بعد» از قوم «عاد»	۱۱۵۷۹- نعمتی باشد گر آرید آن به یاد
هم تمکن بی ز رنج و زجرتان	۱۱۵۸۰- جای داد اندر زمین خجرتان
از زمین نرمار ^۹ آن به حصر	۱۱۵۸۱- فصل تابستان برافرازید قصر
آورید اندر جبالش بی‌درنگ	۱۱۵۸۲- خانه‌ها بهر زمستان هم ز سنگ
می‌کنید از کوه‌ها سوراخ‌ها	۱۱۵۸۳- «تَجْتُونَ» ^{۱۰} یعنی که بهر کاخ‌ها
که شما را داده این نیرو و رو	۱۱۵۸۴- پس به یاد آرید نعمت‌های او
می‌نباشید از گروه «مفسدین»	۱۱۵۸۵- هم تباهی نآورید اندر زمین



- ۱- قوم ثمود از قبایل قدیم عرب بودند که در موصل، میان حجاز و شام در محلی بنام حَجْر مسکن داشتند و از فرزندان ثمودبن جاثربن ادهم بن ارم بن سام بن نوح (ع) بودند و خداوند، صالح پیغامبر را بدین جماعت فرستاد.
- ۲- تَمَد (تَمَد، تَمَد): آب اندک بی‌ماده و یا آب باقی در زمین هموار و سخت و آبی که در سرما ظاهر و در گرما خشک می‌شود.
- ۳- صالح بن آسف بن عبید بن ناحج بن خادربن ثمودبن جاثربن ادهم بن ارم بن سام بن نوح، پشت پنجم از ثمود بود که از جانب خداوند، به پیغمبری قوم ثمود مبعوث شد.
- ۴- رجوع شود به معنی آیه ۷۳
- ۵- قوم صالح به او گفتند: از خدا بخواه که از کوه شتری ماده و سرخ موی بیرون آورد با

یک بچه هم‌چون او، سرخ موی و گیاه و علف بخورد تا ما به تو بگرویم.

۶- مَرَاعَى: (جمع مَرَعَى): سبزه‌زارها.

۷- غَبَّ: یک روز درمیان بر آب آمدن شتران (یک روز تمامی آب چاه به آن شتر اختصاص داشت و یک روز به قوم ثمود).

۸- لَا تَفْسُوْهَا بِسُوءٍ: قصد سوء درباره آن شتر نکنید.

۹- زمین نرمسار: منظور دشتها و جلگه‌های سرزمین قوم ثمود است.

۱۰- تَنْحِتُوْنَ: می‌تراشید (سنگ کوه‌ها را).

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ

رؤسا و گردنکشان

قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ

قوم صالح یا صفا و قبیله‌ای که به او ایمان آوردند (به نسیخه) گفتند: آیا شما اعتراف دارید

اَنْ صَالِحًا مَّرْسَلًا مِنْ رَبِّهِ قَالُوا اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ بِهِ

که صالح را خدا به رسالت فرستاده (مؤمنان جواب دادند: بلی ما بر این عالم و معظّم و اما بی هیچ شک به آئینی که او از طرف خدا ایمان فرستاده شده

مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا بِالَّذِي

ایمان داریم (۷۵) گردنکشان بی ایمان گفتند: ما هم بی هیچ شک به آنچه

ءَامَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٧٦﴾ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ

شما ایمان خارید کافریم (۷۶) آن گاه ناقه صالح را بی کردند و از امر خدای خود سر باز زدند

اَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ

(و) با بیگمیشان صالح از روی تو حکم و نسیخه گفتند که ای صالح! اگر تو از رسولان خدایی اکنون خدایی که امر بی کردن ناقه و نافرمانی خدای

الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾ فَاخَذَتْهُمْ الرِّجْفَةُ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ

ما را وعده کردی بیار (۷۷) پس زلزله‌ای آنها را در گرفت تا آنکه همه در خانه‌های خود را پای در آمدند (برخی مفسرین گفتند: علامات عذاب بر آنها آمد

جَائِمِينَ ﴿٧٨﴾ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ

پس از سه روز هلاک شدند (۷۸) پس چون علایم عذاب رسید) صالح از آنان روی گردانید (و از ایمان آنها ناامید شد) و گفت: ای قوم، من ابلاغ

رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ﴿٧٩﴾

رسالت از خدای خود نمودم و شما را نصیحت کردم (۷۹) لیکن شما (از جهل و غرور) ناصحان را دوست نمی‌دارید.

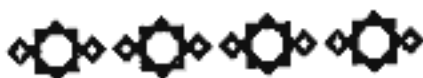
﴿٧٩﴾

از طریق عجب و استکبار و ناز
عاجزی کو بود از ایمانیان
«أَنْ» صالح «مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ»^۱؟
و آن که بر وی نگرود خوار است و رد؟
شد فرستاده وی از توحید و دین،
بسنده و محکوم آن تاج الکرام
عاقلی حاشا کز او افتد به شک
نیست ما را هیچ ایمانی بر آن
هم بر آن از کافران باشیم ما
سابقی راضی بُدند از فعل وی
ز آن که می بودند یار مظلومه
خسالتی و پروردگار خسویشن
آنچه کردی وعده از رنج و بلا
صدق باشد پس یقین وعده رسل
بعد صیحه^۳ از زمین در هاپله^۴
مرده بودند آن همه در خانه‌ها
ز آن زمان که ناقه را کشتند زود
من رساندم بر شما پیغام رب
لیک ناصح را بنگر فتید دوست
جسوز تاریخ آن شروحش را تمام
در تسواریخ از برآنت هست ربط
ز آن به نظم آرم شنو گر مایلی

۱۱۵۸۶- قوم او ز اشراقشان گفتند باز^{۷۵}
۱۱۵۸۷- «لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا» یعنی بر آن
۱۱۵۸۸- خود شما دارید آیا آگهی
۱۱۵۸۹- یعنی او پیغمبر است از رب خود
۱۱۵۹۰- مؤمنان گفتند بر هرچ از یقین
۱۱۵۹۱- ما بر آن داریم ایمان بالتمام
۱۱۵۹۲- هست امرش اظهار از مهر فلک
۱۱۵۹۳- باز ز استکبار گفتند آن کسان^{۷۶}
۱۱۵۹۴- بر هر آنچ آورده‌اید ایمان شما
۱۱۵۹۵- این سالف^{۷۷} ناقه را پس کرد پی
۱۱۵۹۶- ناقه را پس کشته باشند آن همه
۱۱۵۹۷- سرکشی کردند ز امر ذوالمین
۱۱۵۹۸- هم بگفتند آور ای «صالح» به ما
۱۱۵۹۹- گر تویی از مرسلین اندر سُبُل
۱۱۶۰- پس گرفت آن بی هشان را زلزله^{۷۸}
۱۱۶۰۱- پس سراها صبح بُد ویرانه‌ها
۱۱۶۰۲- صالح از آن قوم رو گردانده بود^{۷۹}
۱۱۶۰۳- از تحیر گفت ای «قوم» این عجب
۱۱۶۰۴- هم شدم ناصح شما را، شاهد اوست
۱۱۶۰۵- تا به اینجا بود تفسیر کلام
۱۱۶۰۶- قصه صالح به تفصیل است ضبط
۱۱۶۰۷- از روایات و سیر^۵ هم مجملی

حکایت حضرت صالح از روایات و سیر

- ۱۱۶۰۸- شانزده از عمر صالح رفته بود که شد او مبعوث بر قوم ثمود
- ۱۱۶۰۹- دعوتش بر قوم بود صد سال و بیست بعد از آن در مکه شد چندی بزیست
- ۱۱۶۱۰- وجه عَقْرِ نَاقَه گمراهی معاف گفته‌اند اهل بسیر بر اختلاف^۷
- ۱۱۶۱۱- حاصل آنکه ناقه چون گردید پی شد به صالح قوم بهر عذر وی
- ۱۱۶۱۲- که نُبِد در قتل او ما را گناه کشت او را بی نژادی بی‌پناه
- ۱۱۶۱۳- گفت صالح بچه‌اش را هر طرف رفته باشد آورید اکنون به کف
- ۱۱۶۱۴- گر به دست آرید او را با شتاب از شما شاید شود رفع عذاب
- ۱۱۶۱۵- قوم بر دنبال او رفتند زود کآورند او را به دست از مهر وجود
- ۱۱۶۱۶- بچه شد بر کوه ز استیصال خویش قوم را چون دید بر دنبال خویش
- ۱۱۶۱۷- گفت صالح بی‌گمان آمد عذاب نیست بهر چاره ره بستند و باب^۸
- ۱۱۶۱۸- یک‌زنی بود از فواحش بُدِ نَسَب بُد «قَطامه» نام نحش در عرب
- ۱۱۶۱۹- «ابن سالف» را محرک گشت و وی نَاقَه الله را نمود از کینه پی
- ۱۱۶۲۰- ناقه را او کشت و در آخر زمان کشت صالح را کسی از ناکسان^۹
- ۱۱۶۲۱- هم قَطامه شد به کفر او سبب تَبِیغ تَازَد بر ولیّ حق نسب
- ۱۱۶۲۲- مرتضی کو بود اول مرد دین کس نبود از هیچ ره با او قرین
- ۱۱۶۲۳- «صالح المؤمن»^{۱۰} از این رو در کتاب خوانده او را حق تعالی ز انتساب
- ۱۱۶۲۴- نَاقَه الله عقل دوراندیش توست و آن قَطامه نفس کافر کیش توست
- ۱۱۶۲۵- قَوَّة شَهوانیت باشد «قَدار» کآن قَطامه داردش بر ناپاکار
- ۱۱۶۲۶- بِجَهَّة نَاقَه است اعمال نکو ناقه پی شد، بچه گرداند از تو رو
- ۱۱۶۲۷- می نماید هیچ او بی مادرش هر چه جسویی بیش یسای کمترش
- ۱۱۶۲۸- قتل پیغمبر چو پیشت سهل ماند مصطفی رفت از سرا، بوجهل ماند



۱- رجوع شود به معنی آیه ۷۵

۲- [مفسران گفته‌اند: قدار (غدار) بن سالف و مصدع بن دهر دو مرد طاغی بودند و هریکی زنی می‌خواست از قوم خویش و دو زن بودند در آن عصر، یکی بنام صدوف و دیگری بنام عنتره که ابن سالف به صدوف و مصرع به عنتره تمایل داشت و این دو زن سخت حریص بودند در کشتن ناقه زیرا که صاحب مواشی (ستور و چهارپایان به ویژه شتر و گاو و گوسفند) بودند و در اثر اینکه آن ناقه و بچه‌اش یک روز در میان از آب چاه استفاده می‌کردند به چهارپایان آنها آب نمی‌رسید و این دو زن، قدار بن سالف و مصدع بن دهر را تحریک می‌کردند که اگر ناقه را بکشید ما به عقد شما درآئیم. پس مصدع تیری به آن ناقه انداخت و او را پی زد و سپس قدار بن سالف او را به شمشیر ضربت زد و کشت. پس قوم همه آمدند و گوشت آن قسمت کردند.] (از جلد سوم کشف الاسرار، باکمی تغییر). هم‌چنین گروهی دیگر نام آن زن که قدار بن سالف را تحریک به کشتن ناقه نموده، قُطامه و او را بدکاره دانسته‌اند.

۳- صیحة: بانگ شدید، فریاد (گفته‌اند وقتی آن ناقه کشته شد، بچه آن ناقه به کوه بر شد. خبر به صالح رسید و او گفت اگر بچه آن ناقه را بیابید امید است که عذاب الهی از شما دفع گردد و آنان رفتند تا شاید آن بچه شتر را بیابند. بچه شتر به سر کوه رفت و به فرمان خداوند کوه بالا گرفت چنان که هیچ پرنده‌ای بر سر آن نمی‌رسید و آن بچه بر سر آن کوه به آواز آمد به فرمان الله که: *أَيْنَ أُمِّي، أَيْنَ أُمِّي* (مادرم کجاست؟) آنگه سه بانگ کرد و سنگ شکافته شد و در میان سنگ ناپدید گردید، و صالح گفت این سه بانگ نشانه این است که سه روز از عمر شما باقی مانده و پس از این سه روز عذاب الهی فراخواهد رسید. روز بعد پنج شنبه بود، قوم برخاستند، روی‌هایشان زرد گشته و روز آدینه برخاستند، روی‌هایشان سرخ به رنگ خون و روز شنبه روی‌هایشان سیاه شده بود به رنگ قیر و صالح از میان آنها با مؤمنان قوم خود بیرون آمد و به شام رفتند، به ناحیه فلسطین. روز یکشنبه به وقت چاشتگاه، از آسمان صاعقه و صیحه آمد و از زمین، زلزله، همه آن قوم به یکباره از بیم و فرع، به روی درافتادند، مرده و کشته و چون خاکستر گشته). پس از هلاک قوم ثمود، صالح از شام به مکه بازگشت و تا موقع مرگ در مکه ماند.] (به اختصار و باکمی تغییر از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- هایلَه (هائله): تانیث هائل، هولناک، ترساننده، شدید.

۵- سیر: علم تواریخ و بیان احوال گذشتگان.

۶- عقر: نحر و قربانی کردن شتر، به معنی بریدن دست و پای شتر نیز آمده است.

۷- مفهوم بیت ۱۱۶۱۰ ← علت و چگونگی کشتن آن شتر در تاریخ به طور مختلف و متفاوت بیان شده است و یکی آن بود که در توضیح شماره ۳ ذکر شد. مورد دیگری که در تاریخ آمده، این است: [که خداوند صالح را آگاه کرده بود که قوم ثمود این شتر را خواهند کشت و آن کس که او را می‌کشد، فرزندی سرخ‌موی و با چشمانی شبیه چشم گربه است که هنوز به دنیا نیامده است. قوم ثمود ده زن باردار را از قوم خود جدا نمودند و وقتی نوزاد آنها به دنیا می‌آمد اگر به آن صفت بود که صالح گفته بود او را می‌کشتند تا نه کودک بدین صفت کشته شد. آن‌گاه پدران کودکان بر صالح دشمن‌تر شدند و خواستند او را بکشند. پس مردی از مهتران قوم صاحب فرزندی با این صفت شد و خواستند فرزند او را که دهمین فرزند با این صفت بود بکشند. آن نه پدر فرزندان قبلی با این مهتر یکی شدند و صالح را جادوگر خواندند و فرزند دهم را نکشتند و خواستند صالح را بکشند. بدین منظور شبانه در زیر سنگی مخفی شدند و به فرمان خداوند آن سنگ فرود آمد و آن ده پدر را کشت. از این‌رو قوم ثمود خشمگین‌تر شدند و تصمیم به کشتن شتر گرفتند. هیچ‌کس قبول نکرد مگر همان فرزند دهم که صالح وصف او کرده بود و همان پسر که اکنون دوازده ساله شده بود آن ناقه را کشت.] (به اختصار و با کمی تغییر، از لغت نامه دهخدا).

۸- در باره توضیح ابیات ۱۱۶۱۱ تا آخر ۱۱۶۱۷ به توضیح شماره ۳ همین زیرنویس، مراجعه فرمایید.

۹- در بیت ۱۱۶۲۰ به کشته شدن عبد صالح خداوند، امیر مؤمنان علی (ع) به دست ابن‌ملجم مرادی اشاره شده است.

۱۰- منظور، آیه ۴ سوره تحریم است که «صالح المؤمنین» در این آیه، اشاره به علی (ع) است.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ

و لوط را (به رسالت فرستادیم) که به قوم خود گفت: آیا عمل زشتی که پیش از شما هیچ کس

بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ

بها من احد من العالمين ﴿۸۰﴾ شما زنان را ترک کرده و

شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ﴿٨١﴾

با مردان سخت شهوت می رانید! آری شما قومی (در فساد و بزهکاری) اسرافکارید (۸۱)

وَمَا كَانَتْ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ

آن قوم، پیغمبر خود لوط را باسخی ندادند جز آنکه گفتند: او را بیرونش ران!

قَرَبَاتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ

شهر بیرون کنید که آنان مردمی هستند که (این کار را بپندارسته و از آن نترس می جویند) (۸۲) ما هم او و اهل بیارش همه را (از بلای قومش)

إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ

نجات دادیم مگر زن او را که (بی ایمان و) از بازماندگان (در خطاب) بود (۸۳) و بر آن قوم بارانی از سنگریزه

مَطْرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾

باریدیم! بیگر که حال کار بدکاران چیست (۸۴)

در بیان ذکر قوم لوط علیه السلام

- | | |
|---|--|
| تا نباشی بر نشان قوم لوط | ۱۱۶۲۹- آمدیم اندر بیان قوم لوط ^۱ |
| نآید آیا ننگتان زین فعل بد؟ | ۱۱۶۳۰- قوم خود را چون که گفت او از خرد ^{۸۰} |
| وانسدر آید از ره فحش ^۲ از ملامت ^۳ | ۱۱۶۳۱- این چنین فحشا کنید آیا شما |
| ز اهل عالم تا کس آیدشان ز پس | ۱۱۶۳۲- خود بر آن نگرفته پیشی هیچ کس |
| یعنی از «شهوت» به مردان بی نساء؟ | ۱۱۶۳۳- خود شما آید آیا از هواء ^{۸۱} |
| بهر تزویج اند و نسل اندر جهان | ۱۱۶۳۴- این به توبیخ است ابلغ ^۴ ، چون زنان |
| جمع گشتن با رجال آمد ضلال ^۵ | ۱۱۶۳۵- ترکی آنها کردن از بهر وصال |
| گشسته فعل دیوتان عادت چنین | ۱۱۶۳۶- بل شما هستید قومی مسرفین |
| سوی لوط اندر برابر زین خطاب | ۱۱۶۳۷- می نبود اهل سدوما را «جواب» ^{۸۲} |

«أَخْرَجُوا» «مِن» قرية ^۶ یعنی ز شهر	۱۱۶۳۸- جز که گفتندی به هم جنسان ز قهر
طعنه چون بر ما زند در دین و کیش	۱۱۶۳۹- لوط را بیرون کنید از دیه خویش
از زمین خود کنید او را بیرون	۱۱۶۴۰- با بنات ^۷ و پیروان او کنون
کاره‌اند ^۹ و دعوی پاکی کنند	۱۱۶۴۱- زآن‌که آن مردم از این فعل نزنند ^۸
جز زن لوط آنکه بود از شرکات	۱۱۶۴۲- لوط را دادیم با اهلس نجات ^{۸۳}
ماند بر جا چون که بُد با قوم یار	۱۱۶۴۳- او نشد با لوط بیرون از دیار
سنگ‌ها ناگاه بر سانِ مَسْطَر ^{۱۰}	۱۱۶۴۴- پس بباراندیم ایشان را به سر ^{۸۴}
و آن جزا کز حق رسد در یومِ دین	۱۱۶۴۵- پس نگر پایان کار مجرمین
گشت مهمان در سرای آن خلیل	۱۱۶۴۶- با سروشی چند آمد جبرئیل
که مگر آمد مسافر در مقام	۱۱۶۴۷- بهر ایشان کرد او حاضر طعام
زآن‌که بود این از خصومت فتح باب	۱۱۶۴۸- چون نخوردند او شد اندر اضطراب
بلکه فوق از آسمان و انجمیم	۱۱۶۴۹- جبرئیلش گفت ما نز مردمیم
آمدیم از جانب دَیَّان ^{۱۱} دین	۱۱۶۵۰- بهر نفی قوم لوط اندر زمین
زآن‌که از حق پیشوایی بر بشر	۱۱۶۵۱- بود واجب تا تو زآن یابی خیر
تا برند از فرّ خود تشویش لوط	۱۱۶۵۲- پس روان گشتند زآن‌جا پیش لوط
رو کنون کاین قریه گردد سرنگون	۱۱۶۵۳- مر ورا گفتند با اهلت بیرون
جبرئیل از امر خَلَاقِ الانام	۱۱۶۵۴- هفت قریه بود، کند آنها تمام
زنده‌ای در وی نبود از جانور	۱۱۶۵۵- صبح چون شد جمله بُد زیر و زبر



- ۱- لوط بن هاران بن آزر برادرزاده ابراهیم بود و با عمّ خویش ابراهیم از بابل به سوی شام رفت. ابراهیم به فلسطین و لوط به اردن رفت. سپس خداوند لوط را به پیغامبری فرستاد به اهل سدوم، عمورا، صعورا و صامورا که این چهار دیه را مؤتفکات (زیر و زبر شده، منقلب شده) می‌نامند. (و عده‌ای نیز از پنج ناحیه به نام‌های سدوم، دوما، عمره، صعوده و صنعه یاد کرده‌اند).
- ۲- فحش: کار بسیار قبیح و زشت (در اینجا، منظور عمل لواط است که در قوم لوط رایج بود).
- ۳- ملا: ملا، آشکار.

- ۴- ابلغ: رساتر.
- ۵- ضلال: گمراهی.
- ۶- رجوع شود به معنی آیه ۸۲
- ۷- بنات: (جمع بنت وابنة)؛ دختران.
- ۸- نژند: بد، پست.
- ۹- کاره: دارای اکراه.
- ۱۰- مطر: باران.
- ۱۱- ذیان: بسیار چیره و غالب و قهار. از اسمهای خداوند به معنی حکم و قاضی.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
و به اهل مدین برادر آنها شعوب را فرستادیم،
 مَا لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِهِ. قَدْ جَاءَ تَكْوِينُ بَيْنَهُ مِنْ
که شما را جز او خدای نیست،
 رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا
پس در سنجش، کیل و وزن را تمام دهید. و نه مردم
 النَّاسَ أَشْيَاءَ هُمْ وَلَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ
که از روش نکند،
 إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
ایضا خدا را به یگانگی بر سبند و با خلق به عدالت کوشیدند و در وزن خیارشکر دان برای شما بسیار بهتر است اگر ای خدا و روز قیامت اعلان دارید. (۸۵)
 وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ
و به هر طریق در همین گمراه کردن خلق و ترسانیدن و بازداشتن
 عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مِنْ أَمْنٍ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا
مردم با ایمان از راه خدا مشتبهید
 وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ وَأَنْظُرُوا
و به یاد آرید، زمانی را که عدده قلیلی بودید،
 كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
(او دشمنانان بسیار) خدا بر عده شما افزود، و بنگرید.

در بیان ذکر قوم شُعَیب علیه السلام

آن برادرشان شعیب ^۲ دلنواز	هم سوی «مَدَین» ^۱ فرستادیم باز
حق تعالی گفت «أَخَاهُمْ» زین سبب	بود او هم ز آل مدین در نسب
نیست معبودی شما را خود جز او	گفت: «یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» ^۳ فَاتَّقُوا
آمد اندر امر از پروردگار	هم شما را معجزی بس آشکار
ذکر معجز حق نفرموده به نام	۱۱۶۶۰- گرچه از بهر شعیب اندر کلام
که به موسی داد و می شد ازدها	۱۱۶۶۱- لیک شاید معجزش بود آن عصا
کم نیارید از حقوق خلق و کاست ^۴	۱۱۶۶۲- کیل و میزان را نکو سازید و راست
بعد اصلاحش که حق کرد از و داد	۱۱۶۶۳- در زمین باشید عاری از فساد
بر خدا و روز دیگر موقنید	۱۱۶۶۴- این شما را بهتر است ار مؤمنید
تا کنید اکراه مردم را بگاه	هم بنشینید چون دزدان به راه
مالشان ره نیست گیرید ار به زور ^۵	۱۱۶۶۵- راه مردم را نبندید از عبور
نیه شوید از بد دلی غمنازشان	۱۱۶۶۶- هم ندارید از ره حق بازیشان
تا که حق راه گیرند از فریق	۱۱۶۶۸- می‌نشستند آن جماعت در طریق
باز دارند از شعیب حق منش ^۶	۱۱۶۶۹- یا که مردم را به عیب و سرزنش
تا نمائند نفس معلول از علاج	۱۱۶۷۰- در طریق حق مجوید اعوجاج
چون شما بودید نادار و قلیل	۱۱۶۷۱- منتش آریسد یاد از هر قبیل
هم فزونی داد در مال و ولد	۱۱۶۷۲- پس شما را کرد افزون در عدد
تا چه سان بودستان پایان کار	۱۱۶۷۳- بنگرید از مفسدین در اعتبار



۱- مَدَین: شهری است بر کنار دریای مغرب و در مقابل تبوک.

۲- شُعَیب: نام اصلی این پیغمبر ثیرون (ثیرون) بن صیقون بن عیفا بن ثابت بن مدین بن ابراهیم بود و نیز نام او را شعیب بن میکائیل از اولاد مدین گفته‌اند. او پدرزن موسی (ع) بود و گفته‌اند صد و چهل سال زندگی کرد و عربی را بسیار نیکو و فصیح می‌دانست و پیامبر (ص) او را خطیب الانبیاء خوانده است.

۳- رجوع شود به معنی آیه ۸۵

۴- چون قوم شعیب کافر و اهل خیانت در کیل و پیمان و ترازو بودند شعیب آنها را امر به رعایت امانت در این امور نمود.

۵- خطاب «وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ...» (آیه ۸۶)؛ به اصحاب مَكُنْس است. اصحاب مَكْس افرادی بودند که بر سر راه مردم و تجار می‌نشستند و آنها را می‌ترساندند و باج می‌گرفتند و به آنان «مکاس» می‌گفتند.

۶- گفته‌اند آیه ۸۶ سوره اعراف، در شأن کافرانی است که بر سر راه می‌نشستند تا کسی که قصد داشت به سوی شعیب برود و به وی ایمان آورد را از او بازدارند و بترسانند. این افراد می‌گفتند: شعیب مردی است دروغزن و فتنان، پس به او ایمان نیاورید و به راه او نروید.

وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ

مِنْكُمْ ءَامَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا

فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٧﴾

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرِيْبِنَا أَوْ لَنَعُوْدَنَّ فِيْ مِلَّتِنَا قَالَ أَوْلَوْ

كُنَّا كَارْهِيْنَ ﴿٨٨﴾ قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ

بَعْدَ إِذْ بَخَسْنَا اللَّهَ مِنْهَا وَمَا يَكُوْنُ لَنَا أَنْ نَعُوْدَ فِيْهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ

اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا افْتَحْ

بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ ﴿٨٩﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ

الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخٰسِرُوْنَ

داشتند ایمان بی انکار و عیب	۱۱۶۷۴- فرقه‌ای از اهل مدین بر شعیب ^{۸۷}
داشتند انکارش از حکم و بیان	۱۱۶۷۵- فرقه‌ای هم بوده‌اند از کافران
بگرویدند از ره نور و هُدا	۱۱۶۷۶- گفت ز آن دو گر گروهی از شما
هم برآن از حق فرستاده شدم	۱۱۶۷۷- بر هر آنچه از موهبت زاده شدم
که نیاوردند ایمان از فساد	۱۱۶۷۸- هم گروهی ز اهل انکار و عناد
تا که گرده حق میان ما حکم	۱۱۶۷۹- مؤمنان را صبر پس بایست هم
مؤمنان و کافران را در میان	۱۱۶۸۰- اوست بی شک بهترین حاکمان
ما برون از قریهات سازیم زود	۱۱۶۸۱- قوم گفتند از بزرگان آنکه بود ^{۸۸}
وین نشان سرکشی بود و غرور	۱۱۶۸۲- مر تو را با مؤمنان سازیم دور
که برآن بودید در عین امید	۱۱۶۸۳- عود اندر ملت خود یا کنید
کارهیم از ملت خسام شما	۱۱۶۸۴- از ره انکار گفت آیا که ما
خاصه کاندر دین حق نیک اختریم	۱۱۶۸۵- عود چون بر شیء مکروه آوریم؟
گر به دین افتری گردیم بساز	۱۱۶۸۶- کرده باشیم افترا بر حق ز آن ^{۸۹}
سوی آن ملت مگر خواهد خدا	۱۱۶۸۷- ره نباشد تا که برگردیم ما
بشاهد آن موکول بر امر محال	۱۱۶۸۸- «أَنْ يَشَاءَ» «رَبُّنَا» اندر مقال
نیست بر وفق مشیت در عیان ^۱	۱۱۶۸۹- حق نخواهد یعنی امری را که آن
بر طریق علم خود پروردگار	۱۱۶۹۰- بر هر آن چیزی رسیده است از قرار
هیچمان نبود تمّایی به کس	۱۱۶۹۱- ما توکل بر خدا کردیم و بس
حکم کن یعنی به عدل و استوا	۱۱۶۹۲- «رَبَّنَا افْتَحْ» ^۲ بین ما و قوم ما
در حکسومت کاشفی و عسالمی	۱۱۶۹۳- چون تو بهتر فاتحی و حاکمی
که به حق بودند کافر بالعیان	۱۱۶۹۴- گفت ز اشراف قبیله ز آن کسان ^{۹۰}
پس شما باشید در خسران و عیب	۱۱۶۹۵- پیروی گر خود نمایید از شعیب



۱- مفهوم ابیات ۱۱۶۸۸ و ۱۱۶۸۹ ← جمله «و ما یَکُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا» در آیه ۸۹، به منزله این است که گفته شود ما ابداً به کیش شما بر نمی‌گردیم و چون این قسم حرف زدن از ادب انبیاء دور است لذا شعیب (ع) اضافه کرد که: مگر خداوند متعال بخواهد که ما از راد راست

منحرف شویم یعنی به این نکته اشاره نمود که نسزد ما را که با دین و ملت شما برگردیم مگر که در علم الله و در مشیت وی رفته در ازل که ما بازگردیم.

۲- رجوع شود به معنی آیه ۸۹

فَاخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٩١﴾

پس زلزله آن منکران را در گرفت، پس شب را صبح کردند در حالی که در خانه های خود به خاک ملامت افتادند. (۹۱)

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا

آنان که شعیب را تکذیب کردند ملامت شدند و اثری از آنها باقی نماند، گویی در آن دیار نبودند. آنان که شعیب را تکذیب کردند

كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٢﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ

خود زیانکار شدند. (۹۲) آنگاه شعیب از آن مردم بی ایمان روی گردانید و گفت ای قوم،

أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ أَسَىٰ

من به شما ابلاغ رسانتهای خدای خود کردم و شما را اندرز و نصیحت نمودم، اکنون من چگونه

عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٩٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا

بر ملامت کافران غمگین باشم. (۹۳) و ما هیچ پیامبری به هیچ شهر و دیاری نفرستادیم مگر آنکه

أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ

اهلش را به شداید و سختی مبتلا ساختیم تا به درگاه خدا نضرع و زاری کنند. (۹۴) پس

بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَّوْا وَقَالُوا قَد مَسَّ

آن سختیها را به آسایش و خوشی مبدل کردیم تا به کلی حال خود را فراموش کرده و گفتند: آن رنج و غم ما به پدران ما نیز رسید

ءِ آبَاءِنَا الضَّرَّاءِ وَالسَّرَّاءِ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾

او این عادت روزگراست که گاه، خوش و گاهی ناخوش است، اما هم به ناگاه آنان را گرفتیم در حالی که از توجه به آن غافل بودند. (۹۵)

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ

و چنانچه مردم شهر و دیارها همه ایمان آورده و بر چیزهای شایسته و پرهیزکاریها درگاهها ما درهای برکتی

مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا

از آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم و لیکن ازین آیات و پیغمبران ما را انکار پند کردند ما هم آنان را سخت به کیفر کردار نشنشان

يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا

رسایند. (۹۶) آیا اهل شهر و دیارها (که به نافرمانی خدا و اعمال نیکو نپند مشغولند) از آن ایستادند که شبانگاه در خوابند غلب ما

وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا

آنها را غرا کردند. (۹۷) آیا اهل شهر و دیارها (که از یاد خدا و طاعت او غافلند) از آن ایستادند که به روز که سرگرم بازیچه دنیا هستند

ضَحًىٰ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾

غلب ما آنان را غرا رسد. (۹۸)

- ۱۱۶۹۶- پس گرفت آن بی‌هشان را زلزله^{۹۱۱}
- ۱۱۶۹۷- صبح اندر خانه‌های خود تمام
- ۱۱۶۹۸- آنکه می‌کردند تکذیب شعیب^{۹۱۲}
- ۱۱۶۹۹- گویا هرگز نبودند اندر آن
- ۱۱۷۰۰- گشت آن تکذیبشان خزی^۲ و بدی
- ۱۱۷۰۱- چون شعیب احوال قوم آن گونه دید^{۹۱۳}
- ۱۱۷۰۲- از تأسف گفت کای «قوم» ظلام^۳
- ۱۱۷۰۳- بس نصیحت کردم از شفق^۴ و وداد^۵
- ۱۱۷۰۴- پس چرا انده خورم بر کافرین؟
- ۱۱۷۰۵- نی فرستادیم ما پیغمبری^{۹۱۴}
- ۱۱۷۰۶- جز که بگرفتیم اهلش را تمام
- ۱۱۷۰۷- در تضرع شاید آیند آن رمه
- ۱۱۷۰۸- تا از ایشان دفع گردد آن بلا
- ۱۱۷۰۹- چون نشد تنبیه ایشان را سبب
- ۱۱۷۱۰- پس بدل کردیم بر جای بلا^{۹۱۵}
- ۱۱۷۱۱- تا فزون گشتند اندر مال و حال
- ۱۱۷۱۲- حاصل آنکه بر بد و نیک جهان
- ۱۱۷۱۳- می‌بگفتند این بد و نیک از قرار
- ۱۱۷۱۴- هم رسید آباء ما را در جهان
- ۱۱۷۱۵- که فراخی گاه قحطی بوده است
- ۱۱۷۱۶- باعشش نه کفر و نه ایمان بُود
- ۱۱۷۱۷- پس گرفتیم آن گُره را ناگهان
- ۱۱۷۱۸- گر که اهل مکه یا «أَهْلَ الْقُرَى»^{۹۱۶}
- ۱۱۷۱۹- هم شدند عابد و پرهیزکار
- جملگی مردند در آن هایله^۱
- مرده بودند از خواص و از عوام
- بودشان سرها فروبیچان به جیب
- مرجسدها اوفتاده بی زجان
- دادشان ره بر زیان سرمدی
- روی گردانید و شد حزنش مزید
- من رساندم بر شما از حق پیام
- ز آن نشد حاصل شما را جز عناد
- و آن چنان سنگین دلان بی یقین
- در ده و شهری به وجه بهتری
- ما به باساء و به ضراء^۶ از مقام
- آن نبی را بگروند ایشان همه
- رو کنند از ظلم و عدوان بر خدا
- آن بلا و محنت و رنج و تعب
- صحت و نعمت نکویی بر ملا
- و آن هم ایشان را سبب شد بر ضلال
- امتحان کردیم ایشان را عیان
- لازمه کون است و طبع روزگار
- سختی و شادی ز ادوار زمان
- آن یک اندر رنج و آن آسوده است
- رنج و راحت هست تا دوران بُود
- شاعر^۷ ایشان می‌نبودندی از آن
- بگرویدندی به خلاق السوری^۹
- وز رسول حق نگشتی بر کنار

۱۱۷۲۰- ما بر ایشان می‌گشادیم این یقین	بساب برکات از سماوات و زمین
۱۱۷۲۱- می‌نمودیم ارض را یعنی فراخ	با وفور نعمت اندر شهر و کاخ
۱۱۷۲۲- لیک چون کردند تکذیب رُسل	سد شد آن ابواب و ماندند از سُبل
۱۱۷۲۳- پس گرفتیم آن کسان را بر عذاب	ز آن چه می‌کردند ایشان اکتساب
۱۱۷۲۴- پس شدند آیا که ایمن مگّیان ^{۹۷}	از عذاب ما که آید ناگهان؟
۱۱۷۲۵- در بیات اعنی که شب بردن به روز	یا که در بیتوته ز آن تشویش و سوز؟
۱۱۷۲۶- و آنکهی باشند تا ایشان به خواب	آید ایشان را شبیخون عذاب
۱۱۷۲۷- یا شدند ایمن که آید چاشتگاه ^{۹۸}	بأس ما و ایشان به لعب اندر به راه؟
۱۱۷۲۸- حاصل آنکه بعد تکذیب رسل	چاره نبود از عذاب جزه و کسل
۱۱۷۲۹- یا که گردد روز نازل یا که شب	تسا چه باشد اندر آن فرمان رب



۱- هایله: (تأنیث هایل)؛ هولناک، ترسناک.

۲- خَزْی: در بلا افتادن، خوار شدن.

۳- ظَلَام: منظور، ظلام است به معنی بسیار ستمگر.

۴- شَفَق: شفقت، مهربانی.

۵- وِداد: محبت، دوستی.

۶- بِأَسَاء: زیان و بدحالی از نظر مال، از قبیل فقر و ضررهای مالی است و ضَرَاء، زیان و بدحالی جانی از قبیل مرض.

۷- شاعر: داننده، آگاه.

۸- أَهْلُ الْقَرْی: منظور مردم شهر مکه و اطراف آن است و نیز اهل شهرهای ثمود و عاد.

۹- خَلَقَ الْوَرِی: خالق آفریدگان.

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ

آیا از مکر خدا (یعنی آزمایش و مجازات خدا) غافل و ایمن گردیده اند؟ که از آن

مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ

آیا این مردمی را

مکر و انتقام الهی کسی غافل نشود مگر مردم زیانکار (۹۹)

يَرْثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ

که اگر ما بخواهیم به کفر

که بعد از قوامی که همه مردان وراثت زمین شدند (نشاء) آگاه نفرموده

بِذُنُوبِهِمْ وَنَطَّبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

که دیگر (نه گوش دل بجوی) نشنوند (۱۰۰)

و بر دلهایشان مهر می نهیم

گناهشان می رسانیم

تِلْكَ الْقُرَى نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

همه را رسولان حق

این است شهرهایی که ما بر تو از اخبار اهلش بیان کردیم

بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ

با ادل روشن آمدند

اما بر آن بودند که به آنچه پیش از آن

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا

و اکثر مردمان

این چنین بخدا دلتهای کفران را مهر می زند (۱۰۱)

لَا كَثَرَهُمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ

بلکه بیشترشان را عهد شکن و بزعمکار یافتیم (۱۰۲)

و در عهد استوار نیفتیم

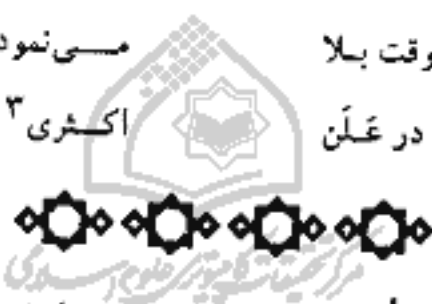


که به تکذیب نسیب آمدند؟
جز گروه خاسران و اهل خطا
بر کسی که گشت میراثش زمین^۱
«بَعْدِ» اهلش که در اهلاک آمدند
می خورند اموال و متروکاتشان
هم بر ایشان ما جزای ذنبشان
حق نکرد آیا به هر اندوه و عیش؟

۱۱۷۳- ایمن از «مَکْر» خدا آیا شدند
۱۱۷۳۱- پس نباشند ایمن از «مَکْر» خدا
۱۱۷۳۲- راه می نمود آیا از یقین
۱۱۷۳۳- یعنی آنان که در آن ساکن شدند
۱۱۷۳۴- کرده ضبط خانه و اوقاتشان
۱۱۷۳۵- می رسانیم ار که خواهیم از عیان
۱۱۷۳۶- منکشف یعنی به کفار قریش

دل به مال و ملک ایشان بسته‌اند
خود رساندیم آنچه بر پیشینیان
پس ز روی فهم ایشان نشنوند
بر تو ما احوال اهلس سر به سر
چون سُقِيب و هود و صالح بالعیان
بر نبیین بعد آن آیات و پسند
مستمر بودند بر انکار خویش
بر «قلوب» این قریشی کافران
از وفای عهد زان رو تافتیم
می نمودند از مَخَافَت^۲ با خدا
اکثری^۳ زان فرقه را پیمان شکن

۱۱۳۷۳- که به جای آن امم بنشسته‌اند
۱۱۳۳۸- آنکه بر ایشان رسانیم از زمان
۱۱۳۳۹- مَهر بنهادیمشان بر قلب و بند
۱۱۷۴۰- ^{۱۰۱} آن قُرَی را خوانده‌ایم اندر خبر
۱۱۷۴۱- آمد ایشان را ز حق پیغمبران
۱۱۷۴۲- پس نبودند آنکه ایمان آورند
۱۱۷۴۳- آنچه را تکذیب می‌کردند بیش
۱۱۷۴۴- حق تعالی مَهر بنهد هم‌چنان
۱۱۷۴۵- اکثری زان قوم را نا یافتیم ^{۱۰۲}
۱۱۷۴۶- یعنی آن عهدی که در وقت بلا
۱۱۷۴۷- یافتیم اندر خفا و در عِلَن



۱- آیا آنچه که ما از قصص اهل قُرَی برای کسانی که جانشین آنان شدند و زمین را بعد از آنان تصرف کردند و نسل آن اقوامی که آنان را به کیفر گناهانشان نخست امتحان نمودیم و سپس مَهر در دل‌هایشان نهادیم و قدرت شنیدن مواعظ انبیاء را از آنان سلب کردیم و در آخر هم هلاکشان ساختیم این معنا را به دست نیاوردند که اگر بخواهیم می‌توانیم خود آنان را نیز مانند نیاکانشان عذاب کنیم، بدون اینکه چیزی یا کسی بتواند جلوی عذاب ما را بگیرد و یا بتوانند به وسیله چیزی خود را از آن حفظ کنند؟

۲- مَخَافَت: خوف، ترسیدن.

۳- اینکه کافران را که مشخص است همه فاسق‌اند، «أَكْثَرُهُمْ» فرموده است (در آیه ۱۰۲ سوره اعراف) بدین دلیل است که هم‌چنان که در ملت اسلام هم افراد عادل و هم فاسق یافت می‌شود، در ملت کفر هم‌چنین است که هم عادل و هم فاسق و متهتک و مرتکب قواحش دین خویش وجود دارد و منظور این است که اکثر آنها در دینشان فاسق‌اند به دلیل کفری که دارند ولی ممکن است در شرایط دین عادل باشند مثلاً عهدشکن نباشند و بدقول نباشند و بی‌وفایی نکنند و غیره.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ
 بعد از آن رسولان، بجز ما موسی را با آیات و اوله روشن خود به سوی فرعون و مهران قومش فرستادیم.

فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾
 آنها هم با آن آیات مخالفت و به آنها ستم کردند بنگر تا عاقبت به روزگار آن شهکاران چه رسیده (۱۰۳)

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾
 و موسی خطاب کرد که ای فرعون، محققا من فرستاده‌ای از خدای عالمیان (۱۰۴)

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ
 سزاوار آنم که از طرف خدا چیزی جز به حق نگویم. همانا دلیلی پس روشن (همچون) بسیار آشکار

بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٠٥﴾ قَالَ إِنْ كُنْتَ
 و سنجی محکم و استوار از جانب پروردگارتان برای شما آورده‌ام، پس بنی اسرائیل را با من بفرست (۱۰۵) فرعون پاسخ داد که اگر

جِئْتَ بِآيَةٍ فَآتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٠٦﴾ فَالْقَىٰ
 دلیلی برای صدق خود داری بیا اگر از راستگوبانی (۱۰۶) موسی هم

عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴿١٠٧﴾
 عصای خود را بینکند به ناگاه آن عصا از دهانی عظیم پدیدار گردید (۱۰۷)

در بیان ذکر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام

- | | |
|--|---|
| آن رسل یعنی که آمد در بیان، | ۱۰۳۰- پس برانگیزاندم از «مِنْ بَعْدِ» شان |
| جانب فرعون و قومش بر ملا | ۱۱۷۴۹- «موسی» عمران به آیاتی ز ما |
| پس نگر پایان کار مفسدین | ۱۱۷۵۰- ظلم پس کردند بر آیات دین |
| بعد قتل قبطی ^۱ کش خون بریخت | ۱۱۷۵۱- جانب مدین ز مصر او چون گریخت |
| جانش تا شد صاحب اسرار غیب | ۱۱۷۵۲- ماند بر ده سال نزدیک شعیب |
| بهر دعوت سوی مصر از برتری | ۱۱۷۵۳- بعد از آن برگشت با پیغمبری |
| که دو تن باشند بر درگاه هم | ۱۱۷۵۴- چون که این بشنید فرعون از خدم |
| جانب فرعون و در دعوت سریم | ۱۱۷۵۵- از خدا گویند ما پیغمبریم |

- ۱۱۷۵۶- زین خیر عقلش ز سر رفت او برون
- ۱۱۷۵۷- چون در آمد گفت او را کیستی
- ۱۱۷۵۸- گفت با «فرعون»^{۱۰۴}، «موسی» از یقین
- ۱۱۷۵۹- گفت گویی این به چه یا بر مزاح؟
- ۱۱۷۶۰- گفت این زید ز عبد مُسْتَرَق^{۱۰۵} ۲
- ۱۱۷۶۱- اندر این دعوی نگویم جز «حَقِيق»^۳
- ۱۱۷۶۲- گفت داری حَسَبَتی در این مقال^{۱۰۶}
- ۱۱۷۶۳- گفت از حق آمدم با بیّانات
- ۱۱۷۶۴- بر شما آوردم از پروردگار
- ۱۱۷۶۵- تا فرستی با من اسرائیلیان
- ۱۱۷۶۶- بر خدایی غیر آن یکتا خدا
- ۱۱۷۶۷- عاجزی از هر توانایی ببری
- ۱۱۷۶۸- پس به حق در بندگی کن اعتراف
- ۱۱۷۶۹- ز آن که ایشان اند از آل خلیل
- ۱۱۷۷۰- با من ایشان را فرست از جایشان
- ۱۱۷۷۱- گفت فرعون ار به دعوی صادقی
- ۱۱۷۷۲- پس بیار آن را اگر باشد چنین
- ۱۱۷۷۳- پس عصا را او بیفکندی ز کف^{۱۰۷}
- ۱۱۷۷۴- خواست تا فرعون و قصرش را تمام
- ۱۱۷۷۵- این چنین دیدم به تاریخ و کتاب
- ۱۱۷۷۶- گفت خواهم کرد بر میلت عمل
- ۱۱۷۷۷- پس گرفت او را عصا شد در زمان
- گفت تا آرند ایشان را درون
- با کدام آیت بدین دعویستی
- من رسولتم ز «رَبِّ الْعَالَمِین»
- گر به چه گویی نباشد بر صلاح
- تا نگوید بر خدا الا که حق
- گر مرا توفیق حق باشد رفیق
- تا نباشد قولت از جهل و ضلال؟
- بی دلیل اقوال باشد تُرّهات^۴
- صدق خود را معجزاتی آشکار
- هم دهی بر بندگی با من لسان
- نیست کس شایسته هم نبود سزا
- چون کند با موجد خود همسری؟
- سبطیان را^۵ هم ز خدمت کن معاف
- گشته اندر دست جباران ذلیل
- تا برم بر موطن آبایشان
- بر نمود معجز از حق لایقی
- یعنی ار هستی به قول از صادقین
- ازدها شد رو نمود از هر طرف
- در کشد از یک نهیب اندر به کام
- کسوفتاد از این به رنج و اضطراب
- نک برون بر ازدها را زین محل^۶
- گفت تا دیگر چه داری زین نشان؟



۱- قِبْطی: به مردم قوم قبط یعنی مصریان قدیم که از نژاد سامی بودند گفته می‌شود. اشاره

است به آن مرد قبطی است که در نزاع با یکی از پیروان و دوستان موسی که از بنی اسرائیل بود هنگامی که موسی قصد کمک به دوست خود را داشت در اثر ضربه مشت موسی به قتل رسید.

۲- مُسْتَرْقٍ: به بندگی گرفته شده، اسیر کرده شده.

۳- حَقِيقٍ: حرف حق.

۴- تُرَاهَاتٍ: (جمع تُرْهَه) سخنان باطل و بیهوده و خرافات.

۵- سِبْطِيَانٍ: یهودیان، طایفه‌ای از فرزندان یعقوب (ع).

۶- مفهوم ابیات ۱۱۷۷۵ و ۱۱۷۷۶ ← در تاریخ آمده است که وقتی عصای موسی تبدیل به اژدها شد به فرعون حمله کرد و خواست او و قصر و تاج و تختش را ببلعد. از این رو فرعون از سریر خویش به خواری و بیم به پایین افتاد و پا به فرار گذاشت. آن مار قصد خدمتکاران فرعون نمود، همه هراسان شده و گروهی مردند و عده‌ای فراری شدند. فرعون به موسی پناه آورد و از او خواست جلوی آن اژدها را بگیرد.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

وَنَزَعَ يَدَهُ، فَاذَاهِيَ بِيضَاءُ

و دست (از گریبان خود) برآورد که ناگهان بیضه‌اش را

لِلنَّاطِرِينَ ﴿١٠٨﴾ قَالَ الْمَلَأْمِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اِنَّ هَذَا السَّاحِرُ

مهربان قوم فرعون گفتند که این شخص ساحری سخت ماهر

عَلَيْهِمْ ﴿١٠٩﴾ يُرِيدُ اَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ فَمَا ذَاتَا مَرْوَةٍ

اکنون در کار او چه دستور می‌دهد. (۱۱۰-۱۱۱)

قَالُوا اَرْجِهْ وَاَخَاهُ وَاَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿١١١﴾ يَا تَوَكُّ

تا ساحران

قوم به فرعون گفتند که موسی و برادرش (هارون) را زمانی بازدار و گردآوری به شهر ما بفرست. (۱۱۱)

بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴿١١٢﴾

زیر دست دانا را به حضور تو جمع آورند. (۱۱۲)

گشت طالع نسوری از وی بسی خلل
 خیره گشتند از فروغش ناظرین
 زین عمل گردید همامان مانعش
 گفت بادت مهلت ازدی تا تموز
 گفت با فرعون پس همامانِ دون
 کت به ملک این گونه کردند افتضاح
 کس نسیارد روی بر ایشان زناس
 در سرایی که بُدند ایشان به خواب
 در فرار ایشان شدند و روی زرد
 خوف و خجلت بازشان در دل فزود
 ساحری داناست این اندر عیان
 از دیار و شهرتان سازد برون
 پس چه فرمایید در تدبیر این
 نیست از تأخیر بهتر هیچ، لیک
 تا شود کم در نظر مقدارشان
 رفته رفته کهنه و مَسَدک^۱ شوند
 گسرد آور ساحران را در زمان
 حاذق و دانا و از این چاره نیست

﴿۱۰۸﴾
 ۱۱۷۷۸- دست خود موسی در آورد از بغل
 ۱۱۷۷۹- یک سفیدی خارج از عادت یقین
 ۱۱۷۸۰- خواست تا فرعون گردد تابعش
 ۱۱۷۸۱- گفت مهلت ده مرا یک چند روز
 ۱۱۷۸۲- موسی و هارون برون رفتند چون
 ۱۱۷۸۳- که به حبس این دو تن باشد صلاح
 ۱۱۷۸۴- خلق تا یابند از قهرت هراس
 ۱۱۷۸۵- پس فرستادند جمعی با شتاب
 ۱۱۷۸۶- آن عصا بُشد ازدها و حمله کرد
 ۱۱۷۸۷- با وزیر و شاه گفتند آنچه بود
 ﴿۱۰۹﴾
 ۱۱۷۸۸- این چنین گفتند مر فرعونیان
 ۱۱۷۸۹- او شما را خواهد از سحر و فنون
 ﴿۱۱۰﴾
 ۱۱۷۹۰- چون شنید این گفت فرعون لعین
 ۱۱۷۹۱- می بگفتند اندر این تدبیر نیک
 ۱۱۷۹۲- کن تسامح سخت اندر کارشان
 ۱۱۷۹۳- چون کنی تأخیر از صد یک شوند
 ﴿۱۱۱﴾
 ۱۱۷۹۴- هم فرست اندر مداین در نهان
 ﴿۱۱۲﴾
 ۱۱۷۹۵- بر تو تا آرند هر جا «ساحر»ی است

فرستادن فرعون از پی ساحران

در زمین مصر و اطراف جهان
 در فنون سحر در گیتی فرید
 وعده‌ها داد از وصول مال و جاه

۱۱۷۹۶- پس فرستاد او به جمع ساحران
 ۱۱۷۹۷- دو برادر بوده‌اند اندر صعید^۲
 ۱۱۷۹۸- آمد ایشان را رسول پادشاه

- ۱۱۷۹۹- عاقلان بودند ایشان در فتوح
 ۱۱۸۰۰- اینکه گویند اهل تاریخ و خبر
 ۱۱۸۰۱- بر سر گور پدر رفتند زود
 ۱۱۸۰۲- آمد او در خوابشان بنمود راه
 ۱۱۸۰۳- نیست دوران هم ز ادراک و نظر
 ۱۱۸۰۴- با خرد گفتند آیا این دو تن^۴
 ۱۱۸۰۵- بر پیمبر از خدا یا ساحرند
 ۱۱۸۰۶- عقلشان گفت ار که ساحر شد به خواب
 ۱۱۸۰۷- آن عصا را وقت خواب آن دو تن
 ۱۱۸۰۸- پس علاج سحر ایشان ممکن است
 ۱۱۸۰۹- ور که نتوانید دزدید آن عصا
 ۱۱۸۱۰- می‌نشاید با خدا شد در نبرد
 ۱۱۸۱۱- پس روان گشتند ایشان با رسول
 ۱۱۸۱۲- با گروهی بی‌شمار از ساحران
 ۱۱۸۱۳- چون به شهر اندر شدند از راه مصر
 ۱۱۸۱۴- گفت بدهم بر شما بس مال و گنج
 ۱۱۸۱۵- ساحری در شهر ما افکنده رخت
 ۱۱۸۱۶- کرده بر ما روز روشن را چو شب
 ۱۱۸۱۷- جز عصایی نیستشان در وقت خواست
 ۱۱۸۱۸- چاره ایشان نماید ار که نیک
 ۱۱۸۱۹- پس بگفتند آن دو ساحر ما به سهل
 ۱۱۸۲۰- پس شدند ایشان به تفتیش و سراغ
 ۱۱۸۲۱- تا در آنجایی که او در خواب بود
 ۱۱۸۲۲- در زمان آمد عصا در اهتزاز
- خواستند امداد کار از عقل و روح
 خواستند امداد از گور پدر^۳
 خواستند از وی گشایش‌ها و سود
 تا چه باشد اصل آن بی اشتباه
 عقل بر هر بخردی باشد پدر
 که به سلک شه فکندند این فتن
 که به سحر اینسان محیط و قاهرند
 سحر او فاسد شود کارش خراب
 گر به دست آرید باشد سحر و فن
 ز آن که هر سحری علاجش بَمین است
 معجز است و از تصاریف^۵ خدا
 بندگان آرید پیش آن دو مرد
 سکوی مصر از امر فرعون جهول
 از پی‌اسستیزه با پیغمبران
 یافتند اکرام‌ها از شاه مصر
 گر مرا فارغ کنید از درد و رنج
 که نخواهد از من الأتاج و تخت
 خلق را افکنده در اندوه و تب
 هر چه دارند از فنون اندر عصاست
 مر شما باشید در مُلکم شریک
 چاره ایشان کنیم از مصر و اهل
 از مقام خواب موسی در فراغ
 رفت تا دزدد عصا را او به زود
 ازدها شد حمله ور گردید باز

۱۱۸۲۳- شد هراسان گفت دارم از یقین	بر خدا ایمان و بر موسی و دین
۱۱۸۲۴- پس عصا بر جای خود گردید باز	و آن دو تن بردند بر موسی نماز
۱۱۸۲۵- توبه کردند از یقین بر دست او	پس شدند از مهر دل پابست او
۱۱۸۲۶- گفت موسی دین خود پنهان کنید	هر چه را فرعون گوید آن کنید
۱۱۸۲۷- نک روید اندر مقام خویشان	دین خود پنهان کنید از مرد و زن



۱- مُنْذَك: کساد و بی قیمت شدن (مُنْذَك: خسته و کوفته، در مانده، خرد و حقیر).

۲- ضَعِيد: بلادی بزرگ در مصر بوده است.

۳- گفته اند ماموران فرعون به نقاط مختلف می رفتند و به دنبال ساحران زبردست می گشتند تا اینکه دو برادر ساحر را که در کار ساحری استاد بودند یافتند و ماجرای موسی را برای آن دو تعریف نمودند. آن دو ساحر به تفکر پرداختند و از مادر خود می خواستند تا گور پدرشان را به آنان نشان دهد. سپس بر سر گور پدر رفتند و از او می خواستند که آنها را راهنمایی کند که آیا موسی فرستاده خداوند است یا ساحری ماهر؟ پدر به خواب آنها آمد و گفت: نهانی به جایگاه موسی بروید و اگر توانستید عصای او را بردارید. بدانید که او ساحر است و می توانید سحرش را چاره کنید و اگر نتوانستید بدانید که او فرستاده الهی است و هرگز نمی توانید بر او غالب شوید. مولانا این داستان را به طور مبسوط و بسیار جذاب در دفتر سوم مثنوی آورده است که مطالعه آن به علاقه مندان توصیه می شود.

۴- منظور از دو تن، موسی (ع) و هارون است که به مصر آمده بودند و در برابر شاه (فرعون) خروج کردند و با او به مخالفت و ستیز برخاستند.

۵- تصاریف: (جمع تصریف)؛ احکام و اوامر.

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ

و عدده بسیاری ساحران به حضور فرعون گرد آمده، فرعون را گفتند:

لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ

اگر بر موسی غالب آییم برای ما اجر و مزد شایان خواهد بود (۱۱۳) فرعون پاسخ داد: بلی، علاوه بر آن

لِمَنِ الْمُقْرَبِينَ ﴿۱۱۴﴾ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَامًّا أَنْ

نزد من از مقربان خواهی گفتند (۱۱۴) ساحران به موسی گفتند: اکنون تو نمی‌توانی تو خصمی خود بکنی یا ما

نَكُونُ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ﴿۱۱۵﴾ قَالَ الْقُوا فَلَمَّا الْقُوا سَحَرُوا

موسی گفت: شما اول اسباب خود بکنید، چون بساط خود انداخته به جادوگری بساط سحر خویش بپنداریم (۱۱۵)

أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ﴿۱۱۶﴾

چشم خلق را بستند و مردم را سخت به هراس افکندند، و سحری بزرگ و عظیم و هول‌انگیز برآوردند (۱۱۶)

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا

و ما به موسی وحی نمودیم که عصای خود را بکن، ای موسی! عصا افتاخت تا گاه معجزه از هر چه ساحران بافته بودند بگذارد همه را

يَأْفِكُونَ ﴿۱۱۷﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۸﴾

بی‌فایده (۱۱۷) پس حق نازل شد و سحر آنان را باطل گردید (۱۱۸)

- ۱۱۳»
 ۱۱۸۲۸- حق به قرآن کرده شرح این بیان
 ۱۱۸۲۹- اجرا ما گفتند پس باشد فسزون
 ۱۱۴»
 ۱۱۸۳۰- گفت آری مر شما زین اختصاص
 ۱۱۸۳۱- پس به روزی خاص^۱ در صحرا شدند
 ۱۱۸۳۲- ساحران از بهر اظهار فنون
 ۱۱۸۳۳- و آن همه بودند بیش از ده هزار
 ۱۱۸۳۴- یک طرف فرعون و قومش با تمام
 ۱۱۸۳۵- موسی و هارون دو تن پشمینه پوش
 ۱۱۸۳۶- بوده آن روز اول نوروز و ماه
 ۱۱۵»
 ۱۱۸۳۷- از ادب گفتند جادویان چُست
 ۱۱۸۳۸- یا که ما سحری که داریم افکنیم
- که به «فرعون» آمدند آن ساحران
 غالب از آییم اندر آزمون
 خود ز نزدیکیان شویدم و ز خواص
 مجتمع با خلق در یک جا شدند
 یک طرف بستند صف زاعلا و دون
 هم خلاق زاید از حد و شمار
 کرده از بهر تماشا ازدحام
 هم ستاده یک طرف پر عقل و هوش
 روز شنبه سال نوبی اشتباه
 تو عصا اندازی ای «موسی» نخست،
 هر چه فرمایی بر آن طاعت کنیم

- ۱۱۸۳۹- ^{۱۱۶}گفت موسی از طریق شَفَقُ و جود
- ۱۱۸۴۰- پس بسیفکندند جادویان به کار
- ۱۱۸۴۱- ساخته بودند با چوب و رسن
- ۱۱۸۴۲- کرده بودی جوفش از سیماب^۲ پر
- ۱۱۸۴۳- چون که شد سیماب گرم از آفتاب
- ۱۱۸۴۴- یا به حیلت آن زمین را پیش از آن
- ۱۱۸۴۵- چون فکندند آن رسنها را زدهوش
- ۱۱۸۴۶- مارها گشتند از هر سو روان
- ۱۱۸۴۷- هر یکی ز آنها به سان یک درخت
- ۱۱۸۴۸- گشته بودندی توگوو رَهَبَت^۳ طلب
- ۱۱۸۴۹- ^{۱۱۷}پس به موسی وحی کردیم آن زمان
- ۱۱۸۵۰- چون بسیفکنند ازدهایی شد سیاه
- ۱۱۸۵۱- سنگ را در زیر پا مر کرد نرم
- ۱۱۸۵۲- زاشتر بُختی^۴ فزون در شکل و تن
- ۱۱۸۵۳- مویها اندر تنش هم چون سنان
- ۱۱۸۵۴- «تَلَقَّفْ مَا يَأْفِكُونَ»^۶ یعنی که او
- ۱۱۸۵۵- خُلق بِنهادند رو اندر گریز
- ۱۱۸۵۶- در هزیمت رفت فرعون از سریر
- ۱۱۸۵۷- ^{۱۱۸}گشت غالب امر حق اندر محل
- افکسید اول شما بهر نمود
- آن رسنها را که بُد بر شکل مار
- شکلها مانند مار از مکر و فن
- و آن فزون تر بُد ز بار سی شتر
- آمدند آن مارها در پیچ و تاب
- گرم ز آتش کرده بودند آن چنان
- آمد آن سیمابها در دم به جوش
- جادویی آمد به چشم مردمان
- ز آن خلاق را بترساندند سخت
- ز آن که آوردند سحری بس عجب
- که بسیفکن مر عصارا بر نشان
- تب گرفتنی هر کسش کردی نگاه
- خورد سحر ساحران را گرم گرم
- ده گز افزون بودش افزار دهن^۵
- چشم هایش تا به گردن خون فشان
- ببرد پیکر جادوییها را فرو
- زیر پا مردند جمعی بی تمیز
- گشت بی هوش هم گرفت او را ز حیر^۷
- باطل آنها هم که کردند از دغل



۱- منظور از روزی خاص، یوم الزینة (روز زینت) است که روز عید و نوروز آنها بوده و گفته اند مطابق با عاشورا است.

۲- سیماب: جیوه.

۳- رَهَبَت: بیم، ترس.

۴- اشتر بُختی: شتر دو کوهانه سرخ رنگ، قوی و دراز گردنی است که به آن شتر خراسانی هم می‌گویند و بخت نصر (پادشاه بزرگ بابل قدیم)؛ از جفت نمودن شتر ماده عرب و شتر نر عجم این نسل از شتر را حاصل کرد.

۵- گفته‌اند بین دو طرف آن اژدها، دوازده ذراع فاصله بود (و به روایتی چهل و به روایت دیگر، هشتاد ذراع) و در بعضی روایات آمده که وقتی دهان باز می‌کرد یک لب خود را به زمین و لب دیگرش را بر بام قصر فرعون می‌گذاشت.

۶- تَلَقَّفَ مَائِنًا فِکُون: به سرعت گرفت و فرو برد هر چه (آن ساحران) به دروغ ساخته بودند.

۷- زحیر: بیماری دل پیچه و اسهال خونی (گفته‌اند در آن روز فرعون از ترس آن اژدها چهارصد بار خود را آلوده نمود و از آن پس تا آخر عمر به بیماری اسهال دچار بوده است).

فَعْلِبُوا

عاقبت فرعونیان

هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاعِرِينَ ﴿١١٩﴾ وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿١٢٠﴾

و ساحران بی اختیار به سجده افتادند. (۱۲۰)

در آنجا مغلوب شده و عوار و سرشکست باز گشتند. (۱۱۹)

قَالُوا يَا أُمَّانَ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢١﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿١٢٢﴾ قَالَ

گفتند: ما ایمان آوردیم به خدای عالمان. (۱۲۱)

خدای موسی و هارون. (۱۲۲)

فرعون گفت:

فِرْعَوْنُ يَا أُمَّتَیْ بِهٖ قَبْلَ أَنْ ءَاذِنَ لَکُمْ إِنْ هَذَا لَمَكْرٌ مَّکْرَ تَمُوهُ

چگونه پیش از دستور و اجازه من به او ایمان آوردید؟

همانا این مکاری است که در این

شهر اندیشیده اید

فِی الْمَدِیْنَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٢٣﴾ لَا قِطْعَنَ

که مردم این شهر را از آن بیرون کنید.

پس به زودی خواهید دانست. (۱۲۳)

همانا

أَیْدِیْکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَا صَلْبَ لَکُمْ أَجْمَعِیْنَ ﴿١٢٤﴾

دست و پای شما را یکی از راست و یکی از چپ بریده

و آن گاه همه را به دگر عوامم آورم. (۱۲۴)

قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿١٢٥﴾ وَمَا نُنْقِمُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا

ساحران گفتند: ما به سوی خدای خود باز می‌گردیم. (۱۲۵)

و کینه و انتقام تو از ما تنها به جرم آن است که ما به آیات خدا چون

بِأَيَّاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَ تَنَارُ رَبِّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ

برای هدایت ما آمد ایمان آوردیم. بار خدایا، به ما صبر و شکیبایی ده و

ما را به آیین اسلام ایمنی با تسلیم و رضای به حکم خدا بفرما. (۱۲۶)

﴿١٢٦﴾

- ۱۱۸۵۸- پس شدند آن جادوان مغلوب و پست ^{۱۱۹}
- ۱۱۸۵۹- غالب آنجا که شدی موسی به ساز
- ۱۱۸۶۰- ساحران دیدند و دانستند چون ^{۱۲۰}
- ۱۱۸۶۱- بلکه باشد معجزی از رَبِّ دین
- ۱۱۸۶۲- گویی ایشان را کس افکندی به روی
- ۱۱۸۶۳- «قالوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» ^{۱۲۱} ۲
- ۱۱۸۶۴- گفت مر «فرعون» آیا خود شما ^{۱۲۳}
- ۱۱۸۶۵- پیش از آنکه من دهم دستوری
- ۱۱۸۶۶- اینست تدبیری نهان کافکنده‌اید
- ۱۱۸۶۷- دست بر هم داده‌اید از سحر و فن
- ۱۱۸۶۸- تا کنید از مصر اهلش را برون
- ۱۱۸۶۹- زود باشد تا جزای فعلِ خود
- ۱۱۸۷۰- می‌بیرم دست و پاتان از خلاف ^{۱۲۴}
- ۱۱۸۷۱- ساحران گفتند ما گردیم باز ^{۱۲۵}
- ۱۱۸۷۲- تو نگویی عیب ما در انتقام ^{۱۲۶}
- ۱۱۸۷۳- بر خدا و بر نشانی‌های او
- ۱۱۸۷۴- پس نترسیم از وعید قتل و مرگ
- ۱۱۸۷۵- باز گفتند آنکه‌ای پروردگار
- ۱۱۸۷۶- تا جزع نآریم اندر کار دین
- هم به فرعون عَنود^۱ آمد شکست
منهزم گشتند و خوار آن جمله باز
که بود از سحر این صورت برون
پس در افتادند در رو «ساجدین»
تا شوند از نطق دل توحید گوی
خالق «موسی و هَرُونَ» از یقین ^{۱۲۲}
بر روی آوردید ایمان بر ملا؟
بر شما در رفع هر معذوری
در مدینه چون بر آن زبنده‌اید
بناوی اندر مصر پنهان، نی عَآن
بر شما خالص شود شهر از نمون
باز دانید ار بود نیک ار که بد
بر درخت آویزم اندر اعتساف^۳
جانپ پروردگار بسی نیاز
جز که آوردیم ایمان در مقام
چون که بر ما آمد از پیدای او
کآن بود ما را در ایمان ساز و برگ
ریز بر ما از شکیب اندر قرار
هم بمیران بازمان از مسلمین



۱- عنود: گمراه، ستیزه جو.

۲- |موسی چون از آن ساحران شنید که «یا موسی إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلقِينَ» (آیه ۱۱۵ سوره اعراف): (ای موسی نخست تو عصای خویش می‌افکنی یا ما ابزار خویش بیفکنیم؟) گفت: از اینان بوی آشنایی می‌آید که حرمت می‌شناسند. پس چون جمال ارادت بر دل‌های ایشان کمین گشاد و جلال عزت دین بُرَق تعزّز فرو گشاد و جمال خود به ایشان نمود، دولت دین از افق عنایتشان برآمد و ماهروی معرفت ناگاه از در درآمد. پیک سعادت در رسید و از دوست خبر آمد که: خیز بیاجانا که خانه آراسته‌ام، بسی ناز و راز که من از بهر تو ساخته‌ام. شکر این نعمت را به سجود در افتادند و گفتند: «أَمَّنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ». فرعون گفت: اکنون که بر مخالفت ما قدم نهادید ماسیاست قهر خود بر دست‌ها و پاهایتان مستولی کنیم. گفتند: ای فرعون قصه عشق ما دراز است و دیده فرعون در آن دقیقه نبیند. «أَمَّنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ». ای فرعون اگر سرتن را ببری تیر دل را چه کنی؟ دستی که به چون تو، بدبختی برداشته‌ایم بریده به، و پای که بر بساط چون تو مدبری نهاده‌ایم پی آن برکشیده به، و زبانی که بر تعظیم شأن چون تویی ثنا گفته گنگ و لال به |. (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، به اختصار).

۳- إعتساف: بیراه رفتن، ستمکاری و بیداد کردن.

وَقَالَ الْمَلَأَمِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا

و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را واگذاری تا

فِي الْأَرْضِ وَيَذُرَكَ وَعَالِهَتِكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي

در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایان تو را رها سازند؟ فرعون گفت: به زودی پسرانشان را کشته و زنانشان را

نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ

زنده گذاریم (و در رنج و عذاب خدمت و اسارت نگاه داریم) و ما بر آنها غالب و مقتدریم (۱۲۷) موسی به قوم خود گفت:

اَسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ

از خدا یاری خواهید و صبر کنید که زمین ملک خداست، آن را به هر کس از بندگان خود

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾ قَالُوا أَوْزِينَا

خواهد به میراث دهد، و حسن عاقبت مخصوص اهل تقواست. (۱۲۸) قوم موسی به او گفتند:

مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ

که ما هم پیش از آمدن تو (به رسالت) و هم بعد از آنکه آمدی به رنج و شکنجه (دشمن) و دعای: موسی گفت: امید است که خدا

أَنْ يَهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ

دشمن شما را هلاک نماید و شما را در زمین جانشین کند

فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

آن گاه بنگرید تا شما چه خواهید کرد (۱۲۹) و فرعونیان را سخت

بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ ﴿١٣٠﴾

به لحظ و تنگی معاش و نقص و آفت بر کشت و زرع سبلا کردیم تا شاید متذکر شوند. (۱۳۰)

سرور را گفتند از اجحافشان هم ز قومش آن گروه فتنه ساز؟ هم تو را موسی گذارد از مقام از پی اسکاتشان^۱ در نوم^۲ خود زنده زنهاشان گذاریم از مقام جمله مقهورند و از ما در ستوه جانب موسی شدند از غم روان

۱۱۸۷۷- ز آل «فرعون» آنگهی اشرافشان
۱۱۸۷۸- داری آیا دست از «موسی» تو باز
۱۱۸۷۹- تا کنند افساد اندر شهر ما
۱۱۸۸۰- گفت او پس در جواب قوم خود
۱۱۸۸۱- زود بکشیم آن پسرهایشان تمام
۱۱۸۸۲- ما بر ایشانیم غالب و آن گروه
۱۱۸۸۳- این چو بشنیدند اسرائیلیان

اسـتـعانت از خدا خواهید و صـبـر	۱۱۸۸۴- قوم خود را گفت او زین ظلم و جبر
هر که را خواهد دهد بی گفتگو	۱۱۸۸۵- مر زمین باشد ز حق میراث و او
عاقبت نیکوست بهر مستغین	۱۱۸۸۶- بر عباد خود بیخشید او زمین
قبطیان ما را کنند آزار بس	۱۱۸۸۷- باز گفتند از طریق عجز پس
بود جان اندر عذاب و در ستوه	۱۱۸۸۸- پیش از آن کآیی تو ما رازین گروه
مستفق بسودند در آزار ما	۱۱۸۸۹- می‌بکشتندی ز کاین اخیار ما
آمدی تو هستمان آن نایبات ^۳	۱۱۸۹۰- هم‌چنین زان پس که با این بیئات
تخم دشمن را براندازد ز خاک	۱۱۸۹۱- گفت موسی شاید آن خلاق پاک
سازد از رحمت خلیفه و جانشین ^۴	۱۱۸۹۲- مر شما را بعد ایشان در زمین
تسببند چون کنید از خیر و شر	۱۱۸۹۳- واگذارد بر شما این بوم و بر
«آل فرعون» آنچه بودی «بالیئین» ^۵	۱۱۸۹۴- زان جهت فرمود بگرفتم هین
مبتلا گشتند بر تنگی و قحط	۱۱۸۹۵- ز آل فرعون اعنی از خدام و رهط ^۶
باغ‌ها گردید خشک و کار سخت	۱۱۸۹۶- میوه هاشان یافت نقصان بر درخت
کاین بود از کرده‌های ناپسند	۱۱۸۹۷- تا مگر گیرند زان آسیب پسند
بلکه می‌افزودشان کفر و غضب	۱۱۸۹۸- این نشد بر پسندشان لیکن سبب



۱- إسکات: ساکت کردن، خاموش کردن، تسکین دادن.

۲- لؤم: سرزنش کردن. ملامت نمودن. (چون سران قوم فرعون را سرزنش می‌کردند و به او می‌گفتند آیا موسی و قوم او را زنده می‌گذاری تا در مصر تباهی کنند و مردم را بر مخالفت تو دعوت کنند؟).

۳- نایبات: (جمع نایبه): سختی روزگار، مصیبت‌ها، سختی‌ها.

۴- [نزد اهل معرفت، «دشمن» (در بیت ۱۱۸۹۱)؛ (عدو در آیه ۱۲۹ سوره اعراف)؛ اشارت است به نفس اماره و «خاک» (زمین)؛ (أرض)؛ اشارت است به «جوارح» که اصل آن خاک و بازگشت آن نیز به خاک است و در بیت ۱۱۸۹۲ خلیفه و جانشین نمودن (يَسْتَخْلِفُكُمْ در آیه

۱۲۹) اشاره است به دل که تا نفس نمیرد دل زنده نگردد. می‌گوید: از لطف الهی و کرم بی نهایت گوش دارید که شما را بر نفس اماره نصرت دهد تا آن را مقهور کنید و راه شهوت و هوای باطل به وی فرو بندید. مصطبۀ نفس خراب دارید و کعبه دل آباد، تا نفس اسیر گردد و دل بر جوارح امیر شود. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۵- سنین: (جمع سینه)؛ قحط و نایابی.

۶- زهط: رجال، گروه مردان.

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَأْثُرُهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣١﴾ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِيَنَاهُ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾ فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الصُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ ۗ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَىٰ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لِئِن كُشِفَتْ عَنَّا الرِّجْزُ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٣٤﴾

پس هر گاه که نیکی (و پیشامد خوشی) بدانها می‌رسید به شایستگی خود نسبت میدادند، و هر گاه بدی او پیشامد ناگواری مانند قحط و سختی بر آنها می‌آمد قائل بد به موسی و همراهانش می‌زدند. آگاه باشند که قائل بد آنها نزد خداست (یعنی) دنیج و سختی‌ها که بر آنان پیش آید کفر از جانب خداست. لیکن اکثر آنها بر این آگاه نیستند. (۱۳۱) و گفتند هر آنجا و معجزه ای که برای ما بیاری. لیتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنین (۱۳۲) پس بر آنها که ما را بدان سحر کنی هرگز ما به تو ایمان نخواهیم آورد. (۱۳۲) فرستادیم بر آنها آشکار (فهر و غنصب) را فرستادیم. طوفان و مریخ و شبک و وزغ و خون (خون شدن آب) آن نشانه های با طریق کبر و گردنکشی پیش گرفتند و قومی گناهکار بودند. (۱۳۳) و چون بلا بر آنها واقع شد گفتند که ای موسی، خدایت را به عهدی که با تو فارغ بخوان (تا این عذاب و بلا را از ما دور کنی، که اگر کشفت عنا الرجز لنؤمنننک و لنرسلنن معک بنی اسرائیل (۱۳۴) دفع بلا کردی من فرستیم (۱۳۴)

- ۱۱۸۹۹- نیکی چون آمد ایشان را به پیش
 ۱۱۹۰۰- که بر این بودیم ما خود مستحق
 ۱۱۹۰۱- و بر ایشان می‌رسیدی ابتلا
 ۱۱۹۰۲- آن تطییر^۱ که زدند از شر و خیر
 ۱۱۹۰۳- رنج و راحت شر و خیر و نیک و بد
 ۱۱۹۰۴- لیک این را می‌ندانند اکثری
 ۱۱۹۰۵- قبطیان گفتند ای موسی به‌ما
 ۱۱۹۰۶- که به‌زعم توست آنها معجزت
 ۱۱۹۰۷- تا به‌جادو آوری ما را مدام
 ۱۱۹۰۸- پس فرستادیم طوفانی عیان
 ۱۱۹۰۹- هست طوفان^۲ هر چه کان آید به‌طوف
 ۱۱۹۱۰- یا که بُد موت مواشی^۳ و آبله
 ۱۱۹۱۱- هم فرستادیم بر ایشان مَلِخ
 ۱۱۹۱۲- قُمَّل اشپش یا جراد^۴ بی پر است
 ۱۱۹۱۳- هم ضَفَادِع^۵ کآمد از هر بابشان
 ۱۱۹۱۴- هم «دَم»،^۶ اعنی آنچه خوردندی ز آب
 ۱۱۹۱۵- این همه می‌بود آیت‌ها ز ما
 ۱۱۹۱۶- سررکشی کردند از حکم و حدود
 ۱۱۹۱۷- چون بر ایشان سخت می‌شد کار باز
 ۱۱۹۱۸- تا کند او رفع زایشان آن گزند
 ۱۱۹۱۹- چون که می‌شد دفع آن اندوه و غم
 ۱۱۹۲۰- باز واقع چون برایشان شد عذاب
 ۱۱۹۲۱- گفتم ای «موسی» بخوان از بهر ما
 ۱۱۹۲۲- با تو از عهدی که کرد اندر ایاب
 ۱۱۹۲۳- گر ز ما زایل نمایی این بلا
 ۱۱۹۲۴- با تو بفرستیم اسرائیلیان
- نسبتش دادند بر اقبال خویش
 باشد از عادات جاری نی ز حق
 این بود گفتند از موسی به‌ما
 نزد حق است آن نه از موسی و غیر^۲
 از خدا بر خلق پی در پی رسد
 چون نبردند از بهار جان، ببری
 هر چه آری «آیت» از قحط و عنا
 هم بود اظهار آنها جایزت
 بر تو هرگز نگریم از سحر خام
 ما بر ایشان بهر آثار و نشان
 چون مطریا سیل در هنگام خوف
 یا که طاعون یا که دیگر هایل^۵
 هم چنین قُمَّل^۶ که بُدشان سجن^۷ و قَسَح^۸
 یا کینه یا مورچه در دفتر است
 در طعم و جامه‌های خوابشان
 داشت طعم و رنگ خون در انقلاب
 که مُفَصَّل^{۱۲} شد بر ایشان هر کجا
 ز آن که می‌بودند قومی بس عنود
 سوی «موسی» می‌دویدند از نیاز
 شرط می‌کردند کایمان آورند
 می‌فزودندی به‌طفیان و ستم
 سوی موسی می‌نمودندی ایاب^{۱۳}
 ربِّ خود را تا شود رفع بلا
 که نماید دعوت را مستجاب
 بر تو ایمان آوریم از صدق، ما
 تا ببری هر جا که خواهی‌شان عیان



۱- تَطْيِرُ: چون اعراب به خیلی چیزها از جمله «طیور» تَفَالٌ می‌زدند کلماتی از ماده «ط ی ر» اشتقاق کردند که معنای تَفَالٌ بدهد. تَطْيِرٌ به معنی فال بد گرفتن و فال گرفتن به مرغ است و طائر هم به معنی آن چیزی است که به آن فال می‌گیرند و بهره‌ای از شرّ و شامت (بد فالی). (از جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۲- مفهوم بیت ۱۱۹۰۲ ← بهره‌ای که قوم فرعون از شر و بدفالی دارند یعنی عذابی که خداوند برایشان تهیه دیده نزد خداست نه نزد موسی و دیگران. اما بیشتر آنها از این عذاب غافل‌اند و خیال می‌کنند اثری از گناهان و جنایاتشان باقی نمی‌ماند. (از جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۳- طوفان: به گفتهٔ راغب، هر حادثه‌ای که انسان را احاطه کند. اصل آن ماده ط - و - ف است که به معنای طواف و دور زدن است اما بیشتر در مورد آب به کار می‌رود مثل باران یا سیل. همچنین آن را بیماری طاعون و وبا و نیز آبله دانسته‌اند و از پیامبر (ص) نقل است که آن را به معنی موت (مرگ) بیان فرموده‌اند.

۴- مَوَاشِي: (جمع ماشية)؛ ستور و چهار پایان به خصوص شتر گاو و گوسفند.

۵- هَايِلَه: ترسناک، هولناک.

۶- قُمَّلٌ: مورچهٔ خُرد، ملخ بدون پر، کرمی کوچک مثل کنه، مگس ریز، شپش.

۷- سَبْجُنٌ: زندان، بازداشت.

۸- قَفْحٌ: دام، تله.

۹- جَرَادٌ: ملخ.

۱۰- ضَفَادِعٌ: قورباغه.

۱۱- ذَمٌ: خون.

۱۲- مُفْصَلٌ: منظور از مُفْصَلَات در آیه ۱۳۳ این است که نزول آیات بر قوم فرعون به طور جدا جدا در موقع مناسب صورت می‌گرفته است.

۱۳- اِيَابٌ: بازگشت توبه.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ آجَلٍ

ز سر آنها

پس چون بلا را تا زمانی که

منعده شدند ایمان آوردند



هَمَّ بِالْغَوَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُشُونَ

ز لرغ کردیم باز بجان را شکستند (۱۳۵)

۱۳۵

- | | | |
|--------|--------------------------------|------------------------------|
| ۱۱۹۲۵- | کشف پس کردیم چون زایشان عذاب | بر دعای موسی صاحب کتاب |
| ۱۱۹۲۶- | تا زمانی که رسند ایشان بر آن | موت یا هنگام دیگر زامتحان |
| ۱۱۹۲۷- | بی توقف پس شکستندی عهد | تا دگر ره امتحانی رخ نمود |
| ۱۱۹۲۸- | هست مروی آنکه موسی بیست سال | بود با فرعونیان اندر جدال |
| ۱۱۹۲۹- | ز آن زمان که ساحران را کرد پست | داد مر فرعون و قومش را شکست |
| ۱۱۹۳۰- | یک نفر ناورد ایمان ز آن گروه | بودشان گویی که دل از سنگ کوه |



۱- عذاب‌هایی که خداوند بر فرعونیان نازل می‌کرد هر بار با درخواست آنان از موسی که از خدایت بخواه این عذاب را از سر ما بردارد و اگر چنین کنی به تو ایمان می‌آوریم و بنی اسرائیل را از زندان‌ها رها می‌کنیم و یا تو روانه می‌سازیم، با دعای موسی برطرف می‌شد اما آنها به وعده خود وفا نمی‌کردند و ایمان نمی‌آوردند.

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ
 ما عذبنا اولاد نفاقم کنندیم و آنها را به دریا

فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٣٦﴾
 غرق کردند تا اینکه آیات ما را تکذیب کرده و از آن غفلت نمودند (۱۳۶)

وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ
 و ما یزنه این را که بر مویزها را و ترازوی می داشتند و از شرق

الْأَرْضِ وَمَعَارِبِهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ
 و مغرب زمین با برکت (مشرق و مغرب) گردیدیم و آن سخن و وعده

الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانُوا
 بخوبی خدای تو بر بنی اسرائیل لعنت یافت به پلایش صبری که در عهدش کردند و آنچه را

يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾
 فرعون و قومش می ساختند و می تراشیدند از سازه و عمارت و کامهای با عظمت (ویران نمودیم) (۱۳۷)

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكِفُونَ عَلَىٰ
 و از بنی اسرائیل را از دریا به ساحل رسانیدیم و آن قوم که بر پرشش بیان خود متوقف بودند

أَصْنَامِهِمْ قَالُوا يَا مَوْسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ
 و عورتها گفتند ای موسی برای ما خدایی مثل خدایان که این بت پرستان داشت مقرر کن

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿١٣٨﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ مَتَّبِعُوا هِمَّ فِيهِ وَبَاطِلٌ
 موسی گفت شما سخت مردم نادانی هستید (۱۳۸) خدا می که این صحبت بت پرستان داشت فارغ

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٩﴾ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا
 و این و کار خدایان باطل و تبه است (۱۳۹) موسی گفت: آیا غیر خدا را برای شما به خدایان طلب

وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٤٠﴾ وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ
 در موردی که خداست که شما را بر عالیشان برتری و عبادت بخشید (۱۴۰) و ایذ آوردیم شما را از

مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ
 جنگ فرعونان لعنت دارانیم که شما را سخت به عذاب و شکنجه می داشتند و کشتار می کردند

أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنَ
 و زنان را زنده به استیارت و عسکرایی می داشتند و این شما را از جانب خدا امتحان

رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾ وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً
 و شب بارگن بود (۱۴۱) و ما با موسی بی شب وعده کردیم

وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرَةِ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ وَقَالَ
 و ده شب دیگر بر آن افزودیم تا آنکه زمان وعده پروردگارش به چهل شب تکمیل شد و موسی

مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ
 به برادر خود هارون گفت: تو اکنون جانشین من در قوم من باش و راه صلاح پیش گیر و راه

سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾ وَرَأَىٰ لُوطُ بَنِي إِسْرَائِيلَ
 راه اهل فساد میباش (۱۴۲) و لوط بنی اسرائیل

- غـرقشان کردیم در یـم باالثـمام ^{۱۳۶} ۱۱۹۳۱- زان جماعت پس کشیدیم انتقام
- حمل کردند آن گروه بی فروغ ۱۱۹۳۲- زان‌که آیت‌های ما را بر دروغ
- وز عذابـی کآید ایشان را به بر ۱۱۹۳۳- زان‌که بودند از مآلش بی خبر
- گفته‌ایم و بعد از آن گویم هم ۱۱۹۳۴- شرح غرفه گشتن ایشان به‌یم
- ارض را مـیراث از حکـم قضا ^{۱۳۷} ۱۱۹۳۵- بر ضعیفان هم‌چنین دادیم ما
- بر گروه قبطیان بودند و پست ۱۱۹۳۶- یعنی اسرائیلیان که زیر دست
- وارث ایشان بر زمین گشتند و شاه ۱۱۹۳۷- چون‌که شد فرعون و اتباعش تباه
- در تصـرف آمد ایشان را تمام ۱۱۹۳۸- شرق‌ها و غرب‌ها^۱ از ارض شام
- که شدند آن قوم غالب در زمین ۱۱۹۳۹- یا زشرق و غرب باشد قصد این
- نـازل است از اهـتمام انبیا ۱۱۹۴۰- آن زمینی کاندرا آن برکات ما
- تـعمت و ارزانی اندر وی پس است ۱۱۹۴۱- و آن زمین شام و بیت المقدس است
- آل «اسرائیل» را نیکو و تمام ^۲ ۱۱۹۴۲- وعده پروردگارت شد تمام
- بر مکاره همچو بحر و همچو کوه ۱۱۹۴۳- از ره صبری که کردند آن گروه
- که بُد آنها را به «فرعون» انتساب ۱۱۹۴۴- هم نمودیم آن منازل را خراب
- که بُد از فرعونیان افراخته ۱۱۹۴۵- و آن حصار و کوشک‌های ساخته
- قصرها و کساخ‌های پس بلند ۱۱۹۴۶- آن عمارت‌های عالی و ارجمند
- تاک‌ها از چوب و نی افراشته ۱۱۹۴۷- و آن چه بسود از بساخ‌های کاشته
- تا زحمال مشکران نآید ملول ۱۱۹۴۸- ذکر این‌ها می‌کند حق بر رسول
- گیتی از نخوت برآنها تنگ بود ۱۱۹۴۹- زان‌که ایشان را هم این فرهنگ بود
- از یـم و بشکـافتیم آن نیل را ^{۱۳۸} ۱۱۹۵۰- بگذرانیدیم آل «اسرائیل» را
- که به بت بودند شاغل روز و شب ۱۱۹۵۱- چون به‌قومی برگزشتند از عرب
- بر بتان بهر پرستش از پسند ۱۱۹۵۲- «یَفْکُفُّونَ»^۳ یعنی اقامت می‌کنند
- که پرستیدند قومی بی‌خبر ۱۱۹۵۳- گفته‌اند آن بُد تماثیل بقر
- بهر ما می‌ساز تماثالی چنان ۱۱۹۵۴- مریه‌موسی قوم گفتند آن زمان

- ۱۱۹۵۵- بر پرستش تا که داریم آن نگاه
- ۱۱۹۵۶- گفت موسی خود شما ورزید جهل
- ۱۱۹۵۷- می‌کنید اعنی توهم در نهان
- ۱۱۹۵۸- این گروه بت پرستان زاشتراک^۴
- ۱۱۹۵۹- بر هر آنچه در وی انداز آزمون^{۱۳۹}
- ۱۱۹۶۰- دین ایشان زود گردد خوار و پست
- ۱۱۹۶۱- باطل است و زایل آنچه می‌کنند
- ۱۱۹۶۲- گفت روزی مر علی را یک جهود
- ۱۱۹۶۳- تا به دین خود نکردید اختلاف
- ۱۱۹۶۴- بود در تفسیر قولش گفتگو
- ۱۱۹۶۵- مر شما را خشک لیک از بحر، با
- ۱۱۹۶۶- از تو خواهیم اینکه رسم دین کنی
- ۱۱۹۶۷- هم چنان که بت پرستان در نظر
- ۱۱۹۶۸- گفت موسی من کنم آیا طلب^{۱۴۰}
- ۱۱۹۶۹- و آنکهی کو داد تفصیل از یقین
- ۱۱۹۷۰- یاد آرید آنکه برهاندیم ما^{۱۴۱}
- ۱۱۹۷۱- که شما را می‌چشانند از عذاب
- ۱۱۹۷۲- بهر قطع نسل و افنای وجود
- ۱۱۹۷۳- و آن زنان را زنده می‌بگذاشتند
- ۱۱۹۷۴- وین بلایی بر شما بود آشکار
- ۱۱۹۷۵- هم نجات از قومتان بُد نعمتی
- ۱۱۹۷۶- وعده موسی قوم خود را داده بود
- ۱۱۹۷۷- گشت چون فرعون مستغرق در آب
- ۱۱۹۷۸- وحی بر وی شد پس از رَبِّ الانام^{۱۴۲}
- آن چنان که هست ایشان را اله
- کاین پرستش را همی گیرید سهل
- که عبادت کرد جز حق را توان
- گشته اندر جهل و نادانی هلاک
- حق تعالی زودشان سازد نگون
- وین بتان بر دست ما خواهد شکست
- از عبادت‌ها بر اصنام نژند
- دفین پیغمبر نکردید از عهد
- گفت از و کردیم نی در او خلاف
- نی که در پیغمبری و احکام او
- نبا شده گفتید با موسی که ما
- مر خدایان بهر ما تعیین کنی^۵
- بهر خود سازند اله از چوب و زر
- بهرتان معبودی الا ذات رب؟
- مر شما را بر تمام عالمین
- مر شما را ز «آل فرعون» دغا
- رنج و سختی وین بود «سوءالعذاب»
- آن پسر هاتان بکشند از وجود
- که از ایشان چشم خدمت داشتند
- بس «عظیم» از جانب پروردگار
- از پس رنج فراوان راحتی
- کآورد از حق کتابی با نمود
- خواست موسی تا فرستد حق کتاب^۶
- تا که گیرد روزه سی روز تمام^۷

۱۱۹۷۹- پس به‌طور آ، با تو تا گویم سخن	بوی ناخوش آیدش دید از دهن
۱۱۹۸۰- کرد مسواک از پی سی روز و رفت	گفت صائم باش هم ده روز زقت ^۸
۱۱۹۸۱- از تو بوی روزه آن مسواک برد	آنچه بود از مشک بهتر، پاک برد ^۹
۱۱۹۸۲- گفت زآن دادیم وعده بر کتاب	از پس سی شب به‌موسی در خطاب
۱۱۹۸۳- بود آن ذیقعه از روی کلام	بر ده دیگر به ذی حج شد تمام
۱۱۹۸۴- پس شد آن «میقات او» در «اربعین» ^{۱۰}	تمام از پروردگار عقل و دین
۱۱۹۸۵- گشت سورات اندر آن ده روز بعد	هم به‌موسی نازل از میثاق و وعد
۱۱۹۸۶- گفت موسی بر برادر را که من	می‌روم بر طور زامر ذوالمین ^{۱۱}
۱۱۹۸۷- تا در آن میقات ^{۱۲} از پروردگار	بر من آید آن کتاب نامدار
۱۱۹۸۸- تو زمن در قوم من شو جانشین	امر ایشان بر صلاح آر ای امین
۱۱۹۸۹- پیروی ناور به‌راه مفسدان	کان تو را بر عقل و دین دارد زیان ^{۱۳}



۱- شرق‌ها به معنی نواحی فلسطین و قدس و شام و غرب‌ها به معنی سرزمین مصر است.
 ۲- منظور این است که به ملک و سلطنت رسانیدن بنی‌اسرائیل و هلاک کردن دشمنان آنها بر وفق قضای حتمی خداوند بوده که «تمام شدن کلمه» (ثُمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى... در آیه ۱۳۷) به معنی خارج شدن آن از مرحله قوه و استعداد به مرحله فعلیت و وقوع است که جهت و علت تمام شدن کلمه پروردگار در خصوص داستان بنی اسرائیل صبر ایشان بوده و لذا فرمود: «بِمَا صَبَرُوا».

۳- يَعْكُفُونَ: مقیم نشسته بودند. (بنی اسرائیل چون از دریا که به معجزه الهی بر ایشان شکافته شده بود و فرعونیان را غرق نموده بود باز گشتند به دهی فرود آمدند که قوم آن عمالقه بودند که بت پرست بودند و تمثال‌هایی از گاو ساخته بودند و آنها را می‌پرستیدند و اصل گوساله پرستی از اینجا برخاست. بنی اسرائیل هم چون آنها را چنان دیدند از موسی خواستند تمثال و بتی نظیر آن برایشان بسازد تا بپرستند.

۴- اشتراک: شرک.

۵- مفهوم ابیات ۱۱۹۶۲ تا ۱۱۹۶۶ «راس الجالوت» (رئیس یهود و رئیس کسانی که جلای وطن کردند به بیت المقدس) به امام علی (ع) عرض کرد: شما مسلمانان بیش از سی سال از رحلت پیغمبرتان نگذشته بود که به جان هم افتاده و به روی یکدیگر شمشیر کشیدید! حضرت در جواب فرمود شما هنوز پاهایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیغمبرتان موسی (ع) گفتید اجعل لنا الهأ کما لهم إلهة (آیه ۱۳۸ سوره اعراف)؛ و در واقع در تفسیر گفته‌های پیامبر (ص) اختلاف ایجاد شد نه اینکه از اساس و در پیغمبری او و احکام الهی که آورده بود اما شما هنوز پایتان از آب دریایی که به امر خداوند برایتان شکافته شد و به سلامت از آن عبور کردید خشک نشده بود از موسی طلب دین جدید و تعیین خدا و بت نمودید تا آن را پرستش نمایید.

۶- پس از غرق شدن فرعون موسی از خداوند کتاب آسمانی خواست تا دستورات الهی را بر مردم ابلاغ نماید.

۷- خداوند به موسی وعده داد که سی شب خود را بپایاید و ریاضت کند. گفته‌اند سی شبانه روز پیوسته در روزه بود و چنین گفته‌اند که در ماه ذی القعدة بود و چه عزیز است وعده دادن در دوستی! و چه بزرگوار است نشستن به وعده گاه دوستی! (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۸- زفت: محکم، استوار، کامل.

۹- مفهوم ابیات ۱۱۹۷۹ تا آخر ۱۱۹۸۱ «موسی، سی روز روزه داشت. از ناخوردن بوی دهان وی متغیر گشت. به چوب خروب مسواک کرد تا آن بوی دهان وی تغییر نمود. فرشتگان گفتند ای موسی از دهان تو بوی مشک می‌دمید اکنون به تباہ بپردی به مسواک. پس رب العالمین ده روز دیگر او را روزه فرمود و گفت بدان که در نزد من بوی دهان روزه دار بهتر از رایحه مشک است.» (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۱۰- و چون موسی را علیه السلام استحقاق استماع کلام بی‌واسطه کرامت می‌کردند به خلوت اربعین فرمودند و عدد اربعین را خاصیتی است در استکمال چیزها که اعداد دیگر را نیست. چنان‌که در حدیث صحیح آمده است «إِنَّ خَلْقَ أَحَدِكُمْ تَجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يَكُونُ عِلْقَةً مِثْلَ ذَلِكِ» و پیامبر (ص) ظهور چشمه‌های حکمت از دل بر زبان به اختصاص اخلاص «اربعین صباها» فرموده است و حکمت در معنی اربعین یکی آن است که طلسم آب و گل آدم

را بر روی روحانیت او به چهل شبانه روز بستند که «خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً» آن طلسم را چهل بند ساختند لاجرم جز به کلید طلسم گشای چهل دندانۀ اخلاص عبودیت «اربعین صباحاً» آن طلسم نمی‌توان گشود و آب رحمت از دریای روحانیت که در زیرزمین بشریت است به سرچشمه بیابان زبان جز به تیشه اخلاص چهل شبانروزه نمی‌توان رسانید که «من اخلص لله اربعین صباحاً ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (هر که خود را برای خدا چهل روز خالص سازد چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می‌شود).

و در جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [...چه شیرین است خلف وعده در مذهب دوستی! وعده واپس داشتن و روزها در پیش وعده افکندن نپسندیده‌اند الا در مذهب دوستی که در دوستی بی وفایی عین وفاست و ناز دوستی. نبینی که رَبِّ الْعَالَمِينَ با موسی کلیم این معامله کرده او را سی روز وعده داد چون به سر وعده رسید ده روز دیگر در افزود؟ از آن در افزود که موسی در آن خوش می‌بود. موسی آن سی روز «سرمایه» شمرد و این ده روز «سود». موسی (ع) در این سفر سی روز در انتظار بماند که طعام و شرابش یاد نیامد و از گرسنگی خبر نداشت از آن که محمول حق بود در سفر کرامت، در انتظار مناجات. باز در سفر اول که او را به طلب علمی بر «خضر» فرستادند یک نیم روز در گرسنگی طاقت نداشت و می‌گفت: «آتِنَا غَدَائِنَا» (بیاور چاشت ما را) (سوره کهف، آیه ۶۲): از آن که سفر تأدیب و مشقّت بود و در بدایت روش بود متحماً محمولاً. از رنج خود خبر داشت که با «خود» بود، و از گرسنگی نشان دید که در راه خلق بود].

۱۱ - [چون موسی قصد مناجات حق داشت هارون را در قوم بگذاشت و تنها رفت که در دوستی مشارکت نیست و صفت دوستان در راه دوستی جز تنهایی و یکتایی نیست:

گر مشغله‌ای نداری و تنهایی با ما به وفا در آ که ما راشایی

پس چون به فرعون می‌شد، صحبت هارون بخواست و گفت (أَشْرِكُ فِي أَمْرِي) از آن که رفتن به خلق بود و با خلق همه وحشت است و نفرت و در کشش بار وحشت نگریزد از رفیق و صحبت. [از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار].

۱۲ - میقات: تقریباً به معنی «وقت» است و فرق آن دو به طوری که صاحب مجمع‌البیان گفته این است که میقات آن وقت معین و محدودی است که بناست در آن وقت عملی انجام شود به

خلاف وقت که به معنای زمان و مقدار زمانی هر چیز است و لذا در حج می گویند: میقات های حج یعنی آن مواضعی که برای بستن احرام معین شده است. میقات هم چنین به معنی وعده گاه نیز هست.

۱۳ - موسی برادرش هارون را امر به اصلاح و اجتناب از پیروی روش اهل فساد می کند، حال آن که هارون (ع) خود پیغمبری مرسل و معصوم از معصیت و پیروی اهل فساد بوده و قطعاً موسی بهتر از هر کس به مقام برادرش عارف بوده، پس قطعاً مقصود آن حضرت از این کلام نهی هارون از کفر و معصیت نبوده بلکه مقصودش این بوده است که هارون در اداره امور مردم به صواب بدید و آراء مفسدین ایشان گوش نکند. مفسران گفته اند: موسی خویشتن را طهارت داد و جامه را نظافت و به قصد میعادى که داشت بیرون شد و به جانب طور سینا روانه گشت.



وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ

و چون آن قوم تقاضای دیدن خدا کردند موسی (با هفتاد نفر بزرگان قومش که انتخاب شده بودند)

رَبُّهُ، قَالَ رَبِّ ارِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِيكَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ

وقت معین بدو وعده گاه ما آمد و خدایش را وی سخن گفت، موسی این تقاضای جاهلانه فرمود (خود) عرض کرد که خدا یا خود را پس آن شاکرینا که جمال تو را مشاهده کنیم.

إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ، فَسَوْفَ نَرِيكَ فَلَمَّا تَجَلَّى

خدا در پایه او فرمود که مرا آنجا بنظر خواهی دید و لیکن به کوه بنگر، اگر کوه خود را بدان صلابت، هنگام تجلی) به جای خود برقرار ماندن تو نیز مرا خواهی دید. پس آن گاه

رَبُّهُ، لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ

که تجلی خدایش بر کوه تابش کرد کوه را مانند کوه متلاشی ساخت و موسی بی هوش افتاد سپس که به هوش آمد عرض کرد: خدا با تو متر و برتری از تو فرستاد و حسن

قَالَ سُبْحَانَكَ رَبُّهُ رَبُّنَا رَبُّكَ وَنَا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ

جسمانی از چنین اندیشه) به درگاه تو توبه کردم (ومن) از قوم خود) اول کسی هستم که (به تو) تضرع ذات پاک تو از هر آلائش جسمانی ایمان دارم. (۱۴۳)

قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي

خدا فرمود ای موسی من تو را به مقام پیام رسان خود و همچنین خویش بر سایر مردم برگزیدم.

فَخُذْ مَاءً آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ

پس آنچه را که به تو دادم کاملاً فراگیر و از شکر گزاران باش. (۱۴۴)

- «موسی» آمد گسفت حق بیا وی سخن
 ۱۱۹۹۰- و آن که در میقات با هفتاد تن^{۱۲۳}
- تسا چهل روز او کلام بس مفید
 ۱۱۹۹۱- این چنین گویند کز حق می‌شنید
- نکته‌ها بشنید در نظم و حساب^۱
 ۱۱۹۹۲- ثانود الف از حق او اندر خطاب
- رازها گردد عیان بر مرد دین^۲
 ۱۱۹۹۳- وین عجب نبود که اندر اربعین
- بسرّ وحدت^۳ سازدش حق مُنجلی^۴
 ۱۱۹۹۴- خاصه گر باشد پیمبر یا ولی
- در مقام کشف^۶ اسماء و صفات
 ۱۱۹۹۵- آن تکلم باشد او را واردات^۵
- تسا چه باشد سیر او واندازه اش
 ۱۱۹۹۶- هر دم آید وارداتی تازه‌اش
- کرده‌ام تحقیق این معنی تمام^۷
 ۱۱۹۹۷- در بیان «عَلَّمَ الاسما» به نام
- باشدش از عَلَّمَ الاسما نشان
 ۱۱۹۹۸- هر بنی آدم که دارد عقل و جان
- کشف سازد حق بر او اسرار او
 ۱۱۹۹۹- از پدر^۸ آموخت چون رفتار او
- پای تا سر انکسار^{۱۰} و درد بود
 ۱۲۰۰۰- آدم اندر عشق و توبت^۹ فرد بود
- چون درستی^{۱۲} دیده بود اندر شکست
 ۱۲۰۰۱- «رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا»^{۱۱} گفت ورست
- آدم و آدم نشان را سرفراز
 ۱۲۰۰۲- ز آن تضرع کرد آن دانای راز
- ز آن که بس در حُبّ خود دیدش غیور
 ۱۲۰۰۳- حق تکلم کرد با موسی به‌طور
- طور را بگرفت ظلمت بالتمام
 ۱۲۰۰۴- چون که با او خواست آید در کلام
- رفت کثرت^{۱۳} جان به‌حق نزدیک شد
 ۱۲۰۰۵- هفت فرسخ دور او تاریک شد
- رستگيِ جان ز قید مساوست
 ۱۲۰۰۶- ظلمت اردانی اشارت بر فناست^{۱۴}
- چون شد از افعال مطلق سوی عین
 ۱۲۰۰۷- دور از وی گسفت گردد کاتبین
- هر چه هست از فعل نیک و فعل بد
 ۱۲۰۰۸- می‌نویسند آن دو کاتب در سند
- نیست کاتب را در آن احوال دست^{۱۵}
 ۱۲۰۰۹- در فنا مرد ره از افعال رست
- کس نماند او را به چشم اندر عیان
 ۱۲۰۱۰- غیر آن روحانیان و عرشیان
- از کَفَش سر رشته آداب شد
 ۱۲۰۱۱- ز آن تجلی^{۱۶} جان او بی‌تاب شد
- گشت پس بر کشف ذاتی^{۱۸} ملتمس^{۱۹}
 ۱۲۰۱۲- وصفش اندر وصف حق شد مُنْطَمَس^{۱۷}
- حرص عاشق بر نقای باقی^{۲۰} است
 ۱۲۰۱۳- «رَبِّ أَرْنِي» گفتن از مشتاقی است

- ۱۲۰۱۴- نز جسارت بود و نز ترکی ادب
- ۱۲۰۱۵- گفت بنما روی تا بینم تو را
- ۱۲۰۱۶- تا تو از خود با خیر در نیستی
- ۱۲۰۱۷- واقفی ز آن که تویی تو، من، منم
- ۱۲۰۱۸- تا نگویی کاین طلب جایز نبود
- ۱۲۰۱۹- بود جایز بلکه واجب آن طلب
- ۱۲۰۲۰- گر که مسمومی ز حق تریاق^{۲۴} خواست
- ۱۲۰۲۱- فرقه‌ای گویند بهر رفع لوم
- ۱۲۰۲۲- ورنه جایز نیست بهر انبیا
- ۱۲۰۲۳- چون نمود او این سوال از عشق و تاب
- ۱۲۰۲۴- لیک بنگر سوی کوه استوار
- ۱۲۰۲۵- پس مرا باشد که هم بینی تو زود
- ۱۲۰۲۶- در زمان گردید آن که ریز ریز
- ۱۲۰۲۷- اوفتاده بود بپیش تا در بوم
- ۱۲۰۲۸- بسود آن کوه وجود موسوی
- ۱۲۰۲۹- هم بود ممکن که بینی آن جمال
- ۱۲۰۳۰- کوه اندر جای خود اصلاً نماند
- ۱۲۰۳۱- گشت یکجا فانی از حیث وجود
- ۱۲۰۳۲- گشت باقی بر بسقای کبریا
- ۱۲۰۳۳- پس ز نطق وحدت آمد در سخن
- ۱۲۰۳۴- که توان دیدن تو را غیر از تو کس
- ۱۲۰۳۵- «اَوَّلِ» مؤمن منم در جهر و سر
- ۱۲۰۳۶- اهل صف اول اعنی از رجال
- ۱۲۰۳۷- مردن هفتاد تن کشف از فناست^{۳۰}
- بل بُد از افزونی عشق و طلب
- گفت از طمّس^{۲۱} صفاتی بر ترا
- خلق و حق بینی، در اثنبینی
- مَحْقُ نَبْوِی در وجود ذوالمنم^{۲۲}
- چون به کشف ذات او فایز نبود
- تا مهیا بر وصول آید ز ربّ^{۲۳}
- عیب نبود کو به استحقاق خواست
- که نمود این خواهش او بر میل قوم
- کسه ز حق خواهند چیزی بر خطا^{۲۵}
- لکن ترانی گفت حَقّش در جواب^{۲۶}
- گر که ماند در مکانش بر قرار
- پس تجلی کرد بر کوهی که بود
- و آن کلیم افتاد بی هوش و تمیز
- هم بمردند آن که با او بُد ز قوم^{۲۷}
- گفت بین گر ماند آن بر جا جوی،
- وین بود تعلیق بر امری محال
- رفت از خود هستی موسی نماند
- پس چو باز آمد به هوش اندر شهود
- آن بقایی کش ز پی نبود فنا^{۲۸}
- گفت ز آن باشی تو پاک ای ذوالمنن
- من به سویت بازگشتم این نفس
- بر بزرگی و جلال حق مُقَرّ^{۲۹}
- کاهل توحیدند و ثابت در کمال
- موتوا اِنْ قَبِلَ تَموتوا^{۳۱} گفت راست

۱۲۰۳۸- بعد از آنکه آن فناشان رخ نمود	مر بقایی از پی ایشان را نبود
۱۲۰۳۹- برنگشتند از مقام جمع راز	سوی مُسَلک فرق و کون امتیاز
۱۲۰۴۰- تا گه موت طبیعی روز و شب	مات و مستغرق بُدند از نور رُب
۱۲۰۴۱- کآن تَجَلّی بود اسباب کمال	کی شود باعث به موت و ضعف حال ^{۳۲}
۱۲۰۴۲- هر مرضی یافت صحت ز آن ظهور	گشت شیرین آب‌های تلخ و شور
۱۲۰۴۳- هر زمین شوره زاری شد چمن	رست هر محبوسی از بسند یخن
۱۲۰۴۴- پس چرا آن طالبان رویتش	مرده باشند از فروغ طلعتش؟
۱۲۰۴۵- پس به «موسی» گفت خلاق جهان ^{۱۴۴}	برگزیدم من تو را بر مردمان ^{۳۳}
۱۲۰۴۶- بر پیام و بر کلام خود تمام	پس بگیر آن را عمل کن در مقام
۱۲۰۴۷- آنچه دادم بر تو از تنزیل و وحی	میرسان آن را به خلق از امر و نهی
۱۲۰۴۸- پس تو باش از شاکران نعمتم	شکر گو بسا شاکران در حضرتم
۱۲۰۴۹- آن کسان که برگزیدم در مقام	هر یک ایشان را از اخیار و کرام



۱- [از پیامبر (ص) نقل است که فرمود: الله در آن مقام با موسی به هفتاد لغت سخن گفت که هیچ لغت به آن دیگر مانند نبود. و در دُرّ منثور است که: بزاز و ابن ابی حاتم و ابو نعیم در کتاب «حلیه» و بیهقی در کتاب اسما و صفات از جابر روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا(ص) فرمود: وقتی خدای تعالی در میقات با موسی سخن گفت نحوه سخنش عینه آن نحوه سخنی بود که در روز اول بعثتش با او سخن گفته بود و موسی چون چنین دید پرسید: پروردگارا آیا این کلامی است که قبلاً آن را با من در میان نهادی؟ خداوند فرمود: ای موسی من با تو با نیروی ده هزار زبان حرف زدم و مرا نیروی تمامی زبان‌ها بلکه از آن هم بیشتر است. پس وقتی به سوی بنی اسرائیل بازگشت از او پرسیدند کلام رحمان را چگونه یافتی برای ما توصیف کن. گفت: شما توانایی درک آن را ندارید. این قدر می‌توانم بگویم که دلنشین‌ترین صوت صاعقه‌هایی که شنیده‌اید شبیه به آن است و لکن باز هم آن نیست. البته معنای تکلم خدا با موسی (ع) این است که خداوند اتصال و ارتباط خاصی بین موسی و عالم

غیب برقرار نمود که با دیدن بعضی مخلوقات به آن معنایی که مراد اوست منتقل می‌شده است. البته ممکن هم هست این انتقال مقارن با شنیدن صوت‌هایی بوده که خداوند آن را در خارج و یا در گوش او ایجاد کرده و مقصود از کلام خدا خطاب‌هایی است که خداوند بدون واسطه فرشته به موسی (ع) نموده و به عبارت دیگر آن چیزی که به وسیله آن مکنون غیب برای آن‌جناب کشف شده نه کلام معمولی دایر در میان ما آدمیان زیرا تکلم میان آدمیان مستلزم این است که متکلم دارای جسم باشد و خداوند سبحان منزّه است از این‌که دارای جسم باشد و نیز در قرآن بیان نشده که موسی از خدا پرسید آیا این صدا از توست و از حکایت قرآن بر می‌آید که موسی به محض شنیدن آن کلام یقین کرده که کلام، کلام خداوند است هم‌چنان‌که در سایر اقسام وحی نیز انبیا علیهم السلام بلادرنگ یقین می‌کرده‌اند که پیغام از ناحیه خداست، پس به‌طور قطع در این موارد ارتباط خاصی هست که ذهن شنونده بدون هیچ تردید از الفاظ منتقل به معنا می‌شود و حکم می‌کند که این معنا را خداوند اراده کرده است.] (به اختصار و با کمی تغییر از جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان).

در مرصاد العباد است که: [هر چه از پس حجب آید به واسطه آید، اگر چه بعضی چنان نماید که بی واسطه است چنان‌که موسی بی واسطه کلام می‌شنید و به حقیقت بی واسطه نبود. گاه «شجر» واسطه بود که: «من الشَّجَرَةَ أَنْ يَأْتِيَنَّكَ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سوره قصص، آیه ۳۰) (از درخت به موسی ندا رسید که ای موسی منم خدا که پروردگار عالمیانم) و گاه ندا و صوت که: «...تُؤَدِّي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ...» (ندا به موسی رسید از جانب راست وادی ایمن...): (سوره قصص، آیه ۳۰) و تفصیل این هر کس فهم نکند. و معلوم بادا که کلام حق بی حرف و صوت و نداست اما موسی به واسطه حروف و صوت و ندا توانست شنود و اگر بی واسطه توانستی شنود او را حواله به صحبت خضر (ع) نکردندی تا به مصقل «...إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» (تو هرگز نتوانی با من صبر و شکیبایی کنی): (سوره کهف آیات ۶۷، ۷۲، ۷۵) بقایای آثار صفات انسانی از آینه دل موسی محو کند...].

۲ - توضیح شماره ۹ زیرنویس مربوط به ابیات ۱۱۹۷۹ تا آخر ۱۱۹۸۱

۳ - وحدت: [«حَدَثٌ» (*).]

۴ - مُنْجَلِي: روشن، آشکار.

۵ - واردات: (جمع وارد)؛ وارد، افاضه حق تعالی است و آن است که از عنایت الهی حالی یا خطابی بر دل سالک فرود آید و او را به خود مشغول نماید. شیخ ابی نصر طوسی در کتاب اللّمع آورده است که نخست، با دی بر قلب در آید و چون قوت گرفت «وارد» باشد و وارد بر دل دست تصرف اندازد و آن را مستغرق دارد. دکتر احسان الله علی استخری در کتاب اصول تصوّف چنین سروده است:

هر چه از حق می‌رسد مهمان توست	ارمغان حضرت جانان توست
جلوه احسان آن مولاستی	در افاضت رند و بی پرواستی
دلنوازی‌ها کند آن دلربا	عشق‌بازی‌ها نماید از وفا
ورنه با خاکی چه سازد نور پاک	در مصاف نور چبود تیره خاک
زره کو؟ خورشید انور از کجا؟	نسبتی نبود سمک را با سما!
لیک لطف وجود و احسانش همی	دستگیری‌ها کند از آدمی
از کرم بر سفره الطاف خود	بیدلی را میزبان گردد صمد
جلوه‌ها بخشاید و دل خون کند	مصلحت اندیش را مجنون کند
این عجب‌تر بین که از احسان او	خون دل، دل می‌خورد بر خوان او
هیبت آن «وارد» غیبی چنین	عشق‌بازان را فکند بر زمین
جام سنگین است و می‌مردافکن است	جلوه‌ای بس قاهر و شیراوژن است
چون مکرر گردد و جلوه دگر	بلکه صدها جلوه گردد جلوه‌گر
انس آید خوش خوش و هیبت رود	ذوق وصل او به جان غالب شود
«واردی» آید که نبود غیر او	«كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»
قرب حاصل آید و ره طی شود	ساقی و خمار و ساغر، می شود
«وارد» وحدت نشان گردد عیان	این نشان باشد زیار بی نشان

۶ - کشف: مکاشفه را گویند و مکاشفه آن است که سرجان سالک رو به درگاه نهد و حضرت حق به رحمت بی غایت خود احسان فرماید و سالک از حجاب علمی بگذرد و به

شهود مشاهد الهیه امتیاز یابد و به تجلیات اسماء الهیه جلا پذیرد. مکاشفه در ابتدا گاه به گاه باشد ولی چون از شائبه خودبینی بگذرد دوام گیرد و رنگ ثبات پذیرد. پس از جلوه علمی بگذرد و این حجاب را بر برد (که علم پرده معلوم است زیرا علم صورتی است از معلوم نه عین و حقیقت آن) از تجلی حالی که به مناسبت حال یا واردی روی نماید عبور کند، به جلوه عینی فائز شود و به زیارت عین جمال مطلوب جانی تازه یابد و مجلای جلوات صفات حق گردد. حال سالک در این مشهد به وادی مشاهده انجامد. (از کتاب «اصول تصوّف»).

۷ - توضیح شماره ۴ زیرنویس بیت ۴۸۹

۸ - منظور از پدر، آدم (ع) است که عَلَمُ الاسماء بود زیرا که خداوند حقیقت و اسرار پدیده‌ها و کیفیات و هوّیات موجودات را به او شناسانیده بود.

۹ - توبت: توبه.

۱۰ - انکسار: شکستگی، فروتنی، تواضع و خضوع و عجز.

۱۱ - سوره اعراف، آیه ۲۳

۱۲ - درستی: حقیقت، صحت، کمال.

۱۳ - کثرت: [«کثرت» (*) و «فرق» (تفرقه) (*)].

۱۴ - برای درک مفهوم بیت ۱۲۰۰۶ به «مشاهدات انوار و مراتب آن» (*) و نیز «فنا» (*) مراجعه فرمایید.

۱۵ - مفهوم بیت ۱۲۲۰۷ - وقتی سالک به مقام فنا که سقوط او صاف مذمومه است می‌رسد و به علم یقینی در می‌یابد که حق تعالی عین وجود است و جز او همه چیز عدم مطلق است و به مقام بی‌خودی و عدم استشعار به وجود خویش به واسطه جمع شدن همه قوای نفس در خدا، یعنی استغراق در مشاهده صفات الوهیت و از کار باز ماندن عقل و شعور و اعمال و حالات ذهنی می‌رسد و به اخلاق الهی باقی می‌گردد و همان‌گونه که می‌دانیم در مقام «فناء الفنا» که شعور به حال فنا نیز در سالک از بین می‌رود و محو در مشاهده ذات الوهیت می‌گردد و در این مرحله سالک مستعد بقا و دوام در خدا قرار می‌گیرد مسئله منافات داشتن این مقام با رعایت احکام و قوانین شرعی پیش می‌آید اما باید دانست که در اینجا خداوند

خود حافظ اصفیا و مومنان است و مانع آن است که خلاف طاعتی از آنان سربرزند و در نتیجه از این طریق آن گروه که مستغرق و بی‌خود در بحر وحدت گشته‌اند قلم تکلیف بر آنان نیست (چون تکلیف بر عقل است و ایشان مجانین حق‌اند) و در تحت حمایت حضرت حق هستند و مانند آن است که کرام الکاتبین را که نویسنده هر فعل نیک و بد هستند به جهت رستن این فرقه از افعال ظاهری و ادای حقوق شرعی و احکام و قوانین به امور و احوال آنان دستی نباشد. [← «بقا بعد از فناء» (*)؛ «فنا» (*) و «بقاء» (*)] .

۱۶ - تجلی: [← «تجلی» (*)] .

۱۷ - مُنْطَبِس: نیست و نابود و محو شده.

۱۸ - کشف ذاتی: بلندترین مرتبه مکاشفه است و آن مرتبه‌ای است که سالک به جلوه عینی قائل شود و به زیارت عین جمال مطلوب جانی تازه یابد.

۱۹ - | موسی را دو سفر بود: یکی سفر طلب، دیگر سفر طرب. سفر طلب، لیلۃ النار بود که خداوند فرمود: «آنس من جانب الطور ناراً» (موسی آتشی دید از جانب کوه طور)؛ (از سوره قصص، آیه ۲۹) و سفر طرب این بود که «ولما جاء موسی لمیقاتنا» (سوره اعراف، آیه ۱۴۳)؛ موسی آمد از خود بی‌خود گشته سر در سبز خود گم کرده، از جام قدس شراب محبت نوش کرده درد شوق این حدیث در درون وی تکیه زده و از بحار عشق موج «ارنی» برخاسته.

پس چون به حضرت مناجات رسید، مست شراب شوق گشت. سوخته سماع کلام حق شد، آن همه فراموش کرد. نقد و قتش این برآمد که «...رب ارنی أنظر إلیک...» فرشتگان سنگ ملامت در ارادت وی می‌زدند که «یا ابن النساء الحیض! أتطمع أن تری رب العزّة؟ ماللتراب و لیزب الارباب؟! خاکی و آبی را چه رسد که حدیث قدم کند؟ لم یکن ثم کان را چون سزد که وصال لم یزل و لایزال جوید؟! موسی از سر مستی و بی‌خودی به زبان تفرید جواب می‌دهد که: معذورم دارید که من نه به خویشتن اینجا افتادم. نخست او مرا خواست نه من خواستم. دوست بر بالین دیدم که از خواب برخاستم. من به طلب آتش می‌شدم که اصطناع پیش آمد که: «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» (آراستم تو را برای خودم که رسول من شوی)؛ (سوره طه، آیه ۴۱). بی‌خبر بودم که آفتاب تقریب برآمد که: «وَ قَرَّبْنَا نَحْيَا» (نزدیک گردانیدیم او را به مقام

قرب خود): (سوره مریم، آیه ۵۲):

ز اول تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را میساز

فرمان آمد به فرشتگان که: دست از موسی بردارید که آن کس که شراب «واصطنعتک لنفسی» از جام «والقیث علیکم محبۃ منی» خورده باشد عربده کم از این نکند. موسی در آن حقایق مکاشفات، از خم‌خانه لطف، شراب محبت چشید، دلش در هوای فردانیت پیرید. نسیم انس و صلت، از جانب قربت بر جاننش دمید، آتش مهر زبانه زد، صبر از دل بر مید، بی طاقت شد و گفت: «ارنی انظر الیک». (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدۃ‌الابرار).

۲۰ - لقای باقی: ظهور حضرت معشوق، چنان‌که عاشق را یقین شود که اوست.

۲۱ - طمس: رفتن سایر صفات بشریت در صفات انوار ربوبیت و ذهاب رسوم و عادات و صفات بالکلیه در صفات حق تعالی و این انتهای مرتبه است. (منظور بیت ۱۲۰۱۵ این است که آن‌گاه که موسی به خداوند عرض کرد که رب ارنی یعنی خداوند خود را به من بنما که تورا مشاهده کنم خداوند در پاسخ فرمود که تا وقتی به مقام بقا نرسیده‌ای و از فنا نگزشته‌ای مرا مشاهده نتوانی نمود و باید از مرتبه فنا و طمس صفات (فنا) صفات در صفات حق) بالاتر آیی تا لایق مشاهده شوی.

۲۲ - مفهوم ابیات ۱۲۰۱۶ و ۱۲۰۱۷ - تو ای موسی تا وقتی از راه خود آمدی، نبینی ما را. این حدیث به کسی ندهند که از در خود در آید بدان دهند که از خود به در آید. تا وقتی خود و خلق را و حق را می بینی و دویی و اثنینت بر نخاسته و از این نکته که تو، تویی، و من، منم با خبر و آگاهی در ذات من محق (فنا) نشده‌ای و دیدار دست نخواهد داد.

«محق» فنا و وجود عبد است در ذات حق و «محو»، فنا و فعال عبد در ذات حق تعالی و «طمس» فنا و صفات عبد در صفات ذات. (از بحر الحقایق صفی علیشاه). محق بالاتر از محو است زیرا محو از خود اثر نشانه گذارد اما از محق اثر و نشانه هم نماند.

با عشق جمال ما اگر هم نفسی یک حرف بس است اگر بر این در تو کسی
تا با تو تویی توست، درمانرسی درماتو گهی رسی که در ما بررسی
۲۳ - مفهوم ابیات ۱۲۰۱۸ و ۱۲۰۱۹ - نباید گفت که چون موسی قادر به کشف ذات نبود پس

چنین طلبی یعنی گفتن «رَبِّ اَرْنِی» از سوی او جایز نبود بلکه نه تنها جایز بود بلکه واجب نیز بود چرا که از این طریق امکان وصول به حضرت حق فراهم می‌آمد.

البته باید دانست که غرض موسی (ع) از تقاضایی که کرد دیدن حضرت حق به آن معنایی که ما برای آن قائلیم نبوده است و چنین درخواستی لایق مقام رفیع شخصی مثل موسی که یکی از پنج پیامبر اولی‌العزم است نبوده بلکه مقصود او دیدن غیر این دیدن بصری و معمولی بوده است و مراد از این رویت قطعی‌ترین و روشن‌ترین مراحل علم است و تعبیر آن به رویت به جهت مبالغه در روشنی و قطعیت آن است و در واقع این رویت یک نوع درک و شعوری است که با آن حقیقت و ذات هر چیز درک می‌شود بدون به‌کار رفتن چشم و یا فکر در آن و این همان «رویت قلبی» بوده نه بصری که به هر معنا تصور آن بر خدای تعالی محال است و حاشا بر مقام موسی بن عمران که نسبت به ساحت پروردگار خود از یک امر بدیهی بی‌خبر بوده باشد در حالی که او خود مردمی را که برای میقات انتخاب نموده بود به‌خاطر همین که در خواست رویت خدا را کرده بودند سفیه خوانده و به پروردگار عرض کرد: «اتهلکنا بما فعل السفهاء منا» (خداوند! آیا ما را هلاک می‌کنی به‌دست آن‌چه بی‌عقلان ما کردند)؛ (سوره اعراف، آیه ۱۵۵)؛ با این حال چه‌طور ممکن است خود اقدام به‌کاری کند که مردم را به‌خاطر آن کار سفیه خوانده است؟ چون خداوند قبلاً به موسی (ع) علم نظری (پی بردن از آیات خداوند به خود او) را ارزانی داشته بود و بالاتر از آن، او را برای رسالت و تکلم که همان علم به‌خدا از طریق سمع است برگزیده بود موسی می‌خواست از طریق رویت که همان کمال علم ضروری است نیز به او علم پیدا کند و خداوند بهترین مایه امید است و قهراً وقتی مسئله رویت خدا به آن معنا که گفته شد در چند جای قرآن برای روز قیامت اثبات شد نفی ابدی آن در جمله «لن ترانی» راجع به دنیا خواهد بود و خداوند در واقع می‌فرماید که تو ای موسی هرگز توانایی دیدن من و علم ضروری من را در دنیا نداری مگر اینکه بمیری و به ملاقات من آیی. آن وقت است که آن علم ضروری را که درخواست می‌کنی نسبت به من خواهی یافت. و با توجه به این‌که کلمه لن نفی ابدی را می‌رساند، نباید تصور کرد که ثبوت رویت در آخرت منافات با تعبیر «لن ترانی» دارد زیرا برای نفی امکان رویت در سراسر

زندگی دنیایی موسی و غیر موسی تعبیر به لن ترانی کافی است همچنان که در آیات دیگری از قرآن کریم نیز «لن» به معنی نفی ابدی در دنیا استعمال شده و به فرض این که این جمله در نفی ابد در دنیا و آخرت باشد، تازه بیش از یک ظهور نیست که قابل تقیه است، همچنان که در آیه «و لن ترضی عنک الیهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم» (یهود و نصاری از تو راضی نشوند مگر پیرو آیین آنها شوی) (سوره بقره، آیه ۱۲۰)؛ با جمله «حتى» الخ تقیید شده است با این حال چه مانعی دارد امثال آیه «وجوه» یؤمئذ ناضرة الی ربها «ناظره» (بعضی چهره‌ها آن روز شاداب است و سوی پروردگار خویش نگران)؛ (آیه ۲۳، سوره قیامت) نیز مقید آیه مورد بحث و مفسر معنای نفی ابدی آن بوده باشد؟ و جمله «و لکن انظر الی الجبل...» در دنباله آیه ۱۴۳، استدلال بر محال بودن تجلی نیست به شهادت این که برای کوه تجلی کرد، بلکه غرض از آنها فهماندن این معناست که موسی قدرت و استطاعت تجلی را ندارد و در صورت تجلی وجودش به کلی از بین خواهد رفت. پس «لن ترانی» به این معنی است که با عین فانیه (چشم دنیایی) قادر به دیدن من نخواهی بود و مرا به عین باقیه (بعد از فنا) توانی دید. (به اختصار، از جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان).

۲۴ - تریاق: پادزهر.

۲۵ - مفهوم ابیات ۱۲۰۲۱ و ۱۲۰۲۲ - اشاره به پاسخی است که حضرت رضا (ع) به یکی از سؤالات مأمون خلیفه عباسی درباره درخواست رویت موسی دادند. حضرت فرمودند: موسی این سوال را از زبان قوم کرد چون قوم او اصرار داشتند خدا را ببینند و می‌گفتند: «ارنا الله جهره فاخذتهم الصاعقه» (بنی اسرائیل از موسی خواستند که «بنمایان خدا را به ما آشکار که ببینیم او را پس صاعقه‌ای آنها را فرو گرفت...»); (سوره نساء، آیه ۱۵۳) و وقتی خداوند دوباره زنده‌شان کرد ناچار موسی را وادار کردند که این درخواست را برای خودش بکند و موسی قبول نمی‌کرد ولی وقتی دید اصرار می‌کنند عرض کرد: «رب ارنی» یعنی خدایا اینها می‌گویند که تو خودت را به من بنمای. البته سند این روایت ضعیف است و به علاوه مضمون آن با اصول مسلمة اخبار ائمه اهل بیت (ع) سازگار نیست زیرا اخبار آن حضرات به خصوص خطبه‌های امیرالمومنین علی (ع) و حضرت رضا (ع) مملو است از

داستان تجلی و رویت به قلب و دلیلی ندارد که امام رضا (ع) آن رویت مورد سوال را حمل بر رویت بصری نموده و آیه را توجیه کنند آن‌هم توجیهی که هم خلاف ظاهر خود آیه است و هم خلاف ظاهر حال موسی (ع) چه اگر بنی‌اسرائیل از او درخواست کرده بودند که رویت خدا را برای خود تقاضا کند به‌طور مسلم درخواستشان را رد می‌کرد.

۲۶ - [گفته‌اند موسی آن ساعت که «لن ترانی» شنید مقام وی برتر بود از آن ساعت که می‌گفت: ارنی انظر الیکم. زیرا که این ساعت در مراد حق بود و آن ساعت در مراد خود. و بود موسی در مراد حق او را تمام‌تر بود از بود وی در مراد خود که این تفرقه است و آن جمع و عین جمع، لامحاله تمام‌تر، «قال لن ترانی» موسی را زخم لن ترانی رسید اما هم در حال مرهم بر نهاد که «ولکن»؛ گفت ای موسی، زخم لن ترانی زدیم «لکن» مرهم نهادیم تا دانی که آن نه قهری است، که آن عذری است. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار). در اینجا به خلاصه مطلبی از جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة اشاره می‌شود:

[... هنگامی که موسی کلام خدای تعالی را شنید شوقش شدید شد و حرارت طلب او شعله کشید و نتوانست خود را نگه‌دارد پس چیزی را که قابل شهود و رویت نبود خواستار شد. با این که موسی هنوز در محدودیت و غیبت بود و هنوز انانیت بر او باقی بود و شان محدود این نیست که بتواند مطلق را درک کند و آن را ببیند خدا گفت: هرگز تو مرا نتوانی دید زیرا که تو نمی‌توانی از حدودت خارج شوی و اگر با حدودت ما را مشاهده کنی فانی خواهی شد پس تو نمی‌توانی مطلق را ببینی ولکن به کوه نگاه کن، به کوه سنگ یا به کوه انانیت، اگر کوه به جهت تجلی نوری از انوار مطلق در جای خود مستقر شد و ماند آن وقت با این کوه انیت و بشریت مرا خواهی دید. وقتی که پروردگارش تجلی کرد (منظور از رَبِّ، مطلقِ مضاف است نه مطلقِ مطلق)؛ (رَبِّ مطلقِ مطلق آن جنبه غیبی ربوبیت است که هیچ‌گونه تعینی و تجلی و ظهوری ندارد، اما رَبِّ مطلقِ مضاف به جهت ظهوری رب مطلقِ اطلاق می‌گردد که آن را مقام تجلی نامند)، خداوند، یا رب، یا تجلی رب بر کوه تابید و آن را متلاشی کرد و موسی (ع) از خود بی خود گشت و بی‌هوش افتاد.

... موسی با قدم نفسش سلوک الی الله نمود، نه به سبب پروردگارش و لذا مستحق جواب

«لن ترانی» شد ولی محمد (ص) با قدرت پروردگارش سیر کرد نه با سیر نفسش...!

۲۷ - موسی از هیبت منظره متلاشی شدن آن کوه (که کوهی بود در مدین به نام کوه زبیر، و در وادی طور سینا که روبه روی موسی قرار گرفته بود) در اثر تجلی حضرت حق که گویا در آن صحنه قهر الهی برای او و در مقابل درخواستش مجسم شده و او خود را به مشاهده آن مشرف دید، به مدت دو روز از دنیا رفت (و یا بی هوش شد) و آنها که با او به طور آمده بودند نیز مردند و چنان اندکاک عجیبی به آنها دست داد که نتوانستند حتی یک چشم بر هم زدن در جای خود و بروی پاهایشان قرار بگیرند و گفته اند که فرشتگان در این هنگام گفتند: «مالابن عمران و سوال الرّویة؟ و ما للتُّراب و ربّ الارباب؟ یا بن النّساء الخیض؟ اطمعت فی رؤیة ربّ العزّة؟! (ای پسر عمران تو کجا و درخواست رویت حق؟ چه نسبت خاک را با پروردگار جهانیان ای پسر زن حائضه آیا طمع دیدار خداوند بزرگ در سر داری؟!).

۲۸ - مفهوم ابیات ۱۲۰۳۱ و ۱۲۰۳۲ ← پس آن گاه موسی (ع) که از حیث وجود کاملاً فانی و نابود شده بود و در عظمت حضرت حق مستغرق و در مشاهده ذات الوهیت محو، مستعد بقا و دوام در حضرت باقی و بر بقای کبریایی که حیاتی ابدی است متصل شد. حیاتی که فناپی به دنبال ندارد. چون هستی موسی در آن صعقه از میان برخاست و بشریت وی به کوه دادند نقطه حقیقی را تجلی افتاد که اینک ماییم. چون تو از میان برخاستی ما دیده وریم. در شرح گلشن راز است که: [...چون حضرت موسی (ع) طلب مشاهده جمال ذات نمود، جواب گفتند که تو هرگز ما را نمی بینی یعنی با وجود هستی تو، مشاهده ذات ممکن نیست فاما تو که موسایی نظر بر کوه کن؛ اگر کوه بر جای بماند، تو آن زمان ما را ببینی. چون حضرت حق تجلی بر کوه نمود تاب عظمت آن تجلی، کوه را پاره پاره گردانید و موسی بی هوش افتاد و این است تجلی ذاتی...].

۲۹ - مفهوم ابیات ۱۲۰۳۳ تا آخر ۱۲۰۳۵ ← [آن گاه موسی که به مقام بقا رسیده بود و از وجود او چیزی بر جای نمانده با زبان حق به سخن درآمد و گفت منزهی تو از خیالی که در باره ات نمودم که بتوان تو را دید و پاکی از آن که بشری به نیل صمدیت تو طمع کند یا کسی به خود تو را جوید و یا دلی و جانی امروز حدیث دیدار تو کند. سپس موسی از اقدام به

تقاضای دیدار حق در دنیا به خدا بازگشت و انابه نمود و این توبه به این دلیل بود که فهمید درخواستی که کرده بی‌موقع بوده و خداوند به عنایت خود او را عملاً تعلیم داده و به او فهمانده که تقاضای غیر ممکنی کرده و او را به اشتباهش واقف ساخته است. خداوند در قرآن از چند نفر «توبه» یاد فرموده بی آن‌که جرمی انجام داده باشند. چنان‌که از موسی (ع)؛ ابراهیم (ع)؛ اسمعیل (ع) و محمد (ص). و این توبه «باز آمدن» است هر چند که هیچ گناه نبود. و بعد از آن موسی اقرار نمود و شهادت داد که من در میان قوم خودم اولین کسی هستم که به عدم امکان رویت تو ایمان آورده. گفتند: ای موسی چنین به یکباره سپر فرو نهند که تو نهادی چنین به یکباره جولان کنند که تو کردی؟ و به این زودی و آسانی برگشتی؟ و موسی به زبان حال می‌گوید چه کنم چون مقصودی بر نیامد باری به محل خدمت و به مقام عجز بندگی باز گردم و به ابتدای فرمان شوم.

آن‌کس که به کار خویش سرگشته شود به زان نبود که با سر رشته شود. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

مرکز تحقیقات کویته بر روی

۳۰ - فنا: | ← «فنا» (*) |.

۳۱ - «موتوا ان قبل تموتوا»: ← «موت ارادی» (*) و موتوا قبل ان تموتوا» (*) |.

۳۲ - در مورد ابیات ۱۲۰۲۶ تا آخر ۱۲۰۴۱ نکات زیر قابل توجه است:

«نفس مطمئنه» نفس انبیا و خواص اولیاست که در عالم ارواح در صف اول بوده‌اند اگر چه هر نفسی را در اطمینان درجه‌ای دیگر است از انبیا و اولیاء از اصحاب یمین و اصحاب شمال و سابقان اهل هر صف و نفس از مقام امارگی به مقام مطمئنگی نمی‌تواند رسید جز به تصرف جذبات حق و اکسیر شرع چنان‌که فرمود «ان النفس الامارة بالسوء الا ما رحم ربی» (سوره یوسف، آیه ۵۲) و آن‌گاه مستحق خطاب «ارجعی» گردد و از آن وقت که نفس به تصرف این خطاب روی از اسفل طبیعت امارگی می‌گرداند در مراجعت است با معاد خویش تا آن‌گاه که به کمال مرتبه معاد خاص «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» (سوره فجر آیات ۲۹ و ۳۰) رسد چون نفس مطمئنه را که از سابقان بود (و منهم سابق بالخیرات)؛ (سوره فاطر آیه ۳۲) به صیادی «ارجعی» پرواز دادند و گرد کایناتش به طلب صید فرستادند، در فضای هفت اقلیم آهوئی نیافت که مخلب (چنگال) او را شاید و در هوای هشت بهشت کبکی ندید که

شایسته منقار او آید، چون پروانه، به حوالی سرادقات اشعه شمع جلال رسید یکی شعله را به حاجبی پروانه فرستادند، چون پروانه، حاجب را بدید و دیگرش به خود پروا نبود تا در فضای هوای هویت شمع طیرانی کرد و مرغ دوگانگی را خون بیگانگی بر آستان یگانگی بریخت و از هستی خویش با فساد هستی در هستی شمع گریخت که «فَقَرُوا إِلَى اللَّهِ» (سوره ذاریات، آیه ۵۰) از خود بگریخت و در او آویخت، در او نیست شد و نیستی در هستی آمیخت. چون هستی خویش در هستی او باخت، هم خوف دوزخ، هم امید بهشت برانداخت. خاصیت جذبه و اشارت «وادخلی جنتی» به این معنی باشد. این صفت طایفه‌ای است که پیش از مرگ صورتی به اشارت «موتوا قبل ان تموتوا» به مرگ حقیقی بمرده‌اند و چون پیش از مرگ بمردند حق تعالی ایشان را پیش از حشر زنده کرد و معاد مرجع ایشان حضرت خداوندی ساخت که «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» (سوره حج آیه ۶۶ و سوره روم آیه ۴۰) «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (سوره روم آیه ۱۱ و سوره زمر آیه ۴۴). در این عالم به صورت نشسته‌اند و از هشت بهشت به معنی گذشته این است معاد نفس مطمئنه و معنی «ارجعی الی ربک». (به اختصار، از مرصاد العباد).

پس از رخ نمودن مقام فنا آن هفتاد تن را که فنا از خویش یافته بودند بقایی در کار نبود و از «مقام جمع» به سوی عالم «تفرقه و کثرت» بازنگشتند و تا هنگام مرگ طبیعی از آن بحر استغراق و بی‌خودی به ساحل محو و مرتبه عقل بازنیامده و مجذوب مطلق و مسلوب العقل و واله باقی ماندند (در مقام جمع آن همه اختلاف و امتیاز و تمایز که در عالم ملک در همه چیز و همه جا وجود دارد دیده نمی‌شود اما در واقع تجلی نور ذات بر آنها مایه استکمال آنها شد.

در اینجا ذکر ابیاتی چند از مثنوی زبده الاسرار حضرت صفی علیشاه که کتابی شورانگیز به وزن مثنوی مولاناست و در آن اسرار عرفان و شهادت شهدای راه حق و حقیقت و واقعه جانسوز کربلا بسیار شیوا و بلیغ با یکدیگر تطبیق داده شده‌اند خالی از لطف نیست:

چون در او فانی شوی باقی شوی	بر همه مستسقیان ساقی شوی
هر که شد در راه جانان، جان او	خسود دیت باشد و را جانان او

جان چو در دل بر فنا شد زآن سر است
 کُشتگان کربلا عینِ حق‌اند
 زین سببشان در خطاب و در سلام
 هر یکی را قطب و شاهنشاه خواند
 این خطاب ارچه به لفظ جمع کرد
 آن مقام «جمع جمع» است ای ولد
 جمله یعنی کشتگان کربلا
 جان هفتاد و دو نور، ای نور عین
 اولیا، کآیاتِ حق و راشِدند
 زآن که در بحر فنا مستغرق‌اند
 آن‌که جانش غرق بحر وحدت است
 گرچه دل نتوان گذشتن زین بیان
 هبل «صفی» لیک این بیان را نا تمام
 کن جهان را پر شرار از نای عشق
 گر حدیث از نینوا گویی رواست

جان عاشق نیست، جان دلبر است
 زآن که غرق عشق هوی مطلق‌اند
 «به ابی انتم و امی» گفت امام
 از زبان حق «ولی الله» خواند
 قصد از این جمع اینکه در جمع‌اند، فرد
 نیست آنجا صحبت از فرق و عدد
 زآن فنا گشتند عین یک بقا
 واحد است و واحدی عین «حسین»
 خود به معنی هم احد هم واحدند
 فارغ از تمییز عقل فارق‌اند
 کسی خبر او را ز فرق و کثرت است
 زآن که شیرین است حرف دلبران
 مثنوی یکجاست شرح این کلام
 فاش گو ز اشراقِ دل، اسرار عشق
 چون محل عشق دشت نینواست

۲۳ - چون موسی به عجز بندگی به محل خدمت و به مقام توبه باز شد رب العالمین تدارک دل وی کرد و بر وفق با او سخن گفت که یا موسی من تو را از یک شیء واحد منع نمودم و آن رویت است اما فضایل بسیاری را به تو اختصاص دادم از جمله برگزیدم تو را برای ابلاغ پیغام‌های خود به خلق و کرامت دادم تو را به شرف حال و این کلامی بود در مورد امتنان و در موعظه موسی (ع) و غرض از آن این است که به موسی خاطر نشان سازد که این موهبت بزرگ را کوچک نشمرد و شکر آن را بگذارد.

وَكَتَبْنَا

و در الواح (تورات آسمانی)

لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةٌ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ

از هر موضوع برای نصایح و بند و هم تحقیق هر چیز (برای علم و معرفت) به موسی نوشتیم

شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ

(او دستور دادیم) که (حقایق و احکام) آن را به قوت (عقل و ایمان) فراگیر و قوم را دستوری که نیکوتر

دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ

و منزلت فاسقان را به زودی به شما نشان خواهم داد (۱۴۵) من آنان را که در زمین به ناحق کبر و بزرگمستی

فِي الْأَرْضِ بغيرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلاًّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا

کنند از آیات نمود روگردان و معرض خواهند ساخت، و اگر هر آیتی ببینند به آن ایمان نیاورند

بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا

و اگر راه رشد و هدایت یابند، آن را نیسازند

سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

راه جهل و گمراهی، بابت آن را پیش گیرند

وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ

و از آنها غافل و معرض بودند (۱۴۶) و آنان که آیات آسمانی ما و لقاء عالم

الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا

آخرت را نکذیب کردند اعمالشان (که جز برای دنیا نبود) نماند و باطل شود؛ آیات آنجا می کردند

يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾

کافر هستند (۱۴۷)

آنچه آن واجب ز امر و نهی بود
بود آن پسندی مفصل در کلام
خود به قدر قامتش در عرض و طول
مسترفصیل وجود موسوی
نکته‌ها کز حق رسیدش نغز و بکر
مربران یابند تذکر عاقلی

۱۴۵-۱۲-۵۰- هم نوشتیم اندر الواح^۱ از نمود
۱۲-۵۱- از هر آن چیز از حلال و از حرام
۱۲-۵۲- هفت لوح آن بود یساده در نزول
۱۲-۵۳- اندر آنها بود ثبت از معنوی
۱۲-۵۴- از خیال و روح و قلب و عقل و فکر
۱۲-۵۵- چند حرف از وی نگارم مجملی

در بیان ده حکم از تورات

- ۱۲۰۵۶- کن مرا تسبیح و تقدیس از جهات
 ۱۲۰۵۷- شرک ناور شکر من کن مستدام
 ۱۲۰۵۸- بازگشت جمله چون باشد به من
 ۱۲۰۵۹- خون کس ناحق مریز از هیچ راه
 ۱۲۰۶۰- گرکه گردی مرتکب بر قتل کس
 ۱۲۰۶۱- هم مخور از کذب بر تمام قسم
 ۱۲۰۶۲- نی گواهی ده به چیزی جز که آن
 ۱۲۰۶۳- زآن که فردا می‌دهند اعضای تو
 ۱۲۰۶۴- هم مبر بر مردم از چیزی حسد
 ۱۲۰۶۵- کآن زمان باشی عدوی نعمتم
 ۱۲۰۶۶- از زنا شو دور تا زان احتراز
 ۱۲۰۶۷- هم نبندم بر تو باب آسمان
 ۱۲۰۶۸- هم مکش ذبحی به جز بر نام من
 ۱۲۰۶۹- غدر^۴ کردن با زن همسایه نیز
 ۱۲۰۷۰- خواه بر خلق آنچه خواهی بهر خود
 ۱۲۰۷۱- هست در تورات عدل ارجمند
 ۱۲۰۷۲- گر بر این ده حکم کس عامل شود
 ۱۲۰۷۳- پس بگیر الواح را با جد و جهد
 ۱۲۰۷۴- تا فرا گیرند بر نیکوتر آن
 ۱۲۰۷۵- یا هر آن چیزی که در دانش نکوست
 ۱۲۰۷۶- یعنی آن را کن به نیکویی عمل
 ۱۲۰۷۷- هست نیکو امر و نهی کز خداست
- که خدایسی غیر من نبود به ذات
 شکر هم بر والدینت کن به نام
 چون کنی این عیش تو گردد حسن
 کآن تو را باشد حرام و هم گناه
 تنگ گردد بر تو عالم هر نفس
 کسه کنم دورت زهر توفیق هم
 بشنوی از گوش و بینی بر عیان^۲
 مگر گواهی بر دروغت رویه رو
 که به استحقاقشان از من رسد
 دور مانند هر حسود از رحمت
 روزی و رحمت نگیرم از تو باز
 تیره گردد از زنا مرآت^۳ جان
 کآن تو را گردد زیان بر جان و تن
 بس بزرگ آمد گناهش در تمیز
 وین تو را بر حُسن ذات آمد سند
 جمله این ده حکم بهر وعظ و پند
 نقص زو بیرون رود، کامل شود
 هم عقوبت امر کن بر حُسن عهد
 همچو صبر و عفو نزد امتحان
 یا به نیکی مطلق اندر جستجو است
 بی اضافه و نسبتی در هر محل
 جمله را جایش علم کردن بجاست

آن سرای فاسقان را ^۵ هر کجا	۱۲-۷۸- زود باشد که نمایم بر شما
کز کسان خالی شد و زیر و زبر	۱۲-۷۹- قصر آن فرعون و قومش سربه سر
هم ز آیت‌های قدرت بر نشان	۱۲-۸۰- زود باشد که بگردانم عیان ^{۱۴۶۶}
در زمین بر غیر حق و ز ناپسند	۱۲-۸۱- آن کسان را که تکبر می‌کنند
کبر بر حق کبر مسکین بر غنی است ^۶	۱۲-۸۲- کبرشان یعنی به استحقاق نیست
«کُلَّ» آیت‌های ما را بر عیان	۱۲-۸۳- و بر بینند این گروه سرکشان
کشف سازم هم به صدق انبیا	۱۲-۸۴- تا به وحدانیت خود بر ملا
و بر بینند آن گره راه و رشاد	۱۲-۸۵- نگرند ایشان بر آنها از عناد
راه گمراهی بر آن پویند نیک	۱۲-۸۶- می‌نگیرند آن ره از پسند لیک
این کسان کردند بر آیات ما	۱۲-۸۷- این بر آن باشد که تکذیب از خطا
تا کنند از عبرتی در وی نظر	۱۲-۸۸- از غرض بودند از آن پی‌خبر
نی که نبود امر حق معلومشان	۱۲-۸۹- بود آن غفلت ز حقد شومشان
هم به دار آخرت یعنی «لِلقا» ^۷	۱۲-۹۰- کرد تکذیب آن‌که بر آیات ما ^{۱۴۶۷}
نیستشان نفعی ز طاعت در سئل	۱۲-۹۱- شد تباه اعمالشان از جز و کُلَّ
که عمل کردند از سود و زیان	۱۲-۹۲- مر جزا داده شوند آیا جز آن



- ۱- الواح: جمع لوح، صفحاتی که برای کتابت تهیه می‌شود (منظور تورات است). در جلد سوم کشف‌الاسرار آمده است: [می‌گویند ده بودند این الواح و به قولی، هفت، و به اندازه قد و بالای موسی بودند].
- ۲- مفهوم بیت ۱۲۰۶۲ تا چیزی را به گوش خود نشنیده‌ای و یا به چشم ندیده‌ای گواهی بر آن مده.
- ۳- مرآت: آینه.
- ۴- عذر: خیانت کردن.
- ۵- سرای فاسقان: دارالفاسقین را در آیه ۱۴۵ سوره اعراف «خانه‌های فرعون و فرعونیان».

«خانه تبهکاران» (جهنم): «خانه‌های عاد و ثمود»، «خانه‌های عمالقه» و غیر ایشان که در شام بوده، «هلاک فاسقین» و «افتادن حکومت به دست فاسقین» معنی نموده‌اند و اهل معرفت آن را «نفس اماره» که منبع شهوات است و «دل خراب» که معدن غفلت است دانسته‌اند. (از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان و جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۶- به نظر می‌رسد منظور از کبر به غیر حق در آیه ۱۴۶ توضیح این مطلب است که تکبر از این جهت مذموم است که به غیر حق است نه این که بخواهد کبر را به نوع بر حق و غیر بر حق تقسیم کند چون تکبر در زمین به هر شکل که باشد به غیر حق است و منظور از تکبر در زمین هم خودنمایی و خوارشمردن بندگان خداست که هیچ‌وقت به حق و ممدوح نمی‌شود. (با برداشت از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۷- لقاء: دیدار آخرت.



مرکز تحقیقات قرآنی و پژوهش‌های علمی

وَ اتَّخَذَ قَوْمٌ مُّوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ

و قوم موسی بعد از او (یعنی بعد از رفتن او به طور برای وعده حق) مجسمه

عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ الْمَيْرُ وَ أَنَّهُ لَا يَكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ

نگر سالدی که صدایی و خواری داشت از طلا و زبورهای خود ساخته و بر سفینه‌ها پانده بودند که آن مجسمه بی روح با آنها سخن نمی‌گفتند و آنها را

سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾ وَ لَمَّا سَقَطَ

به راهی هدایت نمی‌کنند (آری دیدند و از جهل و عناد بازاری آن گوساله گرفتند و مردمی ستم‌کار بودند). (۱۴۸) و چون به خورد آمدند.

فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا

و از آن عمل پشیمان شدند و دیدند که درست گمراهند (با خود) گفتند: اگر خدا ما را نبخشد

رَبُّنَا وَيَغْفِرَ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

سخت از زیانکاران خواهیم بود. (۱۴۹)

و از ما نگذرد

در بیان فتنه سامری

- ۱۲۰۹۳- بعد از آن که رفت «موسی» سوی طور ^{۱۴۸۵}
- ۱۲۰۹۴- از حُلَل^۱ هایی که بود از قبطیان
- ۱۲۰۹۵- ساختند از آن حُلَل گوساله‌ای
- ۱۲۰۹۶- سامری گفتا به هارون از حیل
- ۱۲۰۹۷- کرده‌اند ایشان تصرف بالتَمَام
- ۱۲۰۹۸- گفت هارون قوم را از داوری
- ۱۲۰۹۹- پیش او بردند قوم آنها به زود
- ۱۲۱۰۰- جمله را اندر زمان بگذاخت او
- ۱۲۱۰۱- در گسلویش کرده بُد سوراخ‌ها
- ۱۲۱۰۲- چون که در آن ثُقَب‌ها^۶ پیچید یاد
- ۱۲۱۰۳- آن صدا بر گوش اسرائیلیان
- ۱۲۱۰۴- شرح این در سوره طه تمام
- ۱۲۱۰۵- عمر و توفیق از خداوند است و بس
- ۱۲۱۰۶- بی‌اراده او کجا گردد قلم
- ۱۲۱۰۷- خصاصه اندر نظم تفسیر کلام
- ۱۲۱۰۸- کیستم من؟ ناتوانی لاشی^۷
- ۱۲۱۰۹- بی‌اراده نایی آن‌هم کی شود
- ۱۲۱۱۰- پس نوازده نایی اندر وی دمی
- ۱۲۱۱۱- ورنه هرگز کی شود نی چوب خشک؟
- ۱۲۱۱۲- تا زطیب^۹ آن شود مُشکین، حواس
- ۱۲۱۱۳- می‌بیامرز آن گناهی را ز من
- ۱۲۱۱۴- شکر احسانت مرا مقدر نیست
- قوم بگرفتند از جهل و فتور،
عجل^۲ یعنی جسم بی‌روح و روان
هیکی کش بود صوت و ناله‌ای
امر کن بر قوم در جمع حُلَل
و آن ثیری^۳ و بیعشان^۴ باشد حرام
جمع سازند آن به پیش سامری^۵
او به کار زرگری استاد بسود
هیکی بر شکل گاوی ساخت او
که به پیش باد می‌داد آن صدا
چون صدای گاو می‌آواز داد
چون در آمد سجده کردند از مکان
گویم ار خواهد مرآن ربّ الانام
هم بیان و هم روان و هم نفس
بیا زبانی در دهانی دم به دم
یارب این توفیق بر من ده تمام
جز که آن نایی^۸ دمدم در نی
تا که لاشی^۷ به شکل نی شود
نی شوم من گر نیام خواهی همی
چون تو خواهی خون توان گردید مُشک
بر اجابت پس رسان این التماس
که شود مانع به تحقیق و سخن
بسازم ار زاحسان ببخشی دور نیست

- ۱۳۱۱۵- موسی جان را تو آموزی کلام
 ۱۳۱۱۶- او بود منکر بر اسرار «صفی»
 ۱۳۱۱۷- گوید آورد از کجا این نظم و هوش
 ۱۳۱۱۸- بر مسیب ننگرد از بی ادب
 ۱۳۱۱۹- گفت ز آن رو حق که آیا در بسیج
 ۱۳۱۲۰- که نیاید گاو زرین در سخن
 ۱۳۱۲۱- بر خدایی بر گرفتند آن ز جهل
 ۱۳۱۲۲- چون پرستیدند پس نادم شدند
 ۱۳۱۲۳- پادشان آمد از آن افضال‌ها
 ۱۳۱۲۴- از تحیر دستشان اندر دهان^{۱۴۹}
 ۱۳۱۲۵- باشد از «لَمَّا سَقَطَ»^{۱۱} این استفاد
 ۱۳۱۲۶- یعنی از حسرت گزیدند آن به فم
 ۱۳۱۲۷- می بدیدند آن که گمره گشته اند
 ۱۳۱۲۸- می‌بگفتند از ندامت و انکسار
 ۱۳۱۲۹- یا گناه ما نیامرزد یقین
 ۱۳۱۳۰- گفته بصری^{۱۲} غیر هارون هر که بود
 ۱۳۱۳۱- ز آن که موسی گفت خویش اندر دعا
 ۱۳۱۳۲- بعض هم گویند بعضی ز آن گروه
 ۱۳۱۳۳- بعضی از آن قوم اندر مظلومه^{۱۴}
 ۱۳۱۳۴- و آن دعا نبود دلیل آن که قوم
 ۱۳۱۳۵- در دعا گفت او که یا رب گر زما
- سامری^{۱۰} کسی دانند آن قدر و مقام
 بر کلام و نظم و گفتار «صفی»
 غافل است از داد حق بی چشم و گوش
 بر پرستش گاو را سازد سبب
 می‌ندیدند و ندانستند هیچ
 راه ننمایند کسی را در سخن
 ظالمان بودند نی داننا و اهل
 پیششان بنمود فعلی ناپسند
 که بر ایشان کرد حق در سال‌ها
 هم زاننده و آنف مانند آن زمان
 که ز کار آن دست‌هاشان اوفتاد
 یا در افتادن زدندی بس به هم
 مجرم و مطرود در گه گشته اند
 رحمت ار نارد به ما پروردگار
 آن زمان باشیم ما از خاسرین
 برد بر گوساله آن ساعت سجود
 با برادر شساید از بخشی مرا^{۱۳}
 سجده کردند اینست بهتر از وجوه
 سجده گوساله کردی نی همه
 جمله کردند آنچه در خور بُد به نَوْم^{۱۵}
 شد قصوری، کن به ما عفو آن خطا



۱- حُلَّة: (جمع حُلَّة)؛ در اصل به معنی ردا و بُردهای پمانی و لباس و جامه نو است و در برابر کلمه حُلِّي (در آیه ۱۴۸ به معنای چیزهایی که آدمی خود را با آن زینت می‌دهد از قبیل طلا و

نقره و امثال آن آمده است).

۲- عَجَل: گوساله.

۳- شَرَى: خریدن و فروختن (به هر دو معنی صحیح است).

۴- بَیْع: خریدن.

۵- مفهوم ابیات ۱۲۰۹۶ تا آخر ۱۲۰۹۸ ← سامری حيله‌ای اندیشید و به هارون گفت به قوم بنی اسرائیل بگو که پیرایه‌هایی را که قبلاً از قبطیان برای روز عید به عاریه گرفته بودند و بعد از هلاک فرعون و قبطیان به فرمان خدا، در دست آنها باقی مانده است بر ایشان حرام و خرید و فروش آن نیز حرام است. پس هارون به قوم دستور داد که همه را جمع کنند و به نزد سامری ببرند.

۶- ثُقَب: (جمع ثُقبة): سوراخ‌ها.

۷- لاشئى: هیچ، نابود.

۸- نایى: آن‌که نی می‌نوازد (کنایه از خداوند که نی وجود عاشق را به سرودن در وصف معشوق وا می‌دارد).

۹- طیب: بوی خوش.

۱۰- سامری: در اینجا کنایه از نامحرمان و آنان که انکار کلام و نظم عارفی هم‌چون حضرت صفی‌علیشاه می‌نمودند.

۱۱- | «لَمَّا سَقَطَ»: منظور از «سُقِطَ فِیْ اَیْدِیْهِمْ» در آیه ۱۴۹ این است که بلا در دست‌هایشان قرار گرفت یعنی طوری بلا بر آنها مسلط شد که گویی دست‌هایشان در آن بود و این تعبیر غالباً درباره نادمی‌نی که به آثار سوء عمل گذشته خود مبتلا شده بودند و این ابتلا را پیش‌بینی نمی‌کردند به کار برده می‌شود. (به اختصار و با کمی تغییر، از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۱۲- بصرى: حسن بن یسار مکنی به ابوسعید و معروف به حسن بصری یکی از زهاد هشت‌گانه است که در سال ۲۱ هـ ق در مدینه متولد شد و در سال ۱۱۰ هـ ق در بصره درگذشت. او از پیشوایان طریقت صوفیه بود و خدمت هفتاد تن از اصحاب بدر را دریافته است. صوفیه او را مرید امیرالمومنین علی (ع) می‌دانند و حبیب عجمی پیر طریقت داود طایی

مرید حسن بصری است. از کتب او می‌توان «تفسیر قرآن»، «رسالة فی فضل مکه» و کتاب «الخلاص» را نام برد. صاحب بیان الادیان او را مرجع فرقه حسنیه از معتزله دانسته است.

۱۳- مفهوم ابیات ۱۲۱۳۰ تا آخر ۱۲۱۳۴ ← اینکه حسن بصری در تفسیر خود گفته که موسی(ع) پس از بازگشت از طور و خشمگین شدن بر برادرش هارون و بعد از شنیدن توضیح هارون بر او شفقت گرفت و در دعایی که نمود گفت:

پروردگارا من و برادرم را بیمارز و ما را به رحمت خویش در آر که تو از همه رحیمان رحیم‌تری (آیه ۱۵۱ سوره اعراف)؛ به این علت بود که به جز هارون در غیاب موسی همه بر گوساله سامری سجده کرده بودند، نمی‌توان دلیل آن دانست که تمامی قوم بنی‌اسرائیل سجده کرده بودند و از این رو شایسته ملامت موسی (ع) بودند و دعا نکردن بر آنها بدین دلیل بوده است زیرا عده‌ای نیز گفته‌اند که تعدادی از قوم بنی‌اسرائیل سجده کرده بودند و دعای موسی دلیل بر سجده کردن همه قوم نیست.

۱۴- فظلمه: گناه، ستم.

۱۵- لؤم: سرزنش.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي

و چون موسی به حال غم و اسف به سوی قوم خود بازگشت، به آنان گفت: شما پس از من بسیار بد

مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَالْقَى الْأَلْوَابِ وَأَخَذَ بِرَأْسِ

حفظ الغیب من کردید! آیا در امر خدای خود عجله کردید! و الواح را به زمین انداخت و (از فرط غم) سر برادرس

أَخِيهِ يَجْرَهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا

هارون را گرفته به سوی خود می‌کشیدند. هارون گفت: ای فرزند مادرم، این قوم مرا خوار و زیبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود

يَقْتُلُونَنِي فَلَا تَشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءُ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ

مرا به قتل رسانند، پس تو دشمنان را بر من شاد مگردان و مرا در عداد مردم

الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾

ستمکار (مشار: ۱۵۰)

در خشم گرفتن موسی «علیه السلام» بر هارون

خشم و اندوهش در آن از حد گذشت	۱۳۱۳۶- پس چو «موسی» سوی قومش بازگشت
بسد بسی کردید ز آن رفت این فتن	۱۳۱۳۷- گفت از من جانشینی بعد من
مومنان بسودند بسا او در خطاب	۱۳۱۳۸- بود با هارون مر او را این عتاب
اندر این بر امر و فرمان خدا	۱۳۱۳۹- پیشی آیا خود گرفتید از خطا
وز رجوع من نیاوردید یاد	۱۳۱۴۰- دین خود تغییر دادید از فساد
وز عنایت‌های حق غافل شدید	۱۳۱۴۱- بر سجود عجل متعجل شدید
بسر شما آرم نشان ذوالمنن	۱۳۱۴۲- صبر نآورید کآیم باز من
از حمیت‌ها که می‌بودش به‌دین	۱۳۱۴۳- پس فکند الواح را او بر زمین
می‌کشیدش سوی خویش از قهر و تب	۱۳۱۴۴- راس هارون را گرفت اندر غضب
«اخذ» رأس و لِحیة ^۱ هارون نمود	۱۳۱۴۵- بس که آن فعلش به‌عظم افزون نمود
انکفالی باشد از فعل خطا ^۲	۱۳۱۴۶- کرد این تا عابدان عجل را
منزجر باشند در آینه زین	۱۳۱۴۷- هم بدانند ارتداد خود بدین
«إِنَّ قَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي» ^۳ کُلُّهُمْ	۱۳۱۴۸- گفت هارون کای برادر و «إِبْنِ أُمِّ» ^۳
بود نزدیکم که تا ریزند خون	۱۳۱۴۹- مر مرا عاجز گرفتند وز بون
بسا ستمکاران مگیرم در عداد	۱۳۱۵۰- پس مگردان دشمنانم را تو شاد
که بسی زین فتنه بودم در خزن	۱۳۱۵۱- هم مکن اسناد تقصیری به‌من
خواستم کآیم تو را اندر عقب	۱۳۱۵۲- چون شدند این قوم گوساله طلب
چون توام دادی خلافت بی‌گراف	۱۳۱۵۳- گفتم این زامر تو می‌باشد خلاف
بر ترخم زود گرداند او ورق	۱۳۱۵۴- چون زهارون دید موسی آن غلق ^۵



۱- لِحِيَّة: ریش، محاسن.

۲- مقصود موسی (ع) فهماندن این نکته بود که گوساله پرستی که کردداند عملی بزرگ و

خطایی عمده و کفر و برگشتن از دین بوده است و خواست تا بار دیگر امثال این کار را تکرار نکنند.

۳- **إِنَّ أُمَّ:** پسر مادرم. (گفته‌اند موسی حق مادر عظیم می‌گزارد و دل وی نیکو نگه می‌داشت تا آن حد که هر گاه خشمگین می‌شد و کسی نام مادر او را می‌برد از آن خشم باز می‌گشت و شادمان می‌گشت. موسی می‌گفت: مادر بهشت است و در بهشت رنج و خشم نباشد. هارون از این جهت در آن حالت به موسی نگفت برادرم و یا او را به اسم صدا نکرد بلکه عمداً با گفتن کلمه پسر مادرم خواست خشم او را فرو نشانند). (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- این قوم مرا خوار و زبون داشتند. (رجوع شود به معنی آیه ۱۵۰).
 ۵- غَلِقْ: (قَلِقْ)؛ ناآرامی، اضطراب.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي

رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٥١﴾ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا

الْعِجْلَ سَيِّئًا لَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿١٥٢﴾ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ

تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

﴿١٥٣﴾ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي

نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾

سجینه آن تورات هدایت و رحمت الهی بود بر آن گروهی که از اقرار خدای

ترسیدند. (۱۵۴)

- ۱۳۱۵۵- «رَبِّ اغْفِرْ» گفت یعنی مرا ^{۱۵۱}
- ۱۳۱۵۶- داخل اندر رحمت خود سازمان
- ۱۳۱۵۷- بهترینی چون تو از بخشندگان
- ۱۳۱۵۸- شد چو فارغ از دعا و ابتهال
- ۱۳۱۵۹- ^{۱۵۲} کآن کسان که باز بگرفتند نیز
- ۱۳۱۶۰- زود باشد که رسد در روزگار
- ۱۳۱۶۱- بر قبول توبه و آن بُد بی دریغ
- ۱۳۱۶۲- ذلت ایشان را رسد در زندگی
- ۱۳۱۶۳- بد جزای عابدانِ عجل این
- ۱۳۱۶۴- ^{۱۵۳} و آن کسانی که عمل بر سیئات
- ۱۳۱۶۵- بگرویدند از طریق اعتذار
- ۱۳۱۶۶- هست مر پروردگارت بعد از آن
- ۱۳۱۶۷- عابدانِ عجل زآن فعل شتبع
- ۱۳۱۶۸- با تَضَّرَع سوی موسی آمدند
- ۱۳۱۶۹- تا پیامرزد خداوند آن گناه
- ۱۳۱۷۰- شرط توبه این بود که بر نهند
- ۱۳۱۷۱- این چنین کردند و آمد ظلمتی
- ۱۳۱۷۲- تا نگرده مانع اعنی رحمان
- ۱۳۱۷۳- چون که روشن شد هوا هفتاد آلف ^۴
- ۱۳۱۷۴- دل بر ایشان سوخت موسی را و خواست
- ۱۳۱۷۵- کشته هر کس گشت اندر جنت است
- ۱۳۱۷۶- چون که «موسی» باز آمد از غضب ^{۱۵۴}
- ۱۳۱۷۷- واندر آنها بود کُشَب از هر مقام
- ۱۳۱۷۸- بهر آن قومی که از پروردگار
- با برادر عفو کن زین ماجرا
- بر مسزید لطف خود بنوازمان
- پس ببخش از فضل خود بر بندگان ^۱
- عابدانِ عجل را گفت از ملال
- بر خدایی عجل را از بی تمیز
- سوی ایشان خشمی از پروردگار
- که به قتل یکدیگر بکشند تیغ
- هم ز بعد پادشاهی، بندگی
- هم دهیم اینسان جزای مُفترین ^۲
- کرده اند و توبه زآن پس با ثبات
- بر خدا و بر رسول کردگار
- بر کسان آمرزگار و مهربان
- نادم و خائب ^۳ چو گشتند آن جمیع
- زو به استغفار مستدعی شدند
- پس خطاب آمد به موسی از اله
- تیغ در هم تا از این خسران رهند
- اندر ایشان بهر منع شفقی
- از قسالت یکدیگر اندر عیان
- کشته بودند از هم اندر عهد و خُلف ^۵
- عفو و حق بخشید کاین مقبول ماست
- و آن که باقی ماند بر وی رحمت است
- بر گرفت الواح را اندر طلب ^۶
- رهنماییها و رحمتها تمام
- ترسناکان اند در لیل و نهار

سوی موسی که ز مردانِ صواب	از سُدی ^۷ نقل است کز حق شد خطاب
سوی طور از بهر عفو آن فتن	۱۳۸۰- ز آل اسرائیل بر هفتاد تن
گشت مُنقاد او به امر کردگار	۱۳۸۱- تا کنند از طاعتِ عجلِ اعتذار



۱- بنی‌اسرائیل گناه کردند و عذر را موسی و هارون خواستند و استغفار، ایشان کردند. این است طریق جوانمردان و راه صوفیان که پیوسته گناه سوی خود می‌نهند و ناکرده گناه عذر می‌خواهند. در آیه ۱۵۱ به رحمت بی واسطه از مقام عندیّت (که رحمت نزد خداوند است) اشارت دارد که نتیجه تجلی صفات الوهیت و محور آثار بشریت و تخلق به اخلاق ربوبیت است.

۲- مُفْتَرین: دروغگویان (در مورد ذلتی که در آیه ۱۵۲ به آن اشاره شده که در زندگانی دنیا به بنی‌اسرائیل می‌رسد ممکن است منظور حوادثی باشد که بعداً بر آنها پیش آمد از جمله سوختن گوساله سامری که معبود آنها بود و پراکنده شدن زیاله آن در آب دریا و مطرود شدن سامری و کشته شدن جمعی از پیروانش و یا ممکن است اشاره به کشتار دسته جمعی و از بین رفتن و اسارت آنان باشد و یا غضب مورد نظر ممکن است عذاب آخرت و ذلت ذکر شده انحطاط و خواری در دنیا باشد).

۳- خائب: مایوس، ناامید.

۴- هفتاد آلف: هفتاد هزار نفر.

۵- خَلْف: عهد و سوگند.

۶- [مفسران گفته‌اند تورات هفت بخش داشت، وقتی موسی آن الواح را بر زمین انداخت و شکست اثر مکتوب از آن که شکست ناپیدا شد. شش بخش از آن برداشتند و به آسمان بردند و یک بخش باقی ماند. ابن عباس گفت موسی چهل روز دیگر روزه گرفت تا آن الواح را که گرفته بودند در دو لوح به او باز پس دادند.] (از جلد سوم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

۷- سُدی: اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی ذؤیب السُدی العور، مکنی به ابومحمد از علمای قرآنی و صاحب تفسیر قرآن بود که در سال ۱۲۷ هـ ق در گذشت.

وَإِخْتَارَ

و موسی

مُوسَى قَوْمَهُ وَسَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ

مفاد مرد از قوم خود برای وعده گاه ما انتخاب کرد، پس چون لرزشی سخت آید جرم درخواست دیدن خدا به پیشها آنها را در گرفت.

قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَآيَاتِي أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ

موسی گفت: پروردگارا اگر میخواست تا قدرت تعلق گرفته بود که همه آنها و مرا هلاک کنی (کاش) بیشتر (از این وعده) میکردی: آنها ما را به فعل

السُّفَهَاءِ مَتَىٰ إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي

سفهان ما هلاک خواهی کرد؟ این کار جز فتنه و امتحان تو نیست، که به این امتحان هر که را خواهی گمراه و هر که را خواهی

مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيْنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ

۱۵۵

هدایت می کنی؛ تویی مولای ما، پس مهربان باش. و تو رحیم کن، که تویی بهترین آمرزندگان (۱۵۵)



در بیان رفتن هفتاد نفر با موسی علیه السلام به طور

مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

بهر میقات آن کلیم الله کرد	۱۳۱۸۲- اختیار از قوم خود هفتاد مرد
کرده با موسی مرآن رب الانام	۱۳۱۸۳- قوم یا بودند در شک که کلام
از خدا گفتار و بر وی بگروند	۱۳۱۸۴- بردشان در طور تا خود بشنوند
ابری آمد رفت موسی در غمام ^۱	۱۳۱۸۵- چون رسیدندی به میقات آن کرام
حق به موسی آمد اندر گفتگو	۱۳۱۸۶- که نمی دیدند او را قوم او
گفت بشنیدند قول حق کنون	۱۳۱۸۷- چون که موسی از غمام آمد برون
کاین کلام حق بود بی افتری	۱۳۱۸۸- قوم گفتند این ندانستیم ما
جز که بینیم آن خدا را در نمود	۱۳۱۸۹- همچنان باقی بود زبیبی ^۲ که بود
می بگردند آن کسان از هایله ^۳	۱۳۱۹۰- کوه آمد ز آن سخن در زلزله
بر هلاکت نامد ایشان را سبب	۱۳۱۹۱- نزد بعضی رجفه در حین طلب
که شدند از زندگانی نسامید ^۴	۱۳۱۹۲- بل بر ایشان ارتعاشی در رسید

- ۱۲۱۹۳- گشت نزدیک آنکه مفصل‌هایشان
- ۱۲۱۹۴- چون که موسی دید آن حال از خدا
- ۱۲۱۹۵- هست مروی هم که با هارون به طور
- ۱۲۱۹۶- ناگهان غالب به هارون خواب گشت
- ۱۲۱۹۷- موسی او را غسل داد و دفن کرد
- ۱۲۱۹۸- چون که از هارون بپرسیدند قوم
- ۱۲۱۹۹- قوم گفتند این نباشد بر سند
- ۱۲۲۰۰- گفت با من چند تن همراه شوید
- ۱۲۲۰۱- زنده سازم مر ورا تا بی‌خلاف
- ۱۲۲۰۲- پس به او همراه شد هفتاد تن
- ۱۲۲۰۳- بر دعای موسی اش حق زنده کرد
- ۱۲۲۰۴- منفع‌گشتند و از حق زلزله
- ۱۲۲۰۵- بعضی از ارباب تفسیر از نخست
- ۱۲۲۰۶- کآن در آن حینی که بر میقات او
- ۱۲۲۰۷- برد آن هفتاد کس با خود به طور
- ۱۲۲۰۸- چون که در میقات حضا آمدند
- ۱۲۲۰۹- در زمان آمد بر ایشان صاعقه
- ۱۲۲۱۰- بعد از ایشان حق تعالی زنده کرد
- ۱۲۲۱۱- شرح آن گفتیم در آیات پیش
- ۱۲۲۱۲- بهر تاکید است تکرار صریح
- ۱۲۲۱۳- پس به هر تقدیر در آن هایل
- ۱۲۲۱۴- گشت موسی زآن جماعت ترسناک
- ۱۲۲۱۵- متهم گردد در اسرائیلیان
- ۱۲۲۱۶- گفت یا رب خواستی گر بیش ازین
- گردد از هم منقطع در جایشان
- خواست تا دل‌هایشان آمد به جا
- رفت موسی نوبتی بهر حضور
- خفت و در خفتن ز عالم در گذشت
- آمد اندر قوم پس تنها و فرد
- گفت او بگذشت اندر حال نوم ۵
- بل بکشتی خود تو او را از حسد
- تا ز حالش بر تمام آگه شوید
- خود کند بر مردن خود اعتراف
- اندر آن مدفن نمودند انجمن
- زو شنیدند آنچه بود، آن چند مرد
- آمد ایشان را به جان زآن مسئله
- این چنین گویند و این باشد درست
- رفت تا گیرد ز حق تورات او
- تا گوه باشند او را در امور
- هم ز موسی طالب رویت شدند
- جمله مردند از وقوع بارقه
- بر بقا بعد از فنا زبنده کرد
- این همان میقات باشد نی که بیش
- هست از اقوال این قولی صحیح
- صاعقه بگرفتشان یا زلزله
- که زوحشت گر شوند ایشان هلاک
- کس ندارد بساور از وی هیچ آن
- کردی ایشان را هلاک اندر یقین

وقت غرق قبطیان در رود نیل	۱۲۲۱۷- می نمودی هم هلاکم در سبیل
کرد گمر نابخردی فعلی زبون؟	۱۲۲۱۸- می کنی ما را هلاک آیا کنون
در سوال رؤیت از روی عما ^۷	۱۲۲۱۹- نیست این جز امتحانت بهر ما
یعنی از آن ابتلاء و امتحان	۱۲۲۲۰- هر که را خواهی کنی گمره به آن
ز امتحان از وجه «تهدی مَنْ تَشَاءُ» ^۸	۱۲۲۲۱- هر که را خواهی شوی هم رهنما
رحم کن در عین آمرزش به ما	۱۲۲۲۲- دوست چون ما را تویی «فَأَغْفِرْ لَنَا» ^۹
یا الهی «أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ» ^{۱۰}	۱۲۲۲۳- بهتر از آمرزگارانسی یقین



۱- غمام: ابر.

۲- زیب: شک.

۳- هاپله: ثانیث هایل، واقعه ترسناک.

۴- [جمعی از مفسرین گفته‌اند میقاتی که در آیه ۱۵۵ سوره اعراف ذکر شده غیر از میقات اول یعنی میقات موسی است و داستان این بوده است که پس از بازگشتن موسی (ع) از میقات و مواجه شدن با گوساله پرستی خدا او را مامور کرده تا دوباره به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل به میقات برود و این عده در آنجا از عمل زشتی که مرتکب شده‌اند عذرخواهی کنند و موسی (ع) هفتاد نفر از آنها را برگزید و به طور برد و در آنجا به خاطر سخنی که راندند به «رَجَفَه» یعنی لغوه بدنی مبتلا شدند و وقتی موسی دید نزدیک است همگی از این لغوه بمیرند دعا کرد و آنها نجات یافتند.] (از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان، به نقل از صاحب «المنار»).

۵- نؤم: خواب.

۶- [گفته‌اند موسی (ع) هفتاد نفر از قوم بنی اسرائیل را که از آن جمله فرزند خود هارون بود انتخاب نمود و به کنار قبر هارون آورد و در این مورد که آیا موسی هارون را کشته یا به مرگ طبیعی مرده است از قبر سوال نمود و هارون از قبر جواب داده و او را بی‌گناه معرفی نموده است و در اینجا آن عده به موسی گفتند که ما به برائت تو نزد قوم شهادت نمی‌دهیم

مگر اینکه از خدایت بخواهی تا ما را نیز پیامبرانی قرار دهد و به خاطر این حرف دچار رجفه شدند. (از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۷- عَمَّا: کوری، نداشتن چشم بصیرت.

۸- و ۹- و ۱۰-: به معنی آیه ۱۵۵ مراجعه فرمایید.

وَ اَكْتُبُ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا
ج و سر نوشت ما را هم در این دنیا و هم در عالم آخرت نیکویی و نوابی مقدر فرمائید که ما
 هُدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِيْ اُصِيبُ بِهٖ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِيْ
به سوی تو باز گشته است. خدا فرمود: عذابم را به هر که خواهم رسانم. و رحمت من
 وَ سِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا الَّذِيْنَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ
همه موجودات را فرا گرفته. و البته آن را برای آنان که راه تقوا پیش گیرند
 الزَّكٰوةَ وَ الَّذِيْنَ هُمْ بِآيٰتِنَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿١٥٦﴾ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُونَ
و زکات می دهند و به آیات ما می گورند، کلمه و لازم خواهد کرد (۱۵۶) هم آنان که پیروی کنند
 الرَّسُوْلَ النَّبِيَّ الْاُمِّيَّ الَّذِيْ يَجِدُوْنَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ
از آن رسول ناخوانی و بی‌سواد است که در تورات و انجیل که در دست آنهاست
 فِي التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيْلِ يٰمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهَاهُمْ
نام و نشان و اوصاف او را نگاهت می‌یابند که آنها را امر به هر نیکویی و نهی از
 عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبٰتِ وَ يَحْرِمُهُمُ
هر زشتی خواهد کرد و بر آنان هر طعام پاکیزه و مطبوخ را حلال، و هر پلید متفوق را حرام
 الْخَبٰثٰتِ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ اَصْرَهُمْ وَ الْاَغْلٰلَ الَّتِيْ كَانَتْ
می‌گرداند و احکام بر رنج و مشقتی را که چون زنجیر به گردن خود نهاده‌اند از آنان برمی‌دارد
 عَلَيْهِمْ فَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا بِهِ وَ عَزَّرُوْهُ وَ نَصَرُوْهُ وَ اتَّبَعُوْا
او دین آسان و موافق فطرت بر خلق می‌آورد، پس آنان که به او گرویدند و از او حرمت و عزت نگاه داشتند و یاری او کردند
 النُّوْرَ الَّذِيْ اُنزِلَ مَعَهُ ؕ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ﴿١٥٧﴾
و نوری را که به او نازل شد پیروی نمودند آن گروه به حقیقت رستگاران خواهند. (۱۵۷)

نسیکویی از راحت و عیش و نوا
هم ز اطمینان بر اعدا نصرتی
نسیکویی ده در مقام و مغفرت
گرچه از برگشت مایی بی نیاز
هر که را خواهم رسانم در عذاب

۱۲۲۲۴- بر نویس از بهر ما در این سرا^{۱۵۶}
۱۲۲۲۵- عیش خوش با صحت و امنیتی
۱۲۲۲۶- هم چنین اندر سرای آخرت
۱۲۲۲۷- ز آن که ما سوی تو برگشتیم باز
۱۲۲۲۸- حق تعالی گفت اشکنجه و عذاب

در تحقیق رحمت امتنانیه و وجوبیه

وارسیده بر دوکون از قدرتم
رحمت حق بر دو قسم اندر مقال
مطلق از هر شرط و قید آر مُدرکی
مر فرا بگرفته اشیا را به عَوْن
بسی سؤال سائلی بر ما خَلَق
عرض حاجت فیض هستی تا برد
هر یک اندر رتبه‌ای دارد نمود
کآن مقید باشد ار داری تمیز
گشته فایض از حقیقت در مَجاز
از نتیجه امتنانیه عیان
کرد استحقاق هستی مرحمت
ز آن مقید خوانده‌اند آن را کرام
گناه قول و فعل نزد هوشمند^۱
آن کسان کز شرک پرهیزند هین
بر خواص مؤمنین و اهل قلوب
هستشان ایمان به آیت‌های ما

۱۲۲۲۹- هم به هر شیئی است واسع رحمت
۱۲۲۳۰- هست در نزد محقق بی سؤال
۱۲۲۳۱- امتنانیه است و ذاتیه یکی
۱۲۲۳۲- اندر آن دریاست مستغرق دوکون
۱۲۲۳۳- منتج از وی شد عطای ماستیق
۱۲۲۳۴- هم بدون آن که محتاجی کند
۱۲۲۳۵- هست، از آن رحمت اشیا را وجود
۱۲۲۳۶- رحمت دیگر وجوبیه است نیز
۱۲۲۳۷- آن هم از آن رحمت ذاتیه باز
۱۲۲۳۸- هست استحقاق بنده هم بر آن
۱۲۲۳۹- هم چنان که پیش از رسم و سمت
۱۲۲۴۰- رحمتی کامد وجوبیه به نام
۱۲۲۴۱- کآن بود مشروط خود بر شرط چند
۱۲۲۴۲- پس نویسم زود بهر متقین
۱۲۲۴۳- رحمت خود را که آن دارد وجوب
۱۲۲۴۴- می‌دهند ایشان زکات مال‌ها

دوست دارد مال چون هرذی حیات	۱۲۲۴۵- از فرایض سخت‌تر باشد زکات
و آن نسبی اُمّی کامل وصول	۱۲۲۴۶- پیروند آن مومنان خود بر رسول ^{۱۵۷}
خوانند نابنوشته حق پیغمبرش	۱۲۲۴۷- اُمّی اعنی زاده شد چو از مادرش
پیش پروازش ملایک مانده بود	۱۲۲۴۸- هیچ نه بنوشته و نه خواننده بود
ثبت در تورات و انجیل از مقام	۱۲۲۴۹- آن نسبی که یافتند او را به نام
نزد ایشان رفعتش معلوم بود	۱۲۲۵۰- وصف و نامش در صُحُف مرقوم بود
نهی از مُنکر خود آن صاحب علم	۱۲۲۵۱- می‌نماید امر بر معروف هم
هر قبیحی منکر است، آن را بمان	۱۲۲۵۲- آن محاسن جمله را معروف دان
شد به ظاهر عقلِ کُلّ پیغمبرت ^۲	۱۲۲۵۳- عقل باشد بر محاسن رهبریت
هم خیانت را حرام اندر جهات	۱۲۲۵۴- سازد ایشان را حلال او طئیات
و آن تکالیفی که شاق آمد به هوش ^۳	۱۲۲۵۵- بار ایشان را فرو بنهد ز دوش
که بر ایشان بود سابق در پسند	۱۲۲۵۶- هم چنین بردارد آن اغلال ^۴ و بند



۱- مفهوم کلی ابیات ۱۲۲۳۰ تا آخر ۱۲۲۴۱ ← رحمت خداوند بر دو نوع است: یکی رحمت عامه که به آن رحمت امتنانیه (رحمتی که ناشی از منت نهادن و احسان و نیکویی به صورت نعمت به تمامی موجودات از سوی خداوند تعلق می‌گیرد) و یا رحمت ذاتیه (رحمت منسوب به ذات حق که جوهری است و مطلق از هر نوع قید و شرط) هم می‌گویند و دیگری رحمت خاصه یا رحمت وجوبیه (رحمتی که در صورتی که بنده سزاوار او باشد از سوی خداوند به او تعلق می‌گیرد). رحمت عامه که مومن و کافر و با شعور و بی شعور و خلاصه تمامی موجودات و دنیا و آخرت همه به وسیله آن به وجود آمده و از ابتدای هستی و در مسیر وجودشان تا زمانی که وجود دارند از آن برخوردار هستند بدون آن‌که درخواست و یا تلاشی برای به دست آوردن آن بنمایند از جانب خداوند به آنها تعلق گرفته است. هستی و وجود همه اشیاء حاصل همین رحمت ذاتیه است و هر یک از موجودات بر حسب استعداد و

رتبه و درجه خود از آن برخوردار و بهره‌مند گردیده‌اند. اما رحمت خاصه یا رحمت رجوبیه که خود در واقع از رحمت ذاتیه به وجود آمده و از آن بهره‌مند گردیده است رحمتی است که آن را مقید خوانده‌اند چرا که هم‌چون رحمت عامه مطلق و بدون شرط نیست بلکه عطیه‌ای است که خداوند تنها آن را به کسانی می‌دهد که دارای ایمان و عبودیت باشند مانند حیات طیبه و زندگی نورانی در دنیا و جنت و رضوان در آخرت که کفار و مجرمین به خاطر کفر و جرمشان از آن بهره ندارند و رحمت خاصه یا وجوبیه مشروط به شروط خاص است. پس رحمت خاصه است که در مقابل عذاب است نه رحمت واسعه عامه زیرا عذابی که در مقابل رحمت واسعه قرار بگیرد وجود ندارد بلکه هر موجودی که بتوان کلمه چیز را بر آن اطلاق کرد مصداقی از مصادیق رحمت واسعه است، حال یا برای خودش رحمت است یا برای غیر، چون اصل خلقتش به ملاک و به منظور رحمت بوده، پس چیزی باقی نمی‌ماند که کلمه «چیز» بر آن اطلاق بشود و ما آن را از مصادیق عذاب بشماریم. (با برداشت از جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان).

مرکز تحقیقات کویپور علوم اسلامی

۲- عقل کل: «عقل کل» (*).

۳- منظور این است که دین اسلام آن عهده‌های گران و بارهای عظیم را که بر بنی‌اسرائیل بود که در تورات به ایشان فرموده بودند چون قتل نفس در توبه، بریدن اعضایی که با آن گناه کرده‌اند و بریدن و خارج نمودن جامه‌ای که آلوده شد از میان جامه، و قصاص در قتل‌هایی که کردند و دیه و عفو در مقابل آنها از ایشان فرو می‌نهد. برداشتن تکالیف شاقه جعلی و غیر الهی تنها و تنها در اسلام یافت می‌شود هر چند که در سایر ادیان نمونه‌ای از هر یک از آنها دیده می‌شود. صد و بیست و چند هزار پیامبر که به خاک فرو شدند در آرزوی آن بودند که ایشان را بر اسرار فطرت آن مهتر عالم اطلاع بود و هرگز نبود و ندانستند و عزت قرآن خبر می‌دهد که: «فاوحی الی عبده ما اوحی» آن خزینه اسرار فطرت محمد مرسل را مَهْری بر نهادیم و طمع‌ها از دریافت آن ببردیم، «و عنده مفاتح الغیب».

ز آن گونه شراب‌ها که به او پنهان داد یک ذره به صد هزار جان نتوان داد

آفرینش همه درمیم محمد متلاشی شد. هر کجا در عالم دردی و سوزی بود در مقابل سوز وی ناچیز شد. انبیاء و اولیاء و صدیقان هر چند که توانستند مرکب‌ها دوانیدند به آخر به اول.

قدم وی رسیدند. آن مقام که زبیر خلائق آمد، زیر قدم خود نپسندید طوبی و زلفی که غایت رتبت صدیقان است بدان ننگرید: «مازاع البصر و ما طغی».

۴- اُغلال: (جمع غُلّ)؛ زنجیرها. در جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة است که: برای هر یک از هواها زنجیری است که مانع از حرکت می‌شود و لکن انسان مادام که در دنیا است آن زنجیر را نمی‌بیند مگر کسی که خداوند دو چشمش را باز کرده و در حالی که در دنیا است از اهل آخرت گشته است.



بگرویدند این نبی را بسی گمان	۱۲۲۵۷- پس مر آنان که ز اسرائیلیان
ببهر تعظیمش فرو بردند سر	۱۲۲۵۸- غیر ایشان یا که از قوم دگر
هم شدندش پیرو از ادراک نور	۱۲۲۵۹- یاریش کردند از نزدیک و دور
با وی از حق بود و بفرستاده شد ^۱	۱۲۲۶۰- آن چنان نوری که بر وی داده شد
تا ابد باقی است با او هم پدید	۱۲۲۶۱- قصد ز آن نور است قرآن مجید
کآن حقایق راست کاشف در ظهور	۱۲۲۶۲- تسمیه قرآن از آن آمد به نور
رستگاران اند و مرحوم از نشان	۱۲۲۶۳- این گروه ناصران و تابعان
نزد اهل حق بود روشن نه دور	۱۲۲۶۴- بر ولایت گر کنی تعبیر نور
کآیت از حق یافت در حین نزول	۱۲۲۶۵- بود آن نور ولایت با رسول
گردد از نور ولایت با شهود ^۲	۱۲۲۶۶- باید اول هر نبیی در صعود
با پیمبر پس علی بود از قِدم	۱۲۲۶۷- در نبوت پس شود صاحب عَلم
در نهان بودی تو با هر مرسلی	۱۲۲۶۸- با علی ز آن گفت احمد کای علی
هم تو بودی هم تویی در روزگار	۱۲۲۶۹- لیک با من در نهان و آشکار
گویم اندر آیتِ اَللّهُ نور	۱۲۲۷۰- گر خدا خواهد بیانی زین ظهور
تا در آنجا باز گویم نور ذات	۱۲۲۷۱- هست امیدم کو دهد علم و حیات
مجملی اندر بیان این مقام	۱۲۲۷۲- لیک گویم چون رسید اینجا کلام
اندر اسماء و صفات از غیب ذات	۱۲۲۷۳- چون تجلی کرد ذات ذو صفات

ظاهر آمد آفتاب احمدی	۱۲۲۷۴- زآن تجلی از ظهور سردی
رتبه پیغمبری اتمام یافت ^۳	۱۲۲۷۵- از نبوت آن تجلی نام یافت
آن یکی بر حق و دیگر سوی خلق	۱۲۲۷۶- مر تو را باشد دو وجه ای پاک دلق
کآن بسود مطلق ز قید ما خلق	۱۲۲۷۷- وجه عالی را ولایت دان به حق
باشد آن گر هیچ دانی اصطلاح	۱۲۲۷۸- وحدت بی کثرت اندر افتتاح
مطلق است از اسم و رسم و وصف وحد	۱۲۲۷۹- خوانده اند این رتبه را وجه الاحد
در رسالت جنبه جسمانی است ^۴	۱۲۲۸۰- وجه دانی کآن به خلق ارزانی است
بر دو صورت بر خلاق آمدیم	۱۲۲۸۱- با علی زآن گفت نور واحدیم
نیست اثبیت آنجا یا تضاد	۱۲۲۸۲- در مقام نور داریم اتحاد
مر نبی را روح باقی با تن است ^۵	۱۲۲۸۳- در مقام جسم هم او با من است
در تجلی داد کثرت را نمود	۱۲۲۸۴- هم چنین کز وحدتش ذات وجود
گر تو دانی غیر از این محمود نیست	۱۲۲۸۵- هم در این کثرت جز او موجود نیست
بساز کردم سوی تفسیر کلام	۱۲۲۸۶- این قدر کافی بُد از فهمی تمام



۱- اینکه در آیه ۱۵۷ سوره اعراف «النور الذی انزل معهُ» (نوری که با او نازل شد) فرمود و نفرمود «انزل علیهِ» (نازل شد بر او) و یا «انزل الیه» (نازل شد به سوی او) به این دلیل است که اشاره و تلویحی داشته باشد بر شهادت آن نور (که مقصود از نور در اینجا قرآن کریم است) بر اینکه محمد (ص) همان کسی است که انبیاء خود شما و کتاب‌های آسمانیان از آمدنش خبر داده‌اند و همین یک کلمه (مع به معنای همراه بودن چیزی با چیز دیگر) برگشت معنای آیه را به این می‌سازد که: پیروی کنید نوری را که نازل بر وی شده در حالی که این نور (قرآن) با شرایعی که در برداشته و اظهار می‌کند خود شاهد صدق وی است و این همراهی قرآن با رسول الله (ص) همچنان با او تا ابد باقی خواهد ماند. (با برداشت از جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- ولایت انبیاء محض موهبت است که بی وسیله کسب و عمل از جانب خداوند بر ایشان

فایض است و تا زمانی که ولایت به کمال نرسد نبوت ظاهر نمی‌شود. از این جهت است که فرموده‌اند «نهایة الولاية بداية النبوة» (نهایت ولایت ابتدا و آغاز نبوت است) چون تا از مبداء فیاض استفاضه علوم و احکام نشود نمی‌توان آن را به دیگران رساند. حقیقت ولایت، توسعه ایجاد وجود حق است بر مستعدان ازلی و قابلان لم یزلی بر این وجه که به قدرت ولایت ولی مطلق آن که شایستگی دارد از خود بینی و هستی موهوم خویش که در واقع کدورت نیستی است خالص و به جلوه و نور و صفای وجود حق پاک و تابناک شود ولی بالذات خداوند علی عظیم است و این ولایت کلیه الهیه است که از غایت عنایت و به اقتضای سعة رحمت دست تصرف برسر کائنات افکنده و به افاضه وجودی جمله موجودات را از پس پرده عدم بیرون آورده، پس ولایت از آن خداست. ولی در این وادی پر غوغای خاموشان که از هستی موهوم ممکنات اثری نیست از جایی خبری می‌رسد و از جانانی به نسیمی جانبخش اثری می‌آید. اوست که از ازل به هستی حق هست شده و در آن هستی در عین بقا به محبوب از شوق لقا مست گشته و در کمال هستی هوشیار مانده و در آن حال که ورای هر حال و قالی است به دلداری عالم آمده، روی بر حق داشته، امواج گیسوان دلربا بر خلق افشانده و به همین گیسوی افشان حال خلقی و مآل عالمی را به سامان انتظام کشیده است. او سید کائنات و کمال موجودات، محمد مصطفی (ص) است و در این حقیقت جامعیت، علی مرتضی (ع) و فاطمه زهرا (س) و ائمه هدی تا حضرت قائم ثانی عشر علیهم السلام با حضرت وی در یک پایه و دارای یک مایه‌اند چه همان‌گونه که حضرت نبوی (ص) فرمود «اول ما خلق الله نوری» خود نیز راهی راست نمود که «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نَوْرِ وَاحِدٍ».

علی و مصطفی هم‌چون دودیده ز یک نور جلیل‌اند آفریده

انوار چهارده‌گانه علیهم السلام، به ولایت الهیه ولی مطلق و متصرف برحق‌اند و چون بر عنایات حقانی در طلوع طلعت سبحانی در بدو وجود مقدس خود یکسره به حق تعالی پیوسته، گلبن آن گلزار و نوگل آن شاخسارند و دارای ولایت مطلقه کلیه الهیه‌اند. لذا این ولایت را ولایت محمدیه علویه مهدویه (ع) نیز خوانده‌اند. خداوند در آیه ۵۵ سوره مائده این موضوع را روشن نموده و می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلَوه و يُؤْتونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ». (همانا ولی و فرمانده شما، خدا و رسول اوست و آن کسان که ایمان آورده و بر پای می‌دارند نماز و زکوة می‌دهند در حال رکوع)؛ (و این آیه در شان علی (ع) و در بیان مرتبت معصومین علیهم السلام نازل گشته است). ولایت به این معنی مافوق مقام نبوت و رسالت و مفتاح باب دولت بلکه شهر بند مدینه وجود و دروازه میدان عظمت است لذا نبوت خاتمه پذیرفته ولی ولایت را پایانی نیست. و آنچه منقول است که «الوَلِیُّ فَوْقَ النَّبِیِّ وَ الرَّسُولِ» به این معنی است که جهت ولایت شخص واحد که نبی و رسول است بلندتر از جهت نبوت و رسالت خود اوست نه آن که «وَلِیٌّ» که تابع نبی و رسول است اعلی از نبی باشد زیرا که تابع در آن چیز که تابع است هرگز به متبوع نمی‌رسد چه اگر برسد، تابع نخواهد بود و چون مرجع و ماخذ نبوت نبی ولایت خود اوست که عبارت است از جهت قرب او به حق و قوت نبوت به حسب قوت ولایت است، پس با توجه به موارد فوق الذکر جامعیت علی (ع) که ولی الله است از قِدم یعنی در آن زمان که از هستی موهوم ممکنات اثری نبود و در مقام «لی مع الله» که مرتبه اتحاد نبی و ولی است با پیامبر (ص) و هر پیامبر دیگری همراه بوده است و در روزگاری که کالبد ظاهری پیامبر (ص) در دنیا بوده است نیز علی (ع) در کنار حضرت حضور داشته و از این رو پیغمبر (ص) به این مسئله اشاره فرموده‌اند. در جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است: [مقصود از معیت و همراهی نور با محمد (ص) همراهی و معیت قیومی آن است، چه ولایت روح نبوت و قوام آن است و لذا رسول خدا (ص) فرمود: یا علی با هر پیغمبری به طور پنهانی بودی و با من به طور آشکار هستی].

۳- مفهوم ابیات ۱۲۲۷۳ تا آخر ۱۲۲۷۵ - اهل حکمت می‌گویند که از ذات باری تعالی تنها یک جوهر صادر شد و نام آن جوهر عقل اول است که به حسب حقیقت و معنی مظهر ذات و مجموع اسما و صفات الله می‌توانست باشد و خواص و احکام اسم کلی الله به جزویات و کلیات در او ظاهر گردد و متحقق بهمه صفات الهی شود و آن حضرت خاتم محمدی (ص) بود و باقی انبیاء و تمامی اولیا اگر چه مظهر این اسم کلی الله‌اند اما هر یک مظهر این اسم به بعضی صفات می‌باشند و مظهر تام الله که مجموع صفات در او بالفعل به ظهور پیوسته حضرت سید کونین محمد مصطفی (ص) است پس نشاء ختمی محمدی من حیث الحقیقة و

المعنی سابق بر جمیع انبیاء است که «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین» پیامبر (ص) فرمود: من پیامبر بودم در حالی که آدم (ع) میان آب و گل بود (هنوز آفریده نشده بود) یعنی حقیقت و ذات محمدی (ص) که آن را یقین اول می‌گویند (چون اولین مقدوری که قدرت متعلق به او شده همین تعین اول یا عقل اول یا قلم است که «اول خلق الله القلم» سابق بر جمیع انبیاء است اما از نظر صورت و ظاهر محمد (ص) متأخر است

آن زمان که عالم و آدم نشان پیدا نبود از مقام بی‌نشانی با نشان من بوده‌ام
پیش از آن که اسرار غیب آید به صحرای شهود بر رخ غیب و شهادت در میان من بوده‌ام
گرچه در صورت نمودار دو عالم گشته‌ام چون به معنی بنگری هر دو جهان من بوده‌ام
و از جهت این نسبت تقدّم ذاتی است که صاحب گلشن راز می‌فرماید:

تعالی الله قدیمی کوبه یک دم کند آغاز و انجام دو عالم
جهان خلق و امر آنجا یکی شد یکی بسیار و بسیار اندکی شد
همه از وَهْمِ توست این صورت غیر که نقطه دایره است از سرعت سپر
یکی خطّ است ز اوّل تا به آخر بر او خلق جهان گشته مسافر
در این ره انبیا چون ساربان‌اند دلیل و رهنمای کاروان‌اند
وزایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار
احد در میم احمد گشته ظاهر در این دور اوّل آمد عین آخر
ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است

۴- در کتاب انسان کامل عزیز الدین نسفی آمده است:

«... نبی دو روی دارد یک روی به طرف خدای و یک روی به طرف بندگان خدای، از جهت آن که از خدای فیض می‌گیرد و به بندگان خدای می‌رساند. آن روی را که به طرف خدای است «ولایت» نامند که ولایت نزدیکی است و این روی را که به طرف بندگان خدای است «نبوت» نامند که نبوت آگاه کردن (و خبر دادن) است... ولایت و نبوت دو صفت نبی‌اند و ولی از این دو صفت یکی بیش ندارد... اهل تصوف می‌گویند که ولایت باطن نبوت است و الهیّت باطن ولایت است. نبوت که قمر است چون بشکافد ولایت که آفتاب است ظاهر شود. ولایت که قمر

است چون بشکافد الهیت که آفتاب است ظاهر شود.

پس با توجه به نکات مزبور وجه عالی نبی، ولایت است که از قید و شرط ممکنات و مخلوقات رها و مطلق است و در واقع همان وحدت بدون تفرقه و کثرت است و آن را «وجه الاحد» نامیده‌اند که از هر نوع اسم و رسم و وصف وحد مطلق و آزاد است و وجه نازل نبی همان وجهی است که به سوی خلق و بندگان خداست و نبوت است و جنبه جسمانی دارد. البته باید دانست که نبوت واسطه و برزخ میان ولایت و رسالت است چون نبوت، اخبار است از حقایق الهیه یعنی معرفت ذات و صفات و اسماء و احکام الهی و این اخبار دو قسم است یکی اخبار از معرفت ذات و صفات و اسماء و این مخصوص ولایت است خواه از نبی به ظهور آید خواه از ولی و آن را «نبوت تفریعی» هم می‌گویند و دوم جمع آن اخبار است با تبلیغ احکام شرعی و تأدیب به اخلاق و تعلیم حکمت و قیام به سیاست و این مخصوص به «رسالت» است و این را «نبوت تشریعی» می‌نامند که به پیامبر اسلام (ص) خاتمه یافته است. اما نبوت تفریعی که لازمه ولایت است باقی است. اما عالم اسماء و صفات که اول تجلی ذات وجود است و «تعیّن اول» و به اصطلاح دیگر «وجود به شرط» (در مقابل مرتبه یا عالم اول که ذات حق تعالی است و وجود مطلق لابشرط است که بلا اول و بلا آخر است) که اعم از شرط اطلاق و «تقیید» دو وجه دارد وجه اعلای آن را که اطلاق است «ولایت» و وجه ادنای آن را که تقیید است رسالت دانند و این دو وجه را به احدیت و واحدیت تعبیر می‌کنند.

۵- ولی چون از نبی پیروی کند و در همه موارد در طریق انقیاد ثابت و راسخ باشد و در هیچ حال از متابعت تجاوز نکند و در شریعت و طریقت همراز نبی گردد همانند نبی به مقام محبوبیت وصول می‌یابد چون خاصیت محبوبیت از نبی به واسطه تبعیت به ولی سرایت می‌کند و ولی محرم ولایت نبی و قرب او می‌گردد. از این رو حضرت محمد (ص) فرمود: «علی منی و انا منه» و یا «خلقت انا و علی من نور واحد» و یا «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی». در اینجا از منتخبی از یکی از اشعار کتاب زبده الاسرار حضرت صفی علیشاه مدد می‌جوییم:

احمد صاحب کمال با نسق که به لولاک او مخاطب شد ز حق

رشحه‌ای از ابر فیضش کاف و نون
 انبیا را پادشاه و سرور اوست
 نام حیدر بُد چون نقش خاتمش
 کبریایی از خدا تشریف او
 چون که اورنگ رسالت اعتبار
 آن رسالت کش حق از اکرام داد
 بسد چوبی امضای حیدر ناتمام
 تا به ظاهر یابد امضای علی
 از خدا بسا درود بی‌عدد
 اوست حسن و اوست در حسن، آن حُسن
 چون که با آن حُسن عشق لم یزل
 آن چنان وصلی که غیر، آگاه نیست
 ز آن مقید در لب‌سای آدمی
 دم نه آن دم کز وی آدم دم زند
 آن دمی کز وی خدا باشد علیم
 آن دمی کآنجا ندارد ره عقول
 آن دمی کآنجا بود جای وصال
 حُسن را با عشق ای صاحب شهود
 در تجلی آن دو فرد متصل
 یعنی اندر صورت ای مرد سُبُل
 تا چنان کاندر مقام بی‌مقام
 در دو قالب بر بشر ظاهر شوند
 کرد زین رو آن بشیر بی‌نظیر
 راز را بی‌پرده کرد و راز کرد

غرق بحرش علم ماکان و یکون
 اولیا را مقتدا و رهبر اوست
 خواند یزدان در نبوت خاتمش
 عقل ممکن قاصر از تعریف او
 یافت از وی شد حقش طفرانگار
 سلطنت ز آتش به هر ذی نام داد
 بلکه خالی از کمال اختتام
 گشت دوشش همسر پای علی
 بسرنیی و آل پاکش تا ابد
 اوست جانِ حُسن و هم جانانِ حُسن
 داشت وصلی بی‌کران اندر ازل
 عقل ممکن را در آنجا راه نیست
 هر دو خوش گشتند بهر همدمی
 آن دمی کز همدمی هم دم زند
 آن دمی کآنجا عدم شد دال و میم
 آن دمی کز لی مع الله زد رسول
 دارد آنجا حُسن با عشق اتصال
 چون که نبود انفصالی درو جود
 جلوه گر گشتند ز آن در آب و گِل
 در دو صورت جلوه کرد آن فرد کل
 اتساعی بسودشان ما لا کلام
 و آن دو با هم یکدل و یکسر شوند
 سِر وحدت فاش در روز غدیر
 پرده بست و پرده‌ها را باز کرد...

قُلْ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي

(ای رسول ما به خلق) بگو که من پر همه شما جنس بشر رسول خدایم، آن خدای که

لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ

فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، هیچ خدایی جز او نیست که زنده می کند و می میراند.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ

پس باید ایمان به خدا آرید و هم به رسول او پیغمبر امی (که از هیچکس جز خدا تعلیم نگرفته) آن پیغمبری که پس به خدا

وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾

و سخنان او ایمان دارید و پیرو او شوید، باشد که هدایت یابید. (۱۵۸)

وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٩﴾

و جماعتی از قوم موسی هستند که به دین حق هدایت کنند و به آن دین حکم و دادگری نمایند. (۱۵۹)

وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ

و قوم موسی را به دوازده سبط منقسم کردیم که هر سبطی طایفه ای باشد و چون امت موسی

إِذِ اسْتَسْقَنَهُ قَوْمُهُ دَانَ إِضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَاجِرَ

(در آن بیان بی آب) از تو آب طلبیدند به موسی وحی کردیم که عصای خود را بر سنگ زند

فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ

پس دوازده چشمه آب از آن سنگ جوشید و جاری شد، هر قبیله آشخور خود را

مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ

دانستند، و ما به واسطه ابر بر سر آنها سایه افکندیم و نیز بر آنها من و سلوی (مرغ و ترحمین)

وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا

فرستادیم (تا تغذیه کنند، و گفتم از لذیذ و پاکیزه قومی که روزتان کردیم تناول کنید، و

ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾

آنها نه بر ما بلکه بر خودش ستم می کردند. (۱۶۰)

بر شما یکجا از حق اندر نزول
پادشاهی سـماوات و زمین
زنـده گردانـد، بمیرانـد هم او

۱۵۸- گو به خلق ای مردمان هتم «رسول»
۱۵۸- آن که هست او را به تحقیق متین
۱۵۸- نیست معبودی جز او بی گفتگو

- ۱۲۲۹۰- گو رسولم زآن که^۱ دارد این صفات
 ۱۲۲۹۱- پس به او آرید ایمان در اصول
 ۱۲۲۹۲- ای نبیّ امی آن‌کو بر خدا
 ۱۲۲۹۳- بر سخن‌هایی که بفرستاده حق
 ۱۲۲۹۴- هم بریدای مردمان فرمان او
 ۱۲۲۹۵- هست هم از قوم موسی امتی^{۱۵۹}
 ۱۲۲۹۶- راه بنمایند بِالْحَقِّ مُتَّقِیْنَ
 ۱۲۲۹۷- هم به وی یعنی به‌حق اندر عباد
 ۱۲۲۹۸- فرقه‌ای بودند با عدل و حساب
 ۱۲۲۹۹- راسخ اندر دین و هم قائم به‌حق
 ۱۲۳۰۰- قصد یا زآن امت اندر انتساب
 ۱۲۳۰۱- اشهر این باشد که چون موسی گذشت
 ۱۲۳۰۲- سوی قتل انبیا بردند دست
 ۱۲۳۰۳- خواستند از حق گروهی از خواص
 ۱۲۳۰۴- حق رهی بنمود و رفتند آن‌کرام
 ۱۲۳۰۵- عدل در ایمان خود کردند چون
 ۱۲۳۰۶- گفت پیغمبر که من آن قوم را
 ۱۲۳۰۷- بعد شرح حال ایشان حق نمود
 ۱۲۳۰۸- گفت کردیم از هم ایشان را جدا^{۱۶۰}
 ۱۲۳۰۹- گشت هر سبطی قبیله و امتی
 ۱۲۳۱۰- تا که از تفریقشان یسابد تمیز
 ۱۲۳۱۱- هم به موسی وحی شد از ما چو آب
 ۱۲۳۱۲- زن عصا بر سنگ و آب آور برون
 ۱۲۳۱۳- یعنی آن سنگی که گفت در گذار
- واحد است او در کمال خود به ذات
 هم بدانسان بر رسولش در قبول
 دارد ایمان هم به آیات هُدا
 بر وی و بر انبیای ما سبق
 ره مگر یابید بر عرفان او
 جمله بر «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» آیتی^۲
 و اندر آن باشند با ایشان مُحِقِّیْنَ
 حکم حق جاری کنند از عدل و داد
 در زمان موسی از حکم کتاب
 بودشان انصاف در نظم و تَسْقِیْنَ
 مؤمنان باشند از اهل کتاب
 فتنه اندر قوم او بسیار گشت
 مؤمنان گشتند یکجا خوار و پست
 کز میان قومشان سازد خلاص
 بر دیار چین به امنیّت تمام
 وصفشان زآن کرده حق بر «يَعْتَدِلُونَ»
 در شب معراج دیدم جسابه جسا
 اندر آیت ذکر احبار یهود
 بر دو و ده سبط^۳ اندر اجتبا
 ز آل یعقوب آنچه بود از حکمتی
 فاضل از مفضول^۴ و هم خوار از عزیز
 زو طلب کردند قوم از التهاب
 آن‌که اندر توپره داری کنون
 مرا بردار کت باشم به‌کار

وَأَنْ عَصَا رَا زِد بَه وى آهنگ را	۱۲۳۱۴- در زمان آورد بیرون سنگ را
زوده و دو چشمه جاری شد ز آب	۱۲۳۱۵- در زمان بشکافت سنگ اندر شتاب
مَشْرَبٌ ^۵ خود را هرآن سبطی که بود	۱۲۳۱۶- مردمان دیدند و دانستند زود
بهرشان در تکیه ^۶ از گرمای آن	۱۲۳۱۷- ابر را کردیم هم ما سایبان
مَنْ ^۷ و سلوی ^۸ بی ز رنج و اهتزاز	۱۲۳۱۸- هم بر ایشان ما فرستادیم باز
زآنچه کردم رزقتان اندر حیات	۱۲۳۱۹- گفتم ایشان را خورید از طیبات
آنچه می آمد بر ایشان ز آسمان	۱۲۳۲۰- پس ذخیره می نهادند از نهان
ظلم بر ما می نکردند آن حشر ^۹	۱۲۳۲۱- ز آن ذخیره یا ز عصیان دگر
بودشان بر نفس های خود ستم	۱۲۳۲۲- لیک می بودند در حالی که هم



۱- ز آن که: از سوی آن که،

۲- منظور از يَهْدُونَ بِالْحَقِّ در آیه ۱۵۹ گروهی از بنی اسرائیل هستند که دیگران را به سوی حق راهنمایی و در میان ایشان به حق و عدالت حکم می کردند و بعید نیست منظور انبیا و امامانی باشند که بعد از موسی در بین بنی اسرائیل پدید آمدند و قرآن در چند مورد از آنها یاد کرده است. در مجمع البیان آمده که این فرقه قومی از یهود هستند که در ماورای چین زندگی می کنند و میان آنها و سرزمین چین وادی ریگزاری فاصله است و این قوم چیزی از شرایع و احکام تورات را تغییر ندادند. این روایت ضعیف و غیر مسلم الصدور است چرا که به فرض هم که در روزگار ما چنین مردمی در ماورای چین بوده باشند قطعاً فرقه هادیه و عادل نیستند زیرا اولاد دین یهود به شریعت عیسی (ع) نسخ شد و ثانیاً شریعت عیسی هم به آمدن دین اسلام از اعتبار ساقط گردید پس اگر در ماورای چین مردمی هادی به حق و عادل یافت شوند جز مسلمان نمی توانند بوده باشند و لذا بعضی از دانشمندان که این داستان خرافی را نقل کرده اند ناگزیر شده اند این جمله را به آن بیفزایند و آن این است که رسول خدا (ص) در شب معراج در میانه آنان فرود آمد و دعوتشان کرد و ایشان به وی ایمان آورده و مسلمان شدند و رسول خدا نماز را به ایشان تعلیم داد و علاوه بر این داستان های عجیب و

غریبی برای ایشان تراشیده و نقل کرده‌اند از آن جمله مقاتل گفته است از جمله چیزهایی که خداوند به آن رسول خدا (ص) را فضیلت داده این است که او را در شب معراج به پدران قوم موسی که در ماورای چین هستند فرستاد و داستان این قوم چنین است که وقتی بنی‌اسرائیل گناهکار شدند و مردان نیکی را که امر به عدالت می‌کردند کشتند این نیک مردان که آن روز در زمین مقدس به سر می‌بردند از خدا خواستند آنها را از بین بنی‌اسرائیل بیرون کند و خداوند دعایشان را مستجاب کرد و از زیرزمین راهی بر ایشان باز کرد و آنها یک سال و نیم در این نقب راه پیمودند تا از بیت المقدس به سرزمین فعلی خود در چین رسیدند. خداوند ایشان را از زیرزمین بیرون آورد و در سرزمینی منزل داد که پرندگان و چارپایان و درندگان با هم زندگی می‌کنند و در آنجا گناه و نافرمانی نیست و پیامبر (ص) در شب معراج همراه با جبرئیل به میان آنها آمد و همگی به او ایمان آوردند و اقرار کردند که موسی به آمدن وی بشارتشان داده بود. [به اختصار و با کمی تغییر، از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان].

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۳- دو، و ده سببط: دوازده قوم و قبیله.

۴- ففضول: مغلوب در فضل که دیگری بر او فضل دارد. مقابل فاضل.

۵- مَشْرَب: محل خوردن آب.

۶- تیه: (تِیَه)؛ بیابانی که موسی (ع) با دوازده سبط بنی‌اسرائیل به مدت چهل سال در آن گم شدند و سرگردان بودند و قوم موسی در آن هلاک شدند.

۷- مَنّ: ترنجبین.

۸- سَلوئ: مرغ بریان.

۹- حَشْر: جمع حشره، در اینجا به معنی گروه و جماعت است.

وَإِذْ

و چون

قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

به قوم موسی امر شد که در این شهر ایست (القدس) مسکن کنید و از هر چه خواستید از طعام های این شهر تناول کنید و در دعا بگوئید که پروردگارا! گناهان ما را بریز

و به این در به تواضع و سجده در آید تا از

لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

خطاهای شما در گذاریم که ساینکو کاران را فرودتر احسان می کنیم (۱۶۱)

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ

آن گاه ستمکاران آنها این امر و گفتاری را که به آنها گفته شده بود به گفتار دیگری تبدیل کردند.

وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

ما عده به کثیر مخالفت و ستمکاری بر آنها از آسمان عذابی سخت

و سألهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر اذ يعدون في السبت اذ تأتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا ويوم لا يسبتون لا تأتيهم كذلك نبلوهم بما كانوا يفسقون

فرود آوریم (۱۶۲) وای رسول ما! پس اسرائیل را از آن قریه که در ساحل دریا بوداده ایله و مذبذب بازرسی

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

آن گاه که از سبک تعطیل روزا شنبه تجاوز کردند آن گاه که برای امتحان

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَبْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِيسٍ بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

به روز شنبه ماعیان در مشاوع پیرامون دریا پدیدار شده و در غیر آن روز اصلا

و اذ قالت امه من هم ليم تعظون قوما الله مهلكهم او معذبهم عذابا شديدا قالوا معذرة الى ربكم ولعلهم يتقون

بدید نسی آمدند بدین گونه ما آنان را به فسق و نافرمانی آزمایش می کردیم (۱۶۳)

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَبْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِيسٍ بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

باز موقعی می کشید! اصحاب گفتند: بند ما معذرت در انعام حجت است از جانب پروردگارتان و دیگر آنکه شاید انور کند و انقوا پیشه کنند. (۱۶۴)

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَبْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِيسٍ بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

و چون هر چه به آنها تذکر داده شد در آن غفلت ورزیدند و آنان را که ظلم و ستمکاری کردند به کثیر فاسقان

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

به طایفه سخت گرفتار کردیم (۱۶۵)

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

پس چون سرکش و نکر کرده و آنچه ممنوع بود مرتکب شدند به آنها گفتیم به شکل پوزینه شوید و بی دور و بار مانده از رحمت خدا باشید (۱۶۶)

- ۱۲۳۲۳- یاد کن آن را که چون گفتیم ما ^{۱۶۱}
- ۱۲۳۲۴- کآن اریحا و ایلیا بُد سربه سر
- ۱۲۳۲۵- زآن خورید از هر چه می‌خواهید باز
- ۱۲۳۲۶- یعنی از ما وضع کن یا رب گناه
- ۱۲۳۲۷- از تواضع خاضع و ساجد شوید
- ۱۲۳۲۸- تا بیامرزم شما را هر خطا
- ۱۲۳۲۹- شرح آن در سوره نانی وقوع
- ۱۲۳۳۰- پس بدل کردند و ظلم ایشان به خویش ^{۱۶۲}
- ۱۲۳۳۱- نکتة «غَمِيزَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» ^۲
- ۱۲۳۳۲- «جَطَه» را گفتند حنطه در ورود
- ۱۲۳۳۳- پس فرستادیم رجزی ز آسمان
- ۱۲۳۳۴- می‌پرس از اهل آن ده از یهود ^{۱۶۳}
- ۱۲۳۳۵- واهل آن بر شرع موسی بوده اند
- ۱۲۳۳۶- کن سوال از شنبه از اهل کتاب
- ۱۲۳۳۷- یوم سَبْت ایشان ز صید ماهیان
- ۱۲۳۳۸- روی آب آنها شدند آشکار
- ۱۲۳۳۹- واندر ایامی که غیر از شنبه بود
- ۱۲۳۴۰- تا به روز شنبه دیگر سَمَك ^۸
- ۱۲۳۴۱- می‌نماییم این چنین شان امتحان
- ۱۲۳۴۲- چاره پس کردند ایشان بهر صید
- ۱۲۳۴۳- روز دیگرشان در آوردند ز آب
- ۱۲۳۴۴- پس ز حال آن جماعت کن سؤال ^{۱۶۴}
- ۱۲۳۴۵- چون که گفتند امتی زایشان چرا
- ۱۲۳۴۶- بعض یعنی بعض دیگر را زلوم ^{۱۰}
- مر شما گیرید در این قریه جا
وز قرای بسیت مقدس در خبیر
«جَطَه» ^۱ هم گوید کآن باشد نیاز
چون در آید از در قریه ز راه
در وصول آن نعم حامد شوید
بسرنگوکاران فزایسم در جزا
یافت گر خواهی بر آن می‌کن رجوع
قول مامور به، از عصیان پیش ^۲
گر که فهمی لب ببند از اشلتم ^۴
غیر از آنچه حق بر ایشان گفته بود
بهر ایشان چون بدند از ظالمان ^۵
قریه‌ای کآن بر کنار بحر بود ^۶
پس تعدی زامر حق بنموده اند
کآمدندی ماهیان بر روی آب
در شریعت بنموده‌اند از منتهیان ^۷
روز سبت ایمن چو بودند از شکار
نامدند آن ماهیان نزدیک رود
بر نیوردی سر از آب ایچ یک
آنسچه می‌بودند در آن فاسقان
شنبه افکندند ماهی را به قید
گشت وین حیلت در ایشان جمله باب
از یهودان تا چه گویند از مقال
پسند بدهید این کسان را زین خطا ^۹
داشتندی باز اندر نهی قوم

۱۲۳۴۷- این چنین قومی که حقشان مهلک است	یسا معذّب ناهمی گر مدرک است
۱۲۳۴۸- باشد از حقشان بدون معذرت	مرعذابیی سخت اندر آخرت
۱۲۳۴۹- اهل آن قریه بُدندی بر سه قسم	صاید ۱۱ و واعظ دگر ساکت ۱۲ به اسم
۱۲۳۵۰- واعظان گفتند ما را اعتذار	باشد از این وعظ بر پروردگار
۱۲۳۵۱- نهی از منکر چو بر ما واجب است	پندشان بدهیم و این بر غالب است
۱۲۳۵۲- نزد حق باشیم تا معذور ما	هم بر اینیم از ره مقذور ما
۱۲۳۵۳- تا بود کایشان بترسند از خدا	و از عذاب آخرت و از ابتلا
۱۲۳۵۴- پس چو از نسیان ^{۱۳} نیامد سودمند	آنچه را که پند داده می‌شدند
۱۲۳۵۵- ما رهاندیم آن کسان را که تمام	ناهیان بودند زآن فعل حرام
۱۲۳۵۶- هم گرفتیم آن‌که استم کاره بود	بر عذابیی سخت و آنشان چاره بود
۱۲۳۵۷- زآن سبب کآن قوم بودند از بتر	خود ز فرمان پسا نهادندی به در
۱۲۳۵۸- سرکشی کردند پس چون آن گروه ^{۱۶۶}	زآن چه می‌بودند منهی زآن وجوه
۱۲۳۵۹- پس بگفتیم آن جماعت راعیان	که شما باشید خود بوزینگان ^{۱۴}
۱۲۳۶۰- در چنان حالی که محرومید و دور	از عطا و رحمت ربّ الغفور



۱ - حِطَّةٌ: بگویند «حِطَّةٌ» یعنی «حُطَّ عَنَّا ذُنُوبُنَا» (خدایا فرونه از ما گناهان ما را) ← در مورد آیات ۱۲۳۲۳ تا آخر ۱۲۳۲۸ به توضیحات مربوط به آیات ۱۰۸۷ تا آخر ۱۰۹۰ مراجعه فرمایید.

۲ - مفهوم بیت ۱۲۳۳۰ ← پس آنها آنچه را که به آنان امر شده بود بگویند، در اثر ارتکاب به گناه تغییر دادند و با این کار به خود ظلم نمودند.

۳ - ← معنی آیه ۱۶۲

۴ - اُسْتَلِّمُ: داد و بیداد کردن.

۵ - درباره مفهوم ابیات ۱۲۳۳۲ و ۱۲۳۳۳ به توضیحات مربوطه به ابیات ۱۰۹۹ تا آخر ۱۱۰۴ مراجعه فرمایید.

۶ - درباره مفهوم ابیات ۱۲۳۳۳ تا آخر ۱۲۳۳۳ به توضیحات مربوطه به ابیات ۱۱۸۴ تا آخر ۱۱۹۶ مراجعه فرمایید.

۷ - مُنْهَیَان: (جمع مُنْهَی)؛ نهی شدگان.

۸ - مَنَفَک: ماهی.

۹ - مفهوم بیت ۱۲۳۴۵ ← آن قوم سه گروه بودند یک گروه گناهکاران، یک گروه ناهیان (نهی‌کنندگان) که پند می‌دادند و یک گروه دیگر که به پند دهندگان می‌گفتند چرا موعظه می‌کنید مردمی را که خدا آنها را هلاک خواهد کرد؟

۱۰ - لَوْم: ملامت کردن.

۱۱ - صایِد: صیاد، صید کننده (منظور آن عده از افراد قوم بنی‌اسرائیل است که در روز شنبه ماهی‌ها را صید می‌کردند و گروه ناهیان به آنها پند می‌دادند).

۱۲ - سَاکِت: منظور گروهی است که خود اهل تقوی بودند ولی گروه گناهکاران را نهی نمی‌کردند و سکوت می‌کردند و از گفتار آنها به گروه ناهیان برمی‌آید که اهل فسق و فجور مسئله تجاوز و عصیان را به حدی رسانده بودند که دیگر نهی از منکر در آنها اثر نمی‌کرده است.

۱۳ - منظور از نسیان در اینجا بی اثر شدن تذکرات و نهی از منکرها در دل‌های آن گروه گناهکار است.

۱۴ - درباره مفهوم ابیات ۱۲۳۵۸ و ۱۲۳۵۹ به توضیحات مربوطه به ابیات ۱۱۸۴ تا آخر ۱۱۹۶ مراجعه فرمایید.

وَإِذ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ

و آن گاه که خدای تو اعلام نمود که تا روز قیامت کسی را

يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ

به عقوبت و عذاب سخت بر آنها برانگیزد، که پروردگارت تو همانا زود کیفر کننده است (استیکاران) و آیه خلق

لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٧﴾ وَقَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَمْمًا مِنْهُمْ

بسیار بخشنده و مهربان است. (۱۶۷) و بنی اسرائیل را در روی زمین به شعبی متفرق ساختیم، بعضی از آنها

الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ

صالح و درستکارند و برخی فروتر از آنان (در درجه و منزلت) و آنها را به خوشبختی و ناخوشیها

وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ

بازمودیم، باشد که (به حکم حق) باز گردند. (۱۶۸) پس از آنکه پیشینشان در گذشته اخلاف و بازماندگان

وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا

و ارث کتاب آسمانی شدند در حالی که متاعی است این دنیا را بر می گیرند و گویند ما بخشیده خواهیم شد،

وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ الْم يُؤْخَذُ عَلَيْهِمْ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ

و چنانچه مثل آن مال از متاع دنیا که یافتند باز از هر چه حرام و حیات بپایند بر گیرند. آیا از آنان پیمان کتاب آسمانی گرفته نشد

أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالذَّارُ الْأَخِرَةُ

که به خدا جز حرف حق و سخن راست نسبت ندهند و آنچه در کتاب است درس گیرند؟ و منزل ابدی آخرت

خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾

برای مردم پر هیز کار بسی بهتر است، آیا تعقل نمی کنید؟ (۱۶۹)

مر تو را پروردگارت کاوست فرد
می کند یعنی مسلط بر یهود
که چشاندشان عذابی درد خیز^۱
که بر ایشان می رسد از سوء حال
خواری ایشان راست پس در پی نصیب
در عقوبت کافران را ناگزیر
بسعد توبه بر گروه عاصیان
آل اسرائیل را اندر زمین^۲

۱۶۷۰
۱۲۳۶۱- ای محمد یاد کن چو اعلام کرد
۱۲۳۶۲- می برانگیزد بر ایشان او به زود
۱۲۳۶۳- مر کسی را تا به روز رستخیز
۱۲۳۶۴- همچو قتل و ضرب و جزیه و اختلال
۱۲۳۶۵- بعد داود و سلیمان بی شکیب
۱۲۳۶۶- هست مر پروردگارت زودگیر
۱۲۳۶۷- هم بود آمرزگار و مهربان
۱۶۸۰
۱۲۳۶۸- هم پراکنده نمودیم از یقین

- ۱۲۳۶۹- هم جماعت‌ها که بعضی زان فِرَق
 ۱۲۳۷۰- آن کسان تغییری اندر هیچ حال
 ۱۲۳۷۱- بر مسیح و بر محمد بی گمان
 ۱۲۳۷۲- هم از ایشان دون این بودند نیز
 ۱۲۳۷۳- آزمودیم آن کسان را سر به سر
 ۱۲۳۷۴- از غنا و صحت و عیش و نعم
 ۱۲۳۷۵- باز تا گردند شاید از فساد
 ۱۲۳۷۶- آمدند از بعد ایشان هم‌چنین^{۱۶۹}
 ۱۲۳۷۷- که بُدند از ماسلف قائم مقام
 ۱۲۳۷۸- خود گرفتند آن به میراث این خلف
 ۱۲۳۷۹- می‌گیرند آنچه باشد پست تر
 ۱۲۳۸۰- رشوه گیرند اعنی از راه صواب
 ۱۲۳۸۱- می‌گویند اینکه غفران از اله
 ۱۲۳۸۲- خویش آمرزیده دانستی زرت
 ۱۲۳۸۳- هم گرآید مثل آن آراسته
 ۱۲۳۸۴- یعنی از کالای دنیا مثل آن
 ۱۲۳۸۵- باز خواهند آن‌که گیرند از آنام^۶
 ۱۲۳۸۶- با چنین اصرار بر اخذ حرام
 ۱۲۳۸۷- باز نگرفته است آیا در حساب
 ۱۲۳۸۸- که نگویند آن جماعت بر خدا
 ۱۲۳۸۹- خوانده‌اند آن را که می‌باشد در آن
 ۱۲۳۹۰- مر سرای آخرت نیکوتر است
 ۱۲۳۹۱- نیستشان آیا تعقل اندکی
- صالح‌اند و پیرو فرمان حق
 راه مسی‌نمودشان اندر کمال
 بودشان ایمان و باشد هر زمان
 فاسق و استیزه روی و بی تمیز
 بر بد و نیک جهان از نفع و ضرر^۳
 وز بلا و فقر و بیماری و غم
 سوی حق هم بر صلاح و بر سداد^۴
 «خلف»^۵ یعنی قوم دیگر جانشین
 وارث تورات گشتندی به نام
 علم آن نامسوخته از ماسلف
 از مستاع دنیوی اندر ثمر
 خاصه در احکام و تحریف کتاب
 زود ما را می‌رسد در هر گناه
 شب زجرم روز و روز از جرم شب
 آن کسان را از مستاع و خواسته
 گر بیاید هم برایشان رایگان
 آنچه را حق کرده بر ایشان حرام
 چشم دارند از خدا غفران تام
 حق بر ایشان هیچ میثاق کتاب
 غیر حق حرفی به نزد مدعا
 وین ندیدند اندر او فاش و عیان
 آن کسانی را که تقوی در خور است
 بر صلاح و بر فساد خود یکی



۱- منظور محمد (ص) و امت اوست که با قتال و جنگ آنها را مجبور به پذیرفتن دین اسلام و دستورات الهی و در صورت عدم پذیرش اسلام و ادار به دادن جزیه و خراج خواهند نمود.

- ۲- منظور پراکنده نمودن قوم بنی اسرائیل است ابتدا در مصر و بیت المقدس و نواحی مدینه و اکنون که در سراسر جهان پراکنده و گسسته هستند.
- ۳- منظور نعمت‌ها و گرفتاری‌های دنیاست.
- ۴- سداد: راستی و درستی در کردار و گفتار.
- ۵- منظور از خلف، جهودان ایام پیامبر (ص) اند که تورات را از پیشینیان خود به ارث بردند و انواع تحریف در کتاب آسمانی تورات را با گرفتن رشوه انجام می‌دادند و تازه به آن چهره درست و صحیح هم می‌دادند از طریق این خیال واهی که خداوند همه گناهان این فرقه را در همان شب و گناهان شبشان را در روز بعد می‌بخشد.
- ۶- آنان: مردم، مخلوق.

وَالَّذِينَ يَمَسُّوْنَ

و آنان که متوسل به

بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٧٠﴾

کتاب آسمانی شوند و نماز به پا دارند ما اجر درستکاران را ضایع نخواهیم گذاشت. (۱۷۰)

وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ ﴿١٧١﴾

و آن گاه که کوه طور را از جای برکنید و مانند قطعه آبری بر فراز سر آنها بر آوردیم که پنداشتند بر آنها فرو خواهد افتاد

خَذُوا مَاءً وَاتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾

(و امر کردیم) دستور نورانی که به شما آمد با قوت (ایمان و عقیده محکم) اخذ کنید و آنچه در آن مذکور است متذکر شوید، باشد که برهیز کار شوید. (۱۷۱)

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ

و به یاد آر هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را بر گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت

عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا إِنَّتَ تَقُولُوا يَوْمَ

که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی، ما گواهی دهیم. برخی مفسرین گفته‌اند: مراد ظهور ارواح فرزندان آدم است در نشاء ذر و عالم روح و گواهی

الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ

آنها به نور تجرد و شهود به توحید خدا و ربانیت او در عوالم ملک و ملکوت. (او ما نیز گواهی گرفتیم) که دیگر در روز قیامت نگویید ما از این واقعه غافل

أَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ

پدریم (۱۷۲) یا آنکه نگویید که منحصر اجداد ما به دین شرک بودند و ما هم فرزندان جد از آنها بودیم، آیا به همل زشت اهل باطل ما را به

الْمُبْطِلُونَ ﴿١٧٣﴾ وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

هلاکت خواهی رسانید؟ (۱۷۳) و بدین گونه ما آیات خود را تعقیب می‌دهیم (تا آیات ما را بپذیرند) و باشد که بازگردند. (۱۷۳)

- هست وز تحریف دارند اجتناب
 یسا به قرآن کرده باشند اعتراف
 کآن بود بنیاد طاعات و نیاز
 مزدشان کارند بر اصلاح رو
 کوه را برداشتیم از فوقشان
 بودشان اعمال در حین عمل
 بر سر ایشان سراسر در سجود^۳
 تا بر ایشان کی فتد کوه از محل
 بر شما دادیم آنچه از روی عهد
 که بگیری آنچه حکم است از کتاب
 از عهد و امر و نهی و فعل و خو
 اهل دین را در عداد و در شمار
 از بنی آدم به دور روزگار
 پشت در پشت از ره و آدابشان
 هم‌چنین آورد پی در پی برون
 بر نفوس خویشان بی اشتباه
 آنچه داعی بود بر رب العباد
 که بر آن هر نفس باشد مستعد
 جمله گفتند آری این است آشکار
 در میان اهل تفسیر و فنون
 آنچه آن وافی است در نظم کلام
 کز بشر بگرفت عهد آن رب دین
 سر نیچند از اطاعت و انقیاد
 شرک بر وی ناورند از هیچ رو
- ^{۱۷۰}
 ۱۲۳۹۲- وان کسان را که تمسک بر کتاب^۱
 ۱۲۳۹۳- نیستشان ز احکام تورات انحراف
 ۱۲۳۹۴- هم به پا دارند بر نیکی نماز
 ۱۲۳۹۵- نزد ما ضایع نگردد یک تسو^۲
^{۱۷۱}
 ۱۲۳۹۶- زان زمان کن یاد از بهر نشان
 ۱۲۳۹۷- زآن که بر احکام تورات از دغل
 ۱۲۳۹۸- ظنشان بود اینکه کوه آید فرود
 ۱۲۳۹۹- نیم رخ بر سجده نیمی بر جبل
 ۱۲۴۰۰- می‌بگیرید از کمال جد و جهد
 ۱۲۴۰۱- آن زمان گفتیم یعنی در خطاب
 ۱۲۴۰۲- یاد آرید آنچه می‌باشد در او
 ۱۲۴۰۳- تا شما باشید مر پرهیزگار
^{۱۷۲}
 ۱۲۴۰۴- یاد کن بگرفت چون پروردگار^۴
 ۱۲۴۰۵- از ظهور اعنی که از اصلاشان
 ۱۲۴۰۶- نسلشان از بعد نسلی در فزون
 ۱۲۴۰۷- هم‌چنین بگرفت ایشان را گواه
 ۱۲۴۰۸- یعنی اندر عقل‌هاشان بر نهاد
 ۱۲۴۰۹- اندر اقرار ربوبیت به جد
 ۱۲۴۱۰- بر شما آیا نسیم پروردگار
 ۱۲۴۱۱- اندر این آیت سخن باشد فزون
 ۱۲۴۱۲- نیست لازم ذکر آنها بالتمام
 ۱۲۴۱۳- این بود بر وجه تحقیق متین
 ۱۲۴۱۴- کو بود پروردگار این عباد
 ۱۲۴۱۵- هم بنپرستند چیزی را جز او

کش بود پروردگاری در وجود	۱۲۴۱۶- هستی اش داعی است او را باعهود
وین گواهی را ملک دارد نگاه	۱۲۴۱۷- عقل و فهمش هم بر این باشد گواه
کاین خلاق اندر این عهد آمدند	۱۲۴۱۸- گفت ز آن حق با ملایک شاهدند
شد بر اقرار عبودیت گواه	۱۲۴۱۹- عقل و روح اعنی بشر را بر اله
ور خداوند و ملایک هم بجاست	۱۲۴۲۰- پس گواش گر خود او باشد رواست
در ظهور خویش از طبع و مزاج	۱۲۴۲۱- پس چو بودند این ذراری لاعلاج
رفتشان از یاد آن عهد و ایاب	۱۲۴۲۲- مر طبیعت گشت ایشان را حجاب
مر پدید آید حقیقت از مجاز	۱۲۴۲۳- در قیامت چون که گردد پرده باز
بسی خبر بسودیم زین اقرار ما	۱۲۴۲۴- می بگویند اهل غفلت یا هوا
مر پدرها مان به شرک از پیش چند	۱۲۴۲۵- یا جز این گویند نبود که بُدند ^{۱۷۳}
همچو ما بودند اندر اتجاب	۱۲۴۲۶- پیش تر یعنی که از ما جدّ و باب
گرچو ایشانیم زین در غفلی	۱۲۴۲۷- ما بُدیم از بعدشان ذرّیتی
بر فعال گمراهان و مُبطلون	۱۲۴۲۸- پس کنی ما را هلاک آیا کنون
کز فزونی ز آن نهد رو بر کمی	۱۲۴۲۹- یعنی این غفلت بود در آدمی
غسافل از عهد رهبویّت شدیم	۱۲۴۳۰- ما هم از پشت پدرها آمدیم
تا که باز آیند شاید بر تمیز	۱۲۴۳۱- ما کنیم آیات خود تفصیل نیز ^{۱۷۴}
رو به تحقیق و یقین آرند باز	۱۲۴۳۲- یعنی از تقلید باطل زامتیاز



- ۱- اشاره است به عبدالله سلام و اصحاب او که در کتاب تورات تحریف و تبدیل نیاوردند و شرایع و احکام آن را بپا داشتند و نیز گفته اند که اشاره است به امت محمد (ص).
- ۲- تسو: منظور پول و مقدار ناچیز و کم است. (مزد آنها که به امور صالحه روی می آورند حتی به اندازه یک تسو ضایع نمی شود).
- ۳- امام صادق (ع) فرمود: وقتی تورات بر بنی اسرائیل نازل شد و آنها زیر بار آن نرفتند خداوند کوه طور را از جای کند و بر بالای سرشان نگهداشت و فرمود اگر قبول نکنید کوه را

برسرتان می‌گویم. بنی‌اسرائیل در حالی که سرهایشان را از ترس دزدیده بودند تورات را پذیرفتند (به توضیحات مربوط به ابیات ۱۱۵۵ تا آخر ۱۱۶۳ و ابیات ۷۶۷۶ و ۷۶۷۷ نیز توجه فرمایید).

۴- در ابیات ۱۲۴۰۴ تا آخر ۱۲۴۳۰ که به آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره اعراف مربوط می‌شود به مسئله مهم پیمان گرفتن از نوع بشر بر ربوبیت پروردگار اشاره شده است. دو آیه مزبور از دقیق‌ترین آیات قرآنی از حیث معنا و از زیباترین آیات از نظر نظم و اسلوب است. اما قبل از اینکه به شرح آیات مزبور و ابیات مربوط به آن بپردازیم ابیاتی دُرّبار از کتاب ارزشمند بحرالحقایق صفی‌علیشاه را به عنوان فتح باب و راهگشای فهم این مسئله بیان می‌داریم:

دگر قرب از فنا باشد عبارت	به عهد ماسبق دارد اشارت
همان عهدی که بین عبد و حق بود	بر آن چیزی که اندر ماسبق بود
«أَلَسْتُ رَبِّكُمْ» حق در ازل گفت	هم او «قالوا بلی» خود در محل گفت
«أَلَسْتُ رَبِّكُمْ» حکم وجود است	دگر «قالوا بلی» ارسال جود است
نَبْدِ گیری خود آن گفت و خود این گفت	خود او بود آن‌که دُرّ «عهد» خود سفت
به جایی دون غیر از قول حق گفت	به جایی از زبان ماخَلَقَ گفت
نبود آن ما خلق غیر از نمودش	که گشت از غیب ظاهر در شهودش
خود او بشنود گر گفت او الستی	تو پنداری بلی گفتی که مستی
السّ است آن سیر صورت در مرایاست	بلی یعنی رخ از آئینه پیداست
السّ است آن آفتاب پر زنسور است	بلی یعنی که در ضوئش ظهور است
السّ است آن جلوه حسن جمال است	بلی آن دیدن خود بر کمال است
السّ است آن جنبش بحر الخطاب است	بلی یعنی که موج و قطره آب است
السّ است آمد ظهور فاعلیت	بلی باشد نمود قابلیت
السّ است اظهار حسن او به خود بود	بلی تاثیر عشق معتمد بود
السّ است اعنی که حسنم بی نظیر است	بلی یعنی زکاتم بر فقیر است

الست اعنی که ثابت در وجودم	بلی یعنی که ساری در حدودم
الست اعنی که مستغنی به ذاتم	بلی یعنی که ظاهر در صفاتم
الست اعنی که شاه و ذوالجلالم	بلی یعنی که مشهود از جمالم
بود قربت فنا باری ز کونین	هم آن باشد مقام قباب قوسین

در جلد هشتم ترجمه تفسیر المیزان مطالب مبسوطی در باره آیه ۱۷۲ سوره مبارکه اعراف بیان شده که در اینجا به ذکر خلاصه‌ای از آن می‌پردازیم:

«... خداوند بعد از جمله (و اذ اخذ من بنی آدم) که تنها جدایی مأخوذ را از مأخوذ منه می‌رساند، جمله (من ظهورهم) را اضافه کرده است تا دلالت کند بر نوع جدایی آن دو و این که این جدایی و اخذ، از نوع اخذ مقداری از ماده بوده به طوری که چیزی از صورت مابقی ماده ناقص نشده و استقلال و تمامیت خود را از دست نداده و پس از اخذ آن مقدار مأخوذ را هم موجود مستقل و تمام عیاری از نوع مأخوذ منه کرده، فرزند را از پشت پدر و مادر گرفته و آن را که تا کنون جزئی از ماده پدر و مادر بوده موجودی مستقل و تمام عیار گردانیده و به همین ترتیب، افراد و انسان‌ها ایجاد و هر یک از دیگری مستقل شده و برای هر فردی، نفسی مستقل درست شود تا سود و زیانش عاید خود او گردد. پس این آیه دلالت دارد بر خلقت نوع انسان به نحو تولید و بیرون کشیدن فردی از فرد دیگر و ایجاد افراد بی شمار از افراد انگشت شمار. بعد از جدا ساختن ابناء بشر از پدران، خداوند هر فردی را گواه و شاهد خودش گرفت و اشهاد بر هر چیز حاضر کردن گواه است در نزد آن و نشان دادن حقیقت آن است تا گواه، حقیقت آن چیز را از نزدیک و به حس خود درک نموده و در موقع شهادت به آنچه که دیده شهادت دهد و اشهاد کسی بر خود او، نشان دادن حقیقت اوست به خودش تا پس از درک حقیقت خود و تحمل آن در موقعی که از او سؤال می‌شود، شهادت دهد.

منظور از پرسش «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (آیا من پروردگار شما نیستم؟) مشخص نمودن مورد استشهاد است و اینکه بفهماند امری که برای آن ذریه بشر را استشهاد کرده‌ایم، ربوبیت پروردگار ایشان است تا در موقع پرستش به ربوبیت خدای سبحان شهادت دهند.

پس انسان هر قدر هم دچار کبر و غرور باشد نمی‌تواند حاشا کند که مالک وجود خود نبوده

و در تدبیر امور خویش مستقل و بی‌نیاز نیست، چه اگر مالک وجود خود بود، خویشتن را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی نگه می‌داشت پس احتیاج آدمی به پروردگار مالک و مدبر، جزو حقیقت و ذات انسان است و فقر به چنین پروردگاری در ذات او نوشته و ضعف بر پیشانی‌اش مکتوب گشته و این معنا بر هیچ انسانی که کمترین درک و شعور انسانی را داشته باشد پوشیده نیست.

و منظور از «قالوا بلی شهدنا...» این است که خداوند می‌فرماید وقتی یک بنی آدم را علیه خودشان گواه گرفتیم، همه به ربوبیت ما اعتراف کردند و در نتیجه، حجت ما در قیامت علیه ایشان تمام شد و اگر چنین نمی‌کردیم، همه در قیامت بر ما اقامه حجت می‌کردند و می‌گفتند ما در دنیا از ربوبیت پروردگار غافل بودیم و بر غافل هم تکلیف و مؤاخذه‌ای نیست.

«ان تقولوا یوم القیامه انا کنا عن هذا غافلین». پس خداوند، در یک نشأة انسانی که سابق بر نشأة دنیایی اوست، میانه افراد نوع انسان تفرقه و تمایز قرار داده و هر یک از ایشان را بر نفس خود شاهد گرفته است که «الست بر بکم» و آنها در پاسخ گفته‌اند: (بلی) و تقدم زمانی در عالم ذر بر این عالم وجود ندارد و نشأة‌ای است که به حسب زمانی هیچ انفکاک و جدایی از نشأة دنیوی ندارد بلکه با آن و محیط به آن است و سابقتی که بر آن دارد، سابقتی است که «کن» بر «فیکون» دارد. و در زمان گرفتن شهادت در موطنی که خداوند از بشر، از صلب‌هایشان ذریه‌شان را گرفت، به طوری که احدی از افراد نماند مگر اینکه مستقل و مشخص از دیگران باشد و همه در آن موطن، جدای از هم اجتماع نمودند، خداوند ذات وابسته به پروردگارش را به ایشان نشان داد و علیه خودشان گواهی‌شان گرفت و ایشان در آن موطن، غایب و محجوب از پروردگارشان نبوده و پروردگارشان هم از ایشان محجوب نبود، بلکه به مقایسه دیدند که او پروردگارشان است هم‌چنان که هر موجود دیگری به فطرت خود و از ناحیه ذات خود پروردگار خود را می‌یابد بدون اینکه از او محجوب باشد.

مولا علی (ع) به ابن‌الکواء می‌فرماید که «خداوند با جمیع مخلوقات خود تکلم کرده، چه خوب آنها و چه بدشان و همه جواب او را داده‌اند، خداوند به بنی آدم فرمود: به درستی منم معبود یکتا، معبودی جز من نیست و منم رحمان و رحیم، پس اقرار آوردند به اطاعت و ربوبیت و

رسل و انبیاء و اوصیاء انبیاء را از دیگران جدا و بشر را مأمور به اطاعتشان کرد، بشر نیز در عهد ازل به همه اینها اقرار نمود، و موقعی که اقرار می‌کرد ملائکه ناظر بوده و گفتند که ای بنی آدم ما علیه شما گواه شدیم تا در قیامت نتوانید بگویید ما از این امر غافل بودیم.

گفته‌اند وقتی خداوند آدمی را از بهشت راند، قبل از اینکه به زمین فرودش فرستد، صفحه طرف راست پشتش را مسح کرد و از همان جا ذریه سفید رنگی مانند لؤلؤ و به صورت مورچگان ریز (ذَر: جمع ذره: مورچگان ریز و خرد و گفته‌اند وزن صد مورچه به وزن یک دانه جو است) بیرون آورد و فرمود: به رحمت من به بهشت درآیید. آن‌گاه صفحه طرف چپ آدم را مسح کرد و ذریه سیاه رنگی به صورت مورچگان خرد بیرون آورد و فرمود: به دوزخ اندر شوید که از سوختنتان باک ندارم. این است معنای اصحاب یمین و اصحاب شمال که در قرآن آمده. آن‌گاه از هر دو فرقه میثاق گرفت و فرمود: «الست بربکم» و آنها پاسخ دادند: «بلی»، بعضی به طوع و رغبت، و بعضی به کراهت و بر وجه تقیه.

اما اینکه گروه بی‌شمار ذریه همه خاطرات عالم ذر را فراموش کنند، ضروری به تمامیت حجت نمی‌زند، و آنچه ضرر می‌زند، فراموش کردن اصل میثاق و از دست دادن معرفت به وحدانیت و ربوبیت پروردگار است، که این نه فراموش می‌شود و نه از صفحه دل زایل می‌گردد و همین برای تمامیت حجت بس است. از امام صادق (ع) است که فرمود: «از آن خاطرات، معرفت در دلها به جای ماند و لکن سایر خصوصیات موقوف از یادها برفت، و روزی خواهد آمد که دوباره به یادشان بیاید، و اگر این معنا نبود، احدی از مردم نمی‌فهمید که آفریدگار و روزی دهش کیست».

اما نکته دیگر اینکه آیه «و از اخذ ربکم من بنی آدم» دلالت دارد بر اینکه تمامی افراد بشر مورد این استشهاد واقع شده و اعتراف به ربوبیت پروردگار نموده‌اند و اگر از تمامی آنها استشهاد صورت نمی‌گرفت و به اشهاد بعضی از آنها اکتفا می‌شد، مثلاً خداوند تنها پدران را مورد این امر عظیم قرار می‌داد، اگر پدران که میثاق داده‌اند شرک می‌ورزیدند، مقصر و گناهکار شناخته می‌شدند ولی فرزندان در این گمراهی هیچ تقصیری نداشتند و فرزندان آنها از پدران خود پیروی و تقلید نموده‌اند بدون داشتن علم اجمالی و تفصیلی به آن و در این

صورت حجت آنان بر خداوند تمام بود و می‌توانستند بگویند شرک و عصیان و ابطال حق، همه از پدران ما بوده و تنها آنان مستحق مؤاخذه هستند...].

در جلد سوم کشف الاسرار و عدة لابرار آمده است: [«واذ اخذ ربك من بنی آدم...» از روی فهم بر لسان حقیقت این آیه رمزی دیگر دارد و ذوقی دیگر، اشاره است به بدایت احوال دوستان و بستن پیمان و عهد دوستی با ایشان روز اول، در عهد ازل که حق بود حاضر و حقیقت حاصل. چه خوش روزی است روز نهاد بنیاد دوستی! چه عزتی وقتی که وقت گرفتن پیمان دوستی است! مریدان روز اول ارادت فراموش هرگز نکنند. مشتاقان هنگام وصال دوست تاج عمر و قبله روزگار دانند... ای مسکین! یاد کن آن روز که ارواح و اشخاص دوستان در مجلس انس از جام محبت شراب عشق ما می‌آشامیدند و مقربان ملاً اعلی می‌گفتند: اینت عالی همت قومی که ایشانند! ما، باری از این شراب هرگز نچشیده، و نه شمه‌ای یافته‌ایم... روز میثاق، به جلال عز خود و کمال لطف خود بر دل‌ها متجلی شد، قومی را به نعت عزت و سیاست، قومی را از روی لطف و کرامت. آنها که اهل سیاست بودند، در دریای هیبت به موج دهشت غرق شدند، و این داغ حرمان بر ایشان نهادند که: «اولئک کالانعام بل هم اضلّ» و ایشان که سزای نواخت و کرامت بودند به تضاعیف قربت و تخصیص محبت مخصوص گشتند و این توفیق کرم بر منشور ایمان زدند که: «اولئک هم الرّاشدون» و آنجا که فرمود: «الست بربکم»، نگفت نه شما بندگان من اید؟ بلکه گفت: نه من خداوند شمایم؟ پیوستگی خود با بنده، در خدایی خود بست، نه در بندگی بنده که اگر در بندگی نسبتی، چون بنده بندگی بجای نیاوردی، در آن پیوستگی خلل آمدی. چون در خدایی خود بست و خدایی وی بر کمال است لاجرم پیوستگی بنده به وی هرگز گسسته نشود].

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا

و بخوان بر این مردم (بر قوم یهود) حکایت آنکس (بلقم باعور) را که ما آیات خود را به او عطا کردیم.

فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾ وَلَوْ شِئْنَا

و او از آن آیات بیرون رفت و شیطان او را تعقیب کرد تا از گمراهان عالم گردید. (۱۷۵) و اگر میخواستیم

لَرْفَعَنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ

به آن آیات او را رفعت مقام می بخشیدیم. لیکن او به زمین (ن) فروماتد و پیرو هوای نفس گردید. و در این صورت مثل

كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ

و حکایت حال او به سگی مانند که اگر بر او حمله کنی و با او را به حال خود واگذاری به هوجو زبان کشد.

يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ

این است مثل مردمی که آیات ما را بعد از علم به آن تکذیب کردند.

الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾ سَاءَ مَثَلًا لِّلْقَوْمِ الَّذِينَ

پس این حکایت بگو، باشد که به فکر آیند. (۱۷۶) مثل سالی گمراهی که آیات ما

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٧٧﴾ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ

را تکذیب کردند و به خویش ستم می کردند بسیار به منی (۱۷۷) هر که را خدا

فَهُوَ الْمُهْتَدِيٌّ وَمَنْ يُضِلِّ فَاُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٧٨﴾

هدایت فرماید هم اوست که هدایت یافته. و آنها را که به گمراهی واگذارد هم آنان زیانکاران عالمند. (۱۷۸)

یا به قومت زآن کس اخبار نمان
ما ز آیت های خود در مدرکی
که کتاب آسمانی خوانده بود
می شود مبعوث بر خلق جهان
خود وی و هم اوست مقبول عقول
شد بر او کافر، گذشت از علم خود
زآن همه آیات و علم استوار
پس شد او از گمراهان در آزمون
که بر اسرائیلیان شد کینه جو

۱۷۵- ای محمد خوان بر اسرائیلیان
۱۷۴- که بر او دادیم آگاهی یکی
۱۷۳- شاعری بود از عرب او در نمود
۱۷۲- دیده بود او که رسولی آن زمان
۱۷۱- داعیه بودش که باشد آن رسول
۱۷۰- چون نبی مبعوث گشت، او از حسد
۱۶۹- پس برون آمد چنان کز پوست، مار
۱۶۸- پس به او لاجق شد ابلیس از درون
۱۶۷- بلغم باعور یا بوده است او

- ۱۷۴۴۲- بر هوای نفس خود کرد آن دعا
- ۱۷۴۴۳- حال او ثابت است در تاریخ‌ها
- ۱۷۴۴۴- یا که عام این حکم باشد بی‌خلاف
- ۱۷۴۴۵- شد ز علم و عهد دور از دین و کیش
- ۱۷۴۴۶- و ر که ما می‌خواستیم اندر پسند ^{۱۷۶}
- ۱۷۴۴۷- می‌رسید اعینی که بر اوج از حسیض
- ۱۷۴۴۸- از ره رغبت بر آیات و کتاب
- ۱۷۴۴۹- کرد لیکن میل او سوی زمین
- ۱۷۴۵۰- از دنائت میل بر یستی نمود
- ۱۷۴۵۱- او مثالش در صفت پس چون سگ است
- ۱۷۴۵۲- گر به حمله رانی او را از دهان
- ۱۷۴۵۳- و ر که بگذاری نرانی هم و را
- ۱۷۴۵۴- بلعم باعور هم بود این چنین
- ۱۷۴۵۵- هم به خواب او دید و هم با وی حمار
- ۱۷۴۵۶- این مکن یعنی بر اسرائیلیان
- ۱۷۴۵۷- وین نگشت او را سبب بر انتباه
- ۱۷۴۵۸- این نشان نکبت و بدبختی است
- ۱۷۴۵۹- هم چنین آید تو را هر دم به راه
- ۱۷۴۶۰- حیف که ادراکت ز غفلت خسته است
- ۱۷۴۶۱- گر به هش باشی بجنبید گر که باد
- ۱۷۴۶۲- هم چنین از اختلاج ^۳ اعضاها
- ۱۷۴۶۳- و آن که باشد غافل از علم و عمل
- ۱۷۴۶۴- این مثل دارد بر آن قومی فروغ
- ۱۷۴۶۵- پس بخوان این قصه‌ها را از قصص
- لاجرم شد راننده از بساب رجا
- و آن چسه بر وی باشد از تویخ‌ها
- بر هر آن کز راه دین جست انحراف
- کرد ترک معلوم و هم معلوم خویش
- می‌نمودیم آن چنان کس را بلند
- هم زگوری تنگ بر ملک عریض
- که به اسم اعظمش بود انتساب
- پیرو نفس و هوا شد از یسین
- می‌نخورده هیچ بر مستی فزود
- خستش هم دُور با خون در رگ است
- افکنند بیرون به محرومی زبان
- افکنند بیرون زبان در ماجرا ^۲
- می‌نیود الا که با خست قسین
- در سخن آمد به ره کاین نیست کار
- تو دعای بد که بس دارد زیان
- لحظه‌ای از کف نداد آن رسم و راه
- هم دلیل خیرگتی و سختی است
- آیستی از حق که یابی ز آن تباه
- چشم و گوشت ز آرزوها بسته است
- یباد آری از هلاک قوم عاد
- منتبه گردی ز کل تا جزوها
- همچو آن کلب است کامد در مثل
- کاشمرد آیات ما را بر دروغ
- بهر ایشان کامد از آیت به نص

۱۲۴۶۶- همچو آن بلعم که حالش گشت ذکر	شاید اندر خود کنند این قوم فکر
۱۲۴۶۷- ^{۱۷۷} بَد بسی باشد مثل آن قوم را	که به تکذیبانند بر آیات ما
۱۲۴۶۸- بعد از آن کاگاه گشتند از حُجَجِ ۴	پس کنند انکار آیات و نَهَجِ ۵
۱۲۴۶۹- بر نفوس خویش آوردند ظلم	نی که بر نفس دگر کردند ظلم
۱۲۴۷۰- ^{۱۷۸} حق نماید هر که را بر خویش راه	یافته است او راه پس بسی اشتباه
۱۲۴۷۱- و آن که را بر خود نماید واگذار	آن گروه از اهل خسران‌اند و خوار



۱- اشاره است به «بلعم بن باعورا» که مردی از کنعانیان بنی اسرائیل بود که در شام مسکن داشت. گروهی نیز گفته‌اند که او از عمالقه بوده و در مدینه جباران مسکن داشت. خداوند در باطن این مرد از علایم و آثار بزرگ الهیت پرده برداشت و به این جهت حقیقت امر برایش روشن شد و آیات چنان در وی رسوخ داشت و او آن چنان با آیات ملازم بود که با پوست بدن خود ملازم بود، اما به خاطر خبث درونی که داشت هم‌چون مار، از پوست خود بیرون آمد. از امام رضا(ع) نقل است که فرمود: بلعم باعورا دارای اسم اعظم بود و با اسم اعظم دعا می‌کرد و خداوند دعایش را اجابت می‌کرد. در آخر به طرف فرعون میل کرد و از درباریان او شد. روزی فرعون برای دستگیر کردن موسی و یارانش به دنبال آنان می‌گشت، عبورش به بلعم افتاد، گفت: از خدا بخواه موسی و اصحابش را به دام ما بیندازد، بلعم بر الاغ خود سوار شد تا با آن به جستجوی موسی برود، الاغش از راه رفتن امتناع کرد، بلعم شروع کرد به زدن آن حیوان. خداوند قفل از زبان الاغ برداشت و آن الاغ به زبان آمد و گفت: وای بر تو چرا مرا می‌زنی؟ آیا می‌خواهی با تو بیایم تا تو بر پیامبر خدا و مردمی با ایمان نفرین کنی؟ بلعم این را که شنید آن قدر آن حیوان را زد تا کشت. و همان‌جا اسم اعظم از زبانش برداشته شد. البته این داستان را به این صورت نیز گفته‌اند که ملک بلقا به بلعم گفت بر موسی دعای بد کن و او پاسخ داد که نمی‌توانم زیرا که او پیامبر است و بر دین حق است و من همان دین را دارم که او دارد. آن ملک دستور داد بلعم را بر دار کنند. بلعم ترسید و بیرون آمد. بر ماده خری نشسته بود و با آن روی به لشکرگاه موسی نهاد. آن الاغ پیش نمی‌رفت و وقتی بلعم او را زد، به زبان

آمد و گفت مرا چه زنی؟ مرا می‌فرمایند که مرو، اینک آتش در پیش من است، اگر فرا روم بسوزم، بلعم بازگشت و آنچه دیده بود به ملک گفت. ملک خشمگین شد و گفت اگر دعا نکنی دستور می‌دهم تو را بردار کنند. پس بلعم به نام اعظم خدای را خواند و دعا کرد که خداوند راه را به موسی فرو گیرد و موسی نتواند وارد شهر آنان شود و قصد ایشان کند و موسی و بنی اسرائیل در اثر این دعا در تیه سرگردان شدند. در مورد اینکه در این آیات خداوند به چه کسی اشاره فرموده است، دو تن دیگر به جز بلعم باعورا نیز ذکر نموده‌اند که یکی امیه بن ابی الصلت ثقفی و دیگری ابی عامر بن النعمان بن صیفی راهب است که پیامبر (ص) او را به اسم افسق مسمی کرده بود. در مجمع البیان از امام ابو جعفر (ع) نقل است که فرمود: اصل در داستان مورد نظر آیه، بلعم بن باعورا است و خداوند آن را برای هر کس از مسلمین که هوای نفس خود را بر هدایت خدا ترجیح دهد مثل زده است. اما امیه بن ابی الصلت ثقفی مرد شاعری بود از قوم عرب که کتب قدیمه را خوانده بود و دریافته بود که خداوند پیامبری را خواهد فرستاد و امیدوار بود بلکه خداوند او را مبعوث کند. در این میان سفری به بحرین کرد و در آنجا هشت سال ماند و در همان اوایل ورودش به بحرین، بعثت خاتم النبیین (ص) را شنیده بود، بعد از هشت سال به اتفاق عده‌ای از یارانش به زیارت پیامبر (ص) آمد و پیامبر او را به اسلام دعوت فرمود و سوره یس را بر او تلاوت کرد. وقتی سوره تمام شد امیه از جای جست و در حالی که پاهایش را می‌کشید بیرون آمد، قریش به دنبالش بیرون آمده پرسیدند نظر تو درباره این مرد چیست؟ و او گفت باید درباره‌اش فکر کنم. از آنجا به شام رفت و بعد از جنگ بدر می‌خواست به مدینه آید و مسلمان شود ولی وقتی در راه قضیه بدر را شنید متصرف شد و برگشت و گفت: اگر این مرد پیامبر بود خویشاوندان خود را نمی‌کشت. از همان نیمه راه به طرف طایف رفت و در همانجا ماند تا درگذشت.

۲- مفهوم ابیات ۱۲۴۵۲ و ۱۲۴۵۳ ← در آیه ۱۷۶ منظور این است که اگر می‌خواستیم او را به وسیله آیاتی که به او تعلیم داده بودیم بلندش می‌کردیم ولی پستی طلبید و هوس خویش را پیروی کرد و به زمین گرایید و مانند سگی بود که اگر بر او هجوم ببری پارس می‌کند و زبان از دهان بیرون می‌کند و اگر هم او را به حال خود واگذاری باز هم پارس می‌کند و زبان

از دهان بیرون می‌آورد و این عادت دایمی، از صفات سگ است و این فرد و افراد نظیر او را اگر آگه کنی از حق، نمی‌پذیرند.

۳- **إِخْتِلَاجٌ**: برجستن عضو و اندام بدن. پرش ارتعاش گونه و غیر ارادی عضلانی که گاه پوست ناحیه را نیز به جنبش در می‌آورد و زود گذر است (مثل پرش گوشه چشم و پلک و یا دیگر قسمت‌های بدن).

۴- **حُجَجٌ**: (جمع حجت): دلایل.

۵- نهج: راه‌ها.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ

و محققا بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم،

لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ

بی ادراک و دیده‌هایی بی نور و بصیرت، و گوشه‌هایی ناشنای حقیقت،

بِهَا أَوْلِيَاكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلِيَاكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾

آنها مانند چهارپایانند بلکه بسی گمراه‌ترند، آنها همان مردمی هستند که غافلند. (۱۷۹)

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي

و خدا را نیکوترین نامهاست، بدانها تعارفا بخوانید، و آنان را که در نامهای او به التعارف می‌گرایند

أَسْمَاءِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨٠﴾

به خورد و انگذاریند، که به زودی کردار بدشان را مجازات خواهند دید. (۱۸۰)

بهر دوزخ چون برآن بودند جنس^۱
در نمی‌یابند با آن هیچ چیز
که نبینند هیچ از آن آیات او
هیچ وعظی تا که بر وی بگردند
چار پایان مماثل^۲ با مثل
گر کسی بر زجرشان گردد مُصِرٌّ
منتقل گردند هم بر اختصاص

۱۷۹- ما بسی کردیم خلق از جن و انس
۱۷۹۳- هست ایشان را قلبی بی تمیز
۱۷۹۴- هم چنین چشمی است ایشان را به رو
۱۷۹۵- هم چنین گوشی است کز وی نشنوند
۱۷۹۶- همچو انعام‌اند^۲ ایشان بل اَضَلُّ^۳
۱۷۹۷- زآن که گردند آن بهایم منزجر
۱۷۹۸- تربیت یابند تا بر وضع خاص

۱۲۴۷۹- هر بهیمه فهمد اندر مکسبش	که بدان کار از چه راند صاحبش
۱۲۴۸۰- گاو چون بیرون رود زاصطبل خویش	می‌رود خود بر شیار و خبل ^۵ خویش
۱۲۴۸۱- وین جماعت از بهایم کمترند	ز آن که غرق غفلت از پا تا سرند ^۶
۱۲۴۸۲- مر خدا را اسم‌ها ^۷ باشد نکو	پس ورا خوانید بر اسما او ^۸
۱۲۴۸۳- اسم‌ها باشند بعضی اسم ذات	بعض دیگر اسم افعال و صفات ^۹
۱۲۴۸۴- هر صفتی راست نامی ناگزیر	وصف قدرت نام او باشد قدیر
۱۲۴۸۵- یا به وصف رحمتش خوانی رحیم	یا بسه وصف علم او آمد علیم
۱۲۴۸۶- هم‌چنین هر وصف را نامی است نیک	خوان تو بر آن نام‌هایش بی شریک
۱۲۴۸۷- خاص ذات اوست یعنی آن صفات	غیر او را نیست خود وصفی به ذات
۱۲۴۸۸- خواندن او متصف گشتن بدوست	بر صفاتی کآن چو نام او نکو است
۱۲۴۸۹- نی که خوانی نام‌هایش بر زبان	لیک باشی بی‌خبر ز اسرار آن
۱۲۴۹۰- هر منافق داند آن اوصاف و نام	هم بر آن نامش توان خواند از کلام
۱۲۴۹۱- پس مراد از خواندن اسما او	ایستگاری سوی او از غیر، رو
۱۲۴۹۲- وصف خود بر وصف حق سازی بدّل	لایزال آیی به وصف لم یزل
۱۲۴۹۳- پیرو آنها نگردید از ضلال	کاسم بنهند از کجی بر ذوالجلال
۱۲۴۹۴- واگذارید آن کسان را که کنند	میل بر اسماء حق بر ناپسند
۱۲۴۹۵- بی ز اذن شرع بر حق اسم‌ها	می‌گذارند از ره جهل و عما ^{۱۰}
۱۲۴۹۶- هم چنین که کرده بودند آن عرب	بسوالمکارم و ابیض الوجهِش لقب
۱۲۴۹۷- یا نصاری خوانده او را بوالمسیح	وین اسامی بر خدا باشد قبیح
۱۲۴۹۸- زود باشد که جزا داده شوند	ملحدان ^{۱۱} بر آنچه باشند و کنند



۱- در آیه ۱۷۹، خداوند جهنم را نتیجه و غایت آفریدن بسیاری از جن و انس دانسته است. مشیت خداوند تعلق گرفت بر اینکه در زمین موجودی تمام و کامل، (از هر جهت)؛ خلق کند به نام انسان تا خداوند را بندگی نماید و بدین وسیله مشمول رحمتش شود ولی اختلاف

استعداداتی که در زندگی دنیوی کسب می‌شود و اختلافی که در تأثیرات هست نمی‌گذارد تمامی انسان‌ها در مسیر و مجرای حقیقی خود قرار گیرند و راه نجات را طی کنند بلکه تنها افرادی در این راه قرار می‌گیرند که اسباب و شرایط برایشان فراهم باشد. برای خداوند غایتی است در خلقت انسان و آن این است که رحمتش شامل آنان شود و همه را به بهشت ببرد و غایت دیگری است در خلقت اهل خسران و آن این است که ایشان را با اینکه برای بهشت خلق کرده به دوزخ ببرد. الا اینکه غایت اولی غایتی است اصلی و غایت دوم، غایتی است تبعی و ضروری. (از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان با کمی تغییر).

۲- أنعام: چارپایان.

۳- أضلّ: گمراه‌تر.

۴- مُماثل: مانند، برابر و یکسان.

۵- حَبَل: ریسمان، در اینجا به معنی راه است.

۶- ضلالتی که در چارپایان است نسبی و غیر حقیقی است زیرا چارپایان به حسب قوای مرکبه‌ای که آنها را وادار می‌کند همه همت خود را در خوردن و جهیدن صرف کنند در تحصیل سعادت زندگی‌ای که برایشان فراهم شده گمراه نیستند (و به آنچه که صاحبانشان در زمینه انجام کار در حد توان آنها از آنها می‌خواهند آموخته شده و انجام وظیفه می‌نمایند) و اینکه قدمی فراتر نمی‌گذارند هیچ مذلتی بر آنها نیست و گمراه خواندنشان در مقایسه با سعادت زندگی انسانی است که آن چارپایان مجهز به وسایل تحصیل آن نیستند. (از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۷- اسم: علامت، نشان. چیزی که به وسیله آن انسان به سوی چیزی راه پیدا کند.

۸- مفهوم بیت ۱۲۴۸۲ ← [گفته‌اند سبب نزول آیه ۱۸۰ سوره اعراف این بود که مرد مسلمانی نماز می‌خواند و در نماز «الله» و «رحمن» را می‌خواند. مردی از مشرکان مکه این را شنید و گفت: محمد و اصحاب او می‌گویند، یک خدای را می‌پرستیم، چگونه است که این مرد، دو خدای را می‌خواند؟ جبرئیل آمد به جواب وی آیه آورد که: «... ولله الاسماء الحسنی...». خدای را جل جلاله نام‌هاست و آن نام‌ها او را صفات است. خالق را نام‌هاست و مخلوق را

نام‌ها. هر چه نام‌های مخلوق است، آن را مصنوع است و عاریتی و ساخته و مجازی و آنچه نام‌های خالق است هم قدیم‌اند و ازلی و به سزای او و حقیقی. هیچ نام از نام‌های او محدث نیست. (به اختصار، از جلد سوم کشف الاسرار و عدةالابرار).

[توصیف اسماء خدا به وصف حسنی (نیکوتر) که مؤنث احسن است دلالت می‌کند بر اینکه مراد از این اسماء قسم اول از معنای اسم، یعنی آن اسمائی است که در آنها معنای «وصفی» بوده باشد مانند آن اسمایی که جز بر ذات خدای تعالی دلالت ندارد. پس لازمه اینکه اسمی از اسماء خدا بهترین اسماء باشد این است که بر یک معنای کمالی دلالت کند آن هم کمالی که مخلوط با نقص یا عدم نباشد و اگر هم هست تفکیک معنای کمالی از آن معنای نقصی و عدمی ممکن باشد پس هر اسمی که در معنای آن احتیاج و عدم و یا فقدان نهفته باشد مانند اسمی ای که بر اجسام و جسمانیت و افعال زشت و معانی عدمیه اطلاق می‌شود اسماء حسنی نبوده اطلاقش بر ذات پروردگار صحیح نیست. اینکه در آیه شریفه آمده که «فادعوه بها» یعنی خدا را به اسماء حسنائش ندا کنید مثلاً بگویید: (یا رحمن، یا رحیم و...) و نیز می‌تواند «دعوت» به معنای عبادت باشد یعنی خدا را عبادت کنید با اعتقاد به اینکه او متصف به اوصاف احسنه و معانی جمیله‌ای است که این اسماء دلالت بر آن دارد.

«اسما» هم با الف و لام آمده و هر جمعی که الف و لام سرش درآید، عمومیت را می‌رساند و معنایش این است که هر اسمی که احسن در وجود باشد برای خدا بوده و احدی در آن با خدا شریک نیست و هر اسم احسنی، حقیقتش تنها برای خداست و بس. (به اختصار از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان). [«اسماء حسنی» (۳۰)].

۹- مفهوم بیت ۱۲۴۸۳ [«اسامی که اطلاق می‌شود بر شیء یا از «ذات» گرفته می‌شود بدین معنی که مسمی، ذات و حقیقت آن شیء خواهد بود و اسم قایم به ذات است و وجودش وابسته به دیگری نیست (مثل جامه، نامه، مرد، زن، پسر، باغ...)] و یا از «فعلی» است که صادر از اوست.

و یا از «وصف خارجی» آن شیء است که عبارت از صفت است (مثل زیبا، بینا، جویا و...). بعضی از صفات خدا، صفاتی است که عین ذات اوست نه زاید بر ذات (مثل حیات، قدرت، علم

به ذات). و اینها صفات «ذاتیّه» اند. برخی دیگر صفاتی هستند که تحققشان محتاج به این است که ذات قبل از تحقق آن صفات محقق فرض شود، مانند خالق و رازق بودن که صفات فعلی هستند و این گونه صفات، زاید بر ذات و منتزع از مقام فعل اند. بعضی از صفات خدا، از قبیل «علم و حیات» معنای ثبوتی را افاده می‌کند و اینها صفاتی هستند که مشتمل بر معنای کمال اند و بعضی از صفات از قبیل «سبوح» و «قدّوس» معنای سلبی را افاده می‌کنند یعنی صفاتی که خدای را منزّه از نقایص می‌سازد. پس، از این نظر می‌توان صفات خدا را به دو دسته «ثبوتیه» و «سلبیه» تقسیم کرد.

در مورد خداوند، اسمی که از وصف خارجی مأخوذ است و داخل بر مفهوم اسم است، جایز است خواه وصف «حقیقی» باشد (مانند علیم) یا اضافی باشد (مانند ماجده)؛ (به معنی عالی) یا سلبی (مانند قدوس) و نیز اسمی که از فعل مأخوذ باشد (مانند خالق) جایز است. اما اسم مأخوذ از جزء مانند جسم انسان محال است زیرا ترکیب در ذات اقدس الهی راه ندارد و نمی‌توان در خداوند تصور جزئی کرد تا او را به آن اسم نامید. (از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۱۰- عما؛ کوری، نداشتن چشم بصیرت.

۱۱- لحد و الحاد: [هر دو به یک معنی است و آن، میل از حد وسط به یکی از دو طرف افراط و تفریط است. لحد قبر را هم به همین مناسبت لحد می‌گویند چون لحد هم در یک طرف قبر قرار دارد، بر خلاف ضریح که در وسط قبر است]. (از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان). الحاد در نام‌های الله، برگشتن است از راه راستی و صواب، و این بر دو وجه است یا زیادت آوردن و یا نقصان آوردن در آن. یعنی نام و صفتی که خداوند خود را نگفت بگوید (مانند آن که اعراب، خداوند را «ابومکارم»، «ابيض الوجه» و مسیحیان خدای را «ابوالمسیح» نام گذاشته بودند) و یا آنچه خداوند خود را گفت نگوید. آن تمثیل است و این تعطیل و هر دو الحاد است. (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرا).

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً

و از خلقی که آفریده ایم گروه ای

يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

به حق هدایت می کنند و به حق حکم و دادگری می کنند. (۱۸۱) و آنان که آیات ما را تکذیب کردند

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾ وَأُمَلِي لَهُمْ آتٍ

به زودی آنها را به عذاب و هلاکت می افکندم از جایی که فهم آن نکند. (۱۸۲) روزی چند به آنها مهلت دهیم که همانا

كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨٣﴾ أُولَئِكَ يَتفَكَّرُونَ مَا بَصَّحْتَهُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ

مکر و عذاب من پس شدید است (۱۸۳) آیا این مردم فکر نکردند که صاحب آنها یعنی پیامبر مکرگرنجونی در او نیست؟ لطف

هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١٨٤﴾ أُولَئِكَ يَنْظُرُونَ فِي مَلَائِكَةِ السَّمَوَاتِ

نورسانده خلق است (از احوال قیامت) به بیانی روشن. (۱۸۴) آیا فکر و نظر در ملکوت آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ

ز زمین و در هر چه خدا آفریده نکردند و در این که اصل و مرگ آنها بسا باشد که به آنان بسیار نزدیک

أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٥﴾

شده باشد؟ پس به چه حدیثی بعد از این (کتاب مبارک آسمانی) ایمان خواهند آورد؟ (۱۸۵)

﴿١٨١﴾

۱۲۴۹۹- هم از آنها آفریدیم امتی

۱۲۵- هم به حق باشد مر ایشان را عدول

۱۲۵۰۱- حق خبر داد از رجال مخفی^۲

۱۲۵۰۲- با تو گویم تاشناسی هم تو نیز

۱۲۵۰۳- روی نآرند از نکویی بر بدی

۱۲۵۰۴- زیرک و مدبرک^۳ خلیق^۴ و بردبار

۱۲۵۰۵- با خبر از علم و اسرار کتاب

۱۲۵۰۶- کم دو عالم پیش ایشان از جوی است

۱۲۵۰۷- حق مر ایشان راست بر خود رهنما

۱۲۵۰۸- رسته از خود بر خدا پیوسته اند

که به حق باشند رهبر زآیستی

در قبول امر و نهی حق خمول^۱

می شناسد آن جماعت را «صفی»

از صفات و حالشان اندر تمیز

حکم بر حق می کنند از بخردی

قانع و خاضع شفیق و با وقار

ز آنچه بر حق نیست دارند اجتناب

روز نو از حششان رزق نُسوی است

کرده هم بر خلقشان صاحب لوا

تا ندانی دل به چیزی بسته اند

- ۱۲۵۰۹- فارغاند از گفتگوی بیش و کم
 ۱۲۵۱۰- ^{۱۸۲}و آن که بر تکذیب آیت‌های ما
 ۱۲۵۱۱- اندک اندک زودشان گیریم ما^۵
 ۱۲۵۱۲- چون به عصیان رو نمایند و فساد
 ۱۲۵۱۳- بر گمانشان کآن نعم لطف است و پسر
 ۱۲۵۱۴- پس بیفزایند بر طغیان خویش
 ۱۲۵۱۵- زود ایشان راست از ما مهلتی^{۱۸۳}
 ۱۲۵۱۶- دیر گر گیریم ایشان را عیان
 ۱۲۵۱۷- می‌کند تعجیل آن در کارها
 ۱۲۵۱۸- زآن که کید من بسی باشد «متین»^۶
 ۱۲۵۱۹- تسمیه آن شد به کید از بهر آن
 ۱۲۵۲۰- فکر آیا می‌نکردند این کیان^{۱۸۴}
 ۱۲۵۲۱- موسم حج مصطفای پاک دید^۹
 ۱۲۵۲۲- می‌شدی بر کوه و با فریاد او
 ۱۲۵۲۳- گفت مردی از صنا دید قریش
 ۱۲۵۲۴- یارتان را برده جن، دیوانه است
 ۱۲۵۲۵- فکر هیچ ایشان نکردند از غلو
 ۱۲۵۲۶- آن‌که را بت می‌پرستد برده جن
 ۱۲۵۲۷- گوید این اصنامتان سنگ‌اند و چوب
 ۱۲۵۲۸- می‌پرستید آنچه مخلوق شماست
 ۱۲۵۲۹- این بود دیوانه یا آن‌کس که نیز
 ۱۲۵۳۰- نیست او پس غیر ترساننده‌ای
 ۱۲۵۳۱- می‌نکردید از دلیل آیا نظر
 ۱۲۵۳۲- در وجود این سموات و زمین
- وز خیال نفع و ضرر و مدح و ذم
 آمدند از کفر و انکار و ابا
 از رهی کآن را ندانند از عما
 نعمت ایشان را شود شاید زیاد
 غافل‌اند از قهرهای مستتر
 بسی خیر از آخر و پایان خویش
 بازشان گیریم پس در غفلتی
 می‌نگردد فوت از ما وقت آن
 که زفوتش ترسد او بسیارها
 کید امر مخفی است از آن و این
 که بر آن شاعر^۷ نی‌اند این مردمان
 که جنونی نیست اندر یارشان^۸
 خلاق را می‌کرد انذاری شدید
 منعشان ز اصنام کردی سو به سو
 کاندراو بودی غرور از جاه و جیش
 کاین چنین ساعی بر این افسانه است^{۱۰}
 که جنونی هیچ گون نبود در او
 نمی‌کسی کو راست قلب مطمئن
 سنگ را کردن پرستش نیست خوب
 بر پرستش لایق آن خلاق ماست
 سجده اصنام کرد از بی تمیز
 سوی معبودی به حق خواننده‌ای
 یعنی از ادراک و عقل با اثر
 تا که باشد مالک ملک^{۱۱} مبین

۱۲۵۳۳- یا ندیدید آنچه زاشیا آفرید	کآن به حد و حصر نآید نزد دید
۱۲۵۳۴- جمله را هم دارد از قدرت نگاه	در هسر آن رتبت که دارند از اله
۱۲۵۳۵- هم نبینند اینکه شاید بی‌خلل ۱۸۵	هست نزدیک آن جماعت را اجل
۱۲۵۳۶- تا شود این فکرشان بی‌معذرت	داعی اندر حال و کار آخرت ۱۲
۱۲۵۳۷- ور به قرآن نگرند این مشرکان	کو بهر چیزی است رهبر در جهان
۱۲۵۳۸- بر کدامین گفت زآن پس بگردند	یا حدیثی را به نیکی بشنوند



- ۱- حمول: حلیم، بردبار (امت مزبور مردمی هستند که از ضلالت مصون‌اند و خداوند آنها را از گمراهی حفظ می‌کند و اینها چون به سوی حق هدایت شده‌اند با کس دیگری جز خداوند هدایت نمی‌شوند و بازگشت آنها از باطل همواره به سوی خداست و در قبول امر و نهی خداوند حلیم و بردبار هستند. احتمالاً مراد انبیا و اوصیا آنان، و یا بعضی از افراد امت است.
- ۲- رجال مختفی: اشاره به «رجال الغیب» یا «نُجَبَاء» است که آنها را هفت تن گفته‌اند که مأمور اصلاح احوال مردم و حمل اثقال آنان و متصرف در حقوق خلق هستند.
- ۳- مُدْرِك: فهیم، بسیار درک کننده.
- ۴- خَلِیق: خوش خلق.
- ۵- کسانی را که آیات ما دروغ شمردند با سرگرم نمودن به زخارف دنیا و نیز تجدید نعمتی بعد از نعمت دیگر (یعنی بعد از آن‌که هر بار گناهی کردند نعمتی برایشان تازه کنند تا در آن غره شوند و استغفار نکنند) به مهارت از جایی که ندانند به دامشان می‌آوریم.
- ۶- کید به معنی امر و اراده مضرت به صورت پنهانی برای غیر و این امر از جانب خلق ناپسند است زیرا که با حيله است و از سوی خداوند تدبیر به حق است برای جزا دادن به اعمال خلق و پاک از حیلست است و چون مردم از آن خبر ندارند و از آنان پنهان است به کید تعبیر شده است. منظور از کید متین اخذی قوی و شدید و بسیار محکم و استوار است و ناگهان گرفتن خداوند در پایان مهلتی که به گناهکاران می‌دهد.
- ۷- شاعر: آگاهی داشتن، آگاه بودن.

۸- مفهوم بیت ۱۲۵۲۰ ← آیا اینان تفکر نمی‌کنند در اینکه صاحب ایشان یعنی پیامبر (ص) که در تمام طول زندگی مصاحب ایشان و ایشان مصاحب وی بودند جن زده و دیوانه و مجنون نیست تا حقیقت مطلب برایشان روشن شود (چَنَّهُ نوعی از جنون است و احتمال هم دارد منظور از آن یک فرد از جن باشد زیرا مردم آن روز معتقد بودند دیوانه کسی است که یکی از جن در بدن او حلول نموده و به زبان او تکلم می‌کند).

۹- صفا دید: (جمع صیندید)؛ مهتران، بزرگان، اشراف.

۱۰- در موسم حج پیامبر (ص) بر کوه صفا رفت و به آواز بلند هر یک از اقوام و قبایل را به نام می‌خواند که: یا بنی عبدالمطلب یا بنی عبد مناف... و آنها را از عذاب و نعمت خداوند می‌ترساند و بیم می‌داد از اول شام تا بامداد. کافران گفتند «ان صاحبکم هذا المجنون». این مرد مگر دیوانه است که همه شب چون دیوانگان بانگ می‌داشت و خداوند آیه ۱۸۴ سوره اعراف را در این باره نازل فرمود.

۱۱- منظور از ملکوت در عرف قرآن باطن و آن طرف هر چیز است که به سوی پروردگار متعال است که نظر کردن به این طرف با یقین ملازم است پس مقصود از آیه ۱۸۵ سوره اعراف این است که آن جماعت را در اعراض و انصراف از وجه ملکوتی اشیا و در نتیجه فراموش کردن و نظر نیانداختن به این نکته که آنچه که پیامبر (ص) به سوی آن دعوتشان می‌کند حق است توبیخ نماید زیرا تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین و دیگر مخلوقات خدا از آن طرف که برابر خداست (ملکوت) انسان را به این نتیجه می‌رساند که وجود این موجودات مستقل به ذات نیست بلکه وابسته به غیر و محتاج به پروردگار مالک ملک و ربّ العالمین است.

۱۲- مفهوم ابیات ۱۲۵۲۵ و ۱۲۵۲۶ ← آیا این جماعت به این فکر نکردند که شاید اجل‌هایشان نزدیک شده باشد تا از این طریق از پیروی هوی و هوس بازداشته شوند و این تفکرشان داعی (طلب‌کننده خیر و نیکی) برای دنیا و آخرتشان شود؟

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَآ

هر که را خدا گمراه خواست هیچ کس رهنمای

هَادِي لَهُ، وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٨٦﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ

او نباشد، چنین گمراهان را خدا در طغیان و سرکشی خود به حیرت و سبالت واگذارد (۱۸۶) ای رسول ما از تو احوال و ساعت قیامت را سؤال خواهند کرد

آيَانَ مَرُّ سِنِهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجِيبُهَا لَوْ قَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ

که چه وقت فرا خواهد رسید؟ پاسخ ده که علم آن منحصر نزد رسا و خدای من است، کسی به جز او آن را به هنگامش آشکار نکند (شان) آن

فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ الْآبِغْتَةُ يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ

ساعت در آسمانها و زمین بسی سنگین و عظیم است، نباید شما را مگر ناگهان از تو می پرسند گویی تو کاملاً بیادان آگاهی

عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾

بگو علم آن ساعت محققاً نزد خداست، لیکن اکثر مردم آگاه نیستند (۱۸۷)

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ

بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم، مگر آنچه خدا خواست، و اگر من از

أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سَتَكُنْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ

غیب (جز آنچه به وحی می دانم) آگاه بودم بر خیر و نفع خود همیشه می فرودم و هیچ گاه زیان و رنج نس دیدم

أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ

من نیستم مگر رسولی نرساننده، و بشارت دهنده گروهی که اهل ایمانند (۱۸۸) اوست خدایی که همه شما را

مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا

از یک تن بیافرید و از نوع او نیز جفتش را مقرر داشت تا به او انس و آرام گیرد و چون

تَغَشَّيْهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا

با او خلوت کرد باری سبک برداشت، پس با آن بار حمل چندی بزیست تا سنگین شد، آن گاه هر دو

اللَّهُ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾

خدا و پروردگار خود را خواهند که اگر به ما فرزندی صالح او ندرست عطا کردی البته از شکر گزاران خواهیم بود (۱۸۹)

۱۸۶

۱۲۵۴۹- هر که را حق واگذارد در ضلال

نیست او را رهبری در هیچ حال

۱۲۵۵۰- می گذارد باز در طغیانشان

واله و سرگشته و حیرانشان

۱۲۵۵۱- از یهودان فرقه ای یا از قریش

بانیسی گفتند از تخفیف^۱ و طیش^۲

۱۲۵۵۲- کز قیامت چون تو می گویی سخن

کسی شود گو تا قیامت بر علن؟

تا چه وقت آید قیامت بر عیان
 تا کی است اثبات و ابقاعش^۴ یقین
 نرسد آن پروردگارم در نهان
 آگهی از وقت آن بر جزه و کل
 غمیر او در وقت آن از استار
 بر خلائق در زمین و آسمان
 باشد آن بر بندگان از هر قبیل
 کاعظم احوال باشد هم گران
 که نو گویا عالمی بر وقت آن،
 بی خبر کآن باشد از اسرار غیب^۵
 هست مانند سطور اندر ورق
 که به جز حق نیست آگه دیگری
 حق تو را ندهد خبر از نرخها؟
 اطعمه هم امتعه در هر زمان
 نفعها زآن اطلاع از وی ببری
 جلب نفع و دفع ضرری راز پیش
 جز که حق خواهد که دانم آن زمن^۶
 جسمی در هر ره افزونی زخیر
 کآن بود ثابت به علم ایزدی
 بر کسی کآورده ایمان از ضمیر
 از تن واحد به نزد عقل و دید
 و آفرید از جسم آدم جفت او
 تا که یابد قلب آدم زو سکون
 زآن که «الْجِنْسُ مَعَ الْجِنْسِ يَمِيلُ»^۸

۱۲۵۴۳- آمد آیت کز تو پرسند این و آن^{۱۸۷}
 ۱۲۵۴۴- معنی «أَيَّانَ مُرْسِيهَاست»^۳ این
 ۱۲۵۴۵- گو جز این نبود که باشد علم آن
 ۱۲۵۴۶- نیست کس را از ملایک و ز رسل
 ۱۲۵۴۷- کس نسازد امر آن را آشکار
 ۱۲۵۴۸- مر قیامت بس عظیم است و گران
 ۱۲۵۴۹- یعنی اندر هول و هیبت بس ثقیل
 ۱۲۵۵۰- آن نیاید جز شما را ناگهان
 ۱۲۵۵۱- از تو پرسند از حدوث آن چنان
 ۱۲۵۵۲- آگهی از وقت آن بی نقص و عیب
 ۱۲۵۵۳- گو جز این نبود که علمش نزد حق
 ۱۲۵۵۴- لیک از مردم ندانند اکثری
 ۱۲۵۵۵- مکیان گفتند یا احمد چرا
 ۱۲۵۵۶- تا کی ارزان می شود یا کی گران
 ۱۲۵۵۷- تا گران بفروشی و ارزان خری
 ۱۲۵۵۸- گو که مالک نیستم بر نفس خویش^{۱۸۸}
 ۱۲۵۵۹- نیستم آگه به هیچ از غیب من
 ۱۲۵۶۰- ور ز غیب آگاه بودم من به سیر
 ۱۲۵۶۱- نی رسیدی هم مرا هیچ از بدی
 ۱۲۵۶۲- نیستم من جز «نذیر» و جز «بشیر»
 ۱۲۵۶۳- اوست آن کس که شما را آفرید^{۱۸۹}
 ۱۲۵۶۴- نفس واحد آدم است از گفتم او
 ۱۲۵۶۵- آمد آن حوا ز ضلع^۷ او برون
 ۱۲۵۶۶- انس گیرد با چنان جفت جمیل

یسافت حوّا حمل از او حمل خفیف ^۹	۱۲۵۶۷- پس چو پوشیدش به خفتن آن عفیف
رفته رفته تا که سنگین گشت بار	۱۲۵۶۸- بود با آن مستمر لیل و نهار
آن‌که بود آن هر دو را پروردگار	۱۲۵۶۹- می‌خواندند آن‌خدا را ز اضطرار
از سپاس آرنندگان باشیم هم	۱۲۵۷۰- بدهی ار ما را تو فرزند از کرم



۱- تخفیف: خفیف کردن، سبک کردن، سبکی.

۲- طیش: سبکی، سبک سری، سبک مغزی.

۳- آیان مُرسِنها: کی است بر پای کردن و پدید آوردن آن (قیامت). رجوع‌شود به معنی آیه ۱۸۷

۴- ایقاع: در اینجا به معنی وقوع یافتن.

۵- مفهوم ابیات ۱۲۵۵۱ و ۱۲۵۵۲ عای محمد آنها که از تو می‌پرسند که زمان وقوع قیامت چه ساعتی است تصور می‌کنند که تو از آن خبر داری و از هنگام وقوع آن کاملاً مطلعی، بی‌خبر از آن‌که این علم تنها نزد خدای و از اسرار غیب است.

۶- آن زَمَن: آن زمان، آن هنگام.

۷- حوا از استخوان پهلوی آدم (ع) آفریده شد تا پوشیده و نهفته و در ستر بود. در جلد شصتم ترجمه بحارالانوار آمده است که: [از امام صادق (ع) تفسیر آیه «خلق الانسان من عَجَلٍ...» (آیه ۳۷ سوره انبیا) پرسش شد. فرمود: خدای تبارک و تعالی آدم را از آب شیرین آفرید و جفتش را از جنس او، و از پایین‌تر دنده هایش آفریده و بدین دنده میان آنها پیوند و نژادی روانه شد و سپس او را به وی جفت ساخت...].

۸- زیرا هر جنس و نوعی به هم نوع خود تمایل می‌یابد. اشاره به حدیثی است که عایشه از پیامبر (ص) روایت کرده است که: «ان الجنس الی الجنس امیل والیه اسوق و اشوق و التعارف مما یجز اتلاف و بالعکس». (جنس به جنس مایل‌تر است و بدو رو آورد مشتاق‌تر و آشنایی الفت آورد و برعکس). (از جلد شصت و یکم عربی و جلد شصتم ترجمه بحارالانوار).

۹- حملی خفیف: بار سبک (کنایه از نطفه است).

فَلَمَّا آتَتْهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

پس چون به آن پدر و مادر فرزندی صالح (و نادرست اعطا کرد مشرک شدند و برای خدا در آنچه به آنها عطا کرد شریک قرار دادند) یعنی فرزندان خود

اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ اَيْشُرْكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ

را به نام تنها نامیدند مثل عبدالمالک و عبدالعزیز، او خدای تعالی برتر است از آنچه شریک از سازنده (۱۹۰) آیا این چیزهایی را که هیچ موجود را خلق نتواند

﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾

کرد و خود مخلوق خدا) هستند شریک خدا قرار می دهند؟ (۱۹۱) در صورتی که آنها نه هرگز به مشرکان و نه به خود یاری توانند کرد (۱۹۲)

وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ

و اگر آنها را (یعنی بت پرستان را) به راه هدایت بخوانید بیروی شما (مؤمنان) نخواهند کرد بر شما یکسان است که آنها را بخوانید

أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ ﴿١٩٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

یا خاموش میمانید (۱۹۳) غیر خدا هر آن کس را که شما (مشرکان و یهود و نصاری) به عبادی می خوانید مانند بتان و عیسی

عِبَادٌ أََمْثَالِكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن

و غزیر و غیره) به حقیقت همه مثل شما ندانند مستند اگر راستگوید آنها را بخوانید تا مشکلات از و حوائج شما را

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ اللَّهُمَّ ارْجُلْ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آيْدٍ

روا کند (۱۹۴) آیا آن بتان را یا کسی که راهی پیمایند یا دستی که

يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يَبْصُرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ

او آسین قدرت بیرون آرند یا چشم و گوش که به آن بیند

يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تَنْظُرُونَ ﴿١٩٥﴾

بگو: شریکان (بتان) خود را بخوانید و هر حیلت که با من می توانید به کار برید بی آنکه هیچ مراد مهلت بدهید (۱۹۵)

بشنوند؟

صالح یعنی مستوی اندر جسد
در هر آن چیزی که حقشان داد نیک
نزد معنی در میان خاص و عام
بعض دور از عقل و بعضی مشکل است
با تو گویم دل گرت باشد به من
حُبّ او آمد شریک آن هر دو را
کسه ولد را ام و آب دارنند دوست

۱۹۰ پس خدا چون داد ایشان را ولد
۱۲۵۷۲ می بگردانند او را خود شریک
۱۲۵۷۳ اندر این شرکت قزون باشد کلام
۱۲۵۷۴ ذکر آنها جملگی بی حاصل است
۱۲۵۷۵ آنچه باشد حق تحقیق سخن
۱۲۵۷۶ معنی این باشد که یا حُبّ خدا
۱۲۵۷۷ وین قرار حق بود هم حکم اوست

- ۱۲۵۷۸- می‌رسد کسی ورنه طفلی بر ثمر
- ۱۲۵۷۹- وین بر آدم نیست جرم ار داشت دوست
- ۱۲۵۸۰- اینست شرکت نی که باذات الاحد
- ۱۲۵۸۱- یعنی اول بود واحد هَشَّان
- ۱۲۵۸۲- این محبت لازم کَوْنِیَّت است
- ۱۲۵۸۳- گفت زآنرو فتنه‌اند اولاد و مال
- ۱۲۵۸۴- هست تسوحد تسوحد رستگی
- ۱۲۵۸۵- اینست وافسی نزد عقل دوشئون
- ۱۲۵۸۶- وجه دیگر آن‌که آن فرزند نیک
- ۱۲۵۸۷- آنچه حقشان کرده بود از خود عطا
- ۱۲۵۸۸- کسی نبیی با حق انباز آورد
۱۹۱۰
- ۱۲۵۸۹- پس پی توبیخ مشرک گوید او
- ۱۲۵۹۰- در عبادت با وی انباز آورید
- ۱۲۵۹۱- خویش مخلوق‌اند و مخلوقی کجا
۱۹۲۰
- ۱۲۵۹۲- هیچ نتوانند تا باشند یار
- ۱۲۵۹۳- نه توانند آن‌که یار خود شوند
۱۹۳۰
- ۱۲۵۹۴- بت پرستان را بخوانسید ار بدین
- ۱۲۵۹۵- هست یکسان گر شما خوانیدشان
- ۱۲۵۹۶- یا که اصنام^۵‌اند از آیت مراد
- ۱۲۵۹۷- یعنی ار خوانی بتان را یا که نی
۱۹۳۰
- ۱۲۵۹۸- جز حق آنان را که خوانید از امید
- ۱۲۵۹۹- پس چو می‌خوانیدشان باید کنند
- ۱۲۶۰۰- گر که معبودند و می‌گویید راست
۱۹۵۰
- ۱۲۶۰۱- پایشان آیا به رفتن هیچ هست
- بسی ز مهر مادر و حُب پدر
- مهر ولد را کاین هم از فرمان اوست
- مهر شریک آورده آدم از ولد^۲
- پس دو تاشد وین نباشد ذَشَّان
- نی که با حق در عبادت شرکت است
- آدمی را باز دارند از کمال
- از هر آنچه او راست با دل بستگی
- «فَسْتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۳
- گشت ایشان را به دار حق شریک
- شد شریک اولادشان در خیرها
- هر نفس چون رو به او باز آورد
- شرکت آیا بر حق آرند از عتو؟
- آنچه را که چیز دیگر نافرید
- می‌تواند شد به چیزی ره‌نما
- زآن که ایشان را پرستند ز اختیار
- در نحاست^۴‌ها چو آنها را کشند
- پیروی نآرند از طفیان و کین
- یا خموش آسید و لب بسندید از آن
- نیست سودی نزد خواندن در جماد
- بر تو از سنگی رسد آواز کی
- چون شما باشند مملوک و عبید
- پس اجابت صادقید ار در پسند
- باید از ایشان اجابت زود خواست
- یا که از بهر گرفتن هیچ دست؟

۱۲۶۰۲- چشم یا دارند تا بینند باز	گوش یا تا بشنوند آواز و راز
۱۲۶۰۳- و ر که می گوید اینها نیستان	پس شما باشید افضل از بتان
۱۲۶۰۴- نیست معقول این به نزد عقل و کیش	تا پرستد هیچ کس مفضول خویش
۱۲۶۰۵- زین سخن ها مشرکان ملزم شدند	پس به تخویف پیمبر آمدند
۱۲۶۰۶- کاین الهان را نکوهش گر کنی	می مدار از قهر ایشان ایمنی
۱۲۶۰۷- گو شما خوانید انبازان خود	مجمع گردید با ایشان به وُد ^۶
۱۲۶۰۸- با هم اندر قصد من حیلت کنید	هر چه بتوانید بی مهلت کنید



- ۱- مُسْتَوَى: در اینجا به معنی راست اندام و سالم.
- ۲- منظور این است که وقتی خداوند فرزند صالحی به پدر و مادر عطا می کند پدر و مادر در حفظ و تربیت او به هر دست آویزی دست می زنند و به هر پناهگاهی پناهنده می شوند و چون به فرزندشان علاقه دارند سرگرم تربیت او می شوند و این مسئله خلوص آنها را در بعضی از توجهات به پروردگارشان باز می دارد و گرنه منظور از شریک قرار دادن با خدا در آیه ۱۹۰ ضلالت و پرستیدن غیر خدا در مورد آدم (ع) و حوّا نیست.
- ۳- رجوع شود به معنی آیه ۱۹۰
- ۴- نَحَاسَت: بدبختی، ضدّ سعادت.
- ۵- أَصْنَام: (جمع صنم)؛ بت ها.
- ۶- وُد (وَد): دوستی، محبّت.

إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٩٦﴾

مرا دوست و یاور به حقیقت خدایی است که این کتاب (قرآن) را فرستاده و اوست که نیکوکاران را دوستی و مرپرستی می‌کند. (۱۹۶)

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا

و آنهايي را که شما خدا می‌خوانید جز خدای یکتا هیچ یک قدرت بر باری شما بلکه

أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٧﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا

بر باری خود ندارند. (۱۹۷) و اگر آنها را به راه هدایت بخوانید نخواهند شنید. یعنی بتان چون گوش و بت پرستان چون هوش ندارند دعوت اسلام را

وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾ خذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ

نپذیرند. و ای رسول ما یا ای اهل عقل و بینش، تو می‌بینی که آنها (بتان یا بتپرستان) در تو می‌نگرند ولی نمی‌بینند. (۱۹۸) طریقه عفو و بخشش بیش گیر

بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿١٩٩﴾ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ

وامت را به نیکوکاری امر کن و از مردم نادان روی بگردان. (۱۹۹) و چنانچه بخواهد از طرف

الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾

شیطان (انس و جن) در تو وسوسه و جنبش بددین آید به خدا پناه بر که او به حقیقت شنوا و داناست. (۲۰۰)

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

﴿١٩٦﴾

۱۲۶۰۹- نیست باکی حق بود تا یار من

﴿١٩٧﴾

۱۲۶۱۰- و آن که می‌خوانیدشان لیل و نهار

۱۲۶۱۱- نی‌توانند آن‌که یار خود شوند

﴿١٩٨﴾

۱۲۶۱۲- مومنان خوانند و کفار را

۱۲۶۱۳- یا که خوانند از بتان را کافران

۱۲۶۱۴- بینی ایشان را که سویت بنگرند

۱۲۶۱۵- بر تو بینند از ره تن بی زجان

﴿١٩٩﴾

۱۲۶۱۶- تو فرا از عفوشان گیر از ادب

۱۲۶۱۷- یا بگیری آسانی انسدر کارها

۱۲۶۱۸- یا زکوة از اغنیا بسررفق گیر

۱۲۶۱۹- از «خُذِ الْعَفْوَ»^۲ آن رسول بی‌قرین

۱۲۶۲۰- رفت و پرسید آن دم از غلام غیب

هم کفیل است و ولی در کار من

می‌بتوانندتان گردید یار

پس چه غم خوب از به کس یابد شوند

بر هدایت نشنوند انکار را^۱

نشنوند و نیستشان سمع و روان

ای محمد نسی که بینا و ابصرند

نیستشان چون چشم حق بین در نهان

گر کلامی بر تو گویند از غضب

شاق تا ناید به کس کردارها

هم ده از مهر و شفقت بر فقیر

جست وقت پرسش از روح الامین

گفت پس با آن رسول پاک جیب:

هم عطا بر آن که ماندت از نعم	۱۲۶۲۱- عفو کن بر آن که زو بینی ستم
هم بر آن پیوند کو از تو برید	۱۲۶۲۲- از عطا یعنی نمودت ناامید
نزد عقل و شرع بس ممدوح اوست	۱۲۶۲۳- امر کن بر قول و فعلی کآن نکوست
بر تو زایشان رنجی از جهل و حسد	۱۲۶۲۴- رو زنادانان بگردان گر رسد
می شوی بسا وی مقابل در سَفَه ^۳	۱۲۶۲۵- رو زجاهل گر نگردانی به ره
گر که باشی آگه از سِرِّ کلام	۱۲۶۲۶- اندر اخلاق است این آیت تمام
بس بود نیک ار کنی اعراض از او	۱۲۶۲۷- نیست جاهل تر ز نفس فتنه جو
بر خلاف خُلق نیکو در امور	۱۲۶۲۸- او تو را ساعی است بر نقص و شرور
یافت از حق در نیاز آمد رسول،	۱۲۶۲۹- هست مروی چون که این آیت نزول
آن که مستولی شود بر من غضب ^۴	۱۲۶۳۰- گفت یا رَبِّ شاید این کز یک سبب
که ز شیطان گر رسد نَزغی ^۵ عیان،	۱۲۶۳۱- آمد «إِنَّمَا يَنْزَغُكَ» ^{۴۰۰۰} در زمان
بر کسی کز وی رسد رنجی به تو	۱۲۶۳۲- منع رفت تا نماید از تو او
بس تـواز انگشت نـزغش بر اله	۱۲۶۳۳- «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» ^۷ یعنی بر پناه
هم بدانند چاره دیو از نهان	۱۲۶۳۴- بشنود حق استعاذه بندگان



- ۱- و اگر شما مومنان کفار را به راه هدایت بخوانید به دلیل انکاری که می کنند آن را نخواهند شنید و قبول نخواهند نمود.
- ۲- خُذِ الْعَفْوَ: بگیر عفو را؛ اخذ به چیزی، به معنای ملازمت و ترک نکردن آن چیز است. منظور این است که خداوند به پیامبر فرمود همواره بدی های اشخاصی را که به تو بدی می کنند بپوشان و از حق انتقام که عقل اجتماعی برای بعضی بر بعض دیگر تجویز می کند صرف نظر کن و هیچ وقت این رویه را ترک مکن. علمای دین متفق اند که در قرآن در مورد مکارم اخلاق آیه ای جامع تر از آیه خذ العفو نیست.
- ۳- سَفَه: نادانی، جهالت.
- ۴- ابن حریر از ابن زید روایت کرده که گفت وقتی آیه خذ العفو نازل شد پیامبر (ص) عرض

کرد پروردگارا این دستور با غضب چه طور قابل امتثال است؟ (چگونه توانم عفو کنم در حالی که غضب در سرشت ماست؟) جبرئیل آمد و آیه آورد که «وَأَمَّا يَنْزَغُكَ»... (آیه ۲۰۰ سوره اعراف).
 ۵- رجوع شود به معنی آیه ۲۰۰

۶- نَزَغ: وارد شدن و مداخله در امری برای خرابکاری و فاسد کردن آن. تکان دادن و از جای کندن و وادار کردن و غالباً در حال غضب به کار می‌رود. «نَزَغ شیطان» به معنی کمترین وسوسه شیطان نیز آمده است.
 ۷- رجوع شود به معنی آیه ۲۰۰

إِن

الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا

اعل تقوا را از شیطان وسوسه و حیالی به دل فرارند معان دم خدا را به یاد آرند

فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾ وَإِخْوَانِهِمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغِيِّ ثُمَّ

و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند (۲۰۱) و مشرکان را برادر نشان ایمنی شیاطین نس و جزا به راه حلالیت و گمراهی می‌کنند

لَا يُقْصِرُونَ ﴿٢٠٢﴾ وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِثَايَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا

و هیچ کوتاهی نمی‌کنند (۲۰۲) و هر زمان که تو آیی بر آنها نیآوری بر تو اعتراض کنند که چرا آیی فراموش نساختی؟

قُلْ إِنَّمَا اتَّبَعْتُ مَا يُوحَىٰ إِلَىٰ مِن رَّبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِّن رَّبِّكُمْ

بگو من تنها پیروی از آنچه از خدایم به من وحی رسد خواهم کرد این آیات قرآن است مایه بصیرت هادی از جانب پروردگار شما

وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٣﴾ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ

و هدایت و رحمتی برای گروهی که ایمان آورند (۲۰۳) و چون قرآن فراتر شود

فَأَسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصَتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢٠٤﴾ وَاذْكُرْ رَبَّكَ

همه گوش بدان فرا دهید و سکوت کنید، باند که مورد لطف و رحمت حق شوید (۲۰۴) خدای خود را با

فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ

تضرع و پنهانی روی آنکه آواز بر کنی در صبح و

وَالْأَصْبَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٢٠٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ

شام یاد کن و از غفلان باش (۲۰۵) آنان (یعنی ارواح و فرشتگانی که در حضور پروردگار تو اند

لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسَبِّحُونَهُ وَهَلْ يَسْجُدُونَ ﴿٢٠٦﴾

هیچ گاه از بندگی او سرکنشی نکنند و پیوسته به تسبیح و تتریه ذات احدیت و به سجده او مشغولند (۲۰۶)

وز خدا ترسند در کل امور
 دورشان گیرد چو خصم اندر مصاف
 و آن فرود آوردن است اندر خیال
 می‌کند یعنی احاطه در سیاق
 پس ببینند آنچه خیر است و سداد
 نیست زان و سواسشان پرهیز و غم
 نیستشان زاضلال آنها کوتاهی
 کافران را در مقام حجتی
 آیه‌ای از نزد خود در گفتگو
 زان سخن‌ها که به هم بافی فرا
 در بیان خود ز «مَا يُوحَىٰ إِلَيْنَا»
 می‌شود از رَبِّ مَنْ در امر و نهی
 که بیه آن مرئی شود راه صواب
 مسومنان را رهبر است و رحمت آن
 بشنوید آن را به سمع امتیاز^۳
 رحیم کرده مر شوید از راه گوش
 از ره زاری و خشیت متصل
 هم نه اندر سِرِّ که ناید استوار
 نزد اهل معرفت ذکر خفی^۵ است
 هم نمودن نقش بر لوح از فنش
 اینست ذکر و فکر عارف بر مدام^۶
 نیست شرط پسندیده غیر از بندگی
 از مکانت نزد مکان دارند بار
 ساکنان بارگاه حضرت‌اند

۱۲۶۳۵- آن کسان کز شرک و عصیان‌اند دور
 ۱۲۶۳۶- پس چو شیطان‌شان کند مس در طواف
 ۱۲۶۳۷- «طائف»^۱ از طیف است مشتق در مقال
 ۱۲۶۳۸- یا که از طوف است آن را اشتقاق
 ۱۲۶۳۹- مر خدا را آن زمان آرند یاد
 ۱۲۶۴۰- و آن که اخوان شیاطین‌اند^۲ هم
 ۱۲۶۴۱- دیسو ایشان را کشد در گمرهی
 ۱۲۶۴۲- هم چو از قرآن نیاری آیتی^۳
 ۱۲۶۴۳- می‌بگویندت نیافی از چه رو
 ۱۲۶۴۴- چون فراهم ناوری از افترا
 ۱۲۶۴۵- گو جز این نبود که می‌باشم ز پی
 ۱۲۶۴۶- پیروی یعنی کنم آن را که وی
 ۱۲۶۴۷- هست حجت‌های باهر این کتاب
 ۱۲۶۴۸- بر شما آمد فرود از ربّتان
 ۱۲۶۴۹- هم شود چون خوانده قرآن در نماز^۴
 ۱۲۶۵۰- هم چنین باشید در سمعش خموش
 ۱۲۶۵۱- یاد کن پروردگارت را به دل^۵
 ۱۲۶۵۲- پست‌تر ز آواز جهر^۴ و آشکار
 ۱۲۶۵۳- بل میان جهر و سِرِّ، کآن مخفی است
 ۱۲۶۵۴- از زبان قلب باید خواندش
 ۱۲۶۵۵- نام حق را نقش دل کن صبح و شام
 ۱۲۶۵۶- می‌باش از غافلان در زندگی
 ۱۲۶۵۷- آن کسان که نزد آن پروردگار^۶
 ۱۲۶۵۸- یعنی آنها کاهلِ قرب و عزّت‌اند

جمله تنزیه ^۷ وی است اذکارشان	۱۲۶۵۹- از پسرستش نیست استکبارشان
می‌کنند آن واصلان جمع ذات ^۸	۱۲۶۶۰- سجده او را به تعظیم و ثبات
گر به یادت باشد آن شرح متین	۱۲۶۶۱- سجده را گفتیم چو بود پیش ازین
دل به آزادی به حق بر بستن است	۱۲۶۶۲- اصل آن از قید هستی رستن است
سوره اعراف گشت اکنون تمام	۱۲۶۶۳- بایدم در سجده شکر اهتمام



۱- طائف: از «طیف» است به معنی وسوسه و وارد نمودن در خیال و گرد چیزی گردیدن و نیز از «طوف» به معنی گردا گرد چیزی گردیدن و احاطه نمودن آن.

«طائف از شیطان» (طائفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ) آن شیطانی است که پیرامون قلب آدمی طواف می‌کند تا رخنه‌ای پیدا کند و وسوسه خود را وارد قلب نماید و یا آن وسوسه‌ای است که در حول قلب می‌چرخد تا راهی به آن باز کند و وارد شود. (از جلد هشتم ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- اخوان شیاطین: برادران شیطان‌ها. اشاره به مشرکین است.

۳- به قول سه گروه از مفسران آیه ۲۰۴ سوره اعراف در سه سبب نازل شده است. گروهی گفته‌اند این آیه جواب آن است که مشرکان قریش به یکدیگر می‌گفتند به این قرائت قرآن و دستوراتش گوش نکنید و هر گاه محمد شروع به خواندن قرآن کند شما در برابر او شروع به شنعت و نابکار گفتن نمایید تا از خواندن قرآن دست بکشند. گروهی دیگر از مفسران گفته‌اند که این آیه به این علت نازل شده که مسلمانان در نماز به دنبال پیامبر با او قرآن می‌خواندند به آواز، و یا حرف می‌زدند و پیامبر به آنها گفته بود که در هنگام قرائت قرآن سکوت کنید. دسته‌ای دیگر نیز گفته‌اند که منظور، رعایت سکوت و استماع خطبه‌های نماز است به این دلیل که در خطبه‌های نماز جماعت حتماً قرآن خوانده می‌شود.

همچنین از آنجا که کفار به مطالب قرآن توجه نمی‌نمودند و هنگامی که آیه نازل نمی‌شد دائماً به پیامبر می‌گفتند چرا دیگر از آن حرف‌هایی که به هم می‌بافتی چیزی به زبان نمی‌آوری آیه نازل شد که شما وقتی قرآن قرائت می‌شود به مطالب آن توجه کنید تا شاید با عمل به آنها شامل لطف و رحمت حق شوید.

۴- جهر: منظور بانگ و صدای بلند است.

۵- ذکر خفی: بعد از ذکر ظاهر که درجه نخستین ذکر است «ذکر خفی» یا درجه دوم ذکر است که خلاصی یافتن از فتور (سستی) و باقی ماندن با مشاهد و پایبند شدن به رازگویی نیم شبی است.

۶- ایادکنندگان الله، سه مرداند: یکی به زبان یاد کرد و دل از آن بی خبر، یکی به زبان و دل یاد کرد اما کارش بر خطر، که گفته اند «والمُخْلِصُونَ عَلَىٰ خَطَرٍ عَظِيمٍ». یکی به زبان خاموش و دل مستغرق، چنانچه پیر طریقت گفت: الهی چه یاد کنم که خود همه یادم! من خرمن نشان خود در باد نهادم! [(از جلد سوم کشف الاسرار و عدةالابرار) (واین همان ذکر خفی یا ذکر نفس است و نقش باد و ذکر الله بر لوح قلب).

۷- تنزیه: وصف کردن به دوری. دور بودن خدای تعالی از اوصاف بشر. پاکی و طهارت و تقدیس و دوری از عیب.

۸- آیه ۲۰۶ سوره اعراف آن گاه فرود آمد که کافران گفتند: «وما الرَّحْمَنُ اَنْسَجِدَ لِمَا تَأْمُرُنَا؟» و خدای را عزوجل سجود نکردند و گردن کشی نمودند. فرمود: فرشتگان و مقربان ملاء اعلیٰ با منزلت و رتبت درجه ایشان خدای را سجود می کنند و عبادت بی فترت می آورند و تنزیه حضرت احدیت می نمایند. «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ» اشارت است به نقطه جمع و «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» خبر است از نعت تفرقه. عندیّت کرامت ایشان را اثبات کرده، و احکام عبودیت برایشان نگه داشته، تا بنده روان باشد میان جمع و تفرقت. جمع، حقیقت را نشان است و تفرقت، «شریعت» را بیان است... [(از جلد سوم کشف الاسرار و عدةالابرار).



گر دهد توفیق بر گیرم قلم
هست امروز اوّل مساه رجب
شرح صدر افزون کند زانفال ما
هر چه نوشد باده بر مجنون دهد
دم به دم بر شرح صدر و منظم

۱۲۶۶۴- نک به نظم سوره انفال هم
۱۲۶۶۵- از هزار و سیصد و هفت ای عجب
۱۲۶۶۶- حق کند نیکو در این مه فال ما
۱۲۶۶۷- چون شود تا چون عطا افزون دهد
۱۲۶۶۸- دارم امید آن که بفزاید حقم

ز آن فزونی‌ها که بدهد در کلام	۱۲۶۶۹- نظم این تفسیر تا گردد تمام
صدقه از شاه است واجب بر فقیر	۱۲۶۷۰- یا رب از من فیض معنی وامگیر
هر گدایی چشم او بر خسرو است	۱۲۶۷۱- خاصه کامروز اول ماه نو است
مولدش در وی به نظم دولت است	۱۲۶۷۲- خاصه ماهی کآن به شاهش نسبت است ^۱
نسبتی باشد که دانند اهل راه ^۲	۱۲۶۷۳- یا به وجه دیگر آن مه را به شاه
بر در دولت‌سرایش بسته صف	۱۲۶۷۴- اول مه صدقه گیران هر طرف
تا چه بخشد بر فقیران در نمود	۱۲۶۷۵- خاصه کآن شه مشتهر باشد به جود
هر چه داری در نظر دارم تمام	۱۲۶۷۶- سال‌ها گوید فقیرش در مقام
ور گناهی شد نبود از ناشناس	۱۲۶۷۷- نیستم بر داده‌هایت ناسپاس
چون کنند شاه ار نبخشد بر فقیر	۱۲۶۷۸- بد یقین کآن هم ببخشی ناگزیر
تا قیامت ز آن گنه شرمنده است	۱۲۶۷۹- جز که از شاه آن فقیر ار بنده است
حال ما را آنچه باشد زانفعال	۱۲۶۸۰- من چه گویم چون تو دانی بی‌مقال
خود تو کردی امر بر عفو ای وفی	۱۲۶۸۱- بر «خُذِ الْعَفْوَ» ^۳ است اُمید «صفی»
که کنم رو بر جناب آسمان	۱۲۶۸۲- نیستم از شرمساری روی آن
و آن چه کردم من به جای آن گناه	۱۲۶۸۳- یادم آید چون که از اعطای شاه



۱- مفهوم بیت ۱۲۷۶۲ ← با توجه به اینکه صفی‌علیشاه در بیت ۱۲۶۶۵ می‌فرماید که امروز اول ماه رجب سال ۱۳۰۷ (هجری قمری) است که آغاز به نظم سوره انفال نموده‌ام، نسبت این ماه (ماه رجب) به شاه از نقطه نظر ولادت مولا علی (ع) در ماه رجب است. (با توجه به اینکه در مصراع دوم بیت ۱۲۶۷۲ ذکر نموده که مولد این شاه در این ماه است منظور از «شاه» در اینجا مولا علی علیه‌السلام است. به جهت آن‌که ولادت آن حضرت در سیزدهم رجب سال سی‌ام عام الفیل بوده است) اما از نظر کلی همان‌گونه که می‌دانیم بر طبق آنچه که از حضرت رسول (ص) روایت شده، «ماه رجب ماه بزرگ خداست که ماهی در حرمت و فضیلت به آن نمی‌رسد و شعبان ماه من است و رمضان ماه امت من است».

۲- مفهوم بیت ۱۲۶۷۳ ← از وجه دیگری هم ماه رجب به آن شاه عالی مقام یعنی امیرالمؤمنین علی(ع) نسبت دارد که مؤمنین و اهل طریق از آن آگاهی دارند و آن شب بیست و هفتم ماه رجب یعنی شب ماه مبارک مبعث رسول اکرم (ص) است که به آن «لیلة الفحیا» نیز می‌گویند و در این شب مردم بسیاری به خصوص بیماران و حاجتمندان به نجف اشرف و آستان پرفضیلت مولا علی(علیه‌السلام) می‌آیند و در آنجا تجمع پیدا می‌کنند و از حضرت، فقیرانه صدقه می‌گیرند و این کار تا مدت ده روز ادامه می‌یابد و معجزات و کرامات بسیار از این مشهد مشرف بروز نموده است.

(با توجه به اینکه یکی از معانی انفال آن چیزی است که امام، بعد از قسمت نمودن به کسی دهد، بیشتر از قسمت برای خویش، شاعر تقارن زمانی آغاز به نظم درآوردن سوره انفال را با آغاز ماه رجب که ولادت سلطان جود و سخا، علی(ع) در آن ماه اتفاق افتاده به فال نیک گرفته از مولا طلب صدقه شفاعت آمرزش گناهان می‌نماید).

۳- رجوع شود به توضیح شماره ۲ مربوط به بیت ۱۲۶۱۹



۱۲۶۸۴- من نبودم غیر ناچیزی فقیر	تو همی گفتی عطا آمد، بگیر
۱۲۶۸۵- گر شمارم نیست آن را عَدَّ و اَحَدَّ	قدر آن را دانسد آن‌کو داده خود
۱۲۶۸۶- یا تو می‌گویم یکی از دادِ او	تا زعشق افزون نمایی یاد او
۱۲۶۸۷- اُمِّی بودم من، او از نزد خود	شرح صدری داد بر من بی زُخْد
۱۲۶۸۸- تا که عالم پر شد از عرفان من	گشت هر دانایی آبِجَدِ خِوانِ من
۱۲۶۸۹- گر دهی بر «زُبْدَةُ الاسرار» ^۲ گوش	تا به وقت مرگ نشینی ز جوش
۱۲۶۹۰- ور که از «بحر الحقایق» ^۳ یک ورق	بر کف آری ره بری بر گنجِ حق
۱۲۶۹۱- ور که «عرفان الحقت» ^۴ افتد به دست	تا ابد بی بساده مخموری و مست
۱۲۶۹۲- نک فرو رو اندر این بحر عمیق	یعنی این تفسیر اگر باشی دقیق
۱۲۶۹۳- تا بیایی داد حق را بالتمام	بر «صفی» از این بیان و این کلام
۱۲۶۹۴- خود دهی انصاف کاینسان نطق و لب	خاص او باشد ز بخشش‌های زب

صفحه‌ای تا آورند از آن به نظم	۱۲۶۹۵- جمع گر گردند خَلق از روی عزم
تا چه جای آن‌که آید در وقوع	۱۲۶۹۶- عقل بر تصویر آن نآزد رجوع
ور نه ناچیزی چه گوید در سخن؟	۱۲۶۹۷- گفتم این بر شکرِ دادِ ذوالمنن
در مقامی وصف و نام او بود؟	۱۲۶۹۸- چیست موری تا کلام او بُود؟
نظم «انفال» است، بشنو، گوش باش	۱۲۶۹۹- نک به گفتار آمدم خاموش باش



۱- عدد و شماره.

۲- زُبدة الاسرار: نام کتاب مثنوی مفصلی است از حضرت صفی‌علیشاه به وزن مثنوی مولانا که در اسرار شهادت و تطبیق آن با سلوک الله سروده شده و در آن با بیانی شیوا، دلنشین و استادانه رموز عرفان و شهادت شهیدان کربلا و ماجرای جان‌گداز عاشورا و رموز عرفانی آن به نظم درآمده است. این کتاب را صفی‌علیشاه در هندوستان به رشته نظم در آورده است.

۳- بحرالحقایق: نام کتابی عرفانی از صفی‌علیشاه.

۴- عرفان الحق: کتابی است در مسائل عرفان و تصوف از صفی‌علیشاه، شامل نثر و نظم.

نیست اقرب مرد را چیزی زدل
منبع علم است و ادراک و حیات
آدمی را پس به تحقیق شهود
هستی مطلق که جان عالم است
خیزد از دل فکر و هوش معنود
و آنچه مع با هستی است از واردات
نیست چیزی اقرب از دل جز وجود
اقرب از دل در وجود آدم است
آنکه باشد نقش بند قلب و تن
اقرب از قلب است در ملک بدن ...



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ انفال



- سورهٔ انفال، ۷۵ آیه، ۱۲۳۱ کلمه، و ۵۲۹۴ حرف دارد.
- سورهٔ انفال مدنی است مگر هفت آیه که در مکه نازل شده است. (از ابتدای آیه ۳۰ تا «ثُمَّ يُغْلَبُونَ» در آیه ۳۶). از سیاق آیات مشخص است که بعد از جنگ بدر نازل شده‌اند. (از جلد چهارم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
- در این سوره ابتدا به مسائل مالی اسلام از جمله انفال و غنایم اشاره شده و سپس صفات و امتیازات مؤمنان واقعی و داستان جنگ بدر، و آنگاه قسمت قابل‌توجهی از احکام جهاد و وظایف مسلمانان در برابر حملات دشمن ذکر شده است. همچنین در این سوره به حکم اسیران جنگی و طرز رفتار با آنها و نیز به هجرت کنندگان و آنها که هجرت نکرده‌اند اشاره شده است.
- در فضیلت این سوره و سورهٔ بعدی (سورهٔ توبه) ابی‌کعب از پیامبر (ص) روایت کرده است که هر که سورهٔ انفال و سورهٔ توبه را قرائت کند من شفیع و شاهد او خواهد بود در روز قیامت و او از نفاق بری خواهد بود و به عدد تمامی مردان و زنان منافق در دنیا ده

حسنه به او داده می‌شود و ده سیئه او محو می‌شود و ده درجه به درجاتش افزوده می‌شود. و نیز گفته‌اند هر که سوره انفال و توبه را در هر ماه بخواند، نفاق هرگز به او راه نمی‌یابد و از پیروان حضرت علی (ع) خواهد بود.

- آیه منسوخ در این سوره وجود دارد. (از جلد چهارم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
- نام دیگر سوره: بدر.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی

شمارهٔ سوره: ۸

تعداد آیات: ۷۵

شمارهٔ ابیات: از ۱۲۷۰۰ تا آخر ۱۳۲۷۲ تعداد ابیات: ۵۷۳



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاِنْفَالِ قُلِ الْاِنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ

ای رسول ما! است از تو حکم انفال را سؤال کنند یعنی غنایمی که بدون جنگ از دشمنان به دست مسلمانان آید و زمینهای خراب بی مالک، معادن،

وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ

پیشه ها، فراز گویمها، کف رودها، ارث کسی که وارث ندارد، قطیع بلوک، خلاصه ترانی که بی رنج مردم حاصل شود) جواب ده که انفال مخصوص

مُؤْمِنِينَ

خدا و رسول است! که رسول و جانشینش به هر کس و فرقه صلاح داند بخشد! پس همه مؤمنان باید از خدا بترسید و در رقابت و مسالمت و اتحاد

بین خودتان بکم شبدو خدا و رسول او را اطاعت کنید اگر اهل ایمانید. (۱)

کماوست بخشاینده و صاحب عطا
بسی ز حرمت در قتال و در جهاد
در قیامت از گروه مؤمنان
اول انفال گر باشی علیم
از تو می پرسند ارباب قبول
کآن زحقی فضلی بود بر مؤمنان
هم بود بهر رسولش هر کجا
بسی جدال و بسی نزاع و گفتگو
روی نآرید از پی مال و متاع
در مواسات^۴ از ره عقل و نظر

۱۲۷۰۰- ابتدا سازم به نام آن خدا
۱۲۷۰۱- هم غنیمتها رساند بر عباد
۱۲۷۰۲- هم مؤاخذ نیست کس در اخذ آن
۱۲۷۰۳- این بود معنای «رَحْمَنُ الرَّحِيمِ»^۲
۱۲۷۰۴- از غنیمت های کفار ای رسول
۱۲۷۰۵- نفل^۳ خوانده است آن غنایم را از آن
۱۲۷۰۶- گو غنیمتها بود بهر خدا
۱۲۷۰۷- تا کند قسمت به هر کس خواهد او
۱۲۷۰۸- پس بترسید از خدا هم بر نزاع
۱۲۷۰۹- بر صلاح آرید نفس یکدگر



۱- [بِسْمِ اللَّهِ مِعْرَاجَ الْقُلُوبِ الْأَوْلِيَاءِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورَ سِرِّ الْأَصْفِيَاءِ، بِسْمِ اللَّهِ شِفَايَ صَدُورِ اتَّقِيَاءِ، بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَ شِفَا الْمَرْضَىٰ. بِسْمِ اللَّهِ، نُورِ دَلِ دُوسْتَانِ اسْتِ، آيِنَةُ جَانِ عَارِفَانِ وَ چِرَاقِ سَيْنَةِ مَوْحِدَانِ، آسَاشِ رَنْجُورَانِ وَ مَرَهْمِ خَسْتِگَانِ وَ شِفَايَ دَرْدِ وَ طَبِيبِ بِيْمَارِ دِلَانِ.] (از جلد چهارم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۲- [«رَحْمَنٌ»، اشارت است به کمال نعمت و حُسن معونت و عموم رحمت بر کافهٔ بریت، و «رَحِيمٌ» اشارت است به مهر و محبت خصوصاً به اهل کرامت. حسین منصور گفت: «بِسْمِ اللَّهِ» از بنده، چنان است که کاف و نون از حقّ. چون حق گوید، (جل جلاله): «كُنْ»، پیش از آن که کاف به نون پیوندد، به فرمان الله، عالمی در وجود آید. هم‌چنین بنده چون به صدق گوید: «بِسْمِ اللَّهِ» بر هر چه خواند راست آید و آنچه خواهد یابد به گفتار «بِسْمِ اللَّهِ». (از جلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- انفال، جمع «نَقْلٌ» است به معنی غنیمت و نیز زیادی هر چیز و لذا نمازهای مستحبی را که زیاده بر فریضه است «نافله» می‌گویند. غنایم جنگی را نیز انفال می‌گویند چون در جنگ تنها پیروزی بر دشمن مورد نظر است و غنایم به دست آمده زیاده بر آن چیزی است که مورد نظر بوده است. «نَقْلٌ» به معنای عطیه و غنیمت است.

۴- موااسات: غمخواری، یاری.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ

قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ

مؤمنان حقیقی آنند که چون ذکری از خدا شود دلهایشان ترسان و لرزان شود

يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

و چون آیات خدا را بر آنها تلاوت کنند بر مقام ایمانشان بفزاید و به خدای خود در هر کار توکل می کنند (۲) آنان که نماز را به پا می دارند

يَنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ

و از هر چه روزی آنها کرده ایم انفاق می کنند (۳) آنها به راستی و حقیقت اهل ایماند که نزد خدا مراتب بلند و

رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ

آمزش و روزی نیکو دارند (۴) همانگونه که خدا تو را از خانه خود به حق آور جنگ بدر را بیرون آورد و گروهی از مؤمنان

مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِن فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ﴿٥﴾

سنت رای خلاف و کراهت اظهار کرده اند و تو به مخالفت آنها از حکم حق بازنگشتی. و از امر انفال و غیر آن هم به خواهش مردم توجه مکن، پیرو امر



خدا باش و از خلق جدا نماند (بقره: ۱۷۷)

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

- | | |
|---|---|
| نزد تفسیر و لغت بی قیل و قال | ۱۳۷۱۰- هست «ذات بئینکم» ^۱ اصلاح حال |
| هر زمان فرمان برید از هر فسنید | ۱۳۷۱۱- از خدا و از رسول از مؤمنید |
| پس جدل کردند از پیر و جوان | ۱۳۷۱۲- روز بدر اندر غنیمت مردمان |
| و از رسولش هر غنیمت نمی ز کس | ۱۳۷۱۳- آمد این آیت که از حق است و بس |
| حکم حضرت را به جان کردند گوش ^۲ | ۱۳۷۱۴- پس شدند اسلامیان در دم خموش |
| آن کسان باشند کآری چون به یاد، | ۱۳۷۱۵- نیست جز این گاهل ایمان و سداد ^۳ |
| مضطرب گردد ز ترس اندر زمان | ۱۳۷۱۶- نزد ایشان از خدا، دل‌هایشان |
| ترک هر عصیان کنند، از خود زؤند | ۱۳۷۱۷- چون بیان اتقوا الله ^۴ بشنوند |
| زاید ^۵ ایمانشان شود هر نسوبتی | ۱۳۷۱۸- چون بر ایشان خوانده گردد آیتی |
| مر توکل در امور از اختیار | ۱۳۷۱۹- هم کنند آن قوم بر پروردگار |
| اعتمادی نسینتشان بر هیچ کس | ۱۳۷۲۰- بیم و امید از خدا دارند و بس |
| رزق خمود را می کنند انسفاق باز | ۱۳۷۲۱- آن کسان دارند هم برپا نماز ^۵ |

- ۱۲۷۲۲- مؤمنان‌اند آن گروه از صدق و حق^{۴۴}
- ۱۲۷۲۳- رتبه‌ها^۷ دارند عالی و بلند
- ۱۲۷۲۴- هستشان آمرزش و «رزقِ کریم»^۸
- ۱۲۷۲۵- بعد از آن سازد بیان از جنگ بدر
- ۱۲۷۲۶- چون خروج^{۵۵} تو خود از بیت و سراسر
- ۱۲۷۲۷- کاروانی از قریش اندر مقام
- ۱۲۷۲۸- بود بوسفیان رئیس قافله
- ۱۲۷۲۹- گشت پیغمبر خیر از حالشان
- ۱۲۷۳۰- شد روان با مؤمنان اندر زمان
- ۱۲۷۳۱- چون که بوسفیان شنید این ز اضطراب
- ۱۲۷۳۲- که بود اموال در عرض تلف
- ۱۲۷۳۳- پس سپاهی از پیاده و ز سوار
- ۱۲۷۳۴- چون که پیغمبر شنید این ماجرا
- ۱۲۷۳۵- این چنین دادم خبر پروردگار
- ۱۲۷۳۶- میلان تا چیست از عیر و نفیر
- ۱۲۷۳۷- فرقه‌ای گفتند چون ما را سلاح
- ۱۲۷۳۸- به که پردازیم ما بر کاروان
- ۱۲۷۳۹- دید چون از جنگشان کاره رسول
- ۱۲۷۴۰- پس ز انصار و مهاجر از کبار
- ۱۲۷۴۱- و امتحانی بود این بر مؤمنان
- ۱۲۷۴۲- ز آن خبر بدهد حق از اکراهشان
- بسر عطا و عفو یاری مستحق
- نزد آن پروردگار ارجمند
- که نگردد منقطع هیچ آن نعیم
- تا فزاید مر نبی را شرح صدر
- ز امر آن پروردگار از حق و راست^۹
- سوی مکه باز می‌آمد ز شام^{۱۰}
- با سه تن از مشرکان، بی فاصله
- گفت باید رفت و برد اموالشان
- تا که گیرد ره بر ایشان ناگهان
- سوی مکه کس فرستاد از شتاب
- رو به امداد آورید از هر طرف
- آمدند از مکه بیرون تا هزار
- گفت زین دو یک بود بی شک مرا
- و آن بود عیر و نفیر اندر قرار
- اخذ آن یا جنگ این بر ناگزیر
- نیست، اندر جنگمان نیبود صلاح
- باز مانیم از قتال کافران
- گشت از تشویش غمناکان ملول
- حرب را کردند بر ترک اختیار
- در مسقام اخذ مال و ترک جان
- که نبود آن کار بر دلخواهشان



۱- أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ در آیه ۱ سوره انفال به این معنی است که آن حالت و رابطه بد و فسادى که بینتان رخ نموده و آن تیرگی رابطه را اصلاح کنید.

۲- در روز جنگ بدر، افراد جبهه رسول الله (ص) سه گروه شدند، یک دسته دشمن را تعقیب کردند و به کشتار آنها پرداختند و دسته‌ای دیگر به جمع آوری غنایم سرگرم شدند و گروه سوم اطراف پیامبر حلقه زدند تا او را از شر دشمن حفظ کنند. وقتی شب شد بین این سه گروه بر سر تقسیم غنایم که گروه دوم جمع نموده بودند اختلاف رخ داد و هر سه گروه خود را در غنایم سهیم می‌دانستند. در این هنگام آیه اول سوره انفال نازل شد و رسول خدا آن غنایم را بین هر سه گروه تقسیم نمود.

خداوند در این آیه فرمود که ای پیامبر از تو در مورد «انفال» می‌پرسند تا بدانند که حکم آن حلال است یا حرام (و گروهی نیز گفته‌اند که در «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ»، «عن» زیادت است و دلیل بر این قرائت ابن مسعود است یعنی، «يسئلونك الانفال» بدین معنی که مؤمنان، انفال را از تو طلب می‌کنند و می‌خواهند، بگو ملک انفال مخصوص خدا و رسولش است. خداوند با سلب مالکیت از هر سه گروه و اختصاص دادن آن به خود و پیامبر، نزاع آنها را حل و فصل می‌نماید و موعظه می‌کند که دست از مشاجره و نزاع بردارند. خدا و رسول غنایم را در اختیار جهادکنندگان و بقیه را به خدا و رسول اختصاص می‌دهند.

۳- سداد: راستی و درستی در کردار و گفتار.

۴- رجوع شود به معنی آیه ۱

۵- زاید: افزون.

۶- مؤمنان، به حقیقت ایشان‌اند که هم در شریعت و هم در حقیقت درست‌اند و گفته‌اند

حقایق عبودیت در منازل و مکاشفات حقیقت در وجود خصلت‌هاست که در این آیه برشمرده.

۷- «درجات» در جمله «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» در آیه ۴، مراتب قرب و زلفا و درجات کرامت

معنوی است، زیرا مغفرت و جنت از آثار مراتب قرب به خدای سبحان و فروع آن است.

۸- آمرزش (مَغْفِرَةٌ) به معنای گذشت الهی از گناهان است و «رِزْقٍ كَرِيمٍ» نعمت‌های بهشتی

است که نیکان به آن ارتزاق می‌کنند.

۹- خداوند حکم کرده به این که انفال برای او و رسولش باشد و این حکم به حق است، هر

چند بعضی از مؤمنین کراهت داشته باشند، هم‌چنان که خداوند در روز بعد تو را ای محمد از

خانه‌ات یعنی مدینه بیرون آورد با این‌که طایفه‌ای از آنها کراهت داشتند که به جنگ بروند، پس همه این‌ها، حق، و بر طبق مصلحت دین و دنیای ایشان بوده و ایشان از آن مصالح غفلت داشته‌اند.

مراد از «حق» در اینجا، مقابل باطل است. بعضی گفته‌اند مراد از آن «وحی» است، بعضی آن را «جهاد» دانسته‌اند که اینها معانی دوری هستند.

۱۰- [ابوسفیان، کاروانی شامل عطریات از شام به مکه می‌آورد. پیامبر (ص) رأی داد که اصحابش راه را بر آنها ببندند و اموال را بگیرند. وقتی ابوسفیان شنید که رسول خدا (ص) با اصحابش به سوی او و کاروان آنها حرکت نموده‌اند ضمیم بن عمر غفاری را خبر داد تا خود را به مکه برساند و از قریش کمک بخواهد.

و وقتی قریش از ماجرا آگاه شدند همگی به سوی کاروان و به مقابله با یاران پیامبر حرکت کردند. جبرئیل نازل شد و به پیامبر خبر لشکرکشی قریش را داد. رسول خدا (ص) قضیه را با اصحاب خود در میان نهاد تا تصمیم بگیرند که آیا به دنبال قافله و اموال آن به راه بیفتند و یا با لشکر قریش مصاف دهند. گروهی موافق بودند که به جنگ با قریش بروند اما گروهی دیگر گفتند که ما چون به قصد جنگ نیامده بودیم و جهت گرفتن اموال کاروان آمده‌ایم سلاح جنگی به همراه نداریم و بهتر است با قریش نجنگیم. پیامبر وقتی دید آنها از جنگ کراهت دارند فرمود حرکت کنید به برکت خدا که خداوند مرا وعده داده که بر یکی از دو طایفه «عیر» و «نفیر» غلبه یابم. (عیر و نفیر دو طایفه از قریش بودند که مقصود از عیر، قافله چهل نفری قریش بود که با مال التجاره و اموال خود از مکه به شام می‌رفت و هم‌چنین از شام به مکه باز می‌گشت و منظور از نفیر، لشکر قریش بود که قریب به هزار نفر بودند و لشکر اسلام پس از دست نیافتن به مال التجاره آنان، در بدر با خود آنها روبه‌رو شدند). گفته‌اند اصحاب پیامبر (ص) وقتی از کثرت قریش خبردار شدند جزع و فزع و استغاثه نمودند و خداوند آیه «إِذْ تَسْتَعِثُّونَ رَبِّكُمْ...» (آیه ۹ سوره انفال) را نازل فرمود... در روز هفدهم ماه رمضان لشکر پیامبر (ص) با لشکر کافران و مشرکان بدر به جنگ پرداختند... [به اختصار و با کمی تغییر، از جلد نهم ترجمه تفسیرالمیزان].

«عیر» هم‌چنین به معنی گروهی از سفر بازگشته است و «نفیر» گروهی که به‌کاری پیش روند یا با کسی گریزند.

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ

(مردم نادان) در حکم حق با آنکه حق آشکار و روشن گردید با تو جدل و نزاع خواهند کرد او چنان حکم

وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾ وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ أَحَدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا

حق و طاعت خدا بر آنها دشوار و سخت است؛ که گویند معاینه می‌نگرند که آنها را به جانب مرگ می‌کشند (۶) به یاد آر هنگامی که خدا به شما

لَكُمْ وَتُودُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ

وعدۀ فتح بر یکی از دو طایفه را می‌داد (طایفه بر سپاه فریض یا کاروان تجاری شام) و شما مسلمین مایل بودید که آن طایفه که شوکت و ملاحی همراه

وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ

تصیب شما شود، و خدا می‌خواست که حق را با سخنان خود آنگاه و جمله بی‌وزنی حق را دهد است ثابت گرداند و از بیخ و بن ریشه کافران

﴿٧﴾ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

(را برکند) (۷) تا حق را محقق و پایدار کند و باطل را محو و نابود سازد هر چند بدکاران را خوش نیاید (۸)

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ

ایه یاد آرید هنگامی که استغاثه و زاری به پروردگار خود می‌کردید، پس دعای شما را اجابت کرد که من سپاه منظم از هزار

مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ ﴿٩﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ

فرشته به مدد شما می‌فرستم (۹) و این مدد فرشتگان را خدا نرسد مگر آنکه بشارت و مزده فتح باشد

وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

و تا دل‌های شما به وعده خدا مطمئن شود (و بدانید که) نصرت و پیروزی نیست مگر از جانب خدا که خدا را

عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

کمال قدرت و حکمت است (۱۰)

کاره‌اند از مؤمنان تنگ صدر
حق^۱ بود امر جهاد از ذوالجلال
که جهاد از حق بر ایشان واجب است
که بر اعدا باشد ایشان را ظفر
می‌شتابند از علامت گاو فوت

۱۲۷۴۳- فرقه‌ای از رفتنت بر سوی بدر
۱۲۷۴۴- با تو در حق می‌کنند ایشان جدال
۱۲۷۴۵- بعد از آن آمد عیان وین غالب است
۱۲۷۴۶- یا بر ایشان گشت روشن از خیر
۱۲۷۴۷- کاره‌اند آن سان که گویی سوی موت

ز آن گـریزان‌اند از ماوای مرگ	۱۲۷۴۸- بنگرند اعنی علامت‌های مرگ
و عده حقتان بر یکی از دو فریق ^۲	۱۲۷۴۹- یاد آرید آن که داد اندر در طریق ^{۷۷}
«غَيْرِ ذَاتِ الشُّوْكَه» ^۳ را دارید نیک	۱۲۷۵۰- تا شما را باشد آن ناچار لیک
هست اندک، دوست دارید آن احد	۱۲۷۵۱- یعنی آن کز حیث شدت تا عدد
یعنی اخذ آن متاع از قافله	۱۲۷۵۲- تا شما را باشد اندر هایل ^۴
حق ز هر وجهی به آیت‌های خود	۱۲۷۵۳- هم خدا خواهد که تا ثابت کند ^{۷۸}
دین خود ظاهر کند بدهد نمود	۱۲۷۵۴- هم بسببِ بیخِ کفار عنود
گر چه ز آن بس کساره‌اند اهل گناه	۱۲۷۵۵- هم نماید امر باطل را تباه
و اهل بطلان را هلاک و خسته باز	۱۲۷۵۶- حق شما را خواست یعنی سرفراز
خواستید از ربِّ خود در هر نفس	۱۲۷۵۷- یاد آرید آن که چون فربادرس ^{۷۹}
مگر شما را می‌نبود از هیچ حال	۱۲۷۵۸- اندر آن دم که مفری از قتال
کسه کنم امدادتان من در نهان	۱۲۷۵۹- پس اجابت کرد حقتان در زمان
مؤمنان را پی به پی، ذاک العجب ^۶	۱۲۷۶۰- بر هزار افرشته کآیند از عقب ^۵
غیر مرزده نصرت از بهر شما	۱۲۷۶۱- حق نگرداند این مدد را ز ابتدا ^{۸۰}
نیست نصرت جز ز نزد کردگار	۱۲۷۶۲- قلب‌هاتان تا به آن یابد قرار
از طریق راستکاری بی قصور	۱۲۷۶۳- آن خدایی کاوست غالب بر امور



۱- حق: رجوع کنید به توضیح شماره ۹ مربوط به بیت ۱۲۷۲۶

۲- رجوع شود به توضیح شماره ۱۰ مربوط به بیت ۱۲۷۲۷

۳- «غَيْرِ ذَاتِ الشُّوْكَه»: شُوْكَت، استعاره از «شوک» به معنای خار است و شوکت به معنای تیزی و برندگی است. «تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَه تَكُونَ لَكُمْ» به این معناست که:

شما دوست می‌دارید که از درخت بی خار (رطب) بچینید و منظور این است که تمایل دارید که بر آن طایفه بی شوکت و غیر مسلح (که همان قافلهٔ چهل نفری «عیر» بود که با مال‌التجاره و اموال از شام به مکه می‌آمدند و نفراشان کم بود و شوکت و جلال جنگی

نداشتند) دست یابید. (و خداوند می‌خواست که با کلمات خود یعنی وعده‌هایی که از ازل در لوح محفوظ نگاه‌داشته حق را استوار و ریشه کافران را قطع کند. از این رو شما را با گروه مسلح درگیر ساخت).

۴- هایل: تأنیث هایل (هایل): به معنی هولناک و ترساننده.

۵- پیامبر (ص) چون قوم خود را اندک و کافران را زیاد دید فراوان دعا کرد و از خداوند نصرت خواست و خداوند اجابت فرمود و وعده داد که مؤمنان را با فرستادن هزار نفر ملائکه که پی در پی می‌رسند کمک کند.

۶- ذَاكَ الْعَجَبِ: آن چیز عجیبی است.

اَذِغْشِيْكُمْ النُّعَاسَ اَمْنَةً مِنْهُ وَيَنْزِلُ

(باد آریز) هنگامی که خواب راحت را بر شما فرو بوشاند برای اینکه از جانب او ایمنی یابید

عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ

و از آسمان آبی می‌فرستد که شما را به آن آب پاک بخورد و وسوسه و کید شیطان را از شما دور سازد

الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْاَقْدَامَ ﴿۱۱﴾

و دلهای شما را محکم و استوار گرداند و گام‌های شما را استوار بنماید. (۱۱)

- | | |
|--|-------------------------------------|
| بر شما خوابی سبک در ایمنی | ۱۲۷۶۴- هم چو پوشید آن خداوند غنی |
| زو که داد آرامتان یعنی ز رب ^۱ | ۱۲۷۶۵- تا که یابید استراحت از تعب |
| در میان ریگ‌زاری در ورود | ۱۲۷۶۶- هست مروی کآمدند ایشان فرود |
| هم بُدند از آب دور اندر قضا | ۱۲۷۶۷- که در آن می‌شد فرو تا ساق پا |
| کرده بودند اندر آن منزل مَقَرَّ | ۱۲۷۶۸- مشرکان نزدیک آب از پیش‌تر |
| پس پریشان خاطر از آن ره شدند | ۱۲۷۶۹- چون مسلمانان ز حال آگه شدند |
| تا بَرَد اندیشه اصحاب را | ۱۲۷۷۰- حق بر ایشان کرد غالب خواب را |
| از ظهارت بی‌خبر و از آب بود | ۱۲۷۷۱- تا به وقت صبح هر کس خواب بود |

۱۲۷۷۲- صبح چون شد باز افتاد اضطراب	اندر ایشان کز کجا آریم آب؟
۱۲۷۷۳- تا کنیم اندر طهارت اهتمام	بسودشان چون آب واجب ز احتلام
۱۲۷۷۴- بر شما پس حق فرستاد از سما	از پی تظہیرتان ریزنده «ماء»
۱۲۷۷۵- تا به آن گردید پاک از هر دَنَس ^۲	هم برد وسواس دیو از جمله پس
۱۲۷۷۶- زآن که می‌گفت او جنابت با ظفر	جمع با هم کی شوند اندر اثر؟ ^۳
۱۲۷۷۷- پس ببرد آن آب کآمد از سما	رجز شیطان یعنی آن وسواس‌ها
۱۲۷۷۸- هم ببندد تا شما را بر قلوب	مر امید از لطف علام الغیوب
۱۲۷۷۹- هم کند ثابت به آن اقدامتان	بر زمین از بسهر استحکامتان



۱- کفار قبل از مسلمین به لب چاه وارد شدند و به ناچار مسلمین در زمین خشک و ریگزار پیاده شدند و چیزی نگذشت که محدث و جُنُب و همه دچار تشنگی شدند و شیطان در دل هایشان وسوسه نمود و گفت دشمنان آب را گرفتند و اینک شما با جنابت و نجاست نماز می‌خوانید و پاهاتان در ریگ‌ها فرو می‌رود، لذا خداوند باران بر ایشان ببارید تا با آن، همه غسل جنابت کرده و خود را از حدث تطہیر نمودند و نیز زمین اردوگاه آنان که ریگزار بود سفت و محکم شد و آنان خوشدل شدند و وسوسه شیطان از دل آنها برخاست. همین باران در ناحیه لشکرگاه قریش با شدت و هم‌چون دهانه مشک فرو ریخت و در نتیجه، جاپای آنها لغزنده و حرکت بر ایشان مشکل شد و خداوند دل‌هایشان را پر از وحشت نمود.

۲- دَنَس: پلیدی، ناپاکی.

۳- مفهوم بیت ۱۲۷۷۶ ← زیرا که شیطان آنها را وسوسه می‌کرد که چه امید دارید به ظفر؟ که آب ایشان دارند و جای خوش و هامون ایشان راست و قوت و شوکت ایشان را و شما می‌گویید که اولیاء خداییم و رسول خدا با ماست و آن‌گاه با جنابت و حدث نماز می‌گزارید، جنابت و پیروزی در راه خدا کی با یکدیگر پیش می‌آیند؟

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ يَنْزِلُوا فِيكَ بِرُسُلِهِمْ وَيُؤْتِيَ الْمُؤْمِنِينَ خَيْرًا مِمَّا كَفَرُوا ۗ

ع
 (او باد آری رسول آن گاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من باشم، پس مؤمنان را ناسخ قدم بدارید)

سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ

که خدا من ترس در دل کافران می افکند، پس

الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ

گردنها را بزید و همه انگشتان را قطع کنی. (۱۲) این کفر کافران برای آن است

شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۗ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ

که با خدا و رسول او سخت ضدیت و مخالفت کردند و هر کس با خدا و رسول او راه شغالی و مخالفت پیماید (بترسد که)

شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣﴾ ذَلِكَ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ

عقاب خدا بسیار سخت است. (۱۳) این عذاب مختص قتل و اسارت را بپسند و بدانید که برای کافران در قیامت

عَذَابُ النَّارِ ﴿١٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ

عذاب سخت آتش دوزخ میباشد. (۱۴) ای اهل ایمان، هر گاه با کافر مواجهم کافران در میدان کارزار

كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ ﴿١٥﴾ وَمَنْ يُولِهِمْ يَوْمَئِذٍ

روبرو شوید سدا پشت به آنها کرده و از جنگ بگریزد. (۱۵) و هر که در روز جنگ به آنها پشت نماید

دُبْرَهُ ۗ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مَتَحَرِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ ۗ فَقَدْ بَاءَ

و فرار کند به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود مگر آنکه از فتنه به میسر

بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَبَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

میسره و با از قلب به جناح برای مصالح جنگی رود یا از فرقه ای به باری فرقه ای دیگر شاید. (۱۶)

- | | |
|--|-------------------------------|
| ۱۲۷۷۸۰- یاد کن آن را که چون پروردگار | بسر ملایک وحی کرد از هر کنار |
| ۱۲۷۷۸۱- آن که باشم با شما همراه، من | اندر امداد و اعانت بسی سخن |
| ۱۲۷۷۸۲- پس کنید آن مؤمنان را دم به دم | در قتال مشرکان ثابت قدم |
| ۱۲۷۷۸۳- زود تا در قلب کفار افکنیم | از ثنبات اهل ایمان رعب و بیم |
| ۱۲۷۷۸۴- پس زنید از فوق گردن هایشان | هم بسرید آن جمله دست و پایشان |
| ۱۲۷۷۸۵- قصد از «كُلُّ بَنَانٍ»، انگشت هاست | بعض هم گویند جمله دست و پاست |

و از بَنان، بی‌مایگان و سفنگان	۱۲۷۸۶- از عُنُق ^۳ یا بوده قصد اشرافشان
که ملایک کرده با کفار جنگ	۱۲۷۸۷- نیست گویند اندر این معنی درنگ
قِسْوَه ملکوتی ایشان را فزود	۱۲۷۸۸- لیک گویند اهل تحقیق و شهود
مشرکان ترسان و هم پا بر گریز	۱۲۷۸۹- مؤمنان گشتند پردل در ستیز
نزد آن کاگه ز سِرِّ مطلب است	۱۲۷۹۰- این بود تاویل و تاویل انسب ^۴ است
کرده محسوس آن رسول نیک را	۱۲۷۹۱- بهر فهم اهل حس معقول را
قِسْوَه روحانی ایشان را به‌کار	۱۲۷۹۲- از ملایک الف یعنی شد هزار
مر مخالف با خدا و با رسول	۱۲۷۹۳- این بر آن باشد که گشتند از فضول ^{۱۳}
پس خدا باشد «شدید» اندر عِقاب	۱۲۷۹۴- و آن که با ایشان بگردد از صواب
مر «عذاب» آتش است اندر نِهان	۱۲۷۹۵- پس چشید آن را که بهر کافران ^{۱۴}
چون رسید آن‌گاه کانبوه‌اند همان	۱۲۷۹۶- ای گروه مؤمنان بر کافران ^{۱۵}
از میانشان نیست راه راستگی	۱۲۷۹۷- آن چنان کز غایت پیوستگی
گر چه بس باشید اندک در ستیز	۱۲۷۹۸- پس بر ایشان پشت نآرید از گریز
جز که گردد منحرف بر ساز و حزم	۱۲۷۹۹- و آن که پشت آرد به کافر روز رزم ^{۱۶}
از حضانت یا ظهور کَر و فَر	۱۲۸۰۰- یعنی از سوی رود سوی دگر
خسویش را تنها چو بیند در سپاه	۱۲۸۰۱- یا به سوی قوم خود جوید پناه
هم به سردار سپاه از حساجتی	۱۲۸۰۲- رو به قوم حق کند هر نوبتی
نیست او را غیر محرومی به مشت	۱۲۸۰۳- جز به دین وجه ار کند بر خصم پشت
شد جهنم بازگشت او را و جا ^۵	۱۲۸۰۴- بازگردد پس به خشمی از خدا
منهزم گشتند اعدا روز بدر	۱۲۸۰۵- از ثبات مؤمنان پاک صدر
کشسته شد در بدر پس هفتاد مرد	۱۲۸۰۶- از صنادید قریش اندر نبرد
من فلان را کشتم اندر کارزار ^۶	۱۲۸۰۷- هر کسی می‌گفت بهر افتخار



۲- کُلُّ بِنَانٍ: جميع اطراف بدن، یعنی دو دست و یا انگشتان دست‌ها (تا با قطع انگشتان دست‌ها قادر به حمل سلاح و در دست گرفتن آن نباشند).

۳- عُنُق: گردن (جمع: اعناق).

۴- اَنْسَب: مناسب‌تر، اولی.

۵- مفهوم بیت ۱۲۷۹۹ تا آخر ۱۲۸۰۴ ← هر که روز جنگ بر دشمن پشت کند، مگر در مواردی که به جهت تهیه سلاح و یا کشیدن کمان یا بر کشیدن تیغ یا ننگ داشتن سلاح و یا به دلیل حيله‌های جنگی و یا در مواردی که در مقابل سپاه دشمن خود را تنها ببیند و ناچار به میان سپاه خود بازگردد و یا چنان چه لازم شود به دلیلی نزد سردار سپاه برگردد، در واقع به سوی غضب الهی بازگشته و مأوای او جهنم است که بد بازداشتگاهی است.

۶- شأن نزول آیه ۱۷ سوره انفال آن بود که چون کافران در روز جنگ بدر متواری شدند و مسلمانان پیروز شدند، در کنار جمعی از قریش که کشته شدند، هفتاد تن از بزرگان و صنادید قریش بودند که هر یک از مسلمین که آنها را کشته بود با افتخار می‌گفت که فلان بزرگ قریش را من کشته‌ام. خداوند آیه نازل فرمود که شما نکشته‌اید آنها را به قوت خودتان، بلکه الله کشت ایشان را (یعنی از طریق افکندن بیم و رعب در دل آنان و فرستادن فرشتگان به جنگ با آنها، کافران در دست شما قرار می‌گرفتند و شما نیز آنها را می‌کشتید).

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ

وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِئِبْلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ



که خدا شنوا و داناست (۱۷)

لیک حشاشان کشت در وقت غزای
کرد هم تشجیعتان^۱ بر قلب و هوش

۱۷۰- پس نکشتید آن جماعت را شما
۱۲۸۰۹- زآن که نصرت بر شما داد از سرش

- ۱۲۸۱۰- هم نیفکندی تو خاک ای مصطفی
 ۱۲۸۱۱- مشت خاکی را نبود آن وزن و شأن
 ۱۲۸۱۲- تا شوند ایشان به خود مشغول و پس
 ۱۲۸۱۳- مشت خاکی را گرفت احمد به دست
 ۱۲۸۱۴- رفت آن یکجا به چشم و حلقشان
 ۱۲۸۱۵- مشت خاکی را نباشد این اثر
 ۱۲۸۱۶- تو نیفکندی چو افکندی ز کف
 ۱۲۸۱۷- یا نیفکندی تو رُعب اندر قلوب
 ۱۲۸۱۸- یا مراد از رَمی طعن^۴ است از نبی
 ۱۲۸۱۹- یا که آن رَمیه^۶ است کافکند او به زود
 ۱۲۸۲۰- کشت مریدی را و رُعبی اوفتاد
 ۱۲۸۲۱- اهل تحقیق اندر این معنی فزون
 ۱۲۸۲۲- گوید آن کو صاحب تاویل بود
 ۱۲۸۲۳- گفت کشت آن فرقه را حق نی شما
 ۱۲۸۲۴- چون پیمبر باقی باالله بود
 ۱۲۸۲۵- کرد سلب از «ما رَمِیْتُ» آن را ز وی
 ۱۲۸۲۶- فعل را یعنی به وی منسوب کرد
 ۱۲۸۲۷- چون تو افکندی خدا افکند آن
 ۱۲۸۲۸- هر چه تو آن را کنی حق کرده است
 ۱۲۸۲۹- تا عطا مر مؤمنان را بدهد او
 ۱۲۸۳۰- آن بلا آمد حَسَن که بی فسوس
 ۱۲۸۳۱- یا که آن باشد که بیند مُبْتَلًا
 ۱۲۸۳۲- حق «سمیع» است او دعا را بشنود
 ۱۲۸۳۳- کار این باشد که دیدید از فنون
- سوی اعدا بلکه افکند آن خدا
 که رود بر چشم جمله دشمنان
 ز آن گُره بُکشید مر هفتاد کس
 سوی دشمن ریخت از بهر شکست
 پس به خود مشغول کرد از خلقشان^۲
 تو مشو پس غافل از عجز بشر
 خاک را افکند حق بر هر طرف
 بلکه آن افکند کُشاف الکروب^۳
 که فکند اندر اُحد خود بر اُبی^۵
 روز خسیب جانبِ حصن^۷ یهود
 در یهودان و آن بُد از رَبِّ العباد
 هشتان گفتارها از هر نمون
 بر فنا حق بر صحابه ره نمود
 تا برند از حال خود ره بر فنا^۸
 سلب فعل از وی به فعل او نمود
 بود پس در «إِذْ رَمِیْتُ»، اسرارِ حَی
 اندر آن حینی کز او مسلوب کرد
 فعل تو فعل وی است اندر نشان
 و آن ز چشم مردمان در پرده است^۹
 هم ز نزد خود عطایی بس نکو
 فانی ایشان را نسماید از نفوس
 مُبْتَلَى راباز در عین بلا^{۱۰}
 هم «علیم» از نیت هر نیک و بد
 کاهل حق غالب به باطل گشت چون



۱- تشجیع: دلیر کردن کسی و قوت قلب دادن به او.

۲- در جنگ بدر، پیامبر (ص) مشتی ریگ از علی (ع) گرفت و به طرف لشکر قریش پاشید و فرمود: «شاهت الوجوه» (زشت باد صورت‌ها)؛ آن خاک‌ها در چشمان همه آنها فرو رفت و اصحاب پیامبر (ص) مشغول کشتار آنها شدند و شکست خوردنشان از مسلمین به خاطر همان خاکی بود که پیامبر به طرف آنها پاشید و در این باره خداوند آیه «وَمَا زَمَيْتَ...» (آیه ۱۷ سوره انفال را نازل فرمود).

۳- كَشَافُ الْكُرُوبِ: گشاینده و حل‌کننده دشواری‌ها و غم و اندوه (خداوند).

۴- طَعْنٌ: انداختن نیزه.

۵- مفهوم بیت ۱۲۸۱۸ - گفته‌اند منظور از رَمَى در آیه ۱۷ سوره انفال ممکن است پرتاب نیزه از سوی پیامبر (ص) به «أبی بن خلف» باشد. پیامبر در روز اُحُد به یاران خود فرمود: از ابی بن خلف ایمن نیستم، مبادا که بی‌خبر در آید. چون او را ببینید به من اعلام کنید. در آخر جنگ، ابی بن خلف سوار بر اسب خود پدید آمده پیامبر را دید و سخنان نامناسب گفت. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله اگر خاطر اشرف تو خواهد بر وی حمله کنیم. حضرت ایشان را منع کرد تا ابی بن خلف نزدیک رسید، آن‌گاه حربه (نیزه)‌ای از دست زبیر گرفته به جانب او انداخت و به گردن آن شقی رسیده اندک خراشی ایجاد کرد. ابی بن خلف فوراً عنان بگردانید و به قوم خود ملحق شد و خود را از اسب بیفکند و مانند گاو فریاد می‌کرد. مشرکان گفتند: این فزع از چیست. این زخمی که به گردن تو رسیده اندک خراشی بیش نیست. ابی بن خلف گفت: هیچ می‌دانید که این اثر ضربت کیست؟ من از این جراحت جان نخواهم برد، زیرا محمد به من گفت که من تو را خواهم کشت و سخن او خلاف نیست. هم‌چنان فریاد می‌کرد و می‌نالید تا پیش از رسیدن مشرکان به مکه در مرالظهران به درک واصل شد. (از جلد چهارم کشف‌الاسرار و عدۃ‌الابرار).

۶- رَمِيه: یک بار انداختن تیر و مانند آن.

۷- حِصْنٌ: قلعه.

۸- مفهوم ابیات ۱۲۸۲۲ و ۱۲۸۲۳ - در مورد آیه ۱۷ سوره انفال آنان که با دید «تأویل» به

آیه نگاه کرده‌اند می‌گویند که خداوند به اصحاب پیامبر فرموده است که آن قوم قریش را خدا کشته است نه شما، تا از این طریق آن اصحاب را به این نکته متوجه سازد که به جز خداوند، همه چیز عدم مطلق است و به جز او هیچ کس و هیچ چیز، حتی خود را به رسم وجود نشناسند، در مطلوب فانی شوند و یقین یابند که از حق تعالی است هر چه که هست و اوست که عین وجود است.

۹- مفهوم ابیات ۱۲۸۲۴ تا آخر ۱۲۸۲۸ ← و چون پیامبر (ص) در مقام بقاء به حق یعنی مشاهده ذات الهی قرار داشت خداوند با گفتن «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» در حالی که به او فرمود تو آن مشت خاک را نپاشیدی وقتی که پاشیدی، تا از این طریق بفهماند که چگونه ممکن است بشری مشت خاک بر روی لشکری انبوه بپاشد و ذره‌ای از آن خطا نشود و همه آن وارد چشمان آن لشکر شود، مگر آن که اراده الهی آن عمل را انجام داده باشد، پس خداوند به پیغمبر می‌فرماید که در حالی که فعلی را به دست خود انجام داده‌ای اما به اراده و خواست الهی انجام داده‌ای و در این مسئله، اسرار خداوند حی و قادر قرار دارد و این همان تجلی صفت معنوی است که به صورت «قدرت» متجلی می‌شود و لشکری را شکست می‌دهد و این همان مقام «احدیت‌الجمع» و مقام محمدی (ص) است که حقیقت وحدانیت در مظهر فردانیت ظاهر شود. [← «فنا» (*)؛ «بقا» (*)؛ «فرق» (*)؛ «جمع» (*)] .

[«إِذْ رَمَيْتَ» «فرق» است و «لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» «جمع» است. «فرق» صفت «عبودیت» است و «جمع» نعت «ربوبیت». فرق بی جمع به کار نیست و جمع بی فرق راست نیست. «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» اشارت به حقیقت «افراد» است و طریق «اتحاد». می‌فرماید: مردان دیگر، همه را بگذار، گرفتار مهر ما را با غیر ما چه کار؟ یا محمد، به کردار خود بر ما منت نه، توفیق ما ببین، به یاد خود مناز، تلقین ما ببین، از نشان خود بگیریز، یکبارگی، مهر ما ببین. «إِذْ رَمَيْتَ» صفت «مرید» است بر راه «تلوین» نشسته و از حق، به خود می‌نگرد، «وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» نعت «مراد» است از خویشتن برخاسته، «تمکین» یافته و از حق، به حق می‌نگرد. افعال و حرکات بندگان از روی آفرینش، تعلق به قدرت «قدیم» دارد جلّ جلاله و از روی اکتساب، تعلق به بنده دارد. [از جلد چهارم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار.] ← «تلوین» (*)] .

۱۰- مفهوم ابیات ۱۲۸۳۰ و ۱۲۸۳۱ ← آزمایشی که خداوند صحابه را نمود (با کشتن دشمنانشان به وسیله فرستادن فرشتگان و پاشیدن سنگریزه به سوی آن دشمنان)؛ آزمایشی شایسته بود تا از این طریق آنها را از خود و نفوس خود فانی و به خداوند، باقی نماید و یا این که از این راه، آن کسانی که مورد ابتلا و آزمایش حضرت حق واقع شده‌اند، در عین بلا و امتحان، تنها آن امتحان کننده و آزمایشنده (مُبتَلّی) را ببینند و لاغیر.

ذٰلِكُمْ وَاَنْتَ اللّٰهُ مُوْهِنٌ كَيْدٍ

این فتح و غلبه در جنگ، به خواست خدا، شما را نصیب شد و محققاً خدا بر اثر کشته مکرر

الْكَافِرِيْنَ ﴿۱۸﴾ اِنْ تَسْتَفْتِحُوْا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ

کفار است. (۱۸) ای کافران! اگر شما از خدا فتح و نصرت می طلبید، آن یک فتح کامل شما در رسیدن ادین اسلام و قرآن که بهترین فتح

وَ اِنْ تَنْتَهُوْا فَهُوَ خَيْرٌ لِّكُمْ وَاِنْ تَعُوْذُوْا نَعُوْذْ وَلَنْ نُّغْنِيَ عَنْكُمْ

و پیروزی و کاملترین وسیله سعادت خلق است از جانب خدا آمده. اکنون اگر از کفر و عباد با حق دست بردارید شما را بهتر است و اگر دیگر بار

فِيْئَتِكُمْ شَيْئًا وَّلَوْ كَثُرَتْ وَاَنْ اللّٰهُ مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۹﴾ يَاۤ اَيُّهَا

یار آید ما هم شما را بار کفر و عذاب کنیم و هرگز جمعیت و سپاه شما هر چند بسیار باشد شما را سودمند نخواهد بود. و خدا البته با اهل ایمان است.

الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ، وَلَا تَوَلُّوْا عَنَّهُ وَاَنْتُمْ

(۱۹) ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا و رسول را اطاعت کنید و از او سرپیچید در حالی که شما

تَسْمَعُوْنَ ﴿۲۰﴾ وَلَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ قَالُوْا سَمِعْنَا وَهُمْ

(سخنان حق را) بشنوید. (۲۰) و شما نترسان چون کسانی (مناظران) باشید که گفتند شنیدیم، و به حقیقت

لَا يَسْمَعُوْنَ ﴿۲۱﴾

نمی شنوند. (۲۱)

- | | |
|---|---|
| مکسر و حیلت کافران را سر به سر ^۱ | ۱۲۸۳۴- ست سازنده است خلاق البشر ^{۱۸} |
| زین دو فرقه دوست داری هر که راه | ۱۲۸۳۵- در دعا بوجهل می گفت ای خدا |
| نزد تو در دین و توحید و طلب ^۲ | ۱۲۸۳۶- نصرت آن را ده که می باشد اَحَبَّ ^۲ |
| گر طلب کردید نصرت را از او | ۱۲۸۳۷- آمد آیت پس که «اِنْ تَسْتَفْتِحُوْا» ^{۱۹} |
| کو بود فاضل تر اندر نزد ما | ۱۲۸۳۸- پس بیامد فتح، آن دین ^۴ بر شما |

- ۱۲۸۳۹- ایستید از باز باقی ماندگان
 ۱۲۸۴۰- پس شما را آن ز هر ره بهتر است
 ۱۲۸۴۱- گر شما گردید باز از حربشان
 ۱۲۸۴۲- دفع نکنند اجتماع و اتفاق
 ۱۲۸۴۳- گر چه باشند آن جماعت بی‌شمار
 ۱۲۸۴۴- نصرت ایشان را بود چند از عدو
 ۱۲۸۴۵- یا که «إِنْ تَسْتَفْتِحُوا» در انتساب
 ۱۲۸۴۶- ز آن که می‌گفتند با خیرالبشر
 ۱۲۸۴۷- گفت می‌بودند قومی پیش ازین
 ۱۲۸۴۸- تا ز یمن بندگی و پیروی
 ۱۲۸۴۹- تا که تنها یک‌سواری بر ثبوت^{۱۰}
 ۱۲۸۵۰- وز کسی جز حق نترسید آن سعید
 ۱۲۸۵۱- هم‌چو ایشان گر شوید اندر صفت
 ۱۲۸۵۲- پس فرستاد آیت ایشان را خدا
 ۱۲۸۵۳- پس رسید آن فتح و باز ایستید
 ۱۲۸۵۴- یا ز ترک امر و فرمان رسول
 ۱۲۸۵۵- از تخلف یعنی از باز ایستید
 ۱۲۸۵۶- عود بر آن، و رکنید از اختیار
 ۱۲۸۵۷- پس شما را سود ندهد اجتماع
 ۱۲۸۵۸- هم بر این معنی مؤید باشد این^{۱۱}
 ۱۲۸۵۹- از خدا فرمان برید و از رسول
 ۱۲۸۶۰- و آنگهی کز من شما می‌بشنوید
 ۱۲۸۶۱- مثل آنان هم مباشید از خطا^{۱۲}
 ۱۲۸۶۲- و آن که ایشان نشنوند از فهم و هوش
- از مُعَادَاتِ رَسُولِ پَسَاکِ جَان
 هم‌چنین بر خَیْرِ دَارِیْنِ^۶ أَظْهَرَ^۷ است
 ما به نصرت باز گردیم آن زمان^۸
 از شما هیچ از عقوبت‌های شاق^۹
 ز آن که حق با مؤمنین دست است و یار
 در عدد باشند افزون روبه‌رو
 خود به سوی مؤمنان باشد خطاب
 کن طلب از بهرِ ما فتح و ظفر
 کز عدو دیدند خواری‌ها به‌دین
 وز شکیبایی شدند آن سان قوی
 می‌شد از صنعا^{۱۱} به سوی حَضْرَ مَوْتِ^{۱۲}
 گوسفند از گوسفندی نی رمید
 آن چنان گردید هم در عاقبت
 فتح گر می‌خواستید از حق شما
 از کسالت‌ها که می‌گردد پدید
 بهتر است آن مر شما را در قبول
 بهتر است آن مر شما را بر مزید
 بر شما هم باز گردیم از قرار
 هر چه گیرید آن شود رنج و صداع^{۱۳}
 کای گروه مؤمنان و اهل یقین
 رو نگردانید ز امرش در قبول
 آنچه فرمایم به قرآن مسجید
 که بگفتند این شنیدیم از خدا
 نی به «هُمُ لَا يَسْمَعُونَ»^{۱۴} دارند گوش



- ۱- مفهوم آیه ۱۸ سوره انفال این است که خداوند می‌فرماید: قضیه از همین قرار است که ما برایتان شرح دادیم و امر، از این قرار است که خدا کید کفار را خوار و خنثی می‌کند.
- ۲- أَحَبُّ: محبوب‌تر.
- ۳- ابوجهل در روز جنگ بدر دعا کرد که: بارالها، محمد از میان ما، بیشتر از ما قطع رحم کرد و دینی آورد که ما آن را نمی‌شناسیم، خدایا هر کدام از ما دو فریق که در قطع رحم پیشدستی گرفت و چیزی آورد که نمی‌شناسیم، در همین بامداد هلاکش کن و مقصودش از این دعا، طلب فتح بود، لذا آیه ۱۹ سوره انفال نازل شد.
- ۴- منظور از «فتح» را آمدن دین اسلام و نیز «فتح مؤمنان» در جنگ دانسته‌اند که این پیروزی در جنگ «اظهار حق» از سوی خداوند بوده است.
- ۵- معادات: عداوت و دشمنی کردن.
- ۶- خیر دارین: خیر دنیا و آخرت.
- ۷- أَظْهَرُ: آشکارتر، روشن‌تر.
- ۸- اگر شما از کید علیه خدا و رسول دست بردارید و بازگردید و در صدد نقشه و طرح ریزی باشید ما نیز برمی‌گردیم و همین بلا را که دیدید دوباره بر سرتان می‌آوریم.
- ۹- هر قدر هم جمعیت و اتحادتان زیاد باشد، کاری از پیش نمی‌توانید ببرید و باز هم شکست می‌خورید و به عقوبت خدا گرفتار می‌آیید.
- ۱۰- بر ثبوت: یکسره و بدون توقف.
- ۱۱- صنعا: پایتخت و از شهرهای بزرگ یمن.
- ۱۲- حَضْرَ مَوْتٍ: از نواحی شرقی یمن.
- ۱۳- صُدَاعٍ: دردسر.
- ۱۴- رجوع شود به معنی آیه ۲۱

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ
بدترین جانوران نزد خدا کسانی هستند که (از شنیدن و گفتن حرف حق) کر و لالند
 الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ
که اصلاً تعقل نمی‌کنند. (۲۲) اگر خدا در آنها خیر و صلاحی می‌دید آنها را شنوا می‌کرد
 وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
و اگر هم شنوا کند باز رو گردانند و اعراض کنند. (۲۳) ای اهل
 ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ
ایمان، چون خدا و رسول شما را به آنچه مایه حیات ابدی شماست (یعنی ایمان) دعوت کند ایمان کنید
 وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَٰهٌ
و بدانید که خدا در میان شخص و قلب او حایل می‌شود (و از اسرار درونی همه آگاه است) و همه به سوی او
 تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا
محشور خواهید شد. (۲۴) و ترسید از بلایی که چون آید تنها مخصوص ستمکاران شما نباشد
 مِنْكُمْ خَاصَّةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾
(بلکه ظالمان و مظلومان همه را فراگیرد) و بدانید که عذاب خدا بسیار سخت است. (۲۵)

- | | |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| نزد حق آن صُمُّ بُكْمُ اند از یقین | ٢٢٢- بدترین جنبنندگان اندر زمین |
| در نمی‌یابند حسق را در فِکْرُ ۱ | ١٢٨٦٤- آن که می‌باشند یعنی گنگ و کر |
| بشنواندی قول حقشان در بسیج | ٢٢٣- حق در ایشان خیری ار دانست هیچ |
| می‌نمود از لطفشان حق مستمع | ١٢٨٦٦- یعنی از قرآن شدی گر منتفع |
| باز می‌گشتند با اعراض از آن ۲ | ١٢٨٦٧- بشنواندی ور که هم از لطفشان |
| مر اجابت از خدا و از رسول | ١٢٨٦٨- هم کنید ای اهل ایمان و عقول |
| فرض باشد طاعتش بر خاص و عام | ١٢٨٦٩- چون شما را خواند او در هر مقام |
| خواند او را احمد کامل نیاز | ١٢٨٧٠- بود از اعراب مردی در نماز |
| سوی آن سلطان نیکو رو شتافت | ١٢٨٧١- چون نمازش شد تمام آن سو شتافت |
| گفت بودم در نماز ارشد قصور | ١٢٨٧٢- گفت چون دیر آمدی اندر حضور |

از کلام «إِنسْتَجِیْبُوا» «لِلرَّسُولِ»؟^۳
 خوانسیم در هر محل آیم ز سر
 بر هر آن چه زنده می‌گردید از آن^۴
 کاوست مبنی بر حیات دین و دل
 ترکش اسباب هلاک است و فساد
 حایل آید بین مُرد و قلب او^۵
 بنده را چون قربِ سمطر اندر ورق
 ز آن چه هم از صاحبش گاهی است سلب
 که بود در قلب او در صد خفا
 بین او با میل و مقصود دلش
 بر اراده خویش علام الغیوب
 بوده‌اند از کثرت خصم از هلاک
 بکین قلب کافر و امتیثش
 گردد افزون هر زمانشان خوف دل
 که بود از سرّ معنی باخبر
 عارفان دل را به دلیر گم کنند
 در نهایت پس بود حق را حجاب^۶
 اندر این خیلوله^۷ گر باشی عمیق
 خیزد از دل فکر و هموش معتدل
 و آن چه مع با هستی است از واردات
 نیست چیزی اقرب از دل جز وجود
 اقرب از دل در وجود آدم است
 اقرب از قلب است در ملک بدن
 نیست اقرب آب را هیچ از تری

۱۲۸۷۳- گفت بودی غافل آیادر قبول
 ۱۲۸۷۴- گفت دانستم کنون زین بعد اگر
 ۱۲۸۷۵- پس کنید او را اجابت در زمان
 ۱۲۸۷۶- شاید آن باشد ولای معتدل
 ۱۲۸۷۷- با مخالف یا که آن باشد جهاد
 ۱۲۸۷۸- هم بدانید اینکه حق در جستجو
 ۱۲۸۷۹- اینست تمثیل از کمالِ قرب حق
 ۱۲۸۸۰- مطلع باشد به مکنونات قلب
 ۱۲۸۸۱- صاحبش غافل بود ز آن رازها
 ۱۲۸۸۲- یا که اندازد جدایی عاجلش
 ۱۲۸۸۳- یا تصرف می‌کند اندر قلوب
 ۱۲۸۸۴- مؤمنان در وقت حرب اندیشه‌ناک
 ۱۲۸۸۵- گفت حق مانع شوم هر نوبتش
 ۱۲۸۸۶- تا همی باشند ترسان و کسل
 ۱۲۸۸۷- لیک گویند اهل تحقیق و نظر
 ۱۲۸۸۸- اهل دانش قلب را یابند چند
 ۱۲۸۸۹- یا که دل هادی است اول بر صواب
 ۱۲۸۹۰- هم «صفی» را هست تحقیقی دقیق
 ۱۲۸۹۱- نیست اقرب^۸ مرد را چیزی ز دل
 ۱۲۸۹۲- منبع علم است و ادراک و حیات
 ۱۲۸۹۳- آدمی را پس به تحقیق شهود
 ۱۲۸۹۴- هستی مطلق^۹ که جان عالم است
 ۱۲۸۹۵- آن که باشد نقش بند قلب و تن
 ۱۲۸۹۶- شو فروتر در سخن تا پی بری

- ۱۲۸۹۷- جز وجود آب کآن اصل وی است
- ۱۲۸۹۸- ذات مطلق هستی بی‌چون و چند
- ۱۲۸۹۹- و آب اندر رتبه خود ظیل اوست
- ۱۲۹۰۰- گر چه با آب آن رطوبت ملصق است
- ۱۲۹۰۱- این بود خیلوئه گر فهمی تمام
- ۱۲۹۰۲- پس شود حایل به‌نیکی یا بدی
- ۱۲۹۰۳- بین ایشان گر به‌نیکی حایل است
- ۱۲۹۰۴- از مقام نفس و قلب و سر و روح
- ۱۲۹۰۵- نیست دیگر قلب و روحی در میان
- ۱۲۹۰۶- بر بدی ور در میان حایل شود
- ۱۲۹۰۷- نیست دیگر روی بر بهبودی‌اش
- ۱۲۹۰۸- پس به او محشور گردید این چنین
- ۱۲۹۰۹- هر کسی یابد جزای خود به سیر
- ۱۲۹۱۰- می‌پرهیزد از آن جرم و جهل^{۲۵}
- ۱۲۹۱۱- نی رسد تنها بر آنها که ستم
- ۱۲۹۱۲- بلکه چون پیدا شود اندر آنان^{۱۵}
- ۱۲۹۱۳- مر ستمکار از ستم سوزد در آن
- ۱۲۹۱۴- گفته بصری آمد این اندر علی
- ۱۲۹۱۵- مرتضی در بصره خواند آن بر زبیر
- ۱۲۹۱۶- گفت این آیت بخواندم سال‌ها
- ۱۲۹۱۷- در خلاف آورد ما را آن فستن
- ۱۲۹۱۸- از خلاف بی‌عتم با شیر حق
- ۱۲۹۱۹- گفت با عتار^{۱۹} آن فخر زَمَن^{۲۰}
- ۱۲۹۲۰- از نیام آید برون شمشیرها
- و آن رطوبت آب را اندر پی است
- اصل هستی‌هاست نزد هوشمند
- و آن تری آثار آب اندر سبوست
- از تری با آب لیک اقرب حق است^{۱۰}
- ور نفهمی عذر خواهم والسلام
- بین سر و قلب حیث سرمدی^{۱۱}
- از مسراتب رسته رهرو واصل است
- گشته فارغ وز خفا دارد فتوح
- واحد مطلق نماید در عیان^{۱۲}
- نور استعداد از او زایل شود
- گشت صادر حکم نامسعودی‌اش^{۱۳}
- نیک، مردی کاوست در ره پیش بین^{۱۴}
- گر بود شر، یافت شر، ور خیر، خیر
- که رسد شرش به هر نااهل و اهل
- خاصه کردند از شما بر بیش و کم
- شر آن فتنه رسد بر خاص و عام
- هم ز ترک امر و نهی از دیگران^{۱۶}
- هم زبیر و طلحه عتار ولی^{۱۷}
- شد فرو در فکر مرد تند سیر
- غافل از آن کاوست شرح حال ما^{۱۸}
- پس رسید آنچه رسید از من به‌من
- در رسید آن فتنه ز امر ماسبق
- فتنه‌ها حادث شود از بعد من
- روبهان بکنند ره بر شیرها

۱۲۹۲۱- بر تو می‌باشد که با أَضْلَعُ ۲۱ شوی	بسا علی در هر مقامی مَع ۲۲ شوی
۱۲۹۲۲- زآن که در راهی روند از ماخلق	وز ره دیگر به تنها شیر حق
۱۲۹۲۳- تو به او پیوند و باقی را بِهَل ۲۳	چون تنند آنها، حیدر شاء دل
۱۲۹۲۴- در سلوک از تن نباشد حاصلی	مگسل از جان هیچ اگر صاحب‌دلی
۱۲۹۲۵- پس بدانید اوست سخت اندر عقاب	بر ستمکاران که دورند از صواب



۱- فِکْر: جمع فکرت، فکر داشتن، اندیشیدن. (بدترین جنبندگان که در روی زمین در حرکت‌اند همین مشرکان و کافران کر و لال هستند که «تعقل» نمی‌کنند و تعقل نکردنشان برای این است که راهی به سوی تلقی حق و قبول آن ندارند و چون حق را می‌شنوند ولی نمی‌پذیرند، دل‌هاشان کرو گنگ و کور است).

۲- مفهوم ابیات ۱۲۸۶۵ تا آخر ۱۲۸۶۷ قطعاً اگر این‌ها خیری می‌داشتند خداوند از آن خبر می‌داشت و چون چنین خیری را در ایشان ندید مَوْقُوقٌ به شنیدن و پذیرفتنشان نکرد، ایشان سزای آشنایی در ازل نبودند و حکم خداوند در آنها به کفر رفت، لاجرم حق نشنیدند، که الله ایشان را حق نشنوانید... آه از قسمتی که در ازل رفته، قسمتی نه فزوده و نه کاسته، یکی رانده و حبش گسسته، یکی شسته و کردار او شایسته، این بایسته و آن نابایسته! چه توان، قاضی در ازل چنین خواسته!...]. (از جلد چهارم کشف الاسرار و عدة الابرار، به اختصار و با کمی تغییر).

۳- رجوع شود به معنی آیه ۲۴

۴- اگر انسان از راه راستی که فطرتش او را به آن دعوت نموده و هدایت الهیه او را به سوی آن سوق می‌دهد منحرف شود، قطعاً لوازم سعادت زندگی را از دست داده، و با گراییدن به سوی جهل و فساد، اراده آزاد و عمل نافع، خود را به مردگان ملحق کرده و این معنایی است که در ابتدای آیه ۲۴ به آن اشاره نموده و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، استجابت کنید دعوت خدا و رسول را وقتی شما را دعوت می‌کند به چیزی که شما را زنده می‌کند» که این، همان «دین حق» یعنی دین اسلام است که قرآن، آن را به پیروی فطرت و

پذیرفتن دعوت آن به علم نافع و عمل صالح تفسیر کرده است. اما برای آدمی یک زندگی حقیقی هست که اشرف و کامل‌تر از حیات و زندگی پست دنیایی اوست و وقتی به آن می‌رسد که استعدادش کامل شده باشد و این کامل شدن استعداد به وسیله آراستگی به دین و دخول در زمرة اولیاء صالحین دست می‌دهد و در آیه ۲۴ سوره انفال اشاره به همان استعداد نموده و می‌فرماید پذیرفتن و عمل کردن به آن دستوراتی که دعوت حقّ اسلامیه بشر را به آن می‌خواند انسان را برای درک آن زندگی حقیقی مستعد می‌سازد، هم چنان که این زندگی حقیقی هم منشأ و منبع اسلام است و علم نافع و عمل صالح از آن زندگی سرچشمه می‌گیرد. آیه «إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» مطلق است و شامل مجموع دعوت‌های رسول خدا (ص) و یا دسته‌ای از دعوت‌هایش که طبیعت احیاء را دارد و نیز نتایج دعوت او که عبارت است از انواع زندگی‌های سعیدة حقیقیه مانند زندگی اخروی در جوار خدا نیز می‌شود.



پس نباید آیه شریفه را مقید کرد به مواردی نظیر این که مورد نزول آیه را «حکم جهاد» دانست و خواندن رسول الله (ص) به جهاد و یا دعوت خدا و رسول به ایمان و یا به حق که مایه حیات دل است و یا خواندن به بهشت که زندگی دائمی و نعمت باقی و زوال‌ناپذیر است. همه این موارد، وجوهی است که می‌توان آیه را با آن منطبق کرد نه این که بگوییم آیه همین را می‌گوید و لاغیر، زیرا همان گونه که گفته شد، آیه شریفه عام است و همه را شامل می‌شود. در «کافی» به سند خود از ابی‌الربیع شامی نقل کرده که امام جعفر صادق (ع) فرمود این آیه درباره ولایت علی (ع) نازل شده است. (از جلد نهم ترجمه تفسیرالمیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۵- [خداوند میان انسان و جزء جزء وجودش و تمامی توابعش حایل است، میان او و قلبش، میان او و گوش یا چشمش،... و میان او و جانش واسطه است و در آنها هم به نحو ایجاد، تصرف می‌کند، و هم به نحو مالک قرار دادن انسان، که هر مقدار از آن را به هر نحوی که بخواهد به سود انسان تملیک می‌نماید و هر مقدار را که نخواهد نمی‌کند. خدا میان موجود و ذاتش، حایل است و میان آن موجود و توابع ذاتش و قوا و آثار و افعالش حائل است. و انسان،

هر چه را که دارد و به هر چیزی که به نحوی اتصال و ارتباط دارد، خداوند به آن چیز نزدیکتر و مربوطتر است، همچنان که فرمود: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (و ما نزدیکتریم به او از رگ گردنش) (سوره ق، آیه ۱۶). پس چون هر چه را انسان دارد خدای تعالی به او تملیک کرده، پس او در میانه وی و میانه مایملکش حایل و رابطه است و همین حایل بودن، تمامی عذرهای را در نپذیرفتن دعوت او و رسولش از اعتبار می‌اندازد چون دعوت او به چیزی است که آدمی را زنده می‌کند و آن «توحید» است. که حقیقت و مقرر دعوت اوست و از آنجا که خدا از هر چیزی به انسان نزدیکتر است، حتی از قلب او و از آنجا که قلب اولین چیزی است که انسان آن را به وجدان خود درک کرده و می‌شناسد، پس انسان خداوند را از قلب خود که وسیله ادراک و سبب اصلی علم و معرفت اوست بهتر و زودتر می‌شناسد. وقتی خدا حایل بین انسان و قلبش باشد، پس از قلب انسان به او نزدیکتر است پس قهراً به آنچه در قلب انسان است داناتر هم هست. پس انسان ناگزیر است که وقتی داعی حق او را به حق، که مایه حیاتش است دعوت می‌کند به زبان و قلب خود بپذیرد.

در حدیثی از ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز آمده که مراد به این آیه، این است که خدای سبحان حایل است و نمی‌گذارد مردم حق را باطل و باطل را حق ببینند.

در تفسیر قمی از ابی الجارود، از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: خدا بین انسان و گناهش حایل می‌شود و نمی‌گذارد که او را به سوی آتش بکشاند و بین کافر و اطاعتش حائل می‌شود و نمی‌گذارد که با اطاعت، ایمان خود را کامل نماید و بداند که ملاک هر عملی به خاتمه آن است. و امام حسین (ع) فرموده‌اند: (با حائل قرار گرفتن) خدا، هیچ وقت دلی یقین نمی‌کند به این که باطلی، حق و یا حقی باطل باشد. (از جلد نهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۶- برای درک بهتر مفهوم ابیات ۱۲۸۸۷ تا آخر ۱۲۸۸۹، به خلاصه مطلبی از جلد نهم «کشف الاسرار و عدة الابرار» اشاره می‌شود:

«سالکان راه حقیقت دو فرقه‌اند: عالمان و عارفان. عالمان از قول حضرت حق که فرمود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ...» در آنچه ذکر شد، (از هلاک اقوام پیشین)؛ پند است برای

کسی که او را دلی آگاه باشد (سوره ق، آیه ۳۷): قلوب خود را می‌یابند و عارفان دل از دست می‌دهند به آنچه فرمود: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ...» (سوره انفال، آیه ۲۴). رمزی است غریب و اشارتی عجیب، دل، «راه» است و دوست، «وطن»، چون به وطن رسید، او را چه باید راه رفتن، در هدایت، از «دل» ناچار است و در نهایت «دل»، «حجاب» است. تا با «دل» است، «مرید» است و «بی‌دل»، «مراد» است. از اول، «دل» باید که «بی‌دل»، راه شریعت بریدن نتوان؛ اینجا گفت: «لِيَذْكُرِي لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»، و در نهایت با دل بماندن، «دوگانگی» است و دوگانگی، از حق دوری است. از اینجا گفت: «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»، و گفته‌اند: صاحب دل، چهار کس اند، زاهد است دل او به شوق خسته، خائف است دل او به اشک شسته، مرید است دل او به خدمت کمر بسته، محب است دل وی به حضرت پیوسته... هر کجا خرمن سوخته‌ای بینی در راه جستجوی ما که با سوز عشق، ما را می‌جوید آنجاش نشان ده، که خرگاه قدس ما جز به فنای دل سوختگان نزنند. دل بنده مؤمن، خزینه بازار ماست، منزلگاه اطلاع ما، محراب وصال ما، خیمه اشتیاق و مستقر کلام ما، گنج خانه اسرار ما و معدن دیدار ماست. هر چیز که بسوزد، بی‌قیمت گردد الا دل، که بسوزد، قیمت گیرد. مصطفی (ص) گفت: «القلوب اوانى الله فى الارض فاحب الاوانى الى الله اصفارها و ارقها و اصلبها»، دل‌های عاشقان امت، جام‌های شراب مهر ربوبیت است، هر دل که از مکونات صافی‌تر و بر مؤمنان رحیم‌تر، آن دل به حضرت عزت عزیزتر، زینهار تا عزیز داری و روی وی از کدورات هوی و شهوت نگاه داری که لطیفه‌ای است ربانی و نظرگاه سبحانی... [

۷- خیلوله: حایل شدن در وسط دو چیز.

۸- اقرب: نزدیک‌تر.

۹- هستی مطلق: ذات حق [← «ذات حق» (#): «وجه حق» (*)].

۱۰- منظور کلی ابیات ۱۲۸۹۶ تا آخر ۱۲۹۰۰ ← به عمق مطلب داخل شو تا به حقیقت آن پی ببری؛ از «رطوبت» (تری) که خاصیت و صفت آب است به آب نزدیک‌تر هیچ چیز نیست جز «وجود» یا «ذات» آن که اصل آب بودن آن است و رطوبت، نتیجه و حاصل آب است. ذات حق نیز، صبرف «هستی» است و هستی به حقیقت است و اشیاء به هستی او هستند و

هستی حق پیداتر از هستی هاست که او به خود پیداست و پیدایی هستی‌ها به اوست. حقیقت دلیل هستی او به حقیقت به جز او نیست که هیچ‌گونه کثرت را به هستی او راه نیست.

حضرت صفی‌علیشاه در کتاب «عرفان الحق» می‌فرماید:

[آن که هست، او مثبت ذاتِ وی است هستی او عین اثباتِ وی است

و او تعالی، ذاتاً لا بشرط است، و در حقیقت مطلق نه شرط اطلاق، نه قید تقیید، نه مطلق است، نه مقید، نه کثیر است، نه واحد، منزّه است از جمیع شروط، حتّی شرط عدم شرط و مطلق است از تمام قیود، حتّی قید اطلاق.]

هیچ ذره‌ای از ذرات موجودات نیست که خداوند، به «ذات» به آن نبوده و بر آن محیط و از آن آگاه نباشد، و آب و هر موجودی، ظلّ و سایه و صف ذات حق است، پس به این دلیل، ذات حق از هر چیزی به آن نزدیکتر و مربوطتر است. برای مثال حضرت حق از رطوبت و تری که همواره همراه و متصل و مرتبط با آب است، به آن نزدیکتر است چرا که مالک حقیقی و اصل همه موجودات، (نظیر آب) است.

۱۱- مفهوم بیت ۱۲۹۰۲ ← پس خداوند از جهت صفت الوهیت و خدایی (سرمدی) حایل بین بدی و نیکی، مؤمن و کفر و کافر و هدایت و انسان و قلب اوست.

۱۲- مفهوم بیت ۱۲۹۰۳ تا آخر ۱۲۹۰۵ ← اگر خداوند مقلب القلوب میان سالک و دل او به نیکی حایل شود، آن را راست می‌گرداند تا ایمان آورد و یکایک مراتب را طی کند و به همت عالی، ریاضات و مجاهدات را به جان بخرد و از مقام نفس و قلب و سر و روح و خفی بگذرد و به خفا برسد و به وصال محبوب دست یابد. [در باره نفس، قلب، سر، روح، خفی و اخفی رجوع شود به «مکاشفات و انواع آن» (*) و نیز توضیح ابیات ۱۰۹۹۳ تا آخر ۱۰۹۹۶].

در اینجا است که دیگر قلب و روحی در میان خود و حضرت دوست نمی‌بیند و رؤیت و مشاهده و ذوق شهود جمال حضرت احدیت حاصل می‌آید.

۱۳- مفهوم ابیات ۱۲۹۰۶ و ۱۲۹۰۷ ← اما اگر خداوند گرداننده دل‌ها میان بنده‌ای و قلبش به بدی حایل شود و آن را کژ دارد تا کافر شود، همت عالی و استعداد در طی طریق حق از او محو و زایل می‌شود و به مقصد و مقصود نمی‌رسد و امیدی به بهبودی او در آخرت

نمی‌رود؛ دل در آن بسته که عمرش دراز خواهد بود و هر چه ساختنی است به تضاعیف روزگار می‌سازد و از مرگ یاد نمی‌آورد تا ربّ العزّة ناگاه او را می‌گیرد، روزگارش برسد و عمرش نماند و از آن مرادها همه باز ماند و ناساخته و توبه از معصیت ناکرده و عذر نخواستی از دنیا بیرون می‌رود. (پس جا دارد که آدمی همیشه از این‌که خداوند دلش را واژگونه کند در ترس و حذر باشد چون خداوند در هر لحظه می‌تواند دل انسان را از سعادت به شقاوت و از استقامت به واژگونگی و انحراف برگرداند، همان‌گونه که می‌تواند قلب او را در هر حال که هست به بهترین احوال برگرداند و مشمول روح و رحمت خود کند).

۱۴- مفهوم بیت ۱۲۹۰۸ ← پس همه به سوی او محشور می‌شوید و خوشا به حال آن که آینده‌نگر باشد و هر چه زودتر جبران مافات بنماید و طاعات انجام نداده را زودتر به مرحله عمل در آورد و قبل از فرا رسیدن مرگ، طاعات خدا را به جا آورد و در راه راست قدم گذارد.

۱۵- اَنَام: مردم.

۱۶- مفهوم ابیات ۱۲۹۱۰ تا آخر ۱۲۹۱۳ ← بپرهیزید و بترسید از عقوبت فتنه‌ای که چون فرود آید و در گیرد، در گناهکار و بی‌گناه گیرد (و شومی آن به صالح و طالح رسد، صالح را تطهیر و تمحیص باشد و گناهکار را و ظالم را عقوبت و عذاب). این همان است که خداوند در سوره عنکبوت، آیه ۲ و ۳ فرمود که: «أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ...» (آیا گمان کردند مردم رها شوند به اینکه بگویند ایمان آوردیم، و به محض اظهار ایمان دست از ایشان بدارند و امتحان نشوند و آزمودیم آنان را که پیش از ایشان بودند، اگر چه می‌داند خدا راستگویان را و دروغگویان را) و این فتنه، به قول بعضی مفسران آن است که منکری بیند و آن را نهی نکند و از آن در گذرد.

پیامبر (ص) فرمود: خداوند عامّه را به عمل خاصّه عذاب نمی‌کند مگر اینکه منکر را ببینند و بتوانند آن را نهی کنند، اما نکنند، در این صورت است که خداوند عامّه و خاصّه را با هم عذاب می‌کند. (از جلد چهارم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۱۷- حسن بصری در تفسیر قرآن خود (و نیز دیگران) گفته‌اند که آیه «وَأَتَقُوا فِتْنَةً...» (آیه ۲۵ سوره انفال) در حق طلحه و زبیر که جنگ جمل را به راه انداخته و با علی (ع) محاربه و به آن

حضرت ظلم کردند نازل شد. در مجمع البیان آمده است که وقتی این آیه نازل شد پیامبر فرمود: کسی که علی را بعد از وفات من بر سر مسند من ظلم کند (و منصب مرا که بعد از من، حق اوست از او بگیرد) مثل این است که نبوت من و انبیاء قبل از مرا انکار کرده باشد. (از جلد نهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۱۸- زبیر بن عوام در جواب مطرف و دیگران که به او گفتند خود شما عثمان را تنها گذاشتید تا کشته شد، آن وقت آمدید و خون او را از علی (ع) مطالبه کردید گفت: آری ما در عهد رسول خدا (ص) و نیز در عهد ابوبکر و عمر و عثمان آیه «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً...» را قرائت می کردیم و هرگز به خیالمان نمی رسید که خود ما برپاکننده آن فتنه ایم، تا آن که شد آنچه که واقع گردید.

۱۹- عمار: عمار بن یاسر بن عامر بن مالک بن کنانه بن قیس بن وذیم کنانی مذحجی عنسی قحطانی (عمار کنانی) مکنی به ابوالیقضان که از نخستین کسانی بود که به اسلام گروید و در راه نشر دین خداوند رنج و عذاب فراوان متحمل شد. او در تمام غزوات پیامبر شرکت داشت، از جمله در غزوه یمامه که گوش هایش قطع شد. پیامبر (ص) او را «الطیب المطیب» لقب داده بود و در حدیثی است که: «عمار را در انتخاب دو امر مختار نکردند، مگر این که ارجح و اصح آن را برگزیده باشد». عمار نخستین کسی است در اسلام که مسجد بنا کرد و آن «مسجد قبا» در مدینه بوده است. عمار در سن ۹۳ سالگی در جنگ صفین به شهادت رسید. عمار یاسر به سبب زهد و تقوای بسیار در ادبیات فارسی نمونه و مثالی از تعبد و پرهیزگاری شده است. (به اختصار و با کمی تغییر از لغت نامه دهخدا).

۲۰- زَمَن: زمان، دوران.

۲۱- أَصْلَحَ: کسی که موهای جلوی سرش ریخته است. اشاره به حضرت علی (ع) است.

۲۲- مَع: همراه.

۲۳- پَهْل: رها کن.

وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ

و به یاد آرید زمانی که عده قلیلی بودید که شما را ضعیف و خوار در زمین (مکه) می شمردند و از مردم (مشرکها) بر خود ترسان بودید

أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَءَاوِئِكُمْ وَأَيَّدِكُمْ بِنَصْرِهِ وَرِزْقِكُمْ

که مبادا شما را از روی زمین (بر چپته) بعد از آن خدا شما را در پناه خود آورد و به یاری خود نیرومندی و نصرت به شما عطا کرد

مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا

و از پاکیزه ترین (غلات) و طعامها روزی شما فرمود باشد که شکر به جای آرید. (۲۶) ای کسانی که ایمان آوردید

لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

زناهار (در کار دین) با خدا و رسول و در امانتهای خود با یکدیگر خیانت مکنید

در صورتی که می دانید. (۲۷)

﴿٢٧﴾ وَعَلِمُوا أَنَّهَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ

و محققا بدانید که شما را اموال و فرزندان، فتنه و ابتلای بیش نیست

و در حقیقت

عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا

اجر عظیم نزد خداست. (۲۸) ای اهل ایمان، اگر خداترس و پرهیزکار شوید

اللَّهُ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ

خدا به شما فرقان بخشد (یعنی دیده بصیرت دهد تا به نور یقین خود را از پخال فرقی گذارید) و گناهان شما را ببوشد و شما را

لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾ وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ

بیامرزند که خدا دارای فضل و رحمت بزرگ است. (۲۹) ج واپه یاد آرد وقتی که

كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ

کافران با تو مکر می کردند تا تو را به بند کشند یا به قتل رسانند یا از شهر بیرون کنند، و آنها با تو مکر می کنند خدا هم (با آنها)

اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿٣٠﴾

مکر می کند و خدا بهتر از هر کس مکر تواند کرد. (۳۰)

- ۱۲۹۲۶- یاد آرید اینکه می بودید کم
 ۱۲۹۲۷- بودتان خوف از قریش آن جایگاه
 ۱۲۹۲۸- یا که گر بیرون روید از ناشناخت
 ۱۲۹۲۹- پس شما را در مدینه جای داد
 ۱۲۹۳۰- روزی پاکیزه داد او بی ملال
- در زمین مگه بس بیچاره هم
 تساکه پربایندتان چون پسر گاه
 بر شما خود مشرکان آرند تاخت
 کرد هم تأیید بر نصر و گشاد
 از غنائیم کان نهد سابق حلال

- ۱۲۹۳۱- تا شما آید شاید بر سپاس
- ۱۲۹۳۲- در صحابه بود بعضی بوالفضول
- ۱۲۹۳۳- فاش می‌کردند و ارباب نفاق
- ۱۲۹۳۴- آمد آیت کای گروه مؤمنان^{۳۷۲}
- ۱۲۹۳۵- از خیانت بود باید بر حذر
- ۱۲۹۳۶- هم چنین اندر امانت‌ها که هست
- ۱۲۹۳۷- خواه آن مائی بود یا مطلبی
- ۱۲۹۳۸- خاصه دانید اینکه خائن خائب است
- ۱۲۹۳۹- هم بدانید اینکه نزد ابتلا^{۳۷۸}
- ۱۲۹۴۰- هم بدانید اینکه در تحصیل آن
- ۱۲۹۴۱- ای گروه مؤمنان هم گر شما^{۳۷۹}
- ۱۲۹۴۲- بر شما نصرت دهد بی عایقی^۴
- ۱۲۹۴۳- هم بگرداند مُحَقِّق را او جدا
- ۱۲۹۴۴- هم بپوشد از شما اجرامتان
- ۱۲۹۴۵- حق چه باشد صاحب فضل و نعم
- ۱۲۹۴۶- ای محقِّد یاد کن کَفَّارِ دُونِ^{۳۸۰}
- ۱۲۹۴۷- که تو را در خانه‌ای سازند بند
- ۱۲۹۴۸- یعنی از شمشیرهای بی نشان
- ۱۲۹۴۹- هست اشارت این به اجماع قریش^۶
- ۱۲۹۵۰- مجتمع گشتند در کار رسول
- ۱۲۹۵۱- نیمه شب رفت از مدینه سوی غار
- ۱۲۹۵۲- می‌کنند ایشان بدی پس از خدا
- ۱۲۹۵۳- بهتر از ایشان نماید مکر حق
- ۱۲۹۵۴- مکر او نسبت به مکاران جزاست
- هم شوید از داده او حق شناس
- چون کلامی می‌شنیدند از رسول،
- می‌رساندند آن بر اعدا از شِقاق^۳
- بر خدا و بر رسولش در نهان
- در هر آن امری که باشد مستتر
- مر شما را بین یکدیگر به دست
- حفظ آن فرض است در هر مشربی
- بر شما ضبط امانت واجب است
- محت‌انند اموال و اولاد شما
- هست «اجر»ی از خدا بر مردمان
- می‌بپرھیزید و ترسید از خدا
- کماوست بین حق و باطل فارقی^۵
- خود ز مبطل یا عدو را زاولیا
- می‌بیامرزد دهد آرامتان
- فضلی اعظم بر خلیق دم‌به‌دم
- با تو چون کردند مکر از هر نمون
- یا که بکشندت به وجهی ناپسند
- یا کنند اخراجت از ملک و مکان
- سوی دارِ التَّدْوَةِ^۷ بر تدبیر و طمیش
- تا چه رانی جمله را افستد قبول
- خفت بر جایش ولی کردگار
- هم رسد بر مکر ایشان را جزا
- کماوست «خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» اندر نسق
- با تو آن سان که تویی بی‌شک خداست

۱۲۹۵۵- آیینه آن را که آید روبه‌رو	می‌نماید از محبّ و از عدو
۱۲۹۵۶- مکر نندیشد به کس در خوب و زشت	خوب و بسد را می‌نماید در سرشت
۱۲۹۵۷- مکر پس در توست نی در کردگار	چون که کِشتی تخمِ مکر، آمد به‌بار



۱- اشاره به زمانی است که مسلمین در زمین مستضعف بودند یعنی ابتدای اسلام و قبل از هجرت که مسلمانان در مکه و در میان کفار محصور بودند و از هجوم مشرکین عرب و رؤسای قریش واهمه داشتند و تعدادشان به‌چهل نفر نرسیده بود و از نظر نفرات و نیرو ناچیز بودند.

۲- خداوند مسلمانان را در مدینه جای داد و با مسلمان شدن سکنه مدینه عده آنها را زیاد کرد و در جنگ بدر و سایر مبارزات یاریشان نمود و غنیمت‌ها و اواع نعمت‌ها روزیشان فرمود تا شاید شکرگزاری کنند.

۳- شِباَق: دشمنی کردن. (گفته‌اند ابوسفیان از مکه بیرون رفت و جبرئیل به پیامبر خبر داد که ابوسفیان در فلان مکان است. بیرون روید تا راه را بر او بگیرید. مردی از منافقین نامه‌ای به ابوسفیان فرستاد و او را از جریان مطلع ساخت و آیه ۲۷ سوره انفال نازل شد) و قصد این مرد منافق آن بود که از این طریق مشرکین به اموال و اولادش که در مکه مانده بود تجاوز نکنند و از این روی آیه ۲۸ نیز به این مسئله اختصاص دارد که اموال و فرزندان فتنه و آزمایش است.

۴- عایق: بازدارنده، تأخیر.

۵- «فرقان» در آیه ۲۹ شامل همه انحاء خیر و شرّ می‌شود که خداوند میان آنها جدائی می‌اندازد.

۶- اشاره است به دور هم آمدن پنج‌تن از سران قریش یعنی عتبه و شیبیه پسران ربیعه، ابوالبحتری بن هشام و عاص بن وائل و ابوجهل در دارالندوه برای تصمیم گرفتن در مورد قتل پیامبر (ص).

۷- دارُ النَّدْوَه: بنایی بود که قصی بن کلاب والی مکه آن را ساخت تا مردم برای مشورت در آنجا تشکیل جلسه دهند.

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
و چون بر آنان آیات ما تلاوت شود
 قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا
میگویند شنیدیم اگر ما هم می خواستیم مانند آن می گفتیم این چیزی جز
 أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ هَذَا
افسانه پیشینان نیست (۳۱) و آن گاه که گفتند: خدایا اگر این
 هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ
قرآن به راستی بر حق و از جانب توست پس یا بر سرمان سنگهایی از آسمان ببار
 أَوْ آتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾
یا ما را به عذابی دردناک مگردان یا ما را (۳۲) ساز



- | | |
|--|---|
| خواننده گرده هم بر ایشان آیتی | ۱۲۹۵۸- و ر ز آیات الله اندر نوبتی |
| یعنی از امثال این حرف و کلام | ۱۲۹۵۹- می بگویند این شنیدیم از آنان |
| مثلاً او خواهیم گوییم از بیان ^۱ | ۱۲۹۶۰- نیست این جز قصه پیشینان |
| گر که این حق است و از تو سوی ما | ۱۲۹۶۱- یاد کن آن را که گفتند ای خدا |
| وین محمد صاحب کیش تو است | ۱۲۹۶۲- یعنی این قرآن گر از پیش تو است |
| همچو بر اصحاب فیل اندر زمان | ۱۲۹۶۳- سنگ پس بر ما بباران ز آسمان |
| گشت پس در حبس مقداد ^۲ او هلاک | ۱۲۹۶۴- یا به ما آور عذابی دردناک |
| «نضر حارث» نام آن بُد در نمود | ۱۲۹۶۵- یعنی آن کو قایل این قول بود |
| خود معزب کرده بُد در گفتگو | ۱۲۹۶۶- قصه اسفندیار و رستم او |
| که محمد خواند و آزد به ما | ۱۲۹۶۷- کاین است شیرین تر از این افسانه ها |
| ز آن یکی بُد نضر حارث بی سخن ^۳ | ۱۲۹۶۸- کشته شد در حبس زایشان چند تن |



۱- گفته اند آیه ۳۱ و ۳۲ سوره انفال در شأن «نضر بن الحارث» از قوم عبدالدار که مردی

کافر دل و کافر دین و پسرخاله پیامبر(ص) بود و دشمنی زیادی با پیامبر داشت و متعصب و بدزبان بود و مرد بازرگانی بود که در نواحی دریای فارس و حیره بسیار رفت و آمد می‌کرد و اخبار عجم و احادیث کلیده و امثال آن را به دست آورد و با مستهزیان قریش می‌نشست و برای آنها از آن اخبار و احادیث می‌خواند و وقتی پیامبر قرآن تلاوت می‌فرمود نضر بن حارث می‌گفت که من نیز مانند این محمد می‌خوانم و می‌آورم که این‌ها هم مثل احادیث کلیده و دمنه و افسانه پیشینیان است و این سخن را به معانده و مکابره و شوخی می‌گفت و نیز گفته‌اند ابوجهل، نضر بن الحارث و بعضی از قریشیان می‌گفتند که اگر محمد حق است و کلام او از جانب خداست، پس ای خدا سنگی از آسمان بر ما بباران یا عذابی دردناک بر ما بفرست. (از جلد چهارم ترجمه تفسیرالمیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۲- مقداد: مقداد بن عمرو بن اسود، صحابی منسوب به بدر و از هفت نفری است که نخستین بار اظهار اسلام کردند. مقداد در غزوه بدر و دیگر غزوات شرکت داشت.

۳- گفته‌اند نضر بن حارث سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: ای خدا اگر محمد بر حق است، از آسمان همان گونه که قوم لوط را سنگباران نمودی، بر ما سنگ بباران یا عذابی الیم نازل گردان. نضر از کتب فارسیان و داستان‌های شاهان ایران آگاهی داشت و گفته‌اند اولین کسی است که الحان فارسی را با عود نواخت. مسلمانان او را در جنگ بدر اسیر کردند و در سال دوم هجرت کشتند و به روایتی دیگر او در جنگ زخمی شد و از خوردن و آشامیدن خودداری کرد تا مرد. گفته‌اند هر جا پیامبر(ص) سرگذشت دولت‌های منقرض شده را به قصد عبرت‌انگیزی روایت می‌کرد، نضر به نقل داستان شاهان ایران و سرگذشت رستم و اسفندیار می‌پرداخت و می‌گفت: من از محمد در نقل اساطیر اولین و داستان سرایی چیره دست‌ترم.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ

ولی خدا آنرا از عذاب رحمت او در میان آنها عیبی آنرا را عذاب

وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ لِيَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾

و نیز ما را می که به در کار خدا توبه و استغفار کنند باز خدا آنها را عذاب نکند (۳۳)

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ

و آنها چه کردند که خدا عذابشان نکند؟

الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَ ۗ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمَتَّقُونَ

چه روی بدگان خدا می بندند و آنها سرپرستان (شایسته توبت) آن نیستند.

وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ

در صورتی که راه مسجد الحرام را

عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ

در خانه کعبه جز منقار و کف زدنی (که خلق را از خانه خدا منع می کند) چیزی دیگر نیست پس اور آبروت به آنها عذاب شود) چشید شعوب عذاب

بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ

را به کفر آنکه به خدا کافر بودند (۳۵)

أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ

برای این مقصود که راه خدا را ببندند

عَلَيْهِمْ حَسْرَةٌ ثُمَّ يَغْلِبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ

بر دل آنها سادند و آنکه مغلوب بر خود هستند

يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ

تا آنکه خدا

الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ

همس با بعضی دیگر در آمیزد

فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٣٧﴾ قُلْ لِلَّذِينَ

در آتش دوزخ هستند که آنها را شکست خورده (۳۷)

كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا

از کفر عود داشت کشیده و به راه ایمان باز آیند هر چه از پیش کرده اند بخشیده شود و اگر باز از کفر و عصیان روی آورند سبب الهی درباره پشتیبان

فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ

در گذشته است (بعضی حکم اولی بر این قرار گرفته که مؤمنان را عزیز و بهشتی کند و کافران را ملول و دوزخی گرداند) (۳۸) و این مؤمنان با کافران

لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ فَإِنِ

ببیند تا دیگر فتنه و فساد نباشد

انْتَهُوا فَإِنِ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٩﴾ وَإِن تَوَلَّوْا

دست از کفر کشیدند خدا به عیبشان بیناست (۳۹)

فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَىٰكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٤٠﴾

پس بشانید که الهی خدا باز شماست

که همان من باز و پناهنده امور است (۴۰)

- ۱۲۹۶۹- حق مُعَذِّبٌ ^{۳۳} نیست ایشان را به‌زود
- تا تو یاشی اندر این قوم عَنُود
- ۱۲۹۷۰- هم مُعَذِّبٌ نیست ایشان را عیان
- تا در ایشان‌اند از مستغفران
- ۱۲۹۷۱- مَرْنُضِی فرمود اندر مردمان
- دوامان بُد، ز آن یکی رفت از جهان
- ۱۲۹۷۲- یعنی احمد رفت و استغفار ماند
- و آن پسی آمرزش ابرار ماند^۱
- ۱۲۹۷۳- مشرکان گفتند کاندرا ما چرا
- شده محمد برگزیده از خدا
- ۱۲۹۷۴- گر که او حق است ای پروردگار
- سنگ بر ما ز آسمان این دم ببار
- ۱۲۹۷۵- شب چو شد گشتند نادم ز آن طلب
- پس بـــه استغفار بگشودند لب
- ۱۲۹۷۶- گشت این باعث به‌تأخیر عذاب
- بشنو این، از توبه هرگز رو متاب
- ۱۲۹۷۷- شد چو استغفار بر مشرک امان
- چون نگردد بر موحد نور جان؟
- ۱۲۹۷۸- چیست ایشان را که حق نکند عذاب ^{۳۴}
- چیستان یعنی که مانع بر عقاب
- ۱۲۹۷۹- و آنگه ایشان مؤمنان را بالتمام
- بباز می‌دارند از بیت الحرام
- ۱۲۹۸۰- هم نمی‌اند ایشان ^{۳۵} تولیت
- بر حرم با کفر و شرک و معصیت^۲
- ۱۲۹۸۱- رَدِّ قَوْلِ است این که می‌گفتند ما
- خود وُلاة^۴ کعبه‌ایم از اجتبا
- ۱۲۹۸۲- نیست ز آن گفت این ولایت را سزا
- غیر آن پسر هیزکاران از خطا
- ۱۲۹۸۳- تولیت نبود روا بر کافری
- لیک این را می‌ندانند اکثری
- ۱۲۹۸۴- هم نباشدشان نماز اندر حرم ^{۳۵}
- جز صدا و دست کوبیدن به‌هم
- ۱۲۹۸۵- قولی آن باشد که عریان در طواف
- مرد و زن بودند با هم بی‌خلاف
- ۱۲۹۸۶- می‌زدند از کام چون مرغان صفر
- دست بر هم کوفتند از ناگزیر
- ۱۲۹۸۷- یا که چون می‌شد پیمبر در نماز
- مشرکان را بود این آهنگ و ساز^۴
- ۱۲۹۸۸- گفت ز آن رو نیستشان اندر نیت
- نزد بیتِ اِلَّا «مُکَاء» و «تَصَدِیْت»^۵
- ۱۲۹۸۹- پس چشید از قتل و آسره^۶ بی‌کران
- رنج ز آن کفری که هستید اندر آن
- ۱۲۹۹۰- می‌کنند انفاق کفار از سَفَه ^{۳۶}
- تا بگردانند مردم را ز ره
- ۱۲۹۹۱- زود باشد کاین خسیان بالتمام
- سال خود انفاق سازند از حرام
- ۱۲۹۹۲- پس بر ایشان است اندوه و بندم
- رفته مال و گشته مغلوب‌اند هم

- ۱۲۹۹۳- بهر جنگ بدر بودی ده نفر
 ۱۲۹۹۴- آمد این آیت که زود اموال خویش
 ۱۲۹۹۵- و آن که در کفرند ثابت هم مقیم
 ۱۲۹۹۶- این نماید بهر تمیزی^{۳۷} خدا
 ۱۲۹۹۷- جمع گرداند پلیدان را و پس
 ۱۲۹۹۸- اندر آن حالی که دارند اجتماع
 ۱۲۹۹۹- پس بگرداند به دوزخشان مقام
 ۱۳۰۰۰- گو مرایشان را که گر باز ایستند^{۳۸}
 ۱۳-۱- جریشان بخشیده گردد بی اسف
 ۱۳-۲- بر عداوت ور که برگردند و کین
 ۱۳-۳- یعنی آنچه رفته بر پیشینیان
 ۱۳-۴- کرد با کفار باید کارزار^{۳۹}
 ۱۳-۵- قصد از فتنه به غیر از شرک نیست
 ۱۳-۶- تا که باشد دین خدا را بالتمام
 ۱۳-۷- فرقه‌ای گویند یعنی اینکه دین
 ۱۳-۸- دین حق غالب شود باید رواج
 ۱۳-۹- یا که جز یک دین نماند زائتلاف
 ۱۳-۱۰- یعنی آن دوری که او یابد ظهور
 ۱۳-۱۱- یا که دین یکجا بود بهر خدا
 ۱۳-۱۲- دین اگر باشد هزار ار صد هزار
 ۱۳-۱۳- اختلافات از ره نفس و هواست
 ۱۳-۱۴- لیک گویند اهل معنی دین حق
 ۱۳-۱۵- کل دین آن‌گاه گردد از خدا
 ۱۳-۱۶- پس اگر از کفر خود باز ایستند
- خرج لشکر را کفیل از مال و زر
 جمله را بدهند و مغلوب‌اند بیش
 رانندگان باشند ایشان بر جحیم^۸
 تا خبیثان گردد از طیب جدا
 بعض را بر بعض اندازد چو خس
 ز آن تراکم نیستشان هیچ انتفاع
 مسر زیانکاران مشرک را تمام
 از عداوت با رسول این است پسند
 از ره «يُغْفَرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»^{۱۰}
 عادت ایشان را گذشته زاوّلین
 تنها که مستأصل شدند از مؤمنان
 تا نماند «فتنه» ای اندر دیار
 مشرکی هر جاست یعنی کشتنی است
 اندر این آیت بسی باشد کلام
 خالص از ادیان شود اندر زمین
 در میان اهل عالم لاعلاج
 وین شود در دور قائم بی‌خلاف
 زایل از گیتی شود نقص و فتور
 هر چه آن دین است یعنی بی‌خطا
 اصل آن واحد بود و ز کردگار
 و آن جدا از دین و از امر خداست
 در فتنای^{۱۱} سالک است از ما خلق
 که نماند در تو هیچ از ماسوا
 پس خدا بی‌نیاست بر هر چه کنند

۱۳۰۱۷- یعنی ایشان را خدای بی شریک	بدهد از فعل نکو پاداش نیک
۱۳۰۱۸- و رکنند اعراض هیچ از دین نکاست	پس چو دانسید او مددکار شماست
۱۳۰۱۹- دوستانش را بود بر ناگزیر	بهترین مولی و هم «نعم‌النصیر»
۱۳۰۲۰- از کتاب الله به توفیق خدا	جزء عاشر را. نمایم ابتدا



۱- ترمذی از ابو موسی اشعری روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: خداوند بر ای امت من دو «امان» نازل کرد، یکی در جمله «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» و دیگری در جمله «وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»، وقتی من از میان امتم بروم یک امان برای ایشان تا روز قیامت باقی می‌ماند و آن «استغفار» است. مرحوم سید رضی همین معنا را در نهج‌البلاغه از علی (ع) نقل کرده است. و در کافی، از علی بن ابراهیم، از پدرش از حنان بن سدیر از پدرش از ابی جعفر (ع) روایت کرده که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: بودن من در میان شما، برای شما خیر است چون خداوند می‌فرماید: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» و رفتن من از میان شما نیز برای شما خیر است زیرا که اعمال شما در هر پنج شنبه و دوشنبه بر من عرضه می‌شود، هر عمل نیکی که در نامه عمل شما ببینم خدا را حمد می‌کنم و هر گناهی ببینم برای شما طلب مغفرت می‌کنم. (از جلد نهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- چه چیزی مانع می‌شود که خدا آنها را عذاب نماید، حال آن که ایشان از زیارت مسجدالحرام جلوگیری می‌کنند (بر کوی و برزن مگه موکلان خود را نگاه می‌دارند تا هر قاصدی را که می‌خواست رسول خدا را ببیند و یا مسجدالحرام را زیارت نماید برمی‌گردانند و یا می‌کشند) و نمی‌گذارند مؤمنین داخل آن شوند، اولیاء مسجد هم که نیستند و صاحب اختیار و اولیاء مسجدالحرام نیستند مگر پرهیزکاران.

۳- وَ لَآءَ: (جمع والی) به معنی صاحب اختیار و کاردار و مالک.

۴- گفته‌اند قریش در طواف به رسول خدا (ص) برمی‌خوردند و آن حضرت را استهزاء می‌کردند و سوت و کف می‌زدند و نیز گفته‌اند که وقتی پیامبر (ص) در مکه در میانه حجر اسماعیل و رکن یمانی به نماز می‌ایستاد، دو نفر از بنی سهم یکی طرف راست آن حضرت و

دیگری در طرف چپ ایشان می ایستاد یکی آواز قُنْبَرَه (چکاوک) در می آورد (مُکاء: آواز قُنْبَرَه که مرغی است در حجاز که دارای صفیر شدیدی است و به آن ابوالملیح یا چکاوک هم می گویند) و دیگری کف می زد (تصدیة: دست زدن و کف زدن): بلکه بدین وسیله نماز آن حضرت را بشکنند.

۵- مُکاء و تَصَدِیْت: به توضیح شماره ۴ و نیز معنی آیه ۲۵ مراجعه فرمایید.

۶- اَسیر: اسیر کردن.

۷- سَفَه: نادانی.

۸- گفته اند آیه ۳۶ سوره انفال در شأن مُطْعِمَان (طعام دهندگان) نازل شد که دوازده نفر از قریش بودند، از جمله ابوجهل، نضر بن حارث و عبّاس بن عبدالمطلب که در زمان جنگ بدر، از مکه تا صحرای بدر از مشرکان میزبانی می کردند، هر روز ده شتر می کشتند و خرج لشکر را می دادند. خداوند می فرماید به زودی اموالی که در این راه خرج کرده اند هدر می رود و حسرتش بر دل آنها می ماند و مغلوب می شوند و به جهنم خواهند رفت.

۹- تمییز: بیرون کردن چیزی از میان مخالف آن و پیوستنش به موافق آن، طوری که از مخالفش جدا شود.

۱۰- رجوع شود به معنی آیه ۳۸. (اشاره به قریش است و قتل و آزاری که در باره مؤمنین

تاکنون روا داشته اند).

۱۱- فَنّا: [«فنا» (*)].

﴿۴۱﴾ **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، وَلِلرَّسُولِ**

و (ای مؤمنان) بدانید که هر چه غنیمت و فایده برید / خمس آن خاص خدا و رسول

وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن

و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان (از خاندان او) است، اگر

كُنْتُمْءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ

با خدا و به آنچه بر بنده خود (محمد صلی الله علیه و آله وسلم) در روز فرقان

يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾

روزی که دو سپاه اسلام و کفر در جنگ بدر، روبرو شدند نازل کرده ایم ایمان آورده‌اید، و خدا بر هر چیز تواناست. (۴۱) همان زمانی

أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ

که سپاه شما در وادی نزدیک و دشمن به مکانی دور (از شهر مدینه) بود / و آن کاروان (تجاری اوسغیان)

أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَا خْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ

فرو دست شما قرار داشتند، و اگر این کارزار به وعده و قرار شما با دشمن مقرر میشد در وعده گاه (از خوف و اندیشه در جنگ) اختلاف می‌کردید

وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ

لیکن برای آنکه حکم ازلی و قضای حقینی با آنکه خدا مقدر بر موده اجرا سازد (این روبرویی رخ داد) تا هر که هلاک شدنی است بعد از

هَلَكَ عَنْ بَيْنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَىٰ عَنْ بَيْنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ

انعام حجت هلاک شود / و هر که لایق حیات ابدی است به انعام حجت به حیات ابدی رسد / و همانا خدا

لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٢﴾

شناو و داناست. (۴۲) / و ایاد آری (رسول) آنگاه که خدا دشمنان را در خواب به تو اندک نشان داد (تا فریبش نماند)

وَلَوْ أَرَادْنَا كَثِيرًا لَفَهِشْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ

و اگر سپاه دشمن را بسیار به چشم تو نشان داده بود (شما مسلمانان) کاملاً هراسان و بددل شده و در امر (رفتن به جنگ) جدل و مخالفت میکردید،

وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾

لیکن خدا شما را از آسیب دشمن به سلامت داشت، که او دانا و متصرف در اندیشه های درونی دلهای خلق است. (۴۳)

در بیان حکم خمس

- | | |
|------------------------------|--------------------------------------|
| چون که آوردید از کافر به دست | ۱۳-۲۱- هم بدانید از غنایم هر چه هست |
| باشد از تسعین خلاق عقول | ۱۳-۲۲- پنج یکی ز آن از خدا و از رسول |
| ز آل هاشم و آل عبدالمطلب | ۱۳-۲۳- هم ز خویشان رسول منتجب |

- ۱۳-۲۴- هم یتیمان^۱ و مساکین زآن سلیل^۲
- ۱۳-۲۵- از فواید هر چه می آید به کف
- ۱۳-۲۶- وز کنوز^۴ و غوص^۵ و معدن بی کلام
- ۱۳-۲۷- که به مالک قدر آن معلوم نیست
- ۱۳-۲۸- هم زمینی آن که ذمی^۶ مطیع
- ۱۳-۲۹- هم ز دارالخرب^۸ آنچه آید به دست
- ۱۳-۳۰- خمس بر این جمله واجب دان یقین
- ۱۳-۳۱- آنچه شد سهم خداوند و رسول
- ۱۳-۳۲- هر که باشد بعد پیغمبر امام
- ۱۳-۳۳- مابقی باشد به تقسیمی که بود
- ۱۳-۳۴- حکم خمس این است آرید آن بجا
- ۱۳-۳۵- آنچه ز آیتها^{۱۲} فرستادیم ما
- ۱۳-۳۶- «یوم» فرقان^{۱۳} یعنی اندر روز بدر
- ۱۳-۳۷- اندر آن روزی که با هم دو گروه
- ۱۳-۳۸- حق توانا باشد او بر «کَلِشِء»
- ۱۳-۳۹- آورید از «عُدْوَةَ الدُّنْیَا»^{۴۲} به یاد
- ۱۳-۴۰- بود ریگستانی آنجا پیش رو
- ۱۳-۴۱- دشمنان بر عُدْوَةَ الْقَضَوِی بُدند
- ۱۳-۴۲- بر کنار چشمه آب روان
- ۱۳-۴۳- و آن سواران مسلح در نظر
- ۱۳-۴۴- در میان کاروان یعنی که بود
- ۱۳-۴۵- برخلاف عدوه قصوی شما
- ۱۳-۴۶- وعده می دادید و بر یکدیگر
- ۱۳-۴۷- خُلف می کردید در میعاد هم
- هم بود سهمی ز ابناء «السَّبیل»^۳
- از تجارت و زراعت و ز جِرَف
- و از هلالی کاوست مخلوط حرام
- حکمش ار معلوم شد مکتوم نیست
- از مسلمانی نسوده است او مَبِیع^۷
- از غنیمت و آن بود نَفل^۹ ار که هست
- هست اجماع امامیه^{۱۰} بر این
- بعد احمد هست ز اولاد بستول
- هم ذوی القربی^{۱۱} است هم صاحب مقام
- انسیدر آیت زامر خلاق و دود
- گسر به حق آورده اید ایمان شما
- هم به بنده خویشان دادیم ما
- که جدا شد حق و باطل، لیل و قدر^{۱۴}
- التقا^{۱۵} یابند در عین شکوه
- نیست شیئی نیست کان مقهور وی
- بر کنار وادیسی بی آب و زاد
- بر زمین مر پایتان می شد فرو
- مر فرود اندر زمینی آمدند
- از مدینه دور و محفوظ از زیان
- تا سه فرسنگ از شما بر زیر تر
- آن ابوسفیان و اصحاب عنود^{۱۶}
- تا به زانو بودتان در ریگ، پا
- تا به حرب دشمنان جوید فر
- ز آن که می دیدید خود را پست و کم

تا نماید حکم زامر ما سبق	۱۳۰۴۸- جمع پس در بدرتان فرمود حق
در مقام علم از سود و زیان	۱۳۰۴۹- آنچه یعنی کرده بُد حق حکم آن
مشرکان را ذلت و ضعف و خطر	۱۳۰۵۰- اولیا را نصرت فتح و ظفر
آن که باشد بر هلاکش قسمتی	۱۳۰۵۱- تا مگر گردد هلاک از حجّتی
از هویدا حجّتی و این ایمنی است	۱۳۰۵۲- هم زید آن کس که می‌بایست زیست
هر چه اندیشید هم داند جمیع	۱۳۰۵۳- حق به گفتار شما باشد سمیع
حق نمودت اندک و بی‌قدر و خام ^{۱۷}	۱۳۰۵۴- یاد کن چون کافران را در منام ^{۴۳}
در منامت بس قلیل و بی‌وجود	۱۳۰۵۵- پس بُد او دانا که ایشانرا نمود
می‌شدید البته بد دل ز آن خنّس ^{۱۸}	۱۳۰۵۶- و ر که ایشان را نمودی بیش‌تر
که به حرب آریم رو، یا بر فرار	۱۳۰۵۷- هم تنازع بودتان در کارزار
ز آن که او داناست بر سرِ صدور	۱۳۰۵۸- لیک سالم داشت حقّتان ز آن فتور



- ۱- یتیم: منظور، کسی است که پدرش را در زمان کودکی از دست داده باشد.
- ۲- سَلیل: فرزند، بچه.
- ۳- ابناء السبیل: راهگذاران (که در سفر طاعت باشند، نه معصیت). در راه ماندگان.
- ۴- کنوز: (جمع کَنز)؛ گنج‌ها.
- ۵- غَوُص: فرو رفتن در آب دریا.
- ۶- ذِمّی: منسوب به ذِمّه، یعنی فردی از اهل کتاب که در زینهار و امان اسلام در آمده و شرایط ذِمّه را پذیرفته و جزیه می‌دهد.
- ۷- مَبِيع: در این جا به معنی خریداری کردن است.
- ۸- دار الحرب: کشور کفار که مطیع اسلام نیست و لایق غذا کردن و جنگیدن است.
- ۹- نَفْل: غنیمت و آنچه از جنگ به دست می‌آید.
- ۱۰- امامیه: نام عموم فرقه‌هایی که به نصّ جلی، علی (ع) را جانشین پیامبر اسلام می‌دانند و معتقدند امامت در فرزندان علی (ع) باقی است و دنیا هیچ‌گاه از امام خالی نیست و منتظرند

که یکی از علویان در آخرالزمان ظهور و خروج و دنیا را پر از عدل و داد کند.

۱۱- ذَوِی الْقُرْبَى: (جمع ذوالقربین)؛ نزدیکان، خویشاوندان.

۱۲- منظور از «مَا أَنْزَلْنَا» در آیه ۴۱، قرآن است که انزال آن را به رسول خدا (ص) اختصاص داده است.

۱۳- «يَوْمَ الْفُرْقَانِ»، روز جنگ «بدر» است به شهادت اینکه دنبالش فرمود: «يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ» یعنی آن روزی که خداوند حق و باطل را روبه روی هم قرار داد و آن دو را از هم جدا کرد و به تصرف خود حق را احقاق و با یاری نکردنش از باطل آن را ابطال نمود.

۱۴- در متن اصلی به جای «لیل قدر» در مصراع دوم بیت ۱۲۰۲۶، «لیل و بدر» آمده است که اشتباه به نظر می‌رسد. به ویژه با توجه به اینکه به شهادت اکثر کتب تفسیر، «یوم الفرقان» روز بدر است و «یوم يلتقى الجمعان» روزی است که خداوند اهل حق و باطل را رو به روی هم قرار داد و آن دو را از هم جدا ساخت و از علی (ع) روایت شده که فرمود: شب فرقان که صبحش روز تلاقی فریقین بود، شب جمعه هفدهم رمضان بود و چه بسا در روایات ائمه (ع)؛ یوم يلتقى الجمعان به روز نوزدهم رمضان اطلاق شده چون در روایات ایشان شب نوزدهم رمضان، شب قدر خوانده شده است.

۱۵- التقا: روبه روی هم قرار گرفتن.

۱۶- ابیات ۱۳۰۳۹ تا آخر ۱۳۰۴۴ در مجموع به این نکته اشاره دارد که به خواست خدا، مشرکین با این که در قسمت بلندی بیابان در جایی که آب در دسترسشان بود و زمین زیر پایشان سفت و محکم بود فرود آمده بودند از مؤمنین با این که تعدادشان کم بود و در قسمت پایین بیابان، زمینی ریگزار و بی آب را اردوگاه کرده بودند و به قافله ابوسفیان هم نتوانستند دست پیدا کنند و او قافله را از یک نقطه ساحلی پایین اردوگاه مؤمنین پیش می‌راند شکست خوردند.

(عُدْوَةَ الدُّنْيَا: کناره وادی نزدیک، عُدْوَةُ الْقُصُوفِ: کنار وادی دورتر).

۱۷- آیه ۴۳ دلالت دارد بر این که خداوند در عالم رؤیا به پیامبر (ص) بشارت به فتح و پیروزی داد و در خواب لشکر قریش را اندک و غیرقابل اعتناء به آن حضرت نشان داد و پیامبر نیز

آنچه را در خواب دید برای مؤمنین بازگو کرد و به آنان وعدهٔ صریح و بشارت داد که پیروز خواهند شد و به‌همین دلیل همه آمادهٔ جنگ با دشمن شدند.

۱۸- خَشْر: لشکر، سپاه. لشکر و سپاه منظم.

وَإِذْ

و (یاد آر) زمانی که

يُرِيكُمْوَهُمْ إِذِ التَّقِيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَيُقَلِّدُكُمْ

خدا دشمنان را هنگامی که مقابل شدید در چشم شما کم نمودار کرد (تا از آنها) تقلید کنید و شما را نیز

فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَاللَّهُ

در چشم دشمن کم نمود (تا آنچه) کامل نکند. تا خداوند آن را که در قضای جنس خود مقدر نموده (یعنی غلبه اسلام) اجرا فرماید، و به سوی اوست

تَرْجِعُ الْأُمُورَ ﴿٤٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذِ الْقَيْمِ فِئْتَةٌ

بازگشت امور (۴۴) ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه با فوجی (از دشمن) مقابل شدید

فَاتَّبِعُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾

﴿٤٥﴾

پابنداری کنید و خدا را پیوسته یاد آرید، باشد که فیروزمند و نجات گردید. (۴۵)

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ

و همه پیرو فرمان خدا و رسول باشید و هرگز راه اختلاف و تنازع پرورید که در اثر تفرقه نرسناک و ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود خواهد

وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ

شد، بلکه همه باید یکدل، پایدار و صبور باشید، که خدا همیشه با صابران است. (۴۶) و شما مؤمنان مانند آن کسان (یعنی کافران) نباشید که

خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ

برای هوس و غرور و ریا و تقاعز از دیار خویش خارج شدند و از راه خدا

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَمَّا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾

﴿٤٧﴾

و (بترسند که) علم خدا به هر چه کنند محیط است. (۴۷)

- ۱۳-۵۹- یاد آرید آن کسه در وقت لقا
۱۳-۶۰- چشمتان تا بیند ایشان را قلیل
۱۳-۶۱- هم شما را کم نمود او در نبرد
۱۳-۶۲- یعنی اندر حربتان بستند عزم
- بر شما بنمودشان اندک خدا
قلبتان گردد قوی چون شیر و پیل
پیش ایشان تا دلیر آیند و مردا
رو نگردانند از میدان رزم

جنگ کردن بهر ما هست افتضاح
 زنده آرید این جماعت را به جنگ
 پس تلافی چون نمودندی به هم
 دو برابر مؤمنان را بسا ظفر
 کآن به علمش بود و هست از اقتضا
 کار و حال جمله از یار و عدو
 مگر شما اندر قتال مشرکان
 رو نتابید از قتال آن گروه
 تا مگر یابید بر نصرت مراد
 و از فرستاده خدا یعنی رسول
 از ره آراء خسود در اختلاف
 مختلف ز آراء بی حاصل شوید
 چون دیور آید نماند فرّ و زور
 ور که آید از قفا و یل^۳ و وباست
 زندگی بخشید و اقبال و فتوح
 طالبان را جان و ایمان داد و رفت
 دل نسوزد جان فزاید در طلب
 تساهسد بر قلب آرام دگر
 و آن که غافل، سُهرش اندر دل نهد
 شاخ خشک از وی شود خشکیده تر
 شو مراقب ز آن که وقت کار توست
 بین چه زاید مریم آبستنت
 فتح و نصرت بشر^۵ مستقبل^۶ بود
 خاک، جانِ خصم در میدانِ توست
 حکم پس بر آفتاب و ایر کن
 در میان مؤمنان اندر مصاف

۱۳۰۶۳- گفتی اندر بدر بوجهل از سلاح
 ۱۳۰۶۴- نیست یعنی هیچمان حاجت به جنگ
 ۱۳۰۶۵- اول ایشان را چنان دیدند کم
 ۱۳۰۶۶- مر خدا بنمودشان اندر نظر
 ۱۳۰۶۷- تا نماید حکم امری را خدا
 ۱۳۰۶۸- باز گردانیده گردد سوی او
 ۱۳۰۶۹- چون که آید ای گروه مؤمنان^{۴۵}
 ۱۳۰۷۰- شاید ار باشید ثابت همچو کوه
 ۱۳۰۷۱- از خدا آرید هم بسیار یسار
 ۱۳۰۷۲- از خدا فرمان برید اندر قبول^{۴۶}
 ۱۳۰۷۳- دور باشید از نزاع و از خلاف
 ۱۳۰۷۴- پس شما مستاصل و بد دل شوید
 ۱۳۰۷۵- باد نصرت می رود، آید دیور^۲
 ۱۳۰۷۶- گر وزد بادی به اقبال آن صباست
 ۱۳۰۷۷- نفخه ای آمد شما را داد روح
 ۱۳۰۷۸- باد رحمت^۴ بود کآمد شاد و رفت
 ۱۳۰۷۹- رحمتی کآن بود سابق بر غضب
 ۱۳۰۸۰- رفت و باز آید به هنگام دگر
 ۱۳۰۸۱- هر که را بیند مراقب، دل دهد
 ۱۳۰۸۲- پس وزد گر در چمن باد دگر
 ۱۳۰۸۳- پس چو آمد نفخه رحمت نخست
 ۱۳۰۸۴- چون که گردد باز و بیند روشنت
 ۱۳۰۸۵- رو کنی هر سو حیات دل بود
 ۱۳۰۸۶- اندکی کن صبر باقی آن توست
 ۱۳۰۸۷- حق بود با صابران پس صبر کن
 ۱۳۰۸۸- گر نمی شد آن تنازع و اختلاف

کسی رسیدی، هم نمی‌شد آنچه شد	۱۳۰۸۹- آن چه بر ایشان رسید اندر اُحد
که به بیرون آمدند از خانه‌ها	۱۳۰۹۰- همچو آنان می‌نباشید از ریا ^{۶۷}
و از «رِئَاءِ النَّاسِ» ^۸ و فخر و بیهشی	۱۳۰۹۱- از «بَطْرٌ» ^۷ یعنی ز روی سرکشی
باید اُشتر کشت بهر صیت ^۹ قدر	۱۳۰۹۲- مگیان گفتند قبل از جنگ بدر
خلق تا دانندمان ذی‌جود و جیش	۱۳۰۹۳- چند روزی کرد اندر بدر عیش
در نیایید از ره عجب و ریا	۱۳۰۹۴- گفت زآن مانند ایشان زآن سرا
از ره حق ز آن ریا و عجب و ناز	۱۳۰۹۵- مردمان را این کسان دارند باز
کاوست عالم بر مرکب، بر بسیط	۱۳۰۹۶- حق به کردار شما باشد محیط



- ۱- خداوند شما را به نظر مشرکین اندک نشان داد تا مغرور شوند و شما را غیر قابل اعتنا تلقی کنند و برپایه شدن و جنگیدن دلیر شوند.
- ۲- دَبُور: باد مغرب. بادِ پس پشت، یعنی بادی که از مغرب به طرف مشرق بوزد. مقابل صبا که از مشرق به مغرب می‌وزد. اطلاق این باد را بد می‌شمرند.
- ۳- ویل: سختی، هلاک.
- ۴- «ریح» در آیه ۴۶ استعاره از دولت و نصرت، وحدت کلمه و قوّت و مهابت است. در جلد ششم ترجمه تفسیر بیان السعادة «ریح» به معنی عظمت و بزرگی معنوی دانسته شده و به این نکته اشاره شده است که در اینجا، عظمت و بزرگی معنوی به بادی تشبیه شده که زیر لباس داخل می‌شود و به وسیله آن جثه انسان بزرگ می‌شود و یا به باد و غرشی تشبیه شده که در حیوانات درنده در حین غضب پدید می‌آید.
- ۵- بَشْر: مژده.
- ۶- مُسْتَقْبَل: آینده.
- ۷- بَطْرٌ: گردنکشی کردن از حق.
- ۸- رِئَاءِ النَّاسِ: تظاهر نمودن در مقابل مردم.
- ۹- صیت: آوازه، ذکر خیر، شهرت.

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ

و (پاد آر) آنگاه که

الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لِأَغَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ

شیطان کمر درازت) آنان را هر نظرشان زیبا نمود و گفت: امروز احدی از مردم بر شما غالب نخواهد گشت

النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتْ الْفِئْتَانِ نَكْصَ

و من هنگام سختی یار و فریادوس شما خواهم بود (و بدین سخنان کفار قریش را مغرور کرد) تا آنگاه که دو سپاه (اسلام و کفر) روبرو شدند شیطان

عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ

های به فرار گذاشت و گفت: که من از شما بیزارم، من نواهی (از فرشتگان آسمان) می بینم که شما نمی بینید

إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾

و (پاد آر) آنگاه که

و عذاب خداوند بسیار سخت است. (۴۸)

و من از خدا میترسم،

الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّهُمْ هَؤُلَاءِ دِينَهُمْ

منافقان و بیشار دلان با هم میگویند که این حسنین به دین خود مغرور و فریفته اند

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَاتَّكِلْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

﴿٤٩﴾

و حال آنکه هر کس بر خدا توکل کند خدا غالب مقتدر و داناست. (۴۹)

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

داد زیب اعمالشان دیو از گمان^۱
 نسیمت هیچ از مردمان در یک نفس
 باشم از قوم گنانه دادرس
 ز آن جماعت گفت زایشان نیست باک
 از گنانه خائف و بد دل بُدند
 دادشان دل، دیو خوبی از مجاز
 برنگردید از چنین خوفی ز راه
 در شکوه و قوت و شوکت سرید
 هم دلیل طاعت و قرب خداست
 آن دو لشکر یکدیگر را در نظر،
 گشت باطل یعنی آن کید و فسون

﴿۳۸﴾
 ۱۳۰۹۷- یاد آرید آن که چون بر کافران
 ۱۳۰۹۸- گفت «غالب» بر شما امروز، کس
 ۱۳۰۹۹- من شما را می دهم ز نهار پس
 ۱۳۱۰۰- ز آن که بودند اهل مکه بیمناک
 ۱۳۱۰۱- چون قریش از مکه بیرون آمدند
 ۱۳۱۰۲- خواستند از راه تا گردند باز
 ۱۳۱۰۳- گفت من ز آن قومتان باشم پناه
 ۱۳۱۰۴- وز مسلمانان شما افزون ترید
 ۱۳۱۰۵- جنگ با ایشان نشان اجتنبی است
 ۱۳۱۰۶- پس چو آن هنگام دیدند از اثر
 ۱۳۱۰۷- بر عقب گردید باز ابلیس دون

- ۱۳۱۰۸- گفت من بیزار و دورم از شما
 ۱۳۱۰۹- بسینم آنچه می‌بینید آن یقین
 ۱۳۱۱۰- بهر امداد رسول و مؤمنان
 ۱۳۱۱۱- من ز حق ترسم نه کز وی ایمنم
 ۱۳۱۱۲- سخت باشد چون عقوبت‌های حق
 ۱۳۱۱۳- یاد کن گفتند چون اهل شقاق^{۴۹۰}
 ۱۳۱۱۴- کز حیات‌اند این جماعت بی نصیب
 ۱۳۱۱۵- زآن که با فقدان اسباب و عدد
 ۱۳۱۱۶- کرده‌اند این‌گونه عزم کارزار
 ۱۳۱۱۷- گو کند هر کس توکل بر خدای
 ۱۳۱۱۸- پس خدای غالب او را ناصر است
 ۱۳۱۱۹- بر توکل کردگان از حکمتش
- هم ز زنهاری که دادم بر خطا
 یعنی افواج سلک را بر زمین
 پی به پی آید سلک از آسمان
 با کسی کو راست دشمن، دشمنم
 نیست کس را تاب آن از ما خلق^۲
 و آن که در دل بودشان رنج و نفاق
 دینشان داده است ایشان را فریب
 بی سلاح و بی سپاه و بی مدد
 با سپاهی همچو آتش شعله بار^۳
 واگذار کار خود را بی‌ریای
 کو به هر کاری که خواهد قادر است^۴
 می‌وزد پیوسته باد نصرتش



۱- |در تفسیر برهان در ذیل آیه ۴۸ سوره انفال به سند خود از یحیی بن حسن بن فرات روایت کرده که گفت: ابوالمقدم ثعلبه بن زید انصاری برای ما حدیث کرد و گفت من از جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری رحمة الله شنیدم که می‌گفت: شیطان در چهار صورت مجسم شد: در روز جنگ بدر به صورت سراقه بن مالک بن جشعم مدلجی در آمد و به قوم قریش گفت: امروز کسی با شما درگیر نمی‌شود. از مردن مترسید که من پناهتان هستم و شما را از قوم خویش (قوم بنی کنانه) ایمن می‌دارم و ایشان را بر شما دست نبود. هنگامی که دو سپاه اسلام و کفر با هم روبه‌رو شدند عقب گرد نمود و گفت من از شما بیزارم. و در روز عقبه، به صورت منبه بن حجاج مجسم شد و ندا در داد: محمد و بی‌دینانی که همراه اویند در عقبه هستند، بشتابید و به آنان برسید و پیامبر (ص) به انصار فرمود: نترسید که صدای ابلیس از خودش تجاوز نمی‌کند (کسی آن را نمی‌شنود). و در روزی که قریش در دارالندوه اجتماع کرده بودند به صورت پیری از اهل نجد در آمد

و در کار ایشان کمک فکری کرد و خداوند آیه: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» (آیه ۳۰ سوره انفال) را در حقیقت نازل فرمود.

و در روزی که پیامبر (ص) از دنیا رحلت می‌کرد به صورت مغیره بن ثعبه مجسم شد و گفت: ای مردم دین خدا را مانند امپراطوری کسری و قیصر (موروثی) نکنید، شما (امروز) آن را توسعه دهید، (قهرماً برای همیشه) توسعه پیدا می‌کند، بنابراین زمامداری آن را به بنی هاشم ندهید که فردا منتظر زنان حامله شوید تا بزنند و فرزندشان زمامدارتان شود. (از جلد نهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی اضافه و تغییر).

۲- مفهوم کلی ابیات ۱۳۰۹۹ تا آخر ۱۳۱۱۲ - بعضی گفته‌اند در جنگ بدر، وقتی دو گروه روبه‌رو شدند ابلیس در صف مشرکین بود و حارث بن هشام دست او را گرفته بود (و ابلیس به صورت سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی در آمده بود که از اشراف کنانه و بنی مدلج و سالار و سرور آنان بود و قریش چون تصمیم به جنگ گرفتند، قومی گفتند که ما از بنی کنانه و بنی مدلج می‌ترسیم زیرا اینها خصم ما هستند و قوت و شوکتشان زیاد است و خواستند بازگردند که ابلیس بر صورت سراقه بن مالک جعشم کنانی آمد و گفت چرا باز می‌گردید، گفتند ما می‌خواهیم با محمد قتال کنیم و از قوم تو، یعنی بنی کنانه می‌ترسیم و ابلیس گفت امروز کسی به شما کاری ندارد، از آنان نترسید که من شما را از قوم خویش ایمن می‌دارم) وقتی هر دو گروه به هم رسیدند، ابلیس فرشتگان را دید که از آسمان فرود می‌آمدند و جبرئیل را دید که جامه به خود درگرفته و در پیش مصطفی (ص) ایستاده و عنان وی گرفته، ترسید و شروع به بازگشت از نزد مشرکان نمود. حارث به او گفت: ای سراقه، کجا می‌روی؟ می‌خواهی، ما را در این حالت تنها بگذاری؟ گفت: من می‌بینم آن چه را که شما نمی‌بینید، (یعنی ملائکه را) و آن‌گاه فرار نمود. بعد از آن که لشکر به مکه برگشت همه گفتند سراقه، باعث شکست ما شد. وقتی سراقه این سخن را شنید گفت: به خدا قسم که من اصلاً از رفتن شما به جنگ اطلاع نداشتم تا اینکه فرار کردن شما را شنیدم. و وقتی مسلمان شدند فهمیدند آن روز شیطان بوده که به صورت سراقه مجسم شده است. (از جلد نهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۳- منافقین که ایمان را اظهار و کفر را در دل هم‌چنان پنهان می‌داشتند و کسانی که در دل هایشان مرض بود، به یکدیگر و در اشاره به مؤمنین و به جهت تحقیر آنان می‌گفتند: دین اینان مغرورشان کرده، چه اگر غرور دینیشان نبود، هرگز حاضر نمی‌شدند با قریش نیرومند مصاف دهند.

۴- معلوم است کسی که در امور خود به خدا توکل کند، خداوند کفایتش می‌کند زیرا که او عزیز است و هر که از او یاری جوید خدا یاریش می‌کند، او حکیم است و در نهادن هر امری در جای خود به خطا نمی‌رود. از آیه ۴۹ سوره انفال استفاده شده که جمعی از منافقین و سست ایمان‌ها در جنگ بدر در میان مؤمنین بوده‌اند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ

و اگر بشکری سختی حال کافران را می‌گمانی که فرشتگان جان آنها را می‌گیرند

وَجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۵۰﴾

و بر روی و پشت آنها می‌زنند

بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿۵۱﴾

عقوبت اعمال زشتی است که به دست خویش فرستاده‌اید و خدا به هیچ یک از بنده‌گان هرگز کمترین ستم نخواهد کرد (۵۱)

كذَّابٍ ءَالٍ فِرْعَوْنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ ٱللَّهِ

همانطور که خوی فرعونیان و کافران پیش از زمان آنها بر این بود که به آیات خدا کافر شدند.

فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿۵۲﴾

خدا هم آنان را به کیفر گناهانشان بگرفت، که همانا خدا توانا و سخت کیفر است. (۵۲)

- | | |
|---|---------------------------------------|
| قبض می‌کردند چون روحانیان | ۱۳۱۲۰- و ر تو می‌دیدى که روح کافران |
| مسی‌زدند از قسهر و تهدیدی درشت ^۱ | ۱۳۱۲۱- با عمود آتشین بر روی و پشت |
| وین بوود بهر شما اول هلاک | ۱۳۱۲۲- که چشید ایدون عذاب سوزناک |
| دست‌هاتان هم‌چنین زاعمال خویش | ۱۳۱۲۳- وین بر آن باشد که بفرستاده پیش |
| تا عذاب کس نماید بی فساد | ۱۳۱۲۴- واین‌که حق نبود ستمگر بر عباد |
| هر جزا بر قدر فعل او رسد | ۱۳۱۲۵- اوست عسادل بر جزای نیک و بد |

۱۳۱۲۶- مشرکان را با تو شد ذاب ^{۵۲} ای ودود	همچو داب «آل فرعون» عنود
۱۳۱۲۷- وآن کسان که پیش از ایشان بوده‌اند	کافر اندر آیت «اللّه» روز چند ^۳
۱۳۱۲۸- پس خدا بگرفت ایشان را تمام	زان چه کردند از گناهان بر دوام
۱۳۱۲۹- چون «قوی» است و «شدید» اندر عقاب	مسجرمان را چاره نبود از عذاب



۱- [تعدادی از مفسران گفته‌اند آیه ۵۰ سوره انفال در شأن کشتگان روز بدر آمده که چون روی به مسلمانان نهادند در وقت جنگ، فرشتگان بر پشت آنها می‌زدند. مردی گفت: یا رسول الله بر پشت بوجهل نشان ضربت‌ها دیدم هم‌چون دوال (تسمه). رسول خدا (ص) فرمود: آن ضرب فرشتگان بوده است. و گفته‌اند این آیه، عام است و در مورد همه کافران است که در وقت قبض روح، فرشتگان آنها را می‌زنند. در خبر است که دو جانور بر کافر مسلط کنند بعد از مرگ، هر دو کر و نابینا و در دست هر یک عمودی از آهن گرم، و او را به آن می‌زنند تا به قیامت، نه چشم دارند که وی را ببینند تا رحمت کنند و نه گوش دارند که آواز ناله وی بشنوند... مرگ، بر چهار قسم است: «مرگ اهانت و لعنت»، «مرگ حسرت و مصیبت»، «مرگ تحفه و کرامت»، و «مرگ خلعت و مشاهدت»، مرگ لعنت، مرگ کافران است، مرگ حسرت، مرگ عاصیان است، مرگ کرامت مرگ مؤمنان است، مرگ مشاهدت، مرگ پیغمبران است. مرگ لعنت را گفت: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا...» یا سید، اگر بینی تو آن کافران را در آن سکرات مرگ، و آن زخم و ضرب فرشتگان عذاب که از سیاست و هیبت و نهیب ایشان، آسمان و زمین می‌لرزد، آن کافر در میان دود و آتش و بوی ناخوش گرفتار شده و ضربت ملک و قتیعت (جدایی) ملک بر دل آمده، اگر بنالد، بر خود درد افزاید و اگر بزارد، ندای «لا بُشْرَىٰ» آید... آتش قتیعت در جان افتاده و دوزخ پر زفیر کرده و ملک از وی بیزار گشته، زینهار از قهر قتیعت، زینهار از داغ فرقت، اما مرگ حسرت، مرگ عاصیان است که روزگار را به غفلت به سر آورده و در طاعات و عبادات تقصیر کرده، ناگاه در قبض ملک الموت افتاده و در سکرات مرگ گرفتار شده. از یک سوی فرشته رحمت ببیند، شرمش آید که خیرها کم کرده؛ از دیگر سوی فرشته عذاب ببیند، بترسد از آن که بدها و زشت‌ها

کرده، آن بندهٔ عاصی بیچاره میان مانده و چشم بر غیب نهاده تا چه آید از غیب، کرامت آید یا اهانت! فضل بیند یا عدل!

پس فرشتگان طاعت و معصیت بر وی عرضه کنند، طاعت اندک، بی حرمتی گزاف، حسرتش بر حسرت بیفزاید و معصیت بر معصیت! پس آن اعمال و طاعت اندک و معصیت فراوان، هر دو را مهر کنند و به گردنش اندر آویزند، در نعلش هم چنان، و در لحد هم چنان، و به قیامت هم چنان، چنان که رب العزة فرمود: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ...» (و هر انسانی را ملازم نامهٔ عملش گردانیم مثل طوقی در گردنش که از او جدا نشود و روز قیامت کتابی بر او بیرون آوریم در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همهٔ اوراق آن را یک مرتبه ملاحظه کند) (سورهٔ اسراء، آیهٔ ۱۳). مرگ دیگر، مرگ تحفه و کرامت و رفق و راحت و بشری و بشارت، قبض روح پاک ایشان می‌کنند و به الطاف کرم و نواخت بی نهایت بشارت می‌دهند که «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (می‌گویند فرشتگان پرهیزگاران را که سلام بر شما باد داخل شوید به بهشت به سبب آن چه کردید از اعمال نیک). (سورهٔ نحل، آیهٔ ۳۲). و مصطفی (ص) گفت: «تُحَفَّةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ» (عطای مؤمن، مرگ است)؛ زیرا که حجاب مؤمن از حق، نفس اوست، و مرگ، بر داشتن آن حجاب است و عارفان را هیچ عطا و تحفه بدان نرسد که راه دوست بر ایشان گشاده گردد و حجاب‌ها برداشته شود... چهارمین مرگ، مرگ مشاهدت است، اکرام و اعزاز پیامبران و نواخت ایشان به ندای لطف بی واسطه از حضرت عزت روان که «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (سورهٔ فجر، آیهٔ ۲۷ و ۲۸). (از جلد چهارم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۲- ذاب: عادت و طریقه و مشی دائمی.

۳- مفهوم ابیات ۱۳۱۲۶ و ۱۳۱۲۷ ← کفر این مشرکین شبیه کفر فرعون و امت‌های کافر قبل از فرعونیان است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا

تین اعطای از آن جهت است که خدا بر آن نیست که نعمتی را که به قوم عطا کرد تغییر دهد تا وقتی که آن قوم حال خود را

مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾ كَذَابٍ ءِالِ

میانطور که خودی

و خدا شنوا و داناست. (۵۳)

فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ

فرعونیان و کافران پیش از آنان بر این بود که آیات خدای خود را تکذیب کردند ما هم آنها را به کیفر گناهانشان

يَذْنُوبُهُمْ وَأَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٥٤﴾

هلاک نمودیم فرعونیان را غرق کردیم و همه آنان که هلاک نمودیم ظالم و ستمکار بودند. (۵۴)

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾

بدترین جانوران نزد خدا آنان هستند که کافر شدند و ابدًا ایمان نخواهند آورد. (۵۵)

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ

کسانی از آنان که با آنان عهد سنی (مانند یهود بن یفریضا) آنگاه عهد خود را در هر مرتبه میشکنند

وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾ فَمَا تَتَّقُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ

و راه نترسید. (۵۶) پس چون بر آنان دشمنی چندان با تهدید و محاربات آنان پرداز

مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكَرُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِنَّمَا تَخَافُونَ

که بپروانگان را برانگیزد مازی باشد که متذکر شوند. (۵۷) و چنانچه از خیانتکاری

قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ

گروهی از معاهدین خود اسبخت می ترسی در این صورت تو نیز با حفظ عدل و درستی عهد آنها را نقض کن که خدا خیانتکاران را دوست نمی دارد.

﴿٥٨﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾

کافران هرگز نپسوندند که پیش افتادند. (۵۸) هرگز (خدا و رسول خدا را) زبون نتوانند کرد. (۵۹)

(۵۸)

حق به قومی ندهد اندر بیش و کم
ز آن چه باشدشان قرین با نفسها
که فزودندی ز کفران بر فساد
بر فساد بت پرستی بی اصول
ز آن سبب نابود و مستأصل شدند
دانند آن انسدیشه و اعمالشان

۱۳۱۳۰- این بر آن باشد که تغییر نیعم
۱۳۱۳۱- جز که خود تغییر بدهند از خطا
۱۳۱۳۲- هست تهدید قریش از این مراد
۱۳۱۳۳- ضَمَّ ۲ نمودند آن مُعَادَات ۳ رسول
۱۳۱۳۴- بسهر تکذیب نبی یکدل شدند
۱۳۱۳۵- حق تعالی بشنود اقوالشان

- ۱۳۱۳۶- دایشان چون دأب «فرعون» است و «آل»^{۵۴}
- ۱۳۱۳۷- بسودشان تکذیب آیات و رسل
- ۱۳۱۳۸- پس نمودیم آن جماعت را تباه
- ۱۳۱۳۹- «آل فرعون» آنچه بودندی همه
- ۱۳۱۴۰- هست حال این قتیلان قسریش
- ۱۳۱۴۱- بدترین جنیندگان اندر زمین^{۵۵}
- ۱۳۱۴۲- چه از قریش‌اند آن جماعت، چه از یهود
- ۱۳۱۴۳- آن کسان که با تو بر بستند عهد^{۵۶}
- ۱۳۱۴۴- در هر آن باری شکستند آن عهد
- ۱۳۱۴۵- مسی نپرهیزند از آن پس گر به حرب^{۵۷}
- ۱۳۱۴۶- پس به ایشان کن رمیده در قتال
- ۱۳۱۴۷- یعنی ایشان را چنان کن تار و مار
- ۱۳۱۴۸- کسافران را ده بر ایشان گوشمال
- ۱۳۱۴۹- کن چنان یسابی جو بر ایشان ظفر
- ۱۳۱۵۰- تا مگر گیرند ایشان عبرتی^{۵۸}
- ۱۳۱۵۱- و ر که ترسی از گروه ناقضین
- ۱۳۱۵۲- پس بیافکن سویشان عهد کهن^۸
- ۱۳۱۵۳- ده خبر یعنی که پیش از کارزار
- ۱۳۱۵۴- چون شما کردید نقض عهد خویش
- ۱۳۱۵۵- تا تو باشی بر سویه^۹ و اقتصاد^{۱۰}
- ۱۳۱۵۶- حق ندارد خائنین را هیچ دوست
- ۱۳۱۵۷- نقض عهد خویش چون کردند قوم
- ۱۳۱۵۸- بسی زلوم آن است کایشان را خبر
- ۱۳۱۵۹- مسی نپندار ای رسول مستطاب^{۵۹}
- ۱۳۱۶۰- کسی تواند عاجزی عاجز کند
- ۱۳۱۶۱- یا که پیشی گیرد از وی در مراد
- قبل از آنها هم زاتباع ضلال
 کامد از پروردگار از جزه و کل
 غرقشان کردیم در نیل از گناه
 که ستم کردند بر خویش آن رَمه،
 همچو حال قبطیان در طور و طیش^۴
 نزد حق باشند کفار از یقین
 ناورند ایسمان زانکار و جُحود^۵
 نقض پس کردند و بشکستند عهد
 بوده‌اند آنها قریظه از یهود
 یسابی ایشان را یکی بر شرق و غرب
 آنچه آیند از قفشان بسی سؤال
 تا نیاید کس دگر در گیر و دار^۷
 تا پس از ایشان رمندت از قتال
 تا به جنگت کسافری نآید دگر
 که ز پی آیند هم با جرأتی
 بر خیانت تا مگر باشی قرین
 «قوم» را بهر قتال اعلام کن
 نیستم بر عهد خود من برقرار
 هم چنین من نیستم بر عهد خویش
 ناورند از غدر^{۱۱} و حیلت بر تو یاد
 پاس عهد و قول نزد او نکوست
 هم تو نقض عهد خود کن بی زلوم^{۱۲}
 بدهی از امری که داری در نظر
 کسافران پیشی گرفتند از عذاب^{۱۳}
 آن که را قدرت به هر جایز کند
 یا شود عاجز ز گاهی ابر و باد



۱- منظور این است که عقاب نمودن مشرکین و تبدیل نعمت‌های خداوند به عذاب، فرعی است از فروع سنت جاریه الهی و آن سنت این است که خداوند نعمتی را که به قومی بدهد تغییر نمی‌دهد مگر آن که آن قوم آنچه را که در نفوس دارند تغییر دهند.

۲- ضَمٌّ: اضافه کردن.

۳- مُعَادَات: عداوت و دشمنی کردن با کسی.

۴- طَيْش: اضطراب، غصه، شتابزدگی.

۵- جُحُود: انکار کردن از روی آگاهی.

۶- منظور، کَلِّ کَفَّار است و یا یهودی هایی که با پیامبر عهد می‌بستند و سپس آن عهد را می‌شکستند. گفته‌اند، مراد، یهودیان بنی قریظه است که رسول خدا (ص) با آنها عهد بست که به دشمنان پیامبر کمک نکنند اما آنها پیمان شکنی کردند و مشرکین را با دادن اسلحه کمک نمودند و وقتی به آنها اعتراض شد گفتند ما این معاهده را فراموش کرده بودیم، آن‌گاه چیزی نگذشت که دوباره در جنگ خندق، مشرکین را کمک کردند و کعب بن اشرف از میان بنی قریظه به مکه رفت و با مشرکین پیمان بست.

۷- مفهوم ابیات ۱۳۱۴۵ تا آخر ۱۳۱۵۰ هر گاه در جنگ، براینها که از پیمان شکنی نمی‌پرهیزند، دست یافتی چنان بر ایشان بتاز که تارومار شوند و هر که پشت سر ایشان است، بلکه متذکر شود. (نفرات پشت سر آنها عبرت بگیرند و وحشت‌کنند و در نتیجه متفرق شوند و اتحادشان از بین برود).

۸- یعنی تو هم آن عهد و پیمانی را که با آنها بسته بودی لغو کن و لغو کردن آن را نیز به آنها اعلام کن تا شما و ایشان در شکستن عهد با هم برابر شوید و یا تا آن که تو در عدالت مستوی و استوار شوی.

۹- سَوِيَّة: راستی، برابری، استوا.

۱۰- اِقْتِصَاد: میانه‌روی.

۱۱- غَدْر: مکر و حيله.

۱۲- لَوْم: نکوهش، ملامت (لغو عهد خود را به آنها اعلام کن و بعد با آنها بجنگ تا فردا تو را ملامت نکنند و نگویند خیانت کرده، و خدا خیانت کاران را دوست ندارد).

۱۳- آیه ۵۹ در شأن قومی از کافران که از جنگ بدر به سلامت جسته و به مکه برگشته و از رسیدن عذاب می‌ترسیدند و وقتی عذاب نازل نشد طاغی و یاغی شدند فرو آمد و معنایش آن است که ای پیامبر تو می‌پندار آنان که کافر شدند از ما پیشی گرفته‌اند و، نمی‌توانیم به آنها برسیم، چه ایشان خدایی را که قدرت بر هر چیز منحصرأ از آن اوست عاجز نمایند.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ

و شمای مؤمنان! در مقام مبارزه با آن کافران خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و تسلیحات و آلات جنگی و اسبان سواری زیر کوه

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ

برای تهدید و تخویف دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و نیز برای قوم دیگری که شما بر (دشمنان) آنان

لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ

مطلع نیستید (براد منافقان که ظاهر آستین و باطن کافر بخصم اند) و خدا بر آنها آگاه است. و آنچه در راه

اللَّهِ يُوفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ ﴿٦٠﴾ وَإِنْ جَنَحُوا

خدا صرف بکشد خدا تمام و کامل به شما عوض خواهد داد و هرگز به شما چشم نخواهد شد. (۶۰) و اگر دشمنان به صلح و

لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦١﴾

سالمت تمایل داشتند تو نیز مایل به صلح باش و تکیه خود به خدا و اکتفا کن که خدا شنوا و داناست. (۶۱)

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آيَدُكَ

و اگر دشمنان به فکر فریب دادن تو باشند البته خدا تو را کفایت خواهد کرد، دوست که

بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ وَالْفَتْحُ دَانَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ

به نصرت خود و پاری مؤمنان تو را مؤید و منصور گردانید. (۶۲) و الفت داد دلهای مؤمنان را، دلهایی که اگر تو

مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا آفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ

با تمام ثروت روی زمین من خواستی میان آنها الفت دهی نتوانستی. لکن

اللَّهُ آفَتْ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ

خدا تألیف قلوب آنها کرد که او مقدر و داناست. (۶۳) ای رسول، خدا تو را

اللَّهُ وَمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾

کفایت است و مؤمنانی که پیروان تو اند. (۶۴)

آنچه بتوانید از قوم و خَیول^۱
 واز مَرَاکِب^۲ کساندر این باشد صلاح
 دشمن حق را و خود را در عیان^۳
 غیر اهل مکه در هر بوم و بر
 داند اما حق تعالی جاهه جا
 خود شما انفاقِ اندک یا مزید
 هم نیاید بر شما هیچ از ستم
 صلح کن با آن جماعت بی نبرد
 کونگهدار است از حیلت تو را
 تکیه کن بر حق تو را نبود زیان
 هبم به نیت هایشان دانا جمیع
 پس تو را کافی بود رَبُّ الْمُجِیْبِ
 می کند تأیید بر یاری یقین
 اوس و خَزْرَج را^۴ پس از رنج و کُرُوب^۵
 برد و جای خارا، هِشْت او لاله را
 وین میسر نیست الا فرض را
 تو نبودی قادر ار شاهی و خوب
 چون «عزیز» است و «حکیم» آن بی نشان
 هم مقلَّب بر قلوب از حکمتی
 و آن که باشد تابع از مؤمنین

^{۶۰۰} ۱۳۱۶۲- بر شما آماده سازید از قبول
 ۱۳۱۶۳- یعنی از مردان با تیغ و سلاح
 ۱۳۱۶۴- می ترسانید اعدا را بر آن
 ۱۳۱۶۵- هم بترسانید کفار دگر
 ۱۳۱۶۶- که نمی دانید ایشان را شما
 ۱۳۱۶۷- و آن چه اندر راه حق خیری کنید
 ۱۳۱۶۸- مر جزا یابید آن را تام و تَمَّ^۴
 ۱۳۱۶۹- و ر به استسلام^۵، قومی میل کرد
 ۱۳۱۷۰- ز آن مترس و کن «توکل» بر خدا
 ۱۳۱۷۱- یعنی از حیلت بود تا صلحشان
 ۱۳۱۷۲- حق به قول مشرکان باشد سمیع
 ۱۳۱۷۳- و ر که خواهند آن که بدهندت فریب^{۶۲۰}
 ۱۳۱۷۴- اوست آن کو بر تو و بر مؤمنین
 ۱۳۱۷۵- الفت او افکنند مابین قلوب^{۶۳۰}
 ۱۳۱۷۶- آن خصومت های چندین ساله را
 ۱۳۱۷۷- گر نمودی خرج، «ما فی الارض» را
 ۱۳۱۷۸- اندر این الفت میان آن قلوب
 ۱۳۱۷۹- لیک الفت داد حق مابینشان
 ۱۳۱۸۰- غالب است اعنی که بر هر نیتی
 ۱۳۱۸۱- «خَشِیْکَ اللّٰهُ»^{۶۴۰} ای رسول بی قرین



۱- خَیول: (جمع خیل)؛ لشکریان، سپاهیان.

۲- مَرَاکِب: (جمع مَرکب)؛ چیزهایی که بر آن سوار می شوند (مثل اسب و کشتی، که در این جا مراد اسبان جنگی است).

۳- امکانات دفاعی تدارک ببینید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خود را ترسانیده و از

آنها زهرچشم گرفته باشید.

۴- تَمَّ (تَمَّ، تَمَّ): کامل، تمام.

۵- استسلام: گردن نهادن به کسی یا کاری، طلب صلح و سلامتی و مسالمت.

۶- اَوْس و خَزْرَج: نام دو قبیله که همراه با قبایل یهود مدینه در شهر مدینه زندگی می‌کردند. میان دو قبیله اوس و خزرج جنگ‌هایی روی داده است که بیش از ده سال دوام داشت. قبیله اوس در جاهلیت «منات» را می‌پرستیدند و چون پیامبر (ص) به مدینه هجرت کرد، اوس و خزرج به یاری او برخاستند و در پیشرفت اسلام کوشش کردند و به نام «انصار» معروف شدند. این دو طایفه به برکت نزول اسلام در شهرشان مدینه، صلح کردند و با یکدیگر برادر شدند.

۷- کُرُوب: غم‌ها، اندوه‌ها (جمع کُرب).

۸- حَسْبُكَ اللَّهُ: بسنده و کافی است تو را خدای. از ظاهر سیاق آیه بر می‌آید که مقصود از آن، دلخوش ساختن پیامبر (ص) به یاری خداوند و وجود گروندگان به او، چه مهاجرو چه انصار است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ

ای رسول

الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ

مؤمنان را بر جنگ ترغیب کن که اگر بیست نفر از شما صبور و پابدار باشند

يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ

بر دویست نفر غالب خواهند شد و اگر صد نفر بوده بر هزار نفر از کافران غلبه

الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾ أَلَا نَخَفُ

خوایند کرد زیرا آنها گروهی بی دانشند (۶۵) اکنون ایس از جنگ بدار

اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ

خدا بر شما تعظیم داد و معلوم کرد که در شما ضعف (ایمان) راه یافته پس اگر صد نفر از شما

صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ

صبور و پابدار باشند بر دویست نفر و اگر هزار بر دو هزار آنان به اذن خدا غلب

بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾ مَا كُنَّا لِنُبَيِّنَ لَكُمْ

خوایند شد و شما با صابران است (۶۶) هیچ بیفهمی را روا نباشد که

لَهُ، أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُشْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا

اسیران جنگی بگیرد لذا از آنان فدا گرفته و آنان را رها کند مگر تا زمانی که خون (آنها) در زمین بماند بریزد، شعای ای اصحاب رسول امتحان دنیا را

وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾

می‌خواهد و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا مقادر و کارش همه از روی حکمت است (۶۷)

می‌خواهد و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا مقادر و کارش همه از روی حکمت است (۶۷)

کن همی تحریض^۱ اندر انتقال
 بیست تن گردند غالب بر دوست
 پس یقین گردند غالب بر هزار
 بسی تفقه^۲، ز امر حق سر وازند
 عقلشان اندک بود، غفلت فزون
 که یکی با ده مقابل چون شود؟
 «خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ» «الآن» گفت حق
 آنچه می دانست یعنی شد پدید
 بر دو صد غالب شوند از فرّ و زور
 هم به «الْقَيْن» اند غالب در عیار
 حق بود با صابران بی گفتگو
 با تو گویم تا که باشی معترف
 بودشان افزون مدد از ذوالکرم
 استعانت جوز خلاق مجید
 تا یکی زایشان به ده تن می فزود
 بر قرار خود نماند آن اتکال
 کم شد آن قوت که بُد در مؤمنین
 با دو تن باشد مقابل هر کجا^۴
 روی دل بر حق فزون از مضطر است
 که شود اُمید مقطوع از سبب
 چون برآید حاجت از پروردگار
 نسی دعا بر استجابت درخور است
 نک شنو حال اسیران از کلام
 شد اسیر مؤمنان اندر زَمَن^۵

۱۳۱۸۲- ای پیغمبر مؤمنان را بر قتال
 ۱۳۱۸۳- از شما باشند صابر گر که بیست،
 ۱۳۱۸۴- و ر که باشند از شما صد مرد کار
 ۱۳۱۸۵- ز آن کسان که بر خدا کافر شدند
 ۱۳۱۸۶- ز آن که باشند آن گزده، «لَا يَفْقَهُونَ»^۳
 ۱۳۱۸۷- مؤمنان را دل شد از این حکم بد
 ۱۳۱۸۸- گشت پس منسوخ حکم ماسبق^۶
 ۱۳۱۸۹- ضعف و سستی در شما امروز دید
 ۱۳۱۹۰- از شما پس باشد از صد تن صبور
 ۱۳۱۹۱- و ر که باشند از شما مردان هزار
 ۱۳۱۹۲- این «باذن» حق بود و ز عون او
 ۱۳۱۹۳- علت این هر دو حکم مختلف
 ۱۳۱۹۴- چون در اول مؤمنان بودند کم
 ۱۳۱۹۵- از حیات خود به کلی ناامید
 ۱۳۱۹۶- هم مدد می کرد حقشان در نمود
 ۱۳۱۹۷- پس چو افزون گشتشان حال و رجال
 ۱۳۱۹۸- پرده گشت اسباب بر چشم یقین
 ۱۳۱۹۹- حکم ثانی شد که یک تن از شما
 ۱۳۲۰۰- هر چه اُمید از خلاق کمتر است
 ۱۳۲۰۱- مستجاب آن گه دعا گردد ز رَبِّ
 ۱۳۲۰۲- دیده باشی در مقام اضطرار
 ۱۳۲۰۳- وقت دیگر کا اضطرارت کمتر است
 ۱۳۲۰۴- شرح این در جای خود گویم تمام
 ۱۳۲۰۵- روز بدر از مکیان هفتاد تن

- ۱۳۲۰۶- زآن کسان بودند عباس و عقیل
 ۱۳۲۰۷- کاین اسیران را کشیم اینک به تیغ
 ۱۳۲۰۸- هست در اسلام قتل و فدیه شان
 ۱۳۲۰۹- حکم ایشان نیست بیرون زین سه قسم
 ۱۳۲۱۰- یا که بکشند این اسیران را تمام
 ۱۳۲۱۱- واندر این فدیه دهید این‌سان قرار
 ۱۳۲۱۲- پس رضا بر فدیه دادند اهل دین
 ۱۳۲۱۳- واندر این اصحاب‌را بود اختلاف
 ۱۳۲۱۴- گفت صدیق ای رسولِ مجتبا
 ۱۳۲۱۵- بعد از این شاید که اسلام آورند
 ۱۳۲۱۶- گفت فاروق این بود از حزم دور
 ۱۳۲۱۷- تا مگر اهل فساد اندک شوند
 ۱۳۲۱۸- گفتگو بسیار شد از هر کنار
 ۱۳۲۱۹- وین برون بود از صلاح مسلمین
 ۱۳۲۲۰- آمد آیت کز نبی نبود سزا^{۶۲}
 ۱۳۲۲۱- تا کشد بسیار از ایشان در زمین
 ۱۳۲۲۲- خواسته دنیا شما را خواهش است
 ۱۳۲۲۳- زآن اسیران خواستید اعنی فدا
 ۱۳۲۲۴- حق بود غالب دهد بر دشمنان
 ۱۳۲۲۵- دانند آنچه هست لایق بر عباد
- مشورت در کارشان کرد آن خلیل
 یا فدا گیریم زایشان بی دریغ؟
 اختیار از بهر ما بر هر نشان
 یا که اسلام آورند از رسم و اسم،
 یا که زایشان فدیه گیرند از نظام
 در اُحد اییم تا در کارزار
 فدیّه بود اسهل ز قتل مشرکین
 یعنی اندر قتل و فدیه بی‌خلاف
 مر سو را هستند این قوم اقویا
 فدیه بگرفتن بود به در پسند
 کشتشان باید به تیغ اندر حضور
 از جهان آواره و مُندک شوند
 تا به فدیه بیافت فکرت‌ها قرار
 واز رضا و میل خیر المرسلین
 کز اسیران گیرد ار یابد فدا
 عزّ اسلام اندر این باشد یقین
 خواستید آن که نه جز آرایش^۶ است
 و آخرت بهر شما خواهد خدا
 دوستان را نصرت اندر امتحان
 از عطا و منع در دفع فساد



۱- تحریض: تشویق نمودن.

۲- تَفَقُّه: فهمیدن سخن و جز آن.

۳- رجوع شود به معنی آیه ۶۵

۴- مفهوم کلی ابیات ۱۳۱۸۸ تا آخر ۱۳۱۹۹ ← حکم خدا در اوایل بعثت درباره مسلمانان این بود که یک نفر از آنها باید در مقابل ده کافر مقاومت کند و صد نفر می‌بایست در برابر هزار نفر مقاومت می‌کرد و چون در آن زمان تعداد مؤمنان کم بود و تنها از خداوند ذوالکرم یاری می‌طلبیدند، خداوند هم به آنها بیشتر کمک می‌فرمود زیرا آنها از خودشان و توانایی خویش ناامید بودند و تنها به استعانت و یاری از خداوند امید داشتند. اما وقتی خداوند معلوم کرد که به خاطر ضعفی که دارند نمی‌توانند به این تکلیف عمل کنند، (و آن هم بدین دلیل بود که امید به مسبب‌الاسباب کاهش یافت و توجه به سبب‌ها و عوامل دنیوی، هم‌چون حجابی در مقابل یقین و اطمینان قبلی مؤمنین قرار گرفت)؛ حکم قبلی نسخ شد و خداوند بر آنها تخفیف داد و آیه ۶۶ سوره انفال را نازل فرمود که در این آیه بر آنان واجب کرد که کمترین مرد آنان با دو مرد از کفار مقابله کند و اگر فرار کند، مرتکب گناه فرار از زحف (الشکری که به سوی دشمن و جهت جهاد و جنگ با او حرکت می‌کند) شده است.

۵- [در جنگ بدر، هفتاد تن از بزرگان قریش کشته و هفتاد تن اسیر شدند، مسلمانان اسرا را جمع کردند و همه را با یک طناب بستند و پیاده به راه انداختند. در میان این اسرا، عباس عموی پیامبر و عقیل برادر علی (ع) حضور داشتند. عده‌ای گفته‌اند پیامبر (ص) در باره این اسرا با اصحاب خود مشورت کرد و فرمود: اگر می‌خواهید ایشان را به قتل برسانید و اگر میل دارید می‌توانید از ایشان فدیة بگیرید و در عوض به عدد نفرات ایشان از شما کشته شوند. ابوبکر (صدیق) گفت: اینها قوم و فامیل تو هستند، از کشتن آنها دست نگه دار، و در عوض از ایشان فدیة بگیر، تا در نتیجه در برابر کفار نیرومندتر شویم و عمر خطاب (فاروق) عرض کرد: یا رسول الله اینها بودند که تو را در مکه تکذیب می‌کردند و از آن شهر بیرون نمودند، همه را گردن بزن، به علی اجازه بده تا گردن برادرش عقیل را بزند و به من اجازه بده که گردن فلانی را که خویشاوند من است بزنم، چه، اینها از سران کفار و پیشوایان کفرند. روایت شده که پیامبر (ص) میل نداشت فدیة بگیرد و سنت جاریه در انبیاء گذشته نیز همین بوده که وقتی بر دشمن، در جنگ پیروز می‌شدند، با کشتن آنها از دیگران زهرچشم می‌گرفتند تا خیال محاربه با خدا و رسولش را در سر نپرورانند و رسم آنها نبود که از

دشمن اسیر بگیرند و بعد با گرفتن فدیة آزادشان کنند. گروهی گفته‌اند عتاب در آیات راجع به این است که چرا فدیة گرفتند و یا غنیمت را قبل از آن که از جانب خدا مباح شود حلال شمردند و در این صورت پیامبر (ص) نیز مورد عتاب خواهد بود، و این حرف درست نیست زیرا مسلمین بعد از نزول این آیات فدیة گرفتند نه پیش از آن، تا مستوجب عتاب شوند و رسول خدا (ص) هم اجلّ از این است که در باره‌اش احتمال رود که چیزی را قبل از اذن خدا و وحی آسمانی حلال کند و حاشا بر ساحت مقدّس خدای سبحان که پیغمبرش را به عذابی عظیم تهدید کند. بنابر شواهد، یقیناً مسلمانان از پیامبر (ص) درخواست کرده‌اند که غنیمت جنگی را به ایشان بدهد و اسیران را هم در مقابل گرفتن بها آزاد سازد و خداوند نخست ایشان را در اصل گرفتن اسیر عتاب و ملامت نمود و در آخر آنچه را بدان منظور اسیر گرفتند که همان فدیة باشد برای ایشان مباح ساخت، نه این‌که رسول خدا (ص) در مباح شمردن فدیة، با آنان شرکت کرده یا در کشتن اسیر و آزاد کردن و فدیة گرفتن با مسلمین مشورت کرده باشد تا در نتیجه مورد عتاب واقع شده باشد. (از جلد نهم ترجمه تفسیرالمیزان با کمی تغییر).

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۶- آرایش: منظور زیب و زینت دنیا است.

لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ

اگر نبود حکم سابق از

اللَّهِ سَبَقَ لِمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا

خدا که بر پیغمبر اسلام نازل و قائم را بر او دانست. همانقدر آنچه از آن اسیران گرفتید به شما عذاب سخت رسیده بود. (۶۸) پس اکنون از هر چه

غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾

غنیمت گرفتید بخورید حلال و بخورای شمایند. و خدا ترس و پرهیزگار باشید، که خدا آمرزنده و مهربان است. (۶۹)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَن فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ

ای رسول، به اسیرانی که در دست شما مسلمین اند بگو که اگر خدا

فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا فَيُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ

در دل شما خیر و عذایش سزاوار کند (و ایمان آرید) در مقابل آنچه از شما گرفته شده بهتر از آن را عطا می‌کند و از گناهان شما می‌گذرد

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧٠﴾ وَإِن يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا

خدا آمرزنده و مهربان است. (۷۰) و اگر قصد خیانت با تو دارند پیش از این با خدا هم خیانت کردند

اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ إِنَّ الَّذِينَ

و خدا (تو را) بر آنها تمکین و تسلط داد و خدا دانا و درستکار است. (۷۱) آنان که

ءَامَنُوا وَهَاجِرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ

به خدا ایمان آوردند و از وطن خود هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جانشان کوشش و فداکاری کردند (بعض مهاجرین مکه)

اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ

و هم آنان که ابه مهاجرین منزل دادند و باری کردند (بعضی انصار مدینه) آنها دوستان و مددکار یکدیگرند و آنها هم که

ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَالَكُم مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا

ایمان آورده اند لیکن مهاجرت نکرده اند هرگز شما دوستان و طرفدار آنها نباشید تا وقتی که هجرت نکنند

وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ ۗ الْأَعْلَىٰ قَوْمٌ

ولی اگر از شما در کار دین و پیشرفت اسلام مدد خواستند بر شماست که آنها را باری کنید مگر آنکه با قومی که

بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

با شما عهد و پیمان (مصلحت) بسته اند به خصوصت برخیزند و خدا به هر چه میکنید بیناست (۷۲)



- ۱۳۲۲۶- گز نمی بود این چنین فرمان حق ^{۶۸} که بود در لوح نسبت از مسابق
- ۱۳۲۲۷- که بدون نهی معلوم صریح ^{۶۸} هر کسی نارد عقوبت در قبیح
- ۱۳۲۲۸- می رسید البته از حق بر شما ^{۶۸} در هر آنچه برگرفتید از فدا
- ۱۳۲۲۹- آن عذابی که بسی باشد بزرگی ^۱ گله هرگز فدیہ کی گیرد ز گزگی ^۲
- ۱۳۲۳۰- بود انکار فدا از این سند ^۱ که بُدند اسلامیان کم در عدد
- ۱۳۲۳۱- چون قضیه منعکس گردید چند ^۱ پس بسه اخذ فدیہ مأذون آمدند
- ۱۳۲۳۲- چون رسید این آیت از باب غزا ^۱ شد هراسان هر کس از اخذ فدا ^۳
- ۱۳۲۳۳- ترک آن کردند پس آیت رسید ^{۶۹} کز غنیمت هر چه می باشد خورید
- ۱۳۲۳۴- فدیہ باشد از غنایم بی سؤال ^۴ و آن بود بر شما پاک و حلال
- ۱۳۲۳۵- هم بترسید از خدا در هر زمان ^۱ کسو بود آمرزگار و مهربان
- ۱۳۲۳۶- گو بر ایشان ای نبی ذوالوفا ^{۷۰} کسه اسیران اند در دست شما
- ۱۳۲۳۷- حق بیند گز که در دل هایتان ^۱ نیکویی زایسمان و اخلاص از نهان
- ۱۳۲۳۸- نیکی بهتر دهد هم بر شما ^۱ زآن چه بگرفتند ایشان از فدا
- ۱۳۲۳۹- داده اید ار در فدا سیم و زری ^۱ می دهد حق بر شما زآن بهتری
- ۱۳۲۴۰- هم پیامرزد، دهد سودی عظیم ^۱ سر شما را کو «غفور» است و «رحیم»

این خیانت با خدا کردند چند ^۵	۱۳۲۴۱- هم خیانت با تو خواهند ار کنند ^{۷۱}
کآمدندی بسا بداندیشان به بدر	۱۳۲۴۲- پیش از این یعنی به نقض عهد و غدیر
ممکن ار گردد تو را مکنت زیاد	۱۳۲۴۳- پس بر ایشان حق توانایت داد
حکم از دانش کنند در هر زمان	۱۳۲۴۴- آگه است او بر مال بسندگان
هجرت از مهر پیمبر کرده اند ^۶	۱۳۲۴۵- آن کسان کایمان به حق آورده‌اند ^{۷۲}
در ره حق کرده‌اند از اعتقاد	۱۳۲۴۶- هم‌چنین زاموال و نفس خود جهاد
اهل هجرت را، ز انصار کبار	۱۳۲۴۷- و آن که جا دادند و هم گشتند بار
بعض بر بعضی معین در مال و زر	۱۳۲۴۸- آن گروه‌اند اولیاء یکدیگر
مسی‌نکردند از گروه مؤمنان	۱۳۲۴۹- و آن کسان که هجرت از ملک و مکان ^۷
جز که تا هجرت کنند ایشان ز جا	۱۳۲۵۰- نیست چیزی از ولاشان بر شما
در قسسال مغبضین و مشرکین،	۱۳۲۵۱- از شما خواهند ور یاری به دین
جز بقومی کسأهل «میثاق» اند و عهد	۱۳۲۵۲- بر شما فرض است یاریشان به جهد
نقض پیمان تا نیاید در شهود	۱۳۲۵۳- هست مابین شما و ایشان عهد
کسه نکرده هجرت از شهر و مکان	۱۳۲۵۴- یعنی ار بسا فرقه آن مؤمنان
بسا شما باشند در پیمان و عهد	۱۳۲۵۵- در قتال آیند و آن فرقه به جهد
گرچه بساید ره به نیکی دادشان	۱۳۲۵۶- بر شما نبود روا امدادشان
از وفا و نقض بر عهد سدید ^۸	۱۳۲۵۷- حق بود بسینا بر آنچه می‌کنید



۱- اگر نبود آن قضایی که از ناحیه خدا رانده شده بود و در لوح محفوظ ثبت است که شما بدریان را عذاب نکند (و یا اینکه در لوح محفوظ ثبت است که مال و غنیمت و قربان و فداء اسیران و امثال آنان که قبل از بعثت پیامبر اسلام بر پیامبران و امثال آنها حرام بود، بر محمد و امت او حلال است)؛ شما را به گرفتن فدیة در جنگ بدر، عذابی بزرگ می‌رسید. (هم‌چنین «کتاب» را در آیه ۶۸ سوره انفال، علاوه بر آنچه ذکر شد، رحمت و آمرزش خدا دانسته‌اند، یعنی خداوند می‌فرماید اگر این‌گونه نبود که در لوح محفوظ رحمت و آمرزیدن و

عذاب نکردن شما را نوشته باشم، عذابی عظیم بر شما نازل می‌شد.

۲- [منظور این است که اگر این کفار را نکشید و با گرفتن فدیة رهاسان سازید دوباره، هم‌چون گرگی دست به قتل و دشمنی با شما مسلمین خواهند زد.

۳- [ابن عباس گفت: حکم نگرفتن فدیة، حکم روز بدر بود که مسلمانان اندک بودند و اسلام هنوز قوی نشده بود (پس لازم بود که با کشتن دشمنان از آنها زهرچشم گرفته شود نه اینکه با گرفتن فدیة و آزاد کردن آنها، راه را برای دشمنی مجدد آنها و حمله به مسلمانان که کم تعداد و ضعیف بودند باز گذارند)؛ بعدها که مسلمانان افزونی یافتند و کار اسلام و مسلمانان بالا گرفت و قدرتمند شدند، در کار اسیران آیه آمد که: «فَأَمَّا مَنْ بَعْدَ وَإِنَّمَا قَدَاءُ...» (پس یا منت نهید بر ایشان به آزاد کردن اسیران یا فدیة گیرید...); سوره محمد (ص) - آیه ۴.]
(از جلد چهارم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، با کمی تغییر).

۴- منظور این است که از آنچه غنیمت گرفته‌اید بخورید و در آن تصرف کنید، چه اموالی که از مشرکین بدستتان آمده و چه آن فدیة‌ای که از ایشان می‌گیرید، همگی حلال و پاکیزه‌اند چون خدا مباحشان کرده است.

۵- اگر به‌خدا ایمان آورند، خدا نعمتی به آنان می‌دهد که از آنچه مسلمین از ایشان گرفته‌اند بهتر است و آنها را می‌آمزد و اگر می‌خواهند به تو خیانت کنند و دوباره به‌همان عناد و مفسد‌جویی سابق و کفری که می‌ورزیدند و سعی و کوشش و کید و مکرری که در خاموش کردن نور خدا به‌کار می‌بردند بازگردند (که این سابقه داشته و تازگی ندارد، زیرا قبلاً هم به خدا خیانت می‌ورزیدند و خداوند تو را بر ایشان مسلط نمود)؛ باز هم خدا قادر است بر اینکه بار دیگر تو را بر ایشان ظفردهد و خدا دانا به خیانت ایشان است و اگر خیانت کنند در مسلط نمودن تو بر این‌ها، حکیم است.

۶- مقصود از مهاجرین در آیه ۷۲، دسته اول از مهاجرین‌اند که قبل از نزول این سوره مهاجرت کرده بودند چون در آخر آیات مورد بحث می‌فرماید: «و کسانی که بعداً ایمان می‌آورند و مهاجرت می‌کنند...» مراد از کسانی که به مسلمانان منزل دادند و پیامبر (ص) را یاری کردند، طایفه انصار است. مسلمانان در ایام نزول این آیات منحصر به همین دو طایفه

یعنی مهاجرین و انصار بودند، مگر عدّه خیلی کمی که در مکه ایمان آوردند و هنوز مهاجرت نکرده بودند.

۷- میان دسته اول یعنی مهاجرین و انصار با دسته دوم یعنی مؤمنینی که مهاجرت نکردند، هیچ قسم ولایت و دوستی نیست مگر ولایت نصرت و یاری، یعنی اگر دسته دوم از شما یاری طلبیدند یاریشان کنید، به شرطی که با قومی سر جنگ داشته باشند که بین شما و آن قوم عهد و پیمانی نباشد. (از جلد نهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۸- سدید: محکم، استوار.

وَالَّذِينَ
 كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي
 الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا
 وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ
 الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن
 بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنكُمْ وَأُولَئِكَ الْأَرْحَامُ
 بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

کافر شدند نیز دوستدار و مددکار بکنند بگردند و شما مسلمانی اگر آن را (که خدا دستور داده از اتفاق و اخوت و خیره)
 کار نپندید همانا فتنه و فساد بزرگ روی زمین رخ خواهد داد. (۷۳) و آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند
 و در راه خدا کوشش و جانشینی کردند و هم آنان که (مهاجران را با همکاری) منزل دادند و یاری کردند آنها
 آنها به حقیقت اهل ایمانند و هم آمرزش خدا و روزی نیکوی بهشتی مخصوص آنهاست. (۷۴) و آنان که بعد از شما ایمان
 آوردند (و یا بعد از صلح حدیبیه) هجرت کردند و به اتفاق شما جهاد کردند آنها نیز از شما مؤمنان هستند. و لرحمت مراتب خویشاوندان
 در کتاب خدا بعضی بر بعضی دیگر مقدم شده که خدا به هر چیز داناست. (۷۵)

بعض بر «بعض» دگر در هر کجا
 در زمین حادث شود «فتنه» و «فساد»
 امر ایشان بس شود ناستوار

۷۳- هم چنین از کافران اند «اولیا»
 ۱۳۲۵۹- گر که نکند آنچه گفتم در و داد
 ۱۳۲۶۰- یعنی از نبودن با هم پشت و یار

۱۳۲۶۱- کافران یابند در هر جا ظهور	فستنه زین اکبر نباشد در امور
۱۳۲۶۲- و آن کسان کاند ^{۷۳} حقیقت مؤمن‌اند	بسر خدا و بر رسولش موقن‌اند ^۲
۱۳۲۶۳- کرده هجرت از دیار و از وطن	جساهدند اندر ره حق در عین
۱۳۲۶۴- و آن کسان که جای دارند استوار	اهل هجرت را و هم گشتند یار
۱۳۲۶۵- آن گروه از اهل ایمانند و حق	هستشان غفران و «رزق» اندر ورق
۱۳۲۶۶- در جهان آسایش و «رزق کریم» ^۳	در جنان آمرزش و نور و نعیم
۱۳۲۶۷- و آن که آوردند ایمان آن کسان ^{۷۵}	از پس صلح خدیبیه ^۴ عیان
۱۳۲۶۸- هم‌چنین هجرت نمودند از وُداد	بسا شما کردند در میدان، جهاد ^۵
۱۳۲۶۹- آن گروه‌اند از شما در هر کجا	هم «أُولَ الْأَزْحَامِ» ^۶ یعنی اقربا
۱۳۲۷۰- بعضی از بعضی دیگر «أُولَی» ترند	در موارث از چه دور از محضرند
۱۳۲۷۱- در «کتابِ الله» و قرآن مُبین	حق به هر چیزی بود دانا یقین
۱۳۲۷۲- گشت آخر سوره انفال ما	خواهم اندر توبه توفیق از خدا



۱- وُداد (وُداد، وُداد): دوستی، محبت.

۲- موقِن: ایقان دارنده. صاحب یقین، بی‌گمان در امری.

۳- «رزق کریم»: [آن است که خورشید وصال از مشرق تابان شود، همه آرزوها نقد گردد و قصه آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان گردد و دیده و دل هر دو به دوست نگران شود]. (از جلد چهارم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر). (رزق کریم: روزی نیکو).

۴- خَدِیبِیّه: ناحیه‌ای در دو فرسنگی مکه که غزوه خدیبیه پیامبر (ص) در سال ششم هجرت در آنجا روی داد. ماجرای صلح خدیبیه به‌طور خلاصه از این قرار است که پیامبر (ص) نیت کرد که به مکه رود و حج کند و در میان راه در خدیبیه، همراه با یارانش اقامت نمودند. از سوی قریش، «عروه بن مسعود» مهتر مکه و طائف به سوی آنها آمد و به پیامبر گفت: ای محمد تا کی با قریش جنگ می‌کنی؟ تو قوم خویش هلاک کردی، از بیگانگان چه نیکی بینی که دست از تو بازدارند و از تو بگریزند. یاران پیامبر از جمله ابوبکر و عمر به او اعتراض

نمودند و مردم خواستند عروه را بکشند. پیامبر (ص) فرمود: مرا با عرب دست بازدارید که مرا بر ایشان ظفر بود. عروه به نزد قریش بازگشت و ماجرا را باز گفت و از احترام یاران محمد (ص) و فداکاری آنها در راه پیامبر و آیین او تعریف‌ها نمود و گفت هر یک از اینان هزار نفرند و من به جز مدارا با آنها راهی نمی‌بینم و محمد (ص) نیز می‌گوید که قصد جنگ ندارد. پس قریش دو نفر را به حدیبیه فرستادند به جهت صلح با پیامبر و قرار گذاشتند که آن سال حضرت به مدینه بازگردد تا عرب نگویند که محمد (ص) مکیان را قهر کرد و به ستم وارد مکه شد و سال دیگر در همین وقت به حج بیاید و از آن سال تا دهسال با قریش جنگ نکنند و دشمنان را یاری ننمایند و اگر در این ده سال کسی از مدینه به مکه بیاید و دست از اسلام بردارد او را به اهل مدینه برگردانند و اگر کسی از مکه به مدینه آید و مسلمان شود او را نپذیرند و به مکیان پس دهند.

۵- خطاب است به مهاجرین طبقه اول و انصار و در این خطاب «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ...» مهاجرین بعدی و آنهایی را که بعد از این ایمان می‌آورند و با طبقه اول به جهاد می‌پردازند به آنان ملحق کرده و در مسئله ولایت ایشان را نیز شرکت داده است.

۶- «أُولُوا الْأَرْحَامِ: خویشاوندان. جمله «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ...» و «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ...» راجع به ولایت ارث است که خداوند آن را در میان ارحام و خویشاوندان تشریح می‌کند و آن را منحصر در ارحام می‌نماید، اما بقیه اقسام ولایت منحصر در ارحام نیست. این آیه، حکم سابق را که عبارت بود از ارث بردن به سبب عقد برادری نسخ می‌کند، قبل از این آیه، بعضی در اوایل هجرت پیامبر (ص) حکم ارث به مواخات یعنی عقد برادری و اخوت را در میان مسلمانان اجرا می‌کردند و بعد از نزول این آیه موقوف شد. (از جلد نهم ترجمه تفسیرالمیزان، به اختصار).